



مجموعه
آیین دادرسی مدنی

چاپ سوم

آیین دادرسی مدنی جلد ۱

دکتر محمد مهدی توکلی

- آیین دادرسی مدنی ۱
- آیین دادرسی مدنی ۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انتزاع
جمع
آپ بیز
جلد ۱
ادریصل

دکتر محمد مہدی توکلی

سرشناسه : توکلی، محمد مهدی، ۱۳۶۲ -
 عنوان قراردادی : ایران. قوانین و احکام Iran, Laws, etc.
 عنوان و نام پدیدآور : آموزش جامع آیین دادرسی مدنی / نوشته محمد مهدی توکلی.
 مشخصات نشر : تهران: مکتوب آخر، ۱۳۹۹.
 مشخصات ظاهری : ج ۱، ۴۴۰ ص.
 شابک : دوره: ۳-۴۵-۶۶۰۰-۶۲۲-۹۷۸-۴۶-۰-۶۶۰۰-۶۲۲-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی : فیفا
 موضوع: آیین دادرسی مدنی -- ایران
 موضوع: Civil procedure -- Iran
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۹ م ۸۷ ت / ۱۷۱۰ KMH
 رده بندی دیویی : ۳۴۷/۵۵
 شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۵۶۰۲۲



● آموزش جامع آیین دادرسی مدنی / جلد ۱

● دکتر محمد مهدی توکلی

● ناشر: نشر مکتوب آخر

● نوبت چاپ: سوم / پاییز ۱۳۹۹

● قطع و تیراژ: وزیری / ۳۰۰۰ نسخه (شومیز)

● قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

● شابک: دوره: ۳-۴۵-۶۶۰۰-۶۲۲-۹۷۸

● ۴۶-۰-۶۶۰۰-۶۲۲-۹۷۸

■ طرح جلد و صفحه آرای: میثم مستقیمی

■ ناظر چاپ: میثم مستقیمی، صادق صبیح

■ ویراستار: حسن نوروزی

مرکز پخش: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تقاطع شهدای ژاندارمری، پلاک ۵۶، طبقه اول اداری

www.maktoobpub.ir

تلفن: ۴۵۰۳۰۶۶۴

هر گونه تکثیر این اثر از طریق ارسال یا بارگذاری فایل الکترونیکی، یا چاپ و نشر کاغذی آن بدون مجوز ناشر، به هر شکل اعم از فایل، سی دی، افست، ریسوگراف، فتوکپی، زیراکس یا وسایل مشابه، به صورت متن کامل یا صفحاتی از آن، تحت هر نام اعم از کتاب، راهنما، جزوه، یا وسیله کمک آموزشی، در فضای واقعی یا مجازی، و همچنین توزیع، فروش، عرضه یا ارسال اثری که بدون مجوز ناشر تولید شده، موجب پیگرد قانونی است.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ
شَتَانُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

(سورة مبارکه مائده، آیه ۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید و به عدالت شهادت دهید، و البته
نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا
نزدیک‌تر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

ترجمه مرحوم محمد مهدی فولادوند

■ فهرست ■

علائم اختصاری.....	۱۱
مقدمه.....	۱۳

■ فصل اول: آیین دادرسی مدنی ۱ ■

مبحث اول: تعریف و اوصاف آیین دادرسی مدنی (مواد ۱ تا ۹ ق.آ.د.م.).....	۱۷
مبحث دوم: دعوی و اقسام آن (مواد ۱۰، ۱۱ و ۱۷ ق.آ.د.م.).....	۳۳
مبحث سوم: دعاوی سه گانه تصرف (مواد ۱۵۸ تا ۱۷۷ ق.آ.د.م.).....	۴۳
مبحث چهارم: سازمان قضات و مراجع رسیدگی کننده (ق.ت.د.ع.ا.ا.ق.ت.د.ع.ا.).....	۵۷
مبحث پنجم: آشنایی با قضاات و اشخاص معین دادگستری.....	۷۸
مبحث ششم: صلاحیت ذاتی و محلی (مواد ۱۰ تا ۲۵ ق.آ.د.م.).....	۱۲۷
مبحث هفتم: اختلاف در صلاحیت (مواد ۲۶ تا ۳۰ ق.آ.د.م.).....	۱۴۹
مبحث هشتم: وکالت (مواد ۳۱ تا ۴۷ ق.آ.د.م.).....	۱۵۴
مبحث نهم: ایرادات دعوی (مواد ۸۴ تا ۹۲ ق.آ.د.م.).....	۱۷۸

■ فصل دوم: آیین دادرسی مدنی ۲ ■

مبحث اول: شیوه طرح دعوی بدوی (مواد ۴۸ تا ۶۶ ق.آ.د.م.).....	۲۱۱
مبحث دوم: اظهارنامه (مواد ۱۵۶ و ۱۵۷ ق.آ.د.م.).....	۲۳۹
مبحث سوم: اعسار (مواد ۵۰۲ تا ۵۱۴ ق.آ.د.م.).....	۲۴۱

۲۴۶	مبحث چهارم: ابلاغ (مواد ۶۷ تا ۸۳ ق.آ.د.م.)
۲۶۲	مبحث پنجم: شیوه رسیدگی به دعوی بدوی (مواد ۹۳ تا ۱۰۷ ق.آ.د.م.)
۲۹۲	مبحث ششم: مواعد (مواد ۴۴۲ تا ۴۵۳ ق.آ.د.م.)
۳۰۱	مبحث هفتم: صدور رأی (مواد ۲۹۵ تا ۳۰۴ و ماده ۳۰۹ ق.آ.د.م.)
۳۲۴	مبحث هشتم: خسارات (مواد ۵۱۵ تا ۵۲۲ ق.آ.د.م.)
۳۳۱	مبحث نهم: کلیات اعتراض به رأی
۳۳۳	مبحث دهم: واخواهی (مواد ۳۰۵ تا ۳۰۸ ق.آ.د.م.)
۳۴۵	مبحث یازدهم: تجدیدنظرخواهی (مواد ۳۳۰ تا ۳۶۵ ق.آ.د.م.)
۳۷۶	مبحث دوازدهم: فرجام خواهی (مواد ۳۶۶ تا ۴۱۶ ق.آ.د.م.)
۴۰۴	مبحث سیزدهم: اعتراض ثالث (مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ ق.آ.د.م.)
۴۱۶	مبحث چهاردهم: اعاده دادرسی (مواد ۴۲۶ تا ۴۴۱ ق.آ.د.م.)
۴۳۶	منابع:

■ فهرست جلد ۲ ■

■ فصل سوم: آیین دادرسی مدنی ۳ ■

- مبحث اول: تأمین خواسته (مواد ۱۰۸ تا ۱۲۹ ق.آ.د.م)..... ۱۷
- مبحث دوم: دستور موقت (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م)..... ۳۷
- مبحث سوم: تأمین دلیل (مواد ۱۴۹ تا ۱۵۵ ق.آ.د.م)..... ۵۲
- مبحث چهارم: تأمین دعوای واهی (مواد ۱۰۹ و ۱۱۰ ق.آ.د.م)..... ۵۶
- مبحث پنجم: تأمین دعوای اتباع بیگانه (مواد ۱۴۴ تا ۱۴۸ ق.آ.د.م)..... ۵۹
- مبحث ششم: دعوای طاری (مواد ۱۳۰ تا ۱۴۳ ق.آ.د.م)..... ۶۳
- مبحث هفتم: سازش (مواد ۱۷۸ تا ۱۹۳ ق.آ.د.م)..... ۷۹
- مبحث هشتم: داوری (مواد ۴۵۴ تا ۵۰۱ ق.آ.د.م)..... ۸۶
- مبحث نهم: مستثنیات دین (مواد ۵۲۳ تا ۵۲۷ ق.آ.د.م)..... ۱۲۰

■ فصل چهارم: ادله اثبات دعوی ■

- مبحث اول: کلیات ادله اثبات (مواد ۱۹۴ تا ۲۰۱ ق.آ.د.م)..... ۱۲۷
- مبحث دوم: اقرار (مواد ۲۰۲ تا ۲۰۵ ق.آ.د.م)..... ۱۳۶
- مبحث سوم: سند (مواد ۲۰۶ تا ۲۲۸ ق.آ.د.م)..... ۱۴۶
- مبحث چهارم: شهادت (مواد ۲۲۹ تا ۲۴۷ ق.آ.د.م)..... ۱۷۷
- مبحث پنجم: تحقیق محلی و معاینه محل (مواد ۲۴۸ تا ۲۵۶ ق.آ.د.م)..... ۱۹۰
- مبحث ششم: کارشناسی (مواد ۲۵۷ تا ۲۶۹ ق.آ.د.م)..... ۱۹۴

- مبحث هفتم: سوگند (مواد ۲۷۰ تا ۲۸۹ ق.آ.د.م)..... ۲۰۸
- مبحث هشتم: نیابت قضائی (مواد ۲۹۰ تا ۲۹۴ ق.آ.د.م)..... ۲۱۸

■ فصل پنجم: اجرای احکام مدنی ■

- مبحث اول: کلیات..... ۲۲۵
- مبحث دوم: مقدمات اجرا..... ۲۲۹
- مبحث سوم: حل اختلافات اجرائی..... ۲۳۸
- مبحث چهارم: ترتیبات اجرا..... ۲۴۵
- مبحث پنجم: توقیف اموال..... ۲۵۰
- مبحث ششم: فروش اموال..... ۲۶۲
- مبحث هفتم: اجرای احکام صادره از محاکم خارجی..... ۲۷۱
- مبحث هشتم: ترتیبات خاص اجرائی در محکومیت‌های مالی (ق.ن.ا.م)..... ۲۷۴
- مبحث نهم: اجرای آرای دیوان عدالت اداری..... ۲۸۸
- مبحث دهم: اجرای آرای صادره از مراجع حل اختلاف کار..... ۲۹۲

■ فصل ششم: آشنایی با برخی مراجع رسیدگی کننده ■

- مبحث اول: دادگاه خانواده (ق.ج.خ)..... ۲۹۷
- مبحث دوم: شورای حل اختلاف (ق.ش.ا)..... ۳۰۹
- مبحث سوم: دیوان عدالت اداری (ق.ت.آ.د.د.ا)..... ۳۲۴
- مبحث چهارم: آشنایی با برخی مراجع غیر دادگستری..... ۳۵۶

علائم اختصاری

آیین‌نامه آیین دادرسی کار، مصوب ۱۳۹۱
آیین‌نامه اجرائی قانون حمایت خانواده، مصوب ۱۳۹۳
آیین‌نامه اجرائی قانون شوراهای حل اختلاف، مصوب ۱۳۹۵
آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۸۱
آیین‌نامه اجرائی قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری، مصوب ۱۳۸۱
آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجراء و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرائی، مصوب ۱۳۸۷
آیین‌نامه اجرائی قانون ثبت اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری، مصوب ۱۳۸۷
آیین‌نامه اجرائی قانون نظارت بر رفتار قضات، مصوب ۱۳۹۲
آیین‌نامه اجرائی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری، مصوب ۱۳۸۸
آیین‌نامه دادرسی و دادگاه‌های ویژه روحانیت، مصوب ۱۳۶۹
آیین‌نامه قانون افراز و فروش املاک مشاع، مصوب ۱۳۵۸
آیین‌نامه قانون وکالت، مصوب ۱۳۱۶
قانون آیین دادرسی مدنی، مصوب ۱۳۷۹
قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۹۲
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۵۸ و اصلاحی ۱۳۶۸
قانون اجرای احکام مدنی، مصوب ۱۳۵۶
قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی، مصوب ۱۳۲۲
قانون امور حسبی، مصوب ۱۳۱۹
قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور، مصوب ۱۳۹۵
قانون امور گمرکی، مصوب ۱۳۹۰
قانون افراز و فروش املاک مشاع، مصوب ۱۳۵۷
قانون بازار اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۸۴
قانون بیمه اجباری خسارات واردشده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه، مصوب ۱۳۹۵
قانون پولی و بانکی، مصوب ۱۳۵۱
قانون پیش‌فروش ساختمان، مصوب ۱۳۸۹
قانون تملک آپارتمان‌ها، مصوب ۱۳۴۳
قانون تسهیل اعطای تسهیلات بانکی، مصوب ۱۳۸۶
قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه، مصوب ۱۳۶۳
قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو، مصوب ۱۳۶۴
قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا و اختلاس و کلاهبرداری، مصوب ۱۳۶۴
مجلس شورای اسلامی و ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام
قانون تجارت، مصوب ۱۳۱۱

آ.آ.د.ک
آ.ا.ق.ج.خ
آ.ا.ق.ش.ح.ا
آ.ا.ق.ت.د.ع.ا
آ.آ.ا.ق.ک.ک.ر.د
آ.ا.م.ا.ر.ل
آ.ا.ق.ث.ا.ط.ص.ع.ت
آ.ا.ق.ن.ر.ق
آ.ا.ل.ا.ک.و.د
آ.د.د.و.ر
آ.ق.ا.ف.ا.م
آ.ق.و
ق.آ.د.م
ق.آ.د.ک
ق.ا
ق.ا.ا.م
ق.ا.ب.م.ق.ث.ق.د.ا.ر
ق.ا.ح
ق.ا.د.ب.ت
ق.ا.گ
ق.ا.ف.ا.م
ق.ب.ا.ب
ق.ب.ا.خ.و.ش.ث
ق.پ.ب
ق.پ.س
ق.ت.ا
ق.ت.ا.ت.ب
ق.ت.ا.س.ج
ق.ت.د.ج.ی.د
ق.ت.م.م.ا.ا.ک
ق.ت

قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، مصوب ۱۳۹۰
مجلس شورای اسلامی و ۱۳۹۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام
قانون تجارت الکترونیکی، مصوب ۱۳۸۲
قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۷۳ و اصلاحی ۱۳۸۱
قانون ثبت اسناد و املاک، مصوب ۱۳۱۰
قانون ثبت اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری، مصوب ۱۳۸۶
قانون شهرداری، مصوب ۱۳۳۴
قانون شرایط انتخاب قضات دادگستری، مصوب ۱۳۶۱
قانون شوراهای حل اختلاف، مصوب ۱۳۹۴
قانون صدور چک، مصوب ۱۳۵۵ و اصلاحات بعدی
قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر، مصوب ۱۳۹۴
قانون حمایت خانواده، مصوب ۱۳۹۱
قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بدسرپرست، مصوب ۱۳۹۲
قانون دفاتر اسناد رسمی و کانون سردفتران و دفتریاران
قانون داوری تجاری بین‌المللی، مصوب ۱۳۷۶
قانون روابط موجر و مستأجر، مصوب ۱۳۵۶
قانون روابط موجر و مستأجر، مصوب ۱۳۷۶
قانون زمین شهری، مصوب ۱۳۶۶
قانون عملیات بانکی بدون ربا، مصوب ۱۳۶۲
قانون کار، مصوب ۱۳۶۹
قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری، مصوب ۱۳۷۶
قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری، مصوب ۱۳۸۱
قانون مدنی، مصوب ۱۳۰۷
قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح، مصوب ۱۳۸۲
قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر، مصوب ۱۳۰۸
قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲
قانون مسئولیت قوه قضائیه، مصوب ۱۳۶۶
قانون مالیات‌های مستقیم، مصوب ۱۳۴۵ و اصلاحات بعدی
قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، مصوب ۱۳۹۴
قانون نظارت بر رفتار قضات، مصوب ۱۳۹۰
بخش تعزیرات قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۵
قانون مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مصوب ۱۳۷۰
قانون محاسبات عمومی کشور، مصوب ۱۳۶۶
قانون وکالت، مصوب ۱۳۱۵
قانون وصول برخی از درآمدهای دولت، مصوب ۱۳۷۳
لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت، مصوب ۱۳۴۷
لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری، مصوب ۱۳۳۳
رجوع کنید
صفحه
صفحات
شماره

ق.ت.آ.د.ع.ا
ق.ت.ا
ق.ت.د.ع.ا
ق.ت
ق.ث.ا.ط.ص.ع.ت
ق.ش
ق.ش.ا.ق.د
ق.ش.ح.ا
ق.ص.چ
ق.ح.ا.م.ن.م
ق.ح.خ
ق.ح.ک.ن.ب.ب
ق.د.ا.ر.ک.س.د
ق.د.ت.ب
ق.ر.م.م. ۱۳۵۶
ق.ر.م.م. ۱۳۷۶
ق.ز.ش
ق.ع.ب.ب.ر
ق.ک
ق.ک.ا.پ.و.د
ق.ک.ک.ر.د
ق.م
ق.م.ج.ن.م
ق.م.ر.ا.م.غ
ق.م.ا
ق.م.ق.ق
ق.م.م
ق.ن.ا.م.م
ق.ن.ر.ق
ق.م.ا. تعزیرات
ق.م.ا.س.پ.ا
ق.م.ع.ک
ق.و
ق.و.ب.د.د
ل.ا.ق.ت
ل.ا.ک.و.د
ر.ک
ص
صص
ش

مقدمه

بی‌اغراق، آیین دادرسی مدنی یکی از مشکل‌ترین دروس رشته حقوق در مقطع کارشناسی است. مطالعه قوانین شکلی و پیچیده آیین دادرسی، بی‌شک سخت‌تر از مطالعه قوانین ماهوی، مانند قانون مدنی است که در زندگی خود با بسیاری از قواعد آن ارتباط روزمره داریم. از همین رو، در بین اصحاب حقوق بیان می‌شود که آیین دادرسی مدنی را باید در عمل آموخت. اما با وضعیت کنونی آموزش علم حقوق در دانشگاه‌ها که در هیچ یک از مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری، اثری از دوره‌های عملی و کارآموزی و کارورزی مشاهده نمی‌شود و با توجه به اینکه سیستم آموزش علم حقوق در دانشگاه‌ها، سهولت آموزش‌های تئوریک و انباشت محفوظات پراکنده در ذهن دانشجو را به صعوبت آموزش‌های توأمان تئوری و کاربردی و دوره‌های کارورزی ترجیح داده است، باید تا اصلاح سیستم موجود، برای دانشجویان حقوق که هنوز قدم به وادی مشاغل کاربردی حقوقی ننهاده‌اند، راهی گشود تا بتوانند مسائل آیین دادرسی مدنی را به‌نحوی جامع و کامل و با بیانی شیوا و با دسته‌بندی منطقی و قابل فهم، مطالعه کنند. در کتاب حاضر، سعی شده است تا گامی در این جهت برداشته شود. مطالب و مباحث آیین دادرسی مدنی، یک‌به‌یک بررسی شده و در قالب دسته‌بندی‌های منطقی و قابل فهم ارائه شده تا راحت‌تر در ذهن خواننده جای گیرد. این کتاب در شش فصل تدوین شده است که در سه فصل اول، به ترتیب مباحث دروس سه‌گانه آیین دادرسی مدنی مقطع کارشناسی رشته حقوق مطالعه شده

است. فصل چهارم به مطالعه ادله اثبات دعوی و فصل پنجم به مطالعه قواعد حاکم بر اجرای احکام مدنی و فصل ششم به آشنایی با برخی مراجع رسیدگی کننده اختصاص یافته است. در ابتدای هر فصل، موادی از قانون آیین دادرسی مدنی یا قوانین مرتبط، مانند قانون حمایت خانواده و قانون شوراهای حل اختلاف که مطالب آن فصل با آنها مرتبط است، نام برده شده تا از یک طرف خواننده کتاب بداند که در هر فصل، کدام قسمت از قانون آیین دادرسی مدنی یا قوانین مرتبط، مطالعه می شود و از طرف دیگر، خواننده ای که قصد دارد مطالب آیین دادرسی مدنی را بر مبنای نظم مواد قانونی و نه بر مبنای سرفصل دروس دانشگاهی، مطالعه کند، بتواند به سهولت مطالعه خود را ساماندهی کند. البته این بدان معنا نیست که محتویات هر فصل، محدود به موادی است که در ابتدای آن فصل اشاره شده است؛ بلکه مواد اشاره شده در ابتدای هر فصل، زیربنای اصلی مطالب آن فصل را تشکیل می دهند. ممکن است در هر فصل، مواد پراکنده ای از قوانین مختلف مطالعه شود که به آن مواد در متن کتاب اشاره شده است. هدف از نگارش این کتاب، آموزش مقررات کنونی آیین دادرسی مدنی به دانشجویان و کمک به بازآموزی فارغ التحصیلان و شاغلان حقوقی می باشد. بر مبنای همین هدف، برخلاف برخی کتب آیین دادرسی مدنی، از توضیحات حاشیه ای پرهیز شده است. از همین رو، گرچه مطالعه تاریخ آیین قضاوت در ایران و مطالعه قوانین منسوخ و قوانین سایر کشورها را برای فعالیت های پژوهشی و توسعه حقوقی کشور، مفید و لازم می دانیم؛ اما حجم کتاب و وقت خواننده را صرف بررسی آیین قضاوت در زمان های ماضی و قوانین منسوخ و قوانین خارجی نکرده ایم؛ چرا که این قبیل مطالعات، نه بهره عملی و ملموس قضاوتی و وکالتی دارد و نه می توان از دانشجویان حقوق انتظار انباشته کردن ذهن با چنین محفوظاتی را داشت. در پایان، امید دارم که این کتاب نیز که حاصل برگزاری ده ها دوره آموزشی آیین دادرسی مدنی و صدها ساعت مطالعه و بررسی منابع و رویه های قضائی است، مانند دو مکتوب دیگر این جانب که در دروس حقوق مدنی و حقوق تجارت بر همین سیاق نگاشته شده است، در گسترش آموزش منسجم حقوق و بازآموزی آن مؤثر و مفید باشد.

محمد مهدی توکلی

فصل اوّل

آیین دادرسی مدنی ۱

مبحث اول / تعریف و اوصاف آیین دادرسی مدنی (مواد ۱ تا ۹ ق.آ.د.م)

● **مفهوم آیین دادرسی:** مجموعه اصول و مقرراتی است که طریقه رسیدگی محاکم و مراجع رسیدگی کننده به اختلافات و امور قضائی را مشخص می کند. برای مثال:

۱. **آیین دادرسی مدنی:** طریقه رسیدگی دادگاهها به دعاوی ناشی از روابط خصوصی اشخاص را بیان می کند.

در ماده ۱ ق.آ.د.م چنین بیان شده است: «آیین دادرسی مدنی، مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی در محاکم عمومی، انقلاب، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می باشند به کار می رود.»

۲. **آیین دادرسی کیفری:** شیوه رسیدگی به امور کیفری را بیان می کند. به عبارت دیگر، مجموعه مقررات و قواعدی است که برای کشف جرم، تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی، میانجیگری، صلح میان طرفین، نحوه رسیدگی، صدور رأی، طرق اعتراض به آراء، اجرای آراء، تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضائی و ضابطان دادگستری و رعایت حقوق متهم، بزه دیده و جامعه وضع می شود. (ماده ۱ ق.آ.د.ک)

۳. **آیین دادرسی اداری:** طریقه رسیدگی به اختلافات فی مابین مردم و دستگاههای دولتی و عمومی را وقتی که این اختلاف ناشی از اعمال حاکمیتی و روابط ناشی از حقوق عمومی باشد، مشخص می کند.

۴. **آیین دادرسی کار:** طریقه رسیدگی به اختلافات ناشی از روابط کارگری و کارفرمایی را مشخص

می‌کند. به عبارت دیگر، مجموعه اصول و مقرراتی است که: (ماده ۱ آ.آ.د.ک)

- اصحاب دعوا در مقام مراجعه به مراجع حل اختلاف کار مکلف به رعایت آن هستند.
- مراجع حل اختلاف کار در مقام رسیدگی، مکلف به تبعیت از آن می‌باشند.

● **قلمرو آیین دادرسی مدنی از حیث موضوع:** آیین دادرسی مدنی در رسیدگی دادگاه‌ها به موضوعات زیر جاری است: (ماده ۱ ق.آ.د.م)

۱. **امور حسبی:** امور حسبی، همان امور غیرترافعی است؛ یعنی اموری که محاکم به آنها رسیدگی می‌کنند؛ درحالی که ممکن است اختلافی بین اشخاص وجود نداشته باشد؛ مانند نصب قیّم برای محجورین، نصب امین برای غایب مفقودالاثر، صدور گواهی حصر وراثت، مهر و موم ترکه، صدور حکم موت فرضی، تحریر ترکه و.....

۲. **دعای مدنی:** دعای ناشی از اختلافات حاصل از روابط خصوصی اشخاص با یکدیگر؛ مانند دعای قراردادی یا دعای خانوادگی یا دعای راجع به مطالبه وجه.

۳. **دعای بازرگانی (دعای تجاری):** دعای ناشی از اعمال تجاری، یعنی دعای ناشی از اعمال مذکور در مواد ۲ و ۳ ق.ت. است.^۱ البته دعای بازرگانی نیز زیرمجموعه دعای مدنی هستند.

۴. **ضروریزان ناشی از جرم:** پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، متضرر از جرم می‌تواند ادله و تصویر مدارک استنادی خود را به مرجع کیفری (دادسرا یا دادگاه کیفری) ارائه کند

۱. مواد ۲ و ۳ ق.ت.

ماده ۲ ق.ت: «معاملات تجاری از قرار ذیل است:

۱. خرید یا تحصیل هر نوع مال منقول به قصد فروش یا اجاره، اعم از اینکه تصرفاتی در آن شده یا نشده باشد؛

۲. تصدی به حمل و نقل از راه خشکی یا آب یا هوا به هر نحوی که باشد؛

۳. هر قسم عملیات دلالی یا حق العمل کاری (کمسیون) و یا عاملی و همچنین تصدی به هر نوع تأسیساتی که برای انجام بعضی امور ایجاد می‌شود، از قبیل تسهیل معاملات ملکی یا پیدا کردن خدمه یا تهیّه و رسانیدن ملزومات و غیره؛

۴. تأسیس و به کار انداختن هر قسم کارخانه، مشروط بر اینکه برای رفع حوائج شخصی نباشد؛

۵. تصدی به عملیات حراجی؛

۶. تصدی به هر قسم نمایشگاه‌های عمومی؛

۷. هر قسم عملیات صرافی و بانکی؛

۸. معاملات برواتی، اعم از اینکه بین تاجر یا غیر تاجر باشد؛

۹. عملیات بیمه بحری و غیر بحری؛

۱۰. کشتی‌سازی و خرید و فروش کشتی و کشتیرانی داخلی یا خارجی و معاملات راجعه به آنها»

ماده ۳ ق.ت: «معاملات ذیل به اعتبار تاجر بودن متعاملین یا یکی از آنها تجاری محسوب می‌شود:

۱. کلیه معاملات بین تاجر و کسبه و صرافان و بانک‌ها؛

۲. کلیه معاملاتی که تاجر با غیر تاجر برای حوائج تجاری خود می‌نماید؛

۳. کلیه معاملاتی که اجزا یا خدمه یا شاگرد تاجر برای امور تجاری ارباب خود می‌نماید؛

۴. کلیه معاملات شرکت‌های تجاری.»

و تا قبل از اعلام ختم دادرسی در دادگاه کیفری، ضرروزیان ناشی از جرم را به وسیله تقدیم دادخواست مطالبه کند. (ماده ۱۵ ق.آ.د.ک) در این خصوص باید توجه داشت که:

▪ گرچه رسیدگی به ضرروزیان ناشی از جرم، در همان دادگاه کیفری که به اصل جرم رسیدگی می کند، انجام می شود؛ اما رسیدگی دادگاه کیفری به دادخواست ضرروزیان ناشی از جرم، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.

▪ مهلت تقدیم دادخواست ضرروزیان ناشی از جرم، تا قبل از اعلام ختم دادرسی در مرحله بدوی است؛ اما در مواردی که کیفرخواست شفاهی صادر می شود، مهلت تقدیم دادخواست ضرروزیان، ظرف پنج روز از اعلام کیفرخواست شفاهی در جلسه است. (ماده ۸۶ ق.آ.د.ک)

● **استثنائات عدم نیاز به دادخواست ضرروزیان در امور کیفری:** گفتیم که رسیدگی به ضرروزیان ناشی از جرم، نیازمند تقدیم دادخواست است و رسیدگی به این دادخواست نیز طبق قواعد آیین دادرسی مدنی انجام می شود. اما در برخی از امور جزائی، رسیدگی به ضرروزیان ناشی از جرم، نیازمند تقدیم دادخواست ضرروزیان نیست؛ بلکه دادگاه کیفری در صدور حکم، ضرروزیان ناشی از جرم را نیز در رأی خود مورد رسیدگی و صدور رأی قرار می دهد. البته این امر مانع از این نیست که شخص متضرر از جرم، دادخواست ضرروزیان را نیز تقدیم کند. این جرائم عبارتند از:

۱. سرقت که در رأی کیفری حکم رد مال نیز صادر می شود. (ماده ۶۶۷ ق.م.ا، تعزیرات)

۲. احراق و تخریب که در رأی کیفری حکم جبران خسارت نیز صادر می شود. (ماده ۶۸۹ ق.م.ا، تعزیرات)

۳. تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت که در رأی کیفری حکم رد مال نیز صادر می شود. (ماده ۶۹۲ ق.م.ا، تعزیرات)

۴. کلاهبرداری که در رأی کیفری حکم رد مال نیز صادر می شود. (ماده ۱ ق.ت.م.م.ا.ک)

۵. انتقال مال غیر که در حکم کلاهبرداری است و در رأی کیفری حکم رد مال نیز صادر می شود. (ماده ۱ ق.م.ر.ا.م.غ)

۶. تحصیل مال از طریق نامشروع که در رأی کیفری حکم رد مال نیز صادر می شود. (ماده ۲ ق.ت.م.م.ا.ک)

۷. ارتشا در فرضی که راشی قبل از کشف جرم، مأمورین را مطلع کند (که کل مال موضوع رشوه به او رد می شود) یا آنکه در ضمن تعقیب، با اقرار خود موجبات تسهیل تعقیب مرتشی را فراهم

کند (که نصف مال موضوع رشوه به او رد می‌شود). (تبصره ۵ ماده ۳ ق.ت.م.ا.ا.ک) در غیر این صورت مال موضوع رشوه به‌عنوان جریمه، گرفته می‌شود.

۸. اختلاس که در رأی کیفری حکم رد مال نیز صادر می‌شود. (ماده ۵ ق.ت.م.ا.ا.ک)

۹. جرائم مستوجب دیه. می‌دانیم که دیه علاوه بر آنکه نوعی مجازات است، نوعی جبران خسارت نیز هست که دادگاه آن را در رأی خود مقرر می‌کند و نیازمند تقدیم دادخواست نیست.

۱۰. جرم مندرج در ماده ۵۸۱ ق.م.ا، تعزیرات که بیان می‌دارد: «هر یک از صاحب‌منصبان و مستخدمین و مأمورین دولتی که با سوءاستفاده از شغل خود به جبر و قهر مال یا حق کسی را بخرد یا بدون حق بر آن مسلط شود یا مالک را اکراه به فروش به دیگری کند، علاوه بر رد عین مال یا معادل نقدی قیمت مال یا حق، به مجازات حبس از یک سال تا سه سال یا جزای نقدی از شش تا هجده میلیون ریال محکوم می‌گردد.»

● **میزان تبعیت امور حسبی از آیین دادرسی مدنی:** در خصوص رسیدگی به امور حسبی توجه داشته باشید که:

۱. رسیدگی به این امور، تابع قانون خاصی به‌نام «قانون امور حسبی، مصوب ۱۳۱۹» است. با توجه به اینکه این قانون، قانونی خاص است، رسیدگی به امور حسبی، در وهله اول تابع این قانون است، نه تابع قانون آیین دادرسی مدنی.

۲. رسیدگی به امور حسبی، در دو حالت، طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی به‌عمل می‌آید که عبارت‌اند از:

- در مواردی که قانون امور حسبی، ما را به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع داده است.
- در مواردی که قانون امور حسبی، ساکت است، طبق ماده ۱ ق.آ.د.م باید به مقررات ق.آ.د.م رجوع نمود.

● **قلمرو آیین دادرسی مدنی از حیث مراجع رسیدگی‌کننده:** مراجع زیر مکلف‌اند در خصوص موضوعات فوق (دعای مدنی، دعاوی تجاری، امور حسبی، دادخواست ضرروزیان ناشی از جرم)، قواعد آیین دادرسی مدنی را رعایت کنند:

۱. دادگاه‌های عمومی؛^۱

۱. با دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر در صص ۵۷ تا ۶۲ همین کتاب آشنا خواهیم شد.

۲. دادگاه‌های انقلاب؛

البته دادگاه انقلاب فقط در یک مورد صلاحیت رسیدگی به امور مدنی دارد و آن رسیدگی به دعاوی راجع به اصل ۴۹ ق.ا است.^۱ در هر دادگاه انقلاب، یک یا چند شعبه، به دعاوی راجع به اصل ۴۹ ق.ا اختصاص می‌یابد. (ماده ۳ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی)^۲

۳. دادگاه‌های تجدیدنظر؛

۴. دیوان عالی کشور؛^۳

۵. سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت قانون آیین دادرسی مدنی‌اند. البته سایر مراجع مکلف به رعایت قواعد آ.د.م نیستند؛^۴ مگر آنکه در قوانین خاص، چنین تکلیفی برایشان مقرر شده باشد. برای مثال:

- ماده ۱۸ ق.ش.ح.ا و تبصره ۱ آن، رسیدگی قاضی شورای حل اختلاف را از حیث اصول^۵ و قواعد (مواردی چون صلاحیت، حق دفاع، حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل و مانند آنها) تابع ق.آ.د.م. دانسته است.^۶
- ماده ۸ ق.ح.خ، مصوب ۱۳۹۱ رسیدگی دادگاه خانواده را به موجب تقدیم دادخواست می‌داند. البته رسیدگی دادگاه خانواده را مشمول سایر تشریفات ق.آ.د.م ندانسته است.^۷
- شیوه رسیدگی در دیوان عدالت اداری، تابع قانون خاصی، به نام «قانون تشکیلات و آیین

۱. اصل ۴۹ قانون اساسی: «دولت موظف است ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از مقاطعه‌کاری‌ها و معاملات دولتی، فروش زمین‌های موات و مباحات اصلی، دائرکردن اماکن فساد و سایر موارد غیرمشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت‌المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجرا شود.»

۲. ماده ۳ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی، مصوب ۱۳۶۳: «به منظور اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شورای عالی قضائی موظف است در مرکز هر یک از استان‌های کشور و شهرستان‌هایی که لازم بداند شعبه یا شعبی از دادگاه انقلاب را جهت رسیدگی و ثبوت شرعی دعاوی مطروحه معین نماید.»

۳. با دیوان عالی کشور در صص ۶۹ و ۷۰ همین کتاب آشنا خواهیم شد.

۴. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۱۹۵۵، مورخ ۱۳۷۷/۰۴/۱۵ آمده است که: «چون کمیسیون ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع کشور و کمیسیون‌های مشابه دادگاه و محکمه نیستند؛ لذا اعضای کمیسیون‌ها از جمله قاضی شرکت‌کننده در آنها ملزم به تبعیت از قانون آیین دادرسی مدنی نمی‌باشند؛ زیرا همان‌گونه که ذکر شد قوانین آیین دادرسی مدنی اختصاص به تشریفات دادرسی در محاکم حقوقی دارد.»

۵. منظور از اصول دادرسی، قواعد اساسی است که جنبه زیربنایی و ثابت دارند و سایر مقررات دادرسی بر آنها استوارند؛ برخلاف تشریفات که جنبه روبنایی و متغیر دارند و ممکن است در جریان زمان دچار تغییر و فسخ شوند. از اصول دادرسی، می‌توان عادلانه بودن قضاوت، بی‌طرفی قاضی، اعتبار امر مختوم، لازم‌الاجراء بودن حکم قطعی، برخورداری طرفین از حق دفاع و اصل تناظر را نام برد.

۶. قواعد رسیدگی در شورای حل اختلاف در ج ۲، صص ۳۰۹ تا ۳۲۳ همین کتاب بررسی می‌شود.

۷. قواعد رسیدگی در دادگاه خانواده در ج ۲، صص ۲۹۷ تا ۳۰۸ همین کتاب بررسی می‌شود.

دادرسی دیوان عدالت اداری» است؛ اما در موارد ردّ قاضی (ردّ دادرسی)، شیوه ابلاغ، وکالت و در سایر موارد سکوت قانون مزبور، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.^۱ (ماده ۱۲۲ ق.ت.آ.د.ع.ا.)

▪ ابلاغ آرای هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری، طبق قواعد ابلاغ در آیین دادرسی مدنی به عمل می‌آید. (تبصره ۲ ماده ۴ قانون رسیدگی به تخلفات اداری، مصوب ۱۳۷۲)

◀ **سؤال:** در برخی موارد بیان می‌شود که در دعوایی اصول دادرسی باید رعایت شود؛ اما نیاز به رعایت تشریفات دادرسی نیست. تفاوت این دو چیست؟

● **جواب:** تفاوت این دو در آن است که:

۱. اصول: قواعد اساسی است که جنبه زیربنایی و ثابت دارند و سایر مقررات دادرسی بر آنها استوارند؛ مانند عادلانه بودن قضاوت، بی‌طرفی قاضی، اعتبار امر مختوم، لازم‌الاجراء بودن حکم قطعی، برخورداری طرفین از حق دفاع و اصل تناظر.

۲. تشریفات: جنبه روبنایی و متغیر دارند و ممکن است در جریان زمان، دچار تغییر و فسخ شوند؛ مانند آنکه دادگاه نباید جلسه دادرسی را بدون رضایت اصحاب دعوی و صرفاً به درخواست یکی از ایشان به تأخیر اندازد (ماده ۹۹ ق.آ.د.م) یا آنکه دادگاه باید ظرف هفت روز از ختم دادرسی، رأی صادر کند. (ماده ۲۹۵ ق.آ.د.م)

● **مواردی فارغ از تشریفات:** در مواردی، رسیدگی به دعوی نیازمند رعایت تشریفات دادرسی نیست:

۱. رسیدگی به دعاوی سه‌گانه تصرف، تابع تشریفات دادرسی نیست. (ماده ۱۷۷ ق.آ.د.م)

۲. تصمیمات مراجع دینی اقلیت‌های دینی در دعاوی خانوادگی آن اقلیت‌ها، بدون رعایت تشریفات، توسط محاکم قضائی تنفیذ و اجرا می‌شود. (تبصره ماده ۴ ق.ح.خ)

۳. فرجام تبعی، نیاز به دادخواست ندارد و بدون تشریفات طرح می‌شود. (ماده ۴۱۶ ق.آ.د.م)

۴. اختلافات بین موجر و مستأجر در خصوص تعمیرات بنا وقتی که اجاره مشمول قانون روابط

موجر و مستأجر، مصوب ۱۳۵۶ است، بدون تشریفات رسیدگی می‌شود. (تبصره ماده ۲۲ ق.ر.م.م، مصوب ۱۳۵۶)

۱. قواعد رسیدگی در دیوان عدالت اداری در ج ۲، صص ۳۲۴ تا ۳۵۵ همین کتاب بررسی می‌شود.

۵. در اختلاف مدیر ساختمان و یکی از متصرفین درباره عدم پرداخت هزینه‌های مشترک، اگر مدیر، اظهارنامه ارسال کند، می‌تواند بعد از ده روز از ابلاغ اظهارنامه برای وصول هزینه‌ها به اداره ثبت رجوع کند. اگر متصرف به تصمیم آن مدیر معترض باشد می‌تواند ظرف ده روز از ابلاغ اظهارنامه به دادگاه رجوع کند. اعتراضی که در این مهلت ده‌روزه طرح شود، خارج از نوبت و بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. (ماده ۱۰ مکرر ق.ت.آ، اصلاحی ۱۳۵۹)

۶. تعیین نوع زمین‌های شهری و تشخیص عمران و احیاء و تأسیسات متناسب و تعیین نوع زمین دایر و تشخیص زمین بایر از موات بر عهده وزارت راه و شهرسازی است. این تشخیص قابل اعتراض در دادگاه عمومی است. رسیدگی دادگاه به این اعتراض خارج از نوبت و بدون رعایت تشریفات است. (تبصره ۱ ماده ۱۲ ق.ز.ش)

۷. داور در رسیدگی تابع مقررات آیین دادرسی نیست؛ ولی باید مقررات داوری را رعایت کند. (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.م)

۸. در دادگاه خانواده رعایت تشریفات ق.آ.د.م جز دادخواست و شیوه ابلاغ لازم نیست. (ماده ۸ ق.ح.خ)

۹. در شورای حل اختلاف، تشریفات دادرسی، مانند شرایط شکلی دادخواست، نحوه ابلاغ، تعیین وقت جلسه دادرسی و مانند آن، لازم‌الرعایه نیست. (ماده ۱۹ ق.ش.ج.ا و تبصره ۱ آن)

◀ سؤال: آیا می‌توان قواعد آیین دادرسی مدنی را قواعد عام رسیدگی به امور غیر کیفری دانست و معتقد بود که در تمام مواردی که مراجعی به امور غیر کیفری رسیدگی می‌کنند و قواعد خاصی ندارند، باید به آن عمل کنند؟

● جواب: گرچه این اقدام، مثبت است، اما نصی در این خصوص در قانون وجود ندارد. با توجه به ماده ۱ ق.آ.د.م به نظر می‌رسد که پاسخ منفی باشد و مراجعی غیر از مراجع مندرج در پاراگراف فوق ملزم نباشند که در رسیدگی‌های خود به قواعد آ.د.م عمل کنند.^۱

● اوصاف مقررات آیین دادرسی مدنی: مجموعه اصول و مقرراتی است که:

۱. عام است؛ یعنی علی‌الاصول در تمام دعاوی مدنی حکم فرماید.

۲. در تمام مراحل مختلف رسیدگی، اعم از بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور لازم‌الرعایه است.

۱. در تأیید این نظر رک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، مطلب ش ۵.

۳. از قوانین شکلی است که تبعیت از آنها الزامی است.

۴. تخطی از آنها، علی‌الاصول باعث خدشه و نقض رأی می‌شود؛ مگر در مواردی که در خود قانون ذکر شده باشد.

۵. مقررات مربوط به اجرای احکام مدنی در تعریف آیین دادرسی مدنی نمی‌گنجد؛ بلکه در درس اجرای احکام مدنی مطالعه می‌شود.^۱

● محتویات آیین دادرسی مدنی: آیین دادرسی مدنی شامل سه بخش است:

۱. سازمان قضاوتی؛

۲. صلاحیت؛

۳. سایر قواعد آیین دادرسی مدنی یا آیین دادرسی مدنی به معنای اخص.

● سازمان قضاوتی: در این بخش از قواعد آیین دادرسی مدنی، موضوعاتی مانند موضوعات زیر مطالعه می‌شود:

۱. ترتیبات تشکیل مراجع و محاکم؛

۲. تعداد قضات محاکم مانند آنکه تعداد قضات هر شعبه از دادگاه تجدیدنظر، سه نفر است؛

۳. مقررات استخدامی و انتظامی قضات؛

۴. طریقه استخدام قضات و کارمندان دادگستری و شرایط اشخاص معین دادگستری، یعنی وکلا و کارشناسان دادگستری و صدور و تمدید پروانه ایشان.

● سلسله مراتب رسیدگی به دعاوی در مراجع قضائی

۱. به هیچ دعوایی نمی‌توان در مراجع بالاتر از نظر ماهوی رسیدگی کرد؛ مگر اینکه در مرحله پایین‌تر به ماهیت آن رسیدگی شده باشد. (۷ ق.آ.د.م)

۲. البته این مقرره دارای استثنائاتی به شرح زیر است:

■ ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر که ممکن است در مرحله تجدیدنظر ابتدائاً ورود ثالث

۱. البته به دلیل آنکه در آزمون‌های حقوقی، سؤالات اجرای احکام مدنی نیز در خلال سؤالات آیین دادرسی مدنی پرسیده می‌شود، فصل پنجم این کتاب به اجرای احکام مدنی اختصاص یافته است.

صورت گیرد؛ (ماده ۱۳۰ ق.آ.د.م)^۱

▪ جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر که ممکن است در مرحله تجدیدنظر ابتدائاً جلب ثالث

صورت گیرد؛ (ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م)^۲

▪ اگر یکی از اصحاب دعوی جلب ثالث کند و دادگاه، این جلب ثالث را به موجب قراری مانند ردّ دعوی، نپذیرد، آن شخص نمی تواند مستقلاً تجدیدنظرخواهی کند؛ بلکه باید منتظر رأی صادره در دعوای اصلی بماند و همراه با تجدیدنظرخواهی نسبت به رأی دعوای اصلی، در خصوص قراری که نسبت به جلب ثالث صادر شده نیز اعتراض کند. اگر دادگاه تجدیدنظر، قراری را که راجع به جلب ثالث صادر شده، فسخ کند، خودش ابتدائاً پرونده جلب ثالث را همراه با دعوای اصلی مورد رسیدگی قرار می دهد؛ درحالی که این پرونده جلب ثالث در مرحله بدوی مورد رسیدگی واقع نشده است. (ماده ۱۴۰ ق.آ.د.م)^۳

▪ اگر در شورای حلّ اختلاف قراری صادر شود و از این قرار تجدیدنظرخواهی شود، پرونده به دادگاه عمومی (به عنوان مرجع تجدیدنظر از آرای شورا) ارسال می شود. اگر دادگاه عمومی (که نقش مرجع تجدیدنظر را دارد) آن قرار را فسخ کند، خودش به دعوی رسیدگی می کند و رأی مقتضی را می دهد؛ در حالی که به ماهیت آن دعوی در مرجع بدوی (شورای حلّ اختلاف) رسیدگی نشده باشد. (ماده ۲۷ ق.ش.ح.ا)^۴

• اصل قطعیت آرا

۱. در آیین دادرسی مدنی: اصل بر قطعی بودن آرای حقوقی است. (مواد ۵ و ۳۳۰ ق.آ.د.م) البته گرچه قانون گذار در ظاهر، اصل را بر قطعیت آرا گذاشته است؛ اما خود، اکثر قریب به اتفاق آرا (آرای صادره در دعوای غیرمالی و آرای صادره در دعوای مالی با خواسته بیش از سهمیلیون ریال) را قابل تجدیدنظر دانسته و درواقع اقدام به تخصیص اکثر کرده است؛ یعنی آرای حقوقی قابل تجدیدنظر نیست، مگر در موارد زیر:

- آرای صادره در دعوای مالی که خواسته یا بهای خواسته در آن بیش از سهمیلیون ریال باشد؛
- آرای صادره در دعوای غیرمالی.

۲. در دیوان عدالت اداری: تمام آرای صادره از شعب بدوی دیوان عدالت، در شعب تجدیدنظر همان

۱. ر.ک: ج ۲، ص ۶۵ همین کتاب.

۲. ر.ک: ج ۲، ص ۷۰ همین کتاب.

۳. ر.ک: ج ۲، صص ۷۲ و ۷۳ همین کتاب.

۴. ر.ک: ج ۲، ص ۳۲۲ همین کتاب.

دیوان، قابل تجدیدنظر هستند. (ماده ۶۵ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)

۳. در آیین دادرسی کیفری: اصل بر قابلیت تجدیدنظر از آرای کیفری است. (ماده ۴۲۷ ق.آ.د.ک)

۴. در شوراهای حل اختلاف: تمام آرای صادره از شورای حل اختلاف، در محاکم عمومی قابل تجدیدنظر هستند. (ماده ۲۷ ق.ش.ح.ا)

۵. در آیین دادرسی کار: تمام آرای صادره از هیأت‌های تشخیص اداره کار در هیأت‌های حل اختلاف قابل تجدیدنظر هستند. (ماده ۱۵۹ ق.ک)

● **قاعده فراغ دادرسی:** بدین معنا است که پس از آنکه قاضی در خصوص پرونده‌ای اقدام به صدور رأی می‌کند، رسیدگی مجدد به پرونده و تغییر رأی یا اصلاح آن توسط همان دادگاه امکان‌پذیر نیست؛ جز در استثنائات زیر:

۱. رسیدگی مجدد به موجب طرق قانونی اعتراض به رأی (واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث) که از شیوه‌های عدولی شکایت از رأی است؛ یعنی قاضی ممکن است در نتیجه رسیدگی مجدد از نظر قبلی خویش عدول کند.

۲. تصحیح موارد سهو قلم؛ (ماده ۳۰۹ ق.آ.د.م)

۳. رفع اجمال و ابهام از رأی صادره؛ (ماده ۲۷ ق.ا.ا.م)

۴. صدور قرارهای تأمینی قرار تأمین محکوم‌به؛ (ماده ۱۱ ق.ج.خ)

۵. حل اختلافات ناشی از اجرای حکم، مانند رسیدگی به اعتراض ثالث اجرائی. (مواد ۲۶، ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.ا.م)

● **ترتیب قانونی رسیدگی قضات به دعاوی:** قضات موظفاند طبق ترتیب زیر به دعاوی رسیدگی کنند و نمی‌توانند به بهانه سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی و صدور رأی امتناع ورزند. این ترتیب به شرح زیر است: (ماده ۳ ق.آ.د.م)

۱. **قانون:** حتی اگر قاضی در شناخت امور شرعی، صاحب‌نظر (اصطلاحاً مجتهد) باشد، باز هم باید در مقام رسیدگی به دعاوی، رأی خود را مستند به قوانین صادر کند و اگر از قانون نتوان حکم قضیه را یافت، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول کلی حقوقی که مغایر شرع نباشند، رسیدگی کند.

۲. **منابع معتبر اسلامی:** در صورت اجمال، ابهام، سکوت یا تعارض قوانین،^۱ قاضی باید با استناد به منابع معتبر اسلامی - یعنی قرآن و سنت - حکم مقتضی را صادر کند.

۳. **فتاوی معتبر:** اگر قاضی از منابع معتبر اسلامی هم حکمی نیابد، باید با استناد به فتاوی معتبر حکم مقتضی را صادر کند.

۴. **اصول حقوقی:** اگر قاضی از فتاوی معتبر هم حکمی نیابد، باید با استناد به اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم مقتضی را صادر کند؛ مانند اصل صحت عقود، اصل برائت، اصل عدم، اصل لزوم وفای به عهد و.....^۲

● **تکلیف پرونده در صورت اعتقاد قاضی به مخالفت قانون با شرع:** اگر قاضی، قانون حاکم بر موضوع را خلاف شرع بداند، باید به نحو زیر عمل شود:

۱. **اگر قاضی مجتهد نباشد:** باید طبق قانون رأی دهد.

۲. **اگر قاضی مجتهد باشد:** این قاضی از رسیدگی خودداری کرده و به نحو زیر عمل می کند:

(تبصره ماده ۳ ق.آ.د.م)

▪ قرار امتناع از رسیدگی صادر می کند.^۳

▪ پرونده جهت ارجاع به شعبه هم عرض به نزد رئیس حوزه قضائی ارسال می شود.

● **ضمانت اجرای امتناع قاضی از رسیدگی به پرونده:** اگر شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی در نزد قاضی اقامه شود و با وجود اینکه رسیدگی به آن از وظایف اوست، به هر عذر و بهانه، گرچه به عذر سکوت یا اجمال یا تعارض قوانین، از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را برخلاف قانون به تأخیر اندازد: (ماده ۵۹۷ ق.م.ا، تعزیرات)

۱. در بار اول، به شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفصال دائم از قضاوت محکوم می شود.

۲. این قاضی، علاوه بر محکومیت کیفری، به تأدیه خسارت وارده نیز محکوم می شود.

۱. اگر دو دلیل متعارض از حیث زمان تصویب، مقدم و مؤخر باشند، در این حالت قانون مؤخر، قانون مقدم را نسخ کرده و در نتیجه بنابر قانون مؤخر عمل می شود و به قانون مقدم (منسوخ) عمل نمی شود؛ بنابراین منظور از تعارضی که مجوز مراجعه به منابع و فتاوی معتبر توسط قاضی است، تعارض درونی یک قانون است؛ یعنی آنکه مواد یک قانون با یکدیگر در تعارض باشند، بدون آنکه نسخ روی داده باشد.

۲. بعضی از اساتید و نویسندگان نیز معتقدند که بین منابع معتبر اسلامی، فتاوی معتبر و اصول حقوقی، رابطه طولی برقرار است. رک: شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی* (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۴۲۱.

۳. برای مشاهده اوصاف قرار امتناع از رسیدگی رک: ص ۳۱۲ همین کتاب.

● **تکلیف صدور رأی به‌طور خاص:** در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. دادگاه‌ها باید به‌طور خاص در هر دعوی تعیین تکلیف کنند. (ماده ۴ ق.آ.د.م)
۲. دادگاه‌ها نباید به‌صورت عام و کلی، رأی صادر کنند؛ به عبارت دیگر، محاکم نمی‌توانند قانون‌گذاری کنند.
۳. تنها استثنای صدور رأی به‌صورت عام، صدور رأی وحدت رویه است.
۴. رأی وحدت رویه توسط سه مرجع قابل صدور است:
 - هیأت عمومی دیوان عالی کشور؛ (ماده ۴۷۱ ق.آ.د.ک)
 - هیأت عمومی دیوان عدالت اداری؛ البته در دیوان عدالت اداری علاوه بر این، «رأی ایجاد رویه» نیز قابل صدور است. (ماده ۱۲ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)
 - شورای عالی مالیاتی. (ماده ۲۵۸ ق.م.م)

● **رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور:** اگر بین محاکم در تفسیر یک قانون اختلاف نظر حاصل شود، دیوان عالی کشور اقدام به صدور رأی وحدت رویه می‌کند. صدور رأی وحدت رویه منوط به دو شرط است: (ماده ۴۷۱ ق.آ.د.ک)

۱. بین محاکم، چه تالی و چه عالی، در تفسیر یک قانون اختلاف نظر حاصل شود.
 ۲. رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور از این اختلاف مطلع شوند.
- **طریقه صدور رأی وحدت رویه در دیوان عالی کشور:** برای صدور رأی وحدت رویه، به‌نحو زیر عمل می‌شود: (ماده ۴۷۱ ق.آ.د.ک)
۱. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان یا یکی از معاونین او تشکیل می‌شود. نام دیگر هیأت عمومی دیوان عالی کشور، «هیأت عمومی رأی وحدت رویه» است.
 ۲. رؤساء، مستشاران و معاونین شعب دیوان در این هیأت حضور دارند. صرف‌نظر از آنکه موضوع مورد بحث حقوقی است یا کیفری، قضات تمام شعب می‌توانند در هیأت حاضر شوند.
 ۳. هیأت با حضور حداقل سه‌چهارم قضات دیوان رسمیت می‌یابد.
 ۴. دادستان کل کشور یا نماینده او در هیأت حضور دارد و نظر مشورتی خود را بیان می‌کند؛ اما حق رأی ندارد. (ماده ۴۷۲ ق.آ.د.ک)

۵. نظر اکثریت هیأت عمومی، «رأی وحدت رویه» نام دارد و مانند قانون برای تمام شعب دیوان و محاکم لازم‌الاتباع است.

۶. رأی وحدت رویه فقط به موجب قانون لاحق یا رأی وحدت رویه لاحق قابل فسخ است. (ماده ۴۷۳ ق.آ.د.ک)

● **موارد صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری:** در دیوان عدالت اداری، در دو صورت، رأی وحدت رویه صادر می‌شود:

۱. اگر در موارد مشابه، رأی متعارض از یک یا چند شعبه دیوان عدالت صادر شده باشد. به چنین رأیی، «رأی وحدت رویه» گفته شده است. (بند ۲ ماده ۱۲ - ماده ۸۹ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)

۲. اگر در موضوع واحد، حداقل پنج رأی مشابه از دو یا چند شعبه دیوان صادر شده باشد. البته به عبارت دقیق کلمه، به چنین رأیی، «رأی ایجاد رویه» گفته می‌شود، نه «رأی وحدت رویه»؛ اما شیوه صدور و اوصاف و آثار چنین رأیی، همانند رأی وحدت رویه است. (بند ۳ ماده ۱۲ - ماده ۹۰ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)

● **طریقه صدور رأی وحدت رویه و ایجاد رویه در دیوان عدالت اداری (ماده ۸ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)**

۱. هیأت عمومی دیوان با شرکت حداقل دوسوم قضات دیوان عدالت تشکیل می‌شود.

۲. ریاست این هیأت با رئیس دیوان عدالت یا معاون قضائی اوست.

۳. ملاک صدور رأی وحدت رویه، نظر اکثریت اعضای حاضر است.

۴. درباره لازم‌الاتباع بودن این آرا:

■ رأی وحدت رویه دیوان عدالت: برای شعب دیوان عدالت و سایر مراجع اداری لازم‌الاتباع است؛ اما برای محاکم دادگستری لازم‌الاتباع نیست. (ماده ۸۹ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)

■ رأی ایجاد رویه دیوان عدالت: برای شعب دیوان عدالت، ادارات و اشخاص حقیقی و حقوقی لازم‌الاتباع است. (ماده ۹۰ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)

● **بررسی اثر فوری (عطف بامسبق شدن) قواعد آیین دادرسی مدنی:** قواعد آیین دادرسی مدنی، مانند سایر قواعد شکلی، علی‌الاصول نسبت به پرونده‌های جاری دارای اثر فوری است؛ یعنی اگر در جریان رسیدگی به پرونده‌ای مقررات آیین دادرسی تغییر کند، مقررات جدید بر ادامه رسیدگی به

آن پرونده حکومت می‌کند. (ماده ۹ ق.آ.د.م) در این خصوص تفکیک زیر قابل توجه است:

۱. قواعد سازمان قضاوتی اثر فوری دارد.

۲. قواعد صلاحیت ذاتی اثر فوری دارد.

۳. قواعد صلاحیت نسبی اثر فوری ندارد.

۴. قواعد آ.د.م به معنای اخص، اثر فوری دارد؛ مگر اینکه این اثر فوری ناقض حقوق مکتسبه اشخاص باشد. برای مثال:

- اگر بعد از ابلاغ رأی، قانون جدید مهلت تجدیدنظرخواهی را از بیست روز به ده روز کاهش دهد، این امر موجب کاهش مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به رأی ابلاغ شده نیست، زیرا این امر، خلاف حق مکتسبه شخص محکوم علیه است. همچنین اگر قانون جدید، مهلت تجدیدنظر را از بیست روز به سی روز افزایش دهد، بازهم قانون جدید نسبت به رأی ابلاغ شده مؤثر نیست؛ زیرا اعمال آن نسبت به رأی ابلاغ شده و افزودن بر مهلت تجدیدنظرخواهی محکوم علیه، خلاف حق مکتسبه محکوم له است.
- قابلیت اعتراض به یک رأی، یعنی قابلیت واخواهی، تجدیدنظر یا..... تابع قانون زمان صدور رأی است؛ چرا که در این زمان است که حق اعتراض به رأی ایجاد می‌شود.

۵. البته قانون گذار ممکن است نسبت به قانون خاصی خلاف موارد فوق را مقرر کند. برای مثال، ممکن است در قانونی که باید اثر فوری داشته باشد، چنین مقرر شود که قانون اثر فوری نداشته و نسبت به پرونده‌های جاری اعمال نشود؛ مانند آنکه دعای منقول تا دویست میلیون ریال که در زمان تصویب قانون فعلی شوراهای حل اختلاف در محاکم دادگستری مطرح بوده‌اند، همچنان در محاکم دادگستری باقی می‌مانند و به شورا ارسال نمی‌شوند. (بند «الف» ماده ۹ ق.ش.ج.ا)

۶. اگر در زمان طرح پرونده در دیوان عالی کشور و رسیدگی فرجامی به آن پرونده، قانونی تصویب شده باشد که در زمان صدور رأی فرجام‌خواسته چنین قانونی وجود نداشته است، دیوان عالی کشور، در مقام رسیدگی فرجامی، به قانون زمان صدور رأی فرجام‌خواسته توجه می‌کند، نه قانون زمان رسیدگی به فرجام‌خواهی؛ چون وظیفه دیوان عالی کشور آن است که آرای محاکم را با توجه به قوانین زمان صدور آن آرا بررسی کند. (ماده ۳۷۲ ق.آ.د.م) البته اگر رأی فرجام‌خواسته در دیوان نقض شود و پرونده برای رسیدگی مجدد به دادگاه بدوی ارسال شود،

در آنجا رسیدگی علی‌الاصول طبق قانون جدید انجام می‌شود.

۷. در برخی موارد، قانون‌گذار اثر فوری پاره‌ای از قوانین آیین دادرسی را در خود قانون مورد تصریح قرار داده است؛ گرچه نیاز به چنین تصریحی نیست. برای مثال، در تبصره ۲ ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع، مصوب ۱۳۶۷ آمده است: «دیوان عدالت اداری مکلف است کلیه پرونده‌های موجود در مورد ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع کشور و اصلاحیه‌های بعدی آن را که مختومه نشده است به کمیسیون موضوع این قانون ارجاع کند.»

۸. بررسی اثر فوری قواعد راجع به ارزش اثباتی ادله، در مبحث ادله اثبات دعوی مطالعه می‌شود.^۱

◀ سؤال: قابلیت اعتراض به رأی تابع قانون چه زمانی است؟

● جواب: قابلیت اعتراض به یک رأی، یعنی قابلیت واخواهی، تجدیدنظر یا..... تابع قانون زمان صدور رأی است؛ (ماده ۹ ق.آ.د.م) زیرا در این زمان است که حق ایجاد می‌شود و تغییرات بعدی قانون نمی‌تواند در این حق مکتسبه تغییر ایجاد کند؛ بنابراین:

۱. اگر رأیی بنابر قانون زمان صدور، قابل تجدیدنظر بوده و قانون بعدی، آن را غیرقابل تجدیدنظر کند، آن رأی همچنان قابل تجدیدنظر است؛ چون اعمال قانون جدید، خلاف حق مکتسبه محکوم‌علیه است.

۲. اگر رأیی بنابر قانون زمان صدور آن قابل تجدیدنظر نبوده، ولی بنابر قانون بعدی، قابل تجدیدنظر شود، این رأی همچنان غیرقابل تجدیدنظر است؛ چون اعمال قانون جدید، خلاف حق مکتسبه محکوم‌له است.

◀ سؤال: مهلت اعتراض به نظر کارشناس، هفت روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه است. اگر در جریان دادرسی، این مهلت تغییر کند، نسبت به پرونده جاری، مهلت جدید اعمال می‌شود یا همان مهلت هفت‌روزه سابق؟

● جواب: نسبت به پرونده‌های جاری، مهلت جدید اعمال می‌شود؛ مگر آنکه تغییر قانون، بعد از آن باشد که اخطاریه وصول نظر کارشناس به طرفین دعوی ابلاغ شده است که در این صورت قانون جدید به دلیل مغایرت با حق مکتسبه، نسبت به این موضوع، مؤثر نیست.

● **بررسی امری یا تخییری بودن قواعد آیین دادرسی مدنی:**^۱ قواعد آیین دادرسی مدنی، مانند سایر قواعد شکلی، علی‌الاصول امری است. در این خصوص تفکیک زیر قابل توجه است:

۱. قواعد سازمان قضاوتی، امری است.
۲. قواعد صلاحیت ذاتی، امری است.
۳. قواعد صلاحیت نسبی (محلی)، علی‌الاصول (در بیشتر موارد) تخییری است.
۴. قواعد آیین دادرسی مدنی به معنای اخص، علی‌الاصول امری است. با وجود این، برخی از مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص به دلیل آنکه صرفاً با حقوق اصحاب دعوی مرتبط هستند، توسط ایشان قابل اسقاط می‌باشند. برای مثال:
 - طرفین می‌توانند حق اعتراض به نظر کارشناس را از خود سلب کنند و رأی کارشناس را قاطع دعوی بدانند. (تبصره ماده ۳۳۱ - بند ۲ ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م)
 - همچنین طرفین می‌توانند حق تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی را از خود سلب کنند. (ماده ۳۳۳ - بند ۴ ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م)
 - با وجود اینکه باید بین روز ابلاغ وقت دادرسی تا روز جلسه دادرسی، حداقل پنج روز فاصله باشد، اما با این حال، شخصی که نسبت به او این فاصله رعایت نشده، می‌تواند از حق خود برای رعایت فاصله پنج‌روزه صرف‌نظر کرده و نسبت به پرونده اقدام به دفاع کند.

۱. قوانین امری (آمره): قوانینی هستند که تراضی بر خلاف آن امکان‌پذیر نیست؛ زیرا مرتبط با نظم عمومی است؛ مثل عوض کردن ولی قهری.
 قوانین تکمیلی (تخییری یا مختیره): قوانینی هستند که مرتبط با نظم عمومی نبوده و برای تضمین حقوق اشخاص هستند؛ بنابراین اشخاص می‌توانند از حقوق خود صرف‌نظر کرده و بر خلاف آن توافق نمایند؛ مثل تعیین محل سکونت توسط زوج.

▣ مبحث دوم / دعوی و اقسام آن (مواد ۱۰، ۱۱ و ۱۷ ق.آ.د.م)

● مفهوم دعوی: عبارت «دعوی»^۱ در معانی متعددی به کار رفته است:

۱. **دعوی به معنای اخص:** امکان قانونی رجوع به دادگاه یا به عبارت دیگر، حق رجوع به دادگاه و حق تظلم خواهی در دادگاه را گویند. این کلمه در اصل ۱۶۵ ق.ا و جمله پایانی اصل ۱۶۷ ق.ا و مواد ۱۸ و ۱۱۶۳ ق.م و مواد ۲، ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۴۹، ۸۴، ۱۰۹ و ۱۴۱ و بند «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م (در ترکیب سقوط دعوی) در این معنا استفاده شده است.

۲. **دعوی به معنای اعم:** منازعه و اختلافی را گویند که در مرجع رسیدگی کننده طرح شده و تحت رسیدگی است یا آنکه رسیدگی به آن خاتمه یافته است؛ به عبارت دیگر، اختلافی که منجر به تشکیل پرونده قضائی شده است. این کلمه در اصول ۳۵، ۶۱ و ۱۵۶ ق.ا و جمله اول اصل ۱۶۷ ق.ا و مواد ۱، ۴۴، ۵۲، ۵۷، ۳۶۹ و بند «ب» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م در این معنا استفاده شده است.

۳. **ادّعا:** در این معنا، عبارت «دعوی» هرگونه ادّعایی را در بر می گیرد؛ حتی اگر این ادّعا در جریان رسیدگی به یک پرونده طرح شود و موجب تشکیل پرونده جدیدی نشود. برای مثال،

۱. «دعوی» کلمه‌ای عربی است که گرچه به «ی» ختم می‌شود، اما در زبان عربی، به صورت «دعوا» تلفظ می‌شود. از همین رو برخی در فارسی، آن را به همان شکل گفتاری، یعنی به صورت «دعوا» می‌نویسند. تلفظ این عبارت چه در زبان عربی و چه فارسی، به کسر «واو»، علی‌رغم تلقی برخی نویسندگان (عباس کریمی، آیین دادرسی مدنی، صص ۲۱ و ۲۲) نادرست است. برای اطلاع بیشتر در خصوص اینکه این کلمه در زبان عربی نیز به صورت «دعوا» تلفظ می‌شود نه به کسر، رک: لويس معلوف، المنجد فی اللغة و الادب و العلوم، بیروت، المكتبة الشرقيّة، ۱۹۵۶، ص ۲۱۶ و حمید طیبیان، فرهنگ عربی - فارسی لاروس، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۹۸۰.

اگر در پرونده مطالبه وجه چک، خوانده، پرداخت وجه چک را ادعا کند، این ادعای او یک دعوی (به معنای ادعا) تلقی می‌شود. این کلمه در ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م در این معنا استفاده شده است.

● زوال دعوی: عبارت زوال دعوی در دو مورد به کار می‌رود:

۱. **زوال دعوی به معنای اعم:** منظور از زوال دعوی به معنای اعم، زوال دعوی است که در حال رسیدگی در محاکم است. برای مثال، ممکن است به دلیلی مانند عدم ارائه اصول مستندات در جلسه اول دادرسی (ماده ۹۶ ق.آ.د.م) یا استرداد دادخواست (بند «الف» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) یا استرداد دعوی (بند «ب» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.ک) یا ایرادات خوانده (ماده ۸۹ ق.آ.د.م) یا مبنای قمار و نامشروع دعوی (ماده ۶۵۴ ق.م)، قراری مانند ابطال دادخواست، ردّ دعوی یا عدم استماع دعوی صادر شود. در این صورت دعوای مزبور زائل شده است. زوال دعوی به معنای اعم، مانع طرح دعوای مجدد نیست؛ یعنی مدعی به طور کلی حق طرح دعوی را از دست نداده و فقط رسیدگی به دعوای جاری او خاتمه می‌یابد.

۲. **زوال دعوی به معنای اخص:** منظور از زوال دعوی به معنای اخص، زوال حق طرح دعوی در محاکم است. حق طرح دعوی در موارد زیر از بین می‌رود. به عبارت دیگر، در این موارد، نه تنها به موجب رویدادی که حادث شده، رسیدگی به دعوای فعلی خاتمه می‌یابد؛ حتی راه طرح دعوای مجدد نیز بر روی مدعی بسته می‌شود. این موارد از قرار زیر هستند:

- صرف نظر کردن کلی خواهان از دعوی (قسمت پایانی بند «ج» ماده ۱۰۷)؛
- فوت شخصی که دعوی، قائم به اوست (در دعوای قائم به شخص): منظور از دعوای قائم به شخص یا دعوای شخصیت محور، دعوای ای است که امکان رسیدگی به آنها نیازمند حیات خواهان یا خوانده است و هیچ تأثیری در حقوق وراثت ایشان ندارد؛ مانند تمکین، طلاق یا اعسار.
- اگر حق اصلی مستند دعوی، به دلیلی مانند مالکیت مافی الذمه، ملّی شدن زمین‌هایی که در خصوص آنها بین دو شخص اختلاف وجود دارد، توافق طرفین دعوی، اعراض از مال یا ابراء بدهکار زائل شود. برای مثال، اگر شخصی علیه مدیون طرح دعوی کند و در جریان رسیدگی، طلبکار (خواهان) بدهکار (خوانده) را ابراء کند، این ابراء موجب زوال حق طرح دعوی می‌شود. همچنین اگر پدری بابت طلبی علیه فرزند خود طرح دعوی کند و در جریان دادرسی، پدر فوت کند، دعوای پدر به میزان سهم آن فرزند از ترکه، بر مبنای مالکیت مافی الذمه ساقط و زائل می‌شود و نسبت به سهم سایر وراثت ادامه می‌یابد.

● اقسام دعاوی از حیث عمومی یا خصوصی بودن آن

۱. **دعای عمومی:** وقتی که یک حق عمومی مورد تجاوز یا انکار قرار گیرد، دعوی که درباره آن طرح می شود، یک دعای عمومی است؛ مانند اکثر موضوعات کیفری، که صرف نظر از درخواست یا عدم درخواست اشخاص جامعه، رسیدگی به آن عنوان مجرمانه صورت می گیرد.
۲. **دعای خصوصی:** وقتی حقی مورد تجاوز قرار می گیرد که جنبه عمومی ندارد و صرفاً مرتبط با جنبه خصوصی است، دعوی که به دلیل نقض آن حق اقامه می شود، دعوی خصوصی است. دعاوی خصوصی قابل صلح و سازش و قابل ارجاع به داوری اند.

● اقسام دعاوی از حیث اصالت یا عارضی بودن آن

۱. **دعای اصلی:** دعوی است که بر دعای دیگر عارض نمی شود.
 ۲. **دعای طاری:** دعوی است که در اثنای رسیدگی به دعای اصلی مطرح می شود و بر آن عارض می شود.^۱
- **شروط طاری بودن یک دعوی:** دعوی که در اثنای رسیدگی به دعای دیگر طرح می شود، در صورتی نسبت به آن دعوی، یک دعای طاری تلقی می شود که حداقل دارای یکی از دو شرط زیر باشد: (ماده ۱۷ ق.آ.د.م)

۱. **وجود ارتباط کامل بین دو دعوی:** یعنی نتیجه یک دعوی در نتیجه دعای دیگر مؤثر باشد. برای مثال، فرض کنید که زنی دعوی نفقه اقامه کرده است. شوهر در مقابل، دعوی الزام به تمکین طرح می کند. بین این دو دعوی ارتباط کامل برقرار است و نتیجه یکی در دیگری مؤثر است؛ زیرا اگر مرد بتواند عدم تمکین زن را اثبات کند، به زن نفقه تعلق نمی گیرد.
۲. **وحدت منشأ بین دو دعوا:** بدین معنا است که سبب هر دو دعوی، یک عمل حقوقی یا یک واقعه حقوقی و یا حکم واحدی از قانون باشد. برای مثال، فروشنده به استناد مبایعه نامه ای، دادخواست مطالبه ثمن دهد و خریدار به استناد همان مبایعه نامه، دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی تقدیم کند. این دو دعوی دارای یک منشأ است که همان عقد بیع منعقد بین طرفین می باشد.

۱. با دعاوی طاری در ج ۲، ص ۶۳ همین کتاب بیشتر آشنا خواهیم شد.

● **اقسام دعاوی طاری: دعاوی طاری چهار قسم است:**

۱. **دعای اضافی:** دعای مجدد خواهان علیه خوانده؛

۲. **دعای متقابل:** دعای خوانده علیه خواهان؛

۳. **جلب ثالث:** دعای هر یک از متداعیین یا هر دوی ایشان علیه ثالث؛

۴. **ورود ثالث:** دعای شخص ثالث علیه طرفین دعوی یا یکی از ایشان.

● **انواع دعاوی از حیث عینی یا شخصی بودن:** از حیث عینی یا شخصی بودن، دعاوی بر دو قسم است:

۱. **دعای عینی:** دعاوی ناظر به حقوق عینی است و به عبارت دیگر، یک حق عینی، مورد ادعای خواهان است؛ مانند دعاوی اثبات حقوق عینی (مالکیت، حق انتفاع، حق ارتفاق، اخذ به شفعه، حق وثیقه، حق تحجیر)، دعاوی خلع ید، دعاوی سه گانه تصرف (رفع تصرف عدوانی، رفع ممانعت از حق، رفع مزاحمت)، دعاوی تخلیه ید، دعاوی اثبات حقوق ارتفاقی (حق العبور، حق المجری، حق سرتیر)، دعاوی استرداد سند و دعاوی تقسیم مال مشاع.

۲. **دعای شخصی (دینی):** دعاوی ناظر به حقوق دینی است و یک حق دینی، مورد ادعای خواهان است. به عبارت دیگر، تمام دعاوی ای را که منشأ و مبنای آنها یک تعهد قراردادی یا الزام خارج از قرارداد است، «دعای شخصی» گوئیم؛ مانند دعاوی مطالبه طلب، مطالبه خسارت، الزام به انجام تعهدات قراردادی، الزام به خودداری از عمل، مطالبه نفقه و

● **کاربرد عملی تفکیک دعاوی به عینی و شخصی**

۱. یک دعای عینی را می توان علیه هر شخصی که عین مال تحت تصرف اوست یا آنکه حق عینی توسط او مورد تعدی واقع شده، طرح کرد و پس از صدور حکم، حکم را علیه هر شخصی که محکوم به را تحت تصرف دارد، می توان اجرا کرد؛ هر چند شخص متصرف کسی غیر از خوانده دعوی باشد. برای مثال، اگر آقای احمدی زمینی را غصب کرده باشد و علیه او دعاوی خلع ید طرح شود و سپس در جریان دادرسی، نامبرده زمین را به فرزند خود یا هر شخص ثالثی تحویل دهد، در این صورت آقای احمدی به دلیل آنکه در زمان طرح دعوی، متصرف ملک بوده است، محکوم به خلع ید می شود و در مقام اجرای حکم، هر شخصی که در زمین حضور داشته باشد، ولو آنکه شخصی غیر از احمدی باشد، اخراج می شود. (ماده ۴۴ ق.ا.ا.م) البته باید توجه داشت که:

■ این ترتیب در صورتی اعمال می‌شود که این نقل و انتقال و تغییر متصرف بعد از تقدیم دادخواست به عمل آمده باشد. به عبارت دیگر، اگر ملک در تاریخ تقدیم دادخواست، دارای متصرفین دیگری نیز باشد، ایشان نیز باید طرف دعوی خلع ید قرار گیرند. در غیر این صورت، حکم علیه ایشان قابل اجرا نیست.

■ سایر اشخاصی که بعد از تقدیم دادخواست، متصرف ملک شده‌اند، می‌توانند وفق مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ ق.آ.د.م نسبت به حکم صادره اعتراض ثالث کنند. همچنین در این خصوص، مواد ۴۴ به بعد قانون اجرای احکام مدنی نیز قابل اعمال است. ماده ۴۴ ق.ا.ا.م بیان می‌دارد: «اگر عین محکوم‌به در تصرف کسی غیر از محکوم‌علیه باشد، این امر مانع اقدامات اجرائی نیست؛ مگر اینکه متصرف، مدعی حقی از عین یا منافع آن بوده و دلائلی هم ارائه کند. در این صورت مأمور اجرا (دادورز) یک هفته به او مهلت می‌دهد تا به دادگاه صلاحیت‌دار مراجعه کند و در صورتی که ظرف پانزده روز از تاریخ مهلت مذکور قرار دادی به تأخیر اجرای حکم به قسمت اجرا ارائه نشود، عملیات اجرائی ادامه خواهد یافت.»

۲. در دعاوی شخصی (دینی) فقط می‌توان علیه شخصی اقامه دعوی کرد که حق مورد ادعا توسط او نقض شده باشد؛ اعم از اینکه او طرف قرارداد باشد و در نتیجه اجرای تعهدات ناشی از قرارداد بر عهده او قرار گیرد یا آنکه او مرتکب عملی شده باشد که بر مبنای مسئولیت مدنی ملزم به جبران خسارت باشد؛ بنابراین طرح دعوی، فقط علیه همان شخص یا وراثت او امکان‌پذیر است و حکم صادره نیز علیه همان شخص یا وراثت او قابل اجرا است. برای مثال، وقتی که شخصی با خودروی متعلق به خود، به دیگری خسارت وارد کند، دعوی مطالبه خسارت، یک دعوی شخصی است و زیان دیده می‌تواند علیه همان مالک خودرو یا در صورت فوت او، علیه وراثت او طرح دعوی کند و حکم را علیه او یا در صورت فوت او، علیه وراثت او اجرا کند؛ چه خودرو همچنان در ید مالک باشد و چه آن را قبل یا در اثنای دادرسی یا بعد از دادرسی یا در اثنای اجرای حکم، به شخص دیگری منتقل کند؛ بنابراین چنین نیست که در صورت انتقال خودرو، شخص زیان دیده بتواند علیه مالک جدید خودرو طرح دعوی کند؛ بلکه باید همچنان علیه همان مالک قبلی طرح دعوی کند.

◀ سؤال: شخصی مالی را خریداری کرده است. فروشنده از تحویل آن مال به خریدار امتناع می‌کند. در این صورت دعوایی که خریدار برای تحویل گرفتن مال طرح می‌کند، یک دعوی عینی است یا شخصی؟

● **جواب:** در این حالت هر دو امکان متصور است؛ بدین نحو که:

۱. ممکن است خواهان به حق عینی خود در خصوص مالکیت آن مال استناد و اثبات ید بر مال خریداری شده را درخواست کند. در این حالت یک دعوای عینی طرح شده است.

۲. ممکن است خواهان به حق دینی خود در خصوص تعهد فروشنده مبنی بر تسلیم مبیع استناد کند و دعوای الزام به تسلیم مبیع را مطرح کند. در این حالت یک دعوای شخصی طرح شده است.

● بعضی از حقوق دانان^۱ این قبیل دعوای را «دعوی مختلط» نام نهاده‌اند.^۲

● اقسام دعوای از حیث مالی یا غیرمالی بودن

۱. **دعوای مالی:** دعوایی است که اثر مستقیم مالی دارد؛ مانند دعوای مطالبه وجه، نفقه، مهریه، اجرت‌المثل، مطالبه خسارت، الزام به تنظیم سند رسمی ملک، الزام به تحویل مبیع، اخذ به شفعه، فسخ قرارداد مالی، ابطال سند مالی و استرداد سند مالی مانند استرداد چک.

۲. **دعوای غیرمالی:** دعوای غیرمالی خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

▪ **دعوای غیرمالی ذاتی:** دعوایی است که اثر مستقیم مالی ندارد؛ اعم از آنکه اساساً اثر مالی ندارد یا آنکه اثر مالی دارد، اما این اثر مالی، غیرمستقیم است؛ مانند دعوای طلاق، حضانت، ملاقات طفل، اثبات نسب، فسخ نکاح، تمکین، تغییر سن، اصلاح شناسنامه و استرداد سند غیرمالی مانند استرداد شناسنامه.

▪ **دعوای غیرمالی اعتباری (غیرمالی حکمی یا فرضی):** دعوایی است که اثر مستقیم مالی دارد؛ اما قانون‌گذار آن را غیرمالی فرض کرده است.

● **مصادیق دعوای غیرمالی اعتباری:** به استناد بندهای ۶، ۸ و ۱۳ ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو، مصوب ۱۳۶۴، این دعوای از قرار زیر است:

۱. دعوای افراز یا فروش مال مشاع، البته اگر مالکیت مورد اختلاف نباشد.

۲. دعوای سه‌گانه تصرف؛^۳

۱. شمس، عبدالله، / آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۵۹۳.

۲. این نام‌گذاری چندان دقیق نیست؛ چرا که برحسب طریقه و نحوه طرح دعوی، خواهان می‌تواند دعوای عینی (مانند اثبات ید) یا دعوای شخصی (مانند الزام به تسلیم مبیع) طرح کند؛ بنابراین شیوه طرح دعوی در این دو فرض متفاوت است. به عبارت دیگر، ما با یک دعوی مواجه نیستیم که بتوانیم آن را «دعوی مختلط» بنامیم؛ بلکه با دو دعوای مختلف مواجهیم که یکی بر مبنای حق عینی و دیگری بر مبنای حق دینی طرح شده است.

۳. با دعوای سه‌گانه تصرف در صص ۴۳ تا ۴۷ همین کتاب آشنا خواهیم شد.

۳. دعوای فی مابین موجر و مستأجر، البتّه غیر از مطالبه اجور.

توجّه داشته باشید که گرچه دادگاه‌های حقوقی یک و دو در حال حاضر وجود ندارد، اما ماده مزبور تاکنون نسخ نشده است.

◀ سؤال: دعوای خلع ید،^۱ دعوای مالی است یا غیرمالی؟

○ جواب: طبق بند ۱۲ ماده ۳ ق.و.ب.د، دعوای خلع ید مطلقاً دعوای مالی معرفی شده است.^۲

◀ سؤال: دعوای استرداد سند، دعوای مالی است یا غیرمالی؟

○ جواب: این دعوی ممکن است حسب مورد مالی یا غیرمالی باشد. اگر سند موضوع دعوی، مالی باشد، دعوای استرداد سند نیز مالی است و اگر سند موضوع دعوی، غیرمالی باشد، دعوای استرداد سند نیز غیرمالی است.

◀ سؤال: اگر در مالی یا غیرمالی بودن دعوایی تردید باشد، باید آن دعوی را مالی دانست یا غیرمالی؟

○ جواب: با توجّه به آنکه اکثر حقوقی که در مورد آنها طرح دعوی می‌شود، مالی است، باید اصل را بر مالی بودن دعوی دانست.^۳

● انواع دعوای از حیث منقول یا غیرمنقول بودن: از این حیث، دعوای به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. دعوای منقول: دعوای که موضوع آنها مطالبه اموال یا اثبات حقوق منقول است.

۲. دعوای غیرمنقول: دعوای که موضوع آنها مطالبه اموال یا اثبات حقوق غیرمنقول است.

● دعوای غیرمنقول: منظور از دعوای غیرمنقول، دعوای ناظر به اموال و حقوق غیرمنقول است، مانند دعوای زیر:

۱. دعوای اثبات مالکیت مال غیرمنقول؛

۱. تعریف و اوصاف دعوای خلع ید را در صص ۴۴ و ۴۵ همین کتاب خواهیم دید.

۲. رویه قضائی به‌طور قاطع، این دعوی را مالی می‌داند. جناب آقای دکتر عبدالله شمس نیز در ویرایش جدید کتاب خود این دعوی را در شمار دعوای غیرمالی اعتباری ندانسته‌اند. ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۶۶۵.

۳. در تأیید این نظر ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۶۶۶ و کریمی، عباس، آیین دادرسی مدنی، ص ۳۷.

۲. دعوای در خصوص سایر حقوق عینی نسبت به اموال غیرمنقول؛ مانند اثبات حق انتفاع یا اثبات حق ارتفاق نسبت به یک مال غیرمنقول یا دعوای اخذ به شفعه یا دعوای اثبات حق تحجیر؛

۳. دعوای سه گانه تصرف که عبارت اند از:

- رفع تصرف عدوانی؛

- رفع ممانعت از حق؛

- رفع مزاحمت.

۴. مطالبه اجرت المثل مال غیرمنقول؛

۵. مطالبه خسارات وارد بر مال غیرمنقول؛^۱

۶. دعوای راجع به سرقتی؛

۷. دعوای خلع ید؛

۸. دعوای افراز و فروش مال غیرمنقول مشاع؛

۹. دعوای اثبات وقفیت مال غیرمنقول؛

۱۰. دعوای راجع به وسایل کشاورزی که مالک، آنها را به امر کشاورزی اختصاص داده است.

● **مصادیق مورد اختلاف در دعوای منقول و غیرمنقول:** در خصوص منقول یا غیرمنقول بودن برخی دعوای، بین حقوق دانان اختلاف نظر هست. بعضی از حقوق دانان^۲ این دعوای را از مصادیق ماده ۲۰ ق.م. که تمام تعهدات را منقول می داند - دانسته و در نتیجه این دعوای را منقول معرفی می کنند. رویه قضائی محاکم نیز به طرز قاطعی این دعوای را غیرمنقول می داند. این دعوای عبارت اند از:

۱. **دعوای الزام به انتقال مال غیرمنقول:** این دعوی، بدین معنا است که شخصی که مال غیرمنقول ثبت شده ای را به موجب مبایعه نامه به دیگری فروخته است، از تنظیم سند رسمی به نام خریدار امتناع کند. در این حالت خریدار می تواند با طرح این دعوی، الزام فروشنده را به

۱. در رأی وحدت رویه شماره ۳۱، مورخ ۱۳۶۳/۰۹/۰۵ آمده است که: «با عنایت به اینکه با تعاریفی که از مواد ۱۲ الی ۲۲ قانون مدنی به عمل آمده، از ماده ۲۰ آن چنین استنباط می شود که قانون گذار بین دعوای مطالبه وجه مربوط به غیرمنقول، ناشی از عقود و قراردادهای دعوای مطالبه وجه مربوط به غیرمنقول و نیز اجرت المثل آن، در غیر مورد عقود و قراردادهای، قائل به تفصیل شده و دعوای قسم اول را منطوقاً از حیث صلاحیت محاکم، در حکم منقول و دعوای قسم دوم را مفهوماً از دعوای راجعه به غیرمنقول دانسته است.»

۲. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۵۹۸.

انجام تعهد خواستار شود. نام دیگر این دعوی، «دعوی الزام به تنظیم سند رسمی» است.^۱ بعضی از حقوق دانان، آن را منقول می دانند؛^۲ اما رویه قضائی آن را غیرمنقول می دانند.

۲. دعوی الزام به تحویل مال غیرمنقول: این دعوی بدین معنا است که شخصی که متعهد به تسلیم مال غیرمنقول به دیگری است؛ مانند فروشنده ملکی که مقرر بوده است در تاریخ خاصی ملک را تحویل خریدار دهد، از انجام این تعهد امتناع ورزد. در نتیجه شخص متعهدله برای الزام متعهد به تحویل، علیه او طرح دعوی می کند. بعضی از حقوق دانان، آن را منقول می دانند؛^۳ اما رویه قضائی آن را غیرمنقول می دانند.

۳. دعوی انجام تعهداتی که به طور مستقیم ناظر به خود مال غیرمنقول است؛ مانند الزام به ساخت یک واحد آپارتمانی. بعضی از اساتید، آن را منقول می دانند؛^۴ اما رویه قضائی آن را غیرمنقول می دانند.^۵ در آزمون های مبتنی بر دکترین باید طبق نظر اساتید مزبور پاسخ داد.

● اصل منقول بودن دعاوی: با توجه به آنکه اکثر اموال و حقوقی که در حقوق مدنی با آنها مواجه

۱. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۸۴۱، مورخ ۱۳۸۱/۰۲/۱۸ آمده است که: «هرچند مطابق ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی اصل بر صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده دعوی است؛ ولی قانون گذار طبق ماده ۱۲ همین قانون در مواردی که موضوع دعوی، مربوط به دعوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجعه به غیرمنقول است، بر اصل مذکور استثنا قائل شده و دعوی نوع اخیر را در صلاحیت دادگاهی دانسته است که غیرمنقول در حوزه آن واقع است و لذا دعوی مورد بحث، در صلاحیت دادگاه محلی است که غیرمنقول در حوزه آن است، هرچند این دعوی، ناشی از عقد و قرارداد باشد. در مورد دعوی ناشی از غیرمنقول از قبیل مطالبه اجاره بها و مطالبه اجرت المثل و غیره همان طور که رأی شماره ۳۱-۱۳۶۳/۹۰۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز بیان داشته است، با توجه به تعاریفی که در مواد ۱۲ تا ۲۲ قانون مدنی از اموال منقول و غیرمنقول به عمل آمده، چنین استنباط می شود که قانون گذار بین دعوی مطالبه وجه مربوط به غیرمنقول ناشی از عقود و قرارداد و دعوی مطالبه وجه مربوط به غیرمنقول و نیز اجرت المثل آن در غیر مورد عقد و قرارداد تفاوت قائل شده است. در حالی که دعوی نوع اول را که بیشتر حالت دین بر ذمه خوانده دارد و میزان و مقدار آن معلوم است، در زمره دعوی منقول و در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده قرار داده و دعوی نوع دوم مانند اجرت المثل که مقدار آن معلوم نبوده و نیاز به کارشناسی و معاینه محل دارد، در زمره غیرمنقول و در صلاحیت دادگاهی می داند که غیرمنقول در حوزه آن است و لذا مطالبه اجور معوقه و خسارت تأخیر تأدیه ناشی از آن در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده و دعوی الزام به تنظیم سند رسمی غیرمنقول، خلع ید و مطالبه اجرت المثل در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است.»

۲. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۵۹۸.

۳. شمس، عبدالله، پیشین.

۴. شمس، عبدالله، پیشین.

۵. این نظر که این دعوی را منقول بدانیم، از چند جهت مردود است:

اولاً: ماده ۲۰ قانون مدنی، با توجه به مثال هایی که در آن بیان شده و نیز با توجه به ظاهر ماده، ناظر به وجوه ناشی از معاملات غیرمنقول است و ناظر به تعهدات ناظر به اصل مال غیرمنقول نیست.

ثانیاً: این دعوی ناظر به خود مال غیرمنقول است و در پیوستگی تام و کامل با خود مال غیرمنقول است و در نتیجه غیرمنقول دانستن آنها معقول تر است.

ثالثاً: غیرمنقول دانستن این دعوی و در نتیجه طرح دعوی در دادگاه محل وقوع ملک، موجب خواهد شد که در صورت صدور قرار تحقیق محلی، معاینه محل یا کارشناسی از سوی دادگاه، قرارهای مزبور به سهولت انجام شود. همچنین مواردی مانند استعمال از ادارات دولتی همچون اداره ثبت با سرعت بیشتری صورت گیرد.

هستیم، منقول است، اکثر دعاوی نیز منقول است. از همین رو، در مواردی که نسبت به منقول یا غیرمنقول بودن دعاوی مردّد باشیم و با توجّه به قرائن نتوانیم به یکی از طرفین متمایل شویم، بنابر این اصل، آن دعوی را منقول می‌دانیم. برای مثال:

۱. حقّ اختراع، حقّ تألیف، سهام و سهم‌الشرکه شرکت‌های تجاری در شمار اموال منقول است و دعاوی راجع به آنها، دعاوی منقول است.

۲. اشتراک تلفن همراه و همچنین اشتراک تلفن ثابت،^۱ مال منقول است و در نتیجه دعاوی راجع به الزام به برقراری اشتراک تلفن یا الزام به انتقال اشتراک تلفن نیز منقول است.^۲

◀ سؤال: دعاوی مطالبه ثمن فروش مال غیرمنقول چه نوع دعاوی است؟

● جواب: دعاوی مطالبه ثمن، دعاوی راجع به دیون است و به‌استناد ماده ۲۰ ق.م که دیون را در حکم منقول می‌داند، دعاوی منقول است.

◀ سؤال: شخصی یک دستگاه ماشین شخم‌زنی خریداری می‌کند؛ اما فروشنده از تحویل آن خودداری می‌کند. مالک برای تحویل گرفتن آن، طرح دعوی می‌کند. این دعوی، منقول است یا غیرمنقول؟

● جواب: منقول است؛ چرا که ماشین شخم‌زنی در صورتی در حکم غیرمنقول است که به عمل زراعت اختصاص پیدا کرده باشد؛ (ماده ۱۷ ق.م) درحالی که ماشین مزبور فعلاً در مرحله خرید است و هنوز توسط خریدار به عمل کشاورزی اختصاص پیدا نکرده که بتوان آن را در حکم غیرمنقول دانست.

۱. البته دعاوی راجع به قطع تلفن ثابت، یک استثنا است. این دعوی، غیرمنقول است که بعداً در فصل دعاوی سه‌گانه تصرف در صص ۴۹ و ۵۰ همین کتاب مشاهده می‌شود.

۲. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به‌شماره ۷/۲۷۰۸، مورخ ۱۳۸۰/۰۴/۰۹ هم آمده است که: «چون نقل و انتقال تلفن، اعم از ثابت و سیار و همچنین امتیاز آن ممکن است و مستلزم خرابی یا نقص محل نیست، لذا انتقال حق امتیاز مشمول مقررات مربوط به اموال منقول است.»

◀ مبحث سوم / دعاوی سه‌گانه تصرف (مواد ۱۵۸ تا ۱۷۷ ق.آ.د.م)

● **دعاوی سه‌گانه تصرف:** به دعاوی زیر گفته می‌شود:

۱. رفع تصرف عدوانی؛

۲. رفع ممانعت از حق؛

۳. رفع مزاحمت.

● **دعای رفع تصرف عدوانی:** طرح این دعوی، نیازمند برقراری سه رکن است. به عبارت دیگر، سه عنصر زیر باید برای پیروزی در این دعوی اثبات شود: (مواد ۱۵۸ و ۱۶۱ ق.آ.د.م)

۱. **سبق تصرف خواهان:** یعنی سابقاً ملک در تصرف خواهان بوده است. در این خصوص نکات زیر قابل توجه است:

- لازم نیست که خواهان مالکیت خود را بر مال اثبات کند؛ بلکه اثبات سبق تصرف کافی است.
- تصرف متصرف سابق در صورتی مورد حمایت است که اقدامات او عرفاً مصداق تصرف باشد؛ یعنی تصرفی مستمر، مستقر (ماندگار) و علنی باشد؛ بنابراین تصرفات منقطع، غیرقابل رؤیت یا مورد تردید و ابهام، تصرف عرفی محسوب نشده و نمی‌توان در خصوص آنها دعوی تصرف عدوانی طرح کرد.

■ در قانون فعلی، برخلاف قانون سابق، هیچ حدّ اقل خاصی از حیث مدت زمان تصرفات سابق خواهان بیان نشده است؛ بنابراین کافی است که مدت تصرفات سابق خواهان، به اندازه‌ای باشد که بتوان او را عرفاً «متصرف سابق» نامید.

- اگر شخصی مال غیرمنقول خود را بلا تصرف رها کند؛ یعنی در آن تصرفی نداشته باشد و بعد از مدتی، شخص دیگری مال او را تصرف کند، در این صورت تصرفات این شخص، مصداق دعوای تصرف عدوانی نیست؛ زیرا سبق تصرف خواهان برقرار نیست.^۱

۲. لحوق تصرف خوانده: یعنی در حال حاضر، ملک در تصرف خوانده است. در این خصوص نکات زیر قابل توجه است:

- حتی اگر خوانده، مدّعی مالکیت ملک باشد، نمی تواند ملک را بدون طرح دعوای حقوقی و به نحو عدوانی از تصرف متصرف خارج کند و اگر چنین کند، عمل او مشمول عنوان تصرف عدوانی است.
- اخلاقی که مستمر و مستقر نیست، نمی تواند مبنای دعوای رفع تصرف عدوانی قرار گیرد. برای مثال، اگر شخصی از ملک مورد تصرف دیگری صرفاً برای یک بار عبور کند، عمل او نوعی عمل غاصبانه است، اما مصداق دعوای تصرف عدوانی نیست.
- طبق نظر بعضی نویسندگان،^۲ نباید از تصرفات خوانده بیش از یک سال گذشته باشد؛ در غیر این صورت طرح دعوای تصرف عدوانی علیه او ممکن نیست. این نظر طبق قوانین فعلی مستندی ندارد.

۳. عدوانی بودن تصرف خوانده: یعنی تصرف فعلی خوانده بدون رضایت خواهان و بدون حکم مرجع صالح باشد. در این خصوص باید توجه داشت که:

- همان طور که بیان شد حتی اگر شخصی که بدون مراجعه به مراجع صالح قضائی، با قهر و غلبه وارد ملک تحت تصرف دیگری شده، مالک آن ملک باشد، عمل او همچنان مصداق تصرف عدوانی است.
- این دعوی در اموالی قابل طرح است که قابلیت تملک خصوصی داشته باشند؛ بنابراین در اموال عمومی ممکن نیست.

● مقایسه دعوای تصرف عدوانی با دعوای خلع ید

۱. دعوای خلع ید، بدین معنا است که شخصی، مالک ملکی باشد و شخص دیگری به طور غاصبانه، ملک مزبور را تصرف کند. در این حالت مالک می تواند برای اخراج غاصب علیه او دعوای خلع

۱. در تأیید این نظر ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۶۳۱ که تصرف خواهان را مستمر و مستقر دانسته است.

۲. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۶۴۱.

ید طرح کند.

۲. مبنای دعوای تصرف عدوانی، حمایت از تصرفات متصرف سابق است و مبنای دعوای خلع ید، حمایت از مالکیت است. به عبارت دیگر، در دعوای تصرف عدوانی به دنبال حمایت از تصرف متصرف سابق هستیم و این مسأله که آیا متصرف سابق، مالک بوده است یا خیر، برای ما مهم نیست؛ اما در خلع ید، به دنبال حمایت از مالک هستیم و می‌خواهیم غاصب را از ملک متعلق به غیر اخراج کنیم و این موضوع که آیا مالک، دارای سبق تصرف بوده است یا خیر، برای ما مهم نیست.

۳. در دعوای تصرف عدوانی، باید سبق تصرف خواهان اثبات شود؛ ولی در دعوای خلع ید، باید مالکیت خواهان اثبات شود.

۴. در دعوای خلع ید، ارائه سند رسمی مالکیت الزامی است.^۱ این سند رسمی مالکیت اعم است از سند ثبتی یا دادنامه‌ای که از دادگاه مبنی بر اثبات مالکیت صادر شده است؛ بنابراین در دعوای خلع ید، خواهان باید سند رسمی مالکیت ارائه کند؛ اما در دعوای تصرف عدوانی چنین الزامی وجود ندارد.

۵. در دعوای تصرف عدوانی، سند مالکیت، صرفاً اماره‌ای است مبنی بر سبق تصرف؛ ولی در خلع ید، سند مالکیت، دلیل است.

● مقایسه دعوای تصرف عدوانی با دعوای تخلیه ید

۱. اگر شخصی، برحسب قراردادی که در آن قرارداد، نحوه و زمان تخلیه ملک مقرر شده، در ملک دیگری تصرف کند (مانند قرارداد اجاره) ولی در موعدی که باید تخلیه کند، از تخلیه آن ملک امتناع کند، می‌توان علیه او دعوای تخلیه ید طرح کرد.

۲. اگر بین مالک و متصرف فعلی، قراردادی موجود باشد، باید دادخواست تخلیه ید داد؛ اما در تصرف عدوانی بین متصرف سابق و متصرف فعلی، هیچ‌گونه قراردادی نیست؛ چرا که اگر قراردادی وجود داشته باشد، تصرف متصرف فعلی، عدوانی نیست.

◀ سؤال: تفاوت خلع ید و تخلیه ید در چیست؟

۱. رأی وحدت رویه شماره ۶۷۲، مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۰۱ در این خصوص بیان می‌دارد: «خلع ید از اموال غیرمنقول فرع بر مالکیت است؛ بنابراین طرح دعوای خلع ید از زمین، قبل از احراز و اثبات مالکیت قابل استماع نیست.»

● **جواب:** در خلع ید بین متصرف و مالک، قراردادی که در آن نحوه تخلیه مقرر شده باشد، موجود نیست. به عبارت دیگر، در خلع ید، تصرفات متصرف فعلی از همان ابتدای امر غاصبانه بوده است؛ برخلاف تخلیه ید که تصرفات شخص از ابتدا غاصبانه نبوده؛ بلکه از زمانی که موعد تحویل فرا می‌رسد و شخص اقدام به تخلیه نمی‌کند، تصرف او غاصبانه می‌شود.

◀ سؤال: چه نسبتی بین تصرف غاصبانه و دعاوی تصرف عدوانی برقرار است؟

● **جواب:** بین این دو دعوی، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است؛ زیرا:

۱. برخی تصرف‌های غاصبانه، از نظر ق.آ.د.م. مصداق دعاوی تصرف عدوانی نیست؛ چرا که برای مثال، عنصر سبق تصرف خواهان وجود ندارد. مانند آنکه شخصی، زمینی را خریداری کرده است؛ فروشنده باید زمین را به خریدار تحویل دهد، ولی اقدام به تحویل زمین نمی‌کند و همچنان به تصرفات خود در زمین ادامه می‌دهد. این اقدام فروشنده در ادامه دادن به تصرفات سابقش، غاصبانه است، ولی مصداق تصرف عدوانی نیست.

۲. برخی دعاوی تصرف عدوانی، مصداق تصرف غاصبانه نیست. برای مثال، مالک ملکی بالاچاره و بدون مراجعه به مراجع قضائی، مستأجری را که مدت اجاره‌اش تمام شده، از ملک خود اخراج می‌کند. تصرفات این مالک، غاصبانه نیست، اما در ق.آ.د.م. مشمول عنوان تصرف عدوانی است.

۳. برخی تصرفات غاصبانه نیز مشمول دعاوی تصرف عدوانی است.

◀ **سؤال:** اگر دو نفر که در ملکی با یکدیگر شریک‌اند، در ملک مزبور تصرف داشته باشند و یکی از ایشان، دیگری را از ملک اخراج کند، شریک دیگر چه اقدامی می‌تواند انجام دهد؟

● **جواب:** با توجه به اینکه خواهان، هم متصرف ملک بوده و هم مالک مشاعی ملک است؛ می‌تواند برای طرح دعاوی خود، براساس دو مبنا عمل کند:

۱. می‌تواند بر مبنای مالکیت خود، دعاوی خلع ید طرح کند. این دعوی، مشمول ماده ۴۳ ق.آ.ا.م. است؛ یعنی در نتیجه این دعوی، شریک دیگر که ملک را تحت تصرف خود گرفته، از ملک اخراج می‌شود؛ اما ملک به تصرف هیچ‌ک از شرکا داده نمی‌شود؛ زیرا تصرف شریک در مال مشاع نیاز به اذن سایرین دارد.

۲. می‌تواند بر مبنای سبق تصرف خود اقدام کند و طبق ماده ۱۶۷ ق.آ.د.م. دعاوی رفع تصرف

عدوانی طرح کند. در این حالت با توجه به آنکه مبنای دعوی، سبق تصرف است نه مالکیت، ملک را تحت تصرف خواهان قرار می‌دهیم؛ زیرا دارای سبق تصرف بوده است؛ اما خوانده را نیز از ملک اخراج نمی‌کنیم؛ زیرا او نیز دارای سبق تصرف است و سبق تصرف او نیز باید محترم دانسته شود.

● **دعوی رفع ممانعت از حق:** موضوع این دعوی، حمایت از استفاده از یک ملک، تحت عنوان حق ارتفاق یا حق انتفاع است؛ مانند آنکه شخصی در ملک دیگری راه عبور یا مجرای آبی داشته است و شخص ثالثی یا مالک همان ملک مورد ارتفاق، مانع بهره‌برداری شخص دارنده حق از حق خود شود. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. در دعوی رفع ممانعت از حق، دادگاه صرفاً به این امر رسیدگی می‌کند که آیا خواهان، قبلاً از ملک موضوع دعوی، تحت عنوان انتفاع یا ارتفاق استفاده می‌کرده است یا خیر؟ و آیا خوانده مانع استفاده خواهان از ملک شده است یا خیر؟ (ماده ۱۶۱ ق.آ.د.م)

۲. در این دعوی صرفاً به بررسی سبق استفاده خواهان و ممانعت خوانده از این بهره‌برداری می‌پردازیم و به این امر که سبق استفاده خواهان تحت عنوان حق انتفاع یا حق ارتفاق، مشروع و قانونی بوده است یا خیر، نمی‌پردازیم. به عبارت دیگر، قاضی به این امر که آیا استفاده سابق خواهان، بر حق بوده یا خیر، نمی‌پردازد.

● **دعوی رفع مزاحمت:** اگر شخصی نسبت به متصرفات غیر منقول دیگری مزاحم شود، بدون اینکه ملک را از تصرف متصرف خارج کرده باشد؛ مانند آنکه شخصی پنجره‌ای رو به ملک غیر باز کند یا در ملک خود صداهایی تولید کند که به خانه همسایگان وارد شود یا آب باران خانه خود را به سمت منزل همسایگان هدایت کند، می‌توان علیه او دعوی رفع مزاحمت طرح کرد. (ماده ۱۶۰ ق.آ.د.م) در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. در دعوی رفع مزاحمت نیز کافی است که خواهان ثابت کند که متصرف ملک است و اثبات مالکیت او لازم نیست. پس همین که شخص، متصرف ملکی باشد و دیگری برای تصرفات او ایجاد مزاحمت کند، مصداق دعوی رفع مزاحمت است.

۲. مزاحمت باید در حال حاضر در جریان باشد. اگر مزاحمت قبلاً رفع شده باشد، طرح دعوی مزاحمت ممکن نیست.

• اوصاف مشترک دعاوی سه گانه تصرف

۱. هر سه غیر منقول هستند. در خصوص اموال منقول، طرح دعاوی تصرف منتفی است. به عبارت دیگر، در خصوص اموال منقول، شخصی که مدعی مالکیت است، می تواند دادخواست استرداد مال تقدیم کند.

۲. هر سه غیر مالی اعتباری هستند. (بند ۱۳ ماده ۷ ق.ت.د.ج.ی.د.)

۳. در این دعاوی، دادگاه وارد احراز مالکیت خواهان نمی شود؛ بلکه صرفاً به احراز سبق تصرف خواهان می پردازد. به عبارت دیگر، در این دعاوی در پی حمایت از مالک نیستیم؛ بلکه صرفاً در پی حمایت از سبق تصرف هستیم و این تفاوت دعاوی تصرف و دعاوی مالکیت است. (ماده ۱۶۱ ق.آ.د.م)

۴. در این دعاوی، نیاز به احراز مالکیت خواهان و مشروعیت تصرف سابق او نیست؛ بنابراین نه تنها لازم نیست که خواهان مشروعیت تصرف سابق خود را اثبات کند؛ حتی اثبات خلاف آن از سوی خوانده - یعنی اثبات عدم مشروعیت تصرفات سابق خواهان - تأثیری در دعوی تصرف ندارد؛ زیرا در دعوی تصرف، صرفاً به دنبال حمایت از متصرف هستیم.

۵. بنابر آنچه در بند فوق بیان شد، اگر ملکی در تصرف شخصی غیر از مالک باشد و مالک بدون مراجعه به مراجع صالح قضائی، با قهر و غلبه وارد ملک خود شود که تحت تصرف دیگری است، عمل او مصداق تصرف عدوانی است.

۶. با توجه به آنکه دعاوی سه گانه تصرف، غیر مالی اعتباری است، آرای صادره در این دعاوی، قابل تجدیدنظر است؛ اما آرای صادره در این دعاوی در شمار آرای قابل فرجام ذکر نشده است. (بند «ب» ماده ۳۳۱ و مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.آ.د.م)

۷. طبق قوانین فعلی، طرح دعاوی سه گانه تصرف، محدود به مهلت خاصی نیست.^۱

• تقدّم و تأخّر دعاوی مالکیت و رفع تصرف

۱. اگر شخصی، ابتدا دادخواست مبنی بر اثبات مالکیت و سپس علیه همان خوانده، دادخواست رفع

۱. اداره حقوقی قوه قضائیه نیز در نظریه مشورتی شماره ۷/۵۹۲۰، مورخ ۱۳۷۹/۰۷/۰۳ بیان داشته است که: «فصل هشتم از باب سوم قانون آیین دادرسی مدنی، مصوب سال ۱۳۷۹ جایگزین قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی، مصوب سال ۱۳۵۲ و مقررات قانون آیین دادرسی مدنی (۱۳۱۸) در این خصوص گردیده و لذا ماده ۲ آن قانون و مدت یک ماه موضوع آن منتفی است.»

تصرف عدوانی تقدیم کند، در این حالت دعوای دوم قابل رسیدگی نیست و نسبت به آن، قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود. همچنین اگر شخصی ابتدا دادخواستی مبنی بر اثبات حق انتفاع یا حق ارتفاق بدهد و سپس علیه همان خواننده، دادخواست رفع ممانعت از حق بدهد، قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود. (ماده ۱۶۳ ق.آ.د.م)

۲. اگر شخصی، ابتدا دادخواست مبنی بر رفع تصرف عدوانی و سپس دادخواستی جهت اثبات حق مالکیت طرح کند، دعوای دوم نیز قابل رسیدگی است. همچنین اگر شخصی ابتدا دادخواست مبنی بر رفع ممانعت از حق و سپس دادخواستی جهت اثبات حق انتفاع یا حق ارتفاق طرح کند، دعوای دوم قابل رسیدگی است.

● **دعای طاری در دعاوی سه‌گانه تصرف:** طبق ماده ۱۶۹ ق.آ.د.م اگر شخص ثالثی در موضوع رسیدگی به دعوی تصرف عدوانی یا مزاحمت یا ممانعت از حق، خود را ذی‌نفع بداند، می‌تواند تا قبل از خاتمه رسیدگی در مراحل بدوی یا تجدیدنظر وارد دعوی شود. از این ماده فهمیده می‌شود که:

۱. در این دعوی، ورود ثالث اصلی راه دارد؛ اما ورود ثالث تبعی راه ندارد. زیرا قانون‌گذار بیان کرده است که: «ثالث در موضوع رسیدگی به دعوی تصرف عدوانی..... خود را ذی‌نفع بداند» که این عبارت اشاره به ورود ثالث اصلی دارد.

۲. ورود ثالث ممکن است در هر یک از محاکم بدوی یا تجدیدنظر صورت گیرد.

۳. از مفهوم این ماده که از ورود ثالث سخن گفته و راجع به جلب ثالث سکوت کرده است، این‌گونه فهمیده می‌شود که در این دعوی جلب ثالث راه ندارد.^۱

۴. طرح دعوی متقابل در این دعوی امکان‌پذیر است.

● **دعای شبه تصرف:** دعوی مربوط به قطع متعلقات و منصوبات املاک، یا به عبارت دیگر، قطع انشعاب خدمات شهری یا قطع تأسیساتی که برای استفاده از ملک ایجاد شده، مانند قطع آب، فاضلاب، برق، گاز، تلفن ثابت، وسایل تهویه، آسانسور و..... تابع قواعد دعوی تصرف است. (ماده ۱۶۸ ق.آ.د.م) بدین ترتیب که:

۱. گرچه ماده ۱۶۸ ق.آ.د.م از امکان طرح دعوی در خصوص قطع انشعاب آب سخن نگفته، ولی این

۱. در تأیید این نظر رک: شمس، عبدالله/بین‌دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۶۵۳. ایشان پذیرش دعوی جلب ثالث در دعوی تصرف را با تردید روبه‌رو می‌دانند.

- را باید ناشی از تسامح قانون گذار دانست؛ بنابراین قطع انشعاب آب نیز مشمول همین بند است.
۲. از بین دعوی سه گانه تصرف، این مورد با دعوی ممانعت از حق تطابق بیشتری دارد تا با دعوی تصرف عدوانی یا مزاحمت.^۱
۳. با توجه به آنکه این دعوی تابع قواعد دعوی تصرف است، پس دعوی غیر مالی و غیر منقول است.
۴. این دعوی در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است، نه دادگاه اقامتگاه خوانده.
۵. اگر قطع این انشعابات بر مبنای مجوزهای قانونی یا مستند به قرارداد باشد، طرح دعوی ممانعت از حق، در خصوص آنها منتفی است. برای مثال، اگر انشعاب برق به دلیل عدم پرداخت بهای آن، یا انشعاب آب به دلیل مصرف بی رویه، قطع شود، دعوی ممانعت از حق منتفی است. بسیاری از دستگاه‌های عمومی یا دولتی مانند وزارت نفت، وزارت نیرو، وزارت راه و شهرسازی، وزارت جهاد کشاورزی، شهرداری‌ها و..... مکلف شده‌اند که حسب قوانین مربوطه نسبت به رفع تجاوز در حریم لوله‌ها، راه‌ها، اراضی ملی شده، معابر و میادین و..... اقدام کنند. اقدام ایشان در خصوص موارد فوق‌الذکر، مستند به تجویز قانون بوده و در مواردی نیاز به رجوع به محاکم و دستور قضائی نیز وجود ندارد. در این صورت به دلیل اقدامات مزبور، نمی‌توان علیه آنها، دعوی تصرف عدوانی یا ممانعت از حق یا مزاحمت طرح کرد. البته اگر شخص متصرف اقدامات ایشان را غیر قانونی بداند، می‌تواند با رجوع به دیوان عدالت اداری، علیه مرجع مزبور طرح دعوی کند و ابطال تصمیمات و اقدامات ایشان را درخواست کند. همچنین در مواردی موجد^۲ یا مدیر آپارتمان^۳ می‌تواند برخی از انشعابات را قطع کند.
۶. دعوی قطع انشعابات فوق، تابع دعوی تصرف عدوانی است؛ اما اگر شخصی اقدام به خرید انشعاب آب، برق، تلفن و..... بنماید، ولی انشعاب را برای او وصل نکنند، دعوی الزام به برقراری انشعابات، یک دعوی قراردادی است و تابع دعوی تصرف نیست.

۱. بعضی نویسندگان نیز از عبارت «رفع ممانعت از حق» برای این دعوی بهره جسته‌اند. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۶۳۶.

۲. ماده ۲۴ ق.م.م، مصوب ۱۳۵۶: «اگر مستأجر در مورد اجاره، حق استفاده از انشعاب آب یا برق یا تلفن یا گاز یا تأسیسات حرارت مرکزی یا تهویه یا آسانسور و امثال آن داشته باشد، موجد نمی‌تواند جز در مورد تعمیرات ضروری آن را قطع یا موجبات قطع آن را فراهم نماید؛ مگر اینکه مستأجر بهای مصرف خود را طبق شرایط اجاره نپرداخته باشد».

۳. ماده ۱۰ مکرر قانون تملک آپارتمان‌ها: «هرگاه مالک یا استفاده‌کننده ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه سهم بدهی خود را نپردازد، مدیر یا هیأت مدیران می‌توانند به تشخیص خود و با توجه به امکانات از دادن خدمات مشترک از قبیل شوقاز، تهویه مطبوع، آب گرم، برق، گاز و غیره به او خودداری کنند و در صورتی که مالک یا استفاده‌کننده همچنان اقدام به تصفیه حساب ننمایند، اداره ثبت محل وقوع آپارتمان به تقاضای مدیر یا هیأت مدیران برای وصول وجه مزبور بر طبق اظهارنامه ابلاغ شده اجرائیه صادر خواهد کرد.»

● **طرح دعوای تصرف عدوانی توسط امین:** اگر ملکی در تصرف امین (مانند مستأجر، نگهبان، مباشر، کارگر، مستودع یا هر امین دیگری) باشد و شخصی، ملک را به نحو عدوانی از تصرف آن امین خارج کند، امین می‌تواند دعوای تصرف عدوانی طرح کند. در این خصوص دو روش برای طرح دعوای تصرف عدوانی توسط امین وجود دارد:

۱. **روش اول:** طرح دعوای تصرف عدوانی به قائم مقامی از جانب مالک. (ماده ۱۷۰ ق.آ.د.م) این روش در قانون آیین دادرسی مدنی تصریح شده است. در این خصوص توجه داشته باشید که:
 - این روش این اشکال را دارد که امین باید رابطه فی مابین خود و مالک را برای دادگاه اثبات کند
 - مزیت این روش آن است که امین می‌تواند به سند مالکیت مالک، به عنوان اماره‌ای مبنی بر سبق تصرف خود استناد کند.

۲. **روش دوم:** طرح دعوای تصرف عدوانی بالاصاله. این روش در قانون تصریح نشده است؛ اما امین می‌تواند با استناد به تصرف سابق خود و بدون آنکه به امانی بودن تصرفات خود اشاره کند، طرح دعوی کند.

● طرح دعوای تصرف عدوانی علیه امین

۱. اگر فی مابین مالک و امین، قرارداد و شروط خاصی در خصوص شیوه تخلیه موجود باشد، مانند اجاره، قرارداد شرطی یا معاملات با حق استرداد؛ در این موارد، طرح دعوای تصرف عدوانی علیه امین امکان پذیر نیست و فقط می‌توان دعوای تخلیه ید مطرح کرد. (تبصره ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م)
۲. اگر فی مابین مالک و امین، قرارداد و شروط خاصی در خصوص شیوه تخلیه موجود نباشد؛ در این حالت می‌توان علیه امین، با رعایت ترتیبات زیر دعوای رفع تصرف عدوانی طرح کرد: (ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م)
 - مالک، ابتدا اظهارنامه‌ای برای متصرف، جهت رفع تصرف می‌فرستد.
 - متصرف از تاریخ ابلاغ، ۱۰ روز برای رفع تصرف مهلت دارد. در صورت عدم رفع تصرف، مالک می‌تواند علیه او دعوای تصرف عدوانی طرح کند.
 - بنابر نظر بعضی از حقوق دانان^۱ مالک باید ظرف یک ماه از انقضای مهلت ۱۰ روزه‌ای که

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۶۲۳.

متصرف برای رفع تصرف دارد، علیه او طرح دعوی کند.^۱ البته قوانین فعلی در این خصوص ساکت است.

● **طرح دعاوی سه گانه تصرف علیه دستگاه‌های دولتی:** اگر یک دستگاه دولتی یا عمومی اقدام به تصرف عدوانی، ممانعت از حق یا مزاحمت کند، رسیدگی به آن هیچ تفاوتی با رسیدگی به این دعاوی، وقتی که شخصی دیگر چنین اقداماتی را انجام داده باشد، ندارد. در این خصوص باید توجه داشت که: (ماده ۱۷۳ ق.آ.د.م)

۱. این امر در شمار اعمال حاکمیتی دولت و تصمیمات دولتی نیست؛ بنابراین رسیدگی به آن هیچ تفاوتی با رسیدگی به سایر دعاوی تصرف ندارد.

۲. در این حالت نیز دعوی، در صلاحیت دادگاه عمومی است.

۳. رسیدگی به دعوی، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.

● **حمایت‌های قانون‌گذار از دعاوی تصرف:** قانون‌گذار در خصوص دعاوی تصرف حمایت‌های ویژه‌ای مقرر کرده است؛ از جمله اینکه:

۱. رسیدگی به آنها، فارغ از تشریفات دادرسی است. (ماده ۱۷۷ ق.آ.د.م) گرچه در این دعاوی رعایت تشریفات دادرسی الزامی نیست؛ اما اصول دادرسی، مانند اصل تناظر، اصل بی‌طرفی و اصل حق دفاع باید رعایت شود.

۲. رسیدگی به آنها خارج از نوبت به عمل می‌آید. (ماده ۱۷۷ ق.آ.د.م)

۳. هرگاه تصرف عدوانی مال غیرمنقول و یا مزاحمت یا ممانعت از حق، در مرئی و منظر ضابطین دادگستری باشد، ضابطین مذکور مکلف‌اند به موضوع شکایت خواهان رسیدگی و با حفظ وضع موجود از انجام اقدامات بعدی خوانده جلوگیری کنند و جریان را به مراجع قضائی اطلاع دهند. (ماده ۱۶۶ ق.آ.د.م) البته اقدامات ضابطین باید صرفاً در حد حفظ وضعیّت موجود و گزارش دادن موضوع به مراجع قضائی باشد و نمی‌توانند اقدام به اعاده وضعیّت به حالت سابق کنند.

۱. این دسته از حقوق‌دانان، نظر خود را مستند به قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی، مصوب ۱۳۵۲ کرده‌اند. به نظر می‌رسد که قانون مزبور با توجه به تصویب قانون آیین دادرسی مدنی در سال ۱۳۷۹، نسخ ضمنی شده است. در عمل نیز رویه قضائی به آن قانون استناد نمی‌کند. نکته دیگر اینکه اساساً در ماده ۱۰ قانون مزبور که در خصوص طرح دعاوی تصرف عدوانی علیه امین سخن گفته، هیچ مدت یک‌ماهه‌ای برای طرح دعوی مشاهده نمی‌شود؛ بنابراین محدود کردن مهلت طرح دعوی به یک ماه، به کلی فاقد مبنای قانونی است.

۴. اجرای حکم صادره در این دعاوی فوری است؛ یعنی قبل از قطعیت، اجرا می‌شود. (ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م.)

۵. اشخاصی که پس از اجرای حکم صادره در دعاوی سه‌گانه تصرف، مجدداً نسبت به موضوع حکم، اقدام به تصرف یا مزاحمت یا ممانعت از حق کنند یا دیگران را به تصرف عدوانی یا مزاحمت یا ممانعت از حق مورد حکم وادار کنند، به مجازات مقرر در قانون مجازات اسلامی محکوم خواهند شد. (ماده ۱۷۶ ق.آ.د.م.)

● **دستور موقت صادره در دعاوی سه‌گانه تصرف:** در خصوص این دستور موقت باید توجه داشت که:^۱ (ماده ۱۷۴ ق.آ.د.م.)

۱. اگر قبل از صدور رأی، خواهان، صدور دستور موقت را تقاضا کند و دادگاه دلایل او را موجه تشخیص دهد، دستور موقت نسبت به ملک مورد دعوی صادر خواهد کرد.

۲. موضوع این دستور موقت، می‌تواند جلوگیری از ایجاد آثار تصرف یا تکمیل اعیانی توسط متصرف از قبیل احداث بنا یا غرس اشجار یا کشت و زرع، یا توقف از بین بردن آثار موجود و یا جلوگیری از ادامه مزاحمت و یا ممانعت از حق باشد.

۳. با توجه به بند فوق، صدور این دستور موقت نیاز به سپردن تأمین ندارد.

۴. اجرای این دستور موقت نیازمند تأیید رئیس حوزه قضائی نیست.

۵. در صورت صدور رأی بدوی مبنی بر ردّ دعوی خواهان (چه حکم به ردّ دعوی خواهان و چه قرار رد یا ابطال دادخواست یا دعوی خواهان)، این دستور موقت نیز مرتفع خواهد شد.

۶. این دستور موقت، از حیث ماهیت و احکام، با دستور موقت به معنای دقیق کلمه (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م) متفاوت است. برای مثال، این تفاوت‌ها بین دستور موقت صادره در دعاوی سه‌گانه تصرف و دستور موقت صادره در سایر دعاوی وجود دارد:

■ دستور موقت صادره در دعاوی تصرف نیاز به سپردن تأمین ندارد؛ برخلاف دستور موقت در سایر دعاوی که نیاز به سپردن تأمین دارد.

■ اجرای دستور موقت صادره در دعاوی تصرف نیاز به تأیید رئیس حوزه قضائی ندارد؛ برخلاف دستور موقت در سایر دعاوی که نیاز به تأیید رئیس حوزه قضائی دارد.

۱. این دستور موقت با معنای دقیق دستور موقت که در ج ۲، ص ۳۷ همین کتاب مطالعه شده است، متفاوت است.

- دستور موقت صادره در دعاوی تصرف در صورت صدور رأی بدوی مبنی بر ردّ دعوی، برطرف می‌شوند؛ برخلاف دستور موقت در سایر دعاوی که با صدور رأی نهایی بر ردّ دعوی، برطرف می‌شوند.

● **اجرای احکام صادره در دعاوی سه‌گانه تصرف:** اجرای این قبیل از احکام دارای مقررات استثنائی خاصی است؛ بدین‌نحو که:

۱. اجرای حکم مبنی بر رفع تصرف یا رفع ممانعت یا رفع مزاحمت: اجرای این حکم، فوری

است؛ یعنی قبل از قطعیت، اجرا می‌شود. (ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م) در این خصوص باید توجه داشت که:

- به تصریح ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م تجدیدنظرخواهی نسبت به اجرای این احکام اثر تعلیقی ندارد.
- قانون در این خصوص که آیا واخواهی در این مورد دارای اثر تعلیقی است یا خیر، سکوت کرده است. به دلیل این سکوت، باید به اصل که همان اثر تعلیقی واخواهی باشد، رجوع نماییم؛ بنابراین واخواهی در این خصوص دارای اثر تعلیقی است.^۱
- اجرای این حکم، مانند سایر احکام، منوط به ابلاغ آن به محکوم‌علیه یا قائم‌مقام یا وکیل اوست.^۲ (ماده ۲ ق.ا.ا.م)
- اجرای حکم در این خصوص نیاز به صدور اجرائیه ندارد؛ بلکه دادگاه بلافاصله دستور اجرا می‌دهد.

۲. اجرای حکم نسبت به ابنیه و اشجار: بعد از یک ماه از تاریخ اجرای حکم در خصوص رفع

تصرف، حکم نسبت به ابنیه‌ای که متصرف عدوانی احداث کرده یا اشجاری که او غرس کرده، قابل اجرا است؛ بدین‌نحو که: (ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م)

- تا یک ماه از تاریخ اجرای حکم، به متصرف برای طرح دعوی اثبات مالکیت نسبت به زمین، فرصت داده می‌شود. در صورت طرح چنین دعوایی تا روشن شدن نتیجه قطعی آن دعوی، ابنیه و اشجار در زمین باقی می‌ماند.
- در صورت عدم طرح دعوی مالکیت ظرف این یک ماه، ابنیه و اشجار نیز تخریب و قطع می‌شوند؛ حتی اگر در خصوص حکم تصرف عدوانی، تجدیدنظرخواهی شده باشد.

۳. اجرای حکم نسبت به اموال و تأسیسات متصرف عدوانی: همان‌طور که بیان شد،

۱. در تأیید این نظر ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۶۱۵.

۲. در تأیید این نظر ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۶۱۳.

متصرف عدوانی پس از صدور حکم و قبل از قطعیت آن، فوراً از ملک اخراج می‌شود. (ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م) تأسیسات و اموالی که او در ملک وارد کرده، نیز فوراً و قبل از قطعیت حکم، قابل برچیده شدن است. درست است که برای قلع ابنیه و قطع اشجار متعلق به او تا یک ماه از زمان اجرای حکم صبر می‌کنیم و در صورت عدم طرح دعوای مالکیت، نسبت به قلع و قمع ابنیه و قطع اشجار اقدام می‌کنیم؛ (ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م) اما اجرای حکم نسبت به اموال متصرف عدوانی و تأسیساتی که بدون ایجاد خرابی، قابل جابه‌جایی باشند، فوراً و هم‌زمان با اخراج او به عمل می‌آید.

۴. اجرای حکم نسبت به معدوم کردن زراعت: در این خصوص قانون سکوت کرده است و باید به اصل رجوع کنیم. اصل مبتنی بر لزوم قطعیت رأی برای اجرا شدن آن است؛ بنابراین اجرای رأی در این موارد، منوط به قطعیت رأی است.^۱

در خصوص طریقه اجرای رأی در خصوص زراعت باید توجه داشت که:

- **اگر موقع برداشت محصول رسیده باشد:** متصرف عدوانی باید فوراً محصول را برداشت کند؛ زیرا محصول طبق ماده ۳۳ ق.م. متعلق به اوست؛ اما در صورت مطالبه خواهان باید اجرت‌المثل زمین را به او بپردازد.
- **اگر موقع برداشت محصول نرسیده باشد:** ممکن است یکی از اتفاقات زیر رخ دهد: (ماده ۱۶۵ ق.آ.د.م)

- طرفین با هم توافق می‌کنند که زمین تا پایان برداشت محصول، در اختیار متصرف عدوانی قرار گیرد یا زمین و محصول در اختیار محکوم‌له قرار گیرد و قیمت آن را با توافق بپردازد.

- محکوم‌له می‌تواند تقاضای معدوم کردن زراعت را بکند. در قانون اجرای احکام مدنی، در خصوص دعوای خلع ید، امکان معدوم کردن زراعت پیش‌بینی نشده است؛ (ماده ۴۸ ق.ا.ا.م) اما در قانون آیین دادرسی مدنی در دعوای تصرف عدوانی، معدوم کردن زراعت پیش‌بینی شده است. (ماده ۱۶۵ ق.آ.د.م)

۵. اجرای حکم نسبت به اصلاح آثار تخریبی: منظور آن است که بخش‌هایی از ملک و ابنیه داخل آن که توسط متصرف عدوانی، تخریب شده، تعمیر و به حالت قبل بازگردد. در این خصوص قانون سکوت کرده است و باید به اصل رجوع کنیم. اصل، مبتنی بر لزوم قطعیت

۱. در تأیید این نظر ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۶۲۰.

رأی برای اجراشدن آن است؛ بنابراین اجرای رأی رفع تصرف در این موارد، منوط به قطعیت رأی است.^۱

۶. **تکلیف اجرت‌المثل ایّام تصرف:** اگر خواهان تقاضای اجرت‌المثل ایّام تصرف متصرف عدوانی را نیز کرده باشد، دادگاه نسبت به اجرت‌المثل ایّام تصرف نیز، از زمان شروع تصرف تا زمان خاتمه تصرف، اقدام به تصمیم‌گیری و صدور حکم می‌کند. اجرای حکم در این خصوص نیز، نیازمند قطعیت است.

◀ مبحث چهارم / سازمان قضاوتی و مراجع رسیدگی کننده (ق.ت.د.ع.ا - آ.ا.ق.ت.د.ع.ا)

● **حوزه قضائی:** قلمرو یک بخش یا یک شهرستان که دادگاه در آن واقع است. در خصوص حوزه قضائی، توجه به نکات زیر ضروری است: (تبصره ماده ۱۱ ق.آ.د.م)

۱. در شهرهای بزرگ مانند تهران، دادگاه‌های یک حوزه قضائی به واحدهایی از قبیل مجتمع یا ناحیه، تقسیم می‌شوند. این تقسیم‌بندی، نوعی تقسیم وظایف منطقه‌ای است و تغییری در صلاحیت عام دادگاه مستقر در آن ایجاد نمی‌کند.^۱ (تبصره ماده ۱۱ ق.آ.د.م) برای مثال، اگر پرونده‌ای که از حیث تقسیمات مناطق تهران باید در مجتمع قضائی شهید باهنر در شرق تهران طرح شود، در مجتمع قضائی شهید مدنی در مرکز تهران طرح شود و به هر دلیل، قسمت ارجاع این پرونده را بپذیرد و به یکی از شعب ارجاع دهد، آن شعبه نمی‌تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند و مکلف به رسیدگی به پرونده است.^۲

۲. با توجه به آنکه حوزه قضائی به قلمرو بخش یا شهرستان گفته می‌شود، چیزی به نام «حوزه قضائی استان» وجود ندارد؛ بلکه هر استان از چندین حوزه قضائی بخش یا شهرستان تشکیل شده است.

● دادگاه عمومی

۱. دادگاه عمومی، دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به تمام دعاوی حقوقی و شکایات جزائی و

۱. در حال حاضر برای تقسیم‌بندی دادسرا از عبارت «ناحیه» و برای تقسیم‌بندی دادگاه‌ها از عبارت «مجتمع» استفاده می‌شود.
۲. البته یکی از نویسندگان در این خصوص بیان کرده است که: «منعی در ارسال پرونده به دادگاه مزبور نخواهد بود؛ مشروط بر اینکه این اقدام با موافقت رئیس حوزه قضائی صورت گیرد». ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۱، مطلب ش ۳۸. این نظر به وضوح خلاف ماده ۳۹۱ ق.آ.د.م و اصل منع عدول از ارجاع است.

امور حسبی را دارد؛ مگر مواردی که صراحتاً از صلاحیت آن استثنا شده و در صلاحیت مراجع دیگری قرار گرفته است. (ماده ۱ ق.ت.د.ع.ا) بنابراین در موارد اختلاف، اصل بر صلاحیت عام محاکم عمومی است.

۲. دادگاه عمومی، در بخش‌ها، شهرستان‌ها و نقاط معینی از شهرهای بزرگ تشکیل می‌شود. (تبصره ماده ۱۱ ق.آ.د.م)

۳. در خصوص محاکم عمومی، موارد زیر به تشخیص و صلاح دید رئیس قوه قضائیه است: (ماده ۲ ق.ت.د.ع.ا)

- تأسیس محاکم عمومی در هر حوزه قضائی؛
- تعیین قلمرو محلی آنها؛
- تعداد شعب آنها.

۴. در دادگاه عمومی، رسیدگی به وسیله یک قاضی به عمل می‌آید؛ یعنی قاعده وحدت قاضی پذیرفته شده است. (ماده ۱۴ ق.ت.د.ع.ا)

۵. در دادگاه عمومی، تحقیقات و رسیدگی به ادله و صدور رأی، توسط رئیس دادگاه (قاضی) یا عضو علی‌البدل (دادرس علی‌البدل) انجام می‌گیرد. (ماده ۱۵ ق.ت.د.ع.ا)

۶. اختیارات دادرس علی‌البدل از حیث رسیدگی به دعاوی، تفاوتی با اختیارات رئیس دادگاه ندارد. در صورت معذوریّت یا غیبت یا مرخصی بودن رئیس یک شعبه، با دستور رئیس حوزه قضائی، دادرس علی‌البدل در شعبه مزبور حاضر شده و اقدام به رسیدگی به پرونده‌ها می‌کند. (ماده ۱۵ ق.ت.د.ع.ا)

۷. ممکن است در یک شعبه، به‌طور هم‌زمان، هم رئیس (قاضی) و هم دادرس علی‌البدل حضور داشته باشد.^۱ در این صورت پرونده‌های آن شعبه بین ایشان توزیع شده و هریک در پرونده‌های مختص به خود، کلیه اختیارات را جهت رسیدگی و صدور رأی دارا می‌باشد. در این صورت هر یک از ایشان، مستقلاً پرونده‌های خود را رسیدگی می‌کند.

۸. در آیین دادرسی کیفری، ممکن است برخی تحقیقات تحت نظارت دادستان توسط ضابطین دادگستری انجام شود؛ (ماده ۲۸ ق.آ.د.ک) اما در قانون آیین دادرسی مدنی

۱. اینکه ممکن است یک شعبه، هم دارای رئیس باشد و هم دادرس علی‌البدل، از بعضی مواد، مانند ماده ۹۱ ق.آ.د.م فهمیده می‌شود.

این امر در قوانین پیش‌بینی نشده است. همچنین در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب پیش‌بینی شده بود که برخی اقدامات با ارجاع قاضی شعبه، توسط قاضی تحقیق انجام شود (تبصره ۱ ماده ۱۴ ق.ت.د.ع.ا) که با احیای دادسراها، قاضی تحقیق از سیستم قضائی ایران حذف شد.

● **تکلیف پرونده‌های حقوقی در صورت فقدان دادگاه عمومی:** اگر بخش یا شهرستانی که برای رسیدگی به دعوای حقوقی دارای صلاحیت محلی است، فاقد دادگاه عمومی باشد، تکلیف چیست؟ در این حالت به‌نحویز عمل می‌شود: (ماده ۶ آ.ق.ت.د.ع.ا)

۱. **اگر بخش فاقد دادگاه عمومی باشد:** نزدیک‌ترین دادگاه بخش یا شهرستان همان استان یا دادگاه شهرستان متبوع آن بخش، مرجع رسیدگی است.

۲. **اگر شهرستان فاقد دادگاه عمومی باشد:** نزدیک‌ترین دادگاه شهرستان همان استان، مرجع رسیدگی است.

● **اقسام شعب دادگاه عمومی:** اگر در یک حوزه قضائی، تعداد شعب دادگاه عمومی بیش از یک شعبه باشد، آن شعب، لزوماً به شعب حقوقی و کیفری (جزائی) تقسیم می‌شود. در این خصوص توجه داشته باشید که: (ماده ۴ ق.ت.د.ع.ا)

۱. به شعب حقوقی، پرونده حقوقی و به شعب جزائی، پرونده جزائی ارجاع می‌شود.

۲. در موارد ضرورت، می‌توان به شعب حقوقی، پرونده جزائی ارجاع داد و بالعکس.

۳. منظور از موارد ضرورت عبارت‌اند از: (ماده ۵ آ.ق.ت.د.ع.ا)

■ دعوای حقوقی ناشی از جرم؛

■ محدودیت تعداد شعب و وجود جهات ردّ قاضی (ردّ دادرسی) یا تراکم پرونده. برای مثال،

اگر در یک حوزه قضائی که دارای دو شعبه حقوقی جزائی است، نسبت به قاضی شعبه حقوقی، جهات ردّ قاضی وجود داشته باشد، می‌توان پرونده حقوقی را به شعبه جزائی ارجاع داد.

■ سایر موارد، به تشخیص رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از جانب او.

● **رئیس حوزه قضائی**

۱. رئیس شعبه اول دادگاه‌های عمومی بخش، رئیس حوزه قضائی بخش و رئیس دادگاه‌های

عمومی بخش بوده و بر دادگاه‌های عمومی مستقر در آن بخش، نظارت و ریاست اداری دارد.
(ماده ۷ آ.ا.ق.ت.د.ع.ا.)

۲. رئیس شعبه اول دادگاه‌های عمومی شهرستان، رئیس حوزه قضائی شهرستان و رئیس دادگستری شهرستان بوده و بر دادگاه‌ها و دادسراهای مستقر در آن شهرستان و همچنین دادگاه‌های مستقر در بخش‌های تابعه آن شهرستان نظارت و ریاست اداری دارد. (ماده ۷ آ.ا.ق.ت.د.ع.ا.)

۳. در شهرستان‌های مرکز استان، رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان، رئیس کل دادگاه‌های آن شهرستان است. البته برای او، برخلاف سایر شهرستان‌ها از عنوان «رئیس دادگستری شهرستان» استفاده نمی‌کنیم. (ماده ۷ آ.ا.ق.ت.د.ع.ا.)

۴. اگر به دلیل گستردگی شهرستان مرکز استان، محاکم آن شهرستان به چندین مجتمع قضائی تقسیم شده باشد، آن مجتمع‌های قضائی سرپرستانی دارند که به عنوان معاون رئیس کل دادگاه‌های شهرستان مرکز استان انجام وظیفه می‌کنند. (تبصره ماده ۸ آ.ا.ق.ت.د.ع.ا.) در سایر مناطق نیز اگر با مجتمع‌های قضائی متعدد مواجه باشیم، همین قاعده جاری است.

۵. توجه داشته باشید که گرچه دادستان به عنوان عهده‌دار تعقیب و کشف جرائم در رأس دادسرا است؛ اما دادسراهای حوزه قضائی نیز از حیث نظارت و ریاست اداری، زیر نظر رئیس حوزه قضائی (رئیس شعبه اول دادگاه عمومی) است. (ماده ۱۲ ق.ت.د.ع.ا.)

● **طریقه ریاست رئیس حوزه قضائی**

۱. ریاست رئیس حوزه قضائی صرفاً اداری است، نه قضائی؛ یعنی نظارت و ریاست بر اموری چون مرخصی قضات و کارمندان اداری، تخصیص بودجه، خرید لوازم مورد نیاز، آموزش قضات، تشکیل کمیسیون‌های آموزشی و جلسات مشورتی برای قضات بر عهده اوست. (ماده ۱۲ ق.ت.د.ع.ا.)

۲. رئیس حوزه قضائی، حق دخالت در تصمیمات قضائی قضات را ندارد و نمی‌تواند از حیث قضائی در روند رسیدگی به پرونده‌ها و تصمیمات قضات دخالت کند.

۳. رئیس حوزه قضائی با تصویب رئیس قوه قضائیه می‌تواند به تعداد لازم معاون داشته باشد.
(ماده ۱۱ ق.ت.د.ع.ا.)

● دادگاه انقلاب

۱. دادگاه انقلاب در دو مکان تشکیل می‌شود: (ماده ۲۹۷ ق.آ.د.ک)

- مرکز هر استان؛
- سایر شهرستان‌هایی که رئیس قوه قضائیه ضرورت بداند.

۲. دادگاه انقلاب، در شمار مراجع استثنائی است.

۳. صلاحیت دادگاه انقلاب از قرار زیر است: (ماده ۳۰۳ ق.آ.د.ک)

- جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی، محاربه و افساد فی الارض، بغی، تبانی و اجتماع علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه یا احراق، تخریب و اتلاف اموال به‌منظور مقابله با نظام؛
- توهین به مقام بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران و مقام رهبری؛
- تمام جرائم مربوط به مواد مخدر، روان‌گردان و پیش‌سازهای آن و قاچاق اسلحه، مهمات و اقلام و مواد تحت کنترل؛
- سایر مواردی که به‌موجب قوانین خاص در صلاحیت این دادگاه است؛ مانند رسیدگی به جرائم مذکور در قانون مجازات اخلاص‌گران در نظام اقتصادی کشور، مصوب ۱۳۶۹.

۴. اکثر صلاحیت‌های دادگاه انقلاب در امور جزائی است. تنها صلاحیت حقوقی این دادگاه، رسیدگی به دعاوی مربوط به اصل ۴۹ ق.ا. است؛ یعنی صلاحیت حقوقی این دادگاه، رسیدگی به دعاوی مبنی بر مصادره اموال نامشروع و اعتراض به مصادره‌های صورت گرفته است.

۵. دادگاه انقلاب در مواردی با یک قاضی و در مواردی با سه قاضی (یک رئیس و دو مستشار) تشکیل می‌شود. (ماده ۲۹۷ ق.آ.د.ک)

۶. مرجع تجدیدنظرخواهی از آرای قابل تجدیدنظر دادگاه انقلاب، در مواردی که این دادگاه با یک قاضی تشکیل شده، دادگاه تجدیدنظر استان و در مواردی که این دادگاه با تعدد قاضی تشکیل می‌شود، دیوان عالی کشور است. (ماده ۴۲۶ - تبصره ماده ۲۹۷ ق.آ.د.ک)

۱. اصل ۴۹ قانون اساسی: «دولت موظف است ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از مقاطعه‌کاری‌ها و معاملات دولتی، فروش زمین‌های موات و مباحات اصلی، دایر کردن اماکن فساد و سایر موارد غیرمشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم‌نبودن او به بیت‌المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به‌وسیله دولت اجرا شود.»

● نظارت و ریاست اداری بر دادگاه‌های انقلاب

۱. رئیس کل دادگاه‌های شهرستان مرکز استان (رئیس شعبه اول دادگاه‌های شهرستان مرکز استان) بر دادگاه‌های انقلاب نیز از حیث اداری نظارت و ریاست دارد. (ماده ۷ آ.ا.ق.ت.د.ع.ا)
۲. رئیس کل دادگاه‌های شهرستان مرکز استان می‌تواند با تصویب رئیس قوه قضائیه، تمام یا بخشی از اختیارات خود را در خصوص دادگاه‌های انقلاب، به رئیس شعبه اول آن دادگاه‌ها تفویض کند. در این صورت رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی، در سمت معاون او انجام وظیفه خواهد کرد. (ماده ۸ آ.ا.ق.ت.د.ع.ا)

۳. اگر در شهرستان‌های غیر از مرکز استان، دادگاه انقلاب تشکیل شده باشد و آن دادگاه دارای شعب متعدد باشد، به همین ترتیب عمل می‌شود؛ یعنی رئیس دادگستری شهرستان می‌تواند با تصویب رئیس قوه قضائیه، تمام یا بخشی از اختیارات خود را در خصوص دادگاه‌های انقلاب، به رئیس شعبه اول آن دادگاه‌ها تفویض کند. در این صورت رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی، در سمت معاون او انجام وظیفه خواهد کرد.

● دادگاه تجدیدنظر استان (ماده ۲۰ ق.ت.د.ع.ا)

۱. در مرکز هر استان تشکیل می‌شود.
۲. فقط تجدیدنظرخواهی از آرای صادره از محاکم عمومی و انقلاب در دادگاه تجدیدنظر استان رسیدگی می‌شود.
۳. دادگاه تجدیدنظر یک مرجع عمومی برای تجدیدنظرخواهی از آرای بدوی است.
۴. هر شعبه این دادگاه از سه قاضی (یک رئیس و دو مستشار) تشکیل شده است.
۵. جلسات این دادگاه با حضور دو عضو رسمیت می‌یابد و آراء، با امضای دو عضو از سه عضو قابل صدور است؛ هر چند این دو عضو، مستشار باشند.
۶. رأی رئیس و مستشار شعبه تجدیدنظر از حیث ارزش با یکدیگر مساوی است.
۷. رئیس شعبه، فقط از حیث اداری بر آن شعبه ریاست دارد، نه از حیث قضائی.
۸. اگر یک شعبه از دادگاه تجدیدنظر فقط دارای دو عضو (یک رئیس و یک مستشار) باشد و بین ایشان در صدور رأی اختلاف پیش آید، رئیس دادگاه‌های تجدیدنظر باید قاضی دیگری از یکی

از شعب دیگر دادگاه تجدیدنظر به ایشان ضمیمه کند تا تعداد ایشان فرد شود و در نتیجه رأی اکثریت قابل کشف باشد.

● رئیس کل دادگستری استان (ماده ۷ آ.ا.ق.ت.د.ع.ا)

۱. رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان، رئیس کل دادگستری استان است.
۲. رئیس کل دادگستری استان، رئیس دادگاه‌های تجدیدنظر و رئیس دادگاه‌های کیفری استان نیز هست.
۳. او بر تمام دادگاه‌ها و دادرهای آن استان نظارت و ریاست اداری دارد. توجه داشته باشید که نظارت و ریاست رئیس کل دادگستری استان بر دادگاه‌ها و دادرهای آن استان، صرفاً از حیث اداری است، نه قضائی؛ یعنی او حقی برای دخالت در روند رسیدگی به پرونده‌ها و تأثیرگذاری در صدور رأی در دعاوی ندارد.

● **دادگاه تخصصی:** اگر شعبی از دادگاه عمومی به موضوع یا موضوعات خاصی اختصاص یابد، به آن شعبه، «دادگاه تخصصی» گوئیم. در خصوص دادگاه‌های تخصصی باید به موارد زیر توجه داشت:

۱. سایر شعب دادگاه‌های عمومی نمی‌توانند به موضوعاتی که در صلاحیت شعب تخصصی دادگاه‌های عمومی است، رسیدگی کنند. اگر پرونده‌هایی که باید در شعب تخصصی دادگاه عمومی رسیدگی شوند، به سایر شعب دادگاه عمومی ارسال شوند، شعبه مرجع‌الیه باید نسبت به چنین پرونده‌ای قرار امتناع از رسیدگی^۱ صادر کند و آن را برای ارجاع به شعبه تخصصی به نزد رئیس حوزه قضائی بازگرداند.

۲. گرچه شعب تخصصی دادگاه‌های عمومی برای رسیدگی به موضوعات خاصی اختصاص یافته‌اند؛ اما این امر مانع از رسیدگی به سایر پرونده‌ها توسط آن شعب نیست. به عبارت دیگر، گرچه سایر شعب دادگاه‌های عمومی نمی‌توانند به موضوعات تخصصی مزبور رسیدگی کنند، اما شعب تخصصی می‌توانند به سایر موضوعاتی که از صلاحیت دادگاه عمومی خارج نیست، رسیدگی کنند.

۱. برای آشنایی با قرار امتناع از رسیدگی و موارد صدور آن ر.ک: صص ۳۱۳ و ۳۱۴ همین کتاب.

● مصادیق شعب تخصصی

۱. رسیدگی به دعاوی و اختلافات و شکایات ناظر به اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری در صلاحیت شعبه یا شعب خاصی از دادگاه عمومی تهران است که شعب مزبور را رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند. (ماده ۵۹ ق.ث.ا.ط.ص.ع.ت)

۲. رسیدگی به اختلافات حاصل از فعالیت‌های بانکی باید در شعب خاصی از محاکم عمومی صورت گیرد. (ماده ۷ ق.ت.ا.ت.ب)

۳. دعاوی مرتبط با قوانین مربوط به اراضی شهری، از جمله قانون زمین شهری، قانون اراضی شهری و قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن، در شعب تخصصی رسیدگی می‌شوند. (ماده ۱۰ قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن، مصوب ۸۷)

۴. اعتراض به آرای صادره از هیأت داوری خصوصی‌سازی و درخواست ابطال آن، در شعبه خاصی رسیدگی می‌شود که توسط رئیس قوه قضائیه تعیین شده است. (ماده ۲۳ قانون برنامه سوم توسعه که به موجب ماده ۳۰ قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی تنفیذ شده است.)

۵. دادگاه اطفال، سابقاً شعبی تخصصی از دادگاه عمومی بود؛ اما در حال حاضر، به موجب ماده ۲۹۴ ق.آ.د.ک در شمار دادگاه‌های اختصاصی شده است.

۶. دادگاه‌های خانواده، قبلاً به موجب قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه‌های موضوع اصل ۲۱ ق.ا. (دادگاه خانواده)، در شمار شعب تخصصی دادگاه عمومی بود؛ اما به موجب ماده ۱ ق.ج.خ در حال حاضر، در شمار دادگاه‌های اختصاصی است.

۷. رئیس قوه قضائیه می‌تواند شعبی از دادگاه‌های حقوقی و کیفری را برای رسیدگی به دعاوی حقوقی یا جزائی خاصی تخصیص دهد. (ماده ۴ ق.ت.د.ع.ا)

۸. در دادگاه انقلاب نیز شعبه تخصصی داریم. در هر دادگاه انقلاب، یک یا چند شعبه، به دعاوی راجع به اصل ۴۹ ق.ا. اختصاص می‌یابد. (ماده ۳ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ ق.ا).^۱ این پرونده‌ها نباید به سایر شعب دادگاه انقلاب ارجاع شوند.

۱. ماده ۳ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی، مصوب ۱۳۶۳: «به منظور اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران شورای عالی قضائی موظف است در مرکز هر یک از استان‌های کشور و شهرستان‌هایی که لازم بداند شعبه یا شعبی از دادگاه انقلاب را جهت رسیدگی و ثبوت شرعی دعاوی مطروحه معین نماید.»

● دادگاه کیفری

۱. دادگاه‌های عمومی کیفری به دو دسته تقسیم می‌شوند: دادگاه کیفری یک و دادگاه کیفری دو.

۲. در خصوص دادگاه کیفری یک، نکات زیر قابل توجه است: (ماده ۲۹۶ ق.آ.د.ک)

- دادگاه کیفری یک دارای سه قاضی (رئیس و دو مستشار) است که با حضور دو عضو نیز رسمیت می‌یابد.
- اگر رئیس غایب باشد، ریاست دادگاه بر عهده عضو مستشاری است که سابقه قضائی بیشتری دارد. (ماده ۲۹۶ ق.آ.د.ک)
- دادگاه کیفری یک در مرکز استان تشکیل می‌شود و به تشخیص رئیس قوه قضائیه در حوزه قضائی شهرستان نیز ممکن است تشکیل شود.
- در حوزه‌هایی که این دادگاه تشکیل نشده، به جرایم موضوع صلاحیت آن در نزدیک‌ترین دادگاه کیفری یک که در حوزه همان استان باشد، رسیدگی می‌شود.
- رسیدگی به جرایم مذکور در ماده ۳۰۲ ق.آ.د.ک در صلاحیت دادگاه کیفری یک است که عبارت‌اند از: جرایم مستوجب مجازات سلب حیات، حبس ابد، قطع عضو، جرایم سیاسی و مطبوعاتی و.....

۳. در خصوص دادگاه کیفری دو، نکات زیر قابل توجه است: (ماده ۲۹۵ ق.آ.د.ک)

- دادگاه کیفری دو، با حضور رئیس یا دادرس علی‌البدل تشکیل می‌شود.
- این دادگاه در حوزه قضائی هر شهرستان تشکیل می‌شود.
- دادگاه کیفری دو صلاحیت رسیدگی به تمام جرایم را دارد، مگر آنچه به موجب قانون در صلاحیت مرجع دیگری باشد. منظور از مرجع دیگر، دادگاه کیفری یک یا مراجع اختصاصی مانند دادگاه انقلاب یا دادگاه نظامی است.

۴. در خصوص دادگاه عمومی کیفری بخش، نکات زیر قابل توجه است: (ماده ۲۹۹ ق.آ.د.ک)

- دادگاه عمومی بخش نیز از دادگاه‌های عمومی کیفری بدوی است؛ زیرا به تمام جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری دو است، رسیدگی می‌کند.
- تشکیل دادگاه عمومی بخش به تشخیص رئیس قوه قضائیه واگذار شده که می‌تواند در دو جا آن را تشکیل دهد:

- حوزه بخش

- شهرستان‌های جدید که به دلیل میزان پایین دعاوی حقوقی و کیفری ضرورتی بر تشکیل دادگستری نباشد و در نتیجه دادگاه کیفری دو نداشته باشد.

▪ اگر دادگاه عمومی بخش، بیش از یک شعبه داشته باشد، شعبه یا شعبی از آن به دعاوی و امور حقوقی رسیدگی می‌کند (دادگاه عمومی حقوقی) و شعبه یا شعبی از آن به امور کیفری رسیدگی می‌کند. (دادگاه عمومی کیفری)

۵. به اتهامات برخی مقامات،^۱ از جمله رؤسای قوای سه‌گانه و معاونان و مشاوران آنان در دادگاه‌های کیفری (حسب‌مورد، یک یا دو) تهران رسیدگی می‌شود؛ مگر آنکه رسیدگی به اتهام، در صلاحیت مرجع دیگری باشد. (ماده ۳۰۷ ق.آ.د.ک)

۶. به اتهامات برخی دیگر از مقامات،^۲ مانند مشاوران وزیران، بالاترین مقام سازمان‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات دولتی و..... در محاکم کیفری (حسب‌مورد، یک یا دو) مرکز استان محل وقوع جرم رسیدگی می‌شود؛ مگر آنکه رسیدگی به اتهام، در صلاحیت مرجع دیگری باشد. (ماده ۳۰۸ ق.آ.د.ک)

• دادگاه اطفال و نوجوانان (ماده ۲۹۸ ق.آ.د.ک)

۱. در هر حوزه قضائی شهرستان برحسب نیاز یک یا چند شعبه دادگاه اطفال و نوجوانان تشکیل می‌شود.

۲. این دادگاه از مراجع اختصاصی کیفری است.

۳. با وجود آنکه این دادگاه، اختصاصی است، تا زمانی که در محلی دادگاه اطفال و نوجوانان تشکیل نشده، به تمامی جرایم اطفال و نوجوانان، به جز جرایم مشمول ماده ۳۱۵ همان قانون (جرایم درون صلاحیت دادگاه کیفری یک و دادگاه انقلاب) در شعبه دادگاه کیفری دو یا دادگاهی که وظایف آن را انجام می‌دهد (دادگاه عمومی کیفری بخش) رسیدگی می‌شود.

۱. رؤسای قوای سه‌گانه و معاونان و مشاوران آنان، رئیس و اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، اعضای شورای نگهبان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و خبرنگار رهبری، وزیران و معاونان وزیران، دارندگان پایه قضائی، رئیس و دادستان دیوان محاسبات، سفیران، استانداران، فرمانداران مراکز استان و جرایم عمومی افسران نظامی و انتظامی از درجه سرتیپ و بالاتر و یا دارای درجه سرتیپ دومی شاغل در محل‌های سرلشکری و یا فرماندهی تیپ مستقل و مدیران کل اطلاعات استان‌ها.

۲. مشاوران وزیران، بالاترین مقام سازمان‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات‌های دولتی و نهادهای و مؤسسات‌های عمومی غیردولتی، مدیران کل، فرمانداران، مدیران مؤسسات‌ها، سازمان‌ها، ادارات دولتی و نهادهای و مؤسسات‌های عمومی غیردولتی استان‌ها و شهرستان‌ها، رؤسای دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، شهرداران مراکز شهرستان‌ها و بخشداران.

۴. دادگاه اطفال و نوجوانان، با حضور یک قاضی و یک مشاور تشکیل می‌شود. البته نظر مشاور مشورتی است.

۵. قضات این دادگاه باید حداقل پنج سال سابقه خدمت قضائی داشته باشند. (ماده ۴۰۹ ق.آ.د.ک.)

● دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم نوجوانان (ماده ۳۱۵ ق.آ.د.ک.)

۱. این دادگاه، شعبی از دادگاه‌های کیفری یک است که با همان ترکیب دادگاه‌های کیفری یک تشکیل می‌شود؛ با این تفاوت که حضور مشاور، در آن الزامی است (مانند دادگاه اطفال و نوجوانان).

۲. اگر افراد بالغ زیر هجده سال مرتکب جرمی شوند که در صلاحیت دادگاه کیفری یک و یا انقلاب (در حالت تعدد قاضی) باشد، به جرایم آنان در «دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم نوجوانان» رسیدگی می‌شود.

۳. در این دادگاه، تمام امتیازاتی که در دادگاه اطفال و نوجوانان برای متهم اعمال می‌شود، جاری است.

● دادگاه نظامی

۱. دادگاه‌ها و دادرهای نظامی ایران در مجموعه‌ای به نام «سازمان قضائی نیروهای مسلح» می‌گنجند.

۲. اقسام محاکم نظامی عبارت‌اند از: دادگاه نظامی دو، دادگاه نظامی یک، دادگاه تجدیدنظر نظامی، دادگاه نظامی دو زمان جنگ، دادگاه نظامی یک زمان جنگ و دادگاه تجدیدنظر نظامی زمان جنگ. (ماده ۵۸۲ ق.آ.د.ک.)

۳. در معیت محاکم نظامی، دادرهای نظامی وجود دارد.

۴. محاکم نظامی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی نظامیان، یعنی اشخاص زیر رسیدگی می‌کند: (ماده ۱ ق.م.ج.ن.م.)

- کارکنان ستاد کل نیروهای مسلح و سازمان‌های وابسته؛
- کارکنان ارتش جمهوری اسلامی ایران و سازمان‌های وابسته؛ برای مثال، سازمان جهاد خودکفایی؛
- کارکنان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سازمان‌های وابسته، مانند قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء یا دانشگاه امام حسین(ع) و اعضای بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛

- کارکنان وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و سازمان‌های وابسته؛
- کارکنان مشمول قانون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران؛
- کارکنان وظیفه از تاریخ شروع خدمت تا پایان آن؛
- محصلان مراکز آموزش نظامی و انتظامی در داخل و خارج از کشور و نیز مراکز آموزش وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح (موضوع قوانین استخدامی نیروهای مسلح)؛
- کسانی که به‌طور موقت در خدمت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران باشند و طبق قوانین استخدامی نیروهای مسلح در مدت مزبور از اعضای نیروهای مسلح محسوب شوند.
- رسیدگی به جرایمی که امام‌خمینی و مقام معظم رهبری اجازه داده‌اند، تا زمانی که از آن عدول نکرده‌اند، در دادگاه‌ها و دادسراهای سازمان قضائی نیروهای مسلح رسیدگی می‌شود.^۱ (تبصره ۱ ماده ۵۹۷ ق.آ.د.ک)

۵. به جرایم اشخاص نظامی که در مقام ضابط دادگستری انجام می‌دهند، در سازمان قضائی رسیدگی نمی‌شود و در دادگاه عمومی رسیدگی می‌شود. (ماده ۵۹۷ ق.آ.د.ک) در این خصوص باید توجه داشت که:

- جرم در مقام ضابط دادگستری، جرمی است که ضابطان در حین انجام وظایف قانونی خود در ارتباط با جرایم مشهود و یا در راستای اجرای دستور مقام قضائی دادگستری مرتکب می‌شوند. (تبصره ۴ ماده ۵۹۷ ق.آ.د.ک)

۶. اگر در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی جرایم دیگری کشف شود، سازمان قضائی نیروهای مسلح مجاز به رسیدگی است.

۷. رسیدگی به جرایم افسران نظامی و انتظامی زیر در مراجع صالح تهران انجام می‌شود: (ماده ۳۰۷ ق.آ.د.ک)

- افسران از درجه سرتیپ و بالاتر؛
- دارای درجه سرتیپ دومی شاغل در محل‌های سرلشکری؛
- فرماندهی تیپ مستقل.

۱. برای مثال: در سال ۱۳۶۶ به درخواست وزیر وقت اطلاعات، امام‌خمینی (قدس سیره) اجازه دادند که به «جرایم مربوط به وظایف قانونی کارکنان وزارت اطلاعات و همچنین در مواردی که پرونده مشتمل بر اطلاعات طبقه‌بندی‌شده و اسرار جمهوری اسلامی ایران باشد»، در سازمان‌های قضائی نیروهای مسلح رسیدگی شود. همچنین در سال ۱۳۷۳ به درخواست رئیس قوه قضائیه وقت، مقام معظم رهبری اجازه دادند که به جرایم امنیتی و جرایم حین خدمت افراد نظامی نیز در دادگاه‌های نظامی رسیدگی شود.

برای مثال، اگر یک سرتیپ، مرتکب جرم نظامی شود، دادگاه نظامی تهران صالح است. اگر در خارج از انجام وظایف نظامی، مرتکب قتل شود، دادگاه کیفری یک استان تهران صالح است. اگر مرتکب جرایمی شود که در صلاحیت دادگاه انقلاب است، دادگاه انقلاب تهران صالح است.

● دادگاه ویژه روحانیت (ماده ۵۲۸ ق.آ.د.م)

۱. این دادسرا و دادگاه تا زمانی که رهبر انقلاب ادامه کار آن را مصلحت بدانند به جرایم روحانیون رسیدگی خواهد کرد.
۲. پرداخت حقوق و مزایای قضات و کارکنان آن، تابع مقررات مربوط به قوه قضائیه است.
۳. دادگاه ویژه روحانیت از مراجع استثنائی و از نوع فوق العاده آن است.
۴. این دادگاه به جرایم روحانیون رسیدگی می کند. اعمال غیر مجرمانه روحانیون نیز، اگر خلاف شأن روحانیت محسوب شود، در این دادگاه رسیدگی می شود. (ماده ۲ آ.د.د.و.ر)
۵. رسیدگی به دعاوی حقوقی روحانیون، از صلاحیت دادگاه مزبور خارج و در صلاحیت مراجع عمومی است.

● دیوان عالی کشور

۱. اهداف تشکیل دیوان عالی کشور عبارتند از: (اصل ۱۶۱ ق.ا.)
 - نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم؛
 - ایجاد وحدت رویه قضائی؛
 - انجام مسئولیت هایی که طبق قانون به آن محول می شود براساس ضوابطی که رئیس قوه قضائیه تعیین می کند.
۲. رئیس دیوان عالی کشور باید دارای شرایط زیر باشد: (اصل ۱۶۲ ق.ا.)
 - مجتهد عادل و آگاه به امور قضائی باشد.
 - رئیس قوه قضائیه با مشورت قضات دیوان عالی کشور او را تعیین می کند.
 - مدت ریاست او بر دیوان، برای دوره های پنج ساله است.
۳. دیوان عالی کشور در تهران مستقر است. (ماده ۴۶۲ ق.آ.د.ک) البته در عمل ممکن است شعبی

از آن، در سایر شهرها نیز مستقر باشد.^۱

۴. شعب دیوان عالی، دارای سه قاضی است: یک رئیس و دو مستشار. رأی با امضای دو قاضی از این سه قاضی قابل صدور است. همچنین دیوان به تعداد لازم عضو معاون دارد که می‌توانند وظایف رئیس شعبه یا مستشار را بر عهده گیرند. (ماده ۴۶۲ ق.آ.د.ک)

۵. دیوان دارای دو دسته از شعب است: شعب عادی و شعب خاص. (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک)

۶. شعب عادی، وظایف مرسوم و متداول دیوان را انجام می‌دهند؛ مانند:

- حل اختلاف در صلاحیت و تعیین مرجع صالح در مواردی که این امر بر عهده دیوان عالی کشور است؛ (تبصره ماده ۲۷ - ماده ۲۸ ق.آ.د.م)
- رسیدگی به فرجام‌خواهی آرای قابل فرجام؛ (ماده ۳۹۰ ق.آ.د.م)
- رسیدگی به فرجام‌خواهی از آرای صادره از محاکم کیفری یک، نظامی یک و انقلاب (در حالت تعدد قاضی)
- تجویز اعاده دادرسی کیفری. (ماده ۴۷۶ ق.آ.د.ک)

۷. شعب خاص: در مورد شعب خاص دیوان باید توجه داشت که: (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک)

- اگر رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضائی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی پرونده را به دیوان عالی کشور می‌فرستد.
- این پرونده در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی می‌شود.
- رأی صادره از این شعب، قطعی است.
- این شعب نیز از یک رئیس و دو مستشار تشکیل شده‌اند.

● **هیأت‌های عمومی در دیوان عالی کشور:** در دیوان عالی کشور ممکن است به سه صورت، هیأت عمومی تشکیل شود:

۱. هیأت عمومی وحدت رویه قضائی: در خصوص این هیأت نکات زیر مهم است: (ماده ۴۷۱ ق.آ.د.ک)
 - اگر بین محاکم در تفسیر یک قانون اختلاف نظر حاصل شود، و رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور از این اختلاف مطلع شوند، دیوان عالی کشور اقدام به صدور رأی وحدت رویه می‌کند.

۱. در حال حاضر، شعبی از دیوان عالی کشور در شهرهای مشهد و قم نیز مستقر است.

- برای صدور رأی وحدت رویه، هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان یا یکی از معاونین او تشکیل می‌شود. نام دیگر هیأت عمومی دیوان عالی کشور، «هیأت عمومی رأی وحدت رویه» است.
- رؤسا، مستشاران و معاونین شعب دیوان در این هیأت حضور دارند. صرف نظر از آنکه موضوع مورد بحث حقوقی است یا کیفری، قضات تمام شعب می‌توانند در هیأت حاضر شوند.
- هیأت با حضور حداقل سه چهارم قضات دیوان رسمیت می‌یابد.
- دادستان کل کشور یا نماینده او در هیأت حضور دارد و نظر مشورتی خود را بیان می‌کند، اما حق رأی ندارد.
- نظر اکثریت هیأت عمومی، «رأی وحدت رویه» نام دارد و مانند قانون برای تمام شعب دیوان و محاکم لازم‌الاتباع است و فقط به موجب قانون لاحق یا رأی وحدت رویه لاحق قابل فسخ است.

۲. هیأت عمومی شعب حقوقی: هیأت عمومی شعب حقوقی مرکب از رؤسا و مستشاران شعب حقوقی دیوان عالی کشور، در حالتی تشکیل می‌شود که رأی اصراری از محاکم بدوی یا تجدیدنظر در امور حقوقی صادر و مورد فرجام‌خواهی واقع شده باشد.^۱ (ماده ۴۰۸ ق.آ.د.م)
۳. هیأت عمومی شعب کیفری: مرکب از کلیه رؤسا و مستشاران شعب کیفری، در حالتی تشکیل می‌شود که رأی اصراری در امور کیفری صادر شده و در شعبه دیوان عالی کشور ابرام نشده باشد. در این صورت هیأت عمومی، به همان ترتیبی که در خصوص آرای حقوقی مشاهده خواهیم کرد، اقدام می‌کند و اگر این هیأت عمومی، رأی اصراری را نقض کند، پرونده به دادگاه هم‌عرض ارسال می‌شود تا براساس استدلال هیأت عمومی دیوان عالی کشور رسیدگی و حکم صادر کند. (بند «پ» ماده ۴۷۰ ق.آ.د.ک)

• دادسرای دیوان عالی کشور (دادسرای کل کشور)

۱. به موازات دیوان عالی کشور، دادسرای کل کشور وجود دارد که ریاست آن با دادستان کل کشور است.
۱. دادستان کل کشور نیز مانند رئیس دیوان عالی کشور باید دارای شرایط زیر باشد: (اصل ۱۶۲ ق.ا.)
 - مجتهد عادل و آگاه به امور قضائی باشد.

۱. در ص ۳۹۹ این کتاب با مفهوم «رأی اصراری» آشنا می‌شویم.

- رئیس قوه قضائیه با مشورت قضات دیوان عالی کشور او را تعیین می‌کند.
- مدت ریاست او بر دیوان، برای دوره‌های پنج‌ساله است.

۲. نقش دادستان کل کشور نسبت به سایر دادرها بدین‌نحو است که: (ماده ۲۸۸ ق.آ.د.ک)

- دادستان کل کشور بر تمام دادرهای عمومی و انقلاب و نظامی نظارت دارد.
- به‌منظور حسن اجرای قوانین و ایجاد هماهنگی بین دادرها، می‌تواند اقدام به بازرسی از آنها کند و تذکرات و دستورهای لازم را خطاب به آنها صادر کند.

۳. اگر در موارد حقوق عامه و... حکم قطعی صادر شود و دادستان کل کشور حکم مذکور را خلاف شرع بین و یا قانون تشخیص دهد به‌طور مستدل مراتب را برای اعمال ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک (دستور اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضائیه) به رئیس قوه قضائیه اعلام می‌کند. (ماده ۲۹۳ ق.آ.د.ک)

• وظایف دیوان عالی کشور: وظایف این دیوان از قرار زیر است:

۱. نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم (اصل ۱۶۱ قانون اساسی): دیوان این وظیفه را

از طریق برخی ابزارهای قانونی انجام می‌دهد که از قرار زیر است:

- نقض و ابرام آرای صادره از محاکم عمومی، انقلاب، نظامی و تجدیدنظر استان در مقام رسیدگی به فرجام‌خواهی به آرای آنها در موضوعات حقوقی، کیفری و حسبی؛
- تجویز اعاده دادرسی در امور کیفری بدین‌نحو که در امور جزائی درخواست اعاده دادرسی به دیوان عالی کشور تسلیم شود. اگر دیوان موضوع را با یکی از بندهای اعاده دادرسی کیفری (مندرج در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک) منطبق بداند، اعاده دادرسی را تجویز می‌کند و پرونده را برای رسیدگی مجدد به دادگاه هم‌عرض دادگاه قبل ارجاع می‌دهد.

۲. ایجاد وحدت رویه قضائی: برای ایجاد وحدت رویه قضائی، هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به‌ریاست رئیس دیوان یا معاون او و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او تشکیل می‌شود و اقدام به صدور رأی وحدت رویه می‌کند که این رأی برای کلیه شعب دیوان عالی کشور و محاکم و سایر مراجع، اعم از قضائی و غیرقضائی لازم‌الاتباع است.^۱ (ماده ۴۷۱ ق.آ.د.ک)

۳. حل اختلاف در صلاحیت: اگر بین محاکم دو حوزه قضائی از دو استان اختلاف در صلاحیت رخ دهد، یا بین دادگاه‌هایی که صلاحیت ذاتی یکسان ندارند (غیر از استثنائاتی که مشاهده

۱. برای مطالعه بیشتر درباره رأی وحدت رویه ر.ک: صص ۲۸ و ۲۹ همین کتاب.

خواهیم کرد) اختلاف در صلاحیت رخ دهد، حلّ این اختلاف با دیوان عالی کشور است. (تبصره ماده ۲۷ - ماده ۲۸ ق.آ.د.م)

۴. **تعیین مرجع صالح:** اگر محاکم دادگستری با اعتقاد به صلاحیت مراجع غیرقضائی از خود نفی صلاحیت کنند یا خود را صالح بدانند، پرونده برای تعیین مرجع صالح به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود. (ماده ۲۸ ق.آ.د.م)

۵. **تجویز احاله پرونده کیفری:** در امور کیفری مواردی پیش‌بینی شده است که مرجع صالح، رسیدگی به پرونده را به مرجع دیگر واگذار کند. به این مسأله «احاله» گوییم. این موارد عبارت‌اند از: (مواد ۴۱۹ و ۴۲۰ ق.آ.د.ک)

- اگر محلّ اقامت متهم یا بیشتر متهمان در حوزه دادگاه دیگری غیر از دادگاه صالح باشد.
- اگر محلّ وقوع جرم از دادگاه صالح دور باشد؛ به‌نحوی که دادگاه حوزه دیگر به‌علت نزدیک‌بودن به محلّ واقعه آسان‌تر بتواند رسیدگی کند.

در این دو مورد، اگر هر دو دادگاه در حوزه یک استان باشند احاله به درخواست دادستان یا رئیس حوزه قضائی مبدأ و موافقت رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر همان استان است؛ اما چنانچه دو دادگاه در حوزه‌های دو استان باشند موافقت با احاله به تقاضای همان اشخاص و با موافقت دیوان عالی کشور انجام می‌شود. (ماده ۴۱۸ ق.آ.د.ک)

- در مواردی احاله برای حفظ نظم و امنیت عمومی انجام می‌شود. در این حالت پیشنهاد احاله را باید رئیس قوه قضائیه یا دادستان کلّ کشور مطرح کند و تجویز آن در صلاحیت دیوان عالی کشور است.

۶. **رسیدگی به تخلف رئیس‌جمهور:** یکی از وظایف و اختیارات ولیّ فقیه عزل رئیس‌جمهور است. عزل رئیس‌جمهور توسط مقام رهبری، در صورتی که مصالح کشور ایجاب نماید و دیوان عالی کشور او را به تخلف از وظایف قانونی محکوم کرده باشد، انجام می‌شود. (بند ۱۰ اصل ۱۱۰ ق.ا). البته باید توجه داشت که:

- در این خصوص اقدامات مقدماتی و انجام تحقیقات لازم توسط دادرسای دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد. (ماده ۲۹۱ ق.آ.د.ک)
- طبق اصل ۱۹۰ ق.ا رسیدگی به اتهام رئیس‌جمهور و معاونان او در مورد جرایم عادی با اطلاع مجلس در محاکم عمومی دادگستری انجام می‌شود. آنچه در صلاحیت دیوان عالی

کشور است، رسیدگی به جرایم رئیس جمهور نیست؛ بلکه رسیدگی به تخلفات او از انجام وظایف قانونی است.

● دادسرا

۱. در حوزه قضائی هر شهرستان، علاوه بر محاکم آن حوزه، دادسرای عمومی و انقلاب تشکیل می‌شود. (ماده ۲۲ ق.آ.د.ک)

۲. ریاست دادسرا با دادستان است و به تعداد لازم معاون، دادیار، بازپرس و کارمند دارد. (ماده ۲۳ ق.آ.د.ک)

۳. در حوزه قضائی بخش، رئیس حوزه قضائی و در غیاب او، دادرس علی‌البدل وظایف دادستان را بر عهده دارد. (ماده ۲۴ ق.آ.د.ک)

۴. دادستان شهرستان مرکز استان بر دادرهای آن استان نظارت دارد؛ یعنی بر اقدامات دادستان‌های شهرستان‌های آن استان، مقامات قضائی دادسرای شهرستان‌های آن استان و اشخاصی که وظایف دادستان را در حوزه دادگاه بخش بر عهده دارند، و نیز بر حسن اجرای آرای کیفری نظارت می‌کند و تعلیمات لازم را می‌دهد. (ماده ۲۷ ق.آ.د.ک) برای مثال، دادستان تهران، علاوه بر ریاست دادسرای عمومی و انقلاب تهران، بر اقدامات دادستان‌های شهرستان‌های دماوند، فیروزکوه، ورامین، ری و... و اقدامات بازپرس‌ها و دادیاران این دادرها نیز نظارت دارد و بر اقدامات رئیس دادگاه‌های بخش‌های لواسانات، حسن آباد و... که به‌عنوان جانشین دادستان انجام می‌دهند نیز نظارت دارد.

۵. در معیت دادگاه‌های جزائی استثنائی نیز، علی‌الاصول، سازمانی به‌نام «دادسرا» پیش‌بینی شده است؛ مانند دادسرای نظامی، انقلاب و دادسرای ویژه روحانیت که کارکنان قضائی آن با همان عناوین کارکنان قضائی دادسرای عمومی، یعنی دادستان، دادیار و بازپرس، انجام‌وظیفه می‌کنند.

۶. علاوه بر دادرهای فوق، رئیس قوه قضائیه می‌تواند دادرهای تخصصی، مانند دادسرای جرایم کارکنان دولت، جرایم امنیتی، جرایم مربوط به امور پزشکی و دارویی، جرایم رایانه‌ای و فناوری اطلاعات، دادسرای جرایم اقتصادی، دادسرای جرایم پولی و بانکی و...، زیر نظر دادسرای شهرستان تشکیل دهد. (ماده ۲۵ ق.آ.د.ک) البته این دادرهای تخصصی

زیرمجموعه‌های دادسرای عمومی هستند و یک دادسرای اختصاصی (مانند دادسرای ویژه روحانیت) تلقی نمی‌شوند.

• وظایف دادسرا

۱. کشف جرم، تعقیب متهم، انجام تحقیقات، حفظ حقوق عمومی و اقامه دعوی لازم برای حفظ حقوق عمومی، اجرای احکام کیفری و انجام برخی از امور حسبی از وظایف دادسرا است.
۲. جرم علی‌الاصول علاوه بر جنبه خصوصی، دارای جنبه عمومی نیز هست. وظیفه دادسرا اقامه دعوی عمومی برای حفظ حدود و مقررات الهی یا حقوق جامعه و نظم عمومی است. (بند «الف» ماده ۹ - ماده ۱۱ ق.آ.د.ک)
۳. طرح دعوی ورشکستگی: حکم ورشکستگی تاجر ممکن است به تقاضای خود او، یک یا چند نفر از طلبکاران یا دادستان صادر شود. (ماده ۴۱۵ ق.ت)
۴. در امور حسبی: اقدام و دخالت دادستان در امور حسبی مخصوص به مواردی است که در قانون تصریح شده است. (ماده ۲۰ ق.ا.ج) این موارد را در پاراگراف بعدی مشاهده می‌کنیم.
۵. شرکت در جلسه مزایده در اجرای احکام: طبق قانون اجرای احکام مدنی اموال محکوم‌علیه باید به شیوه مزایده به فروش برسد. این فروش از طریق مزایده و با حضور نماینده دادسرا به عمل آید. (ماده ۱۲۵ ق.ا.م)
۶. شرکت در جلسه حراج اموال بازداشت‌شده در اجرای اسناد لازم‌الاجراء: در اجرای اسناد لازم‌الاجراء، فروش اموال از طریق مزایده انجام می‌شود. این مزایده نیز باید با حضور نماینده دادستان تشکیل شود. در صورتی که مال منقول معرفی‌شده در محلی باشد که درب آن بسته بوده و کسی در آن محل نباشد، بازکردن درب با حضور نماینده دادسرا امکان‌پذیر است.
۷. تأیید دفتر ثبت شرکت‌ها: طبق ماده ۲ آیین‌نامه قانون ثبت املاک، مصوب ۱۳۱۷ با اصلاحات بعدی، کلیه دفاتر املاک، دفتر نماینده املاک توقیف‌شده، دفتر گواهی امضا، دفتر ثبت شرکت‌ها، دفتر اسناد رسمی و... باید مُجَلّد بوده و دادستان شهرستان محل یا نماینده او، باید تمام صفحات آن را در بدو امر، شماره‌گذاری و امضا کند و به مهر دادسرا ممهور نماید و مجموع تعداد صفحات را در صفحه نخست و آخر هر دفتر به حروف قید کند.

• وظایف دادستان در امور حسبی

۱. اعتراض به درخواست انحصار وراثت: بعد از فوت شخص، وراثت باید برای تأیید فوت شخص و تعیین وراثت و تعیین نسبت هر یک از ورثه با متوفی به تحصیل گواهی انحصار وراثت اقدام نمایند که در حال حاضر در صلاحیت شورای حل اختلاف قرار گرفته است. ایشان می‌توانند با گواهی مزبور، رسماً در ادارات و محاکم، خود را به‌عنوان جانشین متوفی اعلام و حقوق خود را اعمال کنند. برای مثال، می‌توانند با این گواهی وجوه موجود در حساب بانکی متوفی را دریافت کنند. درخواست وارث (وراث)، اصولاً آگهی می‌شود و افرادی که نسبت به موارد اعلام‌شده معترض باشند می‌توانند اعتراض خود را به دادگاه تقدیم دارند. دادستان نیز در صورتی که متوفی را بلاوارث تشخیص دهد و درخواست اشخاص را برای صدور تصدیق انحصار وراثت باطل بداند می‌تواند به آن اعتراض کند. (مواد ۳۹۰، ۳۶۲، ۳۹۷ قانون امور حسبی)

۲. درخواست نصب و عزل قیم و ضم ناظر و امین: دادر، در مواردی که نصب و عزل قیم (مواد ۵۹ و ۹۷ ق.ا.ح) یا ضم ناظر به قیم (ماده ۱۲۵۱ ق.م) یا ضم امین به ولی قهری (ماده ۱۱۸۶ ق.م) یا عزل امین (ماده ۱۲۱ ق.ا.ح) لازم باشد به دادگاه خانواده مراجعه می‌کند و دادگاه مزبور با بررسی درخواست دادر، اگر آن درخواست را صحیح بداند، اقدام مقتضی را انجام می‌دهد.

۳. درخواست اعلام ادامه وضعیت حجر صغیر بالغ‌شده: طبق ماده ۵۹ ق.ا.ح اگر صغیری که ولی خاص ندارد در زمان رسیدن به سن رشد، سفیه یا مجنون باشد، قیم باید موضوع را به دادستان اطلاع دهد. دادستان مکلف است در این خصوص تحقیق کند و دلایل آن را برای صدور حکم مقتضی به دادگاه خانواده بفرستد. دادگاه خانواده ممکن است همان قیم سابق را همچنان ابقاء کند.

۴. درخواست تعیین امین برای جنین و اداره اموال او: طبق ماده ۱۰۳ ق.ا.ح اگر جنین ولی یا وصی نداشته باشد، برای اداره سهم‌الارثی که ممکن است از ترکه متوفی به آن جنین تعلق گیرد، باید امین تعیین شود. در خواست تعیین امین از سوی دادستان یا اقربای جنین قابل طرح است. (ماده ۱۰۷ ق.ا.ح)

۵. تعیین امین برای اداره اموالی که به مصارف عمومی اختصاص داده شده و مدیری نداشته باشد: طبق ماده ۱۰۳ ق.ا.ح در این خصوص نیز امین تعیین می‌شود. درخواست تعیین امین از سوی دادستان یا هر ذی‌نفعی قابل طرح است. (ماده ۱۰۷ ق.ا.ح)

۶. درخواست تعیین امین برای اداره اموال غایب مفقودالاثر: دادستان می‌تواند برای اداره اموال غایب مفقودالاثر از دادگاه درخواست تعیین امین کند. (ماده ۱۳۰ ق.ا.ح)
۷. صدور اجازه فروش اموال منقول شخص غایب: دادستان می‌تواند اجازه فروش اموال منقول شخص غایب را صادر کند. (ماده ۱۶۲ ق.ا.ح)
۸. صدور اجازه فروش اموال غیرمنقول محجور توسط قیم: قیم فقط با رعایت غبطه شخص محجور و تصویب دادستان می‌تواند اموال غیرمنقول محجور را بفروشد. (ماده ۸۳ ق.ا.ح) همچنین رهن‌گذاری اموال غیرمنقول شخص محجور توسط قیم، منوط به تصویب دادستان است.
۹. در صورت فوت شخص و وجود صغیری که نیاز به تعیین قیم دارد، مراتب باید برای تعیین قیم به اطلاع دادستان برسد. (مواد ۵۵ و ۵۶ ق.ا.ح)
۱۰. قیم باید بعد از تعیین به این سمت، پذیرفتن یا نپذیرفتن قیمومت را ظرف سه روز از تاریخ ابلاغ به آگاهی دادستان برساند. (ماده ۸۸ ق.ا.ح)
۱۱. حفظ و نظارت بر اموال صغار و مجانین و اشخاص غیررشید که قیم آنها فوت شده بر عهده دادستان است. (ماده ۸۹ ق.ا.ح)
۱۲. در موردی که مهر و موم ترکه براساس ماده ۱۱۸ ق.ا.ح باید رأساً توسط دادگاه انجام شود، دادستان اقدام فوری لازم را جهت حفظ ترکه، پیش از حضور قاضی دادگاه انجام می‌دهد. (ماده ۱۷۰ ق.ا.ح)
۱۳. اگر پزشک، ازدواج مجنون را لازم بداند، قیم با اجازه دادستان می‌تواند به انعقاد عقد ازدواج اقدام کند. (ماده ۸۸ ق.ا.ح)
۱۴. طلاق زوجه مجنون به پیشنهاد دادستان و تصویب دادگاه توسط قیم انجام می‌شود. (ماده ۸۸ ق.ا.ح)

◀ مبحث پنجم / آشنایی با قضات و اشخاص معین دادگستری

● شرایط قاضی و شیوه تصدی امر قضاء

۱. به موجب ماده واحده قانون شرایط انتخاب قضات دادگستری، مصوب ۱۳۶۱ مقرر گردید که

قضات باید از بین مردانی که واجد این شرایط باشند، انتخاب شوند:

- ایمان، عدالت و تعهد عملی به موازین اسلامی و وفاداری به نظام جمهوری اسلامی ایران؛
- طهارت مولد؛
- تابعیت ایرانی؛
- انجام خدمت وظیفه یا دارابودن معافیت قانونی؛
- صحت مزاج و توانایی انجام کار و عدم اعتیاد به مواد مخدر؛
- دارابودن اجتهاد به تشخیص شورای عالی قضائی (در حال حاضر: رئیس قوه قضائیه). البته تا زمانی که به اندازه کافی مجتهد جامع الشرائط در اختیار قوه قضائیه نباشد، رئیس این قوه می تواند به کسانی که دارای لیسانس قضائی یا لیسانس الهیات رشته منقول (در حال حاضر: فقه و مبانی حقوق) یا لیسانس دانشکده علوم قضائی و اداری وابسته به دادگستری یا مدرک قضائی از مدرسه عالی قضائی قم هستند اجازه قضاوت دهد. همچنین طلابی که سطح را تمام کرده و دو سال درس خارج فقه و قضاء را با امتحان و تصدیق جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دیده باشند، می توانند اجازه قضاوت دریافت کنند.

۲. در خصوص قضاوت زنان با متون زیر مواجه ایم:

- در تبصره ۵ ماده واحده قانون الحاق پنج تبصره به قانون شرایط انتخاب قضات دادگستری،

مصوب ۱۳۶۳ مقرر گردید که بانوان دارای پایه قضائی که واجد شرایط مذکور در ماده واحده قانون انتخاب قضات (مندرج در بند قبل) باشند، می توانند در دادگاه های مدنی خاص و اداره سرپرستی صغار به عنوان مشاور خدمت کنند.

■ در ماده واحده قانون اصلاح تبصره ۵ قانون الحاق پنج تبصره به قانون شرایط انتخاب قضات دادگستری، مصوب ۱۳۷۴ به رئیس قوه قضائیه اجازه شد بانوانی را که واجد شرایط انتخاب قضات دادگستری، مصوب ۱۳۶۱ (مندرج در بند ۱) هستند، برای تصدی پست های مشاوره در دیوان عدالت اداری، دادگاه مدنی خاص، قاضی تحقیق و دفاتر مطالعات حقوقی و تدوین قوانین دادگستری و اداره سرپرستی صغار و مستشاری اداره حقوقی و سایر اداراتی که دارای پست قضائی هستند، استخدام کند.

■ در حال حاضر، طبق ماده ۲ ق.ج.خ دادگاه خانواده با حضور رئیس یا عضو علی البدل و قاضی مشاور زن تشکیل می شود.^۱

۳. طبق ماده واحده قانون تشخیص لزوم کارآموزی برای متقاضیان امر قضاء، مصوب ۱۳۶۶ تشخیص اصل لزوم کارآموزی برای متقاضیان امر قضاء و تعیین مدت کارآموزی برعهده شورای عالی قضائی (در حال حاضر: رئیس قوه قضائیه) است.

۴. طبق مواد ۲ و ۳ آیین نامه اجرائی قانون گزینش و استخدام قضات، مصوب ۱۳۷۹ تعداد قضات مورد نیاز را همه ساله اداره کارگزینی قضائی قوه قضائیه به اداره گزینش و استخدام قضات اعلام می کند تا اداره مزبور، با توجه به نیاز اعلام شده، نسبت به انتشار آگهی و اجرای آزمون برای انتخاب و پذیرش کادر قضائی اقدام کند.

۵. طبق ماده ۱ آیین نامه نحوه جذب، گزینش و کارآموزی داوطلبان تصدی امر قضاء و استخدام قضات، مصوب ۱۳۹۲ جذب داوطلبان تصدی امر قضاء به دو شیوه عمومی و اختصاصی تقسیم شده است.

۶. جذب عمومی: عبارت است از فرایند جذب داوطلبان تصدی منصب قضاء از راه آزمون ورودی کتبی و مصاحبه علمی. (ماده ۲ همان آیین نامه) جذب عمومی داوطلبان از میان دانش آموختگان مقطع کارشناسی رشته حقوق در هر یک از گرایش ها، فقه و حقوق، الهیات با گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی، علوم قضائی، کارشناسی ارشد پیوسته معارف اسلامی و حقوق در هر یک

۱. درباره نقش قاضی مشاور زن در دادگاه خانواده ر.ک: ج ۲، ص ۲۹۸ همین کتاب.

از گرایش‌ها از دانشگاه‌های مورد تأیید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و دانش‌آموختگان سطح دو یا بالاتر از حوزه‌های علمیّه مورد تأیید شورای عالی حوزه‌های علمیّه صورت می‌گیرد. (ماده ۳ همان آیین‌نامه) طبق تبصره همین ماده، دارندگان مدارک تحصیلی دانشگاهی بالاتر (یعنی کارشناسی ارشد یا دکتری) به شرطی می‌توانند در آزمون ورودی کتبی شرکت کنند که مدرک کارشناسی آنان در یکی از گرایش‌های رشته حقوق و یا حوزوی باشد.

۷. جذب اختصاصی: عبارت است از فرایند جذب داوطلبان تصدّی منصب قضاء از راه مصاحبه علمی و بدون برگزاری آزمون کتبی. در ماده ۷ آیین‌نامه، اشخاصی که می‌توانند از طریق مصاحبه علمی جذب شوند در سیزده بند شمارش شده‌اند؛ مانند دانش‌آموختگان کارشناسی حقوق از دانشگاه‌های گروه اول با داشتن معدل حداقل شانزده و از دانشگاه‌های گروه دوم با داشتن معدل حداقل هفده، رتبه‌های اول تا دهم آزمون وکالت کانون‌های استانی، رتبه‌های اول تا پنجاهم آزمون وکالت کانون وکلای مرکز، رتبه‌های اول تا پنجاهم آزمون مرکز وکلای قوه قضائیه، وکلای پایه یک دادگستری که پنج سال سابقه کار متوالی و مؤثر به‌عنوان وکیل پایه یک دادگستری داشته باشند (چه در کانون وکلا و چه در مرکز وکلای قوه قضائیه).

۸. شرایط عمومی داوطلبان تصدّی منصب قضاء در ماده ۱۳ همان آیین‌نامه در ده بند آمده است که عبارت‌اند از: ۱. تابعیت اصلی (نه اکتسابی) ایران؛ ۲. اعتقاد و التزام عملی به دین اسلام، ایمان و عدالت؛ ۳. التزام عملی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اصل ولایت مطلقه فقیه؛ ۴. طهارت مولد؛ ۵. داشتن سلامت جسمی و روانی؛ ۶. داشتن کارت پایان خدمت و وظیفه یا معافیت از خدمت؛ ۷. نداشتن سابقه محکومیت کیفری مؤثر؛ ۸. حسن شهرت، اخلاق و امانتداری؛ ۹. عدم اعتیاد به دخانیات، مواد مخدر و روان‌گردان؛ ۱۰. داشتن حداقل ۲۲ و حداکثر ۳۶ سال تمام در روز ثبت‌نام.

۹. طلابی که صلاحیت علمی آنان جهت تصدّی امر قضاء، براساس امتحانی که از طرف جامعه مدرسین حوزه علمیّه قم به عمل می‌آید، تصدیق شود، از شرکت در آزمون کتبی معاف‌اند. (ماده ۶ آیین‌نامه مزبور، مصوب ۱۳۷۹)

۱۰. دارندگان مدرک کارشناسی علوم قضائی و خدمات اداری (وابسته به قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران) که متعهد به خدمت به قوه قضائیه هستند، از گذراندن آزمون کتبی معاف‌اند.

ولی قوه قضائیه اختیاری جهت احراز صلاحیت آنان به عمل می‌آورد.

۱۱. داوطلبان امر قضاء پس از قبولی در آزمون علمی، توسط اداره گزینش و استخدام قضات، گزینش می‌شوند. (ماده ۷ آیین‌نامه مزبور) و در صورت احراز صلاحیت، برای صدور ابلاغ کارآموزی، به اداره کل آموزش قوه قضائیه معرفی می‌شوند. (ماده ۸ آیین‌نامه مزبور)

۱۲. داوطلبان امر قضاء پس از قبولی در آزمون علمی و دریافت ابلاغ کارآموزی در یکی از مراکز آموزشی مشغول کارآموزی می‌شوند. مدت کارآموزی دوازده ماه است. (ماده ۳۲ آیین‌نامه مزبور)

۱۳. پذیرفته‌شدگان، پس از گذراندن موفقیت‌آمیز دوره کارآموزی و انجام مراسم تحلیف، با ابلاغ قضائی در محل خدمت تعیین‌شده به انجام وظیفه مشغول می‌شوند (ماده ۹ آیین‌نامه مزبور)

۱۴. ایثارگران (جانبازان، آزادگان، رزمندگان و خانواده معظم شهدا)، به‌موجب ماده ۱۱ آیین‌نامه مزبور:

- در فرض شرایط مساوی با دیگر داوطلبان، در جذب و استخدام اولویت دارند.
- در هر محلی که متمایل به خدمت باشند در اولویت هستند.

۱۵. داوطلبان مشاغل قضائی قبل از اشتغال به خدمت قضاء باید در حضور رئیس قوه قضائیه یا نماینده او ادای سوگند کرده و متن سوگندنامه را امضا کنند.

• گروه‌های شغلی قضات

۱. نصب قضات در مشاغل قضائی، علی‌الاصول با توجه به پایه آنها انجام می‌شود.

۲. طبق آیین‌نامه تعیین گروه‌های شغلی و ضوابط مربوط به تغییر مقام و ارتقای گروه قضات، مصوب ۱۳۷۴ پایه‌های قضائی در هشت گروه تعیین شده است.

۳. مناصب قضائی بین قضات با توجه به گروهی که در آن قرار دارند اختصاص می‌یابد.

• حقوق قضات

۱. **قاعده ممنوعیت تغییر قاضی:** قاضی، بعد از نصب، قابل تغییر نیست و انفصال، تعلیق، تغییر شغل و محل مأموریت او فقط با شرایط مقرر در قانون امکان‌پذیر است. قضات در اختیار قوه مجریه نیستند و رئیس قوه قضائیه نیز در حیطه اصل ۱۶۴ ق.ا می‌تواند محل مأموریت قاضی را تغییر دهد. طبق این اصل «قاضی را نمی‌توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است به‌طور موقت یا دائم منتقل کرد یا بدون رضای او محل

خدمت یا سمتش را تغییر داد؛ مگر به اقتضای مصلحت جامعه با تصمیم رئیس قوه قضائیه، بعد از مشورت با رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل، نقل و انتقال دوره‌ای قضات بر طبق ضوابط کلی که قانون تعیین می‌کند صورت می‌گیرد. با توجه به تفسیر شورای نگهبان، انفصال دائم یا موقت قاضی از صلاحیت رئیس قوه قضائیه خارج است؛ اما تغییر محل مأموریت یا سمت قاضی، توسط مقام مزبور امکان‌پذیر است.

۲. مصونیت قاضی از تعقیب کیفری: تعقیب کیفری قاضی، به این ترتیب است که:

- اگر ظن ارتکاب جرم عمدی از سوی قاضی برود، دادستان انتظامی قضات موضوع را بررسی می‌کند و اگر دلایل و قرائنی بر توجه اتهام به آن قاضی، دلالت داشته باشد، تعلیق او را از سمت قضائی، تا زمانی که مرجع صالح رأی قطعی صادر و (عندالاقضاء) اجرا کند، از دادگاه عالی انتظامی قضات درخواست می‌کند. این دادگاه، بعد از رسیدگی به دلایل، تصمیم شایسته می‌گیرد. (ماده ۳۹ ق.ن.ر.ق)
- اگر ظن ارتکاب جرم غیرعمدی از سوی قاضی برود، تعقیب قاضی، بعد از اعلام مرجع کیفری، با اجازه دادستان انتظامی انجام می‌شود؛ مگر اینکه تعقیب دادرسی یا اجرای حکم مستلزم جلب یا بازداشت قاضی باشد که در این صورت طبق بند فوق اقدام می‌شود. (ماده ۴۰ ق.ن.ر.ق)
- دادرسی که رأی تعلیق او صادر می‌شود، در ایام تعلیق، از یک‌سوم تمام حقوق و مزایا برخوردار می‌شود و اگر حکم برائت یا قرار منع تعقیب کیفری او صادر شود، دوسوم دیگر حقوق و مزایا نیز به او پرداخت می‌شود. (ماده ۴۲ ق.ن.ر.ق)

• محدودیت‌های قضات

۱. ممنوعیت شرکت در احزاب سیاسی و جمعیت‌های وابسته به آنها: طبق ماده ۵۲ لایحه اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات، مصوب ۱۳۳۳ قضات از عضویت در احزاب سیاسی و جمعیت‌های وابسته به آنها ممنوع هستند.
۲. ممنوعیت انتشار مجله سیاسی یا حزبی: طبق همان ماده فوق، هرگونه تبلیغات حزبی و انتشار روزنامه یا مجله سیاسی و حزبی برای قضات ممنوع است.
۳. ممنوعیت از داوری: قضات و کارمندان اداری شاغل در محاکم قضائی نمی‌توانند داوری کنند، حتی با تراضی طرفین. (ماده ۴۷۰ ق.آ.د.م)

• مسئولیت‌های قضات

۱. **مسئولیت مدنی:** طبق اصل ۱۷۱ ق.ا «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد.» بنابراین:

▪ اگر قاضی مرتکب تقصیر گردد و از این امر خسارات مادی یا معنوی به شخصی وارد شود، آن قاضی شخصاً مسئول جبران خسارات است.

▪ اگر قاضی مرتکب تقصیر نشده باشد، بلکه قصور (اشتباه) کرده باشد، جبران خسارت زیان‌دیده با دولت است.

▪ رسیدگی به دعوای جبران خسارت منوط به آن است که ابتدا تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات احراز شود (ماده ۳۰ ق.ن.رق) و سپس شخص زیان‌دیده می‌تواند با طرح دعوی در دادگاه عمومی تهران مطالبه خسارت نماید. بنابراین شخص زیان‌دیده ابتدا باید تقصیر یا اشتباه قاضی را در دادگاه عالی انتظامی قضات اثبات کند و سپس با مراجعه به دادگاه عمومی تهران، دعوای خسارت مطرح کند. (ماده ۲۴ آ.ا.ق.ن.رق)^۱

▪ این دعوای در صلاحیت محاکم عمومی تهران است. دادگستری تهران باید یکی از شعب دادگاه‌های عمومی حقوقی که قاضی آن دارای تجربه و تخصص کافی باشد، برای رسیدگی به دعوای مطالبه خسارات علیه قضات اختصاص دهد. (ماده ۲۵ آ.ا.ق.ن.رق)

▪ رسیدگی دادگاه عالی انتظامی قضات به ادعای تقصیر یا اشتباه قاضی مستلزم تشکیل پرونده انتظامی در دادسرای انتظامی علیه قاضی نیست و اگر هم پرونده انتظامی تشکیل شده باشد تعلیق یا موقوفی تعقیب انتظامی مانع از رسیدگی دادگاه عالی انتظامی به اصل وقوع تقصیر یا اشتباه قاضی نیست. (تبصره ماده ۳۰ ق.ن.رق)

▪ این‌گونه نیست که لزوماً به‌موجب هر پرونده تخلف انتظامی قضات بتوان علیه آنها دادخواست ضرروزیان طرح کرد. برخی از تخلفات انتظامی قضات به شخصی زیانی وارد

۱. نص قانون و آیین‌نامه، همان است که بیان شد؛ اما بعضی از نویسندگان نظر دیگری ارائه کرده‌اند و این‌گونه بیان کرده‌اند که: «رسیدگی دادگاه عالی انتظامی به ادعای تقصیر یا اشتباه قاضی مستلزم مطرح‌بودن دعوای ضرروزیان در دادگاه عمومی تهران است.» ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۲-۲۹۲؛ بنابراین طبق نظر ایشان، شخص زیان‌دیده ابتدا باید به دادگاه عمومی تهران مراجعه و دادخواست ضرروزیان ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی را طرح کند و سپس در قالب ماده ۱۹ ق.آ.د.م (قرار اناطه)، در دادگاه عالی انتظامی قضات برای اثبات تقصیر یا اشتباه قاضی، طرح شکایت کند.

نمی‌کند و نمی‌توان به واسطه آنها دادخواست ضرروزیان طرح کرد؛ مانند آنکه قاضی مرتکب رفتار خلاف شأن گردد.

۲. مسئولیت کیفری: جرایمی وجود دارد که عمدتاً قضاات در معرض ارتکاب آنها هستند. تعقیب

کیفری قضاات باید با مقدماتی که قبلاً بیان شد،^۱ انجام شود. برخی از این جرایم عبارت‌اند از:

- دستور بازداشت یا تعقیب جزائی یا صدور قرار مجرمیت برخلاف قانون؛ (ماده ۵۷۵ ق.م.ا، تعزیرات)
- اجبار متهم به اقرار از طریق اذیت و آزار بدنی؛ (ماده ۵۷۸ ق.م.ا، تعزیرات)
- ورود به منزل غیر بدون اجازه و رعایت ترتیبات قانونی؛ (ماده ۵۸۰ ق.م.ا، تعزیرات)
- رسیدگی نکردن به شکایت و تظلمی که مطابق شرایط قانونی مطرح شده است. (ماده ۵۹۷ ق.م.ا، تعزیرات)

۳. مسئولیت انتظامی: موضوع مسئولیت مدنی، جبران خسارات وارده است و موضوع مسئولیت

کیفری، جرمی است که ارتکاب یافته است؛ اما مسئولیت انتظامی^۲ متوجه موقعیت شغلی، اداری و مقام شخص است. تخلف انتظامی به معنای انجام ندادن وظایف شغلی یا تجاوز از حدود قانونی مربوطه است که شخص حین خدمت یا به سبب آن مرتکب می‌شود و در نتیجه موجب مسئولیت انتظامی می‌شود.

- **مراجع انتظامی رسیدگی به تخلفات انتظامی قضاات:** با توجه به قانون نظارت بر رفتار قضاات، این مراجع به عنوان مراجع انتظامی قضاات پیش‌بینی شده است:

۱. دادسرای انتظامی قضاات؛
۲. دادگاه عالی انتظامی قضاات؛
۳. دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی قضاات؛
۴. دادگاه عالی رسیدگی به صلاحیت قضاات؛
۵. دادگاه عالی تجدیدنظر رسیدگی به صلاحیت قضاات.

۱. ر.ک: ص ۸۲ همین کتاب.

۲. عبارات تخلف انتظامی، مسئولیت انتظامی و مجازات انتظامی، معمولاً در مورد قضاات، وکلای دادگستری، کارشناسان رسمی دادگستری، پزشکان و مهندسان به کار می‌رود و در مورد سایرین معمولاً به جای عبارت «انتظامی»، از عبارات «انضباطی» یا «اداری» استفاده می‌شود.

● دادگاه عالی انتظامی قضات

۱. این دادگاه در تهران تشکیل می‌شود. (ماده ۴ ق.ن.رق)
۲. تعداد شعب آن به تشخیص رئیس قوه قضائیه است. (ماده ۴ ق.ن.رق)
۳. هر شعبه از این دادگاه دارای سه عضو، متشکل از یک رئیس و دو مستشار است و به اندازه کافی عضو معاون نیز دارد که در غیاب هر یک از اعضا به دستور رئیس دادگاه عالی انتظامی قضات، وظیفه آن عضو غایب را انجام می‌دهد. (ماده ۴ ق.ن.رق)
۴. رئیس، مستشاران و اعضای معاون این دادگاه از سوی رئیس قوه قضائیه از بین قضات دارای بالاترین پایه قضائی منصوب می‌شوند. (ماده ۵ ق.ن.رق)
۵. رئیس و مستشاران و اعضای معاون این دادگاه باید دارای حداقل ۲۵ سال سابقه کار قضائی باشند و در ۱۰ سال اخیر خدمت قضائی خود، محکومیت انتظامی درجه ۳ (کسر حقوق ماهانه تا یک‌سوم، از یک ماه تا شش ماه) و بالاتر نداشته باشند. (ماده ۵ ق.ن.رق)
۶. رئیس شعبه اول این دادگاه، رئیس دادگاه عالی انتظامی قضات به شمار می‌رود (ماده ۳۴ ق.ن.رق) و باید مجتهد جامع‌الشرائط باشد. (ماده ۳ ق.م.ق)
۷. قضات این دادگاه را، مگر در موارد مشمول اصل ۱۶۴ ق.ا نمی‌توان بدون تمایل آنها تغییر داد. رؤسای شعب دادگاه عالی انتظامی قضات در بالاترین گروه شغلی و مستشاران و اعضای معاون این دادگاه به ترتیب در یک گروه پایین‌تر قرار می‌گیرند. (ماده ۵ ق.ن.رق)
۸. صلاحیت دادگاه عالی انتظامی قضات عبارت است از: (ماده ۶ ق.ن.رق)
 - رسیدگی به تخلفات و تقصیرات دارندگان پایه‌های قضائی، در هر مرتبه و مقامی که باشند؛ البته بعد از آنکه دادستان انتظامی قضات، کیفرخواست صادر می‌کند.
 - رسیدگی به درخواست تعلیق دارندگان پایه قضائی که مظنون به ارتکاب جرم‌اند. (به درخواست دادستان انتظامی قضات)
 - رسیدگی به ادعای تقصیر یا اشتباه قاضی در چارچوب اصل ۱۷۱ ق.ا.
 - تجویز و رسیدگی به اعاده دادرسی نسبت به آرای صادره از دادگاه عالی انتظامی قضات: اگر حکم قطعی یا قطعیت یافته مبنی بر محکومیت به مجازات انتظامی درجه ۵ به بالا از دادگاه عالی انتظامی قضات صادر شده باشد و یکی از جهات اعاده دادرسی وجود داشته

باشد، محکوم علیه می تواند از همین دادگاه درخواست اعاده دادرسی نماید. در صورت تجویز اعاده دادرسی، به ماهیت درخواست اعاده دادرسی در همین دادگاه رسیدگی می شود. (ماده ۳۷ ق.ن.ر.ق)

- رسیدگی به تخلفات اعضای هیأت مدیره و اعضای دادگاه های انتظامی و دادستان و دادیاران انتظامی و کلا (با ارجاع رئیس قوه قضائیه یا دادستان کل کشور)؛
- رسیدگی به درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قابل تجدیدنظر صادره از دادگاه انتظامی و کلا؛
- رسیدگی به شکایت متقاضیان پروانه و کالت یا کارآموزی و کالت در خصوص تصمیم کانون و کلا مبنی بر رد درخواست صدور پروانه؛
- رسیدگی به تخلفات اعضای دادگاه و دادستان انتظامی کانون کارشناسان رسمی (با ارجاع رئیس قوه قضائیه یا دادستان کل کشور)؛
- رسیدگی به تخلف بعضی از اعضای هیأت های حل اختلاف مالیاتی: دادگاه عالی انتظامی در صورتی صلاحیت رسیدگی به تخلفات عضو هیأت های حل اختلاف مالیاتی را دارد که آن عضو، قاضی شاغل یا نماینده وزارت امور اقتصادی و دارایی باشد. به عبارت دیگر، اگر عضو متخلف، قاضی بازنشسته یا نمایندگان اصناف و مشاغل، مانند نماینده تشکلهای صنفی، کانون و کلا و... باشد، تخلف او با اعلام دادستان انتظامی مالیاتی، در محاکم دادگستری رسیدگی می شود. (ماده ۲۶۹ ق.م.م)

● دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی قضاات

۱. این دادگاه نیز مانند دادگاه عالی انتظامی، در تهران تشکیل می شود.
۲. تعداد شعب آن مانند تعداد شعب دادگاه عالی، به تشخیص رئیس قوه قضائیه است.
۳. هر شعبه از این دادگاه نیز دارای یک رئیس و دو مستشار است که در غیاب هریک، عضو معاون، به دستور رئیس دادگاه عالی، وظیفه او را انجام می دهد. (ماده ۴ ق.ن.ر.ق)
۴. رئیس، مستشاران و اعضای معاون این دادگاه نیز از بین قضاات دارای بالاترین پایه قضائی، از سوی رئیس قوه قضائیه، منصوب می شوند و باید دارای حداقل ۲۵ سال سابقه کار قضائی باشند و در ۱۰ سال اخیر خدمت قضائی خود محکومیت انتظامی درجه ۳ و بالاتر نداشته باشند.
۵. قضاات این دادگاه را نیز مانند قضاات دادگاه عالی انتظامی قضاات، مگر موارد مشمول اصل ۱۶۴

ق.ا، نمی‌توان بدون تمایل آنها تغییر داد.

۶. رؤسای شعب دادگاه تجدیدنظر انتظامی قضات در بالاترین گروه شغلی و مستشاران و اعضای معاون این دادگاه به ترتیب در یک گروه و دو گروه پایین‌تر قرار می‌گیرند. (ماده ۵ ق.ن.رق)

۷. صلاحیت دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی قضات: صلاحیت این مرجع از قرار زیر است:

- رسیدگی به اعتراض دادستان انتظامی قضات نسبت به آرای برائتی که دادگاه عالی در مورد قاضی تحت تعقیب انتظامی صادر می‌کند. (ماده ۳۶ ق.ن.رق)
- رسیدگی به اعتراض قاضی تحت تعقیب انتظامی نسبت به آرای محکومیت درجه ۶ و بالاتری که دادگاه عالی علیه او صادر می‌کند. (ماده ۳۶ ق.ن.رق)
- اگر حکم قطعی بر محکومیت به مجازات انتظامی درجه ۵ به بالا از دادگاه عالی تجدیدنظر صادر شده باشد و یکی از جهات اعاده دادرسی وجود داشته باشد، محکوم علیه می‌تواند از همین دادگاه درخواست اعاده دادرسی کند. در صورت تجویز اعاده دادرسی، به ماهیت درخواست اعاده دادرسی در همین دادگاه رسیدگی می‌شود. (ماده ۳۷ ق.ن.رق)

● دادرسی انتظامی قضات

۱. دادرسی انتظامی قضات در معیت دادگاه عالی انتظامی قضات تشکیل شده و انجام وظیفه می‌کند. (ماده ۸ ق.ن.رق)

۲. ریاست دادرسی را دادستان انتظامی قضات بر عهده دارد.

۳. دادرسی انتظامی قضات، باید دارای حداقل بیست سال سابقه کار قضائی باشد و در ده سال اخیر خدمت قضائی خود محکومیت انتظامی درجه ۳ یا بالاتر نداشته باشد. (ماده ۹ ق.ن.رق)

۴. دادستان انتظامی به تعداد کافی دادیار و معاون دارد که باید دارای حداقل پانزده سال سابقه کار قضائی باشند و ایشان نیز در ده سال اخیر خدمت قضائی خود، محکومیت انتظامی درجه ۳ یا بالاتر نداشته باشند. (ماده ۱۰ ق.ن.رق)

۵. وظایف و اختیارات دادرسی: وظایف و اختیارات دادرسی انتظامی قضات به شرح زیر است: (ماده ۱۱ ق.ن.رق)

- بازرسی و کشف تخلفات انتظامی قضات و تعقیب انتظامی آنان در هر مقام و رتبه‌ای که باشند؛
- نظارت پیوسته بر عملکرد قضات، ارزشیابی آنان و تحقیق در اعمال و رفتار منافعی با حیثیت

و شأن قضائی، با رعایت حریم خصوصی آنان؛

- پیشنهاد تعلیق قاضی؛
- پیشنهاد تشویق قضات دارای خدمات علمی یا عملی برجسته؛
- پیشنهاد جابه‌جایی قضات به رئیس قوه قضائیه، در اجرای اصل ۱۶۴ قانون اساسی؛
- بازرسی و تهیه گزارش در مورد عملکرد قضات برحسب درخواست رئیس قوه قضائیه؛
- سایر وظایفی که به موجب قوانین خاص بر عهده دادسرا قرار می‌گیرد؛
- درخواست تعلیق قاضی، صدور کیفرخواست و صدور قرار تعلیق تعقیب انتظامی بر عهده شخص دادستان انتظامی و در غیاب وی، بر عهده معاون اول اوست.
- شیوه بازرسی، نظارت و ارزشیابی رفتار و عملکرد قضات مطابق آیین‌نامه‌ای است که به پیشنهاد دادستان انتظامی و تصویب رئیس قوه قضائیه رسیده است.

● **دادگاه عالی رسیدگی به صلاحیت قضات:** درباره کارکرد این نهاد در تشکیلات قضائی نکات زیر قابل توجه است:

۱. اگر صلاحیت یک قاضی از سوی برخی از مقامات ذی صلاح مورد تردید قرار گیرد، این دادگاه به صلاحیت آن قاضی رسیدگی می‌کند.

۲. رئیس قوه قضائیه، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رؤسای شعب دادگاه عالی انتظامی قضات و رؤسای شعب دادگاه تجدیدنظر انتظامی قضات، دادستان انتظامی قضات و رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح نسبت به قضات این سازمان، مقاماتی هستند که می‌توانند صلاحیت قاضی را مورد تردید قرار دهند. (ماده ۴۴ ق.ن.ر.ق)

۳. اگر مقامات مزبور، صلاحیت قاضی را مورد تردید قرار دهند، ابتدا باید موضوع را به یک کمیسیون کارشناسی ارجاع دهند. این کمیسیون از معاون قضائی رئیس قوه قضائیه، معاون حقوقی و امور مجلس وزارت دادگستری، معاون قضائی رئیس دیوان عالی کشور و دادستان انتظامی قضات تشکیل می‌شود. (ماده ۴۵ ق.ن.ر.ق)

۴. دبیر این کمیسیون، دادستان انتظامی قضات است و با حضور اکثریت اعضا رسمیت می‌یابد.

۵. این کمیسیون در اسرع وقت، بعد از شنیدن مدافعات و اظهارات دادرسی که در صلاحیتش تردید شده، موضوع را بررسی می‌کند و اگر نظر بر تأیید صلاحیت قاضی داشته باشد، پرونده مختومه می‌شود. (مواد ۴۵ و ۵۱ ق.ن.ر.ق)

۶. اگر کمیسیون نظر بر عدم صلاحیت قاضی داشته باشد، نتیجه را حداکثر ظرف ده روز به دادگاه عالی رسیدگی به صلاحیت قضاات گزارش می‌دهد. به هر روی، در کمیسیون، رأی اکثریت حاضر ملاک اعتبار است. (ماده ۴۵ ق.ن.ر.ق)

۷. دادگاه عالی رسیدگی به صلاحیت قضاات در تهران تشکیل می‌شود و سه عضو دارد که از میان قضاات گروه یازده که حداقل بیست سال سابقه کار قضائی داشته باشند، از سوی رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شوند. (ماده ۴۹ ق.ن.ر.ق)

۸. نداشتن سابقه محکومیت انتظامی از شرایط انتصاب قضاات این دادگاه آورده نشده است. (ماده ۴۹ ق.ن.ر.ق)

۹. این دادگاه بعد از بررسی گزارش کمیسیون مزبور و شنیدن مدافعات و اظهارات دادرسی که کمیسیون در صلاحیتش تردید کرده، چنانچه صلاحیت قاضی را احراز کند پرونده مختومه می‌شود. (ماده ۵۱ ق.ن.ر.ق) و در صورت احراز عدم صلاحیت، حسب‌مورد، او را به یکی از مجازات‌های زیر محکوم می‌کند: ۱. تبدیل به وضعیت اداری؛ ۲. بازخریدی؛ ۳. بازنشستگی در صورت دارابودن شرایط قانونی؛ ۴. انفصال از مشاغل قضائی؛ ۵. انفصال دائم از خدمات دولتی.

۱۰. اگر قاضی به انفصال دائم از مشاغل قضائی و یا انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم شود، معادل وجوهی که در طی سنوات خدمت به صندوق دادگستری واریز کرده، با رعایت تغییر شاخص قیمت سالانه (مطابق ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م) به او پرداخت می‌شود. (ماده ۴۶ ق.ن.ر.ق)

۱۱. اگر عدم صلاحیت قاضی ناشی از ناتوانی او در انجام وظایف محوله باشد، حسب‌مورد به تنزل مقام (سمت قضائی) یا تبدیل به وضعیت اداری محکوم می‌شود. (ماده ۴۷ ق.ن.ر.ق)

● دادگاه عالی تجدیدنظر رسیدگی به صلاحیت قضاات

۱. دادرسی که با رأی دادگاه عالی رسیدگی به صلاحیت قضاات محکوم شده، می‌تواند ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی، نسبت به آن رأی در دادگاه عالی تجدیدنظر رسیدگی به صلاحیت قضاات، تجدیدنظرخواهی کند. (ماده ۴۸ ق.ن.ر.ق)

۲. این دادگاه در تهران تشکیل می‌شود و سه عضو دارد که از میان قضاات گروه دوازده که حداقل بیست سال سابقه کار قضائی داشته باشند از سوی رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شوند.

۳. نداشتن سابقه محکومیت انتظامی از شرایط انتصاب قضات این دادگاه آورده نشده است. (ماده ۴۹ ق.ن.ر.ق)

۴. این دادگاه مانند دادگاه عالی صلاحیت، با حضور تمامی اعضا رسمیت می‌یابد و رأی اکثریت مناط اعتبار است. (ماده ۵۰ ق.ن.ر.ق)

۵. نداشتن سابقه محکومیت انتظامی از شرایط انتصاب قضات این دادگاه آورده نشده است. (ماده ۴۹ ق.ن.ر.ق)

۶. اگر نظر این دادگاه بر تأیید صلاحیت باشد پرونده مختومه می‌شود.

۷. اگر عمل ارتكابی قاضی مشتکی عنه عنوان جزائی نیز داشته باشد، مدارک مربوطه به مراجع صالح قضائی برای رسیدگی ارسال می‌شود. (ماده ۵۳ ق.ن.ر.ق)

● احکام تخلفات و مجازات‌های قضات

۱. در حال حاضر، تخلفات و مجازات‌های قضات، تابع قانون نظارت بر رفتار قضات است.

۲. مجازات‌های انتظامی قضات به سیزده درجه تقسیم شده که عبارت‌اند از: (ماده ۱۳ ق.ن.ر.ق)

۱. توبیخ کتبی بدون درج در سابقه خدمتی؛ ۲. توبیخ کتبی با درج در سابقه خدمتی؛ ۳. کسر حقوق ماهانه تا یک سوم از یک ماه تا شش ماه؛ ۴. کسر حقوق ماهانه تا یک سوم از شش ماه تا یک سال؛ ۵. کسر حقوق ماهانه تا یک سوم از یک سال تا دو سال؛ ۶. تنزل یک پایه قضائی و در مورد قضات نظامی تنزل یک درجه نظامی یا یک رتبه کارمندی؛ ۷. تنزل دو پایه قضائی و در مورد قضات نظامی تنزل دو درجه نظامی یا دو رتبه کارمندی؛ ۸. انفصال موقت از یک ماه تا شش ماه؛ ۹. انفصال موقت از شش ماه تا یک سال؛ ۱۰. خاتمه خدمت از طریق بازنشستگی با داشتن حداقل بیست و پنج سال سابقه و بازخرید خدمت در صورت داشتن کمتر از بیست و پنج سال سابقه؛ ۱۱. تبدیل به وضعیت اداری و در مورد قضات نظامی لغو ابلاغ قضائی و اعاده به یگان خدمتی؛ ۱۲. انفصال دائم از خدمات قضائی؛ ۱۳. انفصال دائم از خدمات دولتی.

۳. قضاتی که به مجازات‌های بند ۱۲ یا ۱۳ محکوم شوند، چنانچه در خواست نمایند، برابر وجوهی که در دوران خدمت به صندوق بازنشستگی واریز کرده‌اند، با رعایت تغییر شاخص قیمت سالانه (موضوع ماده ۵۲۲ ق.ج) به ایشان پرداخت می‌شود. (ماده ۳۱ ق.ن.ر.ق)

• انواع تخلفات قضات و مجازات آنها

۱. تخلفاتی که مجازات آنها از درجه ۱ تا ۴ است: (ماده ۱۴ ق.ن.رق)

- عدم درج مشخصات خود (نام، نام خانوادگی و سمت قضایی) یا امضا نکردن زیر صورتجلسات، اوراق تحقیق و تصمیمات یا ناخوانا نوشتن یا به کار بردن کلمه یا عبارت سبک و ناپسند؛ (بند ۱ ماده ۱۴ ق.ن.رق - ماده ۸ آ.ق.ن.رق)
- عدم اعلام ختم دادرسی در دادگاه و عدم اعلام ختم تحقیقات در دادسرا یا تأخیر غیرموجه کمتر از یک ماه در صدور رأی و اجرای آن؛ (بند ۲ ماده ۱۴ ق.ن.رق)
- عدم حضور عضو دادگاه در جلسه رسیدگی بدون عذر موجه یا شرکت نکردن او در مشاوره و صدور رأی و امضای آن یا عدم تشکیل جلسه رسیدگی در روز مقرر بدون عذر موجه؛ (بند ۳ ماده ۱۴ ق.ن.رق)
- عدم نظارت منتهی به بی‌نظمی متصدیان امور شعب مراجع قضائی بر عملکرد اداری شعب؛ (بند ۴ ماده ۱۴ ق.ن.رق)
- عدم اعمال نظارت مراجع عالی قضائی نسبت به مراجع تالی و دادستان نسبت به دادیار و بازپرس از حیث دادن تعلیمات و تذکرات لازم و اعلام تخلفات، مطابق قوانین مربوطه؛ (بند ۵ ماده ۱۴ ق.ن.رق)
- بی‌نظمی در ورود به محل کار و خروج از آن یا عدم حضور در نوبت کشیک، جلسات هیأت‌ها و کمیسیون‌هایی که قاضی موظف به شرکت در آنها است، بدون عذر موجه و بیش از سه مورد در ماه یا سه نوبت متوالی؛ (بند ۶ ماده ۱۴ ق.ن.رق) البته شرکت نکردن در جلسات هیأت‌ها و کمیسیون‌ها در صورتی تخلف است که پیش از آن قاضی تمایل خود را به شرکت در آنها اعلام نموده باشد. (ماده ۹ آیین‌نامه آن قانون)
- غیبت غیرموجه و حداکثر به‌مدت یک تا پنج روز متوالی یا متناوب در یک دوره سه‌ماهه؛ (بند ۷ ماده ۱۴ ق.ن.رق)
- اهمال در انجام وظایف محوله؛ (بند ۸ ماده ۱۴ ق.ن.رق)
- اعلام نظر ماهوی قاضی پیش از صدور رأی؛ (بند ۹ ماده ۱۴ ق.ن.رق)
- ارجاع امر (از سوی مقام قضائی) به مأمورین یا مقاماتی که حسب قانون، ضابط به شمار نمی‌روند. (تبصره ماده ۳۲ ق.آ.د.ک)

- تخلف از مقررات مواد ۹۵، ۱۰۲ و تبصره ۱ آن، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۶۸، ۱۹۳ تا ۱۹۵، ۲۲۹، ۲۶۶، ۳۳۹، ۳۷۴، ۴۶۰ و ۵۱۸ ق.آ.د.ک.

۲. تخلفاتی که مجازات آن از درجه ۲ تا ۵ است: (ماده ۱۸ ق.ن.رق)

- تخلف از قوانین موضوعه که در قانون نظارت بر رفتار قضات یا سایر قوانین برای آن مجازات پیش‌بینی نشده است.
- بازپرس باید در مرحله تحقیقات مقدماتی، به متهم تفهیم کند که حق دارد وکیل همراه خود داشته باشد. تفهیم نکردن این امر موجب مجازات انتظامی درجه ۳ است. (تبصره ۱ ماده ۱۹۰ ق.آ.د.ک)

۳. تخلفاتی که مجازات آنها از درجه ۴ تا ۷ است: (ماده ۱۵ ق.ن.رق)

- صدور رأی غیرمستند یا غیرمستدل؛ (بند ۱ ماده ۱۵ ق.ن.رق)
- غیبت غیرموجه از شش تا سی روز در یک دوره سه‌ماهه یا خودداری غیرموجه از عزیمت به محل خدمت یا ترک خدمت به‌مدت کمتر از سی روز؛ (بند ۲ ماده ۱۵ ق.ن.رق)
- دستور تعیین وقت دادرسی خارج از ترتیب دفتر اوقات بدون علت موجه؛ (بند ۳ ماده ۱۵ ق.ن.رق)
- تأخیر یا تجدید وقت دادرسی بدون وجود جهت قانونی و بدون ذکر آن؛ (بند ۴ ماده ۱۵ ق.ن.رق)
- رعایت نکردن مقررات مربوط به صلاحیت، اعم از صلاحیت ذاتی یا محلی؛ (بند ۵ ماده ۱۵ ق.ن.رق)
- رفتار خارج از نزاکت حین انجام وظیفه یا به‌مناسبت آن؛ (بند ۶ ماده ۱۵ ق.ن.رق)
- تأخیر غیرموجه بیش از یک ماه در صدور رأی و اجرای آن؛ (بند ۷ ماده ۱۵ ق.ن.رق)
- عدم رعایت مقررات مربوط به تشکیل جلسه دادرسی و ابلاغ وقت رسیدگی؛ (بند ۸ ماده ۱۵ ق.ن.رق)
- خودداری از اعلام تخلفات کارکنان اداری، ضابطان، وکلای دادگستری، کارشناسان رسمی دادگستری، وکلای قوه قضائیه و مترجمان رسمی به مراجع مربوطه، در موارد الزام قانون؛
- تخلف از مقررات مواد ۲۲۲ و ۲۵۰ ق.آ.د.ک موجب محکومیت انتظامی از درجه ۴ به‌بالا است که البته حداکثر آن تعیین نشده است؛ اما به دلالت صدر ماده ۱۵ ق.ن.رق می‌توان گفت حداکثر آن درجه ۷ است.

۴. تخلفاتی که مجازات آنها از درجه ۶ تا ۱۰ است: (ماده ۱۶ ق.ن.رق)

- سوءاستفاده از اموال دولتی، عمومی و توقیفی؛ (بند ۱ ماده ۱۶ ق.ن.رق)
- خودداری از اعتباردادن به مفاد اسناد ثبتی بدون جهت قانونی؛ (بند ۲ ماده ۱۶ ق.ن.رق)
- خودداری از پذیرش مستندات و لوایح طرفین و وکلای آنان جهت ثبت و ضبط فوری در پرونده؛ (بند ۳ ماده ۱۶ ق.ن.رق)
- خودداری غیرموجه از عزیمت به محل خدمت در موعد مقرر یا ترک خدمت بیش از سی روز؛ (بند ۴ ماده ۱۶ ق.ن.رق)
- استنکاف از رسیدگی و امتناع از انجام وظایف قانونی؛ (بند ۵ ماده ۱۶ ق.ن.رق)
- متهم حق دارد در مرحله تحقیقات مقدماتی نیز وکیل همراه داشته باشد. سلب این حق موجب مجازات انتظامی درجه هشت است. (ماده ۱۹۰ ق.آ.د.ک)

۵. تخلفاتی که مجازات آنها از درجه ۸ تا ۱۳ است: (ماده ۱۷ ق.ن.رق)

- گزارش خلاف واقع و مغرضانه قضات نسبت به یکدیگر؛ (بند ۱ ماده ۱۷ ق.ن.رق)
- اشتغال همزمان به مشاغل مذکور در اصل ۱۴۱ ق.ا یا کارشناسی رسمی دادگستری، مترجمی رسمی، تصدی دفتر ازدواج، طلاق و اسناد رسمی و اشتغال به فعالیت‌های تجاری موضوع ماده ۲ قانون تجارت (بند ۲ ماده ۱۷ ق.ن.رق) اگر قاضی پیش از لازم‌الاجراء شدن این قانون، پروانه مشاغل موضوع این بند را گرفته باشد، باید در اسرع وقت پروانه خود را به مرجع مربوطه تحویل دهد و تا زمانی که به شغل قضاء اشتغال دارد حق فعالیت در مشاغل مزبور را ندارد. (ماده آ.ا.ق.ن.رق)
- خارج کردن مستندات و لوایح طرفین از پرونده؛ (بند ۳ ماده ۱۷ ق.ن.رق)
- خروج از بی‌طرفی در انجام وظایف قضائی؛ (بند ۴ ماده ۱۷ ق.ن.رق)
- پذیرفتن هرگونه هدیه یا خدمت یا امتیاز غیرمستعارف به اعتبار جایگاه قضائی؛ (بند ۵ ماده ۱۷ ق.ن.رق)
- رفتار خلاف شأن قضائی؛ که عبارت است از انجام هرگونه عملی که در قانون جرم عمدی شناخته می‌شود و یا خلاف عرف مسلم قضات است؛ به‌نحوی که قضات آن را مذموم بدانند. (تبصره بند ۶ ماده ۱۷ ق.ن.رق) عمل خلاف عرف مسلم قضات، هر فعل یا ترک فعلی است که موجب تخفیف جایگاه قاضی یا ایجاد بدبینی یا بی‌اعتمادی مردم نسبت به دستگاه قضائی شود؛ مانند استعمال الفاظ نامتناسب با شأن قضائی، تندخویی نسبت به مراجعین یا

همکاران دفتری و قضائی، استفاده از لباس نامناسب و غیرمتمعارف در ملاّ عام یا محلّ کار، ارتباط نامتمعارف با طرف پرونده، وکلا یا کارشناسان، هم‌نشینی با افراد ناباب و کسانی که سوءشهرت دارند. (مادّه ۱۲ آ.ا.ق.ن.ر.ق)

- تعقیب انتظامی به سبب رفتار خلاف شأن قضائی در جرایم عمدی منوط به صدور حکم محکومیت قطعی در امر کیفری نیست؛ اما محکومیت قطعی قاضی از سوی مرجع صالح کیفری برای تعقیب و کیفر انتظامی کافی است. (مادّه ۱۳ آ.ا.ق.ن.ر.ق)
- اگر تخلف قاضی از قانون، عمدی و برای اجرای مقصودی به نفع یا علیه یکی از اصحاب دعوا یا به لحاظ توصیه و مغلوب نفوذ شدن صورت گیرد و منتهی به تضییع حق یا تأخیر در انجام وظیفه یا ترک آن گردد. (تبصره مادّه ۱۸ ق.ن.ر.ق)

● سازوکار تعقیب انتظامی قضات

۱. جهات قانونی برای شروع تعقیب انتظامی قضات عبارت‌اند از: (مادّه ۲۲ ق.ن.ر.ق)

- شکایت ذی‌نفع یا نماینده قانونی او؛
 - اعلام رئیس قوّه قضائیه، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل؛
 - ارجاع دادگاه عالی انتظامی قضات؛
 - اطلاع دادستان انتظامی از وقوع تخلف؛
 - اعلام شعبه دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به پرونده فرجام‌خواهی. (مادّه ۳۹۲ ق.آ.د.م)
۲. اگر دادستان انتظامی از وقوع تخلف اطلاع یابد و بعد از بررسی ابتدائی آن را بی‌اساس بداند، دستور بایگانی پرونده را صادر می‌کند و در غیر این صورت رسیدگی را به یکی از دادیاران ارجاع می‌دهد. (تبصره ۱ مادّه ۲۲ ق.ن.ر.ق)

۳. رؤسای دادگستری استان‌ها موظف‌اند شکایت انتظامی مردم درباره قضات را دریافت کنند و بعد از ثبت آن و تسلیم رسید به شاکی حداکثر ظرف یک هفته به دادسرای انتظامی قضات بفرستند. (مادّه ۲۳ ق.ن.ر.ق) بنابراین طبق ظاهر این مادّه که از عبارت «مردم» استفاده کرده است، اگر دستگاه‌های دولتی یا عمومی قصد شکایت از قاضی را داشته باشند، باید مستقیماً به دادسرای انتظامی قضات مراجعه کنند و نمی‌توانند به رؤسای دادگستری استان‌ها مراجعه کنند.

۴. اگر دادیار انتظامی، بعد از رسیدگی عقیده به تعقیب انتظامی داشته باشد و دادستان هم با او

موافق باشد، پرونده با صدور کیفرخواست انتظامی، به دادگاه عالی انتظامی قضات ارسال می‌شود و چنانچه عقیده دادیار بر تخلف و عقیده دادستان انتظامی بر منع یا موقوفی تعقیب باشد، با اصرار دادیار بر نظر خود، پرونده برای حل اختلاف به دادگاه عالی انتظامی قضات ارسال می‌شود و رأی این دادگاه در خصوص تعقیب، یا منع یا موقوفی تعقیب لازم‌الاتباع است. (ماده ۲۸ ق.ن.ر.ق) در سایر موارد نظر دادستان لازم‌الاتباع است؛ یعنی اگر نظر دادیار بر منع یا موقوفی تعقیب باشد و دادستان نیز با او موافق باشد، پرونده مختومه می‌شود.

۵. تصمیم دادرسی مبنی بر منع یا موقوفی تعقیب غیرقابل شکایت و قطعی است.

۶. دادگاه عالی انتظامی قضات، فقط به موجب کیفرخواست دادستان انتظامی قضات و در محدوده آن، به تخلفات قضات رسیدگی می‌کند. (ماده ۳۳ ق.ن.ر.ق)

۷. در صورت بایگانی شدن پرونده در دادرسی شاکی حق مراجعه مستقیم به دادگاه عالی انتظامی قضات را ندارد و این دادگاه نیز نمی‌تواند رأساً به شکایات رسیدگی کند.

۸. تعقیب دادرسی منوط به شکایت شاکی یا باقی بودن شاکی بر شکایت خود نیست. به عبارت دیگر، ممکن است دادرسی رأساً تعقیب را آغاز کند، هرچند شکایتی به عمل نیامده باشد و همچنین ممکن است شاکی، شکایت خود پس بگیرد و تعقیب قاضی همچنان ادامه یابد.

● تعلیق تعقیب انتظامی: با شرایط زیر صورت می‌گیرد: (ماده ۲۹ ق.ن.ر.ق)

۱. تصمیم‌گیری در این خصوص با دادستان انتظامی قضات است. این تصمیم در قالب قرار تعلیق تعقیب صادر می‌شود.

۲. این قرار باید به قاضی مزبور ابلاغ شود.

۳. او می‌تواند با وجود احراز ارتکاب تخلف از ناحیه قاضی، با توجه به مدت سابقه، میزان تجارب قضائی، حسن سابقه و درجه علاقه‌مندی قاضی به انجام وظایف محوله و سایر اوضاع و احوال قضیه، تعقیب انتظامی او را معلق کند.

۴. مراتب تعلیق از سوی دادستان به آن قاضی اعلام می‌شود.

۵. برای تعلیق تعقیب، لازم است که تخلف انتسابی مستوجب مجازات انتظامی درجه ۸ یا بالاتر نباشد.

۶. برای تعلیق تعقیب لازم است که در دو سال قبل از آن، تعلیق تعقیب دیگری نسبت به آن قاضی صورت نگرفته باشد. به عبارت دیگر، تعلیق تعقیب انتظامی هر قاضی برای هر دو سال از تاریخ ابلاغ قرار تعلیق بیش از یک بار امکان پذیر نیست.

۷. برای تعلیق تعقیب لازم است که خود قاضی بر تعقیب انتظامی خود، اصرار نرزد. اگر قاضی برای روشن شدن امر و اثبات عدم تخلفش بر تعقیب خود اصرار کند، تعقیب معلق نمی شود.

۸. اگر تعقیب انتظامی قاضی معلق شود، در صورت ادعای عدم ارتکاب تخلف می تواند با اصرار بر عدم تخلف، ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ قرار تعلیق به آن اعتراض کند و رسیدگی به موضوع را از دادگاه عالی انتظامی قضات درخواست کند. در این صورت دادگاه عالی انتظامی به موضوع رسیدگی می کند و اگر تخلف قاضی را احراز کند او را به مجازات انتظامی مربوطه محکوم می کند.

۹. اگر قاضی ظرف دو سال از تاریخ ابلاغ قرار تعلیق، مرتکب تخلف جدیدی شود، با صدور کیفرخواست دادستان انتظامی، به تخلف قبلی او نیز که مشمول تعلیق شده بود، در دادگاه عالی انتظامی رسیدگی می شود.

● رسیدگی دادگاه عالی انتظامی قضات

۱. دادگاه عالی انتظامی قضات به موجب کیفرخواست دادستان انتظامی و در محدوده آن به تخلفات قضات رسیدگی می کند. (ماده ۳۳ ق.ن.رق)

۲. نسخه ای از کیفرخواست دادستان انتظامی، از طریق رئیس کل دادگستری استان مربوطه، در کوتاه ترین زمان ممکن و به صورت محرمانه، به قاضی تحت تعقیب انتظامی ابلاغ می شود که می تواند دفاعیات خود را ظرف یک ماه پس از ابلاغ ارائه کند. (ماده ۳۴ ق.ن.رق)

۳. در صورت درخواست دادستان انتظامی با صلاح دید دادگاه، در زمان رسیدگی دادگاه عالی انتظامی، دادستان انتظامی با یکی از معاونان یا دادیاران، در دادگاه حاضر می شوند. (ماده ۳۵ ق.ن.رق) بنابراین حضور ایشان الزامی نیست؛ بلکه منوط به درخواست دادستان و موافقت دادگاه انتظامی است.

۴. در دادگاه انتظامی رأی اکثریت ملاک اعتبار است. (ماده ۳۵ ق.ن.رق)

● آرای دادگاه عالی انتظامی قضاات

۱. اگر احکام این دادگاه مبنی بر محکومیت قاضی تحت تعقیب تا درجه ۵ باشد قطعی و در سایر موارد محکومیت (درجه ۶ و بالاتر)، از سوی محکوم علیه، ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، قابل شکایت در دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی است.

۲. اگر دادگاه عالی انتظامی رأی برائت صادر کند، دادستان انتظامی ظرف یک ماه از تاریخ رسیدن پرونده به دادرسی انتظامی می تواند نسبت به آن، در دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی، تجدیدنظرخواهی کند. (ماده ۳۶ ق.ن.رق)

۳. محکوم علیه می تواند نسبت به همه احکام قطعی یا احکام قطعیت یافته با مجازات بیش از درجه ۴ (درجه ۵ به بالا) که دادگاه عالی انتظامی یا دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی صادر می کنند، در صورت وجود یکی از موجبات اعاده دادرسی، درخواست اعاده دادرسی کند. این درخواست، حسب مورد، به دادگاه عالی یا دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی قضاات داده می شود و چنانچه دادگاه صادرکننده رأی قطعی یا قطعیت یافته اعاده دادرسی را تجویز کند، خودش به آن درخواست اعاده دادرسی رسیدگی می کند. جهات اعاده دادرسی تابع آیین دادرسی کیفری است. (ماده ۳۷ ق.ن.رق)

۴. اگر دادستان انتظامی قضاات در جریان رسیدگی به تخلف قاضی، جنبه یا جنایتی را کشف کند که آن را مقرر به دلایل و قرائنی ببیند که تعقیب کیفری را ایجاب می کند، تعلیق آن قاضی را از دادگاه عالی انتظامی قضاات تا صدور رأی نهایی مراجع کیفری، درخواست می کند. (مواد ۳۹ به بعد ق.ن.رق)

۵. مرور زمان: مدت مرور زمان تعقیب انتظامی از تاریخ وقوع تخلف یا آخرین اقدام تعقیبی سه سال است. (تبصره ماده ۲۰ ق.ن.رق)

۶. در موارد زیر تعقیب انتظامی قاضی، موقوف می شود: (ماده ۲۵ ق.ن.رق)

- موضوع پرونده انتظامی قبلاً رسیدگی شده باشد.
- موضوع پرونده مشمول مرور زمان شده باشد.
- قاضی که تخلف به او منسوب است، فوت یا بازنشسته یا بازخرید یا مستعفی شود و یا به هرنحو دیگر از خدمت قضائی به طور دائم منفک شده باشد.
- استرداد شکایت و یا کیفرخواست از موارد موقوفی تعقیب انتظامی نیست.

▪ اگر قاضی تحت تعقیب انتظامی از شغل قضائی به شغل اداری انتقال یافته باشد، به تخلفاتی که در زمان تصدی شغل قضائی مرتکب شده در دادرسی انتظامی رسیدگی می‌شود و بنابراین منفک‌شدن از خدمت قضائی، از راه انتقال به شغل اداری، تعقیب انتظامی را متوقف نمی‌کند.

● کارمندان اداری

۱. انجام امور اجرائی رسیدگی به دعاوی، مانند وصول و ثبت دادخواست‌ها و لوایح، مرتب‌کردن و نگهداری از پرونده‌ها، تنظیم اوقات دادگاه، ابلاغ اوراق قضائی (مانند اخطاریه، رأی و اجرائیه) و اجرای آرای محاکم، بر عهده عده‌ای از کارمندان دادگستری است که با سمت اداری استخدام شده‌اند.

۲. در معیت هر دادگاه یک نفر مدیر دفتر تحت ریاست و مسئولیت رئیس دادگاه (رئیس شعبه) انجام‌وظیفه می‌کند. مدیر دفتر، به اندازه کافی، تحت ریاست و مسئولیت خود، کارمند دارد. ریاست و مسئولیت بر ایشان نیز با رئیس آن دادگاه (رئیس شعبه) است.

۳. دادرها و دیوان عالی کشور نیز کارمندان دفتری اعم از مدیر دفتر و... دارند.

۴. مدیر دفتر و سایر کارمندان اداری تحت نظارت و مسئولیت رئیس دادگاه انجام‌وظیفه می‌کنند. مسئولیت سوء جریان امور اداری متوجه او نیز خواهد بود. البته این به معنای عدم مسئولیت کارمندان اداری نیست. ایشان نیز در حدود وظایف محوله، مسئول بوده و در صورت تخلف از مقررات، طبق قانون رسیدگی به تخلفات اداری، قابل تعقیب در مراجع اداری می‌باشند.

۵. کارمندان اداری دادگستری مشمول قانون استخدام کشوری بوده و بنابراین در صورت تخلف از مقررات، تعقیب آنها علی‌الاصول، در هیأت‌های بدوی و تجدیدنظر رسیدگی به تخلفات اداری انجام می‌شود.

۶. ابلاغ اوراق قضائی و اجرای احکام محاکم در حال حاضر به واحدهای ابلاغ و اجرای حوزه قضائی محول و در نتیجه این دو وظیفه، از دفاتر دادگاه‌ها جدا شده است.

۷. کارمندان شاغل در محاکم از انجام داوری مطلقاً ممنوع‌اند. (ماده ۴۷۰ ق.آ.د.م)

● حوزه‌بندی فعالیت وکلای دادگستری

۱. تشکیل کانون وکلا در یک استان، منوط به این است که در آن حوزه حداقل شصت نفر به شغل وکالت اشتغال داشته باشند و تا وقتی که عده وکلا به حد نصاب مزبور نرسیده باشد، وکلای آن حوزه تابع کانون وکلای مرکز هستند. (ماده ۱ ل.ا.ک.و.د)

۲. محدوده حوزه هر کانون به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب رئیس قوه قضائیه مشخص می‌شود. (تبصره ۲ ماده ۶ ق.ک.ا.پ.و.د)

۳. تعداد کارآموزان وکالت برای هر کانون، توسط کمیسیون تعیین می‌شود که از رئیس دادگستری استان، رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب و رئیس کانون وکلای مربوطه تشکیل شده است و به دعوت رئیس کانون وکلای هر کانون، حداقل یک بار در سال تشکیل می‌شود. (تبصره ماده ۱ ق.ک.ا.پ.و.د)

● حوزه فعالیت وکلا (ماده ۶ ق.ک.ا.پ.و.د)

۱. وکلا نمی‌توانند در غیر از محلی که برای آنجا پروانه وکالت گرفته‌اند، دفتر وکالت تأسیس کنند و همچنین نمی‌توانند فعالیت وکالتی خود را در محل دیگری متمرکز کنند.

۲. وکالت کردن وکیل در خارج از محلی که برای آنجا پروانه وکالت گرفته است، مانعی ندارد؛ اما نباید اقدامات خود را در محل دیگری متمرکز کند یا در محل دیگری، دفتر وکالت تأسیس کند.

۳. البته ادامه وکالت در پرونده‌هایی که قبل از تصویب این ماده مطرح گردیده و همچنین با اجازه کانون وکلای متبوع، وکالت از خویشاوندان تا درجه سوم از شمول این ماده مستثنا است.

۴. تخلف از این حکم در مرتبه اول، مستوجب مجازات انتظامی درجه ۳ و در مرتبه دوم، درجه ۴ و در مرتبه سوم، درجه ۵ است.

۵. به این تخلف در دادسرا و دادگاه انتظامی کانونی رسیدگی می‌شود که تخلف در حوزه آن انجام شده است. در صورت عدم توجه و رسیدگی کانون مزبور، کانون وکلای متبوع آن وکیل نیز حق رسیدگی دارد. برای مثال، اگر وکیلی که پروانه او برای شهر گلپایگان (واقع در استان اصفهان) است، فعالیت وکالتی خود را در تهران متمرکز کند، دادسرا و دادگاه انتظامی کانون محل وقوع تخلف (کانون وکلای مرکز) باید به این تخلف رسیدگی کند و اگر تعلل کند، دادسرا و دادگاه انتظامی کانون وکلای استان اصفهان رسیدگی می‌کند.

● **اجزای کانون وکلای دادگستری:** کانون وکلای دادگستری از چهار قسمت اصلی و چند کمیسیون و قسمت فرعی تشکیل شده است که عبارت‌اند از: (ماده ۱ ل.ا.ک.و.د)

۱. هیأت عمومی؛

۲. هیأت‌مدیره؛

۳. دادسرای انتظامی وکلا؛

۴. دادگاه انتظامی وکلا؛

۵. سایر اجزای کانون وکلا: کانون وکلا ممکن است دارای اجزای دیگری نیز باشد که معمولاً نام «اداره» یا «کمیسیون» بر روی آنها گذاشته می‌شود؛ مانند:

▪ اداره معاضدت: کسانی که قدرت تأدیة حق الوکاله را ندارند، می‌توانند از کانون وکلا تقاضای وکیل معاضدتی کنند. در کانون وکلا قسمتی برای بررسی درخواست‌های معاضدت و تعیین وکیل معاضدتی برای متقاضی وجود دارد.

کارکنان اداره معاضدت باید حتی‌المقدور از بین وکلای دادگستری انتخاب شوند. (ماده ۳۵ آ.ق.و) این اداره دارای دبیرخانه، شعبه عرایض و شعبه قضائی است؛ که وظایف آنها در آیین‌نامه قانون وکالت درج شده است.

▪ کمیسیون کارآموزی: کارآموز وکالت وظایف خود را باید زیر نظر کمیسیون کارآموزی انجام دهد. کمیسیون کارآموزی از پنج نفر از وکلایی که واجد شرایط عضویت در هیأت‌مدیره باشند، از بین اعضای هیأت‌مدیره یا از خارج از اعضای هیأت یا به‌طور مختلط تعیین می‌شوند. اعضای کمیسیون کارآموزی از طرف هیأت‌مدیره تعیین می‌شوند. (ماده ۳۵ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)

▪ ممکن است کمیسیون‌های متعدّد دیگری حسب تصمیمات هیأت‌مدیره در کانون‌ها تشکیل شود؛ مانند کمیسیون انتشارات، کمیسیون رفاه، کمیسیون ورزش و.....

● **هیأت عمومی:** هیأت عمومی دارای ترتیب زیر است: (ماده ۳ ل.ا.ک.و.د)

۱. وکلای پایه یک و پایه دو که در آن حوزه اشتغال به وکالت دارند؛ به شرط آنکه:

▪ محکومیت انتظامی از درجه ۴ به بالا نداشته باشند؛

▪ در حال تعلیق از وکالت نباشند.

۲. وکلای شاغل در هر حوزه را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

▪ وکلای عضو هیأت عمومی که عبارت‌اند از:

وکلای پایه یک (درجه اول): وکلایی که در تمام محاکم، حق وکالت دارند.

وکلای پایه دو (درجه دوم): وکلایی که در تمام محاکم دادگستری، اعم از بدوی و

تجدیدنظر، غیر از دیوان عالی کشور حق وکالت دارند.

▪ وکلای غیر عضو هیأت عمومی که عبارت‌اند از:

وکلای پایه سه (درجه سوم): وکلایی که حق وکالت در محاکم بدوی را دارند و حق

وکالت در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور را ندارند.

۳. توجه داشته باشید که در حال حاضر، پروانه وکالت پایه دو و پایه سه داده نمی‌شود؛ مگر آنکه

به واسطه محکومیت انتظامی، محکوم به تنزل پایه شده باشند. (ماده ۷ ل.ا.ک.و.د.)

● **هیأت‌مدیره کانون‌های وکلا:** اداره امور کانون بر عهده هیأت‌مدیره است که شیوه انتخاب و وظایف آن به ترتیب زیر است:

۱. رئیس هیأت‌مدیره سمت ریاست کانون را دارا بوده و نماینده قانونی کانون در تمام مراجع رسمی است. (ماده ۲ ل.ا.ک.و.د.)

۲. هیأت‌مدیره کانون وکلای مرکز، از ۱۲ عضو اصلی و ۶ عضو علی‌البدل و در سایر کانون‌ها از ۵ عضو اصلی و ۳ عضو علی‌البدل تشکیل می‌شود. (ماده ۲ ل.ا.ک.و.د.)

۳. اعضای هیأت‌مدیره توسط هیأت عمومی وکلا (وکلای پایه یک و وکلای پایه دو) انتخاب می‌شوند.

۴. مدت عضویت در هیأت‌مدیره دو سال است. (ماده ۴ ل.ا.ک.و.د.)

۵. انتخاب اعضای هیأت‌مدیره کانون، برای بیش از دو دوره متوالی، ممنوع است؛ اما اگر شخصی دو دوره متوالی عضو هیأت‌مدیره باشد و یک دوره، عضو هیأت‌مدیره نباشد، برای دوره بعدی می‌تواند عضو هیأت‌مدیره باشد. (تبصره ۲ ماده ۴ ق.ک.ا.پ.و.د.)

۶. مرجع رسیدگی به صلاحیت نامزدهای انتخابات هیأت‌مدیره، دادگاه عالی انتظامی قضات است. (تبصره ۱ ماده ۴ ق.ک.ا.پ.و.د.)

۷. اعضای هیأت‌مدیره کانون‌های وکلا باید دارای شرایط زیر باشند: (ماده ۴ ق.ک.ا.پ.و.د.)

- از بین وکلای پایه یک انتخاب شوند.
- دارای شرایطی باشند که برای گرفتن پروانه کارآموزی لازم است.
- حداقل دارای ۳۵ سال سن باشند.
- حداقل هشت سال سابقه وکالت یا چهار سال قضاوت به انضمام چهار سال وکالت داشته و از طرف دادگاه انتظامی صلاحیت قضائی آنها سلب نشده باشد.
- در سابقه خود، محکومیت انتظامی درجه ۴ و بالاتر نداشته باشند.
- اشتها به فساد اخلاق (سوء شهرت) نداشته باشند.
- اعمال خلاف حیثیت و شرافت و شئون شغل وکالت مرتکب نشده باشند.

۸. رئیس و نواب رئیس کانون وکلا باید دارای شرایط زیر باشد: (ماده ۱۸ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)

- از بین اعضای اصلی هیأت مدیره و با رأی آنها انتخاب می شود.
- رئیس کانون وکلا، در کانون وکلای مرکز باید حداقل دارای بیست سال سابقه وکالت درجه اول باشد و سن او کمتر از پنجاه سال نباشد و نواب رئیس باید دارای لااقل ده سال سابقه وکالت درجه اول بوده و سن آنها از چهل سال کمتر نباشد.
- در سایر کانون ها نیز رئیس و نواب رئیس از بین اعضای اصلی هیأت مدیره انتخاب می شوند؛ اما شرط سن و سابقه وکالت درجه اول، در مورد آنها الزامی نیست.

۹. انتخاب اعضای هیأت رئیسه کانون به طور فردی و با رأی مخفی و با اکثریت نسبی به عمل می آید و اگر دفعه اول اکثریت مخصوصی حاصل نشود، دفعه دوم، بازهم اکثریت نسبی معتبر است.

۱۰. البته در هر حال رئیس کانون در کانون وکلای مرکز باید دارای لااقل هشت رأی باشد و در سایر کانون ها باید حداقل دارای چهار رأی باشد. (ماده ۱۹ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)

۱۱. رئیس کانون وکلای مرکز از حیث شئون و تشریفات رسمی در ردیف دادستان کل کشور است و رئیس سایر کانون ها از حیث شئون و تشریفات رسمی در ردیف دادستان استان است. (ماده ۲۲ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)

۱۲. تعقیب انتظامی اعضای هیأت مدیره به ترتیب زیر است: (ماده ۲۱ ل.ا.ک.و.د)

- اگر وزیر دادگستری در امور مربوطه به وظایف یکی از افراد هیأت مدیره کانون و یا دادرسان دادگاه انتظامی وکلا یا دادستان دادگاه انتظامی وکلا تخلفی مشاهده کند، رسیدگی به این تخلف را به دادستان کل کشور ارجاع می دهد.

- دادستان کل به هر وسیله که مقتضی بداند تحقیقات می‌کند و اگر تخلف را محرز بداند، پرونده را به‌منظور رسیدگی به دادگاه عالی انتظامی قضات احاله می‌دهد.
- در صورت تخلف هر یک از اعضای هیأت‌مدیره کانون‌های وکلای دادگستری از مفاد قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری، به حکم دادگاه عالی انتظامی قضات علاوه بر محرومیت دائم از عضویت در هیأت‌مدیره‌های کانون‌های وکلا به انفصال از وکالت به‌مدت دو تا پنج سال محکوم می‌شوند. (ماده ۵ ق.ک.ا.پ.و.د)

● **دادرای انتظامی وکلا:** مرجع رسیدگی به تخلفات وکلا و تعقیب آنان است و دارای ترکیب زیر است:

۱. دادرای انتظامی از دادستان انتظامی و عده‌ای دادیار تشکیل می‌شود که برای مدت دو سال توسط هیأت‌مدیره انتخاب می‌شوند. دادرای انتظامی وکلا، پس از رسیدگی به تخلفات و شکایات، چنانچه عقیده بر تخلف داشته باشد کیفرخواست و در غیر این صورت قرار منع تعقیب صادر می‌کند.

۲. قرار منع تعقیب از طرف شاکی و رئیس کانون قابل اعتراض است. مهلت اعتراض (شکایت)، ده روز پس از ابلاغ، با رعایت مسافت است.

۳. مرجع رسیدگی به این شکایت، دادگاه انتظامی وکلا است.

۴. اگر دادگاه انتظامی وکلا قرار منع تعقیب را صحیح بداند، آن قرار منع تعقیب را تأیید می‌کند و اگر موضوع را قابل تعقیب بداند، به آن رسیدگی می‌کند و حکم می‌دهد. (ماده ۱۳ ل.ا.ک.و.د - ماده ۶۵ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)

● **دادگاه انتظامی وکلا:** دادگاه انتظامی وکلا مرجع رسیدگی و صدور رأی نسبت به تخلفات وکلا است و دارای ترکیب و وظایف زیر است:

۱. این دادگاه از سه نفر وکیل پایه یک دادگستری تشکیل شده که برای مدت دو سال، از طرف هیأت‌مدیره کانون انتخاب می‌شوند. دو نفر وکیل پایه یک نیز توسط هیأت‌مدیره، به‌عنوان اعضای علی‌البدل انتخاب می‌شوند، تا در صورت معذورت اعضا اصلی، انجام‌وظیفه کنند.

۲. آرای قابل تجدیدنظر صادره از دادگاه انتظامی وکلا در دادگاه عالی انتظامی قضات قابل تجدیدنظر است. (ماده ۱۴ ل.ا.ک.و.د)

● شرایط اخذ پروانه کارآموزی و وکالت

۱. برای اشتغال به وکالت دادگستری، شخص باید از کانون وکلای دادگستری یا مرکز امور وکلای حوزه موردنظر، پروانه وکالت بگیرد.

۲. پروانه وکالت ممکن است به دو صورت داده شود:

- بعد از طی دوره کارآموزی؛
- در مواردی بدون کارآموزی داده می‌شود.

۳. پروانه وکالت، علی‌الاصول بعد از اتمام دوره کارآموزی وکالت و موفقیت در آزمون اختبار داده می‌شود.

۴. شخص برای وکیل شدن باید در آزمونی که حداقل یک بار در سال، کانون‌های وکلای دادگستری برگزار می‌کنند، قبول شود. (ماده ۱ ق.ک.ا.پ.و.د)

۵. کارآموزان بعد از طی دوره کارآموزی در امتحان اختبار شرکت می‌کنند و در صورت موفقیت، پروانه وکالت پایه یک به آنها داده می‌شود.

۶. تعداد کارآموزان مورد نیاز برای هر کانون توسط کمیسیونی تعیین می‌شود که دارای سه عضو است: رئیس کل دادگستری استان، رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب مرکز آن استان و رئیس کانون وکلای مزبور.

۷. برای اشخاصی پروانه کارآموزی وکالت صادر می‌شود که علاوه بر دارا بودن مدرک لیسانس یا بالاتر از آن در رشته حقوق یا فقه و مبانی حقوق اسلامی یا معادل آن از دروس حوزوی و دانشگاهی دارای شرایط زیر باشند: (ماده ۲ ق.ک.ا.پ.و.د)

- اعتقاد و التزام عملی به احکام و مبانی دین مقدس اسلام. اقلیت‌های مذهبی رسمی از این شرط مستثنا هستند.
- اعتقاد و تعهد به نظام جمهوری اسلامی ایران، ولایت فقیه و قانون اساسی؛
- نداشتن پیشینه محکومیت مؤثر کیفری؛
- نداشتن سابقه عضویت و فعالیت در گروه‌های الحادی و فرق ضاله و معاند با اسلام و گروه‌هایی که مرام‌نامه آنها مبتنی بر نفی ادیان الهی است و عدم وابستگی به رژیم پهلوی و عدم شرکت در تحکیم پایه‌های رژیم طاغوت؛
- عدم عضویت و هواداری از گروهک‌های غیرقانونی و معاند با جمهوری اسلامی ایران؛

▪ عدم اعتیاد به مواد مخدر و استعمال مشروبات الکلی.

۸. اشخاص معاف از کارآموزی نیز باید دارای شرایط فوق باشند. (ماده ۲ ق.ک.ا.پ.و.د)
۹. کانون‌های وکلا مکلف‌اند به‌منظور احراز شرایط فوق از مراجع ذی‌صلاح مربوطه استعلام نمایند و مراجع مزبور مکلف‌اند حداکثر ظرف مدت دو ماه پاسخ لازم را اعلام نمایند. (ماده ۲ ق.ک.ا.پ.و.د)
۱۰. انجام تکالیف کارآموزی افتخاری و مجانی است. (ماده ۳۸ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)
۱۱. کارآموز می‌تواند تحت‌نظر وکیل سرپرست، قبول وکالت نماید و در این صورت از موکل حق الزحمه دریافت کند. (ماده ۳۸ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)
۱۲. کارآموزان وکالت، حق وکالت در دعاوی‌ای که مرجع تجدیدنظر آن دیوان عالی کشور است، ندارند. (تبصره ۳ ماده ۶ ق.ک.ا.پ.و.د) وکالت در این پرونده‌ها حتی در مراحل اولیه منوط به داشتن پروانه وکالت است؛ و پروانه کارآموزی کافی نیست.
۱۳. پس از طی دوره کارآموزی و انجام اختبار، در صورت قبولی کارآموز، پروانه وکالت او صادر می‌گردد؛ اما قبل از تسلیم به مشارالیه، باید در حضور ریاست کانون و حداقل دو نفر از اعضای هیأت‌مدیره قسم بخورد و صورت‌مجلس قسم و قسم‌نامه را امضا کند. (ماده ۳۹ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)
۱۴. اشخاصی که دارای مدرک کارشناسی باشند و دو سال سابقه خدمت قضائی داشته باشند از انجام دوره کارآموزی معاف‌اند. (ماده ۸ ل.ا.ک.و.د)
۱۵. مدت کارآموزی اعضای هیأت علمی دانشکده‌های حقوق نصف مدت سایر کارآموزان است. (تبصره ۳ ماده ۲ ق.ک.ا.پ.و.د)

● **شرایط صدور پروانه وکالت بدون کارآموزی و اختبار:** در موارد زیر بدون طی دوره کارآموزی و بدون انجام اختبار پروانه وکالت صادر می‌شود:

۱. کلیه کسانی که دارای لیسانس حقوق قضائی یا گواهی پایان تحصیلات سطوح عالیه از حوزه علمیه قم بوده و دارای حداقل پنج سال سابقه کار متوالی یا ده سال متناوب در سمت‌های حقوقی در دستگاه‌های دولتی و وابسته به دولت و نهادها و نیروهای مسلح باشند و بعد از ۱۵/۰۴/۱۳۷۶ با داشتن سی سال سابقه خدمت بازنشسته شوند، با انجام نصف مدت کارآموزی،

۴. بدون رعایت شرط سن می‌توانند پروانه وکالت تحصیل کنند. (بند «د» ماده ۸ ل.ا.ک.و.د.)
۵. دارندگان سابقه قضائی که فاقد دانشنامه لیسانس باشند، اما دارای ده سال متوالی یا پانزده سال متناوب سابقه خدمت قضائی بوده و لااقل پنج سال ریاست یا عضویت در دادگاه داشته باشند و سلب صلاحیت قضائی از آنها، از طرف دادگاه عالی انتظامی قضاات نشده باشد. (بند «الف» ماده ۸ ل.ا.ک.و.د.)
۶. دارندگان پایه قضائی که دارای دانشنامه لیسانس باشند و پنج سال سابقه خدمت قضائی داشته باشند و سلب صلاحیت قضائی از طرف دادگاه عالی انتظامی از آنها نشده باشد. (بند «ب» ماده ۸ ل.ا.ک.و.د.)
۷. نمایندگان مجلس با گذراندن یک دوره کامل نمایندگی که دارای لیسانس قضائی یا گواهی پایان تحصیلات سطوح عالیه از حوزه علمیه قم و پنج سال سابقه کار قضائی در محاکم باشند. (بند «ج» ماده ۸ ل.ا.ک.و.د.)
۸. افسران بازنشسته نیروهای مسلح که دارای دانشنامه لیسانس در رشته حقوق باشند و حداقل پنج سال متوالی یا هشت سال متناوب در مشاغل سازمانی خدمت کرده باشند و از اشتغال به وکالت محروم نباشند مشاغل سازمانی که افسران آنها مشمول این بند هستند، عبارت‌اند از: (ماده واحده قانون اجازه وکالت دادگستری به افسران قضائی لیسانسیه حقوق بازنشسته نیروهای مسلح)
- رئیس و عضو دادگاه عالی انتظامی و دادستان و دادیار دادرسی انتظامی قضاات ارتش؛
 - دادستان ارتش و معاون او؛
 - رئیس و عضو دادگاه‌های نظامی؛
 - دادستان و دادیار و بازپرس و معاون بازپرس نظامی.
۹. اشخاصی که دارای مدرک کارشناسی باشند و دو سال سابقه خدمت قضائی داشته باشند، از انجام دوره کارآموزی معاف هستند؛ اما از اختبار معاف نمی‌شوند. (ماده ۸ ل.ا.ک.و.د.)
۱۰. اشخاص مزبور، باید سایر شرایط وکالت را دارا بوده و وکالت آنها با مانع قانونی روبه‌رو نباشد. این اشخاص نیز بعد از آماده‌شدن پروانه وکالت آنها، باید قسم بخورند و ذیل قسم‌نامه را امضا کنند و سپس پروانه وکالت را دریافت کنند.

● تکلیف کانون در اعلام ردّ تقاضا و یا صدور پروانه

۱. متقاضی پروانه و کالت و کارآموزی، تقاضای خود را به دفتر کانون تسلیم می‌کند.
۲. کانون ملزم است نسبت به تقاضای واصله حداکثر ظرف شش ماه تصمیم بگیرد. (تبصره ۲ ماده ۸ ل.ا.ک.و.د)
۳. اگر تقاضای پروانه و کالت یا کارآموزی از سوی کانون و کلا مردود اعلام شود، متقاضی می‌تواند ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ تصمیم هیأت‌مدیره به دادگاه عالی انتظامی قضات شکایت کند. دادگاه مزبور نسبت به شکایت رسیدگی می‌کند و اگر اعتراض را صحیح بداند، به صدور پروانه کارآموزی یا وکالت (حسب‌مورد) و تسلیم آن به متقاضی حکم می‌کند. (ماده ۳۴ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)
۴. حکم دادگاه عالی انتظامی قضات، قطعی است و اجرای آن بر عهده ریاست کانون است و شخص متخلف از آن مستوجب تعقیب انتظامی است.

● موانع صدور پروانه و کالت و کارآموزی: به اشخاص زیر اجازه وکالت داده نمی‌شود: (ماده ۱۰ ل.ا.ک.و.د)

۱. اتباع خارجه؛
۲. قضات و مستخدمین دولتی و بلدی و مملکتی و بنگاه‌هایی که تمام یا قسمتی از سرمایه آن متعلق به دولت است در حین اشتغال به خدمت به‌استثنای استادان دانشکده حقوق که اشتغال به تدریس در یکی از شعب حقوقی دارند، در صورت اجازه شورای دانشگاه؛
۳. مجبورین و همچنین کسانی که سن آنها کمتر از بیست سال باشد؛
۴. محکومین به انفصال ابد از خدمات دولتی؛
۵. اشخاص مشهور به فساد اخلاق و تجاهر به استعمال مسکر، افیون و اعمال منافی عفت؛
۶. محکومین به جنایت مطلقاً و محکومین به جنحه‌هایی که منافای با امانت و عفت و شئون وکالت است به تشخیص هیأت‌مدیره کانون و یا آن که به‌موجب قانون مستلزم محرومیت از بعضی از حقوق اجتماعی است.
۷. کسانی که به‌آتهام ارتکاب جنایت یا جنحه‌های مذکور در بند فوق تحت محاکمه هستند؛ هرچند هنوز حکم محکومیت آنها صادر نشده باشد؛

۸. اشخاصی که بنابر حکم دادگاه از وکالت محروم شده باشند.

● اعتبار پروانه وکالت (تبصره ۵ ماده ۲ ق.ک.ا.پ.و.د)

۱. اعتبار پروانه وکالت سه سال است.
۲. تجدید آن منوط به درخواست وکیل و باقی بودن شرایط وکالت مقرر در قانون است.
۳. اگر کانون وکلا وکیلی را فاقد شرایط مقرر در قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری تشخیص دهد، مراتب را به دادگاه انتظامی وکلا اعلام و درخواست رسیدگی می‌کند.
۴. دادگاه مزبور رسیدگی و رأی می‌دهد.
۵. پروانه وکالت تا صدور حکم قطعی معتبر است؛ مگر اینکه دادگاه، با توجه به ضرورت، حکم تعلیق صادر کند.

● حقوق وکلای دادگستری

۱. ممنوعیت تعلیق وکیل: هیچ وکیلی را نمی‌توان از شغل وکالت معلق یا ممنوع نمود، مگر به موجب حکم قطعی دادگاه انتظامی وکلا. در این خصوص باید توجه داشت که: (ماده ۱۷ ل.ا.ک.و.د)

 - تعلیق موقت وکیلی که مورد تعقیب انتظامی قرار گرفته است، به درخواست وزیر دادگستری (رئیس قوه قضائیه) یا رئیس کانون توسط دادگاه انتظامی وکلا انجام می‌شود.
 - رئیس قوه قضائیه یا رئیس کانون از دادگاه انتظامی وکلا این درخواست را به عمل می‌آورند.
 - رئیس کانون می‌تواند رأساً یا به تقاضای ۶ نفر از اعضای هیأت مدیره این تقاضا را به عمل آورد.
 - اگر دادگاه انتظامی وکلا رأی به تعلیق صادر نمود، رأی صادره، به محض صدور قابل اجرا است؛ اما از جانب وکیل مزبور، قابل تجدیدنظر در دادگاه عالی انتظامی قضا است.
 - رأی عدم تعلیق نیز از طرف وزیر دادگستری (رئیس قوه قضائیه) یا رئیس کانون وکلا، در دادگاه عالی انتظامی قضا، قابل تجدیدنظر است. (ماده ۱۸ ل.ا.ک.و.د)

۲. برخورداری از احترام و تأمینات شاغلین شغل قضاء: وکیل در موضع دفاع، از احترام و تأمینات شاغلین شغل قضاء برخوردار است. بنابراین چون تعقیب کیفری قضا منوط به تعلیق ایشان توسط دادگاه انتظامی قضا است، برخی نویسندگان چنین نظر داده‌اند که تعقیب کیفری وکیل به اتهام جرمی که در موضع دفاع مرتکب شده است، مستلزم آن است که ابتدا وکیل از

وکالت تعلیق شود.^۱ (ماده واحده قانون انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوی) در عمل این نظر پذیرفته نشده و تعقیب کیفری وکیل تحت تعقیب، بدون تعلیق او انجام می‌شود.

۳. **حمایت کیفری در برابر توهین:** هر کس نسبت به وکیل دادگستری در حین انجام وظیفه وکالتی یا به سبب آن توهین کند، به پانزده روز تا سه ماه زندان محکوم می‌شود. (ماده ۲۰ ل.ا.ک.و.د)

۴. **استحقاق حق الوکاله:** قرارداد حق الوکاله بین وکیل و موکل معتبر است و وکلا می‌توانند نسبت به حق الوکاله با موکلین خود هر قراردادی که بخواهند، منعقد کنند. (ماده ۱۹ ل.ا.ک.و.د) اما اگر در خصوص حق الوکاله، قراردادی منعقد نشود، وکیل استحقاق دریافت حق الوکاله براساس تعرفای را دارد که به تصویب رئیس قوه قضائیه رسیده است. البته اگر در وکالت‌نامه تصریح شود که وکالت تبرعی یا مجانی است، به وکیل حق الوکاله‌ای تعلق نمی‌گیرد. تعرفه حق الوکاله در صورت نبودن قرارداد، برای وکیل و موکل، محکوم‌علیه و شخص ثالث معتبر است و همچنین مبنای تشخیص مالیات بر درآمد وکلا و «سهم تعاون» نیز قرار می‌گیرد.

• تخلفات وکلا و مجازات‌های انتظامی آنها

۱. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۱ و ۲ (اخطار کتبی یا توبیخ با درج در پرونده) است:

- تخلف از نظاماتی که قانون برای وکلای دادگستری تعیین می‌کند، مشمول مجازات انتظامی درجه ۱ و ۲ است و رئیس قانون می‌تواند رأساً یا به پیشنهاد دادستان انتظامی، این مجازات را تعیین و اجرا کند. البته دادگاه انتظامی وکلا نیز می‌تواند این مجازات‌ها را مقرر کند. (ماده ۷۷ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)

۲. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۳ (توبیخ با درج در روزنامه رسمی و نشریه قانون) است: وکیل مکلف به انجام امور زیر است و ضمانت اجرائی آن مجازات انتظامی درجه ۳ است: (ماده ۷۸ آ.ا.ل.ا.ک.و.د)

- حضور وکیل در دادگاه الزامی است. اگر وکیل برای حضور در دو یا چند دادگاه دعوت شده باشد و به دلیل تداخل اوقات این دادگاه‌ها، جمع بین آنها ممکن نباشد، لازم است در دادگاهی که حضور او طبق قانون آیین دادرسی کیفری یا سایر قوانین الزامی است حاضر شود و به محاکم دیگر لایحه بفرستد و یا در صورت حق توکیل وکیل دیگری معرفی کند.

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۴۲۷.

- وکیل باید کارهای معاضدت قضائی ارجاعی از طرف کانون و دفاع از متهمین را که از طرف دادگاه‌ها در حدود مقررات به او ارجاع می‌شود، به خوبی انجام دهد.
- وکیل مکلف است کلیه اوراق ارسال شده از کانون، اعم از نامه، خطرآیه، رونوشت ادعانامه یا حکم را که به وسیله مأمور یا پست ارسال می‌شود قبول و رؤیت نماید و رسید دهد.
- ۳. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۳ و ۴ (توبیخ با درج در روزنامه رسمی و نشریه کانون یا تنزل درجه) است: (ماده ۷۹ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
 - تجاهر به استعمال مسکر و افیون و سایر مواد مخدر و رفت و آمد به اماکن فساد؛
 - عدم ارائه رسید در مقابل وجه یا مال دیگری که از موکل دریافت می‌کند؛
 - وکالت نمودن بعد از انقضای مدت اعتبار پروانه؛
 - عدم حضور بدون عذر موجه، در دادگاه به نحوی که به واسطه عدم حضور او کار دادگاه به تأخیر افتد.
- ۴. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۴ (تنزل درجه) است: (ماده ۸۰ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
 - ارتکاب اعمال و رفتار منافی شئون وکالت و همچنین اشتغال به کاری دیگر که منافی شئون وکالت است. کانون در وهله اول به او تذکر می‌دهد و اگر علی‌رغم تذکر کانون همچنان به آن کار ادامه دهد، مشمول این مجازات می‌شود.
 - اگر به وسیله اوراق چاپی یا تابلو یا وسایل دیگر درجه خود را بالاتر از پروانه‌ای که دارد معرفی کند.
 - اگر به وسایل فریبنده تحصیل وکالت نماید.
 - اگر بیشتر از حق الوکاله مورد توافق با موکل یا بیشتر از تعرفه قانونی (در حالتی که قراردادی در بین نباشد) و بیشتر از هزینه‌های قانونی، وجه یا مال دیگر یا سندی به نام خود یا دیگری بگیرد.
 - اگر وکیل استعفا بدهد و استعفای خود را به موکل و دادگاه اطلاع ندهد یا وقتی اطلاع دهد که موکل فرصت کافی برای تعیین وکیل دیگر و معرفی به دادگاه نداشته باشد.
 - اگر حکم یا قرار یا خطاری به وکیل ابلاغ شود که مستلزم دادن وجه یا اقدامی از طرف موکل است و وکیل در اسرع وقت، آن را به موکل یا متصدی امور او اطلاع ندهد و در نتیجه موجب تضییع حقی از موکل شود.
 - اگر نسبت به موضوعی قبلاً به مناسبت سمت قضائی یا داور، اظهار عقیده کتبی کرده و

در خصوص آن موضوع، قبول وکالت کند. این فرض در حالتی رخ می‌دهد که وکیل، قبلاً قاضی بوده است یا آنکه در موضوعی داوری کرده باشد.

▪ اگر در یکی از وزارت‌خانه‌ها یا ادارات دولتی یا مملکتی یا شهرداری یا بنگاه‌هایی که تمام یا قسمتی از سرمایه آنها متعلق به دولت است، سمت وکالت یا مشاور حقوقی داشته باشد و با وجود این علیه آنها وکالت کند.

▪ اگر برای تطویل دادرسی به وسیله خدعه‌آمیز از قبیل ردّ قاضی یا ردّ داور یا استعفا از وکالت و قبول مجدد وکالت متوسّل شود.

▪ اگر در مذاکرات کتبی یا شفاهی نسبت به دادگاه یا سایر مقامات رسمی یا وکلا و اصحاب دعوا و سایر اشخاص برخلاف احترام مطلبی بنویسد یا سخنی بیان کند.

۵. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۵ (ممنوعیت از وکالت از سه ماه تا سه سال) است: (ماده ۸۱ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)

▪ اگر دعوا را به‌طور مصانعه یا در ظاهر به نام دیگری و در باطن برای خود انتقال بگیرد.

▪ اگر به‌واسطه وکالت از اسرار موکل آگاه شود و آنها را افشا کند؛ اعم از اینکه این اسرار مربوط به امر وکالت یا شرافت و حیثیت و اعتبار موکل باشد.

▪ در صورت تخلف از قسم.

۶. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۶ (محرومیت دائم از شغل وکالت) است: (ماده ۸۲ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)

▪ اگر شخصی برخلاف قانون خود را واجد شرایط وکالت معرفی کند و بعداً پروانه وکالت بگیرد، باید ظرف یک ماه از تاریخ اجرای آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری یا از تاریخ دریافت پروانه کتبا به آگاهی کانون رسانده و پروانه خود را تسلیم کند. اگر در حین دریافت پروانه واجد شرایط بوده و بعد هر یک از شرایط را از دست بدهد، باید ظرف ده روز از تاریخ از دست دادن شرایط وکالت، کانون را کتبا مطلع کند و پروانه خود را تسلیم کند.

▪ اگر وکیل استعفا دهد یا عزل شود یا وکالت او منقضی شود و سپس وکالت طرف موکل

یا اشخاص ثالث را در آن موضوع علیه موکل سابق خود یا قائم‌مقام قانونی او قبول کند.

▪ اگر ثابت شود وکیل با طرف مقابل موکل خود تبانی کرده تا حق موکل خود را تضییع نماید یا خیانت دیگری نسبت به موکل کرده باشد.

- اگر وکیل در دادگاه یا سایر مراجع یا دادرسی یا دادگاه انتظامی وکلا حاضر نشده باشد و عذری برای عدم حضور خود اعلام کرده باشد و خلاف عذری که او اعلام کرده، ثابت شود.

● موارد تعقیب انتظامی وکیل: در موارد زیر وکیل مورد تعقیب انتظامی قرار می‌گیرد:

۱. کیفرخواست دادرسی انتظامی: اگر شخصی از اخلاق و رفتار وکیل دادگستری شکایتی داشته باشد می‌تواند شکایت خود را به کانون وکلای متبوع وکیل اعلام کند. در خصوص این شکایت موارد زیر قابل توجه است:

- شکایت ممکن است به صورت کتبی یا شفاهی باشد. (ماده ۶۱ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
- شکایت کتبی در دفتر کانون ثبت و شکایت شفاهی در صورت مجلس درج شده و به امضای شاکی می‌رسد. (ماده ۶۱ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
- شکایت نزد دادستان انتظامی کانون ارسال می‌شود. (ماده ۶۱ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
- دادستان یا یکی از معاونین او به شکایت رسیدگی و اظهار نظر می‌کند. (ماده ۶۱ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
- شاکی باید در شکایت خود ذی‌نفع باشد. البته هر کس می‌تواند سوء اخلاق و رفتار وکیل را به کانون متبوع وکیل اعلام کند، اما اگر ذی‌نفع نباشد، صرفاً به عنوان خبررسان تلقی می‌شود و شاکی محسوب نمی‌شود و از مزایای شاکی برخوردار نمی‌شود.
- اگر از هر طریق اطلاعاتی راجع به تخلف یا سوء اخلاق و رفتار وکیل به رئیس کانون برسد و آن را قابل توجه تشخیص دهد به دادرسی ارجاع می‌دهد و دادرسی باید به موضوع رسیدگی کرده و اظهار عقیده کند. (ماده ۶۲ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
- اگر رئیس دادگاه (رئیس حوزه قضائی یا به عبارت دیگر، همان رئیس شعبه اول دادگاه عمومی) یا دادستان شهرستان یا رئیس دادگاه استان (رئیس کل دادگستری استان) یا دادستان استان (دادستان مرکز استان) تخلفی از وکیل مشاهده کنند که قابل تعقیب باشد باید مراتب را کتباً به دادرسی انتظامی وکلا اعلام کنند. بنابراین چنانچه سایر قضات با تخلف وکیل روبه‌رو شوند، باید مراتب را به رئیس کل دادگاه گزارش دهند تا اگر او صلاح ببیند، موضوع را به دادرسی انتظامی وکلا گزارش دهد. (ماده ۱۵ ل.ا.ک.و.د.)
- اعلام تخلف وکیل به دادرسی کانون، فقط از سوی شاکی، رئیس کانون، رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان، رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان و دادستان استان (دادستان مرکز استان) امکان‌پذیر است.
- با وجود این، هر قاضی یا هر کارمند دفتری محاکم، می‌توانند مانند هر شخص دیگری،

تخلّف وکیل را مستقیماً به رئیس کانون اعلام کنند.

- اگر شاکی یا رئیس کانون تخلّف را به دادسرای انتظامی وکلا اعلام کند، و دادسرای مزبور عقیده بر تعقیب داشته باشد، اذعاناً صادر و به دادگاه انتظامی وکلا می‌فرستد؛ در غیر این صورت قرار منع تعقیب صادر می‌شود. (مادّه ۶۴ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
- قرار منع تعقیب ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، حسب مورد از طرف شاکی یا رئیس کانون، قابل شکایت در دادگاه انتظامی وکلا است. اگر دادگاه انتظامی وکلا شکایت را وارد و موضوع را قابل تعقیب تشخیص دهد، رسیدگی می‌کند و حکم می‌دهد و اگر قرار منع تعقیب را صحیح بداند آن را تأیید می‌کند. (مادّه ۶۵ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
- رأی دادگاه انتظامی وکلا مبنی بر تأیید قرار منع تعقیب، قطعی و غیرقابل شکایت است.
- اگر تخلّف را رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان، دادستان شهرستان و یا رئیس دادگاه تجدیدنظر و یا دادستان استان به دادسرای کانون اعلام نموده باشد و دادسرا موضوع را قابل تعقیب تشخیص دهد، پرونده را با صدور کیفرخواست برای رسیدگی به دادگاه انتظامی وکلای ارجاع می‌دهد؛ در غیر این صورت نظر خود را با ذکر دلیل، به آگاهی دادستان استان می‌رساند و اگر مقام قضائی مزبور به نظر دادسرای کانون تسلیم نگردد، رأساً از دادگاه انتظامی وکلا رسیدگی به موضوع را تقاضا می‌کند. (مادّه ۱۵ ل.ا.ک.و.د.)

۲. درخواست وزیر دادگستری (در حال حاضر: رئیس قوه قضائیه): اگر وزیر دادگستری (در حال حاضر: رئیس قوه قضائیه) به جهتی از جهات وکیلی را قابل تعقیب بداند، می‌تواند با ذکر دلیل از دادگاه انتظامی وکلا تقاضای رسیدگی کند. در این خصوص باید توجه داشت که: (مادّه ۱۶ ل.ا.ک.و.د.)

- در این حالت صدور کیفرخواست لازم نیست و رسیدگی مستقیماً به دادگاه انتظامی وکلا ارجاع می‌شود.

- اگر وکیل به حکم دادگاه مزبور معترض باشد، می‌تواند نسبت به آن تجدیدنظرخواهی کند.

۳. درخواست دادستان استان (دادستان مرکز استان): اگر دادسرای کانون، بعد از اعلام تخلّف وکیل از طرف مقامات قضائی، یعنی رئیس دادگاه (رئیس حوزه قضائی یا به عبارت دیگر، همان رئیس شعبه اول دادگاه عمومی) یا دادستان شهرستان یا رئیس دادگاه استان (رئیس کل دادگستری استان) یا دادستان استان (دادستان مرکز استان)، موضوع را قابل تعقیب نداند، باید نظر خود را با ذکر دلیل به دادستان استان (دادستان مرکز استان) اعلام کند. دادستان مرکز استان می‌تواند به این نظر معترض باشد. اگر دادستان مرکز استان به نظر دادسرای کانون معترض باشد، رأساً

رسیدگی به موضوع را از دادگاه انتظامی وکلا درخواست می‌کند.

- در این خصوص نیز صدور اذعانامه لازم نیست و رسیدگی مستقیماً به دادگاه انتظامی وکلا ارجاع می‌شود.

۴. درخواست رئیس کانون: رئیس کانون، می‌تواند شخصاً یا به تقاضای شش نفر از اعضای هیأت‌مدیره، تعقیب و تعلیق وکیل را مستقیماً از دادگاه انتظامی وکلا تقاضا کند؛ مشروط بر اینکه تخلف اعلام‌شده، موجب تعلیق وکیل باشد.

● **تعلیق وکیل:** به این معنا است که مجوز فعالیت وکیل به‌طور کلی باطل نشود؛ اما برای مدتی وکیل امکان اشتغال به وکالت نداشته باشد. در این خصوص موارد زیر قابل توجه است:

۱. **تعلیق وکیل تحت تعقیب انتظامی:** اگر وزیر دادگستری یا رئیس هیأت‌مدیره کانون وکلا، اشتغال وکیل مورد تعقیب را به کار وکالت مقتضی ندانند، می‌توانند تعلیق موقت آن وکیل را از دادگاه انتظامی وکلا تقاضا کنند. در این خصوص باید توجه داشت که: (ماده ۱۸ ل.ا.ک.و.د)
 - دادگاه انتظامی وکلا باید در جلسه خارج از نوبت به این تقاضا رسیدگی کند و در صورت اقتضا رأی مبنی بر تعلیق صادر کند.
 - این رأی اگرچه از سوی وکیل قابل تجدیدنظر است، اما فوراً قابل اجرا است.
 - در صورت صدور رأی مبنی بر عدم تعلیق، وزیر دادگستری یا رئیس کانون می‌تواند از این رأی تجدیدنظرخواهی کند.
 - مرجع تجدیدنظر در خصوص دو بند فوق، دادگاه عالی انتظامی قضات است که خارج از نوبت رسیدگی می‌کند. رأی دادگاه عالی انتظامی قضات در این خصوص قطعی است.
 - همچنین شش نفر از اعضای هیأت‌مدیره کانون می‌توانند تعلیق وکیل مورد تعقیب را از رئیس کانون وکلا تقاضا کنند که در این صورت او مکلف است تقاضای تعلیق وکیل را به دادگاه انتظامی وکلا تسلیم کند.
 - البته وکیل مزبور باید تحت تعقیب انتظامی باشد. بنابراین صدور حکم تعلیق وکیل به درخواست وزیر دادگستری (در حال حاضر: رئیس قوه قضائیه) یا رئیس کانون در صورتی مجاز است که پرونده تخلف وکیل مورد نظر، در پی اذعانامه دادسرا، درخواست دادستان استان (شهرستان مرکز استان) یا وزیر دادگستری (در حال حاضر: رئیس قوه قضائیه) در دادگاه انتظامی کانون مطرح شده باشد.
 - رئیس کانون حق دارد که در تخلفاتی که منافعی با شئون وکالت و ادامه اشتغال وکیل باشد،

رأساً تعقیب وکیل را از دادگاه انتظامی وکلا تقاضا کند. در این خصوص رئیس کانون باید ابتدا مراتب را برای صدور کیفرخواست به دادرسی انتظامی وکلا اعلام کند و اگر دادستان، مخالف با تعقیب باشد رئیس کانون می‌تواند رسیدگی به تخلف و صدور قرار تعلیق وکیل را به‌طور هم‌زمان و مستقیماً به دادگاه انتظامی وکلا تسلیم کند.

▪ اگر دادگاه انتظامی وکلا، تخلفی را که رئیس کانون اعلام کرده، مقتضی تعلیق تشخیص ندهد، از صدور قرار تعلیق خودداری می‌کند و باید از رسیدگی به تخلف نیز به‌علت صالح‌نبودن درخواست‌کننده، خودداری کرده و پرونده را به دفتر کانون برگرداند.

۲. تعلیق وکیل تحت تعقیب کیفری: اگر به‌آتهام ارتکاب جنحه یا جنایت، برای وکیلی کیفرخواست صادر شود، دادستان ذی‌ربط، مانند دادستان عمومی و انقلاب شهرستان، باید رونوشت آن را به کانون وکلای متبوع آن وکیل بفرستد. در این خصوص به ترتیب زیر عمل می‌شود: (ماده ۸۷ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)

▪ این موضوع از طرف کانون به دادگاه انتظامی وکلا ارجاع می‌شود.

▪ اگر آن دادگاه دلایل را قوی و ادامه وکالت وکیل را منافی با شئون وکالت بداند، حکم تعلیق موقت او را صادر می‌کند که حکم مزبور موقتاً قابل اجرا است و مفاد آن به دادگاه‌ها ابلاغ می‌شود.

▪ در مورد هرگونه محکومیت قطعی وکیل به ارتکاب جنایت، مطلقاً و در مورد جنجهایی که به تشخیص دادگاه انتظامی وکلا ادامه وکالت منافی شئون وکالت است محرومیت وکیل از شغل وکالت در روزنامه رسمی و نشریه کانون، آگهی می‌شود و به دادگاه‌ها نیز ابلاغ می‌شود.

• شیوه رسیدگی به تخلفات وکلا و صدور رأی

۱. دادگاه انتظامی وکلا، بعد از رسیدن اذعانامه یا تقاضای رسیدگی از طرف مقامات مربوط و آماده‌بودن موضوع برای رسیدگی، رونوشت اذعانامه یا تقاضا را به‌وسیله مأمور کانون یا پست سفارشی دوقبضه به وکیل تحت تعقیب ابلاغ می‌کند. (ماده ۶۶ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)

۲. وکیل مزبور، فرصت دارد که ظرف مهلت ده روز پس از ابلاغ در مرکز و اطراف آن تا شعاع شصت کیلومتر و یک ماه در سایر موارد پاسخ دهد. (ماده ۶۶ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)

۳. ابلاغ اذعانامه یا تقاضای رسیدگی به وکیل تحت تعقیب، قبل از رسیدگی و صدور رأی دادگاه وکلا، الزامی است. (ماده ۶۶ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)

۴. بعد از رسیدن پاسخ یا انقضای مهلت، وقت رسیدگی به آگاهی دادستان می‌رسد و در وقت مزبور، دادگاه رسیدگی می‌کند و اگر اخذ توضیح شفاهی از وکیل تحت تعقیب لازم نباشد، حکم می‌دهد و در غیر این صورت پس از اخذ توضیح، نسبت به صدور رأی اقدام می‌کند. (ماده ۶۷ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)

• آرای صادره از دادگاه انتظامی وکلا و شکایت از آنها

۱. مرجع تجدیدنظر از آرائی که از دادگاه انتظامی وکلا صادر می‌شود، اگر آن رأی قابل تجدیدنظر باشد، دادگاه عالی انتظامی قضات است. (ماده ۱۸ ل.ا.ک.و.د.)

۲. مهلت تجدیدنظر ده روز با رعایت مسافت است. (ماده ۱۸ ل.ا.ک.و.د.)

۳. اگر دادرسی انتظامی کانون نسبت به وکیلی قرار منع تعقیب صادر کند و از این قرار منع تعقیب در دادگاه انتظامی وکلا اعتراض به عمل آید و دادگاه انتظامی وکلا، آن رأی را تأیید کند، رأی دادگاه که در تأیید این قرار منع تعقیب صادر شده، در هر حال قطعی است.

۴. رأی دادگاه مبنی بر تعلیق یا عدم تعلیق وکیل، قابل تجدیدنظر است. (ماده ۱۸ ل.ا.ک.و.د.)

۵. رأی دادگاه مبنی بر محکومیت وکیل تحت تعقیب به مجازات‌های درجه ۱ تا ۳، نسبت به وکیل قطعی و در خصوص مجازات‌های درجه ۴ به‌بالا از جانب او قابل تجدیدنظر است. (ماده ۱۴ ل.ا.ک.و.د.)

۶. رأی برائت و رأی مجازات درجه ۴ به‌بالا از سوی رئیس کانون و دادرسی انتظامی وکلا، قابل تجدیدنظر است. (ماده ۱۴ ل.ا.ک.و.د.)

۷. تمام آرای صادره از دادگاه انتظامی وکلا، از طرف شاکی خصوصی که تعقیب با شکایت او به عمل آمده، قابل تجدیدنظر است. (ماده ۱۸ ل.ا.ک.و.د.)

۸. اگر تعقیب به درخواست وزیر دادگستری (در حال حاضر: رئیس قوه قضائیه) انجام شده باشد، هر رأیی که از دادگاه انتظامی وکلا صادر شده باشد، از سوی وزیر دادگستری (در حال حاضر: رئیس قوه قضائیه) قابل تجدیدنظر است. (ماده ۷۵ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)

۹. اگر تعقیب به درخواست داستان استان (در حال حاضر: دادستان مرکز استان) انجام شده باشد، هر رأیی که از دادگاه انتظامی وکلا صادر شده باشد، از سوی دادستان استان قابل تجدیدنظر است. (ماده ۷۵ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)

۱۰. آرای کانون باید در هرحال به وکیل تحت تعقیب، کانون، دادسرای انتظامی و نیز به شاکی ابلاغ شود.

۱۱. آرائی که قابل شکایت از سوی وزیر دادگستری یا دادستان استان است باید به ایشان نیز ابلاغ شود.

● **موانع تعقیب:** در مواردی تعقیب کیفری با مانع مواجه می‌شود و در نتیجه تعقیب کیفری وکیل امکان‌پذیر نیست. همچنین در مواردی مجازات انتظامی وکیل تشدید می‌شود یا تخفیف می‌یابد. این موارد عبارت‌اند از:

۱. مرور زمان: مدت مرور زمان تعقیب انتظامی دو سال از تاریخ وقوع تخلف انتظامی است و در مواردی که تعقیب به عمل آمده، دو سال از تاریخ آخرین اقدام انتظامی است. (ماده ۸۶ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
۲. استرداد شکایت یا استعفای مشتکی‌عنه مانع تعقیب انتظامی نیست و تعقیب انتظامی وکیل ادامه می‌یابد. البته استرداد شکایت موجب تخفیف مجازات است. (ماده ۸۵ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
۳. هیچ تخلفی را نمی‌توان عفو کرد و اگر موجبی برای تخفیف باشد دادگاه انتظامی وکلا می‌تواند حداقل مجازات را تعیین کند و یا یک درجه تخفیف دهد. (ماده ۸۳ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
۴. اگر وکیلی محکوم به مجازات انتظامی شود و ظرف سه سال از تاریخ قطعی شدن حکم، مرتکب تخلفی نظیر تخلف مورد حکم شود، به مجازاتی یک یا دو درجه بالاتر از مجازات مورد حکم محکوم می‌شود. (ماده ۸۴ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)

● رابطه تعقیب انتظامی و تعقیب قضائی (کیفری یا حقوقی)

۱. تعقیب انتظامی وکیل، مانع طرح دعوای حقوقی علیه او (مثلاً برای جبران خسارت) یا شکایت کیفری علیه او (مثلاً به دلیل تبانی با طرف مقابل) نیست. (ماده ۸۹ آ.ا.ل.ا.ک.و.د.)
۲. اگر تخلفی که به وکیل نسبت داده شده است، علاوه بر جهات انتظامی، دارای جهات کیفری نیز باشد و جهات کیفری از جهات انتظامی قابل تفکیک نباشد، رسیدگی انتظامی موکول به رسیدگی به جنبه کیفری و فراغ از جنبه کیفری است. (ماده ۷۳ ل.ا.ک.و.د.)
۳. تعقیب کیفری وکیل به اتهام جرمی که در موضع دفاع مرتکب شده، مستلزم صدور رأی تعلیق وکیل از دادگاه عالی انتظامی قضات است.
۴. در صورت طرح دعوای مسئولیت مدنی علیه وکیل، دادگاه حقوقی در صورتی می‌تواند حکم

مسئولیت مدنی وکیل را به سبب عملی که تخلف انتظامی است، صادر کند که تخلف (تقصیر) وکیل در مراجع صالح انتظامی و یا جرم او در پرونده کیفری اثبات شده باشد؛ زیرا احراز تقصیر وکیل، در صلاحیت مراجع صالح انتظامی (از جمله دادگاه انتظامی وکلا و سپس دادگاه عالی انتظامی قضات) است و از صلاحیت دادگاه‌های عمومی خارج است.

● کارشناسان رسمی دادگستری: تشکیلات رسمی مرتبط با کارشناسان رسمی دادگستری عبارت‌اند از:

۱. شورای عالی کارشناسان رسمی: از هجده نفر عضو، به انتخاب کارشناسان کل کشور تشکیل می‌شود. اعضای آن به تناسب تعداد کارشناسان عضو هر کانون هستند. محل استقرار این شورا در تهران است و اعضای آن برای مدت چهار سال انتخاب می‌شوند و انتخاب مجدد آنها برای یک دوره دیگر بلامانع است. (ماده ۳ ق.ک.ک.ر.د.)

۲. کمیسیون صلاحیت و اولویت‌های اخلاقی: این کمیسیون از پنج عضو اصلی و دو عضو علی‌البدل تشکیل می‌شود. دو عضو اصلی و یک عضو علی‌البدل این کمیسیون از بین حقوق‌دانان توسط رئیس قوه قضائیه انتخاب می‌شوند و بقیه اعضا به پیشنهاد شورای عالی کارشناسان و تأیید رئیس قوه قضائیه از بین کارشناسان رسمی منصوب می‌شوند. تشخیص صلاحیت اولویت‌های اخلاقی مندرج در ق.ک.ک.ر.د بر عهده این کمیسیون است. مدت عضویت هر عضو در کمیسیون چهار سال است. (ماده ۱۳ ق.ک.ک.ر.د.)

۳. کانون‌های کارشناسان رسمی دادگستری استان‌ها: کانون‌های کارشناسان رسمی دادگستری در مراکز استان‌هایی تشکیل می‌شود که حداقل سی نفر کارشناس رسمی مقیم در آن استان باشند. درباره این کانون‌ها نکات زیر قابل توجه است:

- این کانون‌ها دارای شخصیت حقوقی مستقل غیردولتی، غیرانتفاعی و غیرسیاسی هستند. تا زمانی که در مرکز استانی کانون مستقل تشکیل نشده باشد کارشناسان رسمی آن استان، عضو نزدیک‌ترین کانون به آن استان هستند. (مواد ۱ و ۲ ق.ک.ک.ر.د.)
- ارکان کانون‌های کارشناسان استان‌ها عبارت‌اند از: مجمع عمومی عادی و فوق‌العاده، هیأت‌مدیره، بازرسان، دادرسان و دادگاه انتظامی. (ماده ۵ ق.ک.ک.ر.د.)
- اعضای مجمع عمومی هر کانون را کارشناسان عضو همان کانون تشکیل می‌دهند. (ماده ۶ ق.ک.ک.ر.د.)

- مهم‌ترین وظایف مجمع عمومی عادی انتخاب اعضای هیأت‌مدیره و بازرسان و دادستان انتظامی کانون است. (ماده ۸ ق.ک.ک.ر.د)
- اعضای هیأت‌مدیره برای مدت چهار سال انتخاب می‌شوند.

● شرایط اخذ پروانه کارشناسی

۱. اخذ پروانه کارشناسی از دو راه امکان‌پذیر است:
 - کانون‌های کارشناسان رسمی استان‌ها؛
 - مرکز امور وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضائیه.
۲. گزینش صلاحیت اولویت‌های اخلاقی متقاضیان کارشناسی و همچنین اظهارنظر درباره صلاحیت داوطلبان عضویت در ارکان کانون و عضویت در شورای عالی، بر عهده کمیسیون صلاحیت و اولویت‌های اخلاقی است.
۳. کارشناسان رسمی جدید، هنگام گرفتن پروانه باید با حضور در جلسه هیأت‌مدیره کانون استان مربوطه، و با حضور ریاست دادگستری استان یا نماینده او سوگند یاد کنند.
۴. صدور پروانه برای کارشناسان رسمی فقط برای یک رشته مجاز است. (ماده ۳۸ ق.ک.ک.ر.د)
۵. کارمندان رسمی دولت یا مؤسسات وابسته به دولت می‌توانند در صورت دارابودن شرایط، پروانه کارشناسی بگیرند.
۶. کارمندان قضائی و اداری دادگستری و سازمان ثبت اسناد و املاک نیز می‌توانند در صورت دارابودن شرایط، پروانه کارشناسی بگیرند؛ اما محاکم و دادرها و ادارات ثبت و سایر ارکان دادگستری نمی‌توانند هیچ‌گونه امر کارشناسی را به آنها ارجاع دهند؛ مگر آنکه در رشته خاصی، جز قاضی و یا کارمند شاغل، کارشناس دیگری وجود نداشته باشد. (ماده ۳۳ ق.ک.ک.ر.د)
۷. مستخدمین (کارمندان) شاغل در دولت یا مؤسسات وابسته به دولت نمی‌توانند در دعاوی و اموری که مربوط به وزارت‌خانه یا مؤسسه متبوع آنها است، به‌عنوان کارشناس مداخله و اظهارنظر کنند؛ مگر آنکه: (ماده ۳۳ ق.ک.ک.ر.د)
 - در آن رشته، کارشناس رسمی دیگری وجود نداشته باشد؛
 - کارشناس مزبور، مرضی‌الطرفین باشد؛
 - کارمند مذکور، قانوناً ملزم به اظهارنظر باشد.

● حقوق کارشناسان رسمی

۱. محرومیت دائم یا موقت شخص از کارشناسی باید با صدور حکم از دادگاه انتظامی کانون کارشناسان صورت گیرد که این رأی در دادگاه تجدیدنظر کارشناسان رسمی قابل تجدیدنظر است. (ماده ۲۵ ق.ک.ک.ر.د.)

۲. تعلیق موقت کارشناس با جمع شرایط زیر امکان پذیر است: (ماده ۲۵ ق.ک.ک.ر.د.)
- باید کارشناس مرتکب سوءرفتار و یا اعمال منافی با شئون و حیثیت کارشناسی شده باشد.
 - به تقاضای رئیس قوه قضائیه، وزیر دادگستری یا سه نفر از اعضای هیأت مدیره کانون کارشناسان رسمی امکان پذیر است.
 - اشخاص فوق می توانند با ارائه ادله خود از دادگاه انتظامی کانون، تعلیق موقت کارشناس را تا صدور حکم قطعی تقاضا کنند.
 - دادگاه انتظامی کانون در جلسه خارج از نوبت به این تقاضای ایشان رسیدگی می کند و رأی مقتضی را صادر می کند.
 - دادرسی انتظامی کانون باید ظرف سه ماه از تاریخ وصول حکم تعلیق موقت نسبت به اتهامات وارده به کارشناس معلق، رسیدگی و پرونده را جهت صدور رأی به دادگاه انتظامی کانون بفرستد. مرجع رسیدگی به تجدیدنظرخواهی، دادگاه تجدیدنظر کارشناسان رسمی است.

۳. کارشناس استحقاق دریافت دستمزد را دارد؛ بدین ترتیب که کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی مکلف اند در صورت درخواست کارشناس یا هیأت کارشناسی، دستمزد کارشناسی را طبق تعرفه و اگر قبلاً قابل برآورد نباشد، حسب مورد به طور علی الحساب به حساب کانون کارشناسان یا مرکز امور و کلا و کارشناسان قوه قضائیه بسپارند و قبض آن را در پرونده مربوط پیوست نمایند. در این صورت کارشناسان رسمی باید بعد از سپردن دستمزد نسبت به انجام کارشناسی اقدام نمایند. (ماده ۴ تعرفه دستمزد کارشناسان رسمی دادگستری، مصوب ۱۳۹۸ رئیس قوه قضائیه)
۴. در امور کیفری، شاکی و متهم بابت حق الزحمه کارشناس نباید وجهی بپردازند و این هزینه ها از اعتبارات مربوط به قوه قضائیه پرداخت می شود؛ مگر آنکه شاکی تقاضای کارشناسی کرده باشد که در این صورت مکلف به پرداخت دستمزد کارشناس است.

● تکالیف کارشناسان رسمی دادگستری

۱. اگر تخلف انتظامی که کارشناس مرتکب آن شده، دارای وصف کیفری باشد، دادگاه انتظامی

مکلف است پرونده را عیناً به مرجع قضائی صالح بفرستد. (ماده ۲۶ ق.ک.ک.ر.د.)

۲. اگر شکایتی علیه کارشناسی در مرجع قضائی طرح شود و مرجع قضائی عمل انتسابی را جرم نداند، ولی آن را یکی از تخلفات مندرج در ق.ک.ک.ر.د تشخیص دهد، پرونده را با صدور قرار مقتضی (منع تعقیب) به دادسرای کانون می‌فرستد. (ماده ۶۶ آ.ق.ک.ک.ر.د.)

● مراجع انتظامی برای رسیدگی به تخلفات انتظامی کارشناسان

۱. مرجع رسیدگی به تخلفات کارشناسان هر کانون و تعقیب آنان، دادسرای انتظامی کارشناسان رسمی آن کانون است. (ماده ۲۱ ق.ک.ک.ر.د.)

۲. دادستان هر کانون، از بین کارشناسان رسمی، به وسیله مجمع عمومی عادی همان کانون برای مدت چهار سال انتخاب می‌شود. (ماده ۲۱ ق.ک.ک.ر.د.)

۳. دادیاران دادسرای انتظامی، به تعداد لازم، به پیشنهاد دادستان و تصویب هیأت‌مدیره آن کانون تعیین می‌شوند. (ماده ۲۱ ق.ک.ک.ر.د.)

۴. مرجع تعقیب تخلفات انتظامی اعضای هیأت‌مدیره و دادستان و بازرسان کانون‌های استان‌ها، دادسرای انتظامی قضات است. (ماده ۲۱ ق.ک.ک.ر.د.)

۵. مرجع رسیدگی و صدور رأی نسبت به تخلفات کارشناسان هر کانون، دادگاه انتظامی کارشناسان رسمی همان کانون است. این دادگاه سه عضو دارد که برای مدت چهار سال انتخاب می‌شوند. اعضای این دادگاه به شرح زیر هستند: (ماده ۲۳ ق.ک.ک.ر.د.)

- یک نفر حقوق‌دان که رئیس قوه قضائیه او را انتخاب می‌کند و باید حداقل دارای ده سال سابقه کار باشد. ریاست دادگاه با این عضو است.
- رئیس هیأت‌مدیره کانون یا یکی از اعضای هیأت‌مدیره به انتخاب رئیس.
- یک نفر از بین کارشناسان رسمی که با شخص تحت تعقیب هم‌تخصص باشد. این کارشناس توسط رئیس کانون انتخاب می‌گردد.

● تخلفات انتظامی کارشناسان رسمی دادگستری

۱. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۱ (توبیخ با درج در پرونده کانون) است: عدم حضور در مرجع صالح در وقت مقرر بدون عذر موجه.

۲. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۲ (محدودکردن اختیارات فنی کارشناس رسمی برای مدت یک سال) است: توسل به معاذیری که خلاف آنها بعداً ثابت شود.

۳. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۳ (محدودکردن اختیارات فنی کارشناس رسمی برای مدت سه سال) است:

- مسامحه و سهل‌انگاری در اظهارنظر، هرچند مؤثر در تصمیمات مراجع قضائی نباشد.
- تسلیم اسناد و مدارک به اشخاصی که قانوناً حق دریافت آن را ندارند یا امتناع از تسلیم آن اسناد و مدارک به اشخاصی که حق دریافت دارند.

۴. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۴ (محرومیت از اشتغال به کارشناسی رسمی از سه ماه تا یک سال) است: سوءرفتار و اعمال خلاف شئون شغلی.

۵. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۵ (محرومیت از اشتغال به امر کارشناسی رسمی از یک تا سه سال) است: نقض قوانین و مقررات در اظهارنظر کارشناسی.

۶. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها حسب‌مورد، درجه ۵ (محرومیت از اشتغال به امر کارشناسی رسمی از یک تا سه سال) یا ۶ (محرومیت دائم از اشتغال به امر کارشناسی) است:

- انجام کارشناسی و اظهارنظر با وجود جهات ردّ قانونی؛
- انجام کارشناسی و اظهارنظر در اموری که خارج از صلاحیت کارشناس است؛
- انجام کارشناسی و اظهارنظر برخلاف واقع و با تبانی؛
- انجام کارشناسی و اظهارنظر با پروانه‌ای که اعتبار آن منقضی شده است؛
- افشای اسرار و اسناد محرمانه؛
- اخذ وجه یا مال یا قبول خدمت مازاد بر تعرفه دستمزد و هزینه مقرر در قوانین یا دستورهای مراجع صالح.

۷. تخلفاتی که مجازات انتظامی آنها درجه ۶ (محرومیت دائم از اشتغال به امر کارشناسی) است: کارشناس در زمان تعلیق و یا محرومیت از حقوق اجتماعی به انجام کارشناسی و اظهارنظر مبادرت ورزد و یا اثبات شود که شرایط موضوع ماده ۱۵ ق.ک.ر.د را نداشته است.

● شیوه تعقیب انتظامی کارشناسان

۱. تعقیب انتظامی کارشناسان توسط دادسرای انتظامی قانون کارشناسان انجام می‌شود.

۲. تعقیب انتظامی معمولاً در پی شکایت شاکی شروع می‌شود.

۳. شکایت شاکی باید حاوی نام و نشانی شاکی و کارشناس بوده و مدارک مورد استناد به آن پیوست باشد. این شکایت در دفتر کانون کارشناسان ثبت و هیأت‌مدیره کانون عندالاقضاء شکایت را به دادسرای انتظامی کانون کارشناسان می‌فرستد. (ماده ۵۹ آ.ا.ق.ک.ک.ر.د.)

۴. ممکن است هیأت‌مدیره رأساً شکایت را رد کند. در این صورت شاکی می‌تواند ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ این تصمیم هیأت‌مدیره، نسبت به آن در دادسرای کانون اعتراض کند. (تبصره ماده ۱۲ ق.ک.ک.ر.د.)

۵. اگر مراجع قضائی تخلف قابل تعقیبی از کارشناس ببینند، آن را به اطلاع کانون مربوط می‌رسانند. اگر کانون نیز موضوع را قابل تعقیب تشخیص دهد پرونده را برای رسیدگی به دادسرای انتظامی کانون می‌فرستد و چنانچه معتقد به تعقیب نباشد مراتب را به مرجع قضائی مزبور اعلام می‌کند. اگر آن مرجع قضائی نظر کانون را نپذیرد، می‌تواند رأساً موضوع را به دادسرای انتظامی ارجاع دهد. (ماده ۶۵ آ.ا.ق.ک.ک.ر.د.)

۶. اگر خود هیأت‌مدیره کانون کارشناسان نیز به هر ترتیبی از تخلف کارشناس مطلع شود، رأساً تعقیب انتظامی کارشناس را از دادسرای انتظامی کانون تقاضا می‌کند.

۷. حکم تعلیق کارشناس ممکن است به درخواست رئیس قوه قضائیه، وزیر دادگستری یا سه نفر از اعضای هیأت‌مدیره کانون کارشناسان مربوطه صادر شود. در این صورت دادسرای انتظامی باید ظرف مدت سه ماه از تاریخ وصول حکم تعلیق، پرونده کارشناس متخلف را برای صدور رأی به دادگاه انتظامی ارسال کند. (ماده ۲۵ ق.ک.ک.ر.د.)

۸. اگر دادسرای انتظامی کارشناسان رسمی عقیده بر وقوع تخلف داشته باشد، کیفرخواست صادر می‌کند و در غیر این صورت قرار منع تعقیب صادر می‌کند. این قرار ظرف سی روز پس از ابلاغ، از طرف شاکی یا رئیس هیأت‌مدیره کانون کارشناسان در دادگاه انتظامی کانون قابل اعتراض است. اگر این قرار در دادگاه مزبور تأیید شود، پرونده مختومه می‌شود.

● شیوه رسیدگی و صدور رأی در دادگاه انتظامی کارشناسان

۱. مرجع رسیدگی به تخلفات انتظامی کارشناسان رسمی هر استان، دادگاه انتظامی کانون کارشناسان آن استان است.

۲. اگر دادسرای انتظامی کانون، کارشناس را قابل تعقیب بداند، کیفرخواست صادر و یک نسخه از آن را ظرف مدت ده روز از طریق کانون، به وسیله پست سفارشی پیش‌تاز به کارشناس ابلاغ می‌کند. اگر کیفرخواست صادر نشده باشد یا به کارشناس ابلاغ نشده باشد، و با وجود این، دادگاه انتظامی کانون رأی دهد، موجب فسخ رأی صادره است.

۳. کارشناس می‌تواند ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، پاسخ خود را کتباً از طریق دفتر کانون و یا مستقیماً به دادگاه انتظامی کانون تسلیم کند.

۴. دادگاه انتظامی پس از وصول پاسخ کارشناس یا انقضای مهلت یک‌ماهه او، وقت رسیدگی تعیین کرده و به اطلاع دادسرای انتظامی، کارشناس و ریاست کانون مربوطه می‌رساند. علاوه بر این، در مورد دعاوی تجدیدنظر، به اطلاع شورای عالی کارشناسان برای معرفی دیگر اعضای دادگاه می‌رساند.

۵. اعضای معرفی شده در هر پرونده تا پایان رسیدگی و صدور رأی قابل تعویض نیستند.

۶. اگر رسیدگی به شکایت انتظامی در امور کارشناسی مستلزم انجام کارشناسی مجدد باشد، پرداخت دستمزد آن کارشناسان طبق تعرفه بر عهده شاکی است (تبصره ۷ ماده ۲۳ ق.ک.ک.ر.د).

۷. اگر کارشناس و معاون دادسرای انتظامی بدون عذر موجه حاضر نشوند، این امر مانع رسیدگی و صدور رأی نیست.

۸. احضار کارشناس یا شاکی به دادگاه یا دادسرای انتظامی در صورتی لازم است که حضور آنها برای ادای توضیح و کشف حقیقت لازم باشد.

۹. اگر اعمال کارشناس، علاوه بر جنبه انتظامی، دارای جنبه کیفری هم باشد، دادگاه انتظامی پرونده را به مرجع قضائی صالح می‌فرستد. (تبصره ۲ ماده ۲۶ ق.ک.ک.ر.د)

● تخفیف و تشدید مجازات

۱. در این دادگاه تخفیف مجازات پیش‌بینی نشده است.

۲. برخلاف دادگاه انتظامی و کلاً، در دادگاه انتظامی کارشناسان، تشدید مجازات نیز پیش‌بینی نشده است.

۳. البته هیأت‌مدیره هر کانون باید از تمدید پروانه رسمی کسانی که سه بار، ظرف سه سال به مجازات‌های انتظامی محکوم می‌شوند خودداری کند. این کارشناسان می‌توانند بعد از دو سال از

تاریخ لغو پروانه، دوباره درخواست تمدید پروانه کارشناسی نمایند؛ مگر اینکه به مجازات انتظامی محرومیت دائم یا موقت از اشتغال به امر کارشناسی رسمی محکوم شده باشند. (تبصره ۴ ماده ۲۶ ق.ک.ک.ر.د)

• آرای صادره از دادگاه انتظامی کانون کارشناسان و شکایت از آن

۱. آرای دادگاه انتظامی کانون کارشناسان، از سوی هیأت مدیره کانون و کارشناس محکوم علیه، ظرف یک ماه پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی است. (تبصره ۴ ماده ۲۳ ق.ک.ک.ر.د) دادسرای انتظامی کارشناسان نمی تواند به آرای صادره از دادگاه انتظامی کانون کارشناسان اعتراض کند.

۲. مرجع تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر کارشناسان رسمی است که فقط در تهران تشکیل می شود. (ماده ۲۴ ق.ک.ک.ر.د)

۳. اگر از دادسرای انتظامی کانون کارشناسان، قرار منع تعقیب صادر شود و نسبت به آن اعتراض شود و دادگاه انتظامی کانون آن را تأیید کند؛ این رأی قطعی است و قابل اعتراض نیست.

۴. سایر تصمیمات دادگاه انتظامی، از سوی هیأت مدیره کانون کارشناسان مربوطه و نیز محکوم علیه قابل تجدیدنظر است.

۵. اگر حکم برائت کارشناس صادر شود، شخص شاکی، محکوم علیه تلقی می شود و حق تجدیدنظرخواهی دارد و اگر حکم دادگاه مبنی بر محکومیت کارشناس باشد، کارشناس محکوم علیه است و حق تجدیدنظرخواهی دارد.

۶. مهلت اعتراض به آرای دادگاه کانون کارشناسان رسمی، یک ماه از تاریخ ابلاغ است. رسیدگی دادگاه تجدیدنظر انتظامی، مستلزم تجدیدنظرخواهی در این مهلت یک ماهه است.

۷. فقط شاکی می تواند هم به تصمیم هیأت مدیره مبنی بر رد شکایت اعتراض کند و هم می تواند نسبت به حکم برائت کارشناس تجدیدنظرخواهی کند.

• **موانع تعقیب انتظامی کارشناسان:** در مواردی تعقیب انتظامی کارشناسان با موانعی مواجه می شود؛ که این موارد عبارتند از:

۱. مرور زمان: مرور زمان نسبت به تعقیب انتظامی کارشناسان رسمی دو سال از تاریخ وقوع تخلف

(در صورت عدم تعقیب) یا آخرین اقدام انتظامی است. (ماده ۷۰ آ.ق.ک.ک.ر.د) در این خصوص باید توجه داشت که:

▪ پایان مدت مرور زمان، تاریخی است که هیأت مدیره کانون کارشناسان، دستور پیگیری شکایت شاکی و رسیدگی دادسرای انتظامی را صادر می کند و تاریخ ثبت شکایت ملاک نیست.

۲. استرداد شکایت شاکی و استعفای کارشناس رسمی از حرفه کارشناسی، مانع تعقیب و رسیدگی انتظامی نیست.

● تعلیق کارشناس

۱. اگر رئیس قوه قضائیه، وزیر دادگستری یا سه نفر از اعضای هیأت مدیره کانون کارشناسان رسمی مربوطه از سوء رفتار یا اعمال منافی با شئون و حیثیت کارشناسی آگاه شوند، می توانند با ارائه ادله خود، تعلیق موقت کارشناس را از دادگاه انتظامی کانون تا صدور حکم تقاضا کنند.

۲. دادگاه خارج از نوبت به این درخواست رسیدگی می کند و رأی می دهد.

۳. هم رأی دادگاه مبنی بر رد درخواست تعلیق کارشناس و هم رأی تعلیق کارشناس قابل تجدیدنظر است.

۴. در قانون، ترتیبی برای اجرای موقت رأی تعلیق پیش بینی نشده است.

۵. دادسرای انتظامی باید ظرف سه ماه پرونده تخلف را به دادگاه بفرستد.

۶. در قانون، تعلیق کارشناسی که تحت تعقیب کیفری است پیش بینی نشده است.

۷. درخواست تعلیق کارشناس از سوی رئیس قوه قضائیه، وزیر دادگستری یا اعضای هیأت مدیره کانون کارشناسان، مستلزم این نیست که آن کارشناس قبلاً تحت تعقیب انتظامی قرار گرفته باشد.

۸. مقامات و اشخاص مزبور نمی توانند درخواست تعقیب انتظامی کارشناس را رأساً از دادگاه انتظامی کانون تقاضا کنند؛ بلکه باید این تقاضا را از دادسرای انتظامی کارشناسان رسمی به عمل آورند.

◀ مبحث ششم / صلاحیت ذاتی و محلی (مواد ۱۰ تا ۲۵ ق.آ.د.م)

● **صلاحیت:** به معنای اهلیت مرجع رسیدگی کننده برای رسیدگی به امور قضائی است. صلاحیت به دو نوع تقسیم می شود:

۱. صلاحیت ذاتی؛

۲. صلاحیت محلی یا نسبی.

● **صلاحیت ذاتی:** صلاحیت یک مرجع، از سه حیث «صلاحیت ذاتی» نام دارد. به عبارت دیگر، صلاحیت ذاتی دارای سه مؤلفه است:

۱. صنف (قضائی یا اداری)؛

۲. نوع (عمومی یا اختصاصی)؛

۳. درجه (بدوی یا تجدیدنظر).

● **تقسیم بندی مراجع رسیدگی کننده (مراجع قضاوتی) از حیث صنف:** از این حیث مراجع به دو دسته قضائی و اداری، تقسیم می شوند:

۱. **مراجع قضائی:** مراجعی که به اختلاف ناشی از روابط و حقوق خصوصی فی مابین مردم رسیدگی می کنند؛ نظیر دادگاه عمومی، دادگاه خانواده و.....

۲. **مراجع اداری:** مراجعی هستند که به تظلمات مردم از دولت یا به اختلافات فی مابین مردم

و دولت یا نهادهای عمومی، در صورتی که آن اختلافات، ناشی از اعمال حاکمیت^۱ باشد، رسیدگی می‌کنند. مواردی مانند دریافت مالیات، دریافت عوارض گمرک، مجوز صادرات و مجوز واردات، در شمار اعمال حاکمیت هستند. عالی‌ترین این مراجع، دیوان عدالت اداری است. اگر در خصوص اعمال حاکمیت اختلاف پیش آید، می‌توان به دیوان عدالت اداری یا سایر مراجع رسیدگی‌کننده اداری (نظیر کمیسیون حل اختلاف مالیاتی، کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری و...) مراجعه کرد.

◀ **سؤال:** شرکتی با اداره راه و شهرسازی شهرستانی، قراردادی مبنی بر نصب علائم هشداردهنده منعقد می‌کند، اما اداره راه و شهرسازی، از تأدیه مبلغ قرارداد امتناع می‌کند. شرکت مزبور برای اقامه دعوی باید به کدام مرجع رجوع کند؟

● **جواب:** باید به دادگاه عمومی مراجعه کند؛ زیرا منشأ دعوی یک قرارداد است و جنبه اعمال حاکمیت ندارد. توجه داشته باشید که اگر در خصوص اعمال تصدی، میان مردم و دولت اختلاف پیش آید، باید به مراجع قضائی (دادگاه عمومی) رجوع کرد، نه دیوان عدالت اداری. اعمال تصدی اعمالی است که اختصاص به دولت ندارد و اشخاص خصوصی نیز می‌توانند آن را انجام دهند. برای مثال، اگر «الف»، منزل خود را به اداره آموزش و پرورش اجاره دهد و اداره مزبور از تخلیه منزل امتناع کند، باید برای رفع اختلاف به دادگاه عمومی مراجعه کرد؛ زیرا تمام اموری که جنبه قراردادی دارند، در شمار اعمال تصدی است. همچنین مواردی از قبیل مطالبه طلب، مطالبه وجه اسناد تجاری، دعاوی سه گانه تصرف، خلع ید و مطالبه خسارت در صلاحیت دادگاه عمومی است؛ حتی اگر طرف دعوی، یک دستگاه دولتی یا عمومی باشد.

● **تقسیم‌بندی مراجع از حیث نوع:** از این حیث مراجع به دو دسته عمومی و استثنائی قضائی و اداری، تقسیم می‌شوند:

۱. **مراجع عمومی:** مراجعی هستند که صلاحیت رسیدگی به تمام دعاوی و اختلافات مربوطه را دارند؛ جز آنچه طبق سایر قوانین در صلاحیت سایر مراجع قرار گرفته است.

۱. اعمال دولت بر دو قسم است:

اعمال تصدی: اعمالی است که مختص دولت نیست و سایر اشخاص نیز می‌توانند آنها را انجام دهند و دولت صرفاً به‌عنوان یک شخص حقوقی مانند سایرین آنها را انجام می‌دهد؛ مانند معاملات دولتی و قراردادهای پیمانکاری. اعمال حاکمیت: اعمالی است که مختص دولت است و دولت به‌عنوان یک قدرت حاکمه آنها را انجام می‌دهد؛ مانند اخذ مالیات، صدور مجوز صادرات و واردات، اعلان جنگ و صلح.

۲. **مراجع استثنائی (اختصاصی):** مراجعی هستند که فقط صلاحیت رسیدگی به موضوعاتی را دارند که صراحتاً طبق قانون در صلاحیت ایشان مقرر شده باشد. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- مراجع رسیدگی کننده به دعاوی حقوقی به دو دسته عمومی (دادگاه عمومی حقوقی) و استثنائی (مانند دادگاه خانواده و شورای حل اختلاف) تقسیم می شوند.
- مراجع رسیدگی کننده به امور کیفری نیز به عمومی (دادگاه کیفری دو و دادگاه کیفری یک) و استثنائی (مانند دادگاه انقلاب یا دادگاه نظامی) تقسیم می شوند.
- مراجع اداری نیز به مراجع عمومی (دیوان عدالت اداری) و مراجع استثنائی (مانند کمیسیون های ماده ۷۷، ماده ۹۹، ماده ۱۰۰ قانون شهرداری و...) تقسیم می شوند.
- در امور حقوقی به طور گسترده با مراجع اختصاصی سروکار نداریم. از این نمونه مراجع، می توان به دادگاه انقلاب (نسبت به دعاوی راجع به اصل ۴۹ ق.ا)، شورای حل اختلاف (نسبت به دعاوی تا ۵۰ میلیون ریال در شهر و ۲۰ میلیون ریال در روستا، انحصار وراثت، تحریر ترکه، مهر و موم ترکه، رفع مهر و موم ترکه، درخواست دستور تخلیه)، دادگاه خانواده (نسبت به دعاوی خانوادگی) و اداره ثبت اسناد و املاک (نسبت به دعاوی راجع به افراز املاک مشاع) اشاره کرد.

● اقسام مراجع استثنائی (مراجع اختصاصی به معنای اعم)

۱. **مراجع اختصاصی به معنای اخص:** مراجعی که به دلیل ماهیت برخی موضوعات یا شخصیت برخی از اشخاص، به دعاوی خاصی رسیدگی می کنند؛ مانند دادگاه اطفال.

۲. **مراجع سیاسی:** مراجعی که مسئولان عالی رتبه را محاکمه می کند؛ مانند دیوان عالی کشور که عهده دار رسیدگی به تخلفات رئیس جمهور است. (اصل ۱۱۰ ق.ا)

۳. **مراجع فوق العاده:** مراجعی که در زمان های بی نظمی و اغتشاش ایجاد می شوند.

● **استناد محاکم به مستند صلاحیت خود:** سؤال آن است که آیا لازم است که دادگاه در رأی صادره، مستند صلاحیت خود را درج کند یا خیر؟ برای مثال، آیا لازم است که دادگاه انقلاب در مقام صدور رأی، به ماده ۳۰۳ ق.آ.د.ک استناد کند یا آنکه دادگاه عمومی به ماده ۳ ق.ت.د.ع.ا استناد کند؟ در پاسخ به این سؤال باید به نکات زیر توجه داشت:

۱. دادگاه عمومی لازم نیست مستند صلاحیت خود را ذکر کند؛ زیرا اصل بر صلاحیت دادگاه

عمومی است. البته در یک استثناء، دادگاه عمومی لازم است که مستند صلاحیت خود را ذکر کند و آن در صورتی است که نسبت به صلاحیت آن دادگاه ایراد شده باشد که در این صورت اگر دادگاه قبلاً نسبت به این ایراد تصمیم خود را در پرونده ابراز نکرده باشد، باید در ضمن رأی خود، مستند صلاحیت خود را ذکر کند.

۲. مراجع استثنائی باید در رأی خود، مستند صلاحیت خود را ذکر کنند؛ حتی اگر نسبت به صلاحیت آنها ایراد نشده باشد.

● **تقسیم‌بندی مراجع از حیث درجه:** مراجع رسیدگی‌کننده به دعاوی و اختلافات، دارای سلسله مراتبی هستند که این سلسله مراتب باید رعایت شود. از این حیث مراجع رسیدگی‌کننده، به تالی و عالی تقسیم می‌شوند. در این خصوص توجه داشته باشید که:

۱. برای مثال، شورای حل اختلاف و محاکم عمومی، مرجع تالی و دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور، مرجع عالی هستند.

۲. تالی و عالی بودن یک مرجع، امری نسبی است. برای مثال، محاکم عمومی نسبت به شوراهای حل اختلاف عالی‌اند؛ اما نسبت به محاکم تجدیدنظر، تالی‌اند.

۳. در مراجع اداری و در مراجع غیردادگستری نیز این تقسیم‌بندی وجود دارد. برای مثال، در مقام رسیدگی به اختلافات ناشی از روابط کار، هیأت تشخیص اداره کار، مرجع تالی و هیأت حل اختلاف اداره کار، مرجع عالی است یا در مقام رسیدگی به اختلافات ناشی از ساخت‌وساز غیرمجاز در حریم شهر، کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری، مرجع تالی و کمیسیون هم‌عرض به‌عنوان کمیسیون تجدیدنظر، مرجع عالی محسوب می‌شود.^۱

۴. تا زمانی که به ماهیت دعوایی در مرجع پایین‌تر رسیدگی نشده است، علی‌الاصول رسیدگی به آن در مرجع بالاتر امکان‌پذیر نیست.^۲

● احکام صلاحیت ذاتی

۱. قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی، عطف بماسبق می‌شود و با توجه به اثر فوری این مقررات، شامل دعاوی مطروحه نیز می‌شود.

۱. در قانون، کمیسیون هم‌عرض به‌عنوان مرجع عالی تلقی شده است که قابل انتقاد است.

۲. استثنائات این قاعده را در صص ۲۴ و ۲۵ همین کتاب بیان کردیم.

۲. این قواعد آمره است؛ بنابراین اصحاب دعوی نمی‌توانند با توافق صریح یا ضمنی، دعوای مطروحه را به مراجع فاقد صلاحیت ذاتی واگذار کنند.

۳. مرجعی که دعوی به آنجا مطرح می‌شود، اگر فاقد صلاحیت ذاتی باشد، مکلف است حتی بدون ایراد از جانب شخص ذی‌نفع، از رسیدگی خودداری کند و قرار عدم صلاحیت صادر کند؛ زیرا قواعد صلاحیت ذاتی جزء قواعد آمره است.

۴. اگر رأی از مرجعی که فاقد صلاحیت ذاتی است صادر شود، در مرحله تجدیدنظر یا فرجام، مرجع رسیدگی‌کننده (دادگاه تجدیدنظر یا دیوان عالی کشور)، رأی صادره را نقض می‌کند؛ ولو در مرحله بدوی به آن اعتراض نشده باشد. (ماده ۳۵۲ - بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م)

۵. صحیح است که طرفین می‌توانند حق تجدیدنظرخواهی را از خود سلب کنند و همچنین محکوم‌علیه می‌تواند اقدام به تجدیدنظر نکند؛ اما طرفین نمی‌توانند دادگاه تجدیدنظر را مرجع بدوی رسیدگی به اختلافات خود قرار دهند. اگر طرفین، با توافق یکدیگر مقرر کنند که دعوی، ابتدا در مرحله تجدیدنظر مطرح شود، در این صورت باز هم آن دادگاه باید قرار عدم صلاحیت صادر کند.

● **صلاحیت نسبی (محلی):** بعد از اینکه از حیث قواعد صلاحیت ذاتی، صنف و نوع و درجه مرجع صالح، مشخص شد، باید با توجه به قواعد صلاحیت نسبی، این امر را بررسی کنیم که از مصادیق متعدّد آن مرجع که وجود دارند، کدام یک صالح است؟ برای مثال، اگر با اعمال قواعد صلاحیت ذاتی مشخص کنیم که دعوی در صلاحیت دادگاه عمومی است، باید با اعمال قواعد صلاحیت نسبی مشخص کنیم که دعوی در صلاحیت دادگاه عمومی مستقر در کدام بخش یا شهرستان است؟

● احکام صلاحیت محلی

۱. قواعد مربوط به صلاحیت محلی، عطف بامسابق نمی‌شود؛ یعنی نسبت به دعوای مطروحه اثر فوری ندارد. به عبارت دیگر، مناطق و ملاک صلاحیت محلی، تاریخ تقدیم دادخواست است.
۲. قواعد صلاحیت محلی، علی‌الاصول تخییری (تکمیلی) است؛^۱ یعنی اصحاب دعوی می‌توانند بر خلاف آن تراضی کرده و خود، دادگاهی را برای رسیدگی به اختلافات فی‌مابین برگزینند.^۲

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۱۲.

۲. بعضی از حقوق‌دانان بدون تفکیک بین صلاحیت ذاتی و محلی، قواعد صلاحیت را به‌طور مطلق از قواعد آمره دانسته‌اند. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۱، مطلب ش ۳۳۹ و ۳۴۰.

۳. درست است علی‌الاصول تراضی بر خلاف قواعد صلاحیت محلی امکان‌پذیر است؛ چرا که این قواعد علی‌الاصول در شمار قواعد تکمیلی است؛ اما اگر طرفین خلاف قواعد صلاحیت محلی توافق کرده باشند، دادگاهی که طرفین توافق کرده‌اند که به دعوای ایشان رسیدگی کند، مکلف به رسیدگی به دعوی نیست. به عبارت دیگر، دادگاهی که توسط طرفین برای رسیدگی به دعوی، مورد توافق واقع شده، می‌تواند علی‌رغم نداشتن صلاحیت محلی به آن دعوی رسیدگی کند یا آنکه از رسیدگی به دعوی خودداری کند و با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ارسال دارد؛ یعنی توافق طرفین برای آن دادگاه ایجاد تکلیف نمی‌کند.

۴. در مواردی که صلاحیت محلی، تکمیلی است، اگر خوانده در مهلت مقرر (تا پایان جلسه اول بدوی) به عدم صلاحیت دادگاه ایراد نکند، دادگاه مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت نیست؛ بلکه می‌تواند به رسیدگی ادامه دهد. البته در این حالت دادگاه مکلف به رسیدگی نیز نیست؛ بلکه می‌تواند حسب صلاح‌دید خود رسیدگی را ادامه دهد یا آنکه نسبت به صدور قرار عدم صلاحیت اقدام کند.

۵. در مواردی که صلاحیت محلی، امری است، حتی اگر خوانده به عدم صلاحیت دادگاه ایراد نکند، دادگاه مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت است.

۶. اگر رأی از دادگاهی صادر شده باشد که فاقد صلاحیت محلی است، در دیوان عالی کشور در صورتی نقض می‌شود که در مهلت مقرر (تا پایان جلسه اول بدوی) نسبت به عدم صلاحیت ایراد شده باشد؛ در غیر این صورت دیوان عالی کشور اقدام به نقض رأی نمی‌کند. (بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م) طبق نص قانون، دادگاه تجدیدنظر در هر صورت اقدام به نقض چنین رأیی می‌کند؛ چه نسبت به عدم صلاحیت ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد. (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م) بعضی از حقوق‌دانان،^۱ در نظری منطقی، با قیاس این موضوع با فرجام‌خواهی بیان می‌دارند که دادگاه تجدیدنظر در صورتی نسبت به نقض رأی اقدام می‌کند که نسبت به عدم صلاحیت، در مهلت مقرر (تا پایان جلسه اول بدوی) ایراد شده باشد.

● **صلاحیت محلی در دعاوی منقول:** در خصوص صلاحیت محلی دعاوی منقول با قواعد زیر روبه‌رو هستیم: (ماده ۱۱ ق.آ.د.م)

۱. این دعاوی را باید در دادگاه محل اقامت خوانده طرح کرد.

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۷۵۴.

۲. اگر خواننده، در ایران اقامتگاه نداشته باشد، در صورتی که در ایران محل سکونت موقت داشته باشد، دعوی باید در دادگاه محل سکونت او اقامه شود. منظور از محل سکونت خواننده، مکانی است که شخص مقیم خارج از ایران، در مسافرت‌های موقتی خود به ایران، در آنجا مستقر می‌شود.
۳. اگر خواننده، در ایران محل سکونت نیز نداشته باشد، ولی مال غیرمنقول داشته باشد، دعوی در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقولی از خواننده، در حوزه آن واقع است.
۴. اگر خواننده، در ایران مال غیرمنقول نیز نداشته باشد، خواهان در دادگاه محل اقامت خود، اقامه دعوی خواهد کرد.
۵. قانون در خصوص حالتی که خواهان نیز در ایران محل اقامت نداشته باشد، ساکت است. در این حالت هر یک از دادگاه‌های عمومی ایران برای رسیدگی صالح خواهند بود.^۱

● احکام صلاحیت در رسیدگی به دعاوی منقول

۱. منظور از اقامتگاه شخص حقیقی، مرکز مهم امور و منظور از اقامتگاه شخص حقوقی، مرکز اداره (مرکز عملیات اداری) آن است.^۲
۲. این قاعده برای سهولت دفاع خواننده است. از همین رو، تکمیلی است و اشخاص می‌توانند بر خلاف آن تراضی کنند.
۳. اگر طرفین اختلاف به شرح مندرج در بند قبل توافق کنند، دادگاهی که به صلاحیت آن توافق کرده‌اند، می‌تواند به اختلاف ایشان رسیدگی کند؛ اما آن دادگاه مکلف نیست که لزوماً طبق توافق طرفین عمل کند و به دعوی رسیدگی کند؛ بلکه می‌تواند بدون توجه به توافق طرفین، قرار عدم صلاحیت صادر کند.
۴. در صورت تعدد خوانندگان یک دعوی، اگر دعوی نسبت به همگی، ناشی از یک منشأ باشد، خواهان می‌تواند به دادگاه محل اقامت هر یک از خوانندگان مراجعه کرده و دعوای خود را نسبت

۱. ممکن است این توهم پیش آید که اگر خواهان نیز مقیم ایران نباشد، دعوی در محاکم ایران پذیرفته نیست؛ اما این طور نیست؛ چرا که در دعاوی حقوقی، برخلاف امور کیفری، اصل بر آن است که محاکم یک کشور بتوانند به تمام دعاوی مطروحه رسیدگی نمایند.

۲. البته بعضی از حقوق‌دانان برخلاف مقررۀ ماده ۵۹۰ ق.ت. و رویۀ قضائی عقیده دارند که دعاوی علیه اشخاص حقوقی باید در محل عملیات (استقرار کارگاه) آنها طرح شود. رک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۱، مطلب ش ۳۵. این نظر در عمل مشکلات فراوانی ایجاد می‌کند و با توجه به تعدد محل عملیات (کارگاه) در برخی از اشخاص حقوقی، این نظر در عمل قابل استفاده نیست.

به همه خواندگان طرح کند. (ماده ۱۶ ق.آ.د.م)

۵. مهم آن است که در زمان طرح دعوی، دعوی در دادگاه اقامتگاه خوانده طرح شده باشد. تغییر اقامتگاه خوانده در جریان رسیدگی، تأثیری در صلاحیت محلی دادگاه ندارد. به عبارت دیگر، مناط صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است.

۶. منظور از اقامتگاه، اقامتگاه حقیقی خوانده (اعم از اقامتگاه اداری یا اجباری) است.

۷. طرفین یک قرارداد یا هر یک از آنها، می‌توانند برای اجرای تعهدات حاصل از آن قرارداد، محلی را به‌عنوان اقامتگاه خود برگزینند که آن محل را «اقامتگاه انتخابی (قراردادی)» گوئیم. (ماده ۱۰۱۰ ق.م) این اقامتگاه برای طرح دعوی در خصوص همان قرارداد، ملاک عمل است. به عبارت دیگر، اگر دعوی در شمار دعاوی منقول باشد و در نتیجه، دادگاه اقامتگاه خوانده، صالح برای رسیدگی باشد، در این صورت دادگاه همان محلی برای رسیدگی صالح است که به‌عنوان اقامتگاه انتخابی (قراردادی) در قرارداد درج شده است.

● دایره شمول اقامتگاه قراردادی

۱. اقامتگاه قراردادی فقط در خصوص دعاوی راجع به همان قراردادی که در آن درج شده، ملاک تعیین صلاحیت دادگاه است.

۲. اقامتگاه قراردادی فقط درباره دعاوی فی‌مابین طرفین همان قرارداد، ملاک تعیین صلاحیت دادگاه است و نسبت به اشخاص ثالث ملاک عمل نیست. برای مثال، اگر شخص ثالث بخواهد دادخواست ابطال آن قرارداد را طرح نماید، باید این دعوی را در دادگاه محل اقامت حقیقی خوانده طرح کند.

۳. اقامتگاه قراردادی، در آن دسته از دعاوی، ملاک صلاحیت است که دادگاه اقامتگاه خوانده صالح برای رسیدگی باشد یا آنکه حداقل یکی از دادگاه‌هایی که می‌توان در آنجا طرح دعوی کرد، دادگاه محل اقامتگاه خوانده باشد.

● **صلاحیت محلی در دعاوی غیرمنقول:** در خصوص صلاحیت محلی دعاوی غیرمنقول با قواعد زیر روبه‌رو هستیم: (ماده ۱۲ ق.آ.د.م)

۱. این دعوی، در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول است.

۲. این قاعده برای سهولت رسیدگی قاضی است؛ در نتیجه امری است و اصحاب دعوی نمی‌توانند بر خلاف آن تراضی کنند.

۳. اگر دعوی، راجع به اموال غیرمنقول متعدّدی باشد که در مناطق مختلفی واقع شده، خواهان می‌تواند به دادگاه واقع در حوزه هر یک از آن اموال غیرمنقول که بخواهد، مراجعه کند و دعوای خود را نسبت به همه اموال در آنجا طرح کند. البته باید دعوی، نسبت به تمام اموال ناشی از یک منشأ (سبب) باشد. (ماده ۱۶ ق.آ.د.م)

● صلاحیت محلی در رسیدگی به دعوای راجع به اموال منقول و غیرمنقول (ماده ۱۵ ق.آ.د.م)

۱. اگر موضوع (خواسته) دعوی، هم مربوط به اموال منقول و هم مربوط به اموال غیرمنقول باشد، در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در آنجا واقع است؛ البته به شرط اینکه دعوی در هر دو قسمت، ناشی از یک منشأ باشد.

۲. وحدت منشأ به معنای آن است که دعوی، در هر دو قسمت منقول و غیرمنقول، ناشی از یک عمل حقوقی یا یک واقعه حقوقی باشد.

۳. اگر بین دعوای منقول و غیرمنقول، وحدت منشأ نباشد، باید دو دعوی را از هم جدا کرد و هریک را جداگانه در دادگاه صالح طرح کرد؛ مانند آنکه بخشی از دعوی، مطالبه اجاره بها (منقول) و بخشی دیگر خلع ید خواننده از ملکی (غیرمنقول) باشد. در این حالت دو دعوی، دارای یک منشأ نیست؛ زیرا منشأ دعوای مطالبه اجاره بها، عقد اجاره و منشأ دعوای خلع ید، تصرف غاصبانه است.

● مصادیقی از دعوای راجع به اموال منقول و غیرمنقول

۱. اگر شخصی ملکی را همراه اموال موجود در آن غصب کند، دادخواست مطالبه اجرت‌المثل این ملک و اموال موجود در آن، نسبت به اجرت‌المثل ملک، یک دعوای غیرمنقول و نسبت به اجرت‌المثل اموال، یک دعوای منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک، قابل طرح است.

۲. اگر شخصی به یک منزل و اموال داخل آن خسارت وارد کند، دعوای جبران خسارات وارده به ملک و اموال داخل آن، نسبت به خسارات ملک، غیرمنقول و نسبت به خسارات اموال، منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک قابل طرح است.

۳. اگر شخصی به موجب یک قرارداد، یک ملک و یک خودرو را به دیگری بفروشد و از تحویل آنها در موعد مقرر در قرارداد امتناع کند، دعوای الزام به تحویل مبیع نسبت به ملک، غیرمنقول و

نسبت به خودرو، منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک قابل طرح است.

● **صلاحیت محلی در دعاوی تجاری (بازرگانی):** منظور، دعاوی ناشی از اعمال تجاری است. اعمال تجاری همان است که در مواد ۲ و ۳ ق.ت بیان شده است. ماده ۲ بیانگر اعمال تجاری ذاتی و ماده ۳ بیانگر اعمال تجاری تبعی است. دعاوی ناشی از این اعمال تجاری را «دعاوی تجاری (بازرگانی)» گوئیم. در خصوص این دعاوی توجه به نکات زیر لازم است: (ماده ۱۳ ق.آ.د.م)

۱. خواهان می تواند برای طرح دعوی به هر یک از این دادگاهها رجوع کند:

- دادگاه محل انعقاد عقد؛

- دادگاه محل اجرای تعهدات قراردادی؛

- دادگاه محل اقامت خوانده.

۲. خواهان در رجوع به هر یک از محاکم فوق مخیر است و هیچ یک از آنها بر دیگری مقدم نیست.^۱

۳. این ماده، تکمیلی است و اصحاب دعوی می توانند بر خلاف آن تراضی کنند.

● **صلاحیت محلی در دعاوی منقول ناشی از قرارداد:** منظور از دعاوی منقول ناشی از قرارداد، دعویایی است که از یک سو موضوع آن منقول است و از سوی دیگر منشأ دعاوی مطروحه، یک قرارداد است؛ مانند مطالبه ثمن ناشی از قرارداد یا درخواست انجام تعهدات منقول ناشی از یک قرارداد.

در خصوص این دعاوی نیز مانند دعاوی بازرگانی، ماده ۱۳ ق.آ.د.م بیان حکم کرده است؛ بنابراین:

۱. خواهان می تواند برای طرح دعوی به هر یک از این دادگاهها رجوع کند:

- دادگاه محل انعقاد عقد؛^۲

- دادگاه محل اجرای تعهدات قراردادی؛

- دادگاه محل اقامت خوانده.

۲. خواهان در رجوع به هر یک از محاکم فوق مخیر است و هیچ یک از آنها بر دیگری مقدم نیست.

۳. این ماده، تکمیلی است و اصحاب دعوی می توانند بر خلاف آن توافق کنند.

۱. در رأی وحدت رویه شماره ۹، مورخ ۱۳۵۹/۰۳/۲۶ در این خصوص آمده است که: «حکم مقرر در ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی (سابق) راجع به مراجعه خواهان به دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد و یا محل انجام تعهد، قاعده عمومی صلاحیت نسبی دادگاه محل اقامت خوانده را که در ماده ۲۱ قانون مزبور پیش بینی شده، نفی نکرده، بلکه از نظر ایجاد تسهیل در رسیدگی به دعاوی بازرگانی و هر دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قرارداد ناشی شده باشد انتخاب بین سه دادگاه را در اختیار خواهان گذشته است.»

۲. در عقود مکاتبه ای باید محل انشای قبول و اعلام قطعی قبول را به منزله محل انعقاد عقد دانست.

◀ **سؤال:** اگر شخصی به اموال منقول شخص دیگر خسارتی وارد کند، رسیدگی به دعوای جبران خسارت با کدام دادگاه است؟

○ **جواب:** با توجه به منقول بودن این دعوی، خواهان می‌تواند به دادگاه محل اقامت خوانده مراجعه کند. با توجه به آنکه دعوی، ناشی از منشأ قراردادی نیست و ناشی از خسارت است، از صلاحیت دادگاه محل ورود خسارت یا محل استقرار مال زیان دیده خارج است.

◀ **سؤال:** اگر یک دعوای منقول ناشی از قرارداد، ناشی از یک قرارداد مکاتبه‌ای، تلفنی یا اینترنتی باشد، کدام محل، محل انعقاد قرارداد است تا بتوانیم طبق ماده ۱۳ ق.آ.د.م دعوی را در آن محل و به‌عنوان دادگاه محل انعقاد قرارداد، اقامه کنیم؟

○ **جواب:** محل قبولی، محل انعقاد قرارداد تلقی می‌شود؛ با توجه به آنکه در این خصوص نظریه اعلان قبول پذیرفته شده، محل انعقاد عقد در این عقود، همان محلی است که قبول کننده، قبولی خود را اعلان کرده است و بنابراین دادگاه همان محل، صالح برای رسیدگی است.

● **صلاحیت محلی در دعوای مطالبه وجه چک:** برای طرح دعوای حقوقی مطالبه وجه چک، هر یک از دادگاه‌های زیر صالح است:^۱

۱. دادگاه محل صدور چک، به‌عنوان دادگاه محل وقوع قرارداد؛ (طبق ماده ۱۳ ق.آ.د.م)
۲. دادگاه محل استقرار شعبه بانکی محال علیه، به‌عنوان دادگاه محل انجام تعهد؛ (طبق ماده ۱۳ ق.آ.د.م)
۳. دادگاه محل اقامت خوانده؛ (طبق ماده ۱۱ ق.آ.د.م)^۲

۱. رأی وحدت رویه شماره ۶۸۸ مورخ ۱۳۸۵/۰۳/۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: «نظر به اینکه چک با وصف فقدان طبع تجاری، از جهت اقامه دعوی توجه به ماده ۳۱۴ قانون تجارت مشمول قواعد مربوط به بروت، موضوع بند ۸ ماده ۲ قانون تجارت است و از این منظر به لحاظ صلاحیت از مصادیق قسمت فراز ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به شمار می‌رود. نظر به اینکه در همان حال، محل صدور چک در وجه ثالث، با تکیه بر ترکیب «محال علیه» در ماده ۳۱۰ قانون تجارت نوعی حواله محسوب است که قواعد ماده ۷۲۴ قانون مدنی حاکم بر آن می‌باشد و از این نظر با توجه به مبلغ مقید در آن جزء اموال منقول بوده و همچنین مصادیقی از ماده ۱۳ مسبق الذکر می‌تواند باشد، بی‌تردید دارنده چک می‌تواند تأخیراً به دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد، یعنی محل صدور چک، یا به دادگاه محل انجام تعهد، یعنی محل استقرار بانک محال علیه و یا با عنایت به قاعده عمومی صلاحیت نسبی موضوع ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی برای اقامه دعوی به دادگاه محل اقامت خوانده مراجعه کند.»

۲. توجه داشته باشید که در دعوای حقوقی مطالبه وجه چک، خواهان می‌تواند به یکی از سه دادگاه فوق رجوع کند و برخلاف شکایت کیفری، نمی‌تواند به دادگاه محل صدور گواهی عدم پرداخت رجوع کند؛ اما اگر شاکی به‌تبع رسیدگی به جرم صدور چک بلامحل، نسبت به ضرروزیان ناشی از جرم (مطالبه وجه چک و خسارات وارده) نیز دادخواست بدهد، در این صورت دادخواست را می‌تواند بنابر ماده ۹ ق.آ.د.ک به همان دادگاهی تقدیم کند که به جنبه کیفری موضوع رسیدگی می‌کند. البته برخی از محاکم، رویه‌ای برخلاف این امر دارند و با توجه به سیستم یکپارچه پرداخت بانک‌ها، دادخواست را در دادگاه محل صدور گواهی عدم پرداخت نیز می‌پذیرند؛ حتی اگر طرح دعوای حقوقی، به‌تبع رسیدگی به جنبه کیفری چک بلامحل نباشد.

۴. اگر خواندگان دعوی مطالبه وجه چک، متعدد باشند (صادرکننده، ضامن و ظهرنویسان)، خواهان می‌تواند در دادگاه اقامتگاه هر یک از ایشان که بخواهد، به‌طرفیت همه ایشان طرح دعوی کند. (طبق ماده ۱۶ ق.آ.د.م)

● **صلاحیت محلی در درخواست تأمین دلیل:** تأمین دلیل^۱، صورت‌برداری از ادله موجود برای استفاده در آینده است. در این خصوص موارد زیر قابل توجه است:

۱. طبق ماده ۱۴ ق.آ.د.م درخواست تأمین دلیل در صلاحیت دادگاهی است که دلیل مورد درخواست در حوزه آن واقع است.

۲. بنابر بند «چ» ماده ۲۲ ق.ش.ح.ا که قانون مؤخر است، تأمین دلیل در صلاحیت شورای حل اختلاف است. شورای حل اختلاف در صورتی در این خصوص صالح است که موضوع تأمین دلیل در حوزه آن واقع باشد.

۳. اگر دلایلی که قصد تأمین آنها را داریم، در چند حوزه قضائی واقع شده باشد، باید برای تأمین هر دلیل، درخواستی جداگانه به شورای حل اختلاف محل وقوع همان دلیل تقدیم کنیم.

● **صلاحیت محلی در دعاوی راجع به ترکه**

۱. دعاوی راجع به ترکه، اعم از دعوایی است که وراثت در خصوص ترکه علیه یکدیگر اقامه می‌کنند یا دعوایی که از جانب اشخاصی که خود را در ترکه دارای حقی می‌دانند، علیه وراثت اقامه شده است. دعاوی راجع به ترکه متوفی، چه ترکه منقول و چه غیرمنقول، در صلاحیت دادگاه آخرین محل اقامت متوفی است. (ماده ۲۰ ق.آ.د.م)

۲. اگر آخرین اقامتگاه متوفی، مشخص نباشد، دادگاه آخرین محل سکونت متوفی در ایران، صالح است. (ماده ۲۰ ق.آ.د.م)

۳. اگر متوفی در ایران، اقامتگاه یا محل سکونت نداشته است، دادگاهی صالح است که ترکه در آنجا واقع شده و اگر ترکه، در مکان‌های مختلف باشد، دادگاهی که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است و اگر اموال غیرمنقول، در حوزه‌های متعدد باشد، دعوی در صلاحیت دادگاهی است که زودتر شروع به رسیدگی کرده است. (ماده ۱۶۴ ق.ا.ح)

۴. دعاوی تقسیم ترکه نیز، در صلاحیت دادگاه آخرین محل اقامت متوفی است.

۱. تأمین دلیل را در ج ۲، ص ۵۲ همین کتاب مطالعه می‌کنیم.

۵. دعوای راجع به ترکۀ متوفّی، پس از تقسیم ترکه باید در دادگاهی اقامه شود که طبق قواعد عامّ صلاحیت، صالح به رسیدگی است.

◀ سؤال: دعوای بطلان تقسیم ترکه در صلاحیت کدام مرجع است؟

● جواب: در صلاحیت دادگاهی که ترکه را تقسیم کرده است.

● صلاحیت محلی در دعوای راجع به توقّف یا ورشکستگی (مادۀ ۲۱ ق.آ.د.م.)

۱. دعوای ورشکستگی یا توقّف، در محلّ اقامت تاجر متوقّف یا ورشکسته اقامه می‌شود.

۲. اگر تاجر در ایران اقامتگاه نداشته باشد، این دعوی در دادگاهی که در آن حوزه برای انجام معاملات خود شعبه یا نمایندگی دارد، اقامه می‌شود. توجّه داشته باشید که در این حالت موضوع دعوی، ورشکستگی شعبه یا نمایندگی نیست؛ بلکه موضوع دعوی، ورشکستگی شرکت اصلی (شرکت مادر) است. ولی از حیث محلّ طرح دعوی، صرفاً محلّ استقرار شعبه یا نمایندگی، ملاک است.

۳. دعوای ناشی از ورشکستگی شرکت‌های تجاری و بازرگانی که مرکز اصلی آنها در ایران است، در مرکز اصلی شرکت اقامه می‌شود.

● صلاحیت محلی در دعوای راجع به شرکت‌های تجاری: دعوای زیر در خصوص شرکت‌هایی که مرکز آنها در ایران است (شرکت‌های ایرانی) تا زمانی که شرکت منحل نشده و در صورت انحلال تا قبل از ختم تصفیه (تا زمانی که شخصیت حقوقی شرکت باقی است)^۱ در صلاحیت دادگاه مرکز اصلی شرکت است. این دعوای عبارت‌اند از: (مادۀ ۲۲ ق.آ.د.م.)

۱. درخواست ورشکستگی شرکت؛

۲. دعوای راجع به اصل شرکت، مانند دعوای انحلال یا بطلان شرکت؛

۳. دعوای شرکت علیه شرکا؛

۴. دعوای شرکا علیه شرکت؛

۵. دعوای شرکا علیه یکدیگر، به شرط آنکه ناشی از فعالیت در شرکت باشد؛

۶. دعوای اشخاص ثالث علیه شرکت.

۱. به صراحت مادۀ ۲۰۸ ل.ا.ق.ت در شرکت‌های سهامی، شخصیت حقوقی شرکت، بعد از انحلال شرکت نیز تا زمان خاتمه تصفیه به قوت خود باقی می‌ماند. بر مبنای وحدت ملاک می‌توان این مقرره را در سایر شرکت‌های تجاری نیز حاکم دانست.

● احکام صلاحیت محلی در دعاوی راجع به شرکت‌های تجاری

۱. دعاوی راجع به شرکت، اگر غیرمنقول باشد، در محل وقوع مال غیرمنقول طرح می‌شود، نه در مرکز شرکت.^۱ (ماده ۱۲ ق.آ.د.م)

۲. دعوی، در صلاحیت دادگاه مرکز اصلی شرکت یا به عبارت دیگر، دادگاه مرکز اداری شرکت است که همان اقامتگاه خواننده باشد.

۳. اگر دعوی، علیه یکی از شعب آن شرکت باشد، در صلاحیت دادگاه مرکز استقرار همان شعبه است و در صورت انحلال شعبه، در صلاحیت دادگاه مرکز اصلی شرکت (دادگاه محل اقامت شرکت مادر) است. (ماده ۲۳ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: اختلافی به استناد قراردادی که با یکی از شعب یکی از بانک‌ها منعقد شده است، ایجاد می‌شود. شعبه مزبور که در شهرستان زاهدان واقع بوده، در حال حاضر برچیده شده است. دعوی را باید در کدام دادگاه طرح کرد؟ در دادگاه نزدیک‌ترین شعبه بانک یا در دادگاه مرکز اصلی بانک یا در دادگاه نزدیک‌ترین شعبه مجاور؟

● جواب: بنابر آنچه بیان شد، دعوی را باید در دادگاه مرکز اصلی شرکت، یعنی مرکز اصلی بانک طرح کرد. توجه داشته باشید که بانک‌های دولتی، در قالب شرکت سهامی عام و بانک‌های خصوصی، در قالب شرکت سهامی عام یا شرکت تعاونی سهامی عام تشکیل می‌شود. (ماده ۳۱ ق.پ.ب)

● صلاحیت محلی در دعاوی ناشی از تعهدات شرکت: دعاوی ناشی از تعهدات شرکت در برابر اشخاص خارج از شرکت در صلاحیت محاکم زیر است: (ماده ۲۳ ق.آ.د.م)

۱. دادگاه محل انعقاد عقد؛

۲. دادگاه محل تسلیم کالا؛

۳. دادگاه محل تأدیه پول؛

۱. دیوان عالی کشور نیز در رأی وحدت رویه شماره ۶۴۳، مورخ ۱۳۷۸/۰۹/۱۶ بیان کرده است که: «رسیدگی به دعاوی راجعه به غیرمنقول اعم از دعاوی مالکیت و سایر حقوق راجعه به آن در دادگاهی به عمل خواهد آمد که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است، گرچه مدعی و مدعی علیه مقیم آن حوزه نباشند و ماده ۳۶ قانون مزبور (ق.آ.د.م سابق) که صرفاً ناظر است به دعاوی مربوط به اصل شرکت و دعاوی بین شرکت و شرکا و اختلافات حاصله بین شرکا و... شامل دعاوی مربوط به غیرمنقول موضوع ماده ۲۳ قانون مازالذکر نمی‌شود و طبعاً رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول خواهد بود.»

۴. دادگاه محل اقامت خوانده (مرکز اصلی شرکت).^۱

● احکام صلاحیت محلی در دعاوی ناشی از تعهدات شرکت

۱. در این دعاوی با توجه به آنکه دعوی، ناشی از تعهدات شرکت است، شرکت مزبور، خوانده دعوی است.

۲. خواهان، در رجوع به هر یک از محاکم فوق، مخیر است و هیچ یک از آنها بر دیگری مقدم نیست.

۳. این ماده، تکمیلی است و اصحاب دعوی می‌توانند بر خلاف آن تراضی کنند.

۴. اگر این دعاوی، دعاوی غیرمنقول باشد، در صلاحیت دادگاه عمومی محل وقوع ملک است و مشمول مقرره فوق نیست.

● صلاحیت محلی در دعاوی اعسار^۲ (ماده ۲۴ ق.آ.د.م)

۱. اعسار از تأدیة محکوم‌به: در صلاحیت دادگاه بدوی است که ابتدا به پرونده اصلی رسیدگی کرده است یا اجرائیه را صادر نموده است. اجرائیه توسط همان دادگاهی صادر می‌شود که ابتدا به پرونده رسیدگی کرده است.

۲. اعسار از تأدیة هزینه دادرسی:

■ اعسار از هزینه دادرسی مرحله بدوی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که صلاحیت رسیدگی به اصل موضوع را دارد.

■ اعسار از هزینه دادرسی مرحله واخواهی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که به واخواهی رسیدگی می‌کند.

■ اعسار از هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر: در صلاحیت دادگاه بدوی صادرکننده رأی معترض‌عنه است. (ماده ۵۰۵ ق.آ.د.م)

■ اعسار از هزینه دادرسی فرجام: در صلاحیت دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه است. (ماده ۵۰۵ ق.آ.د.م)

■ اعسار از هزینه دادرسی اعاده دادرسی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که ابتدائاً به پرونده رسیدگی کرده است.

۱. ماده ۲۳ ق.آ.د.م نافی ماده ۲۲ ق.آ.د.م نیست؛ بنابراین به دادگاه مرکز اصلی شرکت نیز می‌توان رجوع کرد.

۲. با مفهوم اعسار در ص ۲۴۱ همین کتاب آشنا می‌شویم.

▪ **اعسار از هزینه دادرسی اعتراض ثالث:** در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که ابتدائاً به پرونده رسیدگی کرده است.

● **صلاحیت محلی در دعاوی راجع به اسناد سجلی (اسناد ثبت احوال):** رسیدگی به دعاوی راجع به اسناد سجلی (اسناد ثبت احوال)، در صلاحیت مراجع زیر است. این صلاحیت به ترتیب و به نحو طولی است. (ماده ۴ ق.ث.ا - ماده ۲۵ ق.آ.د.م)^۱

۱. دادگاه محل اقامت ذی نفع (خواهان)؛

۲. اگر خواهان مقیم ایران نباشد: دادگاه محل تنظیم سند؛

۳. اگر خواهان مقیم ایران نباشد و محل تنظیم سند نیز داخل ایران نباشد: دادگاه عمومی شهرستان تهران.

● **صلاحیت محلی در دعاوی راجع به اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری (ماده ۵۹ ق.ث.ا.ط.ص.ع.ت)**

۱. برای رسیدگی به این دعاوی، شعب خاصی از دادگاه عمومی حقوقی تهران صالح است.^۲

۲. این دعاوی اختصاص به شعب خاصی از دادگاه عمومی تهران دارند که توسط رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شوند و به هر یک از شعب دادگاه عمومی تهران قابل ارجاع نیستند.

● **صلاحیت محلی در دعوای مطالبه خسارات ناشی از تقصیر قضات (ماده ۳۰ ق.ن.ر.ق)**

۱. این دعاوی در صلاحیت دادگاه عمومی تهران است.

۲. قبل از طرح این دعاوی در دادگاه عمومی تهران باید تقصیر قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات اثبات شود.

۳. ممکن است پرونده تخلف قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات با تعلیق تعقیب یا موقوفی تعقیب انتظامی یا عدم تشکیل پرونده مواجه شود؛ اما این امر مانع از رسیدگی دادگاه عالی به

۱. رأی وحدت رویه شماره ۷۲۶، مورخ ۱۳۹۱/۰۴/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: «ماده ۴ قانون ثبت احوال، مصوب ۱۳۵۵ که دادگاه محل اقامت خواهان را صالح برای رسیدگی به دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال اعلام کرده است، برحسب مستفاد از ماده ۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی با مقررات این قانون مغایرت ندارد...».

۲. مطابق ماده ۵۹ قانون ثبت اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری، مصوب ۱۳۸۶: «رسیدگی به اختلافات ناشی از اجرای این قانون و آیین‌نامه اجرائی آن در صلاحیت شعبه یا شعب خاصی از دادگاه‌های عمومی تهران می‌باشد که حداکثر تا شش ماه بعد از تاریخ تصویب این قانون توسط رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شود...».

اصل وقوع تقصیر یا اشتباه قاضی نیست.

● **صلاحیت ذاتی و محلی در درخواست تقسیم مال مشاع:** درخواست تقسیم در صلاحیت مراجع زیر است:

۱. **تقسیم مال منقول:** (چه از طریق افراز باشد و چه از طریق فروش)، دعوایی منقول است و در نتیجه، در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است. (ماده ۱۱ ق.آ.د.م)

۲. **تقسیم مال غیرمنقول:** دعوایی غیرمنقول است و اینکه چه مرجعی عهده دار تقسیم باشد، بستگی به آن دارد که جریان ثبتی ملک خاتمه یافته است یا خیر.

● **تقسیم مال غیرمنقول**

۱. **تقسیم از طریق افراز:** اگر از طریق افراز باشد، با حالات زیر مواجه ایم:

▪ **جریان ثبتی ملک خاتمه یافته باشد:** رسیدگی به درخواست افراز، در صلاحیت اداره ثبت محل وقوع ملک است. (ماده ۱ ق.ا.ف.ا.م)

▪ **جریان ثبتی ملک خاتمه نیافته باشد:** رسیدگی به این درخواست، در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است. (ماده ۱۲ ق.آ.د.م)

۲. **تقسیم از طریق فروش:** اگر تقسیم از طریق فروش باشد، رسیدگی به آن، در هر صورت (چه جریان ثبتی ملک خاتمه یافته باشد و چه خاتمه نیافته باشد) در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است. (ماده ۱۲ ق.آ.د.م)

◀ **سؤال: منظور از خاتمه یافتن جریان ثبتی چیست؟**

○ **جواب:** به معطی گوئیم که عملیات مقدماتی ثبت (آگهی عمومی، آگهی مقدماتی، تعیین شماره ملک، توزیع اظهارنامه، تکمیل اظهارنامه، آگهی نوبتی، آگهی تحدید حدود و نقشه برداری و تحدید حدود) انجام شده و ملک آماده ثبت در دفتر املاک باشد یا در آن ثبت شده باشد. (مواد ۹ تا ۲۰ ق.ث)

● **مواردی که افراز ملک مشاع علی رغم ختم جریان ثبتی، با دادگاه است:** در موارد زیر دعوای افراز مال مشاع، در صلاحیت دادگاه است، ولو اینکه جریان ثبتی آن خاتمه یافته باشد:

۱. بین شرکا، شخص محجور یا غایب وجود داشته باشد. (مواد ۳۱۳ و ۳۲۶ ق.ا.ج)

۲. در خصوص مالکیت اختلاف باشد. (تبصره ماده ۱ ق.ا.ف.ا.م)

۳. بخشی از ملک، مجهول المالك باشد.

«ملك مجهول المالك» براساس مواد ۱۳۹ ق.ث و ۵۱ آیین‌نامه آن به املاکی اطلاق می‌شود که مالك و متصرف آن در هنگام ثبت عمومی و تا پایان مهلت مقرر در ماده ۱۲ ق.ث، اصلاحی ۱۳۲۲ اظهارنامه ثبتی نسبت به ملك را تکمیل نکرده و به اداره ثبت مربوطه تسلیم نکرده باشند؛ هرچند درواقع ممکن است این گونه املاك، دارای مالك باشد.

۴. تقسیم ترکه غیرمنقول در هر صورت با دادگاه است.^۱

● **صلاحیت ذاتی و محلی در دعاوی راجع به اجرای اسناد لازم‌الاجراء:** طبق مواد ۹۲ و ۹۳ ق.ث اسناد رسمی، لازم‌الاجراء هستند؛ یعنی برای اجرای مفاد آنها نه تنها می‌توان به محاکم مراجعه کرد، بلکه می‌توان صدور اجرائیه را تقاضا کرد و از دوائر اجرائی ادارات ثبت اسناد و املاك اجرای مفاد آن اسناد را درخواست کرد. قانون‌گذار بعضی از اسناد عادی را نیز لازم‌الاجراء دانسته و از این امتیاز برخوردار کرده است؛ مانند چک یا قراردادهای بانکی. ترتیب اجرای این اسناد، وفق آیین‌نامه اجرائی مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجراء و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرائی، مصوب ۱۳۸۷ است. در این خصوص دو دسته از دعاوی قابل فرض است:

۱. **دعاوی ابطال دستور اجرای اسناد لازم‌الاجراء (دعاوی اعتراض به اجرائیه):** در این دعاوی، خواهان به اصل اجرائیه معترض است؛ مانند آنکه سند را جعلی می‌داند یا مدعی است که مفاد سند را اجرا کرده و در نتیجه خود را مدیون و متعهد نمی‌داند. دادگاه صالح برای رسیدگی به این دعاوی، دادگاه محلی است که در حوزه آن دستور اجرای سند، صادر شده و از حیث صلاحیت ذاتی نیز در صلاحیت دادگاه صالح در خصوص اصل دعوی است. (ماده ۲ ق.ا.ب.م.ق.ث.د.ا.ر.)

برای مثال، اگر در تهران، زنی برای وصول مهریه خود که در سند رسمی عقدنامه مندرج است، درخواست صدور اجرائیه کند و مرد اقرارنامه‌ای از زن داشته باشد که دلالت بر پرداخت مهریه کند، می‌تواند به دادگاه خانواده تهران مراجعه و دادخواست ابطال دستور اجرا را طرح کند یا آنکه اگر صادرکننده چکی که در ساری برای آن اجرائیه صادر شده است، به دلیل ضمانتی بودن چک، خود

۱. مطابق رأی وحدت رویه شماره ۷۱۹، مورخ ۱۳۹۰/۰۲/۲۰: «مستفاد از مقررات قانون امور حسبی راجع به تقسیم، تقسیم ترکه در صورت عدم تراضی ورثه امری است که محتاج رسیدگی قضائی است و باید در دادگاه به عمل آید. همین حکم در موردی هم که ترکه منحصر به یک یا چند مال غیرمنقول باشد جاری است؛ بنابراین آرای شعب پنجم و بیست و یکم دیوان عالی کشور که تقسیم ترکه غیرمنقول را از صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع مال خارج و در صلاحیت دادگاه دانسته به اکثریت آرا صحیح و منطبق با موازین قانونی است.»

را در خصوص آن متعهد نداند، می‌تواند دادخواست ابطال دستور اجرا را به دادگاه عمومی حقوقی ساری تقدیم کند.

۲. **دعاوی اعتراض به عملیات اجرائی:** ممکن است شخص، به اصل صدور اجرائیه معترض نباشد و اصل مديونیت خود را قبول داشته باشد؛ اما به برخی تشریفات و عملیات اجرائی ثبت، مانند طریقه ارزیابی قیمت توسط کارشناس، طریقه محاسبه دیون، طریقه ابلاغ، طریقه مزایده و..... معترض باشد. این اعتراض باید نزد رئیس ثبت محل طرح شود. نظر رئیس ثبت محل، ظرف ۱۰ روز از ابلاغ، قابل اعتراض نزد هیأت نظارت ثبت استان است. (ماده ۱۶۹ آ.ا.م.ا.ر.ل)

● **صلاحیت محلی در حل اختلاف در اجرای حکم (مواد ۲۵ و ۲۶ ق.ا.م. - ماده ۴۹۷ ق.آ.د.ک)**

۱. اگر اشکالی در جریان اجرای رأی پیش آید، رفع اشکال با دادگاهی است که رأی تحت نظر او اجرا می‌شود.

۲. اختلافات ناشی از اجرای حکم، با دادگاهی است که حکم توسط آن دادگاه اجرا می‌شود.

۳. رفع اختلاف ناظر به اجرای احکام، اگر این اختلاف ناشی از اجمال یا ابهام رأی باشد، با دادگاه صادرکننده رأی است. توجه داشته باشید که اگر اختلاف در اجرا، ناشی از اجمال رأی نباشد، حل آن با همان دادگاهی است که رأی را اجرا می‌کند، نه با دادگاه صادرکننده حکم.

● **صلاحیت محلی در حل اختلاف در مفاد حکم (ماده ۲۷ ق.ا.م. - ماده ۴۹۷ ق.آ.د.ک)**

۱. رفع اختلاف مربوط به ابهام رأی، با دادگاه صادرکننده رأی است.

۲. رفع اختلاف در محکوم‌به، با دادگاه صادرکننده حکم است.

◀ **سؤال:** حکمی از شعبه ۵ دادگاه بدوی صادر شده و در شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان عیناً تأیید شده است. اختلافات اجرائی و اختلافات راجع به مفاد حکم به ترتیب در چه دادگاهی رسیدگی می‌شود؟

● **جواب:** رسیدگی به اختلافات اجرائی، توسط شعبه ۵ بدوی صورت می‌گیرد؛ زیرا حکم، همیشه توسط دادگاه بدوی اجرا می‌شود و رسیدگی به اختلافات راجع به مفاد حکم، توسط شعبه ۱۰ تجدیدنظر صورت می‌گیرد؛ زیرا حکم نزد آن دادگاه قطعیت یافته است.

● **صلاحیت محلی در دعاوی طاری:** در خصوص صلاحیت محلی برای رسیدگی به دعاوی که در اثنای دعاوی دیگر و به عنوان دعاوی طاری طرح می شود، با دو حالت زیر مواجه ایم: (ماده ۱۷ ق.آ.د.م)

۱. **دعوی، شرایط دعاوی طاری (وحدت منشأ یا ارتباط کامل)^۱ را ندارد:** در این صورت از دعاوی اصلی جدا شده و به عنوان یک دعاوی مستقل رسیدگی می شود؛ البته اگر دادگاه برای رسیدگی به آن دارای صلاحیت ذاتی و محلی باشد. به عبارت دیگر، در این حالت باید، هم به صلاحیت ذاتی و هم به صلاحیت محلی توجه شود. در صورت عدم صلاحیت ذاتی یا محلی، دادگاه با صدور قرار عدم صلاحیت، آن را به مرجع صالح می فرستد.

۲. **دعوی، حداقل یکی از شرایط دعاوی طاری (وحدت منشأ یا ارتباط کامل) را دارد:** در این حالت همان دادگاه رسیدگی کننده به دعاوی اصلی، به دعاوی طاری هم رسیدگی می کند؛ البته اگر نسبت به دعاوی طاری دارای صلاحیت ذاتی باشد. به عبارت دیگر، در این حالت نسبت به صلاحیت محلی اغماض شده و رسیدگی به دعاوی طاری را از حیث صلاحیت محلی، در صلاحیت همان دادگاه رسیدگی کننده به دعاوی اصلی می دانیم.

◀ **سؤال:** ممکن است دعوایی که قرار است به عنوان دعاوی طاری طرح شود، از صلاحیت ذاتی دادگاه رسیدگی کننده به دعاوی اصلی خارج باشد؛ مانند آنکه ملکی به عنوان مهریه زنی تعیین شده است. او به استناد عقدنامه اش دادخواست خلع ید و اجرت المثل علیه متصرف ملک که شوهر اوست، طرح می کند. زوج برای بلا اثر کردن عقدنامه، دعاوی متقابل بطلان نکاح طرح می کند. در این حالت رسیدگی به این دعاوی متقابل، از صلاحیت ذاتی دادگاه رسیدگی کننده به دعاوی اصلی خارج و در صلاحیت دادگاه خانواده است. در این حالت تکلیف چیست؟

● **جواب:** در این حالت نیز متقاضی طرح دعاوی طاری، باید آن را در همان دادگاه رسیدگی کننده به دعاوی اصلی طرح کند. سپس این دادگاه نسبت به دعاوی طاری قرار عدم صلاحیت صادر کرده و آن را به مرجع صالح می فرستد و اگر نتیجه آن را در رسیدگی به دعاوی اصلی مؤثر بداند، فعلاً رسیدگی خود را تا تعیین نتیجه قطعی دعاوی طاری متوقف می کند.

◀ **سؤال:** یک دعاوی طاری در اثنای رسیدگی به دعاوی اصلی طرح شده است. رسیدگی

۱. شرایط دعاوی طاری در ص ۳۵ همین کتاب مطالعه شده است.

به این دعوای طاری از صلاحیت محلی دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی خارج است؛ اما دادگاه به دلیل طاری بودن آن، آن را همراه با دعوای اصلی رسیدگی می کند. در اثنای رسیدگی، خواهان دعوای اصلی، دعوای خود را استرداد می کند و در نتیجه نسبت به دعوای اصلی، قرار ردّ دعوی صادر می شود. با توجه به آنکه دعوای طاری از این پس به عنوان یک دعوای مستقل رسیدگی می شود، آیا در همان دادگاه رسیدگی می شود (با وجود عدم صلاحیت محلی) یا آنکه آن دادگاه، قرار عدم صلاحیت صادر می کند؟

● **جواب:** با توجه به اینکه در صلاحیت محلی، ملاک صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است و با توجه به اینکه در زمان تقدیم دادخواست طاری، رسیدگی به دعوای طاری در صلاحیت آن دادگاه بوده است؛ بنابراین بعد از ردّ دعوای اصلی نیز، رسیدگی به دعوای طاری، به عنوان یک دعوای مستقل، در همان دادگاه ادامه پیدا می کند.

● **قرار اناطه:** اگر رسیدگی به یک دعوای حقوقی، منوط به اثبات مقدمه ای باشد که اثبات آن مقدمه، در صلاحیت مرجع دیگری باشد و در صلاحیت همان دادگاه رسیدگی کننده به اصل موضوع نباشد، دادگاه به نحو زیر عمل می کند:^۱ (ماده ۱۹ ق.آ.د.م)

۱. قرار اناطه صادر می کند. البته در ق.آ.د.م از قرار اناطه سخن نگفته است؛ ولی بعضی از حقوق دانان نام «قرار اناطه» را بر این تصمیم نهاده اند.

۲. به خواهان یک ماه مهلت، برای اقامه دعوی در مرجع صالح می دهد.

۳. اگر خواهان دعوای لازم را طرح کند، رسیدگی به پرونده فعلی تا تعیین نتیجه پرونده دیگر متوقف می شود؛ یعنی نسبت به پرونده فعلی، قرار توقیف دادرسی صادر می شود.

۴. در صورت عدم طرح دعوی در مهلت مقرر، نسبت به پرونده فعلی قرار ردّ دعوی صادر می شود.

۵. اگر خواهان بعد از انقضای مدت یک ماهه، دعوای لازم را در مرجع صالح طرح کند، باز هم دادگاه رسیدگی کننده به دعوای فعلی، قرار ردّ دعوی صادر می کند.

۶. ماده ۱۹ ق.آ.د.م به نحوی بیان شده که گویا صرفاً در حالتی که رسیدگی به دعوای منوط به

۱. قرار اناطه در امور کیفری: اگر رسیدگی به یک امر کیفری منوط به اثبات یک ادعای حقوقی باشد، مرجع تحقیقات مقدماتی یا مرجع رسیدگی در پرونده های کیفری قرار اناطه صادر می کند تا شاکی نسبت به طرح دعوای حقوقی اقدام کند. برای مثال، فرض کنید رسیدگی به یک امر کیفری منوط به اثبات مالکیت، اثبات نسب یا اثبات زوجیت باشد، دادسرا قرار اناطه صادر می کند تا شاکی، مالکیت، نسب یا زوجیت را در دادگاه حقوقی اثبات کند.

در صلاحیت یکی از محاکم دادگستری باشد، مشمول قرار اناطه است؛ اما به نظر می‌رسد که عبارت «دادگاه» در ماده ۱۹ ق.آ.د.م در معنای عام خود به کار رفته باشد؛ بنابراین اگر رسیدگی به دعوی، منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن ادعا، در صلاحیت یکی از محاکم دادگستری نباشد، بلکه در صلاحیت یکی از مراجع اداری باشد، همچنان موضوع، مشمول این ماده است.

۷. ماده ۱۹ ق.آ.د.م فقط ناظر به اعطای مهلت یک‌ماهه به خواهان برای طرح دعوی است و ناظر به خوانده نیست؛ بنابراین اگر خوانده دفاعی داشته باشد که اثبات آن دفاع، نیازمند طرح دعوی باشد، نمی‌توان با صدور قرار اناطه، در قالب ماده ۱۹ ق.آ.د.م به او مهلت یک‌ماهه داد؛ بلکه خوانده می‌تواند در همان دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای اصلی، دعوای متقابل طرح کند. اگر رسیدگی به آن دعوای متقابل از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد، ضمن صدور قرار عدم صلاحیت، آن را به مرجع صالح می‌فرستد و اگر نتیجه آن دعوی را در رسیدگی خود مؤثر بداند، فعلاً رسیدگی خود را متوقف می‌کند.

● مثال‌هایی از قرار اناطه در امور حقوقی

۱. طرح دعوای خسارت علیه یک قاضی در دادگاه عمومی به دلیل تقصیری که در جریان رسیدگی مرتکب شده، منوط به اثبات تقصیر آن قاضی، در دادگاه عالی انتظامی قضات است. (ماده ۳۰ ق.ن.ر.ق)

۲. طرح دعوای خسارت علیه شهرداری در دادگاه عمومی به دلیل پلمپ غیرمجاز یک ملک، منوط به اثبات تقصیر شهرداری در دیوان عدالت اداری، است. (تبصره ۱ ماده ۱۰ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)

۳. اگر دادگاه حقوقی بخواهد به دعوای مطالبه خسارتی که علیه دولت طرح شده، رسیدگی کند، باید ابتدا تقصیر دولت در خصوص اعمال حاکمیت، در دیوان عدالت اداری اثبات شود. (تبصره ۱ ماده ۱۰ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)

۴. اگر دادگاه حقوقی بخواهد به دعوای الزام به تنظیم سند رسمی ملکی که قبلاً در راستای اصل ۴۹ ق.ا. مصادره شده، رسیدگی کند، باید ابتدا حکم مصادره اموال در دادگاه انقلاب (شعب ویژه اصل ۴۹ ق.ا.) مورد اعتراض واقع شده و ابطال شود. (ماده ۳ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ ق.ا.)

◀ مبحث هفتم / اختلاف در صلاحیت (مواد ۲۶ تا ۳۰ ق.آ.د.م)

● **مناطق صلاحیت:** سؤال آن است که چه زمانی را باید ملاک صلاحیت یا عدم صلاحیت دادگاه دانست. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. **در صلاحیت محلی:** مناطق صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است و تغییرات بعدی صلاحیت محلی مؤثر نیست؛ بنابراین کافی است که دادگاه در تاریخ تقدیم دادخواست، صلاحیت داشته باشد. (ماده ۲۶ ق.آ.د.م)

۲. **در صلاحیت ذاتی:** وجود صلاحیت تا پایان رسیدگی دادگاه لازم است؛ بنابراین تغییرات صلاحیت در جریان دادرسی، موجب صدور قرار عدم صلاحیت است.

● اقسام اختلاف در صلاحیت

۱. **اختلاف در صلاحیت اثباتی (مثبت):** نسبت به موضوع واحد، دو یا چند دادگاه، خود را صالح می‌دانند. این طریقه اختلاف در صلاحیت، در صورتی محقق می‌شود که یک دعوی در دو یا چند مرجع مطرح شود و آنها علی‌رغم اطلاع از طرح موضوع در مرجع دیگر، خود را صالح دانسته و از صدور قرار عدم صلاحیت امتناع کرده و به رسیدگی ادامه دهند. در این حالت دو یا چند مرجع به صورت موازی به یک موضوع رسیدگی می‌کنند و اختلاف اثباتی محقق می‌شود. هر یک از متداعیین که خواستار حلّ این اختلاف در صلاحیت باشد (معمولاً خوانده، خواستار حلّ اختلاف در صلاحیت است، نه خواهان؛ زیرا خواهان، این دعاوی را در مراجع مختلف طرح کرده است) می‌تواند با تنظیم و تقدیم یک درخواست به مرجع حلّ اختلاف در صلاحیت، درخواست حلّ اختلاف کند.

۲. اختلاف در صلاحیت نفیی یا سلبی (منفی): که خود دارای دو حالت زیر است:

▪ مستقیم (بی واسطه):

نسبت به یک موضوع، دو دادگاه، هریک با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، از خود نفی صلاحیت کند؛ یعنی یک دادگاه با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به آن دادگاه دوم بفرستد؛ ولی دادگاه دوم قرار عدم صلاحیت مرجع اول را نپذیرد و همان مرجع را صالح بداند.

اگر دادگاه دوم، عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد، اما صلاحیت خود را نپذیرد، بلکه مرجع ثالثی را صالح بداند، هنوز اختلاف در صلاحیت محقق نشده است و پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت به همان دادگاه ثالث می فرستد.

▪ غیرمستقیم (مع الواسطه):

یک دادگاه با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به آن دادگاه ارسال کند. دادگاه دوم عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد، اما صلاحیت خود را نپذیرد، بلکه مرجع ثالثی را صالح بداند. در این حالت دادگاه دوم، پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت به همان دادگاه ثالث می فرستد. حال فرض کنید که دادگاه ثالث مجدداً دادگاه اول را صالح بداند. این اختلاف در صلاحیت، اختلاف در صلاحیت نفیی غیرمستقیم است.

● قواعد حلّ اختلاف در صلاحیت: در خصوص حلّ اختلاف در صلاحیت، چند قاعده اساسی حاکم است:

۱. حلّ اختلاف در صلاحیت بین مرجع تالی و عالی: نظر مرجع عالی لازم الاتّباع است. به

عبارت بهتر، در این خصوص اساساً اختلافی پیش نیامده، چون نظر مرجع عالی، هرچه باشد، برای مرجع تالی لازم الاتّباع است؛ بنابراین: (ماده ۳۰ ق.آ.د.م)

▪ نظر دادگاه تجدیدنظر استان در خصوص صلاحیت برای محاکم عمومی، انقلاب و خانواده همان استان لازم الاتّباع است.

▪ نظر دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت برای همه دادگاه های دادگستری لازم الاتّباع است.

▪ نظر دیوان عدالت اداری در خصوص صلاحیت برای همه مراجع اداری استثنائی لازم الاتّباع

است. (ماده ۴۸ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)

۲. حلّ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های دو استان مختلف: با دیوان عالی کشور است.

(تبصره ماده ۲۷ ق.آ.د.م) برای مثال:

▪ حلّ اختلاف بین دادگاه عمومی یک استان با دادگاه تجدیدنظر استان دیگر: با

دیوان عالی کشور است.

▪ حلّ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه انقلاب یک استان با دادگاه تجدیدنظر استان

دیگر: با دیوان عالی کشور است.

▪ حلّ اختلاف بین دو دادگاه تجدیدنظر از دو استان: با دیوان عالی کشور است.

۳. حلّ اختلاف در صلاحیت ذاتی: با دیوان عالی کشور است. (ماده ۲۸ ق.آ.د.م) برای مثال:

▪ حلّ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و دادگاه انقلاب حتی اگر از یک

استان باشند: با دیوان عالی کشور است.

▪ حلّ اختلاف بین دادگاه‌های نظامی و انقلاب: با دیوان عالی کشور است.

▪ حلّ اختلاف بین دادگاه‌های عمومی و نظامی: با دیوان عالی کشور است.

▪ حلّ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و دادگاه خانواده: حتی اگر از یک

استان باشند، با دیوان عالی کشور است؛ چرا که در حال حاضر، طبق قانون حمایت خانواده،

مصوب ۱۳۹۱ دادگاه خانواده در شمار مراجع اختصاصی است و این اختلاف، نوعی اختلاف

در صلاحیت ذاتی است.^۱

▪ بنابر این قاعده، حلّ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و دادگاه ویژه روحانیت

نیز باید با دیوان عالی کشور باشد، اما چنین نیست؛ زیرا بنابر تبصره ماده ۱۳ آیین‌نامه

دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت (ابلاغی ۱۳۶۹) اگر دادسرای ویژه روحانیت، رسیدگی

را به هر یک از دادگاه‌های دادگستری محوّل کند، دادگاه مزبور مکلف به تبعیت است؛

بنابراین در این صورت اختلاف در صلاحیت رخ نمی‌دهد که نوبت به حلّ اختلاف

توسط دیوان عالی کشور برسد؛ بلکه نظر دادسرای ویژه روحانیت برای سایر محاکم

لازم‌الاتباع است.

همچنین طبق ماده ۱۴ آن آیین‌نامه، اگر دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت پرونده‌ای را از هر یک از

دادسراها و دادگاه‌ها درخواست کنند، آنها موظف‌اند که پرونده را به دادسرا یا دادگاه ویژه ارسال کنند.

۱. در رأی وحدت رویه شماره ۷۶۹، مورخ ۱۳۹۷/۰۴/۲۶ آمده است که: «با حدوث اختلاف بین دادگاه خانواده و دادگاه عمومی مستقر در حوزه قضائی یک استان، مرجع حل اختلاف در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، دیوان عالی کشور است.»

۴. حلّ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های هم‌عرض^۱ یک استان: با دادگاه تجدیدنظر همان استان است. (ماده ۲۷ ق.آ.د.م) بنابراین:

- حلّ اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه عمومی یک استان: با دادگاه تجدیدنظر همان استان است.
- حلّ اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه انقلاب یک استان: با دادگاه تجدیدنظر همان استان است.
- حلّ اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه خانواده یک استان: با دادگاه تجدیدنظر همان استان است.

◀ سؤال: حلّ اختلاف در صلاحیت بین دیوان عدالت اداری و مراجع دادگستری با چه مرجعی است؟

○ جواب: با دیوان عالی کشور است. (ماده ۱۴ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)

◀ سؤال: اگر پرونده‌ای در یکی از محاکم دادگستری طرح شود و مرجع مذکور اعتقاد به صلاحیت یکی از مراجع غیر دادگستری داشته باشد، تکلیف چیست؟

○ جواب: قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند، ولی پرونده را به آن مرجع نمی‌فرستد؛ بلکه پرونده را به دیوان عالی کشور می‌فرستد تا دیوان عالی کشور، نسبت به تشخیص مرجع صالح اقدام کرده و پرونده را به مرجع صالح ارسال کند. دیوان عالی ممکن است همان دادگاه را صالح دانسته و پرونده را به آن دادگاه بازگرداند یا آنکه با پذیرش عدم صلاحیت دادگاه دادگستری، پرونده را در صلاحیت مرجع غیر دادگستری بداند یا آنکه مرجع ثالثی را صالح بداند. مرجعی که پرونده از دیوان عالی به آنجا ارسال می‌شود، مکلف به رسیدگی است. (ماده ۲۸ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: اگر هر یک از مراجع غیر دادگستری نسبت به پرونده‌ای اعتقاد به صلاحیت محاکم دادگستری داشته باشد، چه اقدامی انجام می‌دهد؟

○ جواب: از رسیدگی امتناع کرده و صرفاً پرونده را بایگانی می‌کند.

● احکام اختلاف در صلاحیت

۱. تشخیص صلاحیت هر دادگاه با همان دادگاه است؛ نه با سایر مراجع و مقامات، مانند رئیس

۱. منظور از دادگاه‌های هم‌عرض، دادگاه‌هایی است که صلاحیت ذاتی یکسان دارند.

حوزه قضائی. (ماده ۲۶ ق.آ.د.م)

۲. اگر دادگاهی با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ارسال کند، دادگاه مرجع‌الیه باید خارج از نوبت، نسبت به صلاحیت یا عدم صلاحیت خود اظهار نظر کند. (ماده ۲۷ ق.آ.د.م)
۳. حلّ اختلاف در صلاحیت، توسط مراجع حلّ اختلاف، خارج از نوبت صورت می‌گیرد. رسیدگی مراجع حلّ اختلاف به اختلاف در صلاحیت، نیاز به دعوت از طرفین ندارد. (ماده ۲۹ ق.آ.د.م)

◀ مبحث هشتم / وکالت (مواد ۳۱ تا ۴۷ ق.آ.د.م)

● وکالت: اوصاف کلی وکالت به شرح زیر است:

۱. جز در برخی استثنائات، فقط اشخاصی می‌توانند در محاکم اقدام به وکالت کنند که دارای پروانه رسمی وکالت باشند. (ماده ۳۳ ق.آ.د.م)
۲. در حال حاضر دو مرجع، پروانه رسمی وکالت صادر می‌کنند که عبارت‌اند از: کانون وکلای دادگستری استان‌ها و مرکز وکلای قوه قضائیه.
۳. تظاهر به وکالت و همچنین مداخله در امور مربوط به وکلای دادگستری توسط اشخاصی که فاقد پروانه وکالت باشند ممنوع و دارای مجازات یک تا شش ماه حبس است. (ماده ۵۵ ق.و)
۴. برای اقامه دعای حقوقی و دفاع در برابر دعای حقوقی، برخورداری از وکیل الزامی نیست؛ یعنی اشخاص می‌توانند بالا صاله طرح دعوی کنند یا در برابر دعای مطروحه دفاع کنند.^۱

۱. رأی وحدت رویه شماره ۷۱۴، مورخ ۱۳۸۸/۱۲/۱۱ در این خصوص بیان داشته است: «طبق اصل ۳۴ قانون اساسی، دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به‌منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید..... و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به‌موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.» انتخاب وکیل هم بنا به حکم مقرر در اصل ۳۵ قانون اساسی از حقوق اصحاب دعواست و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز با تأکید بر حق متداعیین در انتخاب وکیل، در ماده ۲ مقرر داشته است: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند؛ مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوی را برابر قانون درخواست نموده باشند.» و در ماده ۳۹ تصریح کرده: «در صورتی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد، دادگاه به موکل اخطار می‌کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید.....» همچنین قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری، مصوب ۱۳۵۶ در فصل هشتم در قسمت اخیر ماده ۳۴ یادآور شده که اجرای مقررات این فصل نباید حق تظلم و مراجعه مستقیم و بدون مانع اشخاص به دادگاه‌ها و دیوان عالی کشور را از آنان سلب نماید؛ بنابراین به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای اقامه دعای حقوقی، شکایت از آرا و دفاع از آنها، دخالت وکیل قانوناً الزامی نیست.»

۵. در امور کیفری نیز حضور وکیل الزامی نیست؛ جز در جرایمی که مجازات آنها یکی از بندهای «الف»، «ب»، «پ» و «ت» ماده ۳۰۲ ق.آ.د.ک است که در این موارد جلسه رسیدگی بدون حضور وکیل متهم تشکیل نمی‌شود. چنانچه متهم، وکیل معرفی نکند یا وکیل او بدون اعلام عذر موجه در دادگاه حاضر نشود، تعیین وکیل تسخیری الزامی است و چنانچه وکیل تسخیری بدون اعلام عذر موجه در جلسه رسیدگی حاضر نشود، دادگاه ضمن عزل او، وکیل تسخیری دیگری تعیین می‌کند. حق الوکاله وکیل تسخیری از محل اعتبارات قوه قضائیه پرداخت می‌شود. اگر بعد از تعیین وکیل تسخیری، متهم، وکیل تعیینی به دادگاه معرفی کند، وکالت تسخیری منتهی می‌شود. تقاضای تغییر وکیل تسخیری از سوی متهم فقط برای یک بار قابل پذیرش است. (ماده ۳۴۸ ق.آ.د.ک)

۶. در امور کیفری، در جرایمی که مجازات آن سلب حیات یا حبس ابد است، اگر متهم اقدام به معرفی وکیل در مرحله تحقیقات مقدماتی نکند، بازپرس برای او وکیل تسخیری انتخاب می‌کند. (تبصره ۲ ماده ۱۹۰ ق.آ.د.ک)

۷. البته بازپرس می‌تواند هم نسبت به اصیل و هم نسبت به وکیل او، قرار عدم دسترسی به پرونده را صادر کند. (ماده ۱۹۱ ق.آ.د.ک) چنین قراری در قانون آیین دادرسی مدنی وجود ندارد.

۸. تمام اقدامات وکیل که در خصوص موضوع وکالت و در حدود اختیارات مندرج در وکالت‌نامه انجام می‌دهد، به‌منزله اقدامات موکل است و نسبت به او مؤثر است.

۹. وکالت عقدی جائز است؛ بنابراین هر یک از وکیل یا موکل می‌تواند در هر زمان آن را فسخ کند.

۱۰. وکالت در دیوان عدالت اداری نیز تابع قانون آیین دادرسی مدنی است و در نتیجه، وکالت در دیوان عدالت اداری مستلزم پروانه رسمی وکالت است. (ماده ۱۲۲ ق.ت.آ.د.ع.ا)

• وکالت در دیوان عالی کشور

۱. وکالت در پرونده‌هایی که مرجع تجدیدنظر از آرای آنها دیوان عالی کشور است، مانند جرائم مستوجب اعدام، مستلزم برخورداری از پروانه وکالت پایه یک است؛ بنابراین کارآموزان وکالت و وکلای پایه دو، حق وکالت در این پرونده‌ها را حتی در مرحله بدوی ندارند. (تبصره ۳ ماده ۶ ق.ک.ا.پ.و.د)

۲. به‌طریق اولی، وکالت در دیوان عالی کشور مستلزم برخورداری از پروانه وکالت پایه یک است. بنابراین کارآموزان وکالت و وکلای پایه دو، حق وکالت در دیوان عالی کشور ندارند.

۳. نمایندگان حقوقی دستگاه‌های اجرائی حق حضور و دفاع در دیوان عالی کشور را دارند.
۴. اشخاصی که به‌عنوان وکلای دفاتر حمایت قضائی از بسیجیان و ایثارگران وکالت می‌کنند، حق حضور و دفاع در دیوان عالی کشور را دارند.
۵. وکیل اتفاقی حق وکالت در دیوان عالی کشور را ندارد؛ زیرا وکیل پایه یک تلقی نمی‌شود.

● **وکالت بدون نیاز به پروانه وکالت:** قبلاً بیان شد که جز در برخی استثنائات، فقط اشخاصی می‌توانند در محاکم اقدام به وکالت کنند که دارای پروانه رسمی وکالت باشند. وکالت در موضوعات و مراجع زیر نیاز به پروانه رسمی وکالت ندارد:

۱. **وکالت در مراجع غیر دادگستری:** مانند اداره ثبت، هیأت تشخیص اداره کار، کمیسیون‌های شهرداری، هیأت داورى سازمان بورس و.....

۲. **وکالت در امور حسبی:** در امور حسبی اشخاص می‌توانند شخصی را به‌عنوان مشاور با خود در دادگاه همراه داشته باشند. (تبصره ماده ۱۵ ق.ا.ج)

۳. **وکالت در راستای حمایت قضائی از ایثارگران، بسیجیان، آمران به معروف و ناهیان از منکر:** برای طرح دعوی و دفاع از ایثارگران، بسیجیان، آمران به معروف و ناهیان از منکر، دفاتر حمایت حقوقی و قضائی بسیجیان و ایثارگران تشکیل می‌شود که اشخاص شاغل در آنها بدون نیاز به پروانه وکالت از جانب ایشان طرح دعوی و شکایت و دفاع می‌کنند. (تبصره ماده ۴ ق.ح.ق.ب - ماده ۲۰۳ ق.م.ا.س.پ.ا)

۴. **وکالت اتفاقی:** اشخاصی که دارای دانش حقوقی هستند، اما پروانه وکالت ندارند، می‌توانند در هر سال تا سه بار برای اقربای نسبی یا سببی خود تا درجه دوم از طبقه سوم وکالت کنند. البته این امر منوط به دریافت مجوز وکالت اتفاقی از کانون وکلا است. (ماده ۲ ق.و)

۵. **وکالت در نزد داور یا هیأت داورى (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.م)**

● وکیل معاضدتی

۱. اشخاص در دو صورت می‌توانند از وکیل معاضدتی برخوردار شوند:
 - در صورت اثبات اعسار شخص از پرداخت هزینه دادرسی و درخواست او، می‌تواند از وکیل معاضدتی برخوردار شود و دادگاه اقدام به معرفی وکیل معاضدتی می‌کند. (ماده ۵۱۳ ق.آ.د.م)

■ اشخاصی که قدرت تأدیّه حقّ الوکاله را ندارند، می‌توانند از کانون وکلا تقاضای وکیل معاضدتی کنند. به عبارت دیگر، اگر اعسار او ثابت نشده باشد و او برای معرفی وکیل معاضدتی مستقیماً به کانون وکلا مراجعه کند، کانون وکلا بعد از احراز این شرط که او توان پرداخت حقّ الوکاله را ندارد، وکیل معاضدتی معرفی می‌کند. (مادّه ۲۴ ق.و)

۲. وکلا مکلف‌اند در صورت معرفی از سوی کانون وکلا یا معرفی از سوی محاکم، هر سال تا سه دعوای حقوقی را به‌عنوان وکالت معاضدتی، بر عهده گیرند. (مادّه ۲۳ ق.و)

● **وکیل تسخیری:** وکیلی است که از سوی دادگاه برای دفاع از متّهم تعیین می‌شود. در خصوص وکیل تسخیری چند نکته مهم است:

۱. وکالت تسخیری ویژه امور کیفری است و در امور حقوقی راه ندارد.
۲. وکالت تسخیری فقط برای دفاع از جانب متّهم است، نه برای شاکی.
۳. در جرایمی که مجازات آنها سلب حیات، حبس ابد، قطع عضو یا... است، اگر متّهم شخصاً وکیل معرفی نکند، تعیین وکیل تسخیری برای او الزامی است. (مادّه ۳۸۴ ق.آ.د.ک)
۴. در سایر جرایم نیز به درخواست متّهم، دادگاه با شرایطی برای او وکیل تعیین می‌کند. (مادّه ۳۴۷ ق.آ.د.ک)

۵. در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری یک است و برخی جرایم دیگر، دادرسا و یا دادگاه اطفال و نوجوانان به ولی یا سرپرست قانونی متّهم ابلاغ می‌کند که برای او وکیل تعیین نماید و چنانچه برای متّهم وکیل تعیین نشده باشد یا وکیل متّهم در دادگاه حاضر نباشد، مرجع قضائی برای او وکیل تعیین می‌کند. (مادّه ۴۱۵ ق.آ.د.ک)

● **نحوه تنظیم قرارداد وکالت:** قرارداد وکالت برای حضور در محاکم، ممکن است به یکی از طرق زیر منعقد شود: (مادّه ۳۴ ق.آ.د.م)

۱. **به صورت شفاهی:** در این صورت موکّل نزد قاضی حاضر شده و به وکیل، وکالت می‌دهد. مراتب در صورت مجلس درج و به امضای موکّل می‌رسد. صرف امضای موکّل کفایت می‌کند و امضای وکیل لازم نیست. دفاعیاتی که وکیل ارائه می‌کند نوعی قبول ضمنی و عملی وکالت توسط اوست.
۲. **به صورت کتبی:** که ممکن است به موجب سند رسمی یا سند عادی باشد.

- **تأیید امضای موکل در وکالت‌نامه:** اگر وکالت به شکل کتبی و به موجب سند عادی باشد، باید اصالت امضا یا اثر انگشت موکل در وکالت‌نامه او توسط اشخاص زیر تأیید شود: (ماده ۳۴ ق.آ.د.م)

۱. اگر موکل در زندان باشد: رئیس زندان یا معاون او تأیید می‌کند.

۲. اگر موکل در خارج از کشور باشد: مأمور سیاسی یا کنسولی تأیید می‌کند.

۳. در سایر موارد: خود وکیل امضای موکل را تأیید می‌کند.

- **حدود اختیارات وکیل:** وکیل دارای همه گونه اختیارات است؛ جز اختیارات زیر: (ماده ۳۵ ق.آ.د.م)

۱. آنچه موکل استثنا کند؛

۲. آنچه قابل توکیل نباشد یا به عبارت دیگر، توکیل در آن خلاف شرع باشد؛

۳. موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳۶ ق.آ.د.م؛ مگر آنکه خلاف آن در وکالت‌نامه تصریح شود. البته چنین نیست که موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳۶ به طور مطلق غیرقابل توکیل باشد؛ بلکه می‌توان در خصوص آنها وکالت داد، اما باید در وکالت‌نامه تصریح شود. به عبارت دیگر، یک وکالت مطلق، متضمن این اختیارات نیست؛ مگر آنکه در وکالت‌نامه تصریح شود. این موارد عبارت‌اند از:

۱. وکالت راجع به اعتراض به رأی، تجدیدنظر، فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی.

در این خصوص باید توجه داشت که:

- عبارت «اعتراض به رأی»، تمام طرق اعتراض به رأی را در بر می‌گیرد؛ مانند اعتراض به رأی غیابی (واخواهی)، اعتراض ثالث، اعتراض به رد دادخواست که به دلیل نقص دادخواست صادر شده است، اعتراض به قرار تأمین خواسته.
- وکالت در خود اعتراض به رأی، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد؛ اما وکالت در پاسخ به اعتراض به رأی، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد. برای مثال، وکالت در تجدیدنظرخواهی نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد؛ اما وکالت در پاسخ به تجدیدنظرخواهی نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد. به صرف اینکه وکیلی از جانب تجدیدنظرخوانده دارای وکالت باشد، می‌تواند در مرحله تجدیدنظر اعلام وکالت کرده و اقدام به دفاع نماید.
- عبارت «اعتراض به رأی»، اعتراض به نظریه کارشناس را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا نظر کارشناس، رأی به معنای دقیق کلمه نیست. به عبارت دیگر، اختیار اعتراض به نظر کارشناس، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد.

۲. وکالت در مصالحه و سازش؛

۳. وکالت در ادعای جعل، انکار و تردید نسبت به سند طرف و استرداد سند؛

۴. وکالت در تعیین جاعل؛

۵. وکالت در ارجاع دعوی به داوری و تعیین داور؛

۶. وکالت در توکیل؛

۷. وکالت در تعیین مصدّق و کارشناس.

در این خصوص باید توجه داشت که:

- در حال حاضر، منظور از مصدّق همان کارشناس خط و امضا است.
- درخواست ارجاع امر به کارشناس نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد؛ بلکه تعیین کارشناس، مانند حالتی که طرفین دعوی کارشناس مرضی الطرفین انتخاب می‌کنند، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد.

۸. وکالت در دعوای خسارت؛

۹. وکالت در استرداد دادخواست یا دعوا؛

۱۰. وکالت در جلب شخص ثالث و دفاع از دعوای ثالث؛

۱۱. وکالت در ورود شخص ثالث و دفاع از دعوای ورود ثالث؛

۱۲. وکالت در دعوای متقابل و دفاع در قبال آن.

در این خصوص باید توجه داشت که:

- هم وکالت در طرح دعوای طاری، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد و هم وکالت در دفاع در برابر دعوای طاری؛ غیر از دعوای اضافی که وکالت در طرح آن و دفاع در قبال آن، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد.
- افزایش خواسته، تغییر خواسته و تغییر درخواست که در ماده ۹۸ ق.آ.د.م بررسی شده است،^۱ دعوای طاری تلقی نشده و وکالت در قبال درخواست جدید یا خواسته‌ای که تغییر یافته یا افزایش یافته، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد.

۱. برای آشنایی با این موارد رک: ص ۲۸۰ همین کتاب.

۱۳. وکالت در ادعای اعسار؛

۱۴. وکالت در قبول یا ردّ سوگند؛

۱۵. وکالت در درخواست صدور برگ اجرائی (اجرائیه) و تعقیب عملیات اجرائی و اخذ محکوم‌به و وجوه ایداعی.

۱۶. حضور زوجینی که دعوای طلاق توافقی مطرح کرده‌اند در مراکز مشاوره خانواده الزامی است و حضور وکلای ایشان قابل قبول نیست؛ مگر در صورتی که یکی از حالات زیر وجود داشته باشد: ماده ۴۴ دستورالعمل نحوه تشکیل و فعالیت مراکز مشاوره خانواده، مصوب ۱۳۹۶)

- زوجین یا یکی از آنها مقیم خارج از کشور باشند؛
- حضور شخص آنها با توجه به مدارک و مستندات ابرازی به تشخیص واحد مشاوره امکان‌پذیر نباشد.

● امور غیر قابل توکیل: توکیل در امور زیر، خلاف شرع و باطل است: (تبصره ۲ ماده ۳۵ ق.آ.د.م)

۱. سوگند: البته باید توجه داشت که:

- نفس اتیان سوگند (یادکردن سوگند) قابل توکیل نیست؛ اما استناد به سوگند (درخواست صدور قرار اتیان سوگند)، از وکیل پذیرفته است.
- اختیار وکیل برای استناد به سوگند، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد. آنچه نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد، قبول یا ردّ سوگند است.
- در صورت استناد یک طرف به سوگند قاطع دعوی، طرف مقابل که باید سوگند یاد کند، می‌تواند سوگند را قبول یا رد کند. قبول یا ردّ سوگند از وکیل پذیرفته است؛ البته به شرط آنکه در وکالت‌نامه او، این اختیار تصریح شده باشد.

۲. شهادت: البته باید توجه داشت که:

- شهادت بر شهادت،^۱ به معنای توکیل در امر شهادت نیست.

۳. اقرار: البته باید توجه داشت که:

- اقرار به اصل خواسته (اقرار قاطع دعوی) از وکیل پذیرفته نیست و اساساً قابل توکیل نیست؛ ولی اقرار به مقدمات دعوی (اقرار مقدماتی) از وکیل پذیرفته است و حتی نیاز به

۱. با مفهوم شهادت بر شهادت در ج ۲، ص ۱۸۲ همین کتاب آشنا خواهیم شد.

تصریح در وکالت‌نامه ندارد. (ماده ۲۰۵ ق.آ.د.م)

۴. **لعان:** این عنوان، مرتبط با حقوق مدنی و به معنای آن است که زوج با رعایت تشریفات خاص، زوجه را مرتکب زنا بدانند. آثار لعان در خصوص انحلال زوجیت، حرمت نکاح و قطع توارث در حقوق مدنی بررسی می‌شود.

۵. **ایلاء:** ایلاء به معنای سوگند شخص مبنی بر تعهد جهت عدم برقراری رابطه مباشرت با زوجه است.

● تعداد وکلا

۱. **در دادرسی مدنی:** هر یک از اصحاب دعوی می‌توانند تا دو وکیل داشته باشند. (ماده ۳۱ ق.آ.د.م)

۲. در دادرسی کیفری:

- در جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری یک است: هر یک از طرفین می‌توانند تا سه وکیل داشته باشند. (ماده ۳۸۵ ق.آ.د.ک)
- در سایر امور کیفری (مانند اموری که در صلاحیت دادگاه کیفری دو، دادگاه انقلاب یا دادگاه نظامی است): هر یک از طرفین می‌توانند تا دو وکیل داشته باشند. (تبصره ماده ۳۴۶ ق.آ.د.ک)
- در مرحله بازجویی، متهم می‌تواند فقط یک وکیل داشته باشد و بازپرس باید قبل از آغاز تحقیق، این حق را به متهم تفهیم کند. (ماده ۱۹۰ ق.آ.د.ک)

● **حالات تعدد وکلا:** در صورت تعدد وکلا، طریقه عمل وکلا ممکن است به یکی از طرق زیر باشد: (ماده ۴۴ ق.آ.د.م)

۱. **منفرداً (بلاستقلال):** هر یک به تنهایی حق هر اقدامی در حق موکل دارد.

۲. **منصباً (بالاتتماع):** همه اقدامات باید با امضا و اقدام هر دو وکیل صورت گیرد؛ بدین نحو که:

- هر دو در جلسه دفاع حاضر شوند و دفاعاتی یکسان ارائه کنند.
- هر دو لایحه بفرستند؛ بدین نحو که لایحه آنها واحد باشد یا آنکه مفاد لوایح ایشان یکسان باشد. البته ارسال لایحه توسط وکلای بالاتتماع یا یکی از ایشان ویژه حالتی است که برای عدم حضور در جلسه، عذر موجهی داشته باشند. در غیر این صورت همان طور که بیان خواهد شد وکلا مکلفاند در جلسه دادرسی حاضر شوند و نمی‌توانند صرفاً به لایحه اکتفا کنند.
- یکی از ایشان، لایحه بفرستد و دیگری حاضر شود؛ بدین نحو که مفاد لایحه ارسالی با دفاعیات شفاهی وکیل حاضر یکسان باشد.

۳. اطلاق (سکوت): اگر طریقه عمل وکلا مشخص نباشد، اصل بر اجتماع است.

◀ سؤال: اگر شخصی به موجب دو وکالت نامه جداگانه، به دو نفر وکالت داده باشد و طریقه عملکرد آنها را تعیین نکرده باشد، این دو وکیل باید منفرداً عمل کنند یا منضمّاً؟

○ جواب: چون وکالت ایشان به موجب دو وکالت نامه است، می توانند منفرداً اقدام کنند. به عبارت دیگر، در این فرض، با تعدّد وکیل در یک قرارداد وکالت مواجه نیستیم؛ بلکه با تعدّد قرارداد وکالت مواجه ایم. بدین نحو که به موجب یک قرارداد وکالت، تمام اختیارات به یکی از وکلا داده شده و مجدداً به موجب قرارداد وکالت دیگر، همین اختیارات به وکیل دیگر واگذار شده است؛ بنابراین هر یک از ایشان می توانند مستقلاً اقدام کند.

◀ سؤال: اگر یکی از طرفین دعوای مدنی بیش از دو وکیل به دادگاه معرفی کرده باشد و بر اثر بی دقتی دادگاه، وکالت ایشان در پرونده درج شود، تکلیف چیست؟

○ جواب: در این خصوص با دو حالت مواجه ایم:

۱. اگر بین وکلای مزبور، ترتیبی برقرار باشد: فقط دو نفری که ابتدائاً اعلام وکالت کرده اند، به عنوان وکلای آن طرف به رسمیت شناخته می شوند؛ مگر آنکه وکلایی که بدو وجود داشته اند از پرونده برکنار شده باشند (به موجب عزل یا استعفا) و سپس وکلای دیگری وارد شده باشند.

۲. اگر بین وکلای مزبور ترتیبی نباشد: برای مثال، سه وکیل به صورت همزمان و به موجب یک وکالت نامه، اعلام وکالت کنند. در این صورت هیچ یک به رسمیت شناخته نمی شوند.

● احکام وکالت بالاجتماع (ماده ۴۴ ق.آ.د.م)

۱. اگر یکی از وکلا فوت کند، وکالت شخص دیگر نیز زائل می شود.

۲. اگر یکی از وکلا در دادگاه حاضر شود و وکیل دیگر حاضر نشود و لایحه نیز ارسال نکرده باشد، وکیلی که حاضر شده نیز، حق دفاع و حق هیچ اقدامی ندارد. حضور او فقط ارتکاب تخلف انتظامی را، در خصوص او منتفی می کند.

● موانع اعمال وکالت در جریان دادرسی: ممکن است در جریان دادرسی، موانعی پیش آید که

مانع از اعمال وکالت وکیل شود. این موانع عبارتند از: (ماده ۴۰ ق.آ.د.م)

۱. فوت وکیل؛

۲. استعفای وکیل؛

۳. عزل وکیل؛

۴. ممنوع شدن وکیل از وکالت؛ مانند آنکه وکیل از وکالت منفصل شود یا وکیل محجور شود.

۵. تعلیق وکیل؛ مانند آنکه وکیل به دلیل تخلف انتظامی برای مدت موقتی از وکالت معلق شود.

۶. بازداشت وکیل.

● تکلیف پرونده در صورت حدوث موانع اعمال وکالت (ماده ۴۰ ق.آ.د.م)

۱. در موارد فوق، اگر اخذ توضیح لازم باشد، دادرسی به تأخیر می‌افتد و دادگاه به موکل اخطار می‌کند تا شخصاً یا توسط وکیل جدید برای ادای توضیح حاضر شود. تأخیر دادرسی به معنای آن است که وقت دادرسی که تعیین شده، ابطال و وقت دیرتری تعیین شود.

۲. اگر جلسه مقرر، برای اخذ توضیح از وکیل مزبور تعیین نشده باشد و دادگاه نیاز به اخذ توضیح خاصی از وکیل متوفی یا معزول یا مستعفی یا ممنوع یا..... نداشته باشد، دادرسی به تأخیر نمی‌افتد؛ هر چند وقت دادرسی به موکل او ابلاغ نشده باشد.

۳. اگر وکیل استعفا دهد، دادگاه علاوه بر آنکه می‌تواند جلسه دادرسی را به تأخیر اندازد، دادرسی را نهایتاً تا یک ماه متوقف می‌کند. (ماده ۳۹ ق.آ.د.م)

۴. فوت یا حجر موکل و ورشکستگی او در پرونده‌های مالی، نیز موجب زوال وکالت است؛ اما در این صورت از آنجا که وکالت منفسخ و وکیل منعزل می‌شود و دادرسی نیز تا تعیین وراثت یا قیم متوقف می‌شود، با تأخیر دادرسی برای اخذ توضیح از وکیل یا موکل مواجه نیستیم.

۵. با توجه به آنکه اختاریه وقت دادرسی به وکیل ابلاغ شده، در صورت عزل یا استعفای وی، وقت دادرسی را به موکل ابلاغ می‌کنیم؛ اما اگر عزل یا استعفای وکیل در زمانی صورت گیرد که فرصت کافی برای ابلاغ مجدد وقت دادرسی به موکل نباشد، گرچه این عزل یا استعفا پذیرفته است؛ اما نیازی به ابلاغ مجدد وقت دادرسی به موکل و تجدید جلسه دادرسی به این دلیل نیست؛ چرا که نباید عزل یا استعفای وکیل ابزاری برای اطاله دادرسی شود. (ماده ۴۳ ق.آ.د.م)

● **عزل وکیل توسط موکل:** در صورت عزل وکیل، موکل باید مراتب عزل وکیل را به دو مرجع اطلاع دهد: (مواد ۳۷ و ۳۸ ق.آ.د.م)

۱. **دادگاه:** اگر به دادگاه اطلاع ندهد، هر اقدامی که دادگاه نسبت به وکیل انجام دهد و هر خطاری که دادگاه برای وکیل ارسال دارد، در حق موکل مؤثر است. بعد از عزل، دادگاه وکیل مزبور را، به عنوان وکیل، به رسمیت نشناخته و اقدامات او را نمی پذیرد.

۲. **وکیل:** اگر به وکیل اطلاع ندهد، هر عملی که وکیل انجام می دهد، در حق موکل نافذ و مؤثر است.

◀ **سؤال:** اگر موکل، وکیل را به موجب اظهارنامه عزل کند، اقداماتی که وکیل تا زمان ابلاغ اظهارنامه به او و اطلاع از عزل انجام داده، در حق موکل مؤثر است یا خیر؟

○ **جواب:** بله؛ در این خصوص اطلاع وکیل مهم است و صرف ارسال اظهارنامه تأثیری ندارد.

● **استعفای وکیل:** وکیل می تواند از وکالت موکل استعفا دهد. در صورت استعفای وکیل، با تکالیف زیر مواجه ایم: (ماده ۳۹ ق.آ.د.م)

۱. وکیل باید استعفای خود را به دادگاه اعلام کند. در این صورت دادگاه برای موکل او خطاریه می فرستد و استعفای وکیل را به او اطلاع می دهد تا موکل شخصاً یا توسط وکیل جدیدی پرونده اش را پیگیری کند.

۲. اگر وکیل مستعفی، وکیلی باشد که دادخواست دعوای مطروحه توسط او تقدیم شده، در این صورت باید استعفای خود را شخصاً به موکلش نیز اطلاع دهد؛ بنابراین اگر وکیل مستعفی، وکیلی باشد که هر یک از دادخواست های بدوی، وخواهی، تجدیدنظر، فرجام یا... توسط او تقدیم شده، در صورت استعفا، علاوه بر اطلاع دادن به مرجع قضائی به موکل نیز باید اطلاع دهد؛ اما اگر وکیل مزبور، وکیلی باشد که دادخواست توسط او داده نشده (مانند وکیل خواهان وقتی در اثنای دادرسی اعلام وکالت می کند یا مانند وکیل خوانده) در این صورت لازم نیست که به موکل خود نیز اطلاع دهد.

۳. تا زمانی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع نداده، دادگاه اوراق قضائی را برای وکیل ارسال می کند و هر خطاری به وکیل مزبور، در حق موکل نیز مؤثر است؛ حتی اگر وکیل مزبور مراتب استعفا را به موکل خود اطلاع داده باشد.

● **حضور وکیل در جلسه دادرسی:** در این خصوص نکات زیر قابل توجه است:

۱. بعضی از حقوق دانان،^۱ قائل به عدم تکلیف وکیل برای حضور در جلسه دادرسی اند؛ اما این نظر، با نص صریح ماده ۴۱ ق.آ.د.م در تعارض است. بنابر نص صریح ماده مزبور، حضور وکیل، جز در موارد عذر موجه، در جلسه دادرسی الزامی است. وکیل حق ندارد به ارسال لایحه اکتفا کند؛ برخلاف اصحاب دعوی که علی‌الاصول حضور ایشان در جلسه دادرسی الزامی نیست.

۲. وکیل در دو صورت می‌تواند در جلسه دادرسی حاضر نشود:

- وکیل دارای عذر موجه باشد؛ (ماده ۴۱ ق.آ.د.م)
- جلسات دادرسی وکیل، دارای تداخل زمانی باشد. (ماده ۴۲ ق.آ.د.م)

● **استفاده از حق توکیل در صورت عدم حضور وکیل:** اگر وکیل دارای حق توکیل باشد:

۱. در صورت داشتن عذر موجه، مکلف به استفاده از حق توکیل و فرستادن وکیل دیگری به دادگاه نیست. (ماده ۴۱ ق.آ.د.م)

۲. در صورت تداخل زمانی اوقات دادرسی: مکلف به استفاده از حق توکیل و فرستادن وکیل دیگری به دادگاه است. (ماده ۴۲ ق.آ.د.م)

● **عدم حضور وکیل در جلسه دادرسی:** اگر وکیل در موعد مقرر دادرسی حاضر نشود، با دو حالت زیر مواجه‌ایم: (ماده ۴۱ ق.آ.د.م)

۱. **عدم حضور وکیل بدون عذر موجه:** او از این جهت، مرتکب تخلف انتظامی شده است.

۲. **عدم حضور وکیل به واسطه عذر موجه:** او از این جهت، مرتکب تخلف انتظامی نشده است؛ اما اینکه عدم حضور موجب تأخیر دادرسی می‌شود یا خیر، بستگی به آن دارد که:

- اگر وکیل تا جلسه دادرسی، عذر خود را کتباً به اطلاع دادگاه برساند: جلسه دادرسی به تأخیر می‌افتد. (ماده ۴۱ ق.آ.د.م از عبارت «تجدید جلسه» استفاده کرده است که چندان دقیق نیست، زیرا تجدید جلسه، ناظر به حالتی است که جلسه دادرسی برگزار شده، ولی به دلیل عدم کفایت زمان یا به دلیل نیاز به اخذ توضیحات بیشتر، قاضی تعیین جلسه دیگری را نیز لازم دانسته است.)

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۲۹۶.

▪ اگر وکیل نتواند تا جلسه دادرسی عذر خود را به اطلاع دادگاه برساند: طبیعی است که جلسه به تأخیر نمی‌افتد.

● **جهات عذر موجه وکیل: این جهات عبارت‌اند از: (ماده ۴۱ ق.آ.د.م.)**

۱. فوت یکی از بستگان نسبی یا سببی تا درجه اول از طبقه دوم؛
۲. ابتلا به بیماری‌ای که مانع حرکت باشد یا حرکت برای آن بیماری مضر تشخیص داده شود؛
۳. حوادث قهری از قبیل سیل و زلزله که مانع از حضور در دادگاه باشد؛
۴. وقایع خارج از اختیار وکیل که مانع از حضور او در دادگاه شود؛ مانند آنکه در روز جلسه دادرسی یکی از بستگان نزدیک وکیل دچار بیماری حاد شود و وکیل ناچار شود که به امور پزشکی او مشغول شود.

● **تأخیر جلسه دادرسی در صورت عذر یکی از وکلای متعدّد: اگر یکی از طرفین، دو وکیل داشته باشد و یکی از ایشان، به دلیل عذر موجه نتواند در جلسه دادرسی حاضر شود: (ماده ۴۴ ق.آ.د.م.)**

۱. اگر شیوه عملکرد آنها بالاستقلال باشد: جلسه بدین علت تجدید نمی‌شود؛ چرا که وکیل دیگر می‌تواند در جلسه حاضر شود و حضور وکیل دیگر کافی است.
۲. اگر شیوه عملکرد آنها بالاجتماع باشد: در صورت ضرورت، جلسه تجدید می‌شود؛ چرا که به واسطه عدم حضور یک طرف، دفاعیات طرف دیگر نیز استماع نمی‌شود و حضور وکیل دیگر نیز مؤثر نیست. منظور از عبارت «در صورت ضرورت» آن است که اگر وکیل معذور، لایحه‌ای ارسال کرده باشد، دیگر نیاز به تجدید جلسه نیست و با حضور وکیل حاضر و مطالعه لایحه وکیل معذور، جلسه را برگزار می‌کنیم.

● **احکام تأخیر جلسه دادرسی به علت عذر موجه وکیل: بیان شد که عذر موجه وکیل برای عدم حضور در جلسه دادرسی، می‌تواند موجب تجدید جلسه شود. در این خصوص باید توجه داشت که: (ماده ۴۱ ق.آ.د.م.)**

۱. این مقرره فقط ویژه وکلا است. عذر موجه اصیل یا سایر نمایندگان، مانند نمایندگان حقوقی ادارات دولتی، موجب تأخیر وقت دادرسی نیست.
۲. اگر وکیل حق توکیل داشته باشد، در صورت داشتن عذر موجه، مکلف به استفاده از حق توکیل

نیست و بازهم می‌تواند تجدید جلسه را تقاضا کند؛ زیرا ممکن است حادث شدن عذر، چنان غیرمترقبه و آنی باشد که وکیل فرصت توکیل نیز پیدا نکند.

۳. در صورت تأخیر وقت دادرسی، جلسه بعدی، مجدداً به‌علت عدم حضور وکیل به تأخیر نمی‌افتد؛ بنابراین دو جلسه متوالی به‌دلیل عدم حضور وکیل به تأخیر نمی‌افتد. البته ممکن است جلسات متعددی به‌علت عذر وکیل به تأخیر افتد؛ به شرط آنکه این جلسات، متوالی نباشد.

۴. به‌دلیل آنکه وقت جلسه بعد به‌دلیل عدم حضور وکیل تجدید نمی‌شود، وقت جلسه بعدی به موکل ابلاغ می‌شود تا در صورت بقای عذر موجه وکیل، موکل در دادگاه حاضر شود.

۵. علاوه بر موکل، وقت جلسه بعدی به خود وکیلی که در جلسه قبل دارای عذر بوده است، نیز ابلاغ می‌شود.^۱

۶. وکیل باید عذر خود را با دلایل آن کتباً به دادگاه اطلاع دهد. بررسی دلایل و موجه دانستن آنها با قاضی دادگاه است.

۷. اگر در اثنای جلسه دادرسی، عذر وکیل به اطلاع دادگاه برسد، دادگاه جلسه را تجدید می‌کند و اگر قبل از جلسه، عذر وکیل به اطلاع دادگاه برسد، جلسه به تأخیر می‌افتد.

● **تداخل اوقات دادرسی یک وکیل:** منظور از تداخل اوقات، آن است که وکیل به دو یا چند دادگاه دعوت شود، به‌نحوی که حضور در آنها، قابل جمع نباشد؛ مانند آنکه در ساعت ۸ صبح در تهران و در ساعت ۱۰ همان روز در تبریز به جلسه رسیدگی دعوت شده باشد. در این صورت به‌نحو زیر عمل می‌شود: (ماده ۴۲ ق.آ.د.م - قانون اصلاح ماده ۲۸ قانون وکالت، مصوب ۱۳۴۶)

۱. وکیل در دادگاهی که حضور او طبق قانون آیین دادرسی کیفری یا سایر قوانین الزامی است،^۲ باید حاضر شده و به دادگاهی که حضور او الزامی نیست، لایحه ارسال کرده یا در صورت داشتن

۱. در خصوص اینکه آیا وقت جلسه بعدی، علاوه بر ابلاغ به موکل، به خود وکیلی که در جلسه قبل دارای عذر بوده، نیز ابلاغ می‌شود یا خیر، با دو نص متفاوت مواجه‌ایم:

ماده ۴۱ ق.آ.د.م از لزوم ابلاغ وقت جلسه بعد به وکیل معذور، سخنی نگفته است و ماده ۴۴ ق.آ.د.م در صورت تأخیر جلسه به‌دلیل عذر یکی از وکلای متعدد بالا اجتماع، به‌صورت تلویحی از لزوم ابلاغ وقت به وکیل نیز سخن گفته است. این امر از آن رو است که در ماده آمده است که: «وقت رسیدگی به موکل نیز اطلاع داده می‌شود.» استفاده از کلمه «نیز» می‌رساند که وقت جلسه به خود وکیل نیز ابلاغ می‌شود. به نظر می‌رسد که سکوت ماده ۴۱ ق.آ.د.م ناشی از تسامح بوده است؛ بنابراین وقت دادرسی علاوه بر موکل، باید به وکیل نیز ابلاغ شود.

۲. برای مثال، بنابر ماده ۳۴۸ ق.آ.د.ک در جرائم موجب سلب حیات، حبس ابد، مجازات قطع عضو و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی با میزان نصف دیه کامل یا بیش از آن، مجازات تعزیری درجه ۳ و بالاتر، حضور وکیل الزامی است.

حقّ توکیل، وکیل دیگری معرفی کند.^۱

۲. اگر یک پرونده، کیفری و پرونده دیگر، حقوقی باشد، حضور در دادگاه رسیدگی کننده به امر کیفری به حضور در دادگاه رسیدگی کننده به دعوی حقوقی مقدّم است.

۳. اگر وکیل به صورت همزمان در دو دادگاه کیفری یا دو دادگاه حقوقی دعوت شده باشد، در آن دادگاهی شخصاً حاضر می شود که حسب صلاح دید خود، حضور خود را لازم می داند و به دادگاه دیگر، لایحه ارسال کرده یا در صورت داشتن حقّ توکیل، وکیل دیگری معرفی می کند.^۲

۴. در صورت تداخل اوقات، جلسه دادرسی به دلیل عدم حضور وکیل، تجدید نمی شود.

۵. وکیل در صورتی می تواند به دلیل تداخل اوقات، به ارسال لایحه اکتفا کند که حقّ توکیل نداشته باشد. در غیر این صورت طبق ماده ۲۹ ق.و.مکلف به توکیل است.

● حقّ الوکاله (ماده ۱۹ ل.ا.ک.و.د)

۱. وکیل مستحقّ دریافت حقّ الوکاله است.

۲. میزان و نحوه پرداخت حقّ الوکاله، تابع توافق طرفین است.

۳. در موارد سکوت طرفین، میزان و نحوه پرداخت حقّ الوکاله، تابع تعرفه ای است که توسط رئیس قوه قضائیه تصویب شده است.

۴. تا زمانی که قرارداد وکالت به قوت خود باقی است، عدم پرداخت حقّ الوکاله توسط موکل، تکالیف وکیل را در دفاع از حقوق موکل زائل نمی کند.

● تعهدات و تشریفات وکالت دادگستری

۱. تمام تعهداتی که در قانون مدنی در خصوص وکلا ذکر شده است، ناظر به وکلای دادگستری نیز

۱. برخی معتقدند که حتی اگر اوقات دادرسی وکیل تداخل نداشته باشد، می تواند به جای حضور در دادگاه لایحه بفرستد یا آنکه وکیل دیگری معرفی کند. ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۲۹۶. البته ظاهر ماده ۴۲ ق.آ.دم عکس این نظر را به ذهن متبادر می کند.

۲. در ماده ۲۸ سابق قانون وکالت، مصوب ۱۳۱۵ و در ماده ۲۸ آیین نامه اجرائی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری، مصوب ۱۳۳۴ آمده بود که: وکیل باید در دادگاهی حاضر شود که وقت دادرسی آن دادگاه، زودتر به او ابلاغ شده باشد. اما قانون اصلاح ماده ۲۸ قانون وکالت، مصوب ۱۳۴۶ که جدیدتر است، مقرر کرده که: وکیل حسب صلاح دید خود در هر کدام که بخواهد حاضر می شود؛ بنابراین باید به آخرین اراده قانون گذار که قانون قبلی را نسخ کرده است، رجوع کرد و قائل به این بود که وکیل در انتخاب دادگاه اختیار دارد. با وجود این، بعضی نویسندگان محترم همچنان به استناد مقررات منسوخ، قائل به این هستند که وکیل باید در دادگاهی حاضر شود که وقت دادرسی آن زودتر به او ابلاغ شده است. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۴۳۴-۱.

هست؛ بنابراین وکلای دادگستری نیز ملزم به رعایت مواردی چون رعایت حدود اذن موکل و رعایت مصلحت موکل هستند.

۲. همان طور که بیان شد، عدم پرداخت حق الوکاله توسط موکل، تکالیف وکیل را در دفاع از حقوق موکل زائل نمی کند.

۳. وکلای دادگستری باید قرارداد وکالت را در فرم های مخصوص، با موکل خود تنظیم و نسخه ای از آن را به دادگاه ارائه کنند. (ماده ۳۲ ق.و)

۴. بر مبنای این قاعده اصولی که خاص سابق، عام لاحق را تخصیص می زند، ماده ۳۴ ق.آ.د.م. که از اعلام وکالت به موجب وکالت نامه رسمی تنظیمی در دفاتر اسناد رسمی یا انشای وکالت به صورت شفاهی سخن گفته، ناظر به وکالت اشخاصی غیر از وکلای دادگستری است؛ زیرا در برخی مراجع مانند اداره ثبت یا سایر مراجع غیر دادگستری، وکالت نیازمند داشتن پروانه وکالت دادگستری نیست؛ اما در خصوص وکلای دادگستری، وکالت نامه، باید لزوماً در فرم های مخصوص این امر باشد.

۵. وکلا باید در وکالت نامه خود مبلغ دقیق حق الوکاله را درج کنند؛ بنابراین درج عباراتی مانند «طبق تعرفه» یا «طبق توافق» در قسمت مربوطه، صحیح نیست و در چنین مواردی نباید وکالت نامه وکیل در دادگاه پذیرفته شود. (ماده ۱۰۳ ق.م.م)

۶. وکلای دادگستری باید معادل ۵ درصد حق الوکاله را به عنوان مالیات بپردازند و معادل آن تمبر مالیاتی ابطال و بر روی همان نسخه ای از وکالت نامه که به دادگاه ارائه می کنند، الصاق کنند. (ماده ۱۰۳ ق.م.م)

۷. معیار محاسبه تمبر مالیاتی وکلا، همان حق الوکاله ای است که ایشان از موکلشان دریافت کرده اند. البته اگر ایشان حق الوکاله ای کمتر از تعرفه از موکلشان دریافت کرده باشند، معیار محاسبه مالیات، تعرفه خواهد بود. به عبارت دیگر، وکلا نمی توانند با بیان این امر که حق الوکاله ایشان کمتر از تعرفه بوده، مالیاتی کمتر از میزان تعرفه پرداخت کنند. (ماده ۱۰۳ ق.م.م)

۸. وکلا باید معادل یک دوم تمبر الصاقی بر روی وکالت نامه را به عنوان سهم صندوق حمایت وکلا و کارگشایان دادگستری پرداخت کنند و به میزان یک چهارم تمبر الصاقی بر روی وکالت نامه را به عنوان سهم کانون وکلا، پرداخت کنند. اگر وکیل مالیات حق الوکاله را پرداخته باشد، اما این دو مبلغ (سهم صندوق حمایت و سهم کانون) را نپرداخته باشد، اشکالی به وکالت وکیل مزبور وارد

نیست؛ ولی چنین و کیلی مرتکب تخلف انتظامی شده است. وکلای عضو مرکز وکلای قوه قضائیه نیز مکلفاند پنج درصد حق الوکاله را بابت هزینه مرکز به امور مالی دادگستری پرداخت کنند. (ماده ۲۹ آیین نامه تعرفه حق الوکاله، حق المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری، مصوب ۱۳۹۸)

◀ **سؤال:** اگر وکیل، تمبر مالیاتی کافی بر وکالت نامه اش الصاق نکرده باشد، تکلیف چیست؟

● **جواب:** در این خصوص باید قائل به تفصیل شد:

۱. اگر وکیل مزبور، وکیل خواهان باشد که اقدام به تقدیم دادخواست کرده و وکالت نامه او فاقد تمبر کافی باشد: موضوع مشمول بند ۱ ماده ۵۳ ق.آ.د.م و مواد بعدی است؛ یعنی باید خطاب به او اخطار رفع نقص صادر و در صورت عدم رفع نقص، قرار رد دادخواست صادر شود.^۱
۲. اگر وکالت نامه وکیلی که در جریان دادرسی وارد پرونده شده و اعلام وکالت کرده، فاقد تمبر کافی باشد: موضوع مشمول تبصره ۱ ماده ۱۰۳ ق.م.م است؛ یعنی وکالت او پذیرفته نشده و در پرونده درج نمی شود. اگر وکالت او پذیرفته شده و در پرونده درج شود، در هر زمان که نقص تمبر او کشف شود، از ادامه پذیرش شخص مزبور به عنوان وکیل پرونده خودداری می شود.

● **تأثیر تعدد موکلین و تعدد وکلا بر تمبر مالیاتی:** در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. اگر شخصی نسبت به یک دعوی، دارای چند وکیل (در امور حقوقی، دو وکیل و در امور کیفری، سه وکیل) باشد، با دو حالت مواجه ایم:
 - اگر وکالت ایشان به موجب وکالت نامه های متعدد باشد: هر یک از ایشان باید جداگانه تمبر مالیاتی ابطال کند. این امر از آن رواست که در صورت تعدد وکلا، هر یک از ایشان حق الوکاله ای مستقل از دیگری دریافت می کند و بنابراین باید هر یک از ایشان مالیات این درآمد را بپردازد. (ماده ۶ آیین نامه تعرفه حق الوکاله، حق المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری)
 - اگر وکلای مزبور به موجب یک وکالت نامه اعلام وکالت کرده باشند: در این صورت هر یک از ایشان به نسبت سهمی که از حق الوکاله می برد باید ابطال تمبر نماید. به عبارت دیگر،

۱. رأی وحدت رویه شماره ۷۸۰، مورخ ۱۳۹۸/۰۷/۰۲ نیز در این خصوص بیان می دارد: «مطابق ماده ۱۰۳ قانون مالیات های مستقیم و تبصره ۱ بند «د» آن و مقررات مواد ۵۳، ۵۴ و ۵۹ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، وکلای دادگستری موظفاند وکالت نامه خود را پس از الصاق و ابطال تمبر مالیاتی به میزان مقرر در قانون، پیوست دادخواست به دادگاه تسلیم نمایند. در صورت عدم انجام این امر، دادخواست توسط دفتر دادگاه پذیرفته می شود؛ لکن برای به جریان انداختن آن، مدیر دفتر نقایص دادخواست را به خواهان اطلاع داده و طبق قانون رفتار خواهد کرد.»

کافی است که جمعاً فقط یک فقره مالیات پرداخته و یک فقره تمبر مالیاتی ابطال شود؛ زیرا تعدّد وکلا در یک وکالت‌نامه، ظهور در آن دارد که ایشان فقط یک فقره حقّ الوکاله دریافت کرده‌اند. (مادّه ۵ آیین‌نامه تعرفه حقّ الوکاله، حقّ‌المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری)

۲. اگر دعوایی دارای وکیل باشد و سپس آن وکیل، وکالت خود را به دیگری تفویض کند، وکیل جدید مکلف به ابطال تمبر روی وکالت‌نامه مزبور نیست. (تبصره ۳ ماده ۱۰۳ ق.م.م)

۳. اگر چند شخص نسبت به یک دعوی به یک شخص وکالت دهند، وکیل مزبور باید برای هر یک از ایشان یک فقره تمبر مالیاتی ابطال کند؛ خواه موکلین متعدّد به‌موجب یک وکالت‌نامه به او وکالت داده باشند یا آنکه به‌موجب وکالت‌نامه‌های متعدّد وکالت داده باشند؛ زیرا تعدّد موکلین موجب تعدّد حقّ الوکاله است و تعدّد حقّ الوکاله نیز موجب تعدّد تمبر مالیاتی است.

● **نماینده حقوقی:** اشخاص حقوقی زیر می‌توانند علاوه بر وکیل دادگستری یا به‌جای وکیل دادگستری، برای اقامه و دفاع در دعوای، از کارکنان اداره حقوقی یا کارمندان رسمی خود، با داشتن شرایط مقرّره قانونی به‌عنوان نماینده حقوقی استفاده کنند. این اشخاص حقوقی عبارت‌اند از: (مادّه ۳۲ ق.آ.د.م)

۱. وزارت‌خانه‌های دولتی؛

۲. **مؤسّسات دولتی:** واحدهای سازمانی دولتی هستند که در قالب وزارت‌خانه تشکیل نشده‌اند و به‌موجب قانون، زیر نظر یکی از قوای سه‌گانه ایجاد و اداره می‌شوند؛ مانند سازمان حفاظت محیط زیست یا سایر سازمان‌های دولتی. (مادّه ۳ قانون محاسبات عمومی کشور، مصوّب ۱۳۶۶) دانشگاه‌های دولتی، مؤسسه دولتی‌اند و از همین رو می‌توانند نماینده حقوقی داشته باشند.

۳. **شرکت‌های دولتی:** شرکتی که به‌حکم دادگاه یا قانون تشکیل شده و بیش از نصف سرمایه آن، متعلّق به دولت یا شرکت دولتی دیگری باشد؛ مانند شرکت ملی نفت ایران. (مادّه ۴ ق.م.ع.ک)

۴. **مؤسّسات عمومی غیردولتی:** مؤسّساتی را گویند که طبق قانون تشکیل شده و به خدمات عمومی می‌پردازند، اما وابسته به دولت محسوب نمی‌شوند؛ مانند جمعیت هلال احمر، کمیته ملی المپیک، شهرداری و... در این خصوص توجّه داشته باشید که:

■ نام این مؤسّسات در قانونی به‌نام «قانون فهرست نهادها و مؤسّسات عمومی غیردولتی» ذکر شده است. (مادّه ۵ ق.م.ع.ک)

▪ شرکت‌های وابسته به مؤسسات عمومی غیردولتی و شرکت‌های وابسته به نهادهای انقلابی و شرکت‌های وابسته به شهرداری‌ها، به دلیل استقلال شخصیت حقوقی، نمی‌توانند نماینده حقوقی معرفی کنند.^۱

▪ سازمان بورس نیز در شمار مؤسسات عمومی غیردولتی است (ماده ۵ ق.ب.ا.ب)

۵. **نهادهای انقلاب اسلامی، مانند کمیته امداد یا بنیاد پانزده خرداد:** نهادهای انقلاب اسلامی در شمار مؤسسات عمومی غیردولتی تلقی می‌شوند و بنابراین نیاز به ذکر مجدد آنها در ماده ۳۲ ق.آ.د.م نبود.

۶. **شهرداری‌ها:** شهرداری‌ها در شمار مؤسسات عمومی غیردولتی تلقی می‌شوند و بنابراین نیاز به ذکر مجدد شهرداری‌ها در ماده ۳۲ ق.آ.د.م نبود.

۷. **بانک‌ها:** در این خصوص توجه داشته باشید که:

▪ گرچه ماده به صورت مطلق آمده است، اما نظر بعضی از نویسندگان و محاکم آن است که منظور، بانک‌های دولتی است^۲ و بانک‌های خصوصی نمی‌توانند از نماینده حقوقی استفاده کنند.

▪ صندوق‌های قرض الحسنه و مؤسسات مالی و اعتباری نمی‌توانند نماینده حقوقی معرفی کنند.

۸. **شرکت‌های تعاونی:** طبق بند ۹ ماده ۳۷ ق.ب.ت شرکت‌های تعاونی می‌توانند برای حضور در دادگاه‌ها، نماینده حقوقی معرفی کنند؛ هرچند آن نماینده حقوقی، وکیل دادگستری نباشد.

۹. **دانشگاه‌های غیردولتی:**^۳ علاوه بر دانشگاه‌های دولتی که می‌توانند نماینده حقوقی داشته باشند، دانشگاه‌های غیردولتی اعم از دانشگاه آزاد، دانشگاه‌های غیرانتفاعی و... نیز می‌توانند نماینده حقوقی داشته باشند.

۱. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۹۲۰۷، مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۰۸ آمده است که: «...پذیرش نماینده حقوقی امری استثنائی است...؛ بنابراین چون ماده ۳۲... به ذکر مؤسسات دولتی و وابسته به دولت اکتفا نموده و از ذکر نام مؤسسات وابسته به نهادهای انقلاب اسلامی و مؤسسات عمومی غیردولتی خودداری نموده؛ این گونه مؤسسات... از شمول ماده ۳۲ قانون یادشده خارج است.»

۲. در تأیید این نظر ر.ک: یوسف نوبخت، *اندیشه‌های قضائی*، ص ۳۸.

۳. به موجب قانون استفاده بعضی از دستگاه‌ها از نماینده حقوقی در مراجع قضائی و معافیت بنیاد شهید انقلاب اسلامی و کمیته امداد امام خمینی از پرداخت هزینه دادرسی، مصوب ۱۳۷۴ که قانونی خاص است و همچنان به قوت خود باقی است و هیچ دلیلی بر نسخ آن وجود ندارد.

◀ **سؤال:** آیا دستگاه‌های دولتی می‌توانند از وکیل به‌عنوان نماینده حقوقی استفاده کنند؟

● **جواب:** خیر؛ زیرا نماینده حقوقی باید کارمند اداره حقوقی یا از کارمندان رسمی دستگاه دولتی باشد. (ماده ۳۲ ق.آ.د.م) درحالی‌که وکلا نمی‌توانند در دستگاه‌های دولتی استخدام شوند؛ بنابراین دستگاه‌های دولتی می‌توانند به وکلای مزبور، وکالت دهند؛ اما برگه نمایندگی حقوقی در این مورد پذیرفته نیست.

● **اوصاف نماینده حقوقی:** نمایندگان حقوقی باید دارای اوصاف زیر باشند: (ماده ۳۲ ق.آ.د.م)

۱. اگر اشخاص حقوقی فوق‌الذکر دارای اداره حقوقی باشند، می‌توانند از کارمندان اداره مزبور به‌عنوان نماینده حقوقی استفاده کنند. کارمند مزبور ممکن است کارمند رسمی، پیمانی یا قراردادی باشد؛ اما اگر بخواهند از سایر کارمندان خود (غیر از کارمندان اداره حقوقی) استفاده کنند، کارمند مزبور باید لزوماً کارمند رسمی باشد.

۲. اگر کارمندی که به‌عنوان نماینده حقوقی معرفی می‌شود، کارمند اداره حقوقی نباشد، باید دارای یکی از دو شرط زیر باشد:

▪ دارا بودن لیسانس در رشته حقوق با دو سال سابقه کارآموزی در دفاتر حقوقی دستگاه‌های مربوطه؛

▪ دو سال سابقه کار قضائی یا وکالت، به شرط عدم محرومیت از اشتغال به مشاغل قضاوت یا وکالت.

۳. تشخیص صلاحیت نماینده حقوقی با بالاترین مقام اجرائی آن سازمان یا قائم‌مقام قانونی اوست، نه با قاضی؛ اما اگر برای قاضی محرز شود که شخص مزبور دارای شرایط نمایندگی نیست، نمایندگی او را نمی‌پذیرد.^۱

◀ **سؤال:** اگر یکی از طرفین دعوی، یک دستگاه دولتی باشد و نماینده حقوقی معرفی کرده باشد، آیا طرف مقابل می‌تواند به سمت نماینده حقوقی ایراد کند، مبنی بر اینکه نماینده مزبور اوصاف مقرر در ماده ۳۲ ق.آ.د.م را ندارد؟

● **جواب:** خیر. نظر اقوی آن است که با توجه به آنکه احراز شرایط نماینده قضائی با بالاترین مقام

۱. در نظریه مشورتی شماره ۷/۹۰۵۷، مورخ ۱۳۸۳/۱۱/۲۸ آمده است که: «هرچند... احراز شرایط مذکور در نمایندگان تعرفه شده به‌عهد مافوق در وزارتخانه یا مؤسسه متبوع است، ولی این امر مانع نیست که اگر دادگاه نماینده معرفی شده را فاقد شرایط مقرر قانونی بداند مکلف به پذیرش نماینده مزبور باشد.»

اجرایی سازمان ذی ربط است و با دادگاه نیست، ایراد به این امر در محضر دادگاه مسموع نیست.^۱ البته گرچه دادگاه، اصل را بر صحت شرایط نماینده حقوقی می گذارد و لازم نیست که شرایط نماینده حقوقی را احراز کند؛ اما اگر طرف مقابل با ادله قطعی ثابت کند که نماینده مزبور، فاقد اوصاف مقرر قانونی است، نباید نمایندگی او را بپذیرد.^۲

● **قلمرو دعاوی در خصوص نماینده حقوقی:** در خصوص اینکه نماینده حقوقی در چه پرونده‌هایی امکان حضور دارد، باید توجه داشت که:

۱. در کلیه دعاوی مدنی، امکان استفاده از نماینده حقوقی وجود دارد.
۲. در دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری (ماده ۴۳ ق.ت.آ.د.د.ع.ا) و شوراهای حل اختلاف نیز امکان بهره‌مندی از نماینده حقوقی وجود دارد.
۳. کارکنان وزارتخانه‌ها، شرکت‌ها، مؤسسات و سازمان‌های دولتی و دستگاه‌هایی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است و نیروهای مسلح (نظامی و انتظامی) یا وراثت درجه اول آنان پس از فوت، می‌توانند در دعاوی حقوقی یا جزائی که از انجام وظیفه شغلی آنان ناشی می‌شود یا به‌نحو با وظایف ایشان مرتبط است، از کارشناسان حقوقی شاغل در آن دستگاه مربوطه برای ارائه خدمات حقوقی، مانند طرح دعوی و دفاع، استفاده کنند. توجه داشته باشید که این مقرر، کارکنان مؤسسات عمومی غیردولتی را در بر نمی‌گیرد. (قانون حمایت قضائی از کارکنان دولت و پرسنل نیروهای مسلح، مصوب ۱۳۶۶) بنابراین طبق این قانون خاص، در امور کیفری نیز استفاده از نماینده حقوقی ممکن است. با وجود این صراحت قانونی، بعضی از اساتید استفاده از نماینده حقوقی را در امور کیفری نپذیرفته‌اند.^۳

● **تعداد نمایندگان حقوقی:** تعداد نمایندگان حقوقی نیز تابع تعداد وکلا است؛ بنابراین ادارات دولتی می‌توانند:

۱. برای هر دعوی نهایتاً تا دو نفر را به‌عنوان نماینده حقوقی مأمور کنند.
۲. همچنین می‌توانند دو وکیل یا یک وکیل و یک نماینده حقوقی را برای پرونده مأمور کنند.

۱. در تأیید این نظر ر.ک: یوسف نوبخت، *اندیشه‌های قضائی*، ص ۵۶ و مجموعه نشست‌های قضائی، مسائل آیین دادرسی مدنی (۳)، ص ۴۵.

۲. مهاجری، علی، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، ج ۱، مطلب ش ۱۲۶.

۳. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۱، مطلب ش ۵۷۷.

● **حدود اختیارات نمایندگان حقوقی:** نمایندگان حقوقی نیز مانند وکلا از تمام اختیارات برای طرح دعوی و دفاع برخوردارند؛ مگر اختیارات زیر:

۱. قابل توکیل نباشد.

۲. موکل (اداره دولتی) استثنا کرده باشد.

۳. اختیارات مذکور در ذیل مواد ۳۵ و ۳۶ ق.آ.د.م؛ مگر آنکه آن اختیارات^۱ در برگه نمایندگی به نماینده داده شده باشد.^۲

● حمایت قضائی از ایثارگران، بسیجیان، آمران به معروف و ناهیان از منکر

۱. سپاه پاسداران باید برای حمایت از بسیجیان، رزمندگان و ایثارگران، دفاتر مشاوره حقوقی و قضائی را با هماهنگی قوه قضائیه و وزارت دادگستری تشکیل و اداره نماید. (ماده ۲۰۳ ق.م.ا.س.پ.ا و آیین‌نامه اجرائی آن)

اشخاص مشمول این ماده^۳ و خدمات قضائی موضوع این ماده^۴ در آیین‌نامه اجرائی آن مشخص شده است.

۲. نیروی مقاومت بسیج می‌تواند هنگام برخورد با جرائم مشهود، در صورت عدم حضور ضابطین

۱. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۳۴۶۰، مورخ ۱۳۶۱/۰۷/۱۷ آمده است که: «..... آنان (نمایندگان حقوقی)، مانند وکلای دادگستری می‌توانند در حدود اختیاراتی که به آن تفویض شده است، از آن اختیارات استفاده نمایند». ۲. البته این نظر نیز وجود دارد که در مورد نمایندگان حقوقی، اختیارات چهارده‌گانه ذیل ماده ۳۵ خودبه‌خود وجود دارد؛ مگر آنکه خلاف آن تصریح شده باشد؛ یعنی «نماینده حقوقی..... از کلیه اختیارات مذکور در ذیل ماده ۳۵ برخوردار است؛ مگر آنچه کتباً از حیطه اختیار او خارج کرده باشند». مجموعه نشست‌های قضائی، مسائل آیین دادرسی مدنی (۳)، ص ۴۳.

۳. در ماده ۲ آیین‌نامه اجرائی موضوع ماده ۲۰۳ قانون استخدامی سپاه پاسداران، مصوب ۱۳۷۳ فرماندهی کل قوا، اشخاص زیر مشمول خدمات دفاتر حمایت حقوقی و قضائی ایثارگران دانسته شده‌اند:

الف) جانبازان از کارافتاده کلی و جانبازان دارای حداقل ۲۵ درصد از کارافتادگی؛

ب) آزادگان و خانواده اسرا و گروگان‌های بسیج و سپاه، شامل پدر، مادر، همسر و فرزندان؛

ج) رزمندگان داوطلب به شرط داشتن حداقل ۳ ماه سابقه خدمت متوالی یا ۶ ماه خدمت متناوب در جبهه؛

د) کلیه بسیجیان در عضویت‌های فعال و ویژه به شرط داشتن حداقل ۶ ماه سابقه عضویت در بسیج و استمرار آن تا زمان دریافت خدمات.

۴. در ماده ۳ آیین‌نامه فوق، وظایف این دفاتر به شرح زیر دانسته شده است:

الف) ارائه مشاوره حقوقی؛

ب) قبول وکالت در پیگیری دعاوی و شکایات مطروحه از جانب اشخاص مشمول خدمات دفاتر؛

ج) ارشاد قضائی؛

د) انجام اقدامات لازم جهت تسریع در رسیدگی به پرونده‌های مطروحه؛

ه) انجام کلیه وظایف مقرر در ماده ۴ قانون حمایت قضائی از بسیج در مورد افراد موضوع آن قانون؛

و) کمک به مراجع قضائی در تشخیص اعسار افراد معسر موضوع آیین‌نامه، از قبیل ارائه مدارک حقوق و اسناد اموال و املاک آنها؛

ز) انجام اقدامات لازم برای استفاده افراد موضوع آیین‌نامه از امتیازات و تسهیلات قانونی.

دیگر یا عدم اقدام به موقع آنها یا اعلام نیاز آنان، به منظور جلوگیری از امحاء آثار جرم و فرار متهم و تهیه و ارسال گزارش به مراجع قضائی اقدامات قانونی لازم را به عمل آورند. توهین، ضرب و شتم یا ایراد جرح نسبت به ایشان در حین انجام وظیفه، در حکم توهین و مقابله با ضابطین دادگستری و مأمورین دولتی و انتظامی است. برای حمایت حقوقی از ایشان در این خصوص، دفاتر حمایت و خدمات حقوقی و قضائی بسیجیان در نیروی مقاومت بسیج تشکیل می‌گردد. (ماده ۴ ق.ح.ق.ب)

۳. آمران به معروف و ناهیان از منکر، برای پیگیری جرائمی که در حین انجام عمل، نسبت به ایشان صورت می‌گیرد، مشمول حمایت‌های قضائی مقرر در بند فوق هستند. (تبصره ماده ۱۱ ق.ح.آ.م.ن.م)

● مخاطب ابلاغ دادنامه در فرض برخورداری شخص از وکیل: در این خصوص باید توجه داشت که: (ماده ۴۶ ق.آ.د.م)

۱. اگر وکیل حق اعتراض به رأی در مرحله بعدی را نداشته باشد و برای توکیل در آن مرحله، مجاز نباشد: ابلاغ باید به موکل صورت گیرد و مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به موکل، آغاز می‌شود. در این حالت ابلاغ رأی به وکیل اثری ندارد.

۲. اگر وکیل حق اعتراض به رأی در مرحله بعدی را داشته باشد یا آنکه برای توکیل در مرحله بالاتر مجاز باشد: ابلاغ باید به وکیل صورت گیرد و مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به وکیل، آغاز می‌شود. در این حالت ابلاغ رأی به موکل اثری ندارد.

◀ سؤال: اگر شخصی در دعوایی دارای دو وکیل باشد و ایشان حق تجدیدنظرخواهی داشته باشند، کدام تاریخ ابلاغ، ملاک تعیین آغاز مهلت تجدیدنظرخواهی است؟

● جواب: در این خصوص باید بین دو حالت زیر قائل به تفصیل شد:

۱. اگر وکلای مزبور بالاجتماع باشند: تاریخ آخرین ابلاغ به وکلا، یعنی تاریخی که هر دو وکیل از رأی مطلع شده‌اند، ملاک عمل است.

۲. اگر وکلای مزبور بالاستقلال باشند: تاریخ اولین ابلاغ به وکلا، ملاک عمل است.

۱. ممکن است وکیل حق تجدیدنظر یا فرجام نداشته باشد یا به دلیل کارآموز بودن، نتواند فرجام‌خواهی کند؛ اما موکل به او حق توکیل برای مراحل تجدیدنظر یا فرجام را داده باشد.

● **زوال سمت وکیلی که حقّ اعتراض به رأی در مرحله بعد را دارد:** در این خصوص با حالات زیر مواجه‌ایم:

۱. اگر وکیلی که حقّ اعتراض به رأی دارد، قبل از ابلاغ رأی، به هر دلیل مانند عزل، استعفا یا فوت دچار زوال سمت شود: بدیهی است که ابلاغ باید به خود موکل صورت گیرد.

۲. اگر وکیلی که حقّ اعتراض به رأی دارد، بعد از صدور رأی یا در زمان ابلاغ آن استعفا دهد و از رؤیت رأی امتناع کند: (ماده ۴۵ ق.آ.د.م)

▪ رأی به موکل او ابلاغ می‌شود.

▪ با وجود این، تاریخ ابلاغ به وکیل و امتناع او از قبول اوراق، آغاز مهلت تجدیدنظر تلقی می‌شود؛ مگر اینکه موکل عدم اطلاع خود را از استعفای وکیل اثبات کند.

▪ از طرف دیگر، برای آنکه مهلت تجدیدنظر یا فرجام موکل منتفی نشود، دادخواست تجدیدنظر یا فرجام وکیل مستعفی پذیرفته می‌شود؛ ولی تکمیل آن با شخص اصیل یا وکیل جدید او خواهد بود.

۳. اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی، عزل شود یا استعفا کند، در این صورت نیاز به ابلاغ مجدد رأی به موکل او نیست و مهلت اعتراض به رأی از همان تاریخ ابلاغ به وکیل محاسبه می‌شود. البته بدیهی است که تجدیدنظرخواهی وکیل مستعفی یا معزول پذیرفته نیست. تجدیدنظرخواهی باید توسط شخص اصیل یا وکیل جدید صورت گیرد؛ اما مهلت اعتراض به رأی، همان مهلت سابق است و مهلت جدیدی برای این امر، داده نمی‌شود؛ چون دادن مهلت جدید، موجب باز کردن راه تقلّب مبنی بر عزل یا استعفای صوری برای ایجاد اطاله دادرسی است. (مفهوم ماده ۴۷ ق.آ.د.م)

۴. اگر وکیلی که حقّ اعتراض به رأی دارد، بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر یا فرجام با یک مانع قهری مواجه شود؛ برای مثال، فوت کند یا ممنوع از وکالت شود یا به واسطه قوه قاهره (مانند کما) قادر به وکالت نباشد: رأی باید مجدداً به موکل او ابلاغ شده و مهلت جدیدی برای تجدیدنظر یا فرجام، به موکل داده شود. (ماده ۴۷ ق.آ.د.م)

◀ مبحث نهم / ایرادات دعوی (مواد ۸۴ تا ۹۲ ق.آ.د.م)

● **دفاعیات خوانده (دفاع به معنای اعم):** منظور هر روش دفاعی است که خوانده از آن، برای شکست دعوی خواهان استفاده می‌کند. اقسام دفاعیات عبارت‌اند از:

۱. دفاع ماهوی (دفاع به معنای اخص): دفاع نسبت به اصل و ماهیت دعوی را گویند. به عبارت دیگر، هر دفاعی که مستقیماً علیه اصل ادعای خواهان مطرح شود تا اساس ادعای خواهان را منتفی کند، دفاع ماهوی است؛ مانند دفاعیات ناظر به سقوط تعهد (ایفای تعهد، تهاوتر، تبدیل تعهد، ابراء و.....)، دفاعیات ناظر به انحلال عقد (فسخ، اقاله، انفساخ) یا دفاعیات ناظر به صلح‌وسازش در خصوص موضوع دعوی.

۲. ایراد (دفاع شکلی): دفاعیاتی است که صرفاً ناظر به شکل و شیوه طرح دعوی است و به اصل و اساس ادعای خواهان و ماهیت دعوی او ارتباطی ندارد.^۱ به عبارت دیگر، خوانده، بدون آنکه خود را درگیر دفاع در خصوص ماهیت پرونده کند، با خرده‌گیری از شیوه طرح دعوی، دعوی را به دلیل ایرادات شکلی، با قراری مانند قرار ردّ دعوی مواجه می‌کند. ایرادات در ماده ۸۴ ق.آ.د.م شمارش شده است. البته بعضی از ایرادات در ماده مزبور درج نشده است.

۳. دعوای متقابل: دعوایی از جانب خوانده علیه خواهان که با دعوای اصلی مرتبط یا هم‌منشأ باشد. (ماده ۱۴۱ ق.آ.د.م)

● **اقسام ایرادات از حیث تأثیر در دعوی:** ایرادات از حیث تأثیری که در سرنوشت دعوی دارد،

۱. البته گاه ایراد در معنای عام به کار می‌رود که در این صورت کلیه دفاعیات، اعم از ماهوی و شکلی را در بر می‌گیرد.

دارای اقسام زیر است:

۱. ایراداتی که صرفاً موجب تغییر در مرجع رسیدگی به دعوی می‌شود که عبارت‌اند از:

- ایراد عدم صلاحیت ذاتی یا محلی؛ (بند ۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)
- ایراد امر مطروحه؛ (بند ۲ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)
- ایراد ردّ قاضی (ردّ دادرس). (ماده ۹۲ ق.آ.د.م)

۲. ایراداتی که موجب ایجاد مانع موقت در جریان رسیدگی به ادّعی خواهان می‌شود: این ایرادات

صرفاً رسیدگی به ادّعا را به تأخیر می‌اندازد؛ ولی خواهان می‌تواند آنها را در دعوای دیگری که طرح می‌کند، برطرف کند. این ایرادات عبارت‌اند از:

- ایراد عدم اهلیت خواهان؛ (بند ۳ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)
- ایراد عدم احراز سمت. (بند ۵ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)

۳. ایراداتی که موجب ایجاد مانع دائم در جریان رسیدگی به ادّعی خواهان می‌شود: این ایرادات

موجب بسته‌شدن دعوای فعلی می‌شود؛ اما آن ایرادات به‌نحوی است که نمی‌توان آنها را برطرف کرد؛ یعنی اگر خواهان مجدداً طرح دعوی کند، دعوای او به‌دلیل همان ایراد، مجدداً با قرار ردّ دعوی مواجه می‌شود؛ مانند ایرادات زیر:

- ایراد عدم توجه دعوی به خوانده؛ (بند ۴ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)
- ایراد امر مختوم؛ (بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)
- ایراد عدم ترتب اثر قانونی بر دعوی؛ (بند ۷ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)
- ایراد مشروع نبودن مورد دعوی؛ (بند ۸ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)
- ایراد عدم جزمیت دعوی. (بند ۹ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)
- ایراد عدم ذی‌نفعی خواهان؛ (بند ۱۰ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)
- ایراد طرح دعوی خارج از موعد قانونی. (بند ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)

• ایراد عدم صلاحیت

۱. چه عدم صلاحیت ذاتی باشد و چه نسبی باشد، می‌توان چنین ایرادی را اظهار کرد.

۲. در صورت وارد بودن این ایراد، قرار عدم صلاحیت صادر می‌شود. (ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

۳. قرار عدم صلاحیت، قراری شبه قاطع است؛^۱ یعنی پرونده‌ای را از مرجعی به مرجع دیگر می‌فرستد و موجب تغییر در شعبه رسیدگی کننده می‌شود.

۴. این قرار به اصحاب دعوی ابلاغ نمی‌شود؛ بنابراین لازم نیست که به صورت دادنامه، پاکتویس شود.

۵. این قرار، قابل اعتراض نیست.

۶. عدم صلاحیت ذاتی دادگاه، در هر صورت موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر و فرجام است؛ چه به عدم صلاحیت ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد.

۷. عدم صلاحیت محلی دادگاه در صورتی موجب نقض رأی در مرحله فرجام است که نسبت به آن در موعد مقرر (جلسه اول مرحله بدوی)، ایراد شده باشد. در غیر این صورت (در صورت عدم ایراد یا در صورت ایراد پس از جلسه اول)، عدم صلاحیت محلی، موجب نقض رأی در مرحله فرجام نیست. (بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م)

۸. طبق نص قانون، عدم صلاحیت محلی دادگاه بدوی به طور مطلق موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر است؛ یعنی چه نسبت به آن ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد. (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م) اما بعضی از حقوق دانان،^۲ با قیاس تجدیدنظر و فرجام چنین نتیجه گرفته‌اند که عدم صلاحیت محلی، در صورتی موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر است که در مرحله بدوی در موعد مقرر نسبت به آن ایراد شده باشد.

● **ایراد امر مطروحه:** در صورتی به یک پرونده ایراد امر مطروحه وارد است که سابقاً همان دعوی یا دعوایی مشابه با آن طرح شده و تحت رسیدگی باشد. اگر دعوایی که سابقاً طرح شده، دارای اوصاف زیر باشد، به دعوای فعلی ایراد امر مطروحه وارد است. این شروط عبارت‌اند از: (بند ۲ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)

۱. دعوایی منطبق بر دعوای فعلی باشد (دارای وحدت موضوع و وحدت سبب) یا دعوایی باشد که با دعوای فعلی ارتباط کامل دارد. در این خصوص توجه داشته باشید که:

■ دو دعوی را وقتی مرتبط گوییم که اخذ تصمیم در یک دعوی، در دعوای دیگر مؤثر باشد؛ مانند آنکه یکی از طرفین، دادخواست الزام به انجام تعهدات قراردادی را تقدیم کرده باشد و طرف دیگر دادخواست تأیید فسخ همان قرارداد را طرح کند. حکم فسخ قرارداد در

۱. قرارهای شبه قاطع پرونده را در یک مرجع می‌بندد؛ اما رسیدگی به پرونده خاتمه نمی‌یابد؛ که شامل دو قرار است: ۱. قرار امتناع از رسیدگی؛ ۲. قرار عدم صلاحیت.

۲. شمس، عبدالله، *یین دادرسی مندی (دوره پیشرفته)*، ج ۱، مطلب ش ۱۲ و ۷۵۴.

تصمیم‌گیری درباره الزام به انجام تعهدات قراردادی مؤثر است؛ چون در صورت تأیید فسخ قرارداد، نوبت به اجرای تعهدات قراردادی نمی‌رسد.

۲. با دعوای فعلی دارای وحدت اصحاب باشد.

۳. دعوای قبل نیز در همین دادگاه یا دادگاه هم‌عرض دیگری تحت رسیدگی باشد. منظور از دو دادگاه هم‌عرض، دو دادگاهی است که صلاحیت ذاتی یکسان دارند.

۴. دعوای سابق هنوز تحت رسیدگی باشد و منجر به صدور حکم نشده باشد.

● تصمیم دادگاه در صورت ورود ایراد امر مطروحه (ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

۱. اگر هر دو پرونده در یک شعبه باشد، قرار رسیدگی توأمان صادر می‌شود. این قرار، نیاز به ابلاغ ندارد و بنابراین نیاز به پاکنویس شدن (تایپ) نیز ندارد.

۲. اگر پرونده‌ها در دو شعبه متفاوت از یک حوزه قضائی باشد، قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌شود و پرونده از طریق رئیس حوزه قضائی به شعبه‌ای که دارای سبق ارجاع است، ارسال می‌شود تا در آن شعبه، به‌نحو توأمان رسیدگی شود.^۱ این قرار نیز نیاز به ابلاغ و پاکنویس شدن (تایپ) ندارد.

۳. اگر پرونده‌ها در حوزه‌های قضائی مختلف مطرح باشد، قرار امتناع از رسیدگی صادر و پرونده به دادگاهی که دارای سبق ارجاع است، ارسال می‌شود تا در آن دادگاه، به‌نحو توأمان رسیدگی شود.

● ایراد عدم اهلیت خواهان (بند ۳ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)

۱. هر شخص برای طرح دعوی، نیاز به همان درجه‌ای از اهلیت دارد که برای انجام اصل موضوع عمل لازم است. در غیر این صورت دعوی با ایراد عدم اهلیت خواهان مواجه است. البته منظور، اهلیت استیفا است؛ زیرا همه اشخاص علی‌الاصول از اهلیت تمتع برخوردارند.

۲. بنابر بند فوق، اگر موضوع دعوی، غیرمالی باشد، خواهان باید دارای مؤلفه‌های عقل و بلوغ باشد و اگر موضوع دعوی، مالی باشد، خواهان باید دارای مؤلفه‌های بلوغ، عقل و رشد باشد و ورشکسته نیز نباشد.

۱. البته برخی نویسندگان لزوم ارجاع پرونده به مرجع دارای سبق ارجاع را نپذیرفته و ملاک را اقدام دادگاهی دانسته‌اند که زودتر از ارتباط دو پرونده مطلع شده است؛ بنابراین طبق این نظر هر شعبه‌ای که زودتر از ارتباط دو پرونده مطلع شود، از رسیدگی خودداری و پرونده را به شعبه دیگر ارسال می‌کند. رک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۱، مطلب ش ۳۸۲.

۳. شخص ورشکسته، مانند شخص سفیه، برای طرح دعاوی غیرمالی خود دارای اهلیت است؛ اما برای طرح دعاوی مالی اش نمی‌تواند رأساً اقدام کند و باید طرح دعوی توسط مدیر تصفیه یا اداره تصفیه انجام شود.

۴. در صورت عدم اهلیت خواهان، دعوی باید حسب‌مورد توسط ولی، وصی، قیم، مدیر تصفیه یا اداره تصفیه طرح شود. در غیر این صورت قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. به عبارت دیگر، اگر ایراد عدم اهلیت خواهان وارد باشد، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. (ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

۵. البته باید توجه داشت که منظور از این ایراد، محجوریت خواهان از بدو تقدیم دادخواست است، نه محجوریت او در جریان دادرسی. تکلیف حدوث حجر برای خواهان در جریان دادرسی در ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م آمده است که بعداً مطالعه خواهد شد.^۱

● **تکلیف دعوی در صورت محجور بودن خواننده:** البته باید بیان داشت که منظور، محجوریت خواننده از بدو تقدیم دادخواست است، نه محجوریت او در جریان دادرسی. تکلیف حدوث حجر برای خواننده در جریان دادرسی در ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م آمده است که بعداً مطالعه خواهد شد. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. دادگاه، قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند و متوقف‌شدن دادرسی را به خواهان ابلاغ می‌کند. دادرسی تا مشخص شدن ولی یا قیم و معرفی ایشان به دادگاه متوقف می‌ماند.

۲. اگر خواننده، محجور باشد و فاقد ولی یا قیم باشد، بازهم دادرسی متوقف شده و دادگاه مراتب را به دادستان اعلام می‌کند تا اقدام مقتضی نسبت به نصب قیم صورت گیرد. (ماده ۵۶ ق.ا.ح)

۳. اگر خواننده، صغیر، سفیه یا مجنون باشد، باید دعوی به‌طرفیت ایشان طرح شود؛ اما ایشان نیز می‌توانند از دفاع در ماهیت دعوی امتناع کنند تا ولی یا قیم ایشان به دادرسی دعوت شود. (ماده ۸۶ ق.آ.د.م) البته اگر طرف مقابل یک دعوای مالی، یک شخص ورشکسته باشد، باید نام مدیر تصفیه یا اداره تصفیه به‌عنوان خواننده دعوی درج شود، نه نام تاجر ورشکسته؛ زیرا مدیر تصفیه یا اداره تصفیه قائم‌مقام تاجرند، نه صرفاً نماینده او. (ماده ۴۱۹ ق.ت) بنابراین اگر دعوای مالی به‌طرفیت تاجر ورشکسته طرح شود، دعوی متوقف نمی‌شود؛ بلکه نسبت به آن، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود.

۱. ر.ک: ص ۲۸۶ همین کتاب.

۴. اگر خواهان، هم نام خوانده محجور و هم نام ولی یا قیم او را در دادخواست درج کند، از همان ابتدا، اختاریه برای ولی یا قیم ارسال شده و دادرسی نیز متوقف نمی‌شود.

۵. بیان شد که اگر خوانده، محجور باشد، یعنی صغیر، سفیه یا مجنون باشد، می‌تواند از جواب به دعوی امتناع کند تا آنکه نماینده قانونی یا قضائی وی، یعنی ولی قهری، وصی یا قیم به دادگاه دعوت شود. البته اگر خوانده محجور، ایرادات یا دفاعاتی بیان کند تا جایی که این ایرادات و دفاعیات به نفع اوست، شنیده می‌شود و به آنها ترتیب اثر داده می‌شود؛ مگر آنکه این ایرادات و دفاعیات متضمن ضرری برای او باشد، برای مثال؛ متضمن اقرار ضمنی باشد که در این صورت این اقرار، به دلیل فقدان اهلیت، باطل است.

◀ سؤال: شخصی از یک محجور، مالی طلبکار است. در قسمت خوانده دعوی، صرفاً نام ولی یا قیم را درج می‌کند. تکلیف این دعوی چیست؟

● جواب: بر مبنای ادعای خواهان، دعوی متوجه شخص محجور است. از همین رو خواهان باید نام محجور را به عنوان خوانده درج می‌کرد. البته درج نام ولی یا قیم، علاوه بر درج نام محجور، این فایده را دارد که رسیدگی به دعوای او بر مبنای آنچه قبلاً بیان شد، متوقف نشود؛ اما اکتفا به درج نام ولی یا قیم، دعوی را با ایراد عدم توجه دعوی به خوانده مواجه می‌کند؛ زیرا دعوی به طور مستقیم ناظر به شخص ولی یا قیم نیست. بنابراین نسبت به این دعوی، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. (بند ۴ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

● ایراد عدم توجه دعوی به خوانده (بند ۴ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)

۱. اگر از همان ابتدا و قبل از ورود به ماهیت پرونده، از ظاهر پرونده مشخص باشد که دعوی، هیچ توجهی به خوانده ندارد یا به عبارت دیگر، ارتباطی مستقیم با او ندارد، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. (ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

۲. اگر بعد از رسیدگی به ماهیت پرونده، مشخص شود که خواهان حقی نسبت به خوانده ندارد، دیگر بر مبنای ایراد عدم توجه دعوی، قرار ردّ دعوی صادر نمی‌شود؛ بلکه بر مبنای بی‌حقی خواهان، حکم به بطلان دعوی و بی‌حقی خواهان صادر می‌شود.

● مصادیقی از ایراد عدم توجه دعوی به خوانده

۱. اگر شخص، وکالتاً قراردادی تنظیم کرده باشد، دعوای الزام به تنظیم سند رسمی یا دعوای الزام

به انجام تعهدات قراردادی باید علیه اصیل طرح شود و طرح این دعاوی علیه وکیل، از مصادیق ایراد عدم توجه دعوی به خوانده است.

۲. دعوایی که باید علیه شرکت طرح شود و ناشی از نقض تعهدات قراردادی شرکت است، اشتباهاً به طرفیت مدیر آن شرکت طرح شود.

۳. دعوایی که باید علیه شخص محجوری طرح شود، به طرفیت قیم او طرح شود؛ در حالی که لازم بود نام شخص محجور، به عنوان خوانده درج شود و قیم صرفاً به عنوان نماینده خوانده به دادرسی دعوت شود، نه به عنوان خوانده دعوی.

● ایراد عدم احراز سِمَت (بند ۵ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)

۱. دعوی در صورتی قابل رسیدگی است که از جانب یکی از اشخاص زیر طرح شده باشد:
 - اصیل (ذی نفع)؛
 - قائم مقام: شخصی که برخی از حقوق و تکالیف شخص دیگر به او منتقل می شود؛ مانند وراثت، منتقل الیه، اداره تصفیه یا مدیریت تصفیه شخص ورشکسته و قائم مقام تجاری.
 - نماینده که ممکن است نماینده قانونی، قضائی، قراردادی یا ایقاعی باشد.
۲. اگر شخصی غیر از اصیل، اقدام به طرح دعوی کرده باشد، باید سِمَت (نماینده گی) او توسط دادگاه احراز شود.
۳. اگر شخصی که با ادعای ولایت، قیمومت، وکالت، مدیریت شرکت یا به عنوان نماینده، طرح دعوی کرده، در واقع نماینده نباشد، با ایراد عدم احراز سِمَت مواجه ایم.
۴. ایراد عدم احراز سِمَت در صورتی به پرونده وارد است که دادخواست دهنده، هیچ برگه مُثَبِت سِمَتی نداشته باشد که بخواهد تصویر آن را به دادگاه ارائه کند؛ بنابراین اگر شخصی که به عنوان نماینده، اقدام به طرح دعوی کرده، تصویر ورقه مُثَبِت سِمَت را علی رغم تصریح ماده ۵۹ ق.آ.د.م تحویل ندهد، در این صورت به دعوی، ایراد عدم احراز سِمَت وارد نیست؛ بلکه دفتر دادگاه باید خطاب به دادخواست دهنده، اخطار رفع نقص صادر کند تا نامبرده تصویر برگه مُثَبِت سِمَت خود را ارائه کند.

۵. اگر شخص اصیل اقدام به طرح دعوی کند و سپس در جریان دادرسی، شخصی به عنوان نماینده او (مانند وکیل) در دادرسی اعلام نمایندگی کند، در حالی که سِمَت او محرز نباشد، در

این صورت به دعوی، ایراد عدم احراز سمت وارد نیست؛ چرا که دعوی توسط خود اصیل طرح شده است. البته در این حالت نمایندگی شخصی که سمت او احراز نشده، پذیرفته نیست.

۶. در صورت وارد بودن این ایراد نسبت به یک دعوی، باید نسبت به آن، قرار ردّ دعوی صادر شود. (ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

۷. اگر شخصی به نمایندگی از خواننده، اقدام به پاسخ به دعوی کند، در صورت عدم احراز سمت وی دادگاه نباید او را بپذیرد و خواهان نیز می تواند به عدم احراز سمت او اعتراض کند.

● اقسام نمایندگی: اقسام نمایندگی را می توان به شرح زیر برشمرد:

۱. **نمایندگی قانونی:** اگر شخصی به موجب قانون، نماینده شخص دیگری تلقی شود، به او «نماینده قانونی» می گوئیم؛ مانند:

- ولی قهری (پدر یا جد پدری)؛
- برخی وصی منصوب از جانب ولی قهری را نیز نوعی نماینده قانونی معرفی کرده اند.
- وزرا و رؤسای سازمان ها، مؤسسات دولتی و مؤسسات عمومی غیردولتی و مدیران شرک ها و مؤسسات غیر تجاری.
- در شرکت سهامی، در صورت تخلف یا تقصیر مدیران، سهام دارانی که مجموع سهام آنها حداقل یک پنجم سرمایه شرکت باشد، می توانند به عنوان نماینده شرکت و از جانب شرکت علیه مدیرعامل یا اعضای هیأت مدیره طرح دعوی کنند. نمایندگی ایشان از جانب شرکت یک نمایندگی قانونی است. (ماده ۲۷۶ ل.ا.ق.ت)
- در دعاوی خانوادگی، مادر یا هر شخص دیگری که مواظبت از طفل یا محجور را بر عهده دارد می تواند از جانب آن طفل یا محجور، علیه پدر یا هر شخص دیگری که نفقه طفل یا محجور بر عهده اوست طرح دعوی کند؛ هر چند مادر یا شخصی که مواظبت از محجور را بر عهده دارد، ولی یا قیم آن کودک نباشد. این امر ناشی از نوعی نمایندگی قانونی است. (ماده ۶ ق.ح.خ)

۲. **نمایندگی قضائی:** اگر شخصی به موجب حکم دادگاه نماینده شخص دیگری تلقی شود، به او «نماینده قضائی» می گوئیم؛ مانند:

- قیم محجورین؛
- امین غایب مفقودالاثر و امین جنین (مواد ۱۰۳ و ۱۱۹ ق.ا.ح) و امین شخص عاجز (مواد ۱۰۴ و ۱۱۸ ق.ا.ح)

▪ به نظر می‌رسد که علی‌رغم آنکه قانون‌گذار مدیرتصفیه را قائم‌مقام دانسته است؛ ولی ماهیت اقدامات مدیرتصفیه نوعی نمایندگی قضائی از جانب تاجر ورشکسته است.

۳. **نماینده‌گی قراردادی:** اگر شخصی به‌موجب یک قرارداد، نماینده‌ شخص دیگر شود، به او «نماینده‌ قراردادی» می‌گوییم؛ مانند:

- وکلا؛
- همچنین نمایندگان حقوقی ادارات دولتی (موضوع ماده‌ ۳۲ ق.آ.د.م) را نیز از آن جهت که تا حدودی در حکم وکلا هستند، باید نماینده‌ قراردادی دانست.

۴. **نماینده‌گی ایقاعی:** اگر شخصی به‌موجب یک ایقاع نماینده‌ دیگری شده باشد او را «نماینده‌ ایقاعی» می‌گوییم. برای مثال:

- وصی یک نماینده‌ ایقاعی است. البته برخی او را نماینده‌ قانونی دانسته‌اند.
- متوالی مال موقوفه نیز یک نماینده‌ ایقاعی است.

● مصادیقی از ایراد عدم احراز سمت

۱. شخصی به وکیلی برای طرح دعوی وکالت داده است. وکیل مزبور به‌موجب درج در وکالت‌نامه‌اش، فقط حق طرح دعوی از جانب موکل علیه آقای «الف» را دارد؛ ولی اقدام به طرح دعوی علیه آقای «ب» می‌کند.

۲. شرکتی دارای سه نفر عضو هیأت‌مدیره است. این شرکت می‌خواهد به شخصی برای طرح دعوی وکالت دهد؛ اما فقط یکی از اعضای هیأت‌مدیره، وکالت‌نامه را امضا کرده است؛ درحالی‌که باید وکالت‌نامه به امضای اکثریت می‌رسید یا آنکه وکالت این وکیل به تصویب هیأت‌مدیره رسیده باشد و ایشان به یکی از اعضای هیأت‌مدیره، اختیار امضای وکالت‌نامه وکیل را داده باشند.

۳. شرکتی می‌خواهد برای طرح دعوی وکالت دهد. وکالت‌نامه را فقط مدیرعامل امضا کرده است؛ درحالی‌که مدیرعامل وفق ماده‌ ۱۲۵ ل.ا.ق.ت در این خصوص نیازمند صورت‌جلسه تفویض اختیار است.

۴. شخصی به‌عنوان وکیل طرح دعوی کرده که در زمان طرح دعوی از وکالت دادگستری معلق بوده است.

۵. پدر و پدر بزرگ طفلی فوت کرده‌اند. برای مطالبه خسارات و مطالبات مالی طفل، عموی او اقدام به طرح دعوی کرده است؛ در حالی که او به‌عنوان قَیم طفل، نصب نشده است.

● **ایراد قضیه محکوم‌بها (ایراد امر مختوم یا ایراد امر قضاوت‌شده):** رسیدگی مجدد به دعوایی که قبلاً ماهیت آن مورد رسیدگی واقع شده، ممکن نیست. به عبارت دیگر، اگر قبلاً به دعوایی رسیدگی شود، نتیجه رسیدگی سابق، دارای اعتباری به‌نام «اعتبار قضیه محکوم‌بها» (اعتبار امر مختوم) می‌شود؛ یعنی دارای اعتباری می‌شود که رسیدگی مجدد به آن پرونده امکان‌پذیر نیست؛ حتی اگر قاضی‌ای که پرونده جدید به شعبه او ارجاع شده، رأی قبلی را خلاف قانون بداند. (بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م.)

اگر به پرونده‌ای ایراد امر مختوم وارد باشد قاضی وارد ماهیت آن نشده و نسبت به آن، قرار ردّ دعوی صادر می‌کند. (ماده ۸۹ ق.آ.د.م.)

● **شرایط وارد بودن ایراد امر مختوم:** ایراد امر مختوم در صورتی نسبت به پرونده جدید وارد است که قبلاً پرونده‌ای با شرایط زیر طرح شده و منتج به رأی شده باشد: (بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م.)

۱. **وحدت موضوع:** موضوع (خواسته) دعوی قبلی با موضوع دعوی فعلی یکسان باشد. در این‌خصوص توجه داشته باشید که:

- اگر هر دو دعوی، ناظر به یک مال باشد، اما حقی که در هر دعوی مطالبه شده است، متفاوت با دعوی دیگر باشد؛ در این‌صورت وحدت موضوع برقرار نیست؛ بنابراین علاوه بر وحدت مادی موضوع دو دعوی، باید حقوق مورد مطالبه در دو دعوی نیز یکسان باشد.
- برای مثال، اگر یک دعوی، ناظر به حق عبور از ملکی باشد و دعوی دیگر، ناظر به حق‌المجرای همان ملک باشد، به‌دلیل تفاوت حقوق مورد مطالبه، وحدت موضوع بین دو دعوی، برقرار نیست.
- برای مثال، اگر دعوایی، راجع به اجاره‌بهای شش‌ماهه اوّل ملکی باشد و دعوی دوم، ناظر به اجاره‌بهای شش‌ماهه دوم آن ملک باشد، نسبت به دعوی دوم، ایراد امر مختوم برقرار نیست.

۲. **وحدت سبب:** سبب (منشأ و مبنا) دعوی قبل، با سبب دعوی فعلی یکسان باشد. سبب عاملی است که حق مورد تقاضا، از آن ناشی شده است؛ یعنی سبب دو دعوی، یک عمل حقوقی یا یک واقعه حقوقی باشد.

۳. **وحدت اصحاب:** طرفین دعوی قبلی با طرفین دعوی فعلی یکسان باشند یا اصحاب دعوی

فعلی، قائم مقام اصحاب دعوی قبلی (مانند وراثت ایشان) باشند. در این خصوص باید توجه داشت که:

- حکمی که علیه شخصی صادر شده، نسبت به وراثت او نیز مؤثر و از اعتبار امر مختوم برخوردار است.
- حکمی که در دعوی مدیریت تصفیه صادر شده، نسبت به تاجر ورشکسته نیز از اعتبار امر مختوم برخوردار است.

۴. نسبت به دعوی قبلی، حکم قطعی یا قرار سقوط دعوی قطعی صادر شده باشد.

● **آرای مشمول اعتبار امر مختوم:** سؤال آن است که کدام دسته از آرای محاکم از اعتبار امر مختوم برخوردار است. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. احکام قطعی از اعتبار امر مختوم برخوردار است.
۲. قرار قطعی سقوط دعوی، از اعتبار امر مختوم برخوردار است؛ بنابراین باید در این خصوص توجه داشت که تنها قراری که از اعتبار امر مختوم برخوردار است، قرار سقوط دعوی است. سایر قرارها از اعتبار امر مختوم برخوردار نیستند.
۳. احکام و قرار سقوط دعوی، فقط در صورتی از اعتبار امر مختوم برخوردار است که قطعی شده باشد؛ یعنی طرق عادی شکایت از رأی (واخواهی یا تجدیدنظرخواهی) نسبت به آنها قابل اعمال نباشد.
۴. فقط منطوق (نتیجه) رأی، از اعتبار امر مختوم برخوردار است. اسباب موجهه رأی یا به عبارت دیگر، استدلالات حکمی و موضوعی یک رأی، از اعتبار امر مختوم برخوردار نیست. به عبارت دیگر، استدلالاتی که یک قاضی در تفسیر قانون یا قرارداد در رأی خود به عمل آورده، در سایر پرونده‌ها و برای سایر قضات لازم‌الاتباع نیست.
۵. تصمیمات اداری دادگاه‌ها دارای اعتبار امر مختوم نیست.
۶. تصمیمات دادگاه در امور حسبی دارای اعتبار امر مختوم نیست.
۷. علی‌الاصول، آرای مراجع غیر دادگستری هم از اعتبار امر مختوم برخوردار است؛ البته به شرط آنکه در حیطه صلاحیت ذاتی خود عمل کرده باشند.
۸. با توجه به آنکه گزارش اصلاحی، صرفاً نوعی قرارداد بین طرفین دعوی است و رأی نیست، از

اعتبار امر مختوم برخوردار نیست؛ ولی اگر بر مبنای صلح و سازشی که بین طرفین صورت گرفته، قاضی قرار سقوط دعوی صادر کند، آن قرار از اعتبار امر مختوم برخوردار است.

۹. درست است که گزارش اصلاحی از اعتبار امر مختوم برخوردار نیست؛^۱ اما تا زمانی که گزارش اصلاحی به قوت خود باقی است و فسخ یا ابطال نشده، رسیدگی مجدد به ماهیت دعوی، به دلیل عدم ذی‌نفعی خواهان ممکن نیست و در صورت طرح دعوی در خصوص موضوعی که نسبت به آن گزارش اصلاحی تنظیم شده، باید قرار ردّ دعوی صادر شود.

◀ سؤال: اگر شخصی نسبت به حقّ انتفاع ملکی طرح دعوی کند و حکم قطعی بر بی‌حقی او صادر شود، آیا می‌تواند مجدداً در خصوص حقّ ارتفاق نسبت به همان ملک طرح دعوی کند؟

○ جواب: بله؛ زیرا خواسته دو دعوی یکسان نیست و در نتیجه این دو دعوی، دارای موضوع یکسان نیست. توجه داشته باشید که منظور از وحدت موضوع، هم وحدت مادی و هم وحدت حقوقی است. در این سؤال، وحدت مادی بین دو دعوی برقرار است؛ ولی وحدت حقوقی برقرار نیست.

◀ سؤال: حکمی علیه مالک زمینی در خصوص حقوق عینی ناظر به آن زمین، صادر شده است. آیا بعد از فروش زمین، این حکم علیه منتقل‌الیه (خریدار) از اعتبار امر مختوم برخوردار است یا خیر؟

○ جواب: در این صورت با دو حالت مواجه‌ایم:^۲

۱. اگر انتقال ملک به خریدار، بعد از صدور حکم قطعی باشد: این حکم قطعی در برابر او از اعتبار امر مختوم برخوردار است؛ زیرا منتقل‌الیه، قائم‌مقام محسوب می‌شود.

۲. اگر انتقال ملک به خریدار، قبل از صدور حکم قطعی باشد: این حکم در برابر او از اعتبار امر مختوم برخوردار نیست.

◀ سؤال: شخصی برای مطالبه ده میلیون تومان، به عنوان قسط اول از مبلغ یک قرارداد، طرح دعوی کرده و حکم به بی‌حقی او صادر شده است. اگر مجدداً بابت مطالبه بیست میلیون

۱. نظر دکتر عبدالله شمس نیز همین است که گزارش اصلاحی اعتبار امر مختوم ندارد. ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی

ملنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۵۸۳.

۲. ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی ملنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۸۲۶.

تومان، به عنوان قسط اوّل و دوم همان قرارداد، طرح دعوی کند، تکلیف چیست؟

● **جواب:** نسبت به ده میلیون تومان از خواسته او که ناظر به قسط اوّل است، به دلیل اعتبار امر مختوم، قرار ردّ دعوی صادر می شود و نسبت به ده میلیون تومان دیگر که ناظر به قسط دوم است، ایراد قضیه محکوم بها وارد نیست و رسیدگی امکان پذیر است.

◀ **سؤال:** شخصی بابت اجاره بهای چهارماهه اوّل ملکی طرح دعوی کرده و حکم قطعی به بی حقی او صادر شده است. او مجدداً بابت اجاره بهای ۸ ماهه همان ملک (متشکل از همان چهار ماه اوّل و چهار ماه دیگر) علیه همان خواننده سابق و مستند به همان قرارداد اجاره سابق، طرح دعوی می کند. تکلیف چیست؟

● **جواب:** نسبت به اجاره بهای چهارماهه اوّل به دلیل آنکه اصحاب دعوای فعلی و اصحاب دعوای سابق یکسان هستند و موضوع هر دو دعوی (اجاره بهای چهارماهه اوّل) یکسان است و سبب هر دو دعوی (قرارداد اجاره) نیز یکسان است، ایراد امر مختوم وارد بوده و باید قرار ردّ دعوی صادر شود؛ اما نسبت به اجاره بهای چهارماهه دوم، دعوی با ایراد امر مختوم مواجه نیست؛ زیرا موضوع دعوای فعلی و موضوع دعوای سابق یکسان نیست و در نتیجه نسبت به این بخش از خواسته، دعوی قابل رسیدگی است.

◀ **سؤال:** دعوایی بین «الف» و «ب» در جریان است. «ج» در این دعوی، وکیل «الف» است. در دعوای مزبور حکم قطعی صادر می شود. سپس «ج» نسبت به همان موضوع و همان سبب، اصالتاً علیه «ب» اقامه دعوی می کند. آیا نسبت به این دعوی، ایراد امر مختوم وارد است یا خیر؟

● **جواب:** خیر؛ زیرا در دعوای سابق، «ج» جزء اصحاب دعوی نبوده، بلکه وکیل اصحاب دعوی بوده است؛ فلذا بین دعوای فعلی با دعوای قبلی، وحدت اصحاب موجود نیست و از همین رو ایراد امر مختوم وارد نیست.

◀ **سؤال:** اگر مرجع رسیدگی کننده، خارج از صلاحیت ذاتی خود اقدام کند، آیا رأی او اعتبار امر مختوم دارد؟

● **جواب:** در این خصوص باید قائل به تفکیک شد؛ بدین نحو که:

۱. اگر مرجع مزبور دادگاه عمومی باشد، بازهم رأی او اعتبار امر مختوم دارد.

۲. اگر مرجع مزبور دادگاه عمومی نباشد، بلکه در شمار مراجع استثنائی باشد، رأیی که آن مرجع خارج از صلاحیت استثنائی خود صادر کرده، از اعتبار امر مختوم برخوردار نیست. این تفاوت به دلیل اصل صلاحیت عام محاکم عمومی است.

◀ سؤال: اگر مرجعی خارج از صلاحیت محلی خود اقدام کند، آیا رأی او اعتبار امر مختوم دارد؟

● جواب: اگر یک دادگاه نسبت به پرونده‌ای رسیدگی کند که از صلاحیت محلی آن دادگاه خارج است، در صورت قطعیت رأی، رأی مزبور لازم‌الاجراء است و دارای اعتبار امر مختوم است و نمی‌توان صرفاً به دلیل خروج پرونده از صلاحیت محلی، نسبت به آن مجدداً رسیدگی کرد؛ زیرا بعد از قطعیت یک رأی، رسیدگی مجدد نسبت به پرونده امکان‌پذیر نیست؛ مگر در صورت وجود موجبات قانونی، مانند اعاده دادرسی و اعتراض ثالث. صرف عدم صلاحیت محلی، از موجبات اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث نیست.

◀ سؤال: اگر بین اشخاصی، دعوایی مطرح شود که شبیه همان دعوی در دادگاه تجدیدنظر استان تحت رسیدگی باشد، دادگاه بدوی چه تصمیمی اتخاذ می‌کند؟

● جواب: در این فرض، چون دو دادگاه هم‌عرض نیستند (یکی عالی و دیگری تالی است)، ایراد امر مطروحه منتفی است و با توجه به اینکه در دعوای قبلی هنوز حکم قطعی صادر نشده، ایراد امر مختوم نیز منتفی است؛ بنابراین دادگاه بدوی قرار توقیف دادرسی را تا تعیین نتیجه تجدیدنظر صادر می‌کند:

۱. اگر رأی دادگاه تجدیدنظر نسبت به دعوای اول، حکم یا قرار سقوط دعوی باشد: دادگاه بدوی بنابر اعتبار امر مختوم، قرار ردّ دعوای جدید را صادر می‌کند.

۲. اگر رأی دادگاه تجدیدنظر نسبت به دعوای اول، یک قرار (غیر از قرار سقوط دعوی) باشد: با توجه به اینکه قرار مزبور، اعتبار امر مختوم ندارد، در این صورت دادگاه بدوی رسیدگی به دعوای مطروحه را ادامه خواهد داد.

● ایراد عدم ترتب اثر قانونی بر دعوی (بند ۷ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)

۱. بدین معناست که حتی در فرضی که قاضی وارد ماهیت دعوی شود و در ماهیت، ادعای خواهان صحیح باشد، بازهم هیچ اثر حقوقی بر ادعای خواهان مترتب نباشد.

۲. اگر نسبت به دعوایی چنین ایرادی وارد باشد، نسبت به آن، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود.
(ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

• مصادیقی از ایراد عدم ترتّب اثر قانونی بر دعوی

۱. می‌دانیم که در عقود عینی (حبس، وقف، رهن، هبه و بیع صرف) تا زمانی که موضوع قرارداد به طرف دیگر تحویل نشود، عقدی منعقد نشده است. حال اگر شخصی ادّعا کند که طرف مقابل، مالی را به رهن او سپرده یا به‌نفع او وقف یا هبه کرده، ولی از تحویل مال امتناع می‌کند و بنابراین دادخواست الزام به تحویل عین مرهونه یا عین موهوبه یا عین موقوفه را تقدیم کند؛ در این صورت به‌دلیل عدم قبض، رهن، هبه یا وقفی منعقد نشده و بنابراین رسیدگی به این ادّعا که آیا ایجاب و قبول رهن، هبه یا وقف انشا شده یا خیر، تأثیری حقوقی ندارد و به‌دلیل عدم ترتّب اثر قانونی، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود.

۲. می‌دانیم که در قانون حمایت خانواده، مصوّب ۱۳۹۱ در سه مورد ثبت نکاح موقت الزامی دانسته شده که عبارت‌اند از:

- باردار شدن زوجه؛

- شرط ضمن عقد؛

- توافق طرفین.

حال اگر زنی با ادّعای اینکه در نکاح موقت مردی است، دادخواست ثبت ازدواج موقت را ارائه کند و از همان بدو امر مشخص باشد که رابطه ایشان مشمول هیچ یک از شروط فوق، (باردار شدن زوجه، شرط ضمن عقد یا توافق طرفین) نیست؛ در این صورت دادگاه وارد این امر ماهوی که آیا بین طرفین نکاح موقتی برقرار شده یا خیر، نمی‌شود؛ چون اثری حقوقی بر آن مترتب نیست و بر فرض آنکه، نکاح موقتی بین طرفین برقرار شده باشد، باز هم به‌دلیل آنکه هیچ یک از شروط فوق برقرار نیست، نکاح موقت قابل ثبت نیست.

• ایراد عدم مشروعیت موضوع دعوی (بند ۸ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)

۱. منظور آن است که موضوع دعوی یا همان خواسته دعوی، مال یا امری نامشروع باشد؛ مانند آنکه موضوع دعوی، موادّ مخدر یا مشروبات الکلی یا سایر اشیائی باشد که قابل تملک نیست.

۲. اگر این ایراد وارد باشد، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. (ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

۳. اگر مشروع نبودن دعوی از ظاهر آن مشخص باشد، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود؛ اما اگر بعد از رسیدگی ماهوی، قاضی متوجه شود که حقّ مشروع و قانونی برای خواهان وجود ندارد، حکم به بی‌حقی خواهان صادر می‌کند.

۴. نامشروع بودن موضوع دعوی با نامشروع بودن جهت دعوی متفاوت است. نامشروع بودن موضوع دعوی، به معنای نامشروع بودن خواسته است. در بعضی از دعاوی موضوع نامشروع نیست، اما جهت دعوی - یعنی مبنا، منشأ و سبب دعوی - نامشروع است. برای مثال، در دعاوی مطالبه پولی که منشأ و سبب آن قمار یا شرط بندی یا بخت آزمایی است، موضوع دعوی که همان پول باشد، نامشروع نیست؛ اما دارای منشأ و سبب نامشروع است و از این حیث قابل رسیدگی نیست. (ماده ۶۵۴ ق.م) اگر جهت دعوی نامشروع باشد، قانون گذار قرار مقتضی را پیش بینی نکرده و در نتیجه قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود.

◀ سؤال: اگر شخصی بر مبنای قمار، مالی را به دیگری داده باشد، آیا می‌تواند بعداً دعاوی استرداد آن مال را طرح کند؟

● جواب: بله. دعاوی مطالبه مال قمار، دعوایی است که جهت آن نامشروع است و در نتیجه نسبت به آن قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود؛ اما شخصی که این مال را به طریق نامشروع دریافت کرده، ملزم به بازپس دادن آن است و طرف دیگر نیز می‌تواند مالی را که تأدیه کرده، به عنوان یک ایفای نامشروع (ماده ۳۰۱ ق.م) بازپس گیرد؛ بنابراین دعاوی استرداد مال قمار، مسموع و قابل رسیدگی است.

● ایراد عدم جزمیت دعوی (عدم تنجیز خواسته) (بند ۹ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)

۱. این ایراد بدین معنا است که خواسته، مردّد بین دو یا چند چیز باشد؛ مانند آنکه خواسته دعوایی، «الزام به تحویل یک دستگاه خودرو یا استرداد ثمن» باشد. در این مثال، خواسته دعوی بین تحویل خودرو یا استرداد ثمن آن، مردّد است.

۲. اگر این ایراد وارد باشد، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. (ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

۳. می‌توان ماده ۵۹۴ ق.م را استثنائی بر این ایراد دانست. در ماده مزبور، بیان شده است که اگر در مال مشترکی مانند قنات، خرابی حاصل و نیازمند تعمیر شود و یک یا چند نفر از شرکا بر ضرر شرکای دیگر از شرکت در تعمیر امتناع کنند، شریک یا شرکای متضرّر می‌توانند به دادگاه رجوع کنند. در این صورت اگر ملک قابل تقسیم نباشد حاکم می‌تواند شریک ممتنع را به اقتضای

مورد به شرکت در تعمیر یا اجاره یا بیع سهم خود اجبار کند. بنابراین مشاهده می‌کنید که موارد موضوع، حکم را به صورت متغیر قرار داده است. (تعمیر یا اجاره یا بیع سهم خود)

● **ایراد عدم ذی‌نفعی خواهان:** خواهان یک دعوی باید ذی‌نفع باشد. منظور از ذی‌نفعی، محقی و ذی‌حقی خواهان نیست؛ زیرا اینکه خواهان محق است یا خیر، در خاتمه دادرسی و زمان صدور رأی مشخص می‌شود. منظور از ذی‌نفعی خواهان آن است که در فرضی که خواسته او که آن را در دادخواست درج کرده، اثبات شود، نفعی مستقیم به او برسد. (بند ۱۰ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)

۱. این ایراد بدین معنا است که حتی اگر ادعای خواهان صحیح باشد و او در دعوای مطروحه محق باشد، هیچ نفعی برای خواهان متصور نیست؛ یعنی خواهان حتی از پیروزی در دعوای مطروحه، نفعی نمی‌برد؛ البته نفعی که مستقیم (شخصی)، مشروع (حقوقی) و حال (به وجود آمده) باشد.

۲. اگر این ایراد وارد باشد، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. (ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

● مصادیقی از ایراد عدم ذی‌نفعی خواهان

۱. دارنده یک سند تجاری که هنوز سررسید تأدیّه آن نرسیده، بابت مطالبه وجه آن دادخواست داده است. به دلیل آنکه نفع دارنده سند تجاری هنوز حال نشده، نسبت به دعوای او، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود.

۲. شخصی از دیگری طلبکار است. در حالی که طلبکار در قید حیات است، فرزندان او که وراث احتمالی او در آینده خواهند بود، اقدام به طرح دعوای مطالبه طلب می‌نمایند. به دلیل آنکه نفع ایشان در حال حاضر و تا قبل از فوت مورث، یک نفع مستقیم نیست، نسبت به دعوای ایشان قرار ردّ دعوی صادر می‌شود.

۳. مستأجر، اجاره‌بها را به موجر نمی‌پردازد و شخص ثالثی غیر از موجر برای الزام مستأجر به پرداخت اجاره‌بها، طرح دعوی کند. در این حالت این شخص نسبت به پرداخت مال الاجاره متعلق به غیر، نفعی ندارد.

۴. اگر شخصی وکالتاً قراردادی تنظیم کرده باشد، دعوای الزام به تنظیم انجام تعهدات قراردادی باید توسط شخص اصیل طرح شود و طرح این دعوای توسط وکیل، از مصادیق ایراد عدم ذی‌نفعی است.

۵. شرکت از شخصی طلبکار است. در این حالت مدیران باید با درج نام شرکت در قسمت خواهان

و درج نام خود در قسمت نماینده خواهان، دادخواست را تقدیم کنند. حال اگر مدیر شرکت، اصالتاً (نه به نمایندگی از شرکت) طرح دعوی کند، دعوی با ایراد عدم ذی نفعی روبه‌رو است.

◀ **سؤال: شخصی فوت کرده و بعضی از وراثت او در خانه مسکونی که از متوفی بر جای مانده، سکونت دارند. آیا زوجه متوفی می‌تواند علیه سایر وراثت، دعوی خلع ید طرح کند؟**

○ **جواب:** خیر؛ زیرا زوجه، مالک زمین (عرصه) و ابنیه نمی‌شود و از قیمت آن ارث می‌برد. از همین رو نمی‌تواند دادخواست خلع ید تقدیم کند و در صورت طرح چنین دعوایی، ایراد عدم ذی نفعی وارد است و باید قرار ردّ دعوی صادر شود.

● **ایراد طرح دعوی خارج از موعد قانونی (بند ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)**

۱. قانون‌گذار برای طرح بعضی از دعاوی، مواعد خاصی را مقرر کرده است. این ایراد بدین معنا است که دعوایی، خارج از آن مواعد مقرر شده است.

۲. توجه داشته باشید که منظور از این مواعد قانونی مواعد اعتراض به رأی، مانند واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام نیست؛ زیرا در آن موارد قرار ردّ دادخواست صادر می‌شود، نه قرار ردّ دعوی؛ بلکه منظور، مواعدی است که در قانون برای اقامه بعضی از دعاوی پیش‌بینی شده است.

۳. در صورت وجود این ایراد، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. (ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

● **تفاوت موعد قانونی (مهلت) طرح دعوی و مرور زمان**

۱. در قوانین سابق آیین دادرسی مدنی، ایرادی به نام «ایراد مرور زمان» وجود داشت. بدین معنا که اگر خواهان ظرف مدت معینی از تضييع حقش (اعم از منقول یا غیرمنقول)، طرح دعوی نمی‌کرد، دیگر نمی‌توانست در خصوص آن حق طرح دعوی کند. در قانون فعلی آیین دادرسی مدنی، ایراد مرور زمان منتفی شده است.

۲. تفاوت اصلی ایراد مرور زمان و ایراد عدم طرح دعوی در موعد قانونی آن است که ایراد مرور زمان تکمیلی بود؛ یعنی اگر خواننده در مهلت مقرر جلسه اول اقدام به ایراد نمی‌کرد، دادگاه علی‌رغم حصول مرور زمان، اقدام به رسیدگی به دعوی می‌کرد؛ اما ایراد طرح دعوی خارج از مواعد قانونی، مقوله‌ای امری است؛ یعنی حتی در صورت عدم ایراد نیز، قاضی مکلف به صدور قرار ردّ دعوی نسبت به پرونده‌ای است که خارج از مهلت طرح شده است.

• مصادیقی از ایراد طرح دعوی خارج از موعد قانونی

۱. طرح دعوی علیه ظهرنویسان اسناد تجاری باید ظرف یک سال از تاریخ واخواست صورت گیرد. اگر دعوی، نسبت به ظهرنویسان خارج از مهلت یکساله طرح شود، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. (ماده ۲۸۶ ق.ت)

۲. طرح دعوای مطالبه خسارت علیه متصدی حمل و نقل، باید ظرف یک سال از تاریخ تسلیم کالای معیوب صورت گیرد و در حالتی که کالای مورد حمل و نقل تلف شده باشد، طرح دعوی باید ظرف یک سال از موعد تسلیم کالا به عمل آید. (ماده ۳۹۳ ق.ت)

۳. طرح دعوی در اعتراض به عملیات ثبتی یک ملک، باید ظرف نود روز از اولین آگهی نوبتی صورت گیرد. (ماده ۱۶ ق.ت)

۴. طرح دعوی در اعتراض به افراز املاک توسط اداره ثبت، باید ظرف ده روز صورت گیرد. (ماده ۲ ق.ا.ف.ا.م)

۵. دعوای نفی ولد از جانب شوهر، باید ظرف دو ماه از تاریخ اطلاع شوهر از تولّد طفل، طرح شود. (ماده ۱۱۶۲ ق.م)

۶. وزارت مسکن و شهرسازی مکلف است نظریه خود را در تشخیص نوع زمین، به مالکین اعلام کند. مهلت حق اعتراض از تاریخ اعلام سه ماه است. در صورت عدم دسترسی به مالک یا استنکاف او از دریافت نظریه، باید دو نوبت به فاصله ده روز نظریه مذکور در روزنامه کثیرالانتشار آگهی شود و در این حالت سه ماه از تاریخ آخرین آگهی، مدعیان می‌توانند اعتراض خود را به دادگاه تسلیم کنند. مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص تعیین مهلت اعتراض به نظریه وزارت مسکن و شهرسازی، موضوع ماده ۱۲ قانون زمین شهری، مصوب ۱۳۷۰

• **ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعاوی:** گاه اثبات یک دعوی، منوط به اثبات دعوای دیگر است؛ بنابراین ابتدا باید آن ادعای اولیه، به عنوان مقدمه بحث، اثبات شود و سپس به سراغ اثبات دعوای اصلی برویم. در این صورت:

۱. اگر خواهان، بدون آنکه در خصوص ادعایی که جنبه اصلی و مقدم دارد، راجع به ادعایی که جنبه فرعی و تبعی دارد، طرح دعوی کند، در این صورت دعوای او قابل استماع نیست؛ چرا که از یک طرف به دلیل آنکه خواهان در خصوص دعوای مقدماتی طرح دعوی نکرده، وفق ماده ۲ ق.آ.د.م

قاضی نمی‌تواند به آن رسیدگی کند و از طرف دیگر تا قبل از اثبات ادعایی که جنبه اصلی و مقدماتی دارد، رسیدگی به ادعای دوم که جنبه فرعی و نتیجه‌ای دارد، امکان‌پذیر نیست.

۲. دعوای مطروحه به دلیل عدم رعایت تقدّم و تأخّر منطقی دعوای (ایراد عدم رعایت ترتیب دعوای)، قابل رسیدگی نیست و باید نسبت به آن، قرار عدم استماع دعوی صادر شود.^۱

● مصادیقی از ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعوای

۱. به موجب عملیات اجرائی ثبتی برای اجرای مفاد اسناد لازم‌الاجراء، سند ملکی به نام شخص دیگر منتقل شده، ولی در جریان اجراء اشکالی اساسی وجود داشته و در نتیجه تنظیم سند، باطل است. در این حالت طرح دعوای ابطال سند، منوط به آن است که قبلاً عملیات اجرائی ابطال شود.

۲. شخصی با مبیعه‌نامه، ملکی را به دیگری فروخته و سپس با سند رسمی، همان ملک را به شخص دیگری فروخته است. در این حالت طرح دعوای الزام به تنظیم سند رسمی از جانب خریدار عادی (شخصی که به موجب مبیعه‌نامه خریداری کرده است) منوط به آن است که قبلاً دعوای ابطال سند رسمی خریدار دوم طرح شود.

۳. شخصی، مدّعی بطلان معامله‌ای است و می‌خواهد ثمن پرداختی آن معامله را مسترد کند. در این حالت طرح دعوای استرداد ثمن، منوط به آن است که قبلاً جهت اثبات بطلان آن معامله، طرح دعوی شود.

● ایراد عدم طرح دعوی علیه همه اشخاص متأثر از دعوی (عدم طرح دعوی علیه همه خوانندگان لازم): سؤال آن است که اگر چند نفر از یک دعوی، به طور مستقیم متضرر شوند؛ یعنی اثر یک دعوی، چند نفر را به طور مستقیم تحت تأثیر قرار دهد و حقوق چند نفر را مخدوش کند؛ آیا لازم است تمام ایشان را خواننده دعوی قرار دهیم یا خیر؟ در این خصوص باید بین حالات زیر قائل به تفکیک باشیم:

۱. اگر دعوی قابل تجزیه باشد؛ یعنی اثر دعوی نسبت به خوانندگان مختلف، قابل تفکیک باشد؛ لازم نیست که همه اشخاص متأثر از دعوی را خواننده دعوی قرار دهیم. دادگاه صرفاً علیه

۱. این ایراد در ماده ۸۴ ق.آ.دم ذکر نشده است؛ بنابراین اگر به دعوی چنین ایرادی وارد باشد، به دلیل عدم طرح دعوی وفق قانون و بر مبنای ماده ۲ ق.آ.دم قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود.

همان اشخاصی که خوانده دعوی قرار گرفته‌اند، رأی صادر می‌کند و به دلیل تفکیک‌پذیری اثر دعوی، اشخاص دیگر از این رأی متأثر و متضرر نمی‌شوند. برای مثال، در دعوای مطالبه وجه یک سند تجاری علیه مسئولین تضامنی آن سند، می‌توان فقط برخی از ایشان را طرف دعوی قرار داد و به محکومیت برخی از مسئولین تضامنی اکتفا کرد؛ زیرا این حکم، تأثیری نسبت به دیگر مسئولین نداشته و موجب محکومیت ایشان و تضرر آنها نیست.

۲. اگر دعوی قابل تجزیه نباشد، یعنی اثر دعوی، نسبت به خواندگان مختلف، قابل تفکیک نباشد: لازم است که همه اشخاص متأثر از دعوی را خوانده دعوی قرار دهیم. در این حالت اگر دعوی را فقط علیه برخی از ایشان طرح کنیم، دادگاه نمی‌تواند وارد رسیدگی ماهوی شود و باید قرار عدم استماع دعوی صادر شود. چون در صورت رسیدگی ماهوی و صدور حکم، حکم صادره موجب تضرر اشخاصی می‌شود که نقشی و حضوری در دعوی و دفاع نداشته‌اند.^۱

● مصادیقی از ایراد عدم طرح دعوی علیه همه اشخاص متأثر از دعوی

۱. در دعوای اثبات نسب که علیه وراثت شخصی طرح می‌شود، باید تمام وراثت طرف دعوی قرار گیرند. اگر در این دعوی، نام یکی از وراثت درج نشده باشد، این ایراد وارد است.

۲. در دعوایی که به خواسته ابطال سند طرح شده، باید تمام اشخاصی که در شمار اطراف سند تنظیمی هستند، طرف دعوی قرار گیرند. اگر در این دعوی، نام یکی از اطراف سند درج نشده باشد، این ایراد وارد است.

۳. معترض ثالث باید هم محکوم‌له و هم محکوم‌علیه رأی مورد اعتراض را، به‌عنوان خواندگان دعوی اعتراض ثالث درج کند. (ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م) اگر فقط نام یکی از ایشان به‌عنوان خوانده اعتراض ثالث درج شده باشد، این ایراد وارد است.

۴. اگر شخصی، مدعی حقی نسبت به عین مستأجره باشد، نمی‌تواند عین مستأجره را از تصرف مستأجر خارج کند؛ مگر آنکه هم موجر و هم مستأجر را خوانده دعوی قرار دهد. (ماده ۴۸۹ ق.م) اگر در این دعوی، فقط نام یکی از ایشان درج شده باشد، این ایراد وارد است.

۱. این ایراد نیز، مانند ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعاوی، در ماده ۸۴ ق.آ.د.م ذکر نشده است؛ بنابراین اگر به دعوی، چنین ایرادی وارد باشد، به دلیل عدم طرح دعوی وفق قانون و بر مبنای ماده ۲ ق.آ.د.م قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود.

◀ سؤال: اگر رأی دارای چند محکوم‌له باشد و شخص محکوم‌علیه بخواهد نسبت به این رأی، هر یک از طرق اعتراض به رأی را اعمال کند (اعم از واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی)، آیا لازم است که نام تمام محکوم‌لهم را به عنوان خوانده اعتراض (واخوانده، تجدیدنظر خوانده، فرجام خوانده یا خوانده اعاده دادرسی) درج کند یا خیر؟

○ جواب: در این خصوص باید قائل به تفکیک باشیم؛ بدین نحو که:

۱. اگر رأی تجزیه پذیر باشد: مانند آرای صادره در دعاوی مالی، در این صورت محکوم‌علیه می‌تواند فقط برخی از محکوم‌لهم را خوانده اعتراض خود قرار دهد و در صورت نقض رأی، رأی فقط نسبت به اشخاصی که خوانده اعتراض قرار گرفته‌اند، نقض شده و نسبت به سایرین به قوت خود باقی می‌ماند.

۲. اگر رأی تجزیه پذیر نباشد: مانند آرای صادره در دعاوی اثبات نسب، در این صورت محکوم‌علیه باید تمام محکوم‌لهم را طرف دعاوی اعتراض خود (واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجام، اعاده دادرسی) قرار دهد. در غیر این صورت نسبت به دعاوی اعتراض او، ایراد عدم طرح دعوی علیه تمام خواندگان، وارد بوده و باید نسبت به آن، قرار عدم استماع دعوی صادر شود.

● ایراد طرح دعوی علیه شخص متوفی: در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. اگر خوانده دعوی بدوی، در زمان تقدیم دادخواست بدوی متوفی باشد، نسبت به دعاوی او باید قرار عدم استماع دعوی صادر شود.^۱

۲. فوت خوانده بعد از تقدیم دادخواست، موجب ردّ دعوی نیست؛ بلکه در این صورت تا تعیین وراثت خوانده، دادرسی به موجب قرار توقیف دادرسی، متوقف می‌شود.

۳. اگر شخصی در مرحله رسیدگی بدوی زنده باشد، اما در زمان تقدیم دادخواست واخواهی یا تجدیدنظر یا فرجام فوت شده باشد، در این صورت تقدیم دادخواست واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام به طرفیت آن شخص متوفی، موجب صدور قرار عدم استماع دعوی نیست؛ بلکه در این حالت تا تعیین وراثت، قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود.

۱. این ایراد در ماده ۸۴ ق.آ.د.م ذکر نشده است؛ بنابراین اگر به دعوی چنین ایرادی وارد باشد، به دلیل عدم طرح دعوی وفق قانون و بر مبنای ماده ۲ ق.آ.د.م قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود.

● زمان طرح ایرادات: در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. لازم نیست که بیان ایرادات شکلی، مقدّم بر دفاعیات ماهوی باشد، بلکه می‌تواند همراه با دفاعیات ماهوی مطرح شود. (مادّه ۸۴ ق.آ.د.م)

۲. مهلت بیان ایرادات تا پایان جلسهّ اوّل است؛ اعمّ از آنکه ایراد به صورت شفاهی یا آنکه به صورت کتبی و در قالب لایحه بیان شود. (مادّه ۸۷ ق.آ.د.م) اگر تمام وقت جلسهّ اوّل به بررسی دادخواست و اظهارات خواهان اختصاص یابد و نوبت به دفاعیات خوانده نرسد، جلسهّ بعد برای خوانده در حکم جلسهّ اوّل است.

۳. درست است که مهلت طرح ایرادات تا پایان جلسهّ اوّل است؛ امّا این قاعده یک استثنا دارد و آن حالتی است که سبب ایراد بعداً حادث شده باشد که در این حالت باید در اوّلین جلسه‌ای که بعد از حدوث سبب ایراد، تشکیل می‌شود، اقدام به ایراد نماییم. (مادّه ۸۷ ق.آ.د.م) برای مثال، قاضی در جریان دادرسی با یکی از طرفین قرابت سببی پیدا کند (ایراد ردّ دادرسی)^۱ یا خواهان در جریان دادرسی تغییر تابعیت دهد (ایراد دعوای اتباع بیگانه)^۲ یا موضوع دعوی در جریان دادرسی غیرقانونی شود (ایراد عدم مشروعیت موضوع دعوی) یا در جریان دادرسی صلاحیت ذاتی دادگاه تغییر یابد (ایراد عدم صلاحیت ذاتی).

● ضمانت اجرای عدم طرح ایرادات در مهلت مقرر: عدم طرح ایرادات در مهلت مقرر، یعنی تا پایان جلسهّ اوّل دادرسی، دارای ضمانت اجرائی به شرح زیر است:

۱. اگر ایرادات در مهلت مقرر (تا پایان جلسهّ اوّل) بیان شود: دادگاه قبل از ورود در ماهیت، ابتدا نسبت به ایراد مزبور رسیدگی کرده، پاسخ ایراد را می‌دهد؛ اعمّ از آنکه ایراد را رد کند یا آنکه ایراد را بپذیرد. (مادّه ۸۸ ق.آ.د.م) اگر دادگاه ایراد را وارد نداند، آن را در صورت مجلس رد کرده و وارد ماهیت می‌شود و اگر ایراد را صحیح بداند، قرار مقتضی (مانند ردّ دعوی یا عدم صلاحیت یا...) را صادر می‌کند؛ بنابراین اگر ایرادات در مهلت مقرر بیان شده باشد، دادگاه قبل از تصمیم‌گیری دربارهّ ایراد، نمی‌تواند وارد ماهیت شود.

۲. اگر ایرادات خارج از مهلت مقرر (بعد از جلسهّ اوّل دادرسی) بیان شود: اگر دادگاه این ایراد را وارد نداند، ملزم نیست که به ایراد مزبور، به‌طور جداگانه رسیدگی کند و پاسخ دهد؛ بلکه

۱. با ایراد ردّ دادرسی در صص ۲۰۲ تا ۲۰۷ همین کتاب آشنا خواهیم شد.

۲. با ایراد دعوای اتباع بیگانه در ج ۲، ص ۵۹ همین کتاب آشنا خواهیم شد.

می‌تواند در ضمن صدور حکم، در خصوص ایراد مزبور نیز جواب دهد؛ (ماده ۹۰ ق.آ.د.م) اما اگر دادگاه واقعاً ایراد مزبور را وارد بداند، نباید رسیدگی ماهوی را ادامه دهد.

● **امری یا تکمیلی بودن ایرادات:** سؤال آن است که آیا دادگاه باید منتظر ایرادکردن بنشیند یا بدون ایراد از جانب خوانده نیز می‌تواند قرار مقتضی را صادر کند؟ به عبارت دیگر، ایرادات، امری است و در هر صورت قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند یا آنکه ایرادات، حق خوانده است که او می‌تواند از این حق بگذرد. در پاسخ باید گفت:

۱. ایرادات علی‌الاصول امری است؛ یعنی قاضی، منتظر ایرادکردن خوانده نمی‌ماند و اگر خود متوجه وجود ایراد شود، برای مثال، متوجه شود که موضوع دعوی، نامشروع است یا متوجه شود که دادگاه دارای صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به پرونده نیست، قرار مقتضی را صادر می‌کند.

۲. برخی از ایرادات جنبه تکمیلی دارد که عبارت‌اند از:

- ایراد عدم صلاحیت نسبی؛

- ایراد امر مطروحه.

● تکلیف قاضی در صورت وجود ایرادات تکمیلی

۱. اگر در مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد، قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند.

۲. اگر خارج از مهلت مقرر ایراد صورت گیرد، قاضی می‌تواند رسیدگی را ادامه دهد یا آنکه بنابر ایراد مزبور، قرار مقتضی را صادر کند.

۳. اگر اصلاً ایراد صورت نگیرد و قاضی خود متوجه ایراد شود، می‌تواند رسیدگی را ادامه دهد یا آنکه بنابر ایراد مزبور قرار مقتضی را صادر کند.

۴. بنابراین مشاهده می‌شود که حتی اگر خوانده ایراد نکند، قاضی مکلف به ادامه رسیدگی نیست؛ بلکه مخیر است که رسیدگی را ادامه داده یا قرار مقتضی را صادر کند.

● تکلیف قاضی در صورت وجود ایرادات امری

۱. اگر در مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند.

۲. اگر خارج از مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد یا آنکه اصلاً ایراد نشود، باز هم اگر قاضی متوجه وجود ایراد شود، باید قرار مقتضی را صادر کند.

● ایراد رد قاضی (رد دادرسی) (ماده ۹۱ ق.آ.د.م)

۱. این ایراد ضامن حفظ بی طرفی قاضی است.
۲. ایرادی دوطرفه است؛ یعنی می تواند هم از جانب خواهان وارد شود و هم از جانب خوانده.
۳. ایراد رد قاضی (رد دادرسی) جنبه امری دارد؛ یعنی حتی اگر طرفین ایراد نکنند، باز هم قاضی باید در صورت وجود جهات رد قاضی، از رسیدگی امتناع کند.
۴. جهات رد قاضی که در ماده ۹۱ ق.آ.د.م ذکر شده، جنبه حصری دارد و به موجب قیاس قابل گسترش نیست؛ زیرا عدم رسیدگی دادگاه به یک پرونده، امری استثنائی است و از همین رو، قابل قیاس نیست.
۵. در قانون، مهلت خاصی برای بیان این ایراد مقرر نشده است؛ اما به قیاس با سایر ایرادات می توان مهلت بیان این ایراد را نیز، مانند سایر ایرادات تا پایان جلسه اول دانست؛ مگر آنکه سبب رد بعداً حادث شود؛ برای مثال، قاضی، در اثنای دادرسی با یکی از طرفین دعوی، قرابت سببی پیدا کند.
۶. اگر تا پایان جلسه اول دادرسی، ایراد رد قاضی (رد دادرسی) بیان شود، قاضی مکلف است قبل از ورود در ماهیت، نسبت به آن بیان نظر کند؛ یعنی اگر آن را وارد می داند از رسیدگی امتناع کرده و در صورت عدم قبول این ایراد، با درج در صورت مجلس آن را رد کند.
۷. اگر ایراد رد قاضی (رد دادرسی)، خارج از مهلت بیان شود و قاضی آن را وارد بداند، به دلیل ماهیت امری قضیه، نباید رسیدگی را ادامه دهد؛ اما اگر آن را وارد نداند، نیاز نیست که جدای از ماهیت به ایراد مزبور پاسخ دهد.
۸. اگر در جریان دادرسی یکی از موجبات رد قاضی حادث شود، باز هم قاضی مکلف به صدور قرار امتناع از رسیدگی است.
۹. در ایراد رد قاضی (رد دادرسی)، زمان رسیدگی ملاک عمل است، نه زمان تقدیم دادخواست؛ یعنی اگر در زمان تقدیم دادخواست یکی از موجبات رد قاضی برقرار باشد، اما تا قبل از تشکیل جلسه اول دادرسی جهت رد قاضی برطرف شود، قاضی نباید از رسیدگی امتناع کند و باید رسیدگی را ادامه دهد.
۱۰. تشخیص وجود یا عدم وجود جهات رد قاضی، با خود قاضی است، نه سایر مقامات، مانند رئیس حوزه قضائی.

۱۱. اگر قاضی برخلاف وجود جهات ردّ قاضی، به پرونده رسیدگی کند، این امر موجب نقض رأی در تجدیدنظر یا فرجام است. البته اگر با وجود جهات ردّ قاضی، قاضی علیه شخصی که به‌نحوی به او وابسته است، رأی داده باشد، برای مثال، علیه خویشان یا علیه خادم یا مباشر خود رأی دهد یا آنکه به‌نفع شخصی رأی دهد که با قاضی دارای اختلاف بوده، در این صورت رأی صرفاً به‌دلیل وجود جهات ردّ قاضی نقض نمی‌شود؛ زیرا جهات مزبور در رأی دادگاه تأثیر نگذاشته است.

● جهات ردّ قاضی (ردّ دادرسی) (ماده ۹۱ ق.آ.د.م)

۱. قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین قاضی با یکی از اصحاب دعوی وجود داشته باشد. در این خصوص توجّه داشته باشید که:

- برای تعیین درجه و طبقه قرابت، قاضی، محور قرار می‌گیرد و رابطه اصحاب دعوی با او سنجیده می‌شود. برای مثال، اگر یکی از طرفین، نوه عموی قاضی (درجه ۳ از طبقه ۳) باشد، قاضی از رسیدگی ممنوع است؛ اما اگر قاضی، نوه عموی یکی از طرفین باشد، قاضی از رسیدگی ممنوع نیست؛ زیرا در این صورت شخص مزبور پسرعموی پدر قاضی است و پسرعموی پدر، در شمار طبقات قرابت وارد نیست.

۲. قاضی، قیّم یا مخدوم (رئیس) یکی از طرفین باشد و یا یکی از طرفین، مباشر یا متکفل امور قاضی یا همسر او باشد. در این خصوص توجّه داشته باشید که:

- مدیر اموال یا مدیر امور و برنامه‌های شخص را «مباشر» گویند.
- دوستی قاضی با یکی از طرفین، از موجبات ردّ قاضی نیست.

۳. قاضی یا همسر یا فرزند او، وارث یکی از اصحاب دعوی باشد.

۴. قاضی سابقاً در موضوع دعوای اقامه‌شده، به‌عنوان قاضی یا داور یا کارشناس یا گواه اظهارنظر کرده باشد. در این خصوص توجّه داشته باشید که:

- منظور از اظهارنظر، اظهارنظر ماهوی است؛ بنابراین اگر دادگاه در خصوص همان دعوی قبلاً قرار ردّ دعوی یا قرار ابطال دادخواست صادر کرده باشد، در صورت طرح مجدد دعوی، می‌تواند به آن پرونده رسیدگی کند.

- گاه ممکن است دادگاه در خصوص پرونده‌ای یک قرار، مانند قرار ردّ دعوی صادر کرده باشد، اما از طرف دیگر در ماهیت پرونده نیز اظهارنظر کرده باشد؛ در این صورت نیز دادگاه از رسیدگی مجدد به آن موضوع، ممنوع است. برای مثال، در دعوای خلع ید، قاضی اظهار

دارد که گرچه خوانده غاصب است، اما به دلیل عدم طرح دعوی طبق قانون و عدم رعایت تشریفات طرح دعوی، قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود. در این حالت درست است که قاضی یک قرار صادر کرده، اما در متن رأی خود به غاصب بودن خوانده اشاره کرده است و این یک نظر ماهوی است.

۵. بین قاضی و یکی از طرفین یا همسر یا فرزند او دعوای حقوقی یا جزائی مطرح باشد یا در سابق مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد. در این خصوص توجه داشته باشید که:

▪ شکایت انتظامی از قاضی از موجبات ردّ قاضی نیست.

۶. قاضی یا همسر یا فرزند او دارای نفع شخصی در موضوع مطروحه باشند.

◀ **سؤال:** اگر یکی از طرفین دعوی، شرکتی باشد که قاضی در آن شرکت، سهامدار است، آیا می‌تواند به دعوی رسیدگی کند یا خیر؟

○ **جواب:** بعضی از حقوق دانان^۱ این مورد را از موارد ردّ قاضی ندانسته‌اند؛ زیرا شخصیت حقوقی شرکت از شرکا جداست؛ اما می‌توان این مورد را نیز از مصادیق بند «و» ماده ۹۱ (نفع شخصی قاضی در دعوی) دانست؛ چرا که سود سالیانه‌ای که به سهامداران یک شرکت تعلق می‌گیرد، درصدی از سودی است که آن شرکت در سال مالی خود کسب کرده است؛ بنابراین به هر میزان که سود سالیانه شرکتی بیشتر باشد، سود شرکا (من جمله قاضی مزبور) نیز بیشتر خواهد بود. از همین رو قاضی مزبور در نتیجه دعوی، دارای نفع است و نمی‌تواند به پرونده رسیدگی کند.

◀ **سؤال:** دعوایی نزد یک قاضی طرح شده که او قبلاً در موضوع آن دعوی، اظهار نظر کرده است. به این دعوی، یک ایراد شکلی نیز وارد است. آیا قاضی به دلیل ایراد شکلی مزبور، قرار ردّ دعوی صادر کند یا آنکه به دلیل ردّ قاضی، قرار امتناع از رسیدگی صادر کند؟

○ **جواب:** ردّ قاضی (ردّ دادرسی) جنبه اساسی و پایه‌ای دارد؛ بنابراین اگر جهات ردّ قاضی وجود داشته باشد، نوبت به بررسی سایر ایرادات شکلی و جهات ماهوی نمی‌رسد. از همین رو قاضی باید قرار امتناع از رسیدگی صادر کند.

◀ **سؤال:** اگر هم ایراد عدم صلاحیت و هم ایراد ردّ قاضی (ردّ دادرسی) وارد باشد، قاضی باید

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۳، مطلب ش ۲۳.

قرار عدم صلاحیت صادر کند یا قرار امتناع از رسیدگی؟

● **جواب:** در این خصوص اختلاف هست. به نظر می‌رسد که صدور قرار عدم صلاحیت و ارسال پرونده به مرجع صالح اقوی است؛ زیرا در صورت صدور قرار امتناع از رسیدگی و ارجاع پرونده به شعبه هم‌عرض، نهایتاً آن شعبه نیز باید قرار عدم صلاحیت صادر و پرونده را به دادگاه دیگری ارسال کند.^۱

◀ **سؤال:** آیا وجود یکی از جهات مندرج در ماده ۹۱ ق.آ.د.م بین قاضی پرونده و وکیل یکی از طرفین، برای مثال، رابطه خویشاوندی، توارث یا وجود دعوی حقوقی یا کیفری بین قاضی و وکیل یکی از اصحاب دعوی از موجبات ردّ قاضی است؟

● **جواب:** خیر. موارد مذکور در ماده ۹۱ ق.آ.د.م فقط در صورتی از موجبات ردّ قاضی است که بین قاضی و اصحاب دعوی برقرار باشد. وجود این روابط بین قاضی و وکیل ایشان، از موجبات ردّ قاضی نیست. البته قانون‌گذار در ماده ۱۲ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مقرر کرده است که: «در صورتی که وکیل دادگستری یا زوجه او با قاضی یا دادستان یا دادیار یا بازپرس قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از طبقه دوم داشته باشد، مستقیماً یا بلاواسطه از قبول وکالت در آن دادگاه یا نزد آن دادستان یا دادیار یا بازپرس ممنوع است.» البته توجه داشته باشید که این فرض نیز از موجبات ردّ قاضی نیست؛ بلکه در این فرض، وکالت وکیل در نزد قاضی پذیرفته نمی‌شود و وکیل از وکالت در نزد قاضی مزبور، ممنوع است.

● **قضات مشمول ردّ قاضی (ردّ دادرسی):** سؤال آن است که ایراد ردّ قاضی (ردّ دادرسی) راجع به دادرسان کدام یک از مراجع قضائی اعمال می‌شود. در این خصوص نکات زیر قابل توجه است:

۱. قضات زیر ممکن است به دلیل وجود موجبات ردّ قاضی از رسیدگی ممنوع باشند:

- قضات دادگاه‌های عمومی؛
- قضات دادگاه‌های انقلاب؛
- قضات دادگاه‌های تجدیدنظر.

۲. ردّ قاضی در دیوان عدالت نیز تابع قانون آیین دادرسی مدنی است؛ بنابراین جهات ردّ قاضی شامل قضات دیوان عدالت اداری نیز می‌باشد. (ماده ۱۲۲ ق.ت.آ.د.ع.ا)

۱. البته برخی نویسندگان نظر دیگری ارائه کرده و معتقدند که در این حالت که دادگاه هم با ردّ دادرسی و هم با عدم صلاحیت مواجه است، باید به ردّ دادرسی توجه کرده و قرار امتناع از رسیدگی صادر کند. رک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۳، مطلب ش ۲۸.

۳. جهات ردّ قاضی، شامل قضات دیوان عالی کشور نیست؛ زیرا قضات دیوان عالی کشور اقدام به رسیدگی ماهوی به اصل پرونده نمی‌کنند.^۱ البتّه در رسیدگی‌های مشمول ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک که دیوان عالی کشور بعد از اعلام رئیس قوه قضائیه مبنی بر اینکه رأی خلاف شرع بین است، اقدام به رسیدگی مجدد می‌کند، قضات دیوان عالی کشور مشمول جهات ردّ قاضی هستند؛ زیرا در این فرض، دیوان عالی کشور اقدام به رسیدگی ماهوی می‌کند.

۴. گرچه در دادگاه خانواده، رعایت تشریفات آیین دادرسی لازم نیست، ولی اصول کلی حاکم بر آیین دادرسی مدنی باید رعایت شود؛ بنابراین قضات دادگاه خانواده نیز مشمول جهات ردّ قاضی‌اند؛ اما قاضی مشاور زن در دادگاه خانواده، مشمول جهات ردّ قاضی نیست؛ زیرا نظر او مشورتی است و او اقدام به انشای رأی و اتخاذ تصمیم قضائی در ماهیت پرونده نمی‌کند.

۵. با توجه به اینکه قاضی شورای حلّ اختلاف، ملزم به رعایت قواعد آیین دادرسی است، قضات شوراهای حلّ اختلاف نیز مشمول ایراد ردّ قاضی (ردّ دادرس) می‌باشند؛ اما اعضای شورا، به دلیل عدم برخورداری از پایه و سمت قضائی، مشمول ایراد ردّ قاضی (ردّ دادرس) نیستند.

۶. جهات ردّ قاضی، شامل اعضای رسیدگی کننده مراجع غیر دادگستری نیست؛ زیرا مراجع غیر دادگستری تابع ق.آ.د.م نیستند.

● **تکلیف پرونده در صورت وجود جهات ردّ قاضی:** در این صورت قاضی قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند و به شرح زیر اقدام می‌کند: (ماده ۹۲ ق.آ.د.م)

۱. اگر شعبه مزبور دادرس علی‌البدل داشته باشد: رسیدگی بر عهده دادرس علی‌البدل است.

۲. اگر شعبه مزبور دادرس علی‌البدل نداشته باشد: پرونده برای ارجاع به شعبه دیگر، به نزد رئیس حوزه قضائی ارسال می‌شود.

۳. اگر حوزه قضائی شعبه دیگری نداشته باشد: پرونده به نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض از حوزه‌های قضائی مجاور ارسال می‌شود. توجه داشته باشید که در این خصوص صرفاً نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض ملاک عمل است؛ چه دادگاه مزبور، در همان استان یا در استان دیگری باشد.

۱. در تأیید این نظر ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۳، مطلب ش ۲۶. بنابر نظر بعضی از حقوق دانان، قضات دیوان عالی کشور نیز مشمول جهات ردّ دادرس هستند. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۷۰۱.

◀ سؤال: آیا دادگاه می‌تواند قبل از تشکیل جلسهٔ اوّل دادرسی، به‌دلیل آنکه یکی از موجبات ردّ قاضی برقرار است، قرار امتناع از رسیدگی صادر کند؟

○ جواب: بله؛ زیرا در صورت وجود یکی از جهات ردّ قاضی، قاضی از رسیدگی ممنوع است و دلیلی برای صدور دستور تعیین وقت رسیدگی وجود ندارد؛ بنابراین قاضی می‌تواند قبل از تشکیل جلسهٔ اوّل دادرسی، قرار امتناع از رسیدگی صادر کند.

فصل دوم

آیین دادرسی مدنی ۲

◀ مبحث اول / شیوه طرح دعوای بدوی (مواد ۴۸ تا ۶۶ ق.آ.د.م)

● **دادخواست:** شیوه رسمی طرح دعوی در محاکم دادگستری، برای رسیدگی به امور حقوقی را گویند. برای طرح دعوی به موجب دادخواست، باید شرایط و تشریفات خاصی رعایت شود. (ماده ۴۸ ق.آ.د.م)

● **درخواست:** تقاضاهای فرعی ناظر به فرایند رسیدگی دعوی را «درخواست» می‌نامیم؛ مانند درخواست کارشناسی، درخواست تحقیق محلی، درخواست تجدید جلسه، درخواست مهلت برای ارائه اصول مستندات، درخواست مهلت برای جرح داور، درخواست صدور دستور موقت، درخواست صدور قرار تأمین خواسته یا درخواست اخذ سند از ادارات دولتی. در این خصوص توجه داشته باشید که:

۱. قانون‌گذار گاه در خصوص برخی از دادخواست‌ها نیز از عبارت «درخواست» استفاده کرده است؛ مانند درخواست جلب ثالث (ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م)، درخواست تجدیدنظر (ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م)، درخواست فرجام (ماده ۳۸۰ ق.آ.د.م) یا درخواست اعاده دادرسی. (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م) در این موارد عبارت «درخواست» در معنای اعم استفاده شده است و منظور قانون‌گذار از این عبارت، دادخواست بوده است.

۲. نتیجه درخواست نهایتاً می‌تواند صدور یک قرار (مانند قرار کارشناسی) یا یک تصمیم ساده قضائی (مانند استعلام سند) باشد. درخواست‌ها به صدور حکم منتهی نمی‌شوند.

● **آثار دادخواست:** آثار دادخواست از قرار زیر است:

۱. اگر کامل باشد، دادگاه را مکلف به رسیدگی می‌کند.

۲. خواننده را مکلف به پاسخ می‌کند. البته عدم حضور خواننده در جلسه یا عدم دفاع وی، ضمانت اجرای خاصی ندارد؛ اما عدم حضور یا عدم دفاع خواننده، در صورت کامل بودن ادله خواهان، به پیروزی خواهان و محکومیت خواننده منجر می‌شود.

۳. با توجه به اینکه طبق ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م تاریخ آغاز محاسبه خسارت تأخیر تأدیه وجه رایج، از تاریخ مطالبه وجه توسط طلبکار است، اگر طلبکار قبل از طرح دعوی، از طریقی مانند اظهارنامه، طلب پولی خود را مطالبه نکرده باشد، تاریخ طرح دعوی (تقدیم دادخواست) به منزله تاریخ مطالبه بوده و مبدأ محاسبه خسارت تأخیر تأدیه خواهد بود.

۴. در امور حقوقی، قبل از درخواست شخص ذی‌نفع، رسیدگی ممکن نیست. دادخواست، محدوده عمل دادگاه را تعیین می‌کند و دادگاه نمی‌تواند به موضوعی فراتر از دادخواست رسیدگی کند. (ماده ۲ ق.آ.د.م)

۵. زمان تقدیم دادخواست، زمان تشخیص قابلیت پذیرش دعوی است؛ یعنی اگر دعوی در زمان تقدیم دادخواست، قابل پذیرش نبوده، اما در زمان رسیدگی، قابل پذیرش شده باشد، بازهم رد می‌شود.

۶. زمان تقدیم دادخواست، زمان تشخیص صلاحیت محلی است.^۱ (ماده ۲۶ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: شخصی برای مطالبه طلب مؤجلی که هنوز حال نشده، دادخواست می‌دهد؛ ولی تا روز جلسه دادرسی، طلب او حال می‌شود. تکلیف دعوی او چیست؟

○ جواب: دادگاه باید به دلیل ایراد عدم ذی‌نفعی خواهان، قرار ردّ دعوی صادر کند؛ زیرا در زمان طرح دعوی، خواهان دارای نفع حال نبوده است. (بند ۱۰ ماده ۸۴ - ماده ۸۹ ق.آ.د.م)

● شخص دادخواست‌دهنده: شخصی که اقدام به طرح دعوی می‌کند باید در شمار یکی از اشخاص زیر باشد:

۱. شخص اصیل (ذی‌نفع) باشد: یعنی شخصی که مستقیماً از نتیجه دعوی متأثر می‌شود.

۲. قائم‌مقام اصیل باشد: یعنی شخصی که به‌جانشینی شخص دیگری، دارای حقوق و تکالیفی می‌شود؛ مانند وراثت یا منتقل‌الیه. در قانون تجارت مدیر تصفیه یا اداره تصفیه امور ورشکستگی

۱. در خصوص صلاحیت ذاتی نیز باید قواعد صلاحیت ذاتی در تاریخ تقدیم دادخواست رعایت شود؛ اما تغییر صلاحیت در جریان رسیدگی نیز موجب تغییر در مرجع رسیدگی می‌شود.

نیز قائم مقام تاجر ورشکسته معرفی شده است.

۳. **نماینده اصیل باشد:** نمایندگی، رابطه‌ای حقوقی فی‌مابین نایب (نماینده) و منوبّ عنه (اصیل) است که بر مبنای آن، نماینده به نام اصیل و برای او، اقدام به طرح دعوی و دفاع از حقوق اصیل می‌کند.^۱

● جریان دادخواست بدوی: جریان دادخواست بدوی به شرح زیر است:

۱. در امور حقوقی، شروع دادرسی با تقدیم دادخواست کتبی است. (ماده ۴۸ ق.آ.د.م)
۲. دادخواست به دفتر شعبه اول^۲ (دفتر کل) و در حال حاضر، به دفاتر خدمات قضائی الکترونیک تقدیم می‌شود. (ماده ۴۸ ق.آ.د.م)
۳. مدیر دفتر کل، دادخواست را ثبت کرده و رسیدی به خواهان تحویل می‌دهد که حاوی نام طرفین و تاریخ و شماره ثبت است. (ماده ۴۹ ق.آ.د.م)
۴. همین تاریخ (تاریخ ثبت دادخواست توسط مدیر دفتر کل) تاریخ طرح دعوی تلقی می‌شود، جز در استثنائاتی که بیان خواهد شد. در بعضی از دعاوی مانند دعاوی علیه ظهروپسان اسناد تجاری، تاریخ طرح دعوی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. (ماده ۴۹ ق.آ.د.م)
۵. جز در برخی نقایص دادخواست (شرایط اساسی دادخواست که بعداً بیان می‌شود)، نقص دادخواست مانع ثبت آن نیست. حتی اگر دادخواست ناقص باشد، مدیر دفتر کل ملزم به ثبت آن است.^۳
۶. مدیر دفتر کل فوراً دادخواست را به نظر رئیس شعبه اول (رئیس حوزه قضائی) یا یکی از معاونین او (معاون ارجاع) می‌رساند. (ماده ۵۰ ق.آ.د.م)
۷. رئیس حوزه قضائی یا معاون وی، دادخواست را به یکی از شعب ارجاع می‌دهند. انتخاب شعبه به صلاح دید ایشان است.
۸. در شهرهایی مانند تهران که دادگاه عمومی به مجتمع‌های قضائی متعدّد تقسیم شده است، ممکن است هر مجتمع یک دفتر کل داشته باشد که دادخواست به دفتر کل مجتمع تقدیم می‌شود. در این صورت سرپرست آن مجتمع، که معاون رئیس حوزه قضائی محسوب می‌شود

۱. برای مطالعه اقسام نمایندگی ر.ک: صص ۱۸۵ و ۱۸۶ همین کتاب.

۲. بنابر ماده ۱۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، در صورت تعدّد شعب، حوزه قضائی دارای یک دفتر کل نیز هست.

دفتر کل عهده‌دار امور اداری رئیس حوزه قضائی است؛ بنابراین منظور از دفتر شعبه اول در ماده ۴۸ ق.آ.د.م همان دفتر کل است.

۳. البته گاه در رویه قضائی به نحو دیگری عمل می‌شود.

یا معاون سرپرست (معاون ارجاع)، نسبت به ارجاع دعوی به شعب آن مجتمع اقدام می‌کند.

۹. بعد از ارجاع پرونده به شعبه، مدیر دفتر شعبه مرجوع‌الیه باید دادخواست را از حیث کامل یا ناقص بودن شرایط بررسی کند.

۱۰. اگر دادخواست کامل باشد یا بعداً کامل شود، مدیر دفتر، آن را به نظر قاضی شعبه می‌رساند. اگر قاضی، دادخواست را ناقص تشخیص دهد، با ذکر موارد نقص آن را به نزد مدیر دفتر اعاده می‌کند تا اقدام مقتضی در خصوص رفع نقص یا ردّ دادخواست را انجام دهد. (ماده ۶۶ ق.آ.د.م)

۱۱. اگر قاضی نیز دادخواست را کامل تشخیص دهد، دستور تعیین وقت و ابلاغ دادخواست را صادر می‌کند. تعیین وقت دادرسی توسط منشی شعبه صورت می‌گیرد. (ماده ۶۴ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: مدیر دفتر، دادخواست را کامل کرده و به نظر قاضی می‌رساند. قاضی نیز دادخواست را از حیث شرایط دادخواست کامل می‌داند؛ اما معتقد به عدم صلاحیت دادگاه یا عدم صلاحیت خود (به دلیل ردّ قاضی) یا وجود ایراد شکلی در پرونده و عدم قابلیت استماع دعوی است. آیا قاضی می‌تواند بدون برگزاری جلسه دادگاه، حسب مورد قرار عدم صلاحیت، قرار امتناع از رسیدگی یا قرار ردّ دعوی (عدم استماع دعوی) صادر کند؟

● جواب: در این خصوص اختلاف هست. بعضی از حقوق دانان به این سؤال پاسخ مثبت داده‌اند.^۱

● قواعد ارجاع

۱. بیان شد که ارجاع دعاوی به شعب، بر عهده رئیس حوزه قضائی یا معاون اوست. (ماده ۵۰ ق.آ.د.م)

۲. اگر شعبه‌ای علاوه بر رئیس، دادرس علی‌البدل نیز داشته باشد، مقام ارجاع‌دهنده تعیین نمی‌کند که کدام یک، به کدام پرونده رسیدگی کنند. بلکه مقام ارجاع‌دهنده صرفاً پرونده‌ها را به شعبه ارجاع می‌دهد و سپس رئیس شعبه، برخی از پرونده‌ها را برای رسیدگی به دادرس علی‌البدل واگذار می‌کند.

۳. تغییر شعبه: عدول از ارجاع ممنوع است؛ یعنی مقام ارجاع‌دهنده (رئیس حوزه قضائی یا معاون او) یا شخص دیگر نمی‌تواند پرونده را از شعبه‌ای خارج و به شعبه دیگر ارجاع دهد؛ مگر در مواردی که قانون تجویز کرده است؛ مانند مواد ۸۹، ۹۲ و ۱۰۳ ق.آ.د.م.

۱. مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۱، مطلب ش ۲۶۳.

۴. اگر بعد از ارجاع پرونده به شعبه، مقام ارجاع‌دهنده متوجه شود که آن پرونده در صلاحیت آن مرجع نیست، بازهم نمی‌تواند پرونده را از آن شعبه بازپس گیرد. بلکه شعبه مزبور باید نسبت به صلاحیت خود تصمیم بگیرد و در صورت اعتقاد به عدم صلاحیت، قرار عدم صلاحیت صادر کند. (ماده ۲۶ ق.آ.د.م)

● **شرایط دادخواست: شرایط دادخواست بر سه قسم است:**

۱. **شرایط اساسی:** یعنی شرایطی که ضمانت اجرای آنها، در قانون نیامده است.
۲. **شرایط غیرقابل جبران:** یعنی شرایطی که ضمانت اجرای آنها، صدور فوری قرار ردّ دادخواست است.
۳. **شرایط قابل جبران:** یعنی شرایطی که ضمانت اجرای آنها، اخطار رفع نقص و سپس در صورت عدم رفع نقص در مهلت قانونی، صدور قرار ردّ دادخواست است.

● **شرایط اساسی (شرایطی که ضمانت اجرای آنها در قانون نیامده است)**

۱. **تنظیم دادخواست به شکل کتبی:** گرچه قانون‌گذار در ماده ۵۰۳ ق.آ.د.م از عبارت «دادخواست شفاهی» سخن گفته، اما در سایر نصوص قانونی، در این خصوص هیچ مقرّری بیان نکرده است؛ بنابراین در حال حاضر دادخواست باید به صورت کتبی باشد. (ماده ۵۱ ق.آ.د.م) البته:
 - برای رسیدگی در شورای حلّ اختلاف نیاز به دادخواست کتبی نیست و درخواست کتبی یا شفاهی کافی است. (ماده ۱۶ ق.ش.ح.ا)
 - رسیدگی در امور حسبی هم ممکن است با درخواست کتبی یا شفاهی به عمل آید. (ماده ۱۳ ق.ا.ح)

۲. **تنظیم دادخواست به شکل چاپی مخصوص:** منظور آن نیست که دادخواست حتماً بر روی برگه‌های خاصی تنظیم شود که دادگستری چاپ و ارائه می‌کند؛ بلکه منظور آن است که در دادخواست شکل خاص آن برگه‌ها رعایت شود؛ بنابراین اگر شخصی فرمت همان دادخواست‌های چاپی را داشته باشد و در رایانه شخصی خود تکمیل و سپس پرینت بگیرد، به شرط آنکه فرمت برگه‌های چاپی دادخواست از حیث نکات درج نام خواهان و نام خواندگان و... رعایت شده باشد، کافی است. (ماده ۵۱ ق.آ.د.م)

۳. **زبان فارسی:** منظور تنظیم به زبان متداول و رسمی است. در این خصوص باید توجه داشت

که: (مادّه ۵۱ ق.آ.د.م)

- تنظیم دادخواست به زبان غیرفارسی مردود است؛ چه آن زبان‌ها به کلی خارجی باشند، مانند زبان فرانسه و چه جزء زبان‌هایی باشند که در بخش‌هایی از کشور رایج است، مانند زبان عربی و ترکی و.....
- اگر در دادخواست، در توضیح برخی عبارات فارسی، کلمات غیرفارسی مانند کلمات انگلیسی در پُرانتز درج شود، ایرادی به دادخواست وارد نیست. چنین امری مخلّ شرط تنظیم دادخواست به زبان فارسی نیست.

۴. امضا یا اثر انگشت دادخواست‌دهنده: توجّه داشته باشید که مهر تنها (بدون امضا)، برای طرح دعوی کافی نیست و در صورت عجز از امضا، درج اثر انگشت لازم است. (بند ۷ مادّه ۵۱ ق.آ.د.م)

● **تکلیف دادخواستی که فاقد شرایط اساسی است:** اگر دادخواستی فاقد شرایط مقرر در پاراگراف قبل باشد:

۱. چنین دادخواستی، قابل پذیرش و ثبت نیست؛ بنابراین مدیر دفتر کل نباید آن را بپذیرد.
۲. اگر این برگه به اشتباه پذیرفته شود و به شعبه ارجاع شود، مدیر دفتر شعبه مرجوع‌الیه، جهت استحضار خواهان به او اخطار می‌کند که دادخواست را تکمیل یا به عبارت بهتر، جایگزین کند. برخی از اساتید این اخطار را «اخطار استحضاری» نامیده‌اند.
۳. در صورت عدم تکمیل دادخواست توسط خواهان، دادخواست بلااقدام بایگانی می‌شود. در این خصوص حتّی قرار ردّ دادخواست نیز صادر نمی‌شود؛ زیرا کاغذی که به دادگاه داده شده و دارای شرایط اساسی دادخواست نیست، دادخواست تلقّی نمی‌شود.
۴. درج تاریخ در دادخواست توسط دادخواست‌دهنده الزامی نیست؛ بلکه این امر از وظایف مدیر دفتر کل یا قائم‌مقام اوست که بعد از ثبت دادخواست، تاریخ تسلیم آن را در برگه دادخواست درج کند.

● **شرایط غیرقابل جبران (شرایطی که ضمانت اجرای آنها صدور قرار ردّ دادخواست است):** این شرایط عبارت‌اند از:

۱. نام و نام خانوادگی خواهان یا نماینده او؛ (بند ۱ مادّه ۵۱ ق.آ.د.م)
- در این خصوص توجّه داشته باشید که:

- اگر خواهان یک شخص حقوقی باشد، درج نام همان شخص حقوقی، به عنوان خواهان دعوی، کافی است و نیاز به درج نام مدیران، سهام داران یا اعضای آن شخص حقوقی نیست؛ اما نام مدیر یا مدیرانی که اقدام به تقدیم دادخواست می کنند، باید در قسمت مربوط به نماینده خواهان، در دادخواست درج شود.
- اگر خواهان مجبور باشد، باید نام خود شخص مجبور به عنوان خواهان دعوی و نام ولی یا قیم او به عنوان نماینده او درج شود.
- اگر خواهان، جمعیتی یا دسته ای از اشخاص باشند که طبق قوانین در قالب یک شخص حقوقی ثبت نشده و واجد شخصیت حقوقی نباشند، در این صورت باید نام و اقامتگاه تمام ایشان، به عنوان خواهان درج شود و ذکر نام جمعیت یا گروهی که دارای شخصیت حقوقی نیست، صحیح نیست.
- اگر خواهان، خارجی باشد (چه مقیم ایران باشد و چه نباشد)، باید نام او با همان رسم الخط اصلی (رسم الخط کشور متبوع وی)، در دادخواست درج شود و سپس نام او با رسم الخط فارسی نیز درج شود.

۲. اقامتگاه خواهان یا نماینده او. (بند ۱ ماده ۵۱ ق.آ.د.م)

در این خصوص توجه داشته باشید که:

- اگر خواهان، مقیم خارج از کشور باشد، باید آدرس او به زبان خارجی و با همان رسم الخط اصلی (رسم الخط متداول کشور خارجی)، در دادخواست درج شود و سپس ترجمه فارسی آدرس نیز نوشته شود؛ بنابراین اکتفا به ترجمه فارسی، کافی نیست؛ چون ممکن است موجب عدم امکان شناسایی آدرس در کشور مذکور شود.
- اگر خواهان، آدرس خود را به صورت مردّد بین دو یا چند آدرس درج کرده باشد، باز هم موضوع، مشمول این بند است و قرار ردّ دادخواست صادر می شود.

● تکلیف دادخواستی که فاقد نام و اقامتگاه خواهان یا نماینده او (شرایط غیر قابل جبران) است: (ماده ۵۶ ق.آ.د.م)

۱. مدیر دفتر باید ظرف دو روز قرار ردّ دادخواست صادر کند.
۲. به این قرار، اصطلاحاً قرار «ردّ دفتر» گفته می شود.
۳. تنها قراری که مدیر دفتر می تواند صادر کند، قرار ردّ دادخواست است.

۴. قانون در خصوص قابلیت اعتراض نسبت به این قرار ساکت است؛ از همین رو:

- برخی آن را قطعی پنداشته‌اند.
- اما برخی دیگر از حقوق دانان،^۱ با قیاس موضوع با مواد ۵۴، ۳۴۴ و ۳۸۴ ق.آ.د.م معتقدند که این قرار به دیوار دادگاه الصاق می‌شود. خواهان می‌تواند ظرف ده روز از تاریخ الصاق به قرار مزبور اعتراض کند. این اعتراض هیچ هزینه و تشریفاتی ندارد. مرجع رسیدگی به اعتراض قاضی همان شعبه است. نظر رئیس شعبه در این خصوص قطعی است. با توجه به قیاس موضوع و بر مبنای لزوم تفسیر منطقی از قوانین و حفظ حقوق و مصالح اشخاص، این نظر اقوی است.

۵. گرچه قانون^۲ در بند ۱ ماده ۵۱ ق.آ.د.م از لزوم درج نام پدر، سن و حتی‌الامکان شغل خواهان سخن گفته، اما هیچ ضمانت اجرائی برای فقدان آن بیان نکرده است. ردّ فوری دادخواست که در ماده ۵۶ آن قانون آمده، فقط ناظر به عدم تعیین خواهان یا اقامتگاه اوست.

۶. ضمانت اجرای فوق فقط برای عدم درج نام و اقامتگاه خواهان بیان شده است. قانون درباره نقص نام و اقامتگاه نماینده خواهان ساکت است. در رویه قضائی برخی معتقدند که می‌توان با وحدت ملاک همان ضمانت اجرا را اعمال کرد.^۳

◀ سؤال: اگر خواهان، آدرسی از خود در دادخواست درج کرده باشد، ولی در زمان ابلاغ اختاریه وقت دادرسی یا هر اخطار دیگری، مشخص شود که آدرس مزبور اشتباه است؛ تکلیف چیست؟

● جواب: این امر مشخص می‌کند که از ابتدا، آدرس مندرج در دادخواست، خلاف واقع بوده و در نتیجه نقص شکلی دادخواست، کشف می‌شود. در این حالت مدیر دفتر باید فوراً قرار ردّ دادخواست صادر کند.^۴

◀ سؤال: اگر خواهان، یک شخص حقوقی باشد (مانند شرکت‌های تجاری) و آدرسی در دادخواست برای خود درج کرده باشد که در تاریخ ابلاغ اختاریه مشخص شود که آدرس مزبور واقعی نبوده و در آن آدرس شناخته نشود؛ تکلیف چیست؟

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۳۷.

۲ در تأیید این نظر ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۳۵.

۳ در تأیید این نظر ر.ک: همان، مطلب ش ۳۸.

● **جواب:** بنابر عموم تبصره ۱ ماده ۷۶ ق.آ.د.م که در این موارد آخرین آدرس شرکت در اداره ثبت شرکت‌ها را ملاک عمل می‌داند، به نظر می‌رسد که مدیر دفتر باید با استعلام از اداره ثبت شرکت‌ها و تعیین آخرین آدرس ثبت‌شده، اقدام مقتضی را به عمل آورد. البته رویه بر خلاف این امر بوده و ماده مزبور را صرفاً ناظر به حالتی می‌داند که خواننده، شخص حقوقی است، نه خواهان.

● **شرایط قابل جبران (شرایطی که ضمانت اجرای آنها اخطار رفع نقص و سپس صدور قرار ردّ دادخواست است):**

۱. **عدم الصاق تمبر به دادخواست و پیوست‌های آن؛** (بند ۱ ماده ۵۳ ق.آ.د.م)

منظور، مواردی چون هزینه دادرسی، تمبر برابر اصل، تمبر مالیاتی و کالت‌نامه و... است. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- بنیاد مستضعفان،^۱ بنیاد مسکن،^۲ بنیاد شهید و کمیته امداد^۳ از پرداخت هزینه دادرسی معافاند.^۴ البته شرکت‌های وابسته به این نهادها از پرداخت هزینه دادرسی معاف نیستند.^۵
- اشخاصی که اعسار آنها از هزینه دادرسی اثبات شده، از پرداخت هزینه دادرسی معافاند. (ماده ۵۱۳ ق.آ.د.م)

- افراد تحت پوشش کمیته امداد و مددجویان مستمری‌بگیر سازمان بهزیستی از پرداخت هزینه دادرسی معافاند. (تبصره ماده ۵۰۵ ق.آ.د.م)

- اشخاص ورشکسته از پرداخت هزینه دادرسی معافاند. (ماده ۵۱۲ ق.آ.د.م)

- صندوق تأمین خسارات بدنی از پرداخت هزینه دادرسی معاف است. (تبصره ۴ ماده ۲۴ ق.ب.ا.خ.و.ش.ث)

۱. معافیت بنیاد مستضعفان براساس لایحه قانونی راجع به معافیت بنیاد مستضعفان از پرداخت هزینه دادرسی در تمام مراجع قضائی، مصوب ۱۳۵۸ است.

۲. طبق تبصره ماده ۱۷ اساسنامه بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، مصوب ۱۳۶۶.

۳. معافیت این دستگاه‌ها براساس قانون استفاده بعضی از دستگاه‌ها از نماینده حقوقی در مراجع قضائی و معافیت بنیاد شهید انقلاب اسلامی و کمیته امداد امام خمینی از پرداخت هزینه دادرسی، مصوب ۱۳۷۴ است.

۴. البته نظر مخالفی نیز در این زمینه وجود دارد. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۱۷۲۳، مورخ ۱۳۸۰/۰۲/۲۹ آمده است که: «چون طبق این قانون (قانون آیین دادرسی مدنی) که عام و کلی است هیچ مرجعی، اعم از دولتی و غیردولتی از پرداخت هزینه، معاف نشده و قوانین مغایر به موجب ماده ۵۲۹ این قانون منسوخ است؛ لذا دوایر و نهادهای دولتی و هیچ سازمان دیگری از پرداخت هزینه دادرسی معاف نیست؛ مگر آنکه قانون مؤخری آن را معاف نماید.»

۵. در رأی وحدت رویه شماره ۵۴۳، مورخ ۱۳۶۹/۱۰/۱۱ در این خصوص آمده است که: «شرکت‌های تحت پوشش بنیاد مستضعفان که شخصیت حقوقی مستقل از شخصیت بنیاد داشته و عملیات انتفاعی انجام می‌دهند، مشمول مصوبه مورخ ۱۷ بهمن‌ماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب موضوع معافیت بنیاد از پرداخت هزینه دادرسی نبوده و در دعای حقوقی خود باید هزینه دادرسی را وفق مقررات قانون پرداخت نمایند.»

- سازمان حج و اوقاف و امور خیریه، موقوفات عام، بقاع متبرکه، اماکن مذهبی اسلامی، مدارس علوم دینی و مؤسسات و بنیادهای خیریه از پرداخت هزینه دادرسی معاف می‌باشند. (تبصره ماده ۹ ق.ت.ا.س.ح)
- جمعیت هلال احمر از پرداخت هزینه دادرسی معاف است و شرکت‌هایی هم که حداقل ۹۹ درصد سرمایه آنها متعلق به هلال احمر باشد از پرداخت هزینه دادرسی معاف‌اند.^۱
- ستاد اجرائی اصل ۴۹ ق.ا (فرمان امام) به‌موجب، مصوبه‌ای از قوه قضائیه (مورخ ۱۳۸۳/۰۶/۱۹) از پرداخت هزینه دادرسی معاف است.
- در حال حاضر، دولت و دستگاه‌های دولتی از پرداخت هزینه دادرسی معاف نیستند.^۲
- به‌منظور رفع تصرف از اراضی دولتی، ملی و وقفی، سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری کشور، سازمان امور اراضی و سازمان حفاظت محیط زیست، سازمان اوقاف و امور خیریه و وزارت راه و شهرسازی حسب‌مورد پس از تأیید بالاترین مقام دستگاه اجرائی مربوطه، از پرداخت هزینه‌های دادرسی معاف هستند. (ماده ۲۸ ق.ا.د.ب.ت)
- در دعاوی مرتبط با قوانین مربوط به اراضی شهری، ازجمله قانون زمین شهری، قانون اراضی شهری و قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن، دولت از پرداخت هزینه دادرسی معاف است. (ماده ۱۰ قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن، مصوب ۱۳۸۷) در این ارتباط باید توجه شود فقط پرونده‌های مربوط به قوانین اشاره‌شده مطروحه از جانب وزارت مسکن و شهرسازی و سازمان‌ها و ادارات تابعه آن در هر یک از مراحل دادرسی (بدوی، تجدیدنظر و....) معاف است؛ اما سایر پرونده‌های قضائی مراجع مزبور چنین معافیتی ندارد. به‌عنوان مثال، اگر وزارت مسکن و شهرسازی در رابطه با قرارداد نگهداری تأسیسات مجموعه خود با شرکت خدماتی اختلافی داشته باشد، مشمول معافیت از هزینه دادرسی نیست.
- هزینه دادرسی دعاوی مالی در مرحله بدوی، اگر خواسته یا بهای خواسته تا مبلغ

۱. ماده ۲۰ اساسنامه جمعیت هلال احمر، مصوب ۱۳۶۷.

۲. در رأی وحدت رویه شماره ۶، مورخ ۱۳۶۱/۰۲/۲۷ در این خصوص آمده است که: «نظر به اینکه طبق مقررات آیین دادرسی مدنی عموم اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی به‌طور کلی موظف به پرداخت هزینه دادرسی هستند و معافیت از تأدیه هزینه دادرسی امری است استثنائی و مخالف با اصل و قاعده کلی مذکور است و نظر به اینکه در موارد خلاف اصل بایستی به قدر متیقن از مواردی مواد اکتفا شود و از تغییر موسع که مستلزم مشمول حکم به غیر موارد منصوص است خودداری گردد؛ بنابراین قسمت اخیر ماده ۶۹۰ آیین دادرسی مدنی (سابق) انحصاراً ناظر به موردی که دستگاه‌های دولتی به‌اعتبار شخصیت حقوقی دولت طرح دعوی کننده و شرکت‌های وابسته به دولت که دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده و بودجه‌ای جدا از بودجه عمومی دارند، برطبق قاعده کلی موظف به پرداخت هزینه دادرسی هستند.» البته با توجه به آنکه هزینه دادرسی مجدداً به درآمدهای دولت ملحق می‌شود، الزام دولت به پرداخت هزینه دادرسی امری لغو به نظر می‌رسد.

۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال باشد، ۲/۵ درصد ارزش خواسته و نسبت به مازاد بر آن، ۳/۵ درصد ارزش خواسته است.

▪ هزینه دادرسی دعاوی غیرمالی در مرحله بدوی، از ۴۰۰/۰۰۰ ریال تا ۱/۸۰۰/۰۰۰ ریال است.

۲. نام، نام خانوادگی و محل اقامت خواننده؛ (بند ۲ ماده ۵۱ ق.آ.د.م)

در این خصوص توجه داشته باشید که:

▪ بند ۲ ماده ۵۱ ق.آ.د.م از لزوم درج شغل خواننده سخن گفته است؛ اما بند ۱ ماده ۵۱ ق.آ.د.م درج شغل خواهان را در صورت امکان، لازم دانسته است؛ بنابراین طبق نص قانون، درج شغل خواهان در صورت امکان لازم است؛ اما درج شغل خواننده مطلقاً الزامی دانسته شده است. این مسأله، ناشی از سهو قانون گذار است. در رویه قضائی نیز محاکم، الزامی برای درج شغل خواننده در دادخواست نمی شناسند.

▪ اگر خواهان، آدرس خواننده را نداشته باشد، می تواند او را مجهول المکان معرفی کند.

▪ خواهان، می تواند خواننده را در زمان تقدیم دادخواست، مجهول المکان معرفی کند یا آنکه پس از اخطار رفع نقص، او را مجهول المکان معرفی کند.

▪ اگر خواهان، خواننده را مجهول المکان معرفی کند، ابلاغ اوراق قضائی به خواننده، از طریق نشر آگهی در روزنامه کثیرالانتشار صورت می گیرد. هر یک از روزنامه های کثیرالانتشار برای این امر کافی است. (ماده ۷۳ ق.آ.د.م)

▪ اگر خواهان، خواننده را مجهول المکان معرفی کرده باشد، هزینه نشر آگهی بر عهده خواهان است. البته اگر اعسار خواهان از پرداخت هزینه دادرسی ثابت شده باشد، پرداخت هزینه نشر آگهی، بر عهده دولت است. (ماده ۵۵ ق.آ.د.م)

▪ مهلت خواهان برای تأدیه هزینه نشر آگهی، یک ماه از تاریخ ابلاغ اخطاریه است. البته اگر خواهان، دادخواست اعسار از هزینه دادرسی تقدیم کرده باشد، آغاز مدت یک ماهه، از تاریخ ابلاغ دادنامه رد اعسار به نامبرده خواهد بود. (ماده ۵۵ ق.آ.د.م)

▪ اگر خواهان، در یک ماه مزبور، هزینه نشر آگهی را پرداخت نکند، قرار رد دادخواست توسط مدیر دفتر صادر می شود. این قرار ظرف ۱۰ روز پس از ابلاغ، در نزد قاضی همان شعبه بدوی قابل اعتراض است. (ماده ۵۶ ق.آ.د.م)

▪ البته در دادگاه خانواده، اگر خواهان، خواننده را مجهول المکان معرفی کند، باید آخرین اقامتگاه او را نیز به دادگاه اعلام کند. دادگاه در این باره تحقیق می کند. اگر اظهار خواهان

مبنی بر مجهول‌ال‌مکان بودن خواننده، صحیح باشد، ابلاغ از طریق نشر آگهی به عمل می‌آید. در غیر این صورت اگر دادگاه اقامتگاه خواننده را بیابد، اوراق را به همان آدرسی که یافته، ابلاغ می‌کند. (تبصره ماده ۸ ق.ج.خ)

▪ مکانی که خواهان برای ابلاغ اوراق قضائی به خواننده تعیین می‌کند، باید محل سکونت یا محل کار خواننده باشد. درج آدرس‌هایی مانند آدرس بستگان کافی نیست. (تبصره ۱ ماده ۶۸ ق.آ.د.م)

▪ اگر خواننده، جمعیت یا هیأتی متشکل از اشخاص محصور باشد که فاقد شخصیت حقوقی جداگانه باشند، باید نام و اقامتگاه هر یک از ایشان به‌طور دقیق درج شود.

▪ اگر خواننده، یک شخص حقوقی باشد، باید نام و اقامتگاه آن شخص حقوقی درج شود و نیازی به درج نام مدیر یا مدیران شخص حقوقی نیست.

▪ اگر خواننده، شخص حقوقی باشد و خواهان، آدرسی از آن نداشته باشد و در نتیجه آن را مجهول‌ال‌مکان اعلام کرده باشد، ابلاغ از طریق نشر آگهی به عمل نمی‌آید؛ بلکه در اشخاص حقوقی خصوصی، آخرین آدرس مندرج در اداره ثبت شرکت‌ها و در اشخاص حقوقی عمومی، آدرس موجود ایشان که توسط دفتر دادگاه یا مأمور ابلاغ، قابل یافتن است، ملاک عمل قرار می‌گیرد. (تبصره ۱ ماده ۷۶ ق.آ.د.م)

▪ اگر خواننده، خارجی باشد (چه مقیم ایران باشد و چه نباشد)، باید نام او با همان رسم‌الخط اصلی (رسم‌الخط کشور متبوع وی)، در دادخواست درج شود و سپس نام او با رسم‌الخط فارسی نیز درج شود.

▪ اگر خواننده، مقیم خارج از کشور باشد، باید آدرس او به زبان خارجی و با همان رسم‌الخط اصلی (رسم‌الخط متداول کشور خارجی)، در دادخواست درج شود و سپس ترجمه فارسی آدرس نیز نوشته شود؛ بنابراین اکتفا به ترجمه فارسی کافی نیست؛ چون ممکن است موجب عدم امکان شناسایی آدرس در کشور مذکور شود.

▪ اگر خواهان، آدرس خواننده را به‌صورت مردّد بین دو یا چند آدرس درج کرده باشد، همچنان موضوع، مشمول این بند است و اخطار رفع نقص صادر می‌شود.

۳. درج خواسته و بهای خواسته؛ (بند ۳ ماده ۵۱ ق.آ.د.م)

در این خصوص توجّه داشته باشید که:

▪ در دعاوی غیرمالی (اعم از غیرمالی ذاتی و غیرمالی اعتباری)، درج بهای خواسته

منتفی است.

- در آن دسته از دعاوی مالی که فعلاً بهای خواسته، قابل تعیین نیست، مانند اجرت‌المثل، مهرالمثل، خسارت و نفقه، درج بهای خواسته الزامی نیست.
- اگر خواسته، وجه رایج باشد، تعیین بهای خواسته معنا ندارد و کل آن مبلغ، بهای خواسته است. (بند ۱ ماده ۶۲ ق.آ.د.م)
- اگر خواسته مندرج در قسمت مربوطه در دادخواست، با توضیحاتی که خواهان در قسمت شرح دادخواست بیان کرده، تعارض داشته باشد، باید دفتر دادگاه اخطار رفع نقص صادر کند و در صورت تخطی دفتر و به‌جریان افتادن دادخواست، دادگاه باید با اخذ توضیح از خواهان، رفع ابهام کند.

۴. تعهدات و جهات استحقاق خواهان؛ (بند ۴ ماده ۵۱ ق.آ.د.م)

در این خصوص توجه داشته باشید که:

- منظور از جهات، جهات موضوعی است؛ یعنی اعمال حقوقی (عقد یا ایقاع) یا وقایع حقوقی و روابط حقوقی که خواهان به‌استناد آنها، خود را مستحق و مدعی می‌داند.
- علی‌الاصول درج جهات حکمی، یعنی مواد و مستندات قانونی، در دادخواست الزامی نیست.
- اگر خواهان، علی‌رغم آنکه الزامی به درج جهات حکمی ندارد، جهات حکمی را به شکل نادرست درج کرده باشد، در این صورت ایرادی به دعوی او وارد نیست.
- لازم نیست که خواهان، سبب دعوی (جهات موضوعی) را توصیف کند.^۱ برای مثال، لازم نیست که بیان کند قرارداد مستند دعوی، از حیث ماهیت حقوقی، بیع است یا صلح یا مشارکت مدنی یا.....
- اگر خواهان سبب دعوی را توصیف کند و عنوان حقوقی خاصی برای سبب دعوی برگزیند؛ برای مثال، قراردادی را که درواقع صلح است، بیع نامیده باشد، دادگاه نمی‌تواند توصیف دیگری در خصوص سبب دعوی، شناسایی کند.^۲ بنابراین اگر توصیف خواهان اشتباه باشد، دعوی او رد می‌شود.

۵. قانون‌گذار در بند ۵ ماده ۵۱ ق.آ.د.م درخواست‌های خواهان از دادگاه را نیز، در شمار الزامات دادخواست دانسته است که عدم ذکر آنها، نقص دادخواست محسوب می‌شود. در این خصوص

۱. در تأیید این نظر رک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۷۰.
۲. همان.

باید توجه داشت که:

- منظور از این درخواست‌ها نمی‌تواند همان «خواسته دعوی» باشد؛ زیرا خواسته در بند ۳ همان ماده تصریح شده است.
- به نظر حقوق دانان، منظور درخواست‌های فرعی و تبعی فراتر از خواسته، مانند درخواست تأمین دلیل، دستور موقت، خسارات یا تأخیر در اجرای حکم، است. اگر منظور همین درخواست‌ها باشد، در این صورت عدم درج این درخواست‌ها، نقص دادخواست محسوب نشده و نمی‌توان به دلیل عدم درج آنها، اخطار رفع نقص و قرار ردّ دادخواست صادر کرد؛ بنابراین از این حیث به ماده ۵۳ ق.آ.د.م که برای عدم درج این شرط، ضمانت اجرای اخطار رفع نقص و قرار ردّ دادخواست پیش‌بینی کرده، انتقاد وارد است.

۶. وسایل اثبات دعوا، اعم از ادله یا امارات؛ (بند ۶ ماده ۵۱ ق.آ.د.م)

در این خصوص باید توجه داشت که:

- در جریان دادرسی، دلیلی غیر از آنچه در دادخواست درج شده، از خواهان پذیرفته نیست؛ مگر در دو صورت:

- ارائه این دلیل، در پاسخ به دفاعیات خوانده لازم باشد؛

- این دلیل، بعد از تقدیم دادخواست به دست آید.

- سوگند، نیاز به درج در دادخواست ندارد. دلیل «سوگند» تا قبل از ختم دادرسی قابل استناد است. (ماده ۲۸۴ ق.آ.د.م)

- اگر دلیل خواهان، شهادت شهود باشد، باید نام، مشخصات و اقامتگاه ایشان را در دادخواست درج کند و نیازی به ضمیمه کردن استشهادیه و امضای شهود نیست. البته در دو دعوی، برای استناد به شهادت شهود، باید استشهادیه کتبی، به دادخواست ضمیمه شود که این دو دعوی عبارت‌اند از:

- دعوای اعسار از هزینه دادرسی؛ (ماده ۵۰۶ ق.آ.د.م)

- دعوای اعسار از تأدیه محکوم‌به. (ماده ۸ ق.ن.ا.م.م)

- توجه داشته باشید که در ۶ بندی که مطالعه شد، طبق مواد ۵۱ و ۵۳ ق.آ.د.م صدور اخطار رفع نقص و سپس قرار ردّ دادخواست پیش‌بینی شده است؛ اما در خصوص بندهای ۷ تا ۱۰ که از این پس مطالعه می‌شود و در مواد ۵۷ تا ۶۰ ق.آ.د.م ذکر شده است، قانون‌گذار هیچ ضمانت اجرائی برای فقدان آنها بیان نکرده است؛ اما رویه قضائی به درستی با وحدت

ملاک از مواد ۵۱ و ۵۲ ق.آ.د.م در مورد این بندها نیز اقدام به صدور اخطار رفع نقص و سپس قرار رد دادخواست می‌کند.

۷. ضمیمه‌شدن تصویر مستندات؛ (ماده ۵۷ ق.آ.د.م)

خواهان باید رونوشت یا تصویر اسناد مورد استناد را به دادخواست خود ضمیمه کند. مطابقت این تصاویر با اصل، باید توسط یکی از مراجع زیر گواهی شود:

- دفتر همان دادگاه؛

- دفتر دادگاه دیگر؛

- اداره ثبت؛

- هر یک از دفاتر اسناد رسمی.

رابطه این مراجع با یکدیگر، رابطه‌ای عرضی است.

■ اگر در محلی هیچ یک از مراجع فوق نباشد، تصاویر اسناد توسط یکی از مراجع زیر گواهی می‌شود:

- بخشدار محل؛

- یکی از ادارات دولتی.

■ تصویر سند، باید واضح و روشن باشد. مبهم‌بودن آن می‌تواند موجب صدور اخطار رفع نقص شود.

■ اگر تصویر سند، در خارج از کشور تهیه شده باشد، باید مطابقت آن با اصل، توسط سفارت‌خانه یا کنسولگری ایران در آن کشور تأیید شود.

■ وکیل نیز می‌تواند مطابقت تصاویری را که به دادگاه ارائه می‌کند، گواهی کند؛ اما سایر نمایندگان، مانند نمایندگان حقوقی ادارات دولتی، از این حق، برخوردار نیستند.

■ اگر یک وکیل دادگستری، در دعوایی به‌عنوان اصیل حاضر باشد، نمی‌تواند رونوشت برابر اصل کند.

■ برخلاف تصوّر عامیانه برخی اشخاص، گواهی‌کردن اینکه «تصویر برابر اصل است»، به‌معنای اصالت‌داشتن سند نیست؛ بلکه به‌معنای آن است که تصویر از برگه‌ای اخذ شده و این تصویر با آن برگه مطابق است. تشخیص اینکه آن برگه، دارای اصالت است یا آنکه مجعول است، از توان وکیل و مدیر دفتر و دفاتر اسناد رسمی خارج است و تشخیص آن، با کارشناس خط و امضا است.

۸. ضمیمه شدن ترجمه رسمی اسناد غیرفارسی؛ (ماده ۵۸ ق.آ.د.م)

اگر پاره‌ای از اسناد به زبان فارسی نباشد، علاوه بر تصویر سند، باید ترجمه گواهی شده آن نیز به دادخواست ضمیمه شود. صحت ترجمه باید توسط مترجمین رسمی یا مأمورین کنسولی ایران در کشور محل تنظیم سند گواهی شود. به این ترجمه، «ترجمه رسمی» گویند.

۹. ضمیمه شدن تصویر برگه مثبت سمت؛ (ماده ۵۹ ق.آ.د.م)

اگر دادخواست، توسط نماینده، اعم از وکیل، ولی، قیم، مدیر شخص حقوقی، نمایندگان حقوقی دستگاه‌های دولتی یا..... تقدیم شود، باید تصویر سند مثبت سمت نیز به دادخواست ضمیمه شود.

۱۰. تعداد کافی نسخ دادخواست و ضمائ آن؛ (ماده ۶۰ ق.آ.د.م)

دادخواست و منضمات آن باید به تعداد خواندگان به علاوه یک نسخه، تقدیم شود. یک نسخه از دادخواست در پرونده باقی مانده و نسخه‌های دیگر به خواندگان ابلاغ می‌شود.

● **تکلیف دادخواستی که فاقد شرایط قابل جبران است:** اگر دادخواستی فاقد شرایط مقرر در پاراگراف فوق باشد؛ (ماده ۵۴ ق.آ.د.م)

۱. مدیر دفتر ظرف ۲ روز با ذکر موارد نقص، خطاب به دادخواست‌دهنده، اخطار رفع نقص صادر می‌کند.

۲. مهلت خواهان برای رفع نقص، ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه فوق‌الذکر است.

۳. در مهلت رفع نقص، اصطلاحاً دادخواست توقیف می‌شود. توقیف دادخواست، یک تصمیم ساده مدیر دفتر است و در قالب صدور قرار اتخاذ نمی‌شود.

۴. در صورت عدم رفع نقص، قرار ردّ دادخواست توسط مدیر دفتر صادر می‌شود.

۵. این قرار به دادخواست‌دهنده ابلاغ می‌شود.

۶. از تاریخ ابلاغ، خواهان ۱۰ روز مهلت دارد تا اقدام به اعتراض کند.

۷. مرجع اعتراض، رئیس (قاضی) شعبه مربوطه است.

۸. این اعتراض، هزینه و تشریفات ندارد.

۹. برای رسیدگی به این اعتراض، نیاز به تشکیل جلسه رسیدگی با حضور طرفین دعوی نیست.

۱۰. نظر قاضی شعبه، قطعی است.

۱۱. اگر قاضی، قرار ردّ دادخواست را لغو کند، جریان دادخواست ادامه می‌یابد. برای مثال، کامل بودن دادخواست به نظر قاضی، عدم درج نقایص دادخواست به‌طور دقیق و تفصیلی در اخطار رفع نقص، عذر خواهان برای تکمیل خارج از موعد و..... می‌تواند از موجبات لغو این قرار باشد.

◀ سؤال: اگر مدیر دفتر شعبه، پرونده را با اعتقاد به کامل بودن به نزد قاضی آن شعبه ارسال کند و قاضی شعبه با این امر مواجه شود که دادخواست ناقص بوده، اخطار رفع نقص صادر و ابلاغ شده، ولی خواهان اقدام به رفع نقص نکرده است؛ آیا خود قاضی می‌تواند قرار ردّ دادخواست صادر کند؟

○ جواب: خیر. صدور این قرار در چنین حالتی وظیفه مدیر دفتر است. از همین رو قاضی، پرونده را برای صدور قرار مقتضی به نزد مدیر دفتر اعاده می‌کند.

◀ سؤال: اگر دادخواست، ناقص باشد و اخطار رفع نقص صادر شود، اما علی‌رغم عدم رفع نقص در مهلت قانونی، مدیر دفتر، قرار ردّ دادخواست صادر نکند و در نتیجه پرونده به دادگاه ارسال شود و دادگاه در جریان دادرسی با نقص دادخواست مواجه شود؛ تکلیف چیست؟

○ جواب: دادگاه باید پرونده را به دفتر دادگاه برگرداند تا مدیر دفتر به تکلیف قانونی خود، یعنی صدور قرار ردّ دادخواست، عمل کند.^۱

◀ سؤال: اگر دادخواست ناقص، بدون صدور اخطار رفع نقص، به جریان افتد و وقت دادرسی نیز تعیین شود و در جریان دادرسی، دادگاه از نقص شکلی دادخواست مطلع شود؛ تکلیف چیست؟

○ جواب: در این خصوص اختلاف هست. یک نظر آن است که دادگاه با ذکر موارد نقص، پرونده را برای انجام وظیفه قانونی، یعنی صدور اخطار رفع نقص یا قرار ردّ دادخواست، به دفتر برمی‌گرداند.^۲ نظر بعضی از حقوق دانان برخلاف این ترتیب است؛ یعنی معتقدند که دادگاه باید رسیدگی به دادخواست ناقص را ادامه دهد.^۳

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۹۵.

۲. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۸۵۳۱، مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۱۴ آمده است که: «دادگاه در زمان رسیدگی نیز چنانچه متوجه نقص مدارک باشد، می‌تواند به دفتر دستور رفع نقص بدهد که در صورت عدم تکمیل طبق مقررات قانونی عمل شود.» این نظر منطقی‌تر است.

۳. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۱۰۲ و ۲۶۶.

◀ **سؤال:** اگر آدرس خوانده، اشتباه باشد و در نتیجه برای خواهان اخطار رفع نقص صادر شود و خواهان مجدداً آدرسی را اظهار کند که آن آدرس نیز اشتباه باشد؛ تکلیف چیست؟

○ **جواب:** در این حالت نباید مجدداً اخطار رفع نقص صادر شود. غلطبودن آدرس دوم، کاشف از این امر است که مخاطب، اخطار رفع نقصی را که به او ابلاغ شده، اجابت نکرده است. اجابت اخطار رفع نقص با بیان آدرس صحیح صورت می‌گیرد، نه با بیان آدرسی صوری و خلاف واقع؛ بنابراین قرار ردّ دادخواست توسط مدیر دفتر صادر می‌شود.

◀ **سؤال:** خوانده در آدرس اعلامی خواهان، شناخته نشده است و در نتیجه خطاب به خواهان، اخطار رفع نقص صادر می‌شود؛ اما قبل از آنکه خواهان، آدرس جدید اعلام کند، خوانده اقدام به معرفی وکیل در پرونده می‌کند؛ در این حالت تکلیف چیست؟

○ **جواب:** اقداماتی مانند معرفی وکیل در پرونده، به معنای آن است که خوانده از پرونده مطلع شده است؛ بنابراین بعد از معرفی وکیل، اخطار رفع نقص بلااثر می‌شود. در صورت معرفی وکیل از جانب خوانده، وکیل آدرس خود را به دادگاه اعلام می‌دارد و اوراق به نامبرده ابلاغ خواهد شد.

◀ **سؤال:** ممکن است آدرس برخی از خواندگان صحیح باشد، ولی آدرس برخی دیگر، صحیح نباشد و علی‌رغم اخطار رفع نقص، خواهان، نقص دادخواست را برطرف نکند؛ در این حالت تکلیف چیست؟

○ **جواب:** مدیر دفتر، دادخواست را نسبت به همان خواندگانی که آدرس صحیح ایشان ابراز نشده، رد می‌کند و نسبت به بقیه، جریان دادخواست ادامه می‌یابد. البته اگر دعوی، غیرقابل تجزیه باشد و بدین دلیل، نسبت به خواندگان باقی‌مانده نیز قابل رسیدگی نباشد، دادگاه نسبت به خواندگان موجود نیز قرار عدم استماع دعوی صادر می‌کند.^۱

◀ **سؤال:** اگر در دادخواست بدوی، خواهان، اسم شخصی را به عنوان خوانده درج کند که در زمان تقدیم دادخواست فوت کرده باشد، دادگاه باید چه تصمیمی بگیرد؟

○ **جواب:** دادگاه باید قرار عدم استماع دعوی صادر کند.^۲

۱. برای مطالعه توضیح بیشتر درباره ایراد عدم طرح دعوی علیه تمام خواندگان لازم رک: ص ۱۹۷ همین کتاب.

۲. برای مطالعه توضیح بیشتر درباره ایراد طرح دعوی علیه متوفی رک: ص ۱۹۹ همین کتاب.

◀ **سؤال:** خواهان در دادخواست، شغل خوانده را، تاجر معرفی کرده است. خوانده، اعتراضی به این امر نکرده است. آیا دادگاه می تواند در سایر مراحل رسیدگی، خوانده را به همین دلیل تاجر بداند و در نتیجه آثار تاجر بودن را بر او مترتب کند. برای مثال، اعسار او را به دلیل تاجر بودن رد کند؟

○ **جواب:** خیر؛ صرف عدم اعتراض به این امر، به منزله اقرار خوانده به تاجر بودن نیست و در نتیجه نمی توان بدین دلیل او را تاجر دانست.

◀ **سؤال:** اگر خواهان، بیش از میزان لازم هزینه دادرسی بپردازد، تکلیف چیست؟

○ **جواب:** اگر به هر دلیلی مانند بی دقتی خواهان یا مدیر دفتر، هزینه دادرسی بیش از میزان قانونی دریافت شود، مبلغ مازاد، قابل استرداد است. (ماده ۴۹ قانون محاسبات عمومی، مصوب ۱۳۶۶)

◀ **سؤال:** در چه مواردی خواهان ملزم به درج جهات حکمی در دادخواست است؟

○ **جواب:** خواهان علی الاصول ملزم به درج جهات حکمی در دادخواست خود نیست؛ جز در موارد زیر:

۱. اگر موضوع از موضوعاتی باشد که طبق قواعد تعارض قوانین، قانون خارجی بر قضیه حاکم است، خواهان باید آن قانون خارجی را در دادخواست خود درج کند.

۲. اگر موضوع از موضوعاتی باشد که مشمول قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیرشیعه است، خواهان باید در دادخواست خود موضوع را متذکر و احکام دینی خود را ابراز کند. (ایرانیان اهل سنت و زیدی و اشخاص کلیمی، مسیحی و زرتشتی، در حیطه های نکاح، طلاق، وصیت، ارث و فرزندخواندگی تابع احکام دینی خود هستند).

۳. اگر جهت حکمی، یک عرف تخصصی یا خاص باشد، با توجه به آنکه قاضی علی الاصول از عرف های خاص یا تخصصی مطلع نیست، باید وجود این عرف برای قاضی اثبات شود.

◀ **سؤال:** تصویر برگه مثبت سمت باید در چند نسخه تقدیم شود؟

○ **جواب:** در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. برای دادخواست فرجام، یک نسخه کافی است و منضم کردن آن به سایر نسخ دادخواست لازم نیست. (ماده ۳۸۲ ق.آ.د.م)

۲. در سایر مراحل، قانون ساکت است. برخی با قیاس موضوع با مرحله فرجام معتقدند که در سایر مراحل نیز یک نسخه از تصویر برگه مثبت سمت کافی است؛ ولی نظر اقوی آن است که به دلیل سکوت قانون، در سایر مراحل باید به اصل مراجعه کرد و بیان داشت که تعداد نسخ تصویر برگه مثبت سمت باید به تعداد خوانندگان به علاوه یک نسخه باشد.

◀ **سؤال:** اگر دادخواستی ناقص باشد و سپس از آن رفع نقص شود، کدام تاریخ، تاریخ طرح دعوی است؟ تاریخ تقدیم دادخواست به دفتر کل دادگاه یا تاریخ رفع نقص؟

○ **جواب:** تاریخ تقدیم دادخواست به دفتر کل، تاریخ طرح دعوی است، هر چند این دادخواست ناقص باشد. برای مثال، طرح دعوی علیه ظهرنویس یک سند تجاری باید ظرف یک سال از تاریخ اعتراض عدم تأدیه صورت گیرد. حال اگر تقدیم دادخواست ناقص ظرف این مهلت یک ساله صورت گیرد، اما رفع نقص از دادخواست در زمانی صورت گیرد که مهلت یک ساله طرح دعوی خاتمه یافته است؛ در این صورت به دعوی، ایرادی وارد نیست؛ زیرا تقدیم دادخواست در مهلت مقرر قانونی رخ داده است. البته بعضی از حقوق دانان^۱ در خصوص دو مورد از شرایط دادخواست، یعنی تنظیم دادخواست به زبان فارسی و تنظیم دادخواست روی برگه‌های مخصوص دادخواست، تاریخ رفع نقص را به عنوان تاریخ طرح دعوی دانسته‌اند، نه تاریخ تقدیم دادخواست را.

◀ **سؤال:** در صورت تقدیم دادخواست به دفاتر خدمات قضائی الکترونیک، کدام تاریخ، تاریخ طرح دعوی است؟ تاریخ تحویل دادخواست به دفاتر مربوطه یا تاریخ وصول دادخواست به مرجع قضائی؟

○ **جواب:** دفاتر خدمات قضائی الکترونیک در راستای اجرای بند «ج» ماده ۴۸ قانون برنامه پنجم توسعه، بند ۶ سیاست‌های کلی قضائی ۵ ساله ابلاغی ۱۳۸۸/۰۹/۰۱ و آیین‌نامه ارائه خدمات الکترونیک قضائی، مصوب ۱۳۹۱/۰۳/۲۲ رئیس قوه قضائیه به وجود آمده‌اند؛ بنابراین به دلیل آنکه تشکیل آنها و تقدیم دادخواست به آنها، وفق مقررات قانونی است، از همین رو دفاتر مزبور، در خصوص تحویل گرفتن دادخواست و منضمات آن، قائم مقام دفتر کل هستند؛ بنابراین تاریخ تحویل دادخواست به دفاتر مزبور، همان تاریخ طرح دعوی است. برای مثال، اگر شخصی که تقاضای دستور موقت کرده و باید ظرف ۲۰ روز از تاریخ صدور دستور موقت، دعوای اصلی را طرح کند، در ظرف ۲۰ روز از تاریخ صدور دستور موقت، دادخواست دعوای اصلی را به دفاتر خدمات قضائی تحویل دهد؛ اما این دادخواست، بعد از انقضای مدت

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۳۰ و ۳۱.

۲۰ روز، به دفتر دادگاه مربوطه واصل شود، در این صورت به دلیل آنکه تحویل دادخواست ظرف ۲۰ روز بوده، ایرادی به عمل او وارد نیست و او تکلیف قانونی خود، در خصوص طرح دعوی، ظرف ۲۰ روز را انجام داده است.^۱

● **طریقه تعیین بهای خواسته:** در خصوص بهای خواسته، قواعد زیر حاکم است: (ماده ۶۲ ق.آ.د.م)

۱. در دعاوی ای که خواسته، وجه رایج است، همان مبلغ وجه رایج، بهای خواسته است.
۲. در دعاوی ای که خواسته، ارز خارجی است، بهای خواسته معادل قیمت ارز طبق نرخ رسمی بانک مرکزی در زمان تقدیم دادخواست است. در این خصوص توجه داشته باشید که:
 - نوسانات بعدی نرخ ارز، تأثیری در دعوی و بهای خواسته ندارد.
 - در زمان صدور حکم، قاضی نسبت به اصل خواسته رأی می دهد، نه نسبت به بهای خواسته؛ یعنی قاضی، خوانده را به پرداخت اصل ارز خارجی محکوم می کند و در صورت عدم تأدیه ارز خارجی توسط محکوم علیه یا عدم امکان تهیة ارز، معادل ارز خارجی طبق نرخ معاملاتی بازار در تاریخ اجرای حکم از اموال محکوم علیه وصول و به محکوم له تأدیه می شود.
۳. در دعاوی پولی که موضوع آن چند قسط است، جمع این اقساط بهای خواسته است.
۴. اگر خواسته، اقساط مادام العمر، مانند حق بیمه باشد، بهای خواسته، عبارت است از حاصل جمع اقساط ده ساله. با وجود این، در زمان صدور حکم، دادگاه حکم به منافع مادام العمر صادر می کند، نه حکم به منافع ده ساله.
۵. در دعاوی راجع به سایر اموال، یعنی اموال غیر از پول، بهای خواسته همان مبلغی است که خواهان در دادخواست معین کرده است.

● **آثار بهای خواسته:** آثار بهای خواسته از قرار زیر است:

۱. **تعیین مرجع صالح:** دعاوی منقولی که ارزش خواسته تا دویست میلیون ریال باشد، در صلاحیت شورای حل اختلاف و بیش از آن، در صلاحیت محاکم عمومی است. (بند «الف» ماده ۹ ق.ش.ج.ا)
۲. **امکان شکایت از رأی:** رأی صادره در دعوی که بهای خواسته تا سه میلیون ریال است،

۱. با توجه به اینکه در برخی از شهرها، مانند تهران، برخی محاکم حتی از پذیرش و ثبت دادخواست خودداری کرده و مراجعین را به دفاتر خدمات قضائی الکترونیک مزبور ارجاع می دهند؛ بنابراین پاسخی که بیان شد با مقتضیات عملی نیز سازگار است.

غیرقابل تجدیدنظر و آرای صادره در دعوایی که بهای خواسته تا بیست میلیون ریال است،^۱ غیرقابل فرجام است. (مواد ۳۳۱ و ۳۶۷ ق.آ.د.م)

۳. هزینه دادرسی: هزینه دادرسی دعاوی مالی، کسری از بهای خواسته است. (ماده ۳ ق.و.ب.د.د)

● تبعیت هزینه دادرسی از بهای خواسته

۱. هزینه دادرسی در دعاوی راجع به اموال، در مرحله بدوی تابع بهای خواسته است. البته در دعاوی غیرمنقول تابع قیمت منطقه‌ای ملک است. (بند ۱۲ ماده ۳ ق.و.ب.د.د) در این خصوص یک نکته قابل توجه است:

■ در تعرفه مصوب رئیس قوه قضائیه (طبق آخرین تصمیم‌گیری رئیس قوه قضائیه در خصوص تعرفه هزینه دادرسی)، از ارزش خواسته سخن گفته شده است، نه بهای خواسته. این نشان می‌دهد که باید ارزش واقعی خواسته را ملاک دانست، نه بهای خواسته که توسط خواهان در دادخواست درج شده است. با وجود این، رویه قضائی غالباً همان بهای خواسته مندرج در دادخواست را ملاک می‌داند.

۲. در واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث برای تعیین هزینه دادرسی، ارزش خواسته ملاک است. (طبق آخرین تصمیم‌گیری رئیس قوه قضائیه در خصوص تعرفه هزینه دادرسی) در این خصوص دو نکته قابل توجه است:

■ گرچه مصوبه رئیس قوه قضائیه در این مورد ساکت است، اما فقط باید ارزش آن بخشی از خواسته را مدنظر قرار داد که مورد اعتراض واقع شده است؛ زیرا هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که شخص برای بخشی از رأی که قرار نیست مجدداً رسیدگی شود، هزینه دادرسی بپردازد. برای مثال، اگر خواسته، دو قسمت داشته و فقط بخشی از رأی نسبت به یکی از آن دو خواسته، مورد اعتراض واقع شود، باید ارزش همان بخشی از خواسته را که مورد اعتراض واقع شده، به‌عنوان بهای خواسته در نظر گرفت.

۱. ماده ۳۶۷ ق.آ.د.م فقط آرائی را قابل فرجام دانسته است که خود خواسته بیش از بیست میلیون ریال باشد و از بهای خواسته سخن نگفته است؛ بنابراین طبق این ماده اگر خواسته، پول باشد، آن هم فقط وجه رایج، نه ارز خارجی، قابل فرجام است و در مواردی که خواسته جزء سایر اموال باشد، قابل فرجام نیست. اما باید از تسامح قانون‌گذار گذشت و این نتیجه غیرمنطقی را کنار گذاشت و قائل به آن بود که در دعوایی که بهای خواسته نیز بیش از بیست میلیون ریال باشد، رأی صادره قابل فرجام است. رویه قاطع دیوان عالی نیز همین است. جناب آقای دکتر عبدالله شمس در دو بخش از جلد دوم کتاب *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)* دو نظر متفاوت ابراز داشته‌اند. در مطلب ش ۶۲ قائل به آن شده‌اند که دعوایی که بهای خواسته آن بیش از بیست میلیون ریال باشد نیز قابل فرجام است و در مطلب ش ۸۴۷ قائل به این شده‌اند که صرفاً باید خواسته، وجه رایج باشد تا بتوان از رأی صادره فرجام‌خواهی کرد.

▪ در تعرفه مصوّب رئیس قوّة قضائیه، در این مراحل نیز از ارزش خواسته سخن گفته شده است، نه بهای خواسته؛ یعنی باید ارزش واقعی خواسته را ملاک دانست؛ نه بهای خواسته که توسط خواهان درج شده است. با وجود این، رویه قضائی غالباً همان بهای خواسته مندرج در دادخواست را ملاک می‌داند.

● استثنائات تعیین بهای خواسته

۱. در دعاوی غیرمنقول نیز بهای خواسته، همان مبلغی است که خواهان در دادخواست تعیین کرده است؛ جز در خصوص هزینه دادرسی که نسبت به آن قیمت منطقه‌ای ملک (قیمت معاملاتی املاک در هر منطقه)، ملاک عمل است. (بند ۱۲ ماده ۳ ق.و.ب.د.د.)

توجه داشته باشید که در دعاوی غیرمنقول نیز خواهان باید خواسته خود را تقویم کند؛ چرا که از حیث امکان شکایت از رأی، آن بهایی که خواهان درج کرده، ملاک عمل است، نه قیمت منطقه‌ای ملک.

۲. در دعاوی مطالبه ارز خارجی، بهای خواسته از هر حیث، تابع نرخ رسمی بانک مرکزی در تاریخ تقدیم دادخواست است. (بند ۱ ماده ۶۲ ق.آ.د.م)

۳. در دعاوی راجع به سکه و طلا، بهای خواسته از حیث هزینه دادرسی معادل مبلغ واقعی اعلامی بانک مرکزی است؛ اما از جهت امکان شکایت از رأی، همان مبلغی که خواهان در دادخواست خود درج کرده، ملاک است.^۱

۴. اگر در زمان طرح دعوی، تعیین بهای خواسته ممکن نباشد و دعوی مشمول بند ۱۴ ماده ۳ ق.و.ب.د.د. باشد، مانند دعاوی نفقه، اجرت‌المثل، خسارت، مهرالمثل و...، یا آنکه خواهان، مبلغی را به عنوان علی‌الحساب درج کند، برای مثال، میزان خسارات را، علی‌الحساب شش میلیون تومان معرفی کند؛ در این صورت این دادگاه است که میزان دقیق محکوم‌به را با استفاده از روش‌هایی مانند کارشناسی مشخص می‌کند و مورد حکم قرار می‌دهد. در این موارد، برای وصول مابه‌التفاوت هزینه دادرسی، دو رویه وجود دارد:

▪ یک رویه آن است که دادگاه قبل از صدور رأی، به موجب اخطار رفع نقص، مابه‌التفاوت هزینه دادرسی را از خواهان دریافت می‌کند و اگر خواهان ظرف مهلت ده‌روزه رفع نقص، هزینه را نپردازد، قرار ردّ دادخواست صادر می‌شود.

۱. بخشنامه یکنواخت‌سازی در اخذ هزینه دادرسی، مصوّب رئیس قوّة قضائیه به شماره ۹۰۰۰/۲۷۸۹/۱۰۰، مورخ ۱۳۹۶/۰۱/۲۸.

■ نظر دیگر آن است که دادگاه مابه‌التفاوت هزینه دادرسی را فعلاً از خواهان وصول نمی‌کند و اقدام به صدور حکم می‌کند؛ اما مابه‌التفاوت هزینه دادرسی را در مرحله اجرای حکم، محاسبه و از محکوم‌به برداشت می‌کند و سپس بقیه محکوم‌به را به محکوم‌له می‌پردازد.

نظر دوم انطباق بیشتری با نص بند ۱۴ ماده ۳ ق.و.ب.د.د دارد؛ زیرا در آن ماده، از وصول بقیه هزینه دادرسی بعد از صدور حکم سخن گفته است.

۵. صرف‌نظر از آنکه خواهان، خواسته را به چه مبلغی تقویم کرده باشد، در مرحله اجرای حکم، اگر اصل خواسته از بین رفته باشد، باید قیمت واقعی خواسته جهت اجرای حکم ملاک عمل قرار گیرد.

● **شرایط اعتراض به بهای خواسته:** اعتراض به بهای خواسته، از جانب خواننده در صورتی امکان‌پذیر است که شرایط زیر فراهم باشد: (بند ۴ ماده ۶۲ - ماده ۶۳ ق.آ.د.م)

۱. اعتراض به بهای خواسته، فقط در دعوایی پذیرفته است که موضوع دعوی، وجه رایج یا ارز خارجی نباشد. به عبارت دیگر، اعتراض به بهای خواسته در دعاوی غیر پولی پذیرفته است؛ یعنی در دعاوی‌ای که خواسته آن سایر اموال غیر از پول باشد و تعیین بها به میل و اراده خواهان باشد.

۲. خواننده باید تا اولین جلسه ایراد کند.

۳. خود خواننده باید بهایی بیان کند. به عبارت دیگر، صرف اعتراض کافی نیست؛ بلکه اعتراض باید همراه با بیان یک بها باشد.

۴. تفاوت بهای اعلامی خواهان و بهای اعلامی خواننده، باید در مراحل رسیدگی مؤثر باشد. برای مثال:

■ اگر دعوایی در دادگاه عمومی به مبلغ ۱۸ میلیون ریال تقویم شده باشد و خواننده نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و بهای خواسته را ۲۲ میلیون ریال اعلام کند، این اعتراض قابل بررسی است؛ زیرا در قابلیت فرجام‌خواهی از رأی مؤثر است.

■ اگر دعوایی در دادگاه عمومی به مبلغ ۲ میلیون ریال تقویم شده باشد و خواننده نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و بهای خواسته را ۴ میلیون ریال اعلام کند، این اعتراض قابل بررسی است؛ زیرا در قابلیت تجدیدنظرخواهی از رأی مؤثر است.

■ اگر دعوایی در شورای حل اختلاف به مبلغ ۱۹۰ میلیون ریال تقویم شده باشد و خواننده نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و بهای خواسته را ۲۱۰ میلیون ریال اعلام کند، این

اعتراض قابل بررسی است؛ زیرا موجب تغییر صلاحیت از شورای حل اختلاف به دادگاه عمومی می‌شود.

- اگر دعوایی در دادگاه عمومی به مبلغ ۳۰۰ میلیون ریال تقویم شده باشد و خوانده نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و بهای خواسته را ۵ میلیارد ریال اعلام دارد، این اعتراض قابل بررسی نیست؛ زیرا موجب تغییر در صلاحیت نشده و تأثیری در قابلیت اعتراض به رأی ندارد.

◀ سؤال: منظور از عبارت «تا جلسه اول دادرسی» کدام است؟

- جواب: منظور قبل از جلسه اول یا نهایتاً اولین اقدام دفاعی شخص، در جلسه اول دادرسی است.
- تکلیف دادگاه در صورت اعتراض به بهای خواسته: سؤال آن است که در صورت اعتراض به بهای خواسته، تکلیف چیست. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. اگر این اعتراض، دارای شرایط فوق‌الذکر باشد، قاضی جهت تعیین بها، پرونده را به کارشناس رسمی ارجاع می‌دهد. (ماده ۶۳ ق.آ.د.م)

۲. اگر اعتراض به بهای خواسته از جانب خواهان پذیرفته شود، نیازی به ارجاع امر به کارشناس نیست و همان بهای اعلامی خوانده که توسط خواهان پذیرفته شده، ملاک عمل قرار می‌گیرد.

۳. در مواردی که خوانده، اقدام به اعتراض به بهای خواسته می‌کند و بهای خواسته، بدون نیاز به ارجاع به کارشناس معلوم است؛ به عبارت دیگر، در مواردی که تعیین بهای خواسته، امری فنی و تخصصی نیست (مانند جایی که خواسته خواهان چند گرم نقره است) در این صورت نیازی به ارجاع موضوع به کارشناس نیست. با وجود این، ماده ۶۳ ق.آ.د.م در هر صورت ارجاع به کارشناس را لازم دانسته است.

۴. حق الزحمه کارشناس، بر عهده خوانده است و در صورت عدم پرداخت، اعتراض او بلاثر می‌شود.

۵. اگر براساس نظر کارشناس، بهای خواسته بیش از مبلغ مندرج در دادخواست باشد، دفتر دادگاه خطاب به دادخواست‌دهنده، اخطار رفع نقص برای پرداخت مابه‌التفاوت مبلغ صادر و در صورت عدم رفع نقص، قرار رد دادخواست صادر می‌کند.

◀ سؤال: آیا در دعاوی غیرمنقول نیز اعتراض به بهای خواسته راه دارد؟

- جواب: بله؛ زیرا در این دعاوی نیز از حیث امکان شکایت از رأی، بهایی که خواهان در دادخواست

درج کرده، ملاک است، نه قیمت منطقه‌ای. قیمت منطقه‌ای فقط برای محاسبه هزینه دادرسی ملاک عمل است.

◀ سؤال: اگر خواننده، در مرحله بدوی غایب باشد، آیا می‌تواند در واخواهی به بهای خواسته اعتراض کند؟

● جواب: بله؛ زیرا در واخواهی، واخواه (خواننده) از تمام حقوق دفاعی مرحله بدوی برخوردار است.^۱

● تکلیف بهای خواسته در صورت تعدد خواسته‌ها در یک دعوی

۱. اگر در یک دادخواست، خواسته‌های متعددی طرح شده باشد، هر یک از خواسته‌ها باید به صورت جداگانه درج و بهای هر یک از خواسته‌ها، به طور جداگانه تعیین و هزینه دادرسی هریک باید جداگانه، محاسبه و پرداخت شود.

۲. در این حالت قابلیت شکایت از رأی (تجدیدنظر یا فرجام) نسبت به هر یک از خواسته‌ها، به صورت جداگانه و با توجه به بهای خواسته مزبور سنجیده می‌شود و جمع بهای خواسته‌ها ملاک عمل نیست.

۳. اگر خواهان، متعدد باشد و هریک، بخشی از خواسته را مطالبه کنند، در این صورت بهای خواسته، حاصل جمع تمام قسمت‌های مورد مطالبه است و قابلیت تجدیدنظر و فرجام با توجه به حاصل جمع تمام قسمت‌های مورد مطالبه خواهان‌ها محاسبه می‌شود. (بند ۲ ماده ۶۲ ق.آ.د.م)

۴. اگر خوانندگان متعدد باشند و از هر یک از ایشان، بخشی از خواسته مطالبه شود، در این صورت بهای خواسته، حاصل جمع تمام قسمت‌های مورد مطالبه است و قابلیت تجدیدنظر و فرجام، با توجه به حاصل جمع تمام قسمت‌های مورد مطالبه، محاسبه می‌شود.

● پرداخت هزینه دادرسی در صورت تعدد خواهان: در صورت تعدد خواهان:

۱. اگر هر یک از ایشان، مدعی بخشی از خواسته باشد، هریک به نسبت همان بخش باید هزینه دادرسی بپردازد.

۱. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۴۷۱۹، مورخ ۱۳۸۲/۰۷/۱۷ با پذیرش این نظر آمده است که: «چنانچه در اثر اعتراض واخواه تغییری در ارزش خواسته حاصل شود، طرفین مکلفاند هزینه دادرسی را بر آن مبنا تأدیه نمایند. چنانچه واخوانده بر اثر اخطار بدوی در مهلت قانونی از پرداخت هزینه دادرسی امتناع نماید، رأی غیابی فسخ و دادخواست او رد می‌شود. چنانچه واخواه از تأدیه هزینه دادرسی مرحله واخواهی امتناع نماید دادخواست واخواهی او باید رد شود.»

۲. اگر تمام آنها به صورت واحد، یک خواسته داشته باشند، در این صورت صرفاً یک هزینه دادرسی باید پرداخت شود؛ یعنی پرداخت هزینه دادرسی از جانب یکی از خواهان‌ها، سایرین را نیز معاف می‌کند.

● **تفکیک خواسته‌های یک دعوی:** در این خصوص باید توجه داشت که: (ماده ۶۵ ق.آ.د.م)

۱. خواهان باید برای هر ادعای خود، دادخواستی جداگانه دهد، حتی اگر خوانده تمام این ادعاها یک شخص باشد؛ مگر آنکه حداقل یکی از دو شرط زیر برقرار باشد که در این صورت می‌تواند دعاوی متعدّد را به موجب یک دادخواست طرح کند:

- بین این ادعاها، ارتباط کامل باشد؛ یعنی رسیدگی به یکی در دیگری مؤثر باشد.
- دادگاه بتواند به دلیل وحدت موضوع، در یک دادرسی به آنها رسیدگی کند. برای مثال، دعاوی خلع ید از یک ملک و مطالبه خسارات وارده بر ملک، گرچه دارای ارتباط کامل نیست و نتیجه یکی در دیگری مؤثر نیست؛ اما به دلیل وحدت موضوع، یعنی به دلیل آنکه هر دو ناظر به یک ملک است، به موجب یک دادخواست قابل طرح است و در یک دادرسی رسیدگی می‌شود.

۲. حال اگر دعاوی متعدّدی که در یک دادخواست طرح شده، هیچ یک از شرایط فوق را نداشته باشد، دادگاه باید آنها را از هم تفکیک کرده و در صورت داشتن صلاحیت، به موجب دو پرونده جداگانه به آنها رسیدگی کند.

◀ **سؤال: در چه صورت می‌توان دعاوی متعدّد را به موجب یک دادخواست طرح کرد؟**

○ **جواب:** دعاوی متعدّد در صورتی به موجب یک دادخواست قابل طرح است که یکی از دو شرط زیر را دارا باشد: (ماده ۶۵ ق.آ.د.م)

۱. با یکدیگر مرتبط باشند؛ یعنی نتیجه یکی در دیگری مؤثر باشد؛ مانند آنکه شخص، دعاوی اعلام بطلان قرارداد و استرداد مبالغ پرداختی را در قالب یک دادخواست طرح کند. اگر دعاوی اعلام بطلان به نتیجه موردنظر خواهان برسد، دعاوی استرداد مبالغ پرداختی نیز به نتیجه موردنظر او منتج می‌شود؛ بنابراین این دعاوی رابطه تقدّم و تأخّر داشته و به موجب یک دادخواست قابل طرح است.

۲. دادگاه بتواند ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند. به عبارت دیگر، این دعاوی ناشی از یک

منشأ (عمل، واقعه یا رابطه حقوقی) باشند؛ مانند آنکه شخصی علیه متصرف غاصبانه یک ملک، دادخواست خلع ید و مطالبه اجرت‌المثل دهد. دعوای خلع ید و دعوای اجرت‌المثل به‌موجب یک دادخواست قابل رسیدگی است؛ زیرا هردو ناشی از یک منشأ، یعنی غصب است.

● **رسیدگی توأمان به دعوای:** قرار رسیدگی توأمان بدین معنا است که دادگاه دو یا چند دعوی را با یکدیگر و به‌نحو هم‌زمان رسیدگی کند. این تصمیم در موارد زیر اتخاذ می‌شود:

۱. در صورت طرح دعوای طاری؛ (ماده ۱۷ ق.آ.د.م)

۲. اگر دعوای متعددی به‌موجب دادخواست‌های جداگانه طرح شود که با یکدیگر ارتباط کامل داشته باشد، یعنی نتیجه یکی در دیگری مؤثر باشد؛ در این صورت به‌نحو زیر عمل می‌شود: (ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م)

- اگر همه در یک شعبه باشد: قرار رسیدگی توأمان صادر شده و به آن دعوای، به‌نحو توأمان رسیدگی می‌شود.
- اگر این دعوای در چند شعبه باشد: همه دعوای در یکی از شعب، با تعیین رئیس شعبه اول، تجمیع شده و یک‌جا رسیدگی می‌شوند.
- در فرض فوق، اصحاب دعوی و وکلای ایشان مکلف‌اند مراتب وجود پرونده مرتبط را به دادگاه اطلاع دهند. البته عدم رعایت این تکلیف دارای ضمانت اجرای خاصی نیست.
- توجه داشته باشید که دعوای مزبور، ممکن است حتی شرایط دعوای طاری را نداشته باشند؛ یعنی اصحاب دعوی در آنها یکسان نباشد.

مبحث دوم / اظهارنامه (مواد ۱۵۶ و ۱۵۷ ق.آ.د.م)

● **اظهارنامه:** وسیله رسمی مطالبه حق است. در خصوص اظهارنامه باید توجه داشت که:

۱. اظهارنامه، آثار خاص دادخواست را ندارد؛ یعنی:
- دادگاه را ملزم به رسیدگی نمی‌کند؛
- بین طرفین رابطه دادرسی ایجاد نکرده و خواننده را ملزم به جواب و دفاع نمی‌کند.
۲. اظهارنامه، توسط ادارات ثبت اسناد و املاک یا دفاتر دادگاه‌ها ابلاغ می‌شود. (ماده ۱۵۶ ق.آ.د.م)
۳. قانون‌گذار در خصوص اینکه دفتر کدام دادگاه برای تحویل اظهارنامه صالح است، سکوت کرده است؛ اما رویه عملی موجود آن است که دفتر دادگاه محل اقامت اظهارکننده، اظهارنامه را دریافت و ثبت می‌کند؛ چه موضوع اظهارنامه، حقوق و اموال منقول باشد یا غیرمنقول.
۴. اداره ثبت اسناد و دفتر دادگاه‌ها می‌توانند از ابلاغ اظهارنامه‌هایی که حاوی مطالب خلاف اخلاق است، خودداری کنند. (تبصره ماده ۱۵۶ ق.آ.د.م)
۵. اگر اظهارنامه، مشعر بر تسلیم وجه یا مال یا سندی از طرف اظهارکننده به مخاطب باشد، باید آن وجه یا مال یا سند، هنگام تسلیم اظهارنامه به مرجع ابلاغ، تحت‌نظر و حفاظت آن مرجع قرار گیرد. (ماده ۱۵۷ ق.آ.د.م)
۶. اظهارات مأمور ابلاغ مبنی بر ابلاغ اظهارنامه، سند رسمی است.

● تأثیر اظهارنامه در اثبات دعاوی: در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. علی‌الاصول لازم نیست که خواهان قبل از طرح دعوی، برای خواننده، اظهارنامه ارسال کرده باشد.
۲. در برخی از دعاوی، قانون‌گذار لازم دانسته که خواهان قبل از طرح دعوی، برای خواننده اظهارنامه بفرستد. برای مثال، در دعاوی و درخواست‌های زیر، لازم است که قبل از طرح موضوع در محاکم، اظهارنامه ارسال شده باشد:
 - طرح دعوی تصرف عدوانی علیه امین؛ (ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م)
 - طرح دعوی تخلیه ید به دلیل عدم پرداخت اجاره‌بها، علیه مستأجری که اجاره او تابع قانون سال ۱۳۵۶ است؛ (بند ۹ ماده ۱۴ ق.ر.م.م، مصوب ۱۳۵۶)
 - درخواست نصب داور از دادگاه، به دلیل امتناع طرف مقابل اختلاف از نصب داور؛ (مواد ۴۵۹ و ۴۶۰ ق.آ.د.م)
 - درخواست طلبکار یکی از شرکا برای انحلال شرکت تضامنی، برای وصول طلب خود از محل سهم‌الشرکه بدهکارش. (ماده ۱۲۹ ق.ت)
۳. با توجه به اینکه مخاطب اظهارنامه، مکلف به پاسخ به آن نیست، بنابراین سکوت او در برابر اظهارنامه، برای اظهارکننده حقی را ایجاد نمی‌کند. البته سکوت مخاطب، اگر با علم به ابلاغ اظهارنامه باشد، ممکن است در مواردی، از قرائن صحت ادعای اظهارکننده تلقی شود.

◀ مبحث سوم / اعسار (مواد ۵۰۲ تا ۵۱۴ ق.آ.د.م)

- **اعسار:** به معنای عدم تمکن مالی، عدم ملائت و عدم ایسار است. اعسار بر دو قسم است:

۱. **اعسار از تأدیة هزینه دادرسی:** بدین معنا است که شخص دادخواست‌دهنده ادعا کند که از تأدیة هزینه دادرسی دعوایی که طرح کرده، عاجز است. این دادخواست ممکن است دادخواست بدوی، وخواهی، تجدیدنظر یا..... باشد.

۲. **اعسار از تأدیة محکوم‌به:** بدین معنا است که شخصی که به تأدیة وجه یا مالی محکوم شده، ادعا کند که از تأدیة آن وجه یا مال عاجز است و تقاضای مهلت یا تقسیط کند.

● اوصاف اعسار از هزینه دادرسی

۱. اثبات اعسار نیازمند طرح دعوی است. این دعوی، دعوایی غیرمالی است.^۱
۲. اعسار، قائم‌به‌شخص است؛ یعنی اعسار مورث به ورث تسری نمی‌یابد و اگر ورث نیز مدعی اعسار باشند، باید ادعای خود را اثبات کنند. (ماده ۵۱۰ ق.آ.د.م)
۳. اعسار، نهادهای موقتی است؛ بنابراین اگر مدعی اعسار محکوم‌له واقع شود و محکوم‌به وصول شود، هزینه دادرسی از او دریافت می‌شود. شیوه دریافت هزینه دادرسی بدین نحو است که مأمور اجرا (دادورز) قبل از پرداخت محکوم‌به به وی، هزینه دادرسی را از آن کسر می‌کند یا اگر محکوم‌به وجه نقد نباشد، هزینه دادرسی بدون نیاز به رسیدگی قضائی و صدور اجرائیه

۱. دعوای اعسار از هزینه دادرسی طبق رأی وحدت رویه شماره ۶۶۲، مورخ ۱۳۸۲/۰۷/۲۹ که بیان می‌دارد: «...با توجه به غیرمالی بودن دعوی اعسار...» غیرمالی است و دعوای اعسار از محکوم‌به نیز طبق ماده ۱۴ ق.آ.د.م غیرمالی است.

از اموال محکوم‌له و من جمله از محکوم‌به وصول می‌شود. (ماده ۵۱۱ ق.آ.د.م)

۴. اعسار ممکن است کلی یا جزئی باشد؛ یعنی ممکن است شخص فعلاً نسبت به تأدیه کل هزینه دادرسی یا محکوم‌به معاف شود یا آنکه نسبت به تأدیه بخشی از آن معاف شود. (بند ۱ ماده ۵۱۳ ق.آ.د.م)

۵. ملاک اعسار، عدم کفایت دارایی برای پرداخت مبلغ (هزینه دادرسی یا محکوم‌به) یا عدم دسترسی به اموال است. بدیهی است که در بررسی عدم کفایت دارایی، مستثنیات دین لحاظ نمی‌شود؛ زیرا قرار نیست که شخص مبلغ هزینه دادرسی یا محکوم‌به را از محل اموال ضروری زندگی (مستثنیات دین) بپردازد. (ماده ۵۰۴ ق.آ.د.م)

۶. رأی اعسار یا عدم اعسار، در زمان‌های آتی از اعتبار امر مختوم برخوردار نیست؛ چرا که شرایط مالی اشخاص از جهت اعسار یا تمکن مالی، امری است که در هر زمان ممکن است دچار تغییر شود؛ بنابراین اگر سابقاً ادعای اعسار شخصی رد شده باشد، هیچ منعی برای ادعای مجدد اعسار در سایر دعاوی وجود ندارد.

◀ **سؤال: شخصی که از تأدیه هزینه دادرسی معسر بوده، در جریان دادرسی فوت می‌کند. دادگاه چه اقدامی نسبت به ورثه انجام می‌دهد؟**

● **جواب:** دادرسی تا مشخص شدن ورثه متوقّف می‌شود. (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م) بعد از آنکه ورثه متوقّفی مشخص شدند دادرسی نسبت به آنها به جریان می‌افتد. با توجه به آنکه در این دعوی هزینه دادرسی پرداخت نشده و اعسار نیز قائم به شخص است و به ورثه تسری نمی‌یابد، خطاب به ورثه اخطار رفع نقص مبنی بر تأدیه هزینه دادرسی صادر می‌شود. در این حالت هر یک از ورثه باید نسبت به سهم خود از خواسته دعوی، ظرف مهلت رفع نقص (ده روز از ابلاغ) نسبت به تأدیه هزینه دادرسی اقدام کنند یا آنکه ظرف همان مهلت رفع نقص (ده روز) مجدداً دادخواست اعسار دهند تا بتوانند اعسار خود از تأدیه هزینه دادرسی را اثبات کنند. رسیدگی به دعوی نسبت به هر یک از ورثه که هزینه دادرسی مربوط به خود را بپردازد، ادامه می‌یابد و نسبت به ورثه‌ای که هزینه دادرسی نپرداخته‌اند و اعسار خود را هم نتوانسته باشند اثبات کنند، قرار ردّ دادخواست صادر می‌شود. (ماده ۵۴ ق.آ.د.م)

● احکام طرح دعوای اعسار از هزینه دادرسی

۱. دعوای اعسار از هزینه دادرسی، می‌تواند به موجب دادخواست جداگانه یا همراه با دادخواست

اصل دعوی، طرح شود. (ماده ۵۰۵ ق.آ.د.م)

۲. با توجه به غیرمالی بودن دعاوی اعسار، برای طرح دعاوی اعسار باید هزینه دادرسی غیرمالی پرداخت شود. البته بعضی از حقوق دانان معتقدند که دعاوی اعسار، چه اعسار از هزینه دادرسی و چه اعسار از محکوم‌به، از پرداخت هزینه دادرسی معاف است.^۱ البته رویه قضائی برخلاف این نظر است. به عبارت دیگر، در رویه قضائی، مدعی اعسار باید برای دعاوی اعسار، هزینه دادرسی بپردازد.

۳. دعاوی اعسار از محکوم‌به هم در مرحله بدوی و هم تجدیدنظر خارج از نوبت رسیدگی می‌شود؛ (ماده ۱۴ ق.ن.ا.م.م) اما درباره اعسار از هزینه دادرسی چنین الزام منطقی در قانون وجود ندارد.

۴. آرای صادره در خصوص اعسار با توجه به غیرمالی بودن، قابل تجدیدنظر است.^۲ (ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م)

۵. آرای صادره در خصوص اعسار، قابل فرجام نیست. (مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.آ.د.م)

۶. آرای صادره در خصوص اعسار از هزینه دادرسی، به تعبیر قانون همیشه حضوری است و در نتیجه قابل واخواهی نیست.^۳ (ماده ۵۰۷ ق.آ.د.م) البته درباره اعسار از محکوم‌به چنین نیست و ممکن است حکم غیابی داشته باشیم.

۷. خواننده این دعوی نیز، همان شخصی است که دعاوی اصلی (اعم از بدوی، واخواهی، تجدیدنظر یا...)، به طرفیت او طرح شده است.

۸. دلیل اعسار، محدود به شهادت شهود نیست و می‌توان از سایر ادله، مانند فیش حقوقی و قبوض تأدیه مخارج و دیون نیز بهره برد؛ اما اگر مدعی اعسار بخواهد اعسار خود را با شهادت شهود اثبات کند، برای اثبات اعسار از هزینه دادرسی، دو شاهد نیاز است.^۴ (ماده ۵۰۶ ق.آ.د.م)

۹. اگر دلیل اثبات هر دو نوع اعسار شهادت شهود باشد، برخلاف سایر دعاوی، ضمیمه کردن

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۹۰.

۲. برخی نویسندگان رأی راجع به اعسار از هزینه دادرسی را قابل تجدیدنظر ندانسته‌اند. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۱، مطلب ش ۲۲۲. این نظر در رویه قضائی به کلی مطرود است و با توجه به غیرمالی بودن دعاوی اعسار و قابلیت تجدیدنظرخواهی در دعاوی غیرمالی، این نظر از حیث قانونی نیز قابل دفاع نیست.

۳. قانون در خصوص آرای صادره در خصوص اعسار از تأدیه محکوم‌به ساکت است؛ بنابراین آرای صادره در آن خصوص می‌توانند قابل واخواهی باشند.

۴. برای اثبات اعسار از محکوم‌به نیز دو شاهد نیاز است.

استشهادیه الزامی است. استشهادیه باید حاوی مفاد خاصی باشد و شرایط خاص شکلی در آن رعایت شده باشد. (ماده ۵۰۶ ق.آ.د.م - ماده ۸ ق.ن.ا.م.م)

۱۰. اعسار از هزینه دادرسی از تاجر پذیرفته نیست، مگر از کسبه جزء. همچنین از اشخاص حقوقی (چه شرکت‌های تجاری و چه سایر اشخاص حقوقی) ادعای اعسار مسموع نیست. (ماده ۵۱۲ ق.آ.د.م)
۱۱. نسبت به تاجر و اشخاص حقوقی، ورشکستگی جاری است و ورشکستگی جایگزین اعسار است. (ماده ۵۱۲ ق.آ.د.م) البته کسبه جزء، هم می‌توانند ادعای اعسار کنند و هم می‌توانند درخواست صدور حکم ورشکستگی نمایند.^۱

● آثار اعسار از هزینه دادرسی

۱. شخص معسر، از پرداخت هزینه دادرسی معاف است. (ماده ۵۱۳ ق.آ.د.م)
۲. شخص معسر، می‌تواند از وکیل معاضدتی برخوردار شود. (ماده ۵۱۳ ق.آ.د.م)
۳. شخص معسر از پرداخت هزینه نشر آگهی، برای ابلاغ اخطاریه‌ها به خوانده مجهول‌المکان معاف است و این هزینه بر عهده دولت است. (ماده ۵۵ ق.آ.د.م)
۴. شخص معسر ممکن است به تشخیص دادگاه، به‌طور کلی یا جزئی از پرداخت حق الزحمه کارشناس دادگستری معاف شود. این معافیت، قطعی نیست؛ بلکه بستگی به تصمیم دادگاه دارد. (تبصره‌های ۲، ۳ و ۴ ماده ۲ تعرفه دستمزد کارشناسان رسمی دادگستری، مصوب ۱۳۹۸ رئیس قوه قضائیه)
۵. شخص معسر از تودیع خسارت احتمالی برای صدور قرار تأمین خواسته یا دستور موقت و همچنین از سپردن تأمین دعوای واهی یا تأمین اتباع بیگانه معاف نیست.

● تأثیر یا عدم تأثیر اعسار از هزینه دادرسی یک دعوی در سایر دعاوی

۱. اگر در خصوص شخصی، برای یکی از مراحل دادرسی، مانند مرحله بدوی، حکم اعسار از هزینه دادرسی صادر شود، می‌تواند از این حکم، در سایر مراحل همان پرونده، مانند تجدیدنظر و فرجام نیز استفاده کند. (ماده ۵۰۸ ق.آ.د.م)

۱. بنابر ماده ۱۵ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، مصوب ۱۳۹۴ اشخاص حقوقی چه در شمار شرکت‌های تجاری باشند و چه در شمار سایر اشخاص حقوقی (مانند مؤسسات غیرتجاری) می‌توانند ادعای ورشکستگی کنند.

۲. اثبات اعسار از هزینه دادرسی دعاوی اصلی، موجب معافیت از هزینه دادرسی دعاوی طاری، مانند جلب ثالث - که طرح خواهد شد - نیست.

۳. اگر شخصی در دعاوی اصلی، اعسار خود را از هزینه دادرسی ثابت کرده باشد و سپس اقدام به افزایش خواسته کند، نسبت به هزینه دادرسی افزایش خواسته نیز، معسر تلقی می‌شود.

۴. حکم اعسار از هزینه دادرسی که در یک دعوی صادر شده، در سایر دعاوی که همان خواهان طرح کرده، تأثیر ندارد؛ مگر آنکه این دو شرط به‌نحو توأمان فراهم باشد: (ماده ۵۰۹ ق.آ.د.م) - خوانده دعاوی یکسان باشد؛

- این دعاوی، هم‌زمان طرح شده باشد. منظور از هم‌زمانی آن است که این دعاوی در یک تاریخ طرح شده باشد؛ چه به‌موجب یک دادخواست باشد و چه به‌موجب دادخواست‌های متعدد؛ چه در یک دادگاه باشد یا در چند دادگاه.

مبحث چهارم / ابلاغ (مواد ۶۷ تا ۸۳ ق.آ.د.م)

• قواعد کلی ابلاغ

۱. در دادگاه عمومی، ابلاغ به‌نحو حضوری در دادگاه یا از طریق اوراق قضائی یا ارسال به سامانه ابلاغ الکترونیکی (ثنا) به عمل می‌آید. ابلاغ از روش‌هایی مانند پیامک، ابلاغ قانونی محسوب نشده و صرفاً برای تسریع در اطلاع‌رسانی است.
۲. مأمور ابلاغ باید ظرف ۲ روز، اوراق را در آدرس تعیین‌شده در ورقه قضائی، به مخاطب ابلاغ کند و در برگ دیگر اخطاریه، رسید بگیرد. (ماده ۶۸ ق.آ.د.م)
۳. اگر مخاطب در حوزه دادگاه دیگری اقامت داشته باشد، دادخواست و سایر اوراق قضائی برای دفتر دادگاه محل اقامت او ارسال می‌شود تا توسط دفتر آن دادگاه، ابلاغ شود. (ماده ۷۷ ق.آ.د.م)
۴. اگر در محل اقامت مخاطب، دادگاهی نباشد، اوراق قضائی توسط مأمورین انتظامی یا بخشداری یا شورای اسلامی محل یا با پست سفارشی دوقبضه ابلاغ می‌شود. (ماده ۷۷ ق.آ.د.م)
۵. اگر مخاطب در خارج از کشور باشد، ابلاغ اوراق قضائی به‌وسیله مأموران کنسولی یا سیاسی ایران به عمل می‌آید. ایشان دادخواست و ضامنه آن را به‌وسیله مأمورین سفارت یا هر وسیله‌ای که امکان داشته باشد، برای خواننده می‌فرستند و مراتب را از طریق وزارت امور خارجه به اطلاع دادگاه می‌رسانند. در صورتی که در کشور محل اقامت خواننده، مأموران کنسولی یا سیاسی نباشند، این اقدام را وزارت امور خارجه به هرنحو که مقتضی بداند انجام می‌دهد. (ماده ۷۱ ق.آ.د.م)
۶. در مواردی که ابلاغ از طریق مأمورین سیاسی یا کنسولی، بخشداری یا شورای اسلامی محل

یا رئیس یا کارگزینی ادارات به عمل می‌آید، اشخاص مزبور، مسئول ابلاغ و حلقه‌ای از جریان ابلاغ هستند. اگر ایشان اوراق را به شخص مخاطب تحویل دهند، ابلاغ واقعی است؛ در غیر این صورت ممکن است حسب‌مورد ابلاغ قانونی باشد یا آنکه به‌کلی، به‌دلیل عدم رعایت قواعد ابلاغ، باطل باشد.

۷. مأمور ابلاغ باید موارد زیر را در نسخ اخطاریه درج و امضا کند: (ماده ۸۲ ق.آ.د.م.)

- نام و مشخصات خود؛
- نام کسی که دادخواست به او ابلاغ شده با تعیین اینکه چه سمتی نسبت به مخاطب اخطاریه دارد؛
- محل و تاریخ ابلاغ با تعیین روز، ماه و سال با تمام حروف.

۸. به نظر بعضی از حقوق‌دانان، مقررات ابلاغ در آیین دادرسی مدنی، تشکیل‌دهنده قواعد عام ابلاغ هستند که در خصوص ابلاغ اوراق سایر مراجع نیز لازم‌الاتباع است؛ مگر اینکه خلاف آن مقرر شده باشد.^۱

● ابلاغ به شخص حقیقی: اقسام ابلاغ به شخص حقیقی به‌شرح زیر است:

۱. **ابلاغ واقعی:** به‌معنای تحویل اوراق به شخص مخاطب و دریافت رسید از او است.
۲. **ابلاغ قانونی:** به‌معنای آن است که اوراق به شخص مخاطب تحویل نشود؛ بلکه برای مثال، به شخصی مانند بستگان و خادمین او تحویل شود.

● ابلاغ واقعی به شخص حقیقی: قواعد ابلاغ واقعی به‌شرح زیر است:

۱. در صورت ابلاغ اوراق توسط مأمور ابلاغ، در همان آدرس تعیین‌شده به شخص مخاطب، این ابلاغ یک ابلاغ واقعی است. (ماده ۶۸ ق.آ.د.م.)
۲. ابلاغ اوراق به شخص مخاطب در آدرسی غیر از آدرس مندرج در ورقه اخطاریه، اگر توسط مخاطب قبول شود، ابلاغی واقعی است. البته مخاطب می‌تواند در سایر آدرس‌ها از گرفتن اوراق امتناع کند.

۳. با توجه به اینکه مخاطب باید رسید بدهد، در صورت بی‌سوادبودن، باید اثر انگشت خود را در نسخه ثانی ابلاغ (رسید) درج کند.

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۱۳۵.

۴. اگر مخاطب صغیر یا مجنون باشد، به دلیل عدم درک اهمّیت اوراق، اوراق نباید به ایشان تحویل شود، بلکه باید به ولی یا قیم ایشان تحویل شود. به دلیل آنکه ولی یا قیم ایشان در دادرسی نیز نماینده ایشان است، ابلاغ اوراق به ولی یا قیم، یک ابلاغ واقعی است.

● **ابلاغ قانونی به شخص حقیقی:** اگر مأمور ابلاغ به آدرس اعلامی مراجعه کند و مخاطب در آن آدرس شناخته شود، ولی حضور نداشته باشد، مأمور ابلاغ می تواند حسب مورد با تحویل اوراق به بستگان و خادمین یا الصاق در محل، ابلاغ را انجام دهد. همچنین می تواند برای امر ابلاغ، مجدداً مراجعه کند که البته تکلیفی به این کار ندارد. موارد ابلاغ قانونی از قرار زیر است:

۱. امتناع شخص مخاطب از قبول اوراق در آدرس اعلامی: در این صورت تمام اوراق به

دادگاه بازگردانده می شود.^۱ (ماده ۶۸ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- در این خصوص قانون مقرر کرده که تمام اوراق به دفتر دادگاه اعاده می شود؛ اما رویه آن است که حتی در صورت امتناع مخاطب از قبول اوراق، خطاریه در محل الصاق شده و سایر اوراق به دفتر دادگاه اعاده می شود. گرچه این ترتیب در ماده ۶۸ ق.آ.د.م ذکر نشده، اما اقدامی احتیاطی و بلاشکال است.
- در صورت امتناع مخاطب از قبول اوراق در سایر آدرس ها، هیچ ابلاغي محسوب نمی شود؛ بلکه در صورت چنین امتناعی، مأمور ابلاغ مکلف به ابلاغ اوراق در آدرس اعلامی است. به عبارت دیگر، مخاطب حق دارد که در آدرسی غیر از آدرس مندرج در ورقه قضائی، از قبول اوراق امتناع کند.
- اگر پس از ابلاغ قانونی خطاریه، خواننده در دادگاه حاضر شود و اوراق دادخواست و سایر ضامّن را دریافت کند، این ابلاغ تبدیل به ابلاغ واقعی می شود. این قاعده در سایر موارد ابلاغ قانونی نیز حاکم است.

۲. ابلاغ اوراق به بستگان یا خادمین مخاطب در آدرس تعیین شده: در این خصوص باید

توجه داشت که: (ماده ۶۹ ق.آ.د.م)

۱. بعضی از حقوق دانان این ابلاغ را، یک ابلاغ قانونی دانسته اند. ر.ک: شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۲، مطلب ش ۱۴۸. اما بعضی از حقوق دانان این ابلاغ را یک ابلاغ واقعی می دانند. ر.ک: مهاجری، علی، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، ج ۱، مطلب ش ۲۷۳ و کریمی، عباس، *آیین دادرسی مدنی*، ص ۱۰۴. اینکه چنین ابلاغي را واقعی بدانیم، دارای تالی فاسد بزرگی است و آن اینکه، ممکن است اشخاصی با تبانی با مأمور ابلاغ، موجبات این امر را فراهم کنند که عملاً هیچ ابلاغي صورت نگیرد و صرفاً امتناع خواننده از قبول اوراق گواهی شود. حال اگر دادگاه این ابلاغ را واقعی بداند حکم صادره حضوری بوده، گرچه بدون ابلاغ به خواننده صادر شده است و در نتیجه قابل واخواهی نیست و با گذشت ۲۰ روز از ابلاغ دادنامه به همان نحو، مبتنی بر تبانی و عدم اطلاع محکوم علیه از مفاد رأی، حکم صادره قطعیت می یابد.

- ابلاغ اوراق به بستگان یا خادمینی صحیح است که سن و وضعیت ظاهری ایشان به نحوی باشد که برای درک اهمیت اوراق کافی باشد.
- در این خصوص قانون‌گذار احراز سن واقعی و مندرج در اسناد سجلی را لازم ندانسته است؛ بلکه همین مقدار که سن ظاهری مخاطب مشاهده شود، کافی است.
- شخصی که به عنوان بستگان یا خادمین اوراق را دریافت می‌کند ترجیحاً باید باسواد باشد تا اهمیت اوراق را درک کند.
- بستگان مخاطب اعم از بستگان نسبی یا سببی‌اند.
- قانون‌گذار ابلاغ به بستگان را محدود به هیچ طبقه و درجه‌ای نکرده است.
- ابلاغ اوراق به بستگان یا خادمین مخاطب در سایر آدرس‌ها، غیر از آدرس مندرج در اختاریه باطل است و دارای اثر قانونی نیست.
- ابلاغ به دوستان و همسایه‌ها در شمار هیچ یک از اقسام ابلاغ نیست و باطل است.
- ابلاغ به همکاران شخص مخاطب باطل است و این ابلاغ، قانونی نیست؛ چه مخاطب، کارمند یک اداره دولتی یا شرکت خصوصی باشد.
- کارمندان یک اداره دولتی یا شرکت خصوصی، خادمین شخص حقوقی هستند، نه خادمین رئیس اداره یا مدیرعامل آن شرکت؛ بنابراین تحویل اوراق مختص به رئیس یا مدیرعامل اداره یا شرکت، به کارمندان آن اداره یا شرکت، فاقد وجاهت قانونی است.

۳. امتناع بستگان یا خادمین مخاطب از دریافت اوراق در آدرس تعیین‌شده: اختاریه

تعیین وقت، در محل الصاق می‌شود؛ ولی دادخواست و ضامم به دادگاه اعاده می‌شود. (ماده ۷۰ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- تکلیف امتناع شخص مخاطب از قبول اوراق، در ماده ۶۸ ق.آ.د.م بیان شده است. منظور از استنکاف از قبول اوراق که در ماده ۷۰ ق.آ.د.م آمده، فقط استنکاف بستگان یا خادمین او از قبول اوراق قضائی است.

۴. عدم حضور مخاطب، بستگان یا خادمین در محل: اختاریه تعیین وقت، در محل الصاق

می‌شود؛ ولی بقیه اوراق عودت داده می‌شود. (ماده ۷۰ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- در صورت عدم حضور مخاطب، بستگان و خادمین او در آدرس اعلامی، در صورتی اختاریه در محل الصاق و این ابلاغ یک ابلاغ قانونی تلقی می‌شود که مخاطب در محل شناخته

شود. در غیر این صورت تمام اوراق به دفتر اعاده می شود تا حسب اینکه مخاطب، خواهان بوده یا خوانده، تصمیم مقتضی اتخاذ شود.^۱

- اگر مخاطب در آدرس اعلامی حاضر نباشد و شخصی از بستگان یا خادمین او در آدرس اعلامی، حاضر باشد که سن و وضعیت ظاهری او برای درک اهمیت اوراق کافی نباشد، مأمور ابلاغ باید به نحو مقرر در این بند عمل کند؛ یعنی اختاریه را در محل الصاق کرده و سایر اوراق را اعاده کند.^۲

۵. **ابلاغ به خواننده مجهول المکان:** از طریق نشر آگهی در روزنامه کثیرالانتشار به عمل می آید. (ماده ۷۳ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- روزنامه کثیرالانتشار در قانون تعریف نشده و تعریف آن، وابسته به عرف است.^۳
- انتشار آگهی در هفته نامه و ماهنامه کفایت نمی کند.^۴
- اگر خواهان، خوانده را مجهول المکان معرفی کرده باشد، اما در جریان دادرسی، آدرسی از او بیابد می تواند این آدرس را به دادگاه ارائه کند تا از این پس اختاریه ها به آدرس جدید ارسال شود.
- اگر خواهان، خوانده را مقیم خارج از کشور معرفی کند، دیگر نمی تواند او را مجهول المکان معرفی کند و ابلاغ از طریق نشر آگهی را بخواهد.^۵
- اگر خواهان، خوانده را مجهول المکان معرفی کند، اما آدرس مخاطب برای دفتر دادگاه معلوم باشد، در این صورت ابلاغ به همان آدرسی که از خوانده معلوم است، صورت می گیرد، نه از طریق نشر آگهی.
- هزینه نشر آگهی در روزنامه کثیرالانتشار، بر عهده خواهان است.

۶. **ابلاغ به خوانندگان غیرمحصور:** اگر شخصی علیه خوانندگان غیرمحصور، مانند اهالی یک کوچه یا منطقه یا روستا طرح دعوی کند، علاوه بر آنکه اختاریه ها و دادخواست در روزنامه

۱. در این حالت به دلیل نقص دادخواست، وفق ترتیبات مقرر در صص ۲۱۷ و ۲۲۶ همین کتاب عمل می شود.

۲. در تأیید این نظر ر.ک: کریمی، عباس، آیین دادرسی مدنی، ص ۱۱۱.

۳. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۴۸۰۱، مورخ ۱۳۵۸/۰۹/۰۵ آمده است که: «عرفاً روزنامه های پرفروش هر کشور را روزنامه کثیرالانتشار آن کشور می نامند.»

۴. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۴۴۴۲، مورخ ۱۳۸۱/۰۵/۱۶ آمده است که: «انتشار آگهی در هفته نامه استانی مجوز قانونی ندارد.»

۵. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۳۵۳۵، مورخ ۱۳۸۲/۰۵/۰۱ آمده است که: «انتشار آگهی به منظور ابلاغ اوراق قضائی به مخاطب مجهول المکان در داخل کشور امکان پذیر بوده و مجوزی برای نشر آگهی مذکور در کشور بیگانه وجود ندارد.»

کثیرالانتشار آگهی می‌شود، یک نسخه از آن نیز باید به یکی از خوانندگان (نه هر یک از ایشان به صورت جداگانه) ابلاغ شود. (ماده ۷۴ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- در خصوص اینکه نسخه‌ای که به خوانندگان ابلاغ می‌شود، باید به چه کسی تحویل شود، قانون ساکت است. برای مثال، می‌توان این نسخه را به شورای اسلامی روستا، رئیس هیأت‌مدیره مجتمع یا مسجد منطقه ابلاغ کرد.

۷. **ابلاغ در اقامتگاه قراردادی:** اگر آدرسی که خواهان از خواننده ارائه کرده، اقامتگاه قراردادی خوانده باشد، در این صورت همان آدرس، ملاک عمل قرار می‌گیرد و اوراق در همان آدرس ابلاغ می‌شود. اگر خواننده در آدرس مزبور حضور نداشته باشد و شناسایی نشود، بازهم اوراق، ابلاغ‌شده تلقی می‌شود و این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی است. (ماده ۷۲ ق.آ.د.م)

◀ **سؤال:** اگر شخصی در یک اداره دولتی، شاغل باشد و اوراق به نگهبان یا یکی از کارمندان آن اداره ابلاغ شود، آیا این ابلاغ صحیح است یا خیر؟

○ **جواب:** خیر؛ مأمور ابلاغ باید شخص مخاطب را بیابد و به او ابلاغ کند، یا آنکه اوراق را به رئیس کارمند یا کارگزینی تحویل دهد. نگهبان و کارمندان اداره، خادمین شخص حقوقی اداره‌اند، نه خادمین مخاطب؛ بنابراین ابلاغ به ایشان باطل است؛ حتی در فرضی که مخاطب رئیس آن اداره باشد.

◀ **سؤال:** اگر شخصی در یک شرکت خصوصی شاغل باشد و اوراق به نگهبان یا یکی از کارکنان آن شرکت، ابلاغ شود، آیا این ابلاغ صحیح است یا خیر؟

○ **جواب:** خیر؛ نگهبان و سایر کارکنان شرکت، خادمین شخص حقوقی‌اند، نه خادمین مخاطب؛ بنابراین حتی در فرضی که مخاطب، مدیر آن شرکت باشد این ابلاغ، ابلاغ به خادمین محسوب نشده و باطل است.

◀ **سؤال:** شخصی در دادرسی دارای دو وکیل است. یکی از وکلا در دادگاه حاضر و ورقه قضائی، مانند اخطاریه یا دادنامه بدوی، به او ابلاغ می‌شود و تعهد می‌کند که به همکار خود (وکیل دیگر) نیز ابلاغ کند. آیا این عمل نسبت به وکیل دیگر، ابلاغ محسوب می‌شود یا خیر؟

○ **جواب:** خیر؛ این عمل نسبت به وکیل دیگر، نه ابلاغ واقعی محسوب می‌شود و نه در شمار هیچ یک از روش‌های ابلاغی بیان‌شده قرار می‌گیرد.

◀ سؤال: اگر شخصی، علیه صد نفر از اهالی یک منطقه طرح دعوی کند، وضعیت ابلاغ به چه نحو است؟

● جواب: در این خصوص با خواندگان متعدّد مواجه‌ایم؛ اما با توجّه به اینکه تعداد آنها مشخص است، بنابراین این خواندگان محصورند. از همین رو، دادخواست باید به تعداد خواندگان به‌علاوه یک نسخه (۱۰۱ نسخه) تحویل شود و برای هر یک از ایشان یک نسخه برای ابلاغ ارسال می‌شود.

● ابلاغ به کارکنان دولت و مؤسسات عمومی: اگر مخاطب، کارمند دولت یا مؤسسات عمومی یا شرکت‌های دولتی باشد، دادگاه می‌تواند اوراق را برای ابلاغ به نزد کارگزینی آن اداره یا رئیس کارمند ارسال کند. ایشان مکلف‌اند ظرف ده روز اوراق را به کارمند ابلاغ کرده و نتیجه را به دفتر دادگاه اعاده کنند. در این خصوص باید توجّه داشت که: (تبصره ۱ ماده ۶۸ ق.آ.د.م.)

۱. در صورت عدم اقدام مقتضی از جانب رئیس کارمند یا کارگزینی، ایشان مرتکب تخلف اداری شده‌اند.

۲. صرف تحویل اوراق به رئیس یا کارگزینی، ابلاغ محسوب نمی‌شود؛ بلکه ایشان حکم مأمور ابلاغ را دارند؛ یعنی اگر اوراق را به کارمند تحویل دهند، یک ابلاغ واقعی صورت گرفته و اگر کارمند از قبول اوراق امتناع کند، ابلاغ قانونی است و اگر کارمند در اداره شناخته نشود یا به‌دلیل مأموریت طولانی یا مرخصی طولانی، قابل دسترس نباشد، ابلاغ محقق نشده و باید اوراق را به دادگاه اعاده کنند.

۳. گرچه در متن قانون، عبارت «شرکت» به‌نحو مطلق آمده، اما با توجّه به اینکه در انتهای تبصره ۱ ماده ۶۸ ق.آ.د.م. از مجازات رئیس یا کارمند خاطی کارگزینی طبق قانون رسیدگی به تخلفات اداری، سخن گفته، مشخص می‌شود که قانون‌گذار شرکت دولتی را مدنظر داشته است.

۴. در خصوص کارمندان دولت، دادگاه می‌تواند اوراق را برای ابلاغ به نزد رئیس کارمند یا کارگزینی بفرستد؛ اما مکلف نیست از این روش استفاده کند؛ بلکه دادگاه می‌تواند به‌جای استفاده از این روش، مانند سایر موارد، اوراق را به مأمور ابلاغ تحویل دهد تا مأمور ابلاغ، اوراق را به شخص مخاطب تحویل دهد.

● ابلاغ به مخاطب زن (تبصره ۲ ماده ۶۸ ق.آ.د.م.)

۱. طبق قانون مدنی، جز در برخی استثنائات، زن باید در منزل شوهر سکونت داشته باشد و

در نتیجه ابلاغ در همان جا صورت می‌گیرد.

۲. در صورت عدم سکونت زن در منزل شوهر، صرف‌نظر از اینکه، این عدم سکونت، موجه و قانونی باشد یا ناموجه و ناشی از نشوز باشد، اوراق قضائی در همان محل سکونت یا محل کار زن به او ابلاغ می‌شود.

● **ابلاغ به شخص زندانی:** اوراق قضائی به اداره زندان ارسال می‌شود. در این خصوص باید توجه داشت که: (ماده ۷۷ ق.آ.د.م)

۱. با توجه به آنکه در قانون، مهلتی برای ابلاغ توسط اداره زندان بیان نشده، مسئولین اداره زندان مکلفاند در کوتاه‌ترین وقت ممکن، اوراق را به زندانی ابلاغ و نتیجه را به دفتر دادگاه اعاده کنند.

۲. تحویل اوراق به اداره زندان، ابلاغ محسوب نمی‌شود؛ بلکه اداره زندان، مانند مأمور ابلاغ، عهده‌دار امر ابلاغ است؛ یعنی اگر مخاطب، اوراق را قبول کند، این ابلاغ، یک ابلاغ واقعی است و اگر مخاطب، از قبول اوراق امتناع کند، این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی است.

● **ابلاغ به شخص ورشکسته**

۱. اگر دعوی، راجع به یک امر مالی باشد، اوراق قضائی حسب‌مورد، به اداره تصفیه یا مدیر تصفیه ابلاغ می‌شود. (تبصره ۲ ماده ۷۶ ق.آ.د.م)

۲. اگر دعوی، راجع به یک امر غیرمالی باشد، اوراق همچنان به شخص اصیل (تاجر ورشکسته)، ابلاغ می‌شود. البته تبصره ۲ ماده ۷۶ ق.آ.د.م مخاطب ابلاغ تمام اوراق قضائی مربوط به شخص ورشکسته را اداره تصفیه یا مدیر تصفیه دانسته است.

● **ابلاغ به مخاطب مقیم در خارج از کشور:** اگر مخاطب، مقیم خارج باشد، ابلاغ به شرح زیر به عمل می‌آید: (ماده ۷۱ ق.آ.د.م)

۱. اگر بین ایران و آن کشور خارجی، معاهده تعاون قضائی موجود باشد و در آن معاهده، شیوه ابلاغات نیز پیش‌بینی شده باشد، طبق همان شیوه عمل می‌شود.

۲. اگر چنین معاهده‌ای برقرار نباشد:

■ ابلاغ دادخواست در خارج از کشور به وسیله مأموران کنسولی یا سیاسی ایران انجام می‌شود. ایشان دادخواست و ضمائم آن را به وسیله مأمورین سفارت یا هر وسیله‌ای که

امکان داشته باشد، برای خوانده می‌فرستند و مراتب را از طریق وزارت امور خارجه به دادگاه اطلاع می‌دهند.

- اگر در کشور محل اقامت خوانده، مأموران کنسولی یا سیاسی نباشند، این اقدام را وزارت امور خارجه به هر طریق که مقتضی بداند انجام می‌دهد.

● ابلاغ به شخص حقوقی دولتی و عمومی (ماده ۷۵ ق.آ.د.م)

۱. **ابلاغ واقعی:** اوراق به رئیس دفتر مرجع مخاطب یا قائم مقام او ابلاغ می‌شود.^۱ در این خصوص باید توجه داشت که:

- در دعاوی مربوط به شعب مراجع بالا، به رئیس دفتر شعبه مربوطه یا قائم مقام او ابلاغ خواهد شد.
- قائم مقام رئیس دفتر می‌تواند دبیرخانه آن سازمان باشد.
- در خصوص ابلاغ به این اشخاص حقوقی، تحویل اوراق به سایر مستخدمین، غیر از رئیس دفتر مرجع مخاطب یا قائم مقام او، قانونی نیست.
- گرچه طبق قانون، مأمور ابلاغ، مکلف به تحویل اوراق به رئیس اداره دولتی نیست و کافی است که اوراق را به رئیس دفتر آن اداره تحویل دهد؛ اما اگر مأمور ابلاغ، اوراق را به رئیس اداره دولتی تحویل دهد، این ابلاغ نیز صحیح و یک ابلاغ واقعی است.

۲. **ابلاغ قانونی:** در صورت امتناع رئیس دفتر یا قائم مقام او از اخذ اوراق، مراتب در برگ اخطاریه قید و تمام اوراق اعاده می‌شود. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- استنکاف از گرفتن اوراق اخطاریه و ضامین و ندادن رسید، تخلف از انجام وظیفه است و به وسیله مدیر دفتر دادگاه، به مراجع صالحه اعلام و مستنکف به مجازات مقرر در قانون رسیدگی به تخلفات اداری محکوم خواهد شد.
- در اشخاص حقوقی دولتی و عمومی، هیچ وقت ابلاغ از طریق الصاق راه ندارد.
- اشخاص حقوقی دولتی و عمومی، هیچ وقت مجهول المکان نیستند؛ زیرا اگر خواهان، آدرس شخص حقوقی عمومی را به طور صحیح معین نکرده باشد، آدرس توسط مدیر دفتر، قابل کشف است؛ بنابراین در آنها، ابلاغ از طریق نشر آگهی راه ندارد.

۱. البته اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه‌های مشورتی به شماره ۷/۵۴۷۳، مورخ ۱۳۸۱/۰۶/۲۷ و شماره ۷/۴۰۸۹، مورخ ۱۳۸۲/۰۵/۱۶ تحویل اوراق به رئیس دفتر اداره دولتی را، ابلاغ قانونی دانسته است. بعضی از حقوق دانان برخلاف نظریات اداره حقوقی، چنین ابلاغی را ابلاغ واقعی دانسته‌اند. ر.ک: شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۲، مطلب ش ۱۴۴ و کریمی، عباس، *آیین دادرسی مدنی*، ص ۱۰۵.

◀ سؤال: اگر شخصی در دعوی، دارای وکیل باشد، اوراق به وکیل او ابلاغ می‌شود؛ اما در خصوص اشخاص حقوقی دولتی و عمومی که می‌توانند نماینده حقوقی معرفی کنند، آیا می‌توان اوراق را به نماینده مزبور ابلاغ کرد و آن را در حکم ابلاغ به شخص حقوقی دانست؟

○ جواب: خیر؛ دلیل آن این است که نماینده حقوقی به‌عنوان یک کارمند، در جلسات دادگاه حضور پیدا می‌کند؛ از همین رو در هر جلسه دادرسی، ممکن است شخص متفاوتی در دادگاه حضور یابد.^۱ اگر اوراق به نماینده حقوقی ابلاغ شود، به‌منزله این است که ابلاغ به یکی از کارمندان اداره دولتی صورت گرفته و این کافی نیست.^۲

● ابلاغ به شخص حقوقی خصوصی (ماده ۷۶ ق.آ.د.م)

۱. **ابلاغ واقعی:** در خصوص این اشخاص، اوراق باید به مدیر (مدیرعامل) یا قائم‌مقام یا دارندگان حق امضا ابلاغ شود. در این صورت ابلاغ واقعی است.

۲. **ابلاغ قانونی:** در خصوص ابلاغ قانونی به این اشخاص، باید توجه داشت که:

- اگر اشخاص مذکور در بند قبل، از گرفتن اوراق امتناع کنند، تمام اوراق اعاده می‌شود. این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی است.
- اگر اشخاص مذکور در بند قبل، در محل حضور نداشته باشند، ابلاغ به مسئول دفتر مؤسسه صورت می‌گیرد. این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی است.
- در خصوص ابلاغ به اشخاص حقوقی خصوصی، تحویل اوراق به سایر کارمندان باطل است و ابلاغ محسوب نمی‌شود.
- اگر مسئول دفتر مؤسسه از گرفتن اوراق، امتناع کند، اختاریه در محل، الصاق و سایر اوراق به دادگاه اعاده می‌شود. در این صورت ابلاغ قانونی است.
- اگر نه مدیران و نه مسئول دفتر مؤسسه، حضور نداشته باشند، اختاریه در محل، الصاق و سایر اوراق به دادگاه اعاده می‌شود. در این صورت ابلاغ قانونی است.
- اگر شخص حقوقی خصوصی در محل شناخته نشود، مدیر دفتر باید از اداره ثبت شرکت‌ها استعلام کند و اوراق به آدرس آخرین محلی که به اداره ثبت شرکت‌ها معرفی شده، ابلاغ خواهد شد. اگر این آخرین آدرس اعلامی، صحیح نباشد بازهم اوراق در آن آدرس، ابلاغ

۱. در تأیید این نظر ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۲۷۳.

۲. با وجود این، رویه بسیاری از محاکم برخلاف این ترتیب جاری است.

می‌شود. در این صورت این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی تلقی می‌شود.

- رویه برخی از محاکم که رویه‌ای مستحسن است، آن است که در چنین مواردی اگر شرکت در آدرسی که در اداره ثبت شرکت‌ها ارائه کرده، شناخته نشود، برای آنکه اوراق را در همان آدرس ثبتی، ابلاغ شده تلقی کنند، الصاق اخطاریه را در آن آدرس لازم می‌دانند. البته لزوم چنین اقدامی در قانون نیامده، ولی اقدامی احتیاطی و بلااشکال است. البته بدیهی است که اگر آدرس اعلامی وجود خارجی نداشته باشد، الصاق اخطاریه در آن آدرس منتفی است.
- اگر بر اثر تغییر پلاک‌های شهرداری یا نام خیابان‌ها، آدرس شرکتی تغییر یابد، آن شرکت مکلف است که مراتب را به اداره ثبت شرکت‌ها اعلام کند؛ در غیر این صورت همچنان آخرین آدرس موجود در اداره ثبت شرکت‌ها، ملاک امر ابلاغ است و شناخته‌نشدن ایشان در آدرس موجود در پرونده ثبتی ممکن است موجب تضرر ایشان شود.
- در مورد اشخاص حقوقی خصوصی، همان‌طور که مشاهده شد ابلاغ از طریق الصاق راه دارد؛ اما به هیچ‌وجه نشر آگهی در قانون مقرر نشده است؛ زیرا اگر اشخاص حقوقی خصوصی، در مکان اعلامی شناخته نشوند، در آخرین آدرسی که به اداره ثبت شرکت‌ها معرفی شده، ابلاغ صورت خواهد گرفت؛ چه این آدرس، صحیح و چه ناصحیح باشد. گرچه در مورد اشخاص حقوقی، ابلاغ از طریق نشر آگهی در قانون پیش‌بینی نشده است، اما در عمل در مواردی ابلاغ از طریق نشر آگهی در خصوص اشخاص حقوقی نیز می‌تواند موجه باشد: اول؛ اگر آخرین آدرسی که از آن شخص حقوقی در اداره ثبت شرکت‌ها موجود است، آدرسی موهوم باشد؛ یعنی نام خیابان و کوچه و پلاکی به‌عنوان آدرس شرکت بیان شده است که اصلاً آدرسی با آن شماره پلاک در آن کوچه و خیابان وجود خارجی ندارد. اگر شرکت‌های عملی، یعنی شرکت‌های موضوع ماده ۲۲۰ ق.ت را واجد شخصیت حقوقی بدانیم، آنها نیز چون به ثبت نمی‌رسند و دارای آدرس در اداره ثبت شرکت‌ها نیستند، ممکن است مجهول‌المکان باشند و ابلاغ از طریق نشر آگهی به‌عمل آید.

● **ابلاغ اوراق قضائی به شرکت‌های تجاری بعد از انحلال:** در این خصوص باید به نکات زیر توجه داشت: (تبصره ۲ و ۳ ماده ۷۶ ق.آ.د.م)

۱. اگر شرکت تجاری، منحل شود، در مواردی مدیر تصفیه را مجمع عمومی سهام‌داران یا شرکا و در مواردی، دادگاه تعیین می‌کند. در خصوص شرکت منحل‌شده، اوراق قضائی باید به مدیر تصفیه ابلاغ شود.

۲. اگر شرکت تجاری منحل شود و مدیر تصفیه معین نشده باشد، اوراق قضائی باید به آخرین مدیرعامل شرکت، در آخرین آدرس شرکت ابلاغ شود.

۳. اگر شرکت ورشکسته شده باشد، اوراق قضائی حسب مورد به مدیر تصفیه یا اداره تصفیه، تحویل می شود. با توجه به آنکه ایشان، قائم مقام تاجر ورشکسته هستند، تحویل اوراق به شخص مدیر تصفیه یا مسئول مربوطه در اداره تصفیه، یک ابلاغ واقعی است.

۴. با توجه به آنکه اداره تصفیه یک اداره دولتی است، در ابلاغ اوراق به اداره مزبور اوراق باید به رئیس دفتر مرجع مخاطب تحویل شود.

● ابلاغ به نماینده

۱. اگر هر یک از اصحاب دعوی، دارای نماینده، اعم از وکیل، ولی، قیم، مدیر تصفیه و..... باشند، اوراق قضائی و وقت دادرسی به ایشان ابلاغ می شود.

۲. اگر یک اداره دولتی، دارای وکیل باشد، اوراق قضائی و وقت دادرسی به وکیل آن اداره ابلاغ می شود؛ اما اگر این اداره برای پیگیری دعوی و دفاع دارای نماینده حقوقی باشد، ابلاغ اوراق قضائی و وقت دادرسی به نماینده حقوقی، فاقد اثر قضائی است.

۳. نماینده حقوقی ادارات و نهادهای مذکور در ماده ۳۲ ق.آ.د.م صرفاً به عنوان مأموریت از جانب اداره، دعوی را تعقیب می کند و ممکن است در هر جلسه تغییر یابد. از همین رو، کارمند مزبور، یک نماینده به معنای دقیق کلمه نیست، بلکه یکی از اجزای اداره است و بنابراین ابلاغ اوراق قضائی به او، فاقد اثر حقوقی است. البته رویه عملی برخی از محاکم برخلاف این امر است.

● ابلاغ الکترونیکی

۱. در ماده ۱۷۵ ق.آ.د.ک ابلاغ الکترونیکی پذیرفته شده است. ماده مزبور هم ناظر به دادرسی های مدنی و هم ناظر به دادرسی های کیفری است.

۲. در مواد ۱۲ و ۱۳ آیین نامه نحوه استفاده از سامانه های رایانه ای یا مخابراتی، مصوب ۱۳۹۵ رئیس قوه قضائیه، احکام و شرایط ابلاغ الکترونیکی بیان شده است.

۳. اطلاعات ثبت شده در سامانه رایانه ای ابلاغ الکترونیک (سامانه ثنا) از قبیل آدرس و شماره

تلفن، سابقه قضائی محسوب می‌شود و در صورت تغییر آنها، مانند تغییر آدرس، نام، تلفن همراه و مانند آنها، اشخاص باید تغییرات ایجادشده را بلافاصله در سامانه ثنا ثبت کنند. در غیر این صورت اوراق بر مبنای اطلاعات سابق، ابلاغ می‌شود و اطلاعات سابق معیار ابلاغ و اقدامات قضائی است.

۴. صرف وصول اوراق قضائی در حساب کاربری رایانه‌ای مخاطب در سامانه ابلاغ، ابلاغ محسوب می‌شود.

۵. خودداری مخاطب از مراجعه به سامانه ابلاغ، به منزله استنکاف از قبول اوراق قضائی محسوب می‌شود و در نتیجه نوعی ابلاغ قانونی است.

۶. در ابلاغ الکترونیکی، مخاطب در صورتی می‌تواند اظهار بی‌اطلاعی کند که ثابت کند به لحاظ عدم دسترسی یا نقص در سامانه رایانه‌ای و سامانه مخابراتی از مفاد ابلاغ مطلع نشده است.

۷. گرچه صرف وصول اوراق در سامانه، ابلاغ محسوب می‌شود و رؤیت آنها لازم نیست؛ اما رؤیت آنها، ابلاغ واقعی محسوب می‌شود و با ثبت زمان و سایر جزئیات، ذخیره می‌شود. ورود به سامانه ابلاغ از طریق حساب کاربری و رؤیت اوراق از این طریق به منزله رسید است.

● فاصله ابلاغ وقت دادرسی تا زمان تشکیل جلسه

۱. از ابلاغ وقت به هر یک از طرفین تا جلسه دادرسی، باید حداقل پنج روز فاصله باشد. (ماده ۶۴ ق.آ.د.م)

۲. اگر وقت دادرسی، از طریق نشر آگهی ابلاغ شده باشد، این فاصله باید حداقل یک ماه باشد. (ماده ۷۳ ق.آ.د.م)

۳. اگر مخاطب، مقیم خارج از کشور است، فاصله ابلاغ وقت به او تا جلسه دادرسی، باید حداقل دو ماه باشد. (ماده ۶۴ ق.آ.د.م)

۴. اگر دادگاه مستقیماً شهود را دعوت کند، فاصله ابلاغ اختاریه به شاهد تا جلسه دادرسی، باید حداقل هفت روز باشد. (ماده ۲۴۲ ق.آ.د.م)

● تغییر آدرس: در این خصوص با دو حالت مواجه ایم:

۱. تغییر آدرس در یک شهر: برای مثال، یکی از اصحاب دعوی، آدرس خود را از «تهران،

بلوار کشاورز،.....» به «تهران، خیابان عباس آباد،.....» تغییر می‌دهد. دادگاه باید چنین تغییر آدرسی را، در هر صورت بپذیرد؛ خواه آدرس جدید صحیح یا اشتباه باشد. اگر آدرس جدید اعلامی، اشتباه باشد، بازهم اوراق در همان آدرس، ابلاغ‌شده تلقی می‌شود و این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی است. این امر به دلیل آن است که آدرس جدید، بر مبنای اقرار او در پرونده درج شده است.

۲. **تغییر آدرس از شهری به شهر دیگر:** برای مثال، یکی از اصحاب دعوی، آدرس خود را از تهران به قم تغییر می‌دهد. پذیرش چنین تغییر آدرسی، منوط به اثبات تغییر محل اقامت توسط شخص متقاضی تغییر آدرس است. (ماده ۸۰ ق.آ.د.م) فلسفه وضع چنین مقرره‌ای، جلوگیری از سوءاستفاده خواننده از اطاله دادرسی است. البته سخت‌گیری مزبور در برخی مواقع که احتمال قصد تقلب و اطاله دادرسی وجود ندارد، لحاظ نمی‌شود؛ مانند اینکه:

- خواهان، متقاضی تغییر آدرس باشد. طبیعتاً خواهان، قصد اطاله کار خود را ندارد؛ پس تغییر آدرس او پذیرفته است.
- اگر تغییر آدرس از شهری به شهر دیگر باشد؛ اما هیچ یک از این شهرها، شهر محل دادگاه نباشد؛ مثلاً مقر دادگاه در تهران باشد و محل اقامت خواننده در قم و او متقاضی تغییر آدرس خود از قم به اصفهان باشد.
- تغییر آدرس از شهری دیگر به شهر مقر دادگاه باشد. این تغییر آدرس موجب تسریع در فرایند دادرسی است و بنابراین پذیرفته می‌شود. (ماده ۷۸ ق.آ.د.م)

● **سابقه ابلاغ:** اگر یک نفر از اصحاب دعوی، در آدرسی شناخته شود؛ یعنی اوراق قضائی به او ابلاغ (اعم از واقعی و قانونی) شود، برای او سابقه ابلاغ به وجود می‌آید؛ بدین معنا که اگر آدرس خود را تغییر دهد، باید به دادگاه اطلاع دهد و اگر به دادگاه اطلاع ندهد، اوراق قضائی به همان محل سابق، ابلاغ می‌شود و اگر مخاطب در آن آدرس شناخته نشود یا نقل مکان کرده باشد، بازهم نسخه‌ای از اخطاریه، در محل الصاق می‌شود.^۱ این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی تلقی می‌شود.^۲ (ماده ۷۹ ق.آ.د.م) در خصوص سابقه ابلاغ باید توجه داشت که:

۱. سابقه ابلاغ یک پرونده، برای پرونده دیگر سابقه ابلاغ محسوب نمی‌شود.

۱. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۲، مطلب ش ۱۵۶.

۲. لازم به ذکر است که بی‌دقتی مأمور ابلاغ در ابلاغ اوراق، می‌تواند بسیار خطرناک باشد. به عنوان مثال، وی اولین اوراقی را که برای ابلاغ می‌برد، الصاق می‌کند و همین، سابقه ابلاغ محسوب می‌شود و شخصی که از ابتدا در آن آدرس نبوده است، از هیچ کدام از ابلاغ‌ها باخبر نمی‌شود.

۲. برای هر مرحله دادرسی، سابقه ابلاغ جداگانه داریم. به عبارت دیگر، سابقه ابلاغ یک مرحله، برای مراحل بعدی سابقه ابلاغ محسوب نمی‌شود یا به عبارت دیگر، سابقه ابلاغ هر مرحله، برای همان مرحله، سابقه ابلاغ است.^۱

۳. آخرین آدرسی که در پرونده دادرسی از محکوم علیه موجود است، برای ابلاغ اجرائیه به او، سابقه ابلاغ محسوب شده و ملاک عمل قرار می‌گیرد. (ماده ۸ ق.ا.ا.م)

۴. رویه محاکم، که رویه‌ای مستحسن است، آن است که در چنین مواردی، اگر مخاطب در آدرسی که خود به دادگاه ارائه کرده، شناخته نشود، برای آنکه اوراق را در همان آدرس، ابلاغ شده تلقی کنند، الصاق اختاریه را در مکان لازم می‌دانند. البته لزوم چنین اقدامی در قانون نیامده، ولی اقدامی احتیاطی و بلاشکال است. البته بدیهی است که اگر آدرس اعلامی وجود خارجی نداشته باشد، الصاق نیز منتفی است.

● **قابل اسقاط بودن مقررات ابلاغ:** در تمام مواردی که ابلاغ را باطل دانستیم، اگر شخص مخاطب از این ابلاغ مطلع شود و آن را بپذیرد؛ یعنی بدون آنکه به ابلاغ ایراد کند، در دادگاه حاضر شود و به مفاد ورقه قضائی عمل کند، همین امر کافی است و نیازی به ابلاغ مجدد نیست. به عبارت دیگر، رعایت شدن مقررات ابلاغ، حقی است که هدف آن رعایت حقوق مخاطب است و در نتیجه مخاطب می‌تواند از این حق خود صرف نظر کند.

● **احراز اطلاع مخاطب:** اگر ابلاغ اوراق قضائی، یک ابلاغ قانونی باشد و شخص مخاطب، از محتوای اوراق قضائی، مطلع نشده باشد، حقوق او در معرض تضییع قرار می‌گیرد؛ مثلاً وصول نظر کارشناس را به یکی از اصحاب دعوی اطلاع داده‌ایم؛ قانون گذار مهلت هفت‌روزه‌ای برای اعتراض به نظر کارشناس مقرر کرده است؛ اما ابلاغ مزبور به صورت قانونی بوده و او مطلع نشده و از همین رو از امکان اعتراض به نظر کارشناس، محروم می‌شود و دادگاه هم طبق نظر کارشناس، مبادرت به صدور رأی می‌کند. برای جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص، قانون گذار در ماده ۸۳ ق.آ.د.م قدرت ابتکار را به قاضی سپرده

۱. رأی وحدت رویه شماره ۲۳، مورخ ۱۳۶۰/۰۴/۰۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز در این زمینه صادر شده است. مطابق این رأی: «مستنبط از مقررات مواد ۴۹۱ و ۴۹۶ و ۵۳۱ و ۵۳۴ اصلاحی قانون آیین دادرسی مدنی (سابق) این است که قانون گذار سابقه ابلاغ در مرحله بدوی دادرسی را برای ابلاغ دادخواست‌های پژوهشی و فرجامی کافی ندانسته و مقتضی دانسته است که در هر یک از مراحل دادرسی نشانی اقامتگاه طرف دعوی تعیین شود و از همین نظر است که قانون گذار، پژوهش‌خواه و فرجام‌خواه را مکلف به تعیین محل اقامت پژوهش‌خوانده و فرجام‌خوانده کرده و عدم انجام این تکلیف را در ظرف مدت معین، از موارد صدور قرار رد دادخواست‌های پژوهشی و فرجامی قرار داده است...». هرچند رأی وحدت رویه بالا در زمان حاکمیت قانون آیین دادرسی مدنی سابق صادر شده است؛ اما به این دلیل که مواد هر دو قانون در این زمینه واحد است، نسبت به قانون آیین دادرسی مدنی فعلی نیز جاری است.

است. این ماده بیان می‌دارد که اگر اطلاع مخاطب برای قاضی احراز نشد، می‌تواند دوباره به او مهلت دهد و ابلاغ سابق را فاقد اثر تلقی کند. در ارتباط با احراز اطلاع مخاطب، با دو حالت مواجه هستیم:

۱. **ابلاغ واقعی است:** در این مورد، اطلاع مخاطب، محرز است؛ مگر اینکه مخاطب، کذب مأمور ابلاغ را اثبات کند؛ مثلاً ثابت کند که امضای او جعل شده است.

۲. **ابلاغ قانونی است:** در این مورد، با دو حالت روبه‌رو هستیم:

▪ **مخاطب به مندرجات اوراق قضائی عمل کرده است:** در این صورت اطلاع مخاطب محرز است؛ مثلاً اگر طرف به دفتر دادگاه مراجعه کرده و نظریه کارشناس را رؤیت کرده باشد، نمی‌تواند بعداً خطاب به قاضی بیان دارد که اختاریه وصول نظریه کارشناس، به او ابلاغ نشده است.

▪ **مخاطب به مندرجات اوراق قضائی عمل نکرده است:** قاضی می‌تواند با توجه به شواهد و قرائن، اطلاع یا عدم اطلاع او را کشف کند. البته ماده ۸۳ ق.آ.د.م به‌نحوی تنظیم شده است که گویا در ابلاغ قانونی، اصل بر عدم اطلاع است؛ اما اگر بخواهیم در همه موارد، اصل را بر عدم اطلاع بگذاریم، روند رسیدگی به پرونده‌ها مختل می‌شود. می‌توان گفت که قاضی با توجه به شواهد و قرائن، باید در هر مورد اطلاع یا عدم اطلاع مخاطب را احراز کند. برای مثال، وقتی ابلاغ از طریق نشر آگهی صورت گرفته، باید اصل را بر عدم اطلاع گذاشت.

زمانی که اوراق به همسر شخص ابلاغ شده، باید اصل را بر اطلاع گذاشت؛ اما اگر مخاطب و همسرش، با یکدیگر اختلافی جدی یا دعوی دارند، باید اصل را بر عدم اطلاع گذاشت.

زمانی که اوراق به منشی وکیل ابلاغ می‌شود، باید اصل را بر اطلاع گذاشت؛ زیرا منشی با توجه به رابطه خادم و مخدومی و برای حفظ جایگاه شغلی خود، اوراق را به وکیل مزبور می‌رساند؛ مگر اینکه خلاف آن اثبات شود.

اگر مخاطب، برای دادگاه ثابت کند که سن و وضعیت شخصی از بستگان یا خادمین که ورقه قضائی را تحویل گرفته، برای درک اهمیت اوراق کافی نبوده، یا آنکه بتواند ثابت کند که شخص مزبور، اساساً در شمار بستگان یا خادمین او نبوده، ابلاغ و اقدامات مترتب بر آن بلااثر می‌شود.

◀ مبحث پنجم / شیوه رسیدگی به دعوای بدوی (مواد ۹۳ تا ۱۰۷ ق.آ.د.م)

● **مراحل دادرسی:** مرحله دادرسی، بازه‌ای زمانی است که در آن به دعوی رسیدگی شده و رأی قاطع در خصوص دعوی (اعم از حکم یا قرار)، صادر می‌شود؛ مانند مراحل بدوی، واخواهی، تجدیدنظر و فرجام.^۱

● **مقاطع دادرسی:** هر مرحله دادرسی به چند مقطع دادرسی، مانند «تا جلسه اول دادرسی»، «تا پایان جلسه اول دادرسی»، «تا ختم مذاکرات» یا «تا قبل از ختم دادرسی» تقسیم می‌شود.

● اقسام اوقات محاکم

۱. **وقت دادرسی (جلسه دادرسی یا جلسه محاکمه):** وقتی است که دادگاه برای رسیدگی به موضوع پرونده، با دعوت از طرفین اختصاص می‌دهد. ممکن است طرفین در جلسه دادرسی حاضر شوند یا حاضر نشوند. در هر صورت اگر موجبات رسیدگی فراهم باشد، جلسه دادرسی در همان موعد مقرر تشکیل می‌شود؛ حتی اگر هیچ یک از طرفین حاضر نباشند. وقت دادرسی دارای اقسام زیر است:

- **عادی:** طبق ترتیب سایر اوقات دادرسی، تعیین می‌شود.
- **خارج از نوبت:** وقت دادرسی که در آن ترتیب اوقات، رعایت نشده است؛ به عبارت دیگر، زودتر از ترتیب اوقات، تعیین شده است.

اگر جلسه دادرسی در دادگاه تشکیل شود، به آن «جلسه دادگاه» نیز گفته می‌شود.

۱. با توجه به آنکه در فرجام، رسیدگی ماهوی صورت نمی‌گیرد، استفاده از عبارت «مقطع» برای آن، مبتنی بر تسامح است.

جلسه دادرسی را «جلسه محاکمه» نیز می‌نامند.

۲. **وقت نظارت (وقت احتیاطی):** وقتی است که دادگاه برای رسیدگی به پرونده، بدون دعوت از طرفین، اختصاص می‌دهد.

۳. **وقت فوق‌العاده:** وقتی که دادگاه در آن، اقدام به انشای رأی می‌کند؛ بدین نحو که اگر قاضی، در وقت دادرسی یا وقت نظارت، پرونده را آماده صدور رأی بداند، وارد وقت فوق‌العاده شده و اقدام به صدور رأی می‌کند. وقت فوق‌العاده بدون تعیین وقت قبلی است و نیاز به دعوت از اصحاب دعوی نیست.

● مصادیقی از تشکیل جلسه خارج از نوبت

۱. اگر خوانده، به دلایلی نتواند اصول مستندات خود را برای جلسه اول حاضر کند، می‌تواند تأخیر جلسه را تقاضا کند. اگر دادگاه ادعای او را صحیح دانست، جلسه خارج از نوبت تعیین می‌کند. (ماده ۹۶ ق.آ.د.م)

۲. رسیدگی به دعاوی سه‌گانه تصرف، خارج از نوبت به عمل می‌آید. (ماده ۱۷۷ ق.آ.د.م)

۳. اگر جلسه دادرسی در وقت مقرر تشکیل نشود، به‌دستور دادگاه، نزدیک‌ترین وقت رسیدگی ممکن، معین خواهد شد و اگر عدم تشکیل دادگاه، منتسب به طرفین نباشد جلسه بعد باید ظرف دو ماه آینده برگزار شود. این جلسه، ممکن است خارج از نوبت باشد. (ماده ۱۰۰ ق.آ.د.م)

۴. رسیدگی به دعاوی راجع به چک به‌صورت خارج از نوبت انجام می‌شود. (ماده ۱۶ ق.ص.چ)

۵. رسیدگی به دعاوی اعسار از پرداخت محکوم‌به هم در دادگاه بدوی و هم در دادگاه تجدیدنظر، به‌صورت خارج از نوبت انجام می‌شود. (ماده ۱۴ ق.ن.ا.م.م)

۶. رسیدگی به اعتراض به آرای هیأت حل اختلاف ثبت^۱ موضوع ماده ۱۴۸ سابق قانون ثبت در خصوص صدور سند برای املاک فاقد سند به‌صورت خارج از نوبت انجام می‌شود. (ماده ۱۴۸ ق.ث)

۷. رسیدگی به دعاوی اعتراض به دستور اجرای اسناد لازم‌الاجراء (ابطال اجرائیه ثبتی صادره برای سند لازم‌الاجراء)، خارج از نوبت انجام می‌شود. (ماده ۳ ق.ا.ب.م.ق.ث.ق.د.ار)

۸. در صورت حدوث اختلاف در مفاد حکم، هر یک از طرفین می‌تواند رفع اختلاف را از دادگاه

۱. در ج ۲، ص ۳۶۷ همین کتاب با این هیأت آشنا شده‌ایم.

بخواهد. دادگاه در وقت فوق‌العاده به این درخواست رسیدگی می‌کند. اگر دادگاه نیاز به رسیدگی بیشتر داشته باشد، با دعوت از طرفین، موضوع را در جلسه خارج از نوبت رسیدگی می‌کند. (ماده ۲۹ ق.ا.م.)

۹. اختلافات بین موجر و مستأجر در خصوص تعمیرات بنا وقتی که اجاره مشمول قانون روابط موجر و مستأجر، مصوب ۱۳۵۶ است، خارج از نوبت رسیدگی می‌شود. (تبصره ماده ۲۲ ق.ر.م.م، مصوب ۱۳۵۶)

۱۰. اعتراض به آرای صادره از هیأت داورى خصوصی‌سازی و درخواست ابطال آن، خارج از نوبت رسیدگی می‌شود. (ماده ۲۳ قانون برنامه سوم توسعه که به موجب ماده ۳۰ قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی تنفیذ شده است.)

۱۱. رسیدگی به اعتراضات راجع به آرای هیأت حل اختلاف در اختلافات بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان خودرو، خارج از نوبت انجام می‌شود. (تبصره ۲ ماده ۳ قانون حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان خودرو)

۱۲. تعیین نوع زمین‌های شهری و تشخیص عمران و احیاء و تأسیسات متناسب و تعیین نوع زمین دایر و تشخیص زمین بایر از موات بر عهده وزارت راه و شهرسازی است. این تشخیص قابل اعتراض در دادگاه عمومی است. رسیدگی دادگاه به این اعتراض خارج از نوبت و بدون رعایت تشریفات است. (تبصره ۱ ماده ۱۲ ق.ز.ش)

۱۳. دعاوی مرتبط با قوانین مربوط به اراضی شهری، از جمله قانون زمین شهری، قانون اراضی شهری و قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن، خارج از نوبت رسیدگی می‌شوند. (ماده ۱۰ قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن، مصوب ۱۳۸۷)

۱۴. در اختلاف مدیر ساختمان و یکی از متصرفین درباره عدم پرداخت هزینه‌های مشترک، اگر مدیر، اظهارنامه ارسال کند، می‌تواند بعد از ده روز از ابلاغ اظهارنامه برای وصول هزینه‌ها به اداره ثبت رجوع کند. اگر متصرف به تصمیم آن مدیر معترض باشد می‌تواند ظرف ده روز از ابلاغ اظهارنامه به دادگاه رجوع کند. اعتراضی که در این مهلت ده‌روزه طرح شود، خارج از نوبت و بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. (ماده ۱۰ مکرر ق.ت.آ، اصلاحی ۱۳۵۹)

● مصادیقی از وقت فوق‌العاده

۱. در صورت حدوث اختلاف در مفاد حکم، هر یک از طرفین می‌تواند رفع اختلاف را از دادگاه بخواهد. دادگاه در وقت فوق‌العاده به این درخواست رسیدگی می‌کند. اگر دادگاه نیاز به رسیدگی بیشتر داشته باشد، با دعوت از طرفین، موضوع را در جلسه خارج از نوبت رسیدگی می‌کند. (ماده ۲۹ ق.ا.م.) بنابراین در این حالت ابتدا وقت فوق‌العاده اختصاص می‌یابد و سپس وقت خارج از نوبت.

۲. در صورت مطالبه خسارت ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته، دادگاه در وقت فوق‌العاده به این درخواست رسیدگی می‌کند. (ماده ۱۲۰ ق.آ.د.م.)

۳. قانون‌گذار در برخی موارد، اشتباهاً به جای عبارت «وقت فوق‌العاده»، از عبارت «خارج از نوبت» استفاده کرده است؛ برای مثال، در ماده ۲۹ ق.آ.د.م حل اختلاف در صلاحیت را، خارج از نوبت دانسته است؛ در حالی که منظور قانون‌گذار، حل اختلاف در صلاحیت، در وقت فوق‌العاده بوده است.

● زمان تشکیل جلسه دادرسی

۱. وقت جلسه دادرسی، باید در روزهای غیرتعطیل و در وقت اداری تعیین شود.

۲. تراضی طرفین دعوی نیز این الزام را تغییر نمی‌دهد.

۳. در استثنائات زیر، رسیدگی به موضوع، ممکن است در خارج از وقت اداری انجام شود:

- صدور دستور موقت؛ (ماده ۳۱۴ ق.آ.د.م)
- رسیدگی به اعتراض ثالث اجرائی؛ (ماده ۱۴۷ ق.ا.م.)
- در خصوص جلسه تحقیق محلی و معاینه محلی، الزامی به برگزاری آن در ایام غیرتعطیل و وقت اداری بیان نشده است.

● مکان تشکیل جلسه دادرسی

۱. جلسه دادرسی باید در محل دادگاه برگزار شود.

۲. تراضی طرفین دعوی نیز این الزام را تغییر نمی‌دهد.

۳. در استثنائات زیر، رسیدگی به موضوع ممکن است در خارج از مکان دادگاه انجام شود:

- صدور دستور موقت؛ (ماده ۳۱۴ ق.آ.د.م)
- جلسه تحقیق محلی و معاینه محل؛
- رسیدگی به اعتراض ثالث اجرائی. (ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م)

● لوازم تشکیل جلسه دادرسی: برای تشکیل جلسه دادرسی، لوازمی وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱. حضور قاضی در دادگاه و آمادگی او برای رسیدگی به دعوی در همان وقت مقرر.
۲. ابلاغ صحیح (اعم از واقعی یا قانونی) به اصحاب دعوی. اگر ابلاغ به نحو باطل انجام شده باشد، هیچ اقدامی نباید بر آن مترتب شود و بنابراین در صورت بطلان ابلاغ وقت دادرسی به هر یک از اصحاب دعوی، تشکیل جلسه دادرسی منتفی است. البته اگر به یک یا چند نفر از اصحاب دعوی، ابلاغ صحیح صورت نگرفته باشد، ولی ایشان به هر ترتیب، از وقت دادرسی مطلع شده و در جلسه دادرسی برای دفاع حاضر شده باشند، جلسه دادرسی برگزار می‌شود.
۳. رعایت حداقل فاصله قانونی بین تاریخ ابلاغ تا جلسه دادرسی: در این خصوص باید توجه داشت که:
 - اگر مخاطب مقیم ایران باشد، باید بین زمان ابلاغ تا جلسه دادرسی، حداقل پنج روز و اگر مخاطب مقیم خارج باشد، باید حداقل دو ماه فاصله باشد. البته اگر این فاصله رعایت نشده باشد و شخصی که این فاصله نسبت به او رعایت نشده، در جلسه دادرسی حاضر شده و آمادگی خود را جهت دفاع اعلام دارد، جلسه دادرسی برگزار می‌شود. (ماده ۶۴ ق.آ.د.م)
 - اگر خوانده، به موجب نشر آگهی به جلسه دادرسی دعوت شده باشد، فاصله بین نشر آگهی تا جلسه دادرسی، باید حداقل یک ماه باشد. (ماده ۷۳ ق.آ.د.م)
 - اگر خواهان، آدرسی از خوانده در دادخواست درج کرده باشد، ولی پس از صدور دستور تعیین وقت و در زمان ابلاغ وقت دادرسی، معلوم شود که آن آدرس اشتباه بوده، در این صورت اخطار رفع نقص خطاب به خواهان صادر می‌شود و اگر فرصت کافی برای ابلاغ مجدد وقت دادرسی به خوانده نباشد، وقت رسیدگی، ابطال شده و وقت دیگری تعیین می‌شود.

◀ سؤال: اگر ابلاغ وقت جلسه دادرسی به طور باطل انجام شود، ولی مخاطب در جلسه دادرسی حاضر شود، آیا جلسه دادرسی قابل تشکیل است یا خیر؟

● جواب: قواعد ابلاغ موضوعیت ندارد بلکه طریقت دارد. حضور مخاطب در جلسه دادرسی، بیانگر مطلع شدن او از ورقه قضائی است و در نتیجه جلسه دادرسی قابل تشکیل است؛ مگر آنکه مخاطب

مدّعی باشد که به دلیل بطلان ابلاغ، او دیر هنگام از زمان جلسه رسیدگی مطلع شده و فاصله پنج روزه بین ابلاغ تا جلسه دادرسی رعایت نشده که در این صورت جلسه دادرسی به تأخیر می افتد.

● درج اظهارات اصحاب دعوی در صورت مجلس: در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. دادگاه باید وقایع جلسه دادرسی را در اوراق صورت مجلس، درج کرده و به امضا یا اثر انگشت طرفین برساند.

۲. در صورت امتناع هر یک از طرفین از امضا یا اثر انگشت در صورت مجلس، دادگاه مراتب را در صورت مجلس گواهی می کند.

۳. در موارد زیر درج اظهارات در صورت مجلس الزامی است: ^۱ (ماده ۱۰۲ ق.آ.د.م)

- اگر بیان یکی از آنان مشتمل بر اقرار (اعم از صریح یا ضمنی) باشد.
- اگر یکی از اصحاب دعوی بخواهد از اظهارات طرف دیگر استفاده کند.
- اگر دادگاه به جهتی درج عین عبارت را لازم بداند.

۴. اگر اظهارات خواهان در جلسه دادرسی با مندرجات دادخواست او مغایر باشد، دادگاه باید از خواهان اخذ توضیح کند و در صورت عدم رفع ابهام، اظهارات خواهان در جلسه دادرسی ملاک عمل است؛ زیرا نسبت به مندرجات دادخواست جدیدتر است.

● برهم زدن نظم جلسه دادرسی: اگر اشخاص حاضر در دادگاه، نظم جلسه دادگاه را برهم زنند، با ضمانت اجرائی به نحو زیر مواجه اند: (ماده ۱۰۱ ق.آ.د.م)

۱. دادگاه می تواند دستور اخراج آنها را از جلسه دادرسی صادر کند. به نظر می رسد که ضمانت اجرای اخراج از جلسه دادرسی، فقط ویژه حالتی است که سایر اشخاص (غیر از طرفین دعوی و نمایندگان ایشان) اقدام به برهم زدن نظم می کنند؛ زیرا اخراج اصحاب دعوی یا وکلای ایشان، مانع استماع اظهارات و دفاعیات ایشان و مانع احقاق حق است.

۱. گاه مشاهده شده است که اصحاب دعوی یا وکلای ایشان مدّعی اند که برخی اظهاراتی که ایشان بیان داشته اند در صورت مجلس درج نشده است و ایشان نیز به دلیل عدم فرصت برای مطالعه صورت مجلس یا عدم آشنایی با خط قاضی، صرفاً صورت مجلس را امضا کرده اند؛ در حالی که دفاعیات ایشان یا اقرارهای طرف مقابل در صورت مجلس درج نشده است. چنین ادعاهایی معمولاً به دلیل عدم برخورداری از شاهد یا سایر ادله، قابل اثبات نیست؛ اما در صورت اثبات، نوعی تخلف برای قاضی است. به نظر می رسد که برای جلوگیری از تضییع حقوق اصحاب دعوی و جلوگیری از ظن ناروا نسبت به قاضی بهتر باشد که از جلسات دادگاه با دوربین های مدار بسته فیلم برداری شود؛ چون اصحاب دعوی در فضای پرتنش دادگاه، اظهارات متعدد و پراکنده ای را بیان می کنند و این احتمال وجود دارد که برخی از این اظهارات را قاضی نشنود یا از قلم قاضی جا بیفتد.

۲. اگر مرتکب از اصحاب دعوی یا وکلای ایشان باشد، از یک تا پنج روز و اگر در شمار سایر افراد (مانند داور، شاهد یا کارشناس دادگستری) باشد تا ۲۴ ساعت قابل حبس است.

۳. اگر مرتکب در شمار سایر نمایندگان غیر از وکیل، مانند نماینده حقوقی اداره دولتی، ولی، قیم یا مدیر شرکت باشد تا ۲۴ ساعت قابل حبس است.

۴. حکم حبس مقرر در بند فوق، فوراً اجرا می‌شود؛ قابل شکایت نیست و نیاز به تحقیقات مقدماتی و کیفرخواست و سایر تشریفات آیین دادرسی کیفری ندارد. البته بعضی از حقوق دانان^۱ عقیده دارند که اجرای حکم حبس علیه اصحاب دعوی یا وکلای آنها (حبس از یک تا پنج روز)، تابع سایر قواعد آیین دادرسی کیفری است. این بدی معنا است که از نظر ایشان، این حبس یک تا پنج روزه، نیازمند تحقیقات مقدماتی دادسرا و قرار مجرمیت و صدور کیفرخواست و..... است.^۲

۵. این حبس، جنبه کیفری ندارد، بلکه جنبه تأدیبی دارد.

۶. برهم‌زدن نظم جلسه اجرای قرارهای تحقیق محلی یا معاینه محل یا کارشناسی، دارای این ضمانت اجرا نیست؛ بلکه ممکن است مشمول برخی جرائم مندرج در ق.م.ا شود.

● علنی بودن جلسه دادرسی

۱. طبق اصل ۱۶۵ ق.ا جلسات محاکمه، باید علنی باشد، جز در موارد زیر:

- موارد منافی عفت عمومی؛
- موارد منافی نظم عمومی؛
- دعاوی خصوصی که هر دو طرف تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد.

۲. البته با توجه به آنکه در دعاوی خصوصی اشخاص، دلیلی برای علنی بودن محاکمه و دخالت دادن سایرین در روابط خصوصی اشخاص وجود ندارد، در رویه قضائی، دعاوی خصوصی بدون حضور تماشاچی رسیدگی می‌شود.

● عدم حضور اصحاب دعوی در جلسه دادرسی: عدم حضور یکی از طرفین یا حتی عدم حضور

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۲۸۹.

۲. این نظر قابل انتقاد است. در عمل نیز حبس یک تا پنج روزه اصحاب دعوی فوری و بدون تشریفات به عمل می‌آید. در غیر این صورت لازم است که حبس مزبور به این دلیل که کمتر از سه ماه است، طبق بند ۱ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت، تبدیل به جزای نقدی شود.

هر دو طرف، مانع تشکیل جلسه نیست. در این صورت با دو حالت مواجه هستیم:

۱. اگر قاضی بتواند با ادله موجود در پرونده، در ماهیت دعوی تصمیم‌گیری کند، اقدام به تصمیم در ماهیت دعوی کرده و حکم صادر می‌کند.

۲. اگر قاضی نتواند با ادله موجود در پرونده، در ماهیت دعوی تصمیم‌گیری کند و نیاز به اخذ توضیح باشد و هیچ یک از طرفین در جلسه، حاضر نشده باشد یا آنکه خوانده، حاضر شده باشد، ولی هنوز نیازمند اخذ توضیح از خواهان باشیم؛ در این حالت قاضی باید اقدام به تجدید جلسه کرده و در اختاریه جلسه بعد، تذکر دهد که حضور خواهان برای اخذ توضیح لازم است.

● الزام به حضور در جلسه دادرسی

۱. اصحاب دعوی می‌توانند در جلسه دادرسی حاضر شوند یا آنکه در صورت تمایل، لایحه ارسال کنند؛ بنابراین حضور ایشان در جلسه دادرسی الزامی نیست. (ماده ۹۳ ق.آ.د.م)

۲. گرچه اصحاب دعوی می‌توانند در جلسه حاضر نشوند و در صورت تمایل، به ارسال لایحه اکتفا کنند؛ اما وکلا مکلف به حضور در جلسات دادرسی می‌باشند، غیر از استثنائاتی که قبلاً بیان شد.^۱ (ماده ۴۱ ق.آ.د.م)

۳. اگر دادگاه، حضور اصحاب دعوی را لازم بداند، باید این موضوع را در برگه اختاریه قید کند. (ماده ۹۴ ق.آ.د.م)

۴. اگر دادگاه، حضور خواهان را لازم بداند، اما خواهان در جلسه حاضر نشود و دادگاه نتواند بدون اخذ توضیح از او رأی صادر کند و توضیحات خوانده هم برای صدور رأی کافی نباشد؛ دادگاه قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند. البته علی‌رغم ظاهر ماده ۹۵ ق.آ.د.م قرار ابطال دادخواست، در صورتی قابل صدور است که دادگاه در اختاریه‌ای که ارسال کرده، قید کند که حضور خواهان برای اخذ توضیح لازم است. (ماده ۹۵ ق.آ.د.م)

۵. اگر شخصی در دعوی، دارای وکیل باشد، دادگاه می‌تواند برای کشف حقیقت، حضور شخص موکل را لازم بداند. در این صورت مراتب در اختاریه درج می‌شود تا وکیل، شخص موکل را

۱. بعضی از حقوق دانان برخلاف نص ماده ۴۱ ق.آ.د.م وکلا را ملزم به حضور در جلسه دادگاه ندانسته‌اند و تقدیم لایحه را کافی می‌دانند. ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۲۹۶.

در دادرسی حاضر کند. در صورت عدم حضور موکل، قرار ابطال دادخواست صادر خواهد شد.
(ماده ۹۵ ق.آ.د.م)

۶. عدم حضور وکیل خواهان نیز وقتی که جهت اخذ توضیح دعوت شده باشد، ممکن است موجب صدور قرار ابطال دادخواست شود.

۷. دادگاه نمی‌تواند صرفاً به دلیل عدم حضور خواهان در جلسه دادرسی (مانند جلسه اول دادرسی)، قرار ابطال دادخواست صادر کند. صدور قرار ابطال دادخواست به دلیل عدم حضور خواهان، در صورتی ممکن است که دادگاه حضور خواهان را در برگ اختاریه، ضروری دانسته باشد و بدون اخذ توضیح از او، رسیدگی به ماهیت دعوی ممکن نباشد.

۸. اگر علی‌رغم عدم حضور خواهان، خوانده در جلسه حاضر باشد و توضیحات او رفع ابهام کند، قاضی اقدام به صدور رأی می‌کند.

۹. این امر که دادگاه، حضور شخص اصیل را لازم بداند، منافاتی با حق او در خصوص همراه داشتن وکیل ندارد؛ بنابراین در این فرض نیز، علاوه بر حضور اصیل که دادگاه الزامی دانسته، وکیل او نیز می‌تواند در جلسه دادرسی حاضر باشد.

۱۰. در مواردی که یکی از اصحاب دعوی برای اخذ توضیح دعوت شده و دادگاه حضور او را لازم دانسته باشد، می‌تواند توضیحات را در لایحه، درج کرده و به دادگاه بفرستد. اگر دادگاه، توضیحات مندرج در لایحه را کافی بداند، با توجه به آن تصمیم‌گیری می‌کند. اگر شخصی که دعوت شده، خواهان دعوی باشد و دادگاه توضیحات او را کافی نداند، ضمانت اجرای مقرر (صدور قرار ابطال دادخواست)، اعمال می‌شود.

۱۱. در دادرسی مدنی، جلب بدنی طرفین دعوی یا نماینده ایشان، برای حضور در جلسه دادرسی پیش‌بینی نشده است. همچنین در دادرسی مدنی جلب بدنی شاهد نیز پیش‌بینی نشده است.

◀ سؤال: اگر اظهارات خواهان در جلسه دادرسی با مندرجات دادخواست در تعارض باشد و با اخذ توضیح هم این تعارض حل نشود، کدام ملاک است؟

● جواب: اظهارات خواهان در جلسه دادرسی ملاک است؛ چون آخرین اراده اوست.

● تکلیف اصحاب دعوی در جلسه اول مبنی بر ارائه اصول مستندات (ماده ۹۶ ق.آ.د.م)

۱. خواهان: خواهان باید اصول مستنداتی را که تصویر آنها را به دادخواست خود منضم کرده،

در جلسه اول دادرسی، در دادگاه به همراه داشته باشد. خواهان می‌تواند این اسناد را توسط وکیل یا نماینده دیگری، برای دادگاه ارسال دارد. ممکن است اصل سند توسط خواننده، درخواست شود. در این صورت اگر اصل سند عادی باشد و مورد انکار یا تردید قرار گیرد و در جلسه اول ارائه نشود، از عداد دلایل خواهان خارج می‌شود. اگر دادخواست، مستند به جهات دیگر نباشد، ممکن است قرار ابطال دادخواست صادر شود.

۲. خواننده: خواننده باید اصول مستندات را که قصد استناد به آنها را دارد، در جلسه اول دادرسی در دادگاه به همراه داشته باشد. همچنین باید تصویر این اسناد را، به تعداد خواهان‌ها به علاوه یک نسخه، به همراه داشته باشد تا یک نسخه، در پرونده ثبت و نسخ دیگر به خواهان‌ها داده شود. خواننده می‌تواند این اسناد را توسط وکیل یا نماینده دیگری برای دادگاه ارسال دارد. ممکن است اصل سند، توسط خواهان، درخواست شود. در این صورت اگر اصل سند عادی باشد و مورد انکار یا تردید قرار گیرد و در جلسه اول ارائه نشود، از عداد دلایل خواننده خارج می‌شود.

◀ **سؤال:** سند استنادی خواهان، یک سند عادی است. در جلسه اول دادرسی، دادگاه یا خواننده، اصل سند را برای رؤیت مطالبه می‌کنند، ولی او اصل سند را به همراه ندارد. تکلیف دعوی چیست؟

● **جواب:** رسیدگی به دعوی ادامه می‌یابد. قرار ابطال دادخواست، در فرضی صادر می‌شود که خواننده، نسبت به این سند عادی که اصل آن در جلسه اول ارائه نشده، انکار یا تردید کند. صرف درخواست رؤیت سند، مجوزی برای صدور این قرار نیست.

● **استمهال جهت ارائه اصول مستندات:** در این خصوص باید توجه داشت که: (ماده ۹۶ ق.آ.د.م)

۱. خواهان جهت ارائه اصول اسناد، نمی‌تواند از دادگاه تقاضای مهلت کند.

۲. اما خواننده می‌تواند چنین تقاضایی مطرح کند. قبول این تقاضا، بسته به نظر قاضی است. در این خصوص توجه داشته باشید که:

▪ اگر دادگاه با این درخواست خواننده موافقت کند، جلسه دیگری، به صورت خارج از نوبت تشکیل می‌شود.

▪ گرچه قانون‌گذار در این خصوص در ماده ۹۶ ق.آ.د.م از عبارت «تأخیر جلسه»، استفاده

کرده است، ولی بهتر بود که از عبارت «تجدید جلسه» استفاده کند؛ چرا که جلسه اول دادرسی برگزار شده و جلسه دیگری برای ارائه سند برگزار خواهد شد.^۱

● **عدم برگزاری جلسه دادرسی در موعد مقرر:** در صورت عدم برگزاری جلسه دادرسی در موعد مقرر، با حالات زیر مواجه‌ایم:

۱. **عدم تشکیل جلسه، منتسب به طرفین باشد:** در این صورت نزدیک‌ترین وقت ممکن، جهت جلسه دادرسی تعیین می‌شود؛ مانند مواقعی که عدم تشکیل جلسه ناشی از اعمال مواد ۹۷ و ۹۹ ق.آ.د.م است. (ماده ۱۰۰ ق.آ.د.م)

۲. **عدم تشکیل جلسه، منتسب به طرفین نباشد:** یعنی عدم تشکیل جلسه، منتسب به قاضی (مانند مرخصی قاضی) یا دستگاه قضائی مربوطه (مانند تعطیلی غیرمنتظره دستگاه قضائی در روز برگزاری جلسه دادرسی) است. در این صورت نزدیک‌ترین وقت ممکن، جهت جلسه دادرسی تعیین می‌شود که باید نهایتاً ظرف دو ماه آینده باشد. البته در فرضی که خوانده، مقیم خارج از کشور است، این مقرر قابل اجرا نیست؛ زیرا در این حالت باید از روز ابلاغ تا جلسه دادرسی، حداقل دو ماه فاصله باشد و بنابراین امکان ندارد که وقت دادرسی، ظرف دو ماه آینده باشد. (تبصره ماده ۱۰۰ ق.آ.د.م)

● **تأخیر جلسه دادرسی در صورت تراضی طرفین (ماده ۹۹ ق.آ.د.م)**

۱. در صورت درخواست و تراضی هر دو طرف (نه یکی از طرفین)، قاضی می‌تواند برای یک بار جلسه دادرسی را به تأخیر اندازد.

۲. در صورت تراضی طرفین، قاضی برای تأخیر دادرسی مخیر است و ملزم به تأخیر دادرسی نیست.

۳. تأخیر دادرسی بنا به تراضی طرفین، فقط برای یک بار مجاز است.

● **استمهال خواهان برای ارائه دلیل جدید (ماده ۹۷ ق.آ.د.م)**

۱. در دو صورت از خواهان، در جریان دادرسی، ادله جدید پذیرفته می‌شود که عبارت‌اند از اینکه:

- این ادله، در پاسخ به دفاعیات خوانده باشد؛

- این ادله، در جریان دادرسی حاصل شود.

۱. برای آشنایی با تفاوت «تأخیر جلسه» و «تجدید جلسه» ر.ک: صص ۲۷۵ و ۲۷۷ همین کتاب.

۲. اگر خواهان، برای ارائه ادله جدید، استمهال (تقاضای مهلت) کند، دادگاه می‌تواند به او مهلت دهد، اما ملزم به دادن مهلت نیست. وجه تخییر دادگاه برای دادن مهلت، آن است که اگر دادگاه درخواست خواهان را برای ارائه دلیل جدید موجه تشخیص دهد، مهلت می‌دهد و در غیر این صورت مهلت نمی‌دهد.

۳. این مهلت، در قالب تجدید جلسه است؛ یعنی وقت رسیدگی دیگری برای حضور طرفین تعیین می‌شود.

۴. اگر خواهان در جلسه دادرسی دلالی ارائه کند که خوانده برای پاسخ به آنها نیاز به ارائه مدارک جدید داشته باشد، او هم می‌تواند تجدید جلسه را بخواهد.

● **مقطع «تا اولین جلسه دادرسی»:** برخی حقوق خواهان و خوانده، محدود به مقطع «تا اولین جلسه دادرسی» یا به عبارت دیگر، «تا جلسه اول دادرسی» است. منظور از این عبارت، قبل از تشکیل جلسه اول دادرسی یا اولین اقدام شخص، در جلسه اول دادرسی است.

● **مقطع «تا پایان جلسه اول دادرسی»:** بعضی از حقوق خواهان و خوانده، محدود به مقطع «در جلسه اول دادرسی» یا به عبارت دیگر، «تا پایان اولین جلسه دادرسی» است. در خصوص مفهوم این عبارت باید توجه داشت که:

۱. اولین جلسه دادرسی، جلسه‌ای است که موجبات رسیدگی (حضور قاضی و صحت ابلاغ) فراهم باشد و شخص مخاطب، امکان دفاع پیدا کند.

۲. اگر یکی از اصحاب دعوی، علی‌رغم ابلاغ صحیح، در جلسه اول حاضر نشود، فرصت جلسه اول را از دست می‌دهد؛ مگر آنکه برای دادگاه معلوم شود که او از ابلاغ مطلع نبوده است.

۳. اگر جلسه اول برگزار شود، ولی خوانده فرصت دفاع پیدا نکند؛ برای مثال، تمام وقت جلسه به مطالعه دادخواست و اخذ توضیح از خواهان سپری شود و در نتیجه تمام یا بخشی از دفاعیات خوانده به جلسه بعد موکول شود، جلسه بعد نسبت به خوانده، همچنان جلسه اول محسوب می‌شود.

۴. اگر تمام وقت جلسه اول، به دفاعیات خوانده اختصاص یابد و به خواهان، هیچ فرصتی برای استفاده از حقوقش، مانند افزایش خواسته و..... داده نشود، جلسه بعد نسبت به خواهان، جلسه

اول دادرسی است.^۱ البته علی‌الاصول در محاکم چنین اتفاقی نمی‌افتد؛ زیرا رویه محاکم آن است که ابتدای جلسه از خواهان اخذ توضیح می‌کنند تا اگر خواهان قصد افزایش خواسته یا اقدام دیگری دارد، بیان دارد.

۵. اگر خوانده در جلسه اول با افزایش خواسته یا تغییر خواسته یا تغییر نحوه دعوی خواهان مواجه شود، آن جلسه نسبت به خواسته افزایش یافته یا تغییر یافته، جلسه اول محسوب نشده و جلسه بعد، جلسه اول خواهد بود؛ مگر آنکه خوانده در همان جلسه، اقدام به دفاع کند.

۶. اگر جلسه اول دادرسی به درخواست و رضایت اصحاب دعوی به تأخیر افتد، در این صورت جلسه بعدی نسبت به هر دو طرف، جلسه اول دادرسی محسوب می‌شود؛ زیرا در جلسه قبل که به تأخیر افتاده، به پرونده رسیدگی نشده است.

• حقوق خواهان تا اولین جلسه دادرسی

۱. استرداد دادخواست بدوی؛ (بند «الف» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م)

۲. تعرض به اصالت اسناد خوانده (انکار، تردید و ادعای جعل): البته قانون‌گذار مهلت آن را حتی‌الامکان تا جلسه اول دانسته که در خصوص بار معنایی عبارت «حتی‌الامکان» در مبحث مربوطه توضیح داده خواهد شد.^۲ (مواد ۲۱۷ و ۲۱۹ ق.آ.د.م)

• حقوق خواهان تا پایان اولین جلسه دادرسی (در جلسه اول دادرسی)

۱. ایراد رد قاضی (رد دادرسی): در این خصوص باید توجه داشت که مهلت ایرادات تا پایان جلسه اول دادرسی است. (ماده ۸۷ ق.آ.د.م) البته غیر از ایراد رد قاضی (رد دادرسی)، سایر ایرادات از جانب خواهان طرح نمی‌شود، بلکه مختص خوانده است. ایراد رد قاضی (رد دادرسی)، تنها ایرادی است که از جانب خواهان نیز قابل طرح است؛ زیرا این ایراد، ناظر به شخص قاضی است، نه اصل دعوی. بقیه ایرادات ناظر به اصل دعوی است و بنابراین فقط از جانب خوانده قابل طرح است و طرح آنها از جانب خواهان بی‌معنا است.

۱. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۴۲۳۲، مورخ ۱۳۷۰/۰۸/۰۶ آمده است که: «مراد از اولین جلسه دادرسی جلسه‌ای است که مقدمات رسیدگی فراهم بوده و در آن جلسه رسیدگی به عمل آمده باشد ولو رسیدگی ناقص مانده و وقت دادرسی تجدید گردیده باشد. با این وصف، تجدید وقت دادرسی بدون اینکه اقدامی صورت گرفته باشد جلسه رسیدگی به شمار نمی‌آید.»

۲. ر.ک: ج ۲، ص ۱۶۹ همین کتاب.

۲. افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر نحوه دعوی و تغییر درخواست؛ (ماده ۹۸ ق.آ.د.م)

۳. طرح دعوای اضافی؛ (به موجب وحدت ملاک با ماده ۹۸ ق.آ.د.م)

۴. جلب ثالث: در این خصوص باید توجه داشت که مهلت بیان جهات و دلایل جلب ثالث تا پایان جلسه اول دادرسی است و سپس ظرف سه روز باید دادخواست جلب ثالث تقدیم شود. (ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م)

• حقوق خوانده تا اولین جلسه دادرسی

۱. اعتراض به بهای خواسته؛ (بند ۴ ماده ۶۲ ق.آ.د.م)

۲. تعرض به اصالت اسناد خواهان (انکار، تردید و ادعای جعل). (مواد ۲۱۷ و ۲۱۹ ق.آ.د.م)

• حقوق خوانده تا پایان اولین جلسه دادرسی (در جلسه اول دادرسی)

۱. بیان ایرادات: ایرادات، اعم از ایرادات مذکور در ماده ۸۴ ق.آ.د.م، ایراد رد قاضی (رد دادرس)، ایراد دعوای واهی، ایراد دعوای اتباع بیگانه و همچنین سایر ایراداتی که در قانون ذکر نشده (مانند ایراد عدم مشروعیت جهت، ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعاوی، ایراد عدم طرح دعوی علیه همه اشخاص متأثر از دعوی و...) است. (ماده ۸۷ ق.آ.د.م)

۲. طرح دعوای متقابل؛ (ماده ۱۴۳ ق.آ.د.م)

۳. جلب ثالث: مهلت بیان جهات و دلایل جلب ثالث تا پایان جلسه اول دادرسی است و سپس ظرف سه روز باید دادخواست جلب ثالث تقدیم شود. (ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م)

• **تجدید جلسه دادرسی:** «تجدید جلسه»، به معنای دقیق و اخص خود به حالتی اطلاق می شود که برای رسیدگی به دعوی، جلسه دادرسی تشکیل شده و به تمام یا بخشی از دستور جلسه نیز عمل شده، اما به دلایلی تشکیل جلسه دیگری لازم باشد. مهم ترین موارد تجدید جلسه از قرار زیر است:

۱. **انقضای مدت جلسه:** ممکن است در جلسه دادرسی، وقت کافی برای بررسی برخی ادله، دفاعیات و جوانب پرونده نباشد. در این حالت جلسه دیگری تشکیل خواهد شد. (ماده ۱۰۴ ق.آ.د.م)

۲. **استناد به اسنادی که در خارج از دادگاه هستند:** اگر دادگاه پس از ملاحظه سند، تجدید جلسه را لازم ببیند، دستور آن را می دهد. (مواد ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲ و ۲۲۵ ق.آ.د.م)

۳. **استناد به یک پرونده حقوقی یا کیفری دیگر:** اگر دادگاه پس از درخواست و مطالعه پرونده استنادی، تجدید جلسه را لازم ببیند، دستور آن را می‌دهد. (مواد ۲۱۴ و ۲۱۵ ق.آ.د.م)
۴. **رسیدگی به اصالت سند:** اگر دادگاه بخواهد خود به اصالت سند رسیدگی کند و این امر را به کارشناس ارجاع ندهد، از موجبات تجدید جلسه است.
۵. **استناد به شهادت:** اگر در جریان دادرسی، به شهادت شهود استناد شود و قاضی شهادت شهود را بپذیرد، جلسه دادرسی تجدید می‌شود.
۶. **استکتاب:** اگر اصالت امضا، خط، مهر یا اثر انگشت شخصی مورد تعرض قرار گیرد که در جلسه دادرسی حضور دارد و دادگاه بخواهد برای بررسی صحت و اصالت سند، استکتاب کند، جلسه را تجدید خواهد کرد. البته این امر در عمل اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا محاکم خود اقدام به استکتاب نمی‌کنند تا نیاز به تجدید جلسه باشد، بلکه آن را به کارشناس واگذار می‌کنند. (ماده ۲۲۴ ق.آ.د.م)
۷. **تحقیق محلی و معاینه محل:** در صورت صدور هر یک از قرارهای تحقیق محلی یا معاینه محل، وقت تجدید شده و به طرفین ابلاغ می‌شود.
۸. **یافتن ادله جدید:** اگر در جریان دادرسی، ادله جدید کشف شود و یکی از طرفین به این ادله استناد کند، در صورتی که دادگاه آن ادله جدید را مؤثر در کشف حقیقت بداند، جلسه را تجدید خواهد کرد. (ملاک ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م)
۹. **درخواست خواهان برای ارائه دلیل:** ممکن است خوانده تا پایان جلسه اول دادرسی دلایلی اقامه کند که دفاع از آن برای خواهان جز با ارائه ادله جدید مقدور نباشد. در صورت درخواست خواهان و موجه دانستن این درخواست، جلسه تجدید خواهد شد (ماده ۹۷ و ملاک ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م)
۱۰. **افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر نحوه دعوی:** اگر در جلسه اول دادرسی، هر یک از این موارد رخ دهد یا آنکه قبل از جلسه هر یک از این موارد رخ داده باشد و مراتب به خوانده ابلاغ نشده باشد و او نیز در جلسه حاضر نباشد یا در صورت حضور، حاضر به دفاع در خصوص خواسته‌ای که افزایش یا تغییر پیدا کرده، نباشد؛ در این صورت باید جلسه برای استماع دفاعیات او نسبت به خواسته‌ای که افزایش یا تغییر یافته، تجدید شود.

۱۱. **اخذ توضیح از خواهان:** ممکن است دادگاه برای صدور حکم، نیازمند اخذ توضیح از خواهان باشد. در صورت عدم حضور خواهان در جلسه دادرسی، دادگاه وقت دیگری تعیین و لزوم حضور او را برای اخذ توضیح قید می‌کند. (ماده ۹۴ ق.آ.د.م)

۱۲. **ارائه دلیل یا استدلال جدید از جانب خواهان:** اگر دلیل یا استدلال جدیدی، فراتر از آنچه در دادخواست درج شده، در جلسه دادرسی بیان شود و خوانده حضور نداشته باشد، باید جلسه دادرسی تجدید شود تا اصل تناظر رعایت شود؛ یعنی باید دلیل یا استدلال جدید خواهان به خوانده عرضه شود تا او بتواند در برابر آن دفاع کند.

● **تأخیر جلسه (تغییر وقت رسیدگی):** حالتی را گوییم که عمل به دستور جلسه، حتی به‌نحو جزئی، امکان‌پذیر نمی‌شود و در نتیجه وقت دادرسی به تأخیر افتاده و به وقت دیگری موکول می‌شود. در صورت تأخیر جلسه، جلسه دادرسی در وقت مقررش اصلاً تشکیل نشده و آثار جلسه دادرسی بر آن مترتب نیست و وقت جلسه به کلی تغییر کرده است. قانون‌گذار در برخی موارد، اشتباهاً به جای عبارت «تأخیر جلسه»، از عبارت «تجدید جلسه» استفاده کرده است. در این موارد، عبارت «تجدید جلسه» در معنای دقیق خود استفاده نشده، بلکه در معنای اعم خود و در معنای غیردقیق استفاده شده و منظور همان تأخیر جلسه است. عمده‌ترین موارد تأخیر جلسه از قرار زیر است:

۱. در صورت اقامه دعوی طاری: در صورت طرح دعوی طاری، اگر فرصت کافی برای ابلاغ دعوی طاری به خوانده دعوی طاری و اصحاب دعوی نباشد، باید جلسه دادرسی برای رسیدگی توأمان به دعاوی اصلی و طاری به تأخیر افتد. (مواد ۱۳۲، ۱۳۸ و ۱۴۳ ق.آ.د.م)

۲. اگر وکیل یکی از طرفین دچار فوت، ممنوع‌شدن از وکالت، تعلیق، عزل، استعفا یا بازداشت شود و دادگاه اخذ توضیح را لازم بداند و فرصت کافی برای ابلاغ وقت دادرسی به موکلش نباشد، جلسه دادرسی برای اخذ توضیح از موکل به تأخیر می‌افتد. (ماده ۴۰ ق.آ.د.م)

۳. اگر وکیل به واسطه یکی از معاذیر چهارگانه مذکور در ماده ۴۱ ق.آ.د.م نتواند در جلسه حاضر شود و این عذر خود را برای جلسه دادگاه به اطلاع دادگاه رسانده باشد. البته در این خصوص قانون‌گذار از عبارت «تجدید جلسه» سخن گفته است؛ اما دقیق‌تر آن است که بگوییم اگر دادگاه قبل از برگزاری جلسه از این امر مطلع شود، جلسه به تأخیر می‌افتد.

۴. در صورت درخواست و تراضی اصحاب دعوی؛ (ماده ۹۹ ق.آ.د.م)

۵. اگر شاهد برای حضور در دادگاه، احضار شده باشد و با وجود این، حاضر نشود، شاهد مجدداً احضار می‌شود و جلسه برای احضار مجدد شاهد به تأخیر می‌افتد. (ماده ۲۴۳ ق.آ.د.م)
۶. اگر خوانده، به واسطه کمی مدت یا دلیل دیگر نتواند اسناد خود را برای جلسه اول دادرسی حاضر کند، حق دارد تأخیر جلسه را بخواهد. (ماده ۹۶ ق.آ.د.م)
۷. اگر برای اخذ توضیح از کارشناس، جلسه‌ای تشکیل شود، ولی او حاضر نشود، باید اقدام به تأخیر جلسه کرد. همچنین در این حالت کارشناس قابل جلب است (ماده ۲۶۳ ق.آ.د.م)
۸. در صورت تغییر در محل استقرار دادگاه و عدم اطلاع‌رسانی به اصحاب دعوی، عدالت اقتضا دارد که جلسه دادرسی به تأخیر افتد.
۹. اگر به واسطه زندانی یا بازداشت شدن یا مأموریت دولتی یا مأموریت نظامی یا مسافرت ضروری، یکی از اصحاب دعوی نتواند در جلسه حاضر شود، به او مهلت کافی داده می‌شود تا وکیل تعیین کند. (ماده ۱۰۶ ق.آ.د.م) دادن مهلت کافی، ممکن است به تأخیر جلسه منتهی شود.
۱۰. اگر مانعی برای تشکیل جلسه دادرسی پیش آید، جلسه به تأخیر می‌افتد؛ (ماده ۱۰۰ ق.آ.د.م) برای مثال، قاضی در دادگاه حاضر نشود یا اینکه نتیجه ابلاغ به اصحاب دعوی به دفتر دادگاه باز نگشته باشد و در نتیجه به دلیل آنکه بر دادگاه ابلاغ شدن یا نشدن اوراق معلوم نیست، برگزاری جلسه مقدور نباشد.

● کاهش خواسته (ماده ۹۸ ق.آ.د.م)

۱. کاهش خواسته در تمام مراحل بدوی، واخواهی و تجدیدنظر، امکان‌پذیر است.
۲. کاهش خواسته تا قبل از ختم دادرسی امکان‌پذیر است.
۳. در فرجام‌خواهی، کاهش خواسته معنا ندارد؛ زیرا دیوان عالی کشور رسیدگی ماهوی نمی‌کند؛ بلکه فقط از حیث شکلی رسیدگی می‌کند؛ اما اگر دیوان عالی کشور رأی را نقض کند و پرونده را برای رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی یا تجدیدنظر بفرستد، در آن مرحله، کاهش خواسته امکان‌پذیر است.
۴. کاهش خواسته تشریفات خاصی ندارد و به صرف درخواست شفاهی خواهان یا وکیل او، صورت می‌گیرد. درخواست شفاهی در صورت مجلس درج شده و به امضای خواهان می‌رسد.

۵. کاهش خواسته، نه تنها در خواسته‌های کلی فی‌الذمه امکان‌پذیر است (برای مثال، کاهش خواسته از مطالبه ۹۰ میلیون تومان به ۸۰ میلیون تومان) بلکه در خواسته عین معین نیز قابل تصور است. برای مثال، خواسته شخصی الزام به تنظیم سند ۶ دانگ از ملکی است؛ او در قالب کاهش خواسته، خواسته خود را به الزام به تنظیم ۴ دانگ از همان ملک کاهش می‌دهد.

۶. کاهش خواسته، در هزینه دادرسی تأثیر ندارد و باعث استرداد مابه‌التفاوت هزینه دادرسی نمی‌شود؛ اما حق‌الوکاله وکیل را نسبت به ادامه کار، کاهش می‌دهد.

۷. درست است که کاهش خواسته، در هزینه دادرسی تأثیر ندارد و باعث استرداد مابه‌التفاوت هزینه دادرسی نمی‌شود؛ اما اگر خوانده محکوم شود و در نتیجه محکوم به تأدیه هزینه‌های دادرسی شود، محکومیت او بنابر خواسته کاهش‌یافته است، نه خواسته اولیه.

۸. بعد از کاهش خواسته، ملاک تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی، مبلغ نهایی خواسته (خواسته کاهش‌یافته یا افزایش‌یافته) است.

۹. اگر خواهان، دو یا چند خواسته را در دادخواست خود درج کرده باشد و یکی از آنها را استرداد کند، این عمل کاهش خواسته نیست؛ بلکه ممکن است نسبت به خواسته مزبور، حسب‌مورد استرداد دادخواست یا دعوی تلقی شود. (ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: دعوایی به خواسته ۵۰۰ میلیون ریال در دادگاه عمومی تحت رسیدگی است. کاهش خواسته صورت می‌گیرد و در نتیجه خواسته دعوی ۲۰۰ میلیون ریال می‌شود. در این صورت با توجه به آنکه دعاوی‌ای که خواسته آن تا ۲۰۰ میلیون ریال باشد، در صلاحیت شورای حل اختلاف است، آیا دادگاه باید قرار عدم صلاحیت صادر و پرونده را به شورای حل اختلاف بفرستد؟

○ جواب: بله؛ اگر کاهش یا افزایش خواسته موجب تغییر صلاحیت، از دادگاه به شورای حل اختلاف یا بالعکس شود، باید پرونده به مرجع صالح ارسال شود؛ زیرا صلاحیت این دو، نسبت به هم ذاتی است؛ از همین رو دادگاه عمومی باید با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به شورای حل اختلاف ارسال کند. بند «الف» ماده ۹ قانون شورای حل اختلاف که رسیدگی به دعاوی تا ۲۰ میلیون تومان را در صلاحیت شورا دانسته است، به جز مواردی که در تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون در دادگستری مطرح باشند، ناظر به پرونده‌هایی است که در زمان تصویب قانون شورای حل اختلاف با خواسته کمتر از ۲۰ میلیون تومان در دادگاه عمومی در دست رسیدگی بوده است و تغییر قانون موجب

نمی‌شد که دادگاه عمومی نسبت به آن پرونده‌ها قرار عدم صلاحیت صادر و آنها را به شورای حل اختلاف ارسال کند؛ بنابراین آن ماده ارتباطی با سؤال فعلی ندارد. در سؤال فعلی، دعوی به دلیل کاهش خواسته از صلاحیت شورای حل اختلاف خارج شده است.

● افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر در خواست و تغییر نحوه دعوی

۱. **افزایش خواسته:** یعنی خواهان بر حجم خواسته خود بیفزاید. برای مثال، خواسته خود را از ده سکه بهار آزادی به بیست سکه بهار آزادی یا از صد میلیون تومان به دویست میلیون تومان یا از چهار دانگ یک ملک به شش دانگ آن ملک افزایش دهد.

۲. **تغییر خواسته:** یعنی خواسته قبلی حذف و عنوان جدیدی جایگزین آن شود. برای مثال، خواهان، خواسته خود را از خلع ید به تخلیه ید یا از رفع تصرف عدوانی به رفع ممانعت از حق یا از فسخ نکاح به طلاق تغییر دهد.

۳. **تغییر نحوه دعوی:** یعنی خواهان منشأ دعوای خود را تغییر دهد. برای مثال، زنی که دادخواست طلاق داده، منشأ دعوای خود را از ترک انفاق، به عسر و حرج به دلیل فساد اخلاق شوهر، تغییر دهد یا موجری که در قالب قانون روابط موجر و مستأجر، مصوب ۱۳۵۶ دادخواست تخلیه داده، منشأ دعوای خود را از تخلیه به دلیل عدم تأدیه اجاره بها، به تخلیه به دلیل نیاز شخصی تغییر دهد.

۴. **تغییر درخواست:** یعنی تغییر درخواست‌های فرعی و تبعی؛ مانند آنکه خواهان، درخواست تأمین خواسته را به دستور موقت تغییر دهد یا آنکه درخواست دستور موقت را به تأمین خواسته تغییر دهد. گرچه خواهان می‌تواند تا قبل از ختم دادرسی، درخواست‌های فرعی و تبعی خود را بیان دارد؛ اما این امکان نیز برای او فراهم است که درخواستی را که به عمل آورده تا پایان جلسه اول دادرسی تغییر دهد.

● شرایط افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر درخواست و تغییر نحوه دعوی

(ماده ۹۸ ق.آ.د.م)

۱. فقط در مرحله بدوی امکان پذیر است. در مراحل وخواهی، تجدیدنظر و فرجام امکان پذیر نیست.

۲. تا پایان جلسه اول دادرسی باید صورت گیرد؛ یعنی خواهان می‌تواند در جلسه اول دادرسی یا قبل از تشکیل جلسه، اقدام به این امور کند.

۳. این اقدامات منوط به آن است که با دعوای مطروحه، مربوط و دارای یک منشأ باشد.
۴. موارد فوق، تشریفات خاصی ندارد و به صرف درخواست شفاهی خواهان یا وکیل او به عمل می‌آید. درخواست شفاهی در صورت مجلس درج شده و به امضای خواهان می‌رسد.
۵. در افزایش خواسته، خواهان باید مبلغ مازاد هزینه دادرسی را بپردازد. در غیر این صورت اخطار رفع نقص صادر می‌شود و در صورت عدم پرداخت هزینه ظرف ده روز، درخواست او مبنی بر افزایش خواسته، رد می‌شود. در تغییر خواسته نیز اگر بهای خواسته جدید بیش از خواسته قبلی باشد، همین قاعده حاکم است.
۶. بعد از تغییر یا افزایش خواسته، ملاک تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی، مبلغ نهایی خواسته (خواسته کاهش یافته یا افزایش یافته) است.
۷. اگر درخواست تغییر خواسته قبول نشود، رسیدگی به همان خواسته اولیه ادامه پیدا می‌کند. در این حالت نمی‌توان تغییر خواسته را به منزله استرداد دعوای اولیه دانست و به خواسته اولیه نیز رسیدگی نکرد.

◀ سؤال: شخصی به استناد یک فقره چک، دادخواستی جهت مطالبه مبلغ پنجاه میلیون تومان علیه دیگری می‌دهد. آیا می‌تواند تا پایان جلسه اول، به استناد یک فقره چک دیگر از همان شخص به مبلغ بیست میلیون تومان، افزایش خواسته دهد؟

● جواب: خیر؛ از آنجا که با دو چک سروکار داریم، افزایش خواسته با اصل دعوی، دارای وحدت منشأ نیست.

◀ سؤال: در سؤال فوق، اگر هر دو چک ناشی از یک قرارداد باشد، تکلیف چیست؟ آیا این دو چک دارای وحدت منشأ است یا خیر؟ و آیا افزایش خواسته، به استناد چک دیگر امکان‌پذیر است یا خیر؟

● جواب: اگر دادخواست اولی، صرفاً به استناد چک طرح شده باشد، در این صورت افزایش خواسته امکان‌پذیر نیست؛ زیرا دو قسمت خواسته، دارای وحدت منشأ نیست؛ اما اگر دادخواست اولی به استناد چک نباشد، بلکه به استناد قرارداد و برای مطالبه مبلغ قرارداد طرح شده باشد، در این صورت افزایش خواسته امکان‌پذیر است؛ زیرا دو قسمت خواسته، مستند به منشأ واحدند که همان قرارداد باشد و در نتیجه وحدت منشأ برقرار است و افزایش خواسته امکان‌پذیر می‌شود.

◀ سؤال: شخصی بابت اجور معوّقه ملکی، دادخواست داده است. آیا می تواند اجور معوّقه ملک دیگر خود را در قالب افزایش خواسته، مطالبه کند؟

○ جواب: خیر؛ زیرا این دو خواسته با یکدیگر مربوط نیستند.

◀ سؤال: شخصی بابت اجور معوّقه ملکی، دادخواست داده است. آیا می تواند خسارات وارد به همان ملک را در قالب افزایش خواسته مطالبه کند؟

○ جواب: خیر؛ زیرا این دو خواسته، از یک منشأ نیست. منشأ خواسته اول، قرارداد اجاره و منشأ خواسته دوم، مسئولیت مدنی است.

● احکام خاص افزایش خواسته

۱. در صورت افزایش خواسته، خواهان مکلف است بابت خواسته افزایش یافته نیز هزینه دادرسی بپردازد.

۲. افزایش خواسته، موجب افزایش میزان حق الوکاله وکیل و در نتیجه افزایش تمبر مالیاتی وکالت نامه وکیل است.

● تجدید جلسه در افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر در خواست و تغییر نحوه دعوی

۱. در صورت افزایش خواسته، تغییر خواسته یا تغییر نحوه دعوی، از آنجا که در ادعای خواهان، تغییر و تبدیلی رخ داده، باید مراتب به خوانده ابلاغ شود. اگر فرصت کافی برای ابلاغ به خوانده باشد، جلسه دادرسی در همان موعد مقرر برگزار می شود؛ مانند آنکه خواهان مدتی قبل از برگزاری جلسه اول، اقدام به تغییر خواسته می کند و در نتیجه فرصت کافی برای ابلاغ به خوانده و رعایت فاصله قانونی (حداقل پنج روز بین ابلاغ تا جلسه دادرسی) وجود دارد.

۲. اما اگر فرصت کافی برای ابلاغ افزایش خواسته، تغییر خواسته یا تغییر نحوه دعوی به خوانده نباشد، جلسه دادرسی تجدید می شود؛ مگر آنکه خوانده حاضر باشد که در همان جلسه اول دادرسی، نسبت به خواسته افزایش یافته، خواسته تغییر یافته یا دعوی که منشأ آن تغییر کرده، پاسخ گو باشد که در این صورت جلسه دادرسی بدین علت تجدید نمی شود. برای مثال، خواهان اندکی قبل از جلسه اول دادرسی یا در جلسه اول دادرسی اقدام به افزایش خواسته می کند. علی رغم اینکه این افزایش خواسته، به خوانده ابلاغ نشده، اما او آمادگی خود را جهت دفاع در

همان جلسه اعلام می‌کند. در این صورت نیاز به تجدید جلسه نیست؛ اما اگر خواننده، آمادگی خود را جهت دفاع اعلام نکند، باید جلسه دیگری برای رسیدگی به خواسته‌ای که افزایش یافته یا دعوایی که تغییر یافته، برگزار شود.

۳. تغییر درخواست به خواننده ابلاغ نمی‌شود؛ زیرا راجع به امور فرعی و تبعی دعوی است. از طرف دیگر، اصل درخواست اولیه خواهان نسبت به امور فرعی دعوی، مانند تأمین خواسته، علی‌الاصول به خواننده ابلاغ نمی‌شود؛ بنابراین وقتی اصل درخواست اولیه خواهان برای تأمین خواسته به خواننده، ابلاغ نمی‌شود، تغییر آن نیز نیاز به ابلاغ ندارد.

۴. کاهش خواسته نیز باید به خواننده ابلاغ شود تا بداند که دفاعیات خود را در چه محدوده‌ای ارائه کند؛ اما کاهش خواسته منجر به تجدید جلسه نیست.

● **رسیدگی توأمان به دعاوی:** اگر دعاوی که ارتباط کامل دارند طرح شده باشند، دادگاه طبق ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م به صورت توأمان به آنها رسیدگی می‌کند. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. منظور از ارتباط کامل آن است که نتیجه یک دعوی در دعاوی دیگر مؤثر باشد.

۲. در خصوص این دعاوی مرتبط، وحدت اصحاب دعوی لازم نیست.

۳. تکلیف دادگاه در مواجهه با این دعاوی چنین است که:

▪ اگر این دعاوی در یک دادگاه (یک شعبه) باشند، دادگاه به موجب قرار رسیدگی توأمان به آنها به نحو یک جا رسیدگی می‌کند.

▪ اگر این دعاوی در چند شعبه مطرح باشند، با تعیین رئیس حوزه قضائی در یک شعبه، تجمع می‌شوند.

۴. این دعاوی علی‌القاعده باید در شعبه‌ای تجمع شوند که دارای سبق رسیدگی است؛ اگرچه قانون در این خصوص ساکت است.

۵. سایر شعب قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کنند و پرونده را به شعبه‌ای که رئیس حوزه قضائی برای تجمع دعاوی تعیین کرده، ارسال می‌کنند.

● **توقیف دادرسی:** گاه رسیدگی به دعوی، به دلیلی در مدتی محدود متوقف می‌شود. موارد توقیف دادرسی از قرار زیر است:

۱. فوت، حجر یا ورشکستگی یکی از طرفین دعوی؛ (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م).
۲. زوال سمت نماینده یکی از اصحاب دعوی؛ (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م).
۳. صدور قرار اناطه؛ (ماده ۱۹ ق.آ.د.م).
۴. صدور قرار تأمین دعوی واهی یا تأمین دعوی اتباع بیگانه: در مهلتی که خواهان برای سپردن تأمین دارد، رسیدگی به دعوی متوقف می‌شود. (مواد ۱۰۹ و ۱۴۷ ق.آ.د.م).
۵. ارجاع دعوی مطروحه در دادگستری به داوری: اگر اصل دعوی، در دادگاه مطرح بوده و از این طریق به داوری ارجاع شود، رسیدگی به دعوی، متوقف می‌شود و در صورت اعتراض به رأی داور و صدور حکم به بطلان آن، رسیدگی به دعوی تا قطعیت حکم بطلان رأی داور متوقف می‌ماند. (ماده ۴۹۱ ق.آ.د.م).
۶. درخواست تصحیح رأی داور بعد از آنکه به رأی او اعتراض شده است: در این صورت تا قبل از تصحیح رأی داور، رسیدگی به اعتراض متوقف می‌ماند. (ماده ۴۸۷ ق.آ.د.م).
۷. اگر رسیدگی به دعوی طاری در صلاحیت مرجعی غیر از دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی باشد و دادگاه نتیجه دعوی طاری را در رسیدگی خود مؤثر بداند، موقتاً رسیدگی خود را تا تعیین نتیجه قطعی دعوی طاری، متوقف می‌کند.
۸. در صورت استعفای وکیل، اگر دادگاه لازم بداند، دادرسی نهایتاً تا یک ماه قابل توقیف است. (ماده ۳۹ ق.آ.د.م).
۹. اگر نسبت به رأیی که در پرونده‌ای به عنوان دلیل ارائه شده، اعتراض ثالث طاری یا اعاده دادرسی طاری صورت گیرد و این اعتراض، مؤثر در رسیدگی به دعوی اصلی باشد، رسیدگی به آن پرونده تا تعیین نتیجه اعتراض ثالث یا اعاده دادرسی، به تأخیر می‌افتد یا به عبارت بهتر، متوقف می‌شود. (مواد ۴۲۳ و ۴۳۴ ق.آ.د.م) در متن قانون از عبارت «تأخیر رسیدگی» استفاده شده است؛ اما به نظر می‌رسد که منظور قانون‌گذار، توقیف رسیدگی باشد.
۱۰. اگر نسبت به پرونده‌ای که در دیوان عالی تحت رسیدگی است، درخواست اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث شود، دیوان عالی، رسیدگی خود را تا تعیین نتیجه اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث متوقف می‌کند. (تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م).

● اوصاف قرار توقیف دادرسی

۱. گرچه توقّف دادرسی به موجب اخطاریّه، به اطلاع اصحاب دعوی می‌رسد، اما متن قرار توقیف دادرسی، نیاز به ابلاغ ندارد.
۲. با توجّه به اینکه این قرار ابلاغ نمی‌شود، نیاز به پاک‌نویس شدن ندارد و دادنامه نمی‌شود.
۳. این قرار قابل اعتراض و تجدیدنظرخواهی نیست.
۴. در مدّت توقیف دادرسی، جریان مواعید قانونی و قضائی متوقّف می‌شود.

● تفاوت توقّف دادرسی و تأخیر دادرسی

۱. توقّف دادرسی به موجب صدور قرار توقیف دادرسی است؛ اما تأخیر دادرسی، یک دستور ساده قضائی است و در قالب قرار صادر نمی‌شود.
۲. در صورت توقّف دادرسی، هیچ‌گونه اقدام به رسیدگی نسبت به پرونده، در مدّت توقیف صورت نمی‌گیرد؛ اما در تأخیر دادرسی، صرفاً وقت رسیدگی به تعویق می‌افتد و سایر اقدامات رسیدگی، مانند صدور قرار کارشناسی، صدور قرار معاینه محل و..... نسبت به پرونده امکان‌پذیر است.

● **توقیف دادرسی به دلیل تغییر در وضعیت طرفین دعوی:** ممکن است در جریان رسیدگی به پرونده، در وضعیت طرفین دعوی، یکی از تغییرات زیر حادث شود. این تغییرات (فوت یا.....) در تمام دعاوی بدوی، وخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث، به شرح زیر، موجب توقّف رسیدگی می‌شود:

۱. **فوت یکی از اصحاب دعوی در جریان دادرسی:** اگر یکی از اصحاب دعوی، در جریان دادرسی فوت کند، علی‌الاصول دادرسی تا تعیین وراثت متوقّف شده و نسبت به آن، قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود. (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م) در این خصوص باید توجّه داشت که:
 - توقّف دادرسی به موجب اخطاریّه به طرف دیگر اطلاع داده می‌شود.
 - دادرسی تا تعیین وراثت متوقّف می‌ماند؛ چه وراثت شخصاً خودشان را به دادگاه معرفی کنند یا آنکه طرف مقابل ایشان را به دادگاه معرفی کند.
 - برای معرفی وراثت، باید گواهی حصر وراثت به دادگاه تقدیم شود. البته با توجّه به اینکه طرف مقابل علی‌الاصول به گواهی حصر وراثت شخص دیگر دسترسی ندارد، باید شهادت شهود را نیز در این خصوص پذیرفت.

- اگر شخصی که در اثنای دادرسی، فوت کرده بلاوارث باشد، از این پس دادستان به عنوان قائم مقام او در دعاوی مطروحه جایگزین او می شود.
- در دعاوی قائم به شخص، یعنی دعاوی شخصیت محور، فوت شخصی که دعوی، قائم به اوست، موجب صدور قرار سقوط دعوی است، نه توقیف دادرسی.
- دعاوی قائم به شخص، دعاوی ای است که هیچ تأثیری در حقوق وراثت ندارد؛ مانند دعاوی طلاق، تمکین، سلب حضانت، اعسار یا الزام به ثبت نکاح موقت.
- نمی توان گفت که همه دعاوی غیر مالی، قائم به شخص است. برخی از دعاوی غیر مالی، مانند دعاوی نسب، اثبات زوجیت و.... چون در حقوق وراثت مؤثر است، قائم به شخص نیست و به وراثت منتقل می شود؛ چون در صورت اثبات نسب یا اثبات زوجیت، مهریه و توارث، حتی در صورت فوت طرفین، به قوت خود باقی است و به وراثت منتقل می شود.
- اگر یکی از طرفین دعوی، شخص حقوقی باشد، انحلال شخص حقوقی، موجب توقیف دادرسی نمی شود؛ زیرا تا قبل از ختم تصفیه، شخصیت حقوقی به قوت خود باقی است.
- در صورت تعدد خواهان یا خوانده، فوت یکی از خواهان ها یا خواندگان، دعوی را فقط نسبت به همان خواهان یا خوانده متوقف می کند و نسبت به سایرین تأثیر ندارد؛ مگر آنکه دعوی، قابل تجزیه و تفکیک نباشد.

۲. حجر یکی از اصحاب دعوی در جریان دادرسی: اگر یکی از اصحاب دعوی در جریان دادرسی

محبور شود و حجر او محل دادرسی باشد، دادرسی تا نصب قیم، متوقف شده و نسبت به آن، قرار توقیف دادرسی صادر می شود. (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م) در این خصوص باید توجه داشت که:

- توقف دادرسی به موجب اختاریه به طرف دیگر اطلاع داده می شود.
- دادرسی تا تعیین قیم، متوقف می ماند؛ چه قیم رأساً خود را به دادگاه معرفی کند یا آنکه طرف مقابل قیم را به دادگاه معرفی کند.
- با توجه به آنکه برای دعوی، همان درجه ای از اهلیت لازم است که برای اصل موضوع دعوی لازم است، اگر دعوی، راجع به یک امر غیر مالی باشد و یکی از طرفین در جریان دادرسی، سفیه شود، دادرسی متوقف نمی شود؛ چرا که سفه نسبت به امور غیر مالی، حجر محسوب نمی شود.
- در صورت تعدد خواهان یا خوانده، حجر یکی از خواهان ها یا خواندگان، دعوی را فقط نسبت به همان خواهان یا خوانده متوقف می کند و نسبت به سایرین تأثیر ندارد؛ مگر آنکه دعوی، قابل تجزیه و تفکیک نباشد.

۳. ورشکستگی یکی از اصحاب دعوی در جریان دادرسی: اگر یکی از اصحاب دعوی، ورشکسته شود و دعوی نیز ناظر به امور مالی او باشد، حسب مورد اداره تصفیه یا مدیر تصفیه، قائم مقام او می شود. اگر مدیر تصفیه شخص مزبور در ضمن حکم ورشکستگی تعیین نشده باشد تا تعیین مدیر تصفیه، قرار توقیف دادرسی صادر می شود. در این خصوص باید توجه داشت که:

▪ با توجه به آنکه طبق ماده ۴۴۰ ق.ت مدیر تصفیه در حکم ورشکستگی یا نهایتاً ظرف پنج روز تعیین می شود، این فرض چندان مصداق ندارد. در شهرهایی نیز که اداره تصفیه وجود دارد، به صورت خودبه خود اداره تصفیه، قائم مقام تاجر ورشکسته است و بنابراین نیازی به توقیف دادرسی نیست.

▪ اداره تصفیه یا مدیر تصفیه فقط در دعاوی مالی، قائم مقام شخص ورشکسته اند؛ بنابراین ورشکستگی شخص در اثنای یک دعوی با موضوع غیر مالی، تأثیری در توقف آن دعوی ندارد.

▪ ورشکستگی یکی از اصحاب دعوی، فقط موجب توقیف دادرسی نسبت به همان شخص می شود و دادرسی را نسبت به سایرین متوقف نمی کند؛ مگر آنکه دعوی، قابل تجزیه نباشد.

● تغییر در وضعیت نمایندگان اصحاب دعوی در جریان دادرسی (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م)

۱. اگر در جریان دادرسی، سمت نمایندگان حسبی، مانند ولی، وصی یا قیم شخص محجور یا امین غایب مفقودالاثر به هردلیل مانند فوت، عزل، انزال، حجر یا ممنوعیت از تصرف زائل شود، در این صورت دادرسی تا تعیین نماینده جدید متوقف می شود؛ یعنی نسبت به آن، قرار توقیف دادرسی صادر می شود.

۲. توقیف دادرسی به موجب اختاریه به طرف دیگر اطلاع داده می شود.

۳. دادرسی تا تعیین نماینده جدید و معرفی او به دادگاه متوقف می ماند؛ چه او رأساً خود را به دادگاه معرفی کند یا آنکه طرف دیگر او را به دادگاه معرفی کند.

۴. زوال سمت نماینده برخی از اصحاب دعوی، فقط موجب توقیف دادرسی نسبت به همان اشخاص می شود و دادرسی را نسبت به سایرین متوقف نمی کند؛ مگر آنکه دعوی، قابل تجزیه نباشد.

۵. زوال سمت نماینده حقوقی ادارات دولتی، مانند بازنشستگی، انفصال از خدمت یا فوت، تأثیری در فرایند دادرسی نداشته و موجب توقف آن نمی شود؛ چون نماینده حقوقی، صرفاً کارمند و مأمور اداره است و شخصی که مخاطب ماست، شخص حقوقی اداره است، نه نماینده حقوقی.

۶. تغییر مدیران شخص حقوقی، تأثیری در فرایند دادرسی نداشته و موجب توقف آن نمی‌شود؛ چون شخص حقوقی مخاطب ابلاغ است. درست است که اختاریه‌های دادگاه به مدیران تحویل می‌شود؛ اما شخص حقوقی، مخاطب اصلی است و مدیران صرفاً از این جهت که اداره‌کننده آن هستند اوراق را تحویل می‌گیرند.

۷. زوال سمت وکیل، جز در یک استثناء، موجب توقف دادرسی نیست. طبق مواد ۳۹ و ۴۰ ق.آ.د.م زوال سمت وکیل فقط می‌تواند در صورت صلاح‌دید قاضی، موجب تأخیر دادرسی شود و فقط در صورتی که علت زوال سمت، استعفای وکیل باشد، دادگاه می‌تواند تا یک ماه، رسیدگی را متوقف کند.

● **تأخیر دادرسی به دلیل تغییر در وضعیت طرفین:** اگر برخی تغییرات در وضعیت طرفین رخ دهد، دادگاه فرصت کافی برای تعیین وکیل می‌دهد. (ماده ۱۰۶ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

۱. این عوامل عبارت‌اند از: توقیف (بازداشت) یا زندانی شدن یکی از اصحاب دعوی، عزیمت به مأموریت نظامی یا دولتی یا مسافرت ضروری به شهری خارج از مقر دادگاه.

۲. منظور از آنکه قانون بیان داشته که دادگاه مهلت کافی برای تعیین وکیل می‌دهد، آن است که رسیدگی به تأخیر می‌افتد.

۳. تأخیر رسیدگی، صرفاً به معنای به تعویق افتادن جلسه دادرسی است و نیاز به صدور قرار ندارد.

● **ختم مذاکرات و ختم دادرسی**

۱. **ختم مذاکرات:** ممکن است دادگاه برای رسیدگی به یک پرونده، یک یا چندین جلسه برگزار کند. مقطعی را که دیگر تشکیل هیچ جلسه‌ای لازم نیست، «ختم مذاکرات» گوئیم؛ به عبارت دیگر، مقطعی است که دادگاه تعیین جلسه جدید را لازم نداند. البته ممکن است دادگاه سایر اقدامات قضائی مانند صدور قرار کارشناسی، استعلام ثبتی، استعلام از ادارات دولتی، صدور قرار معاینه محل و... را لازم بداند.

۲. **ختم دادرسی:** مقطعی است که دیگر هیچ اقدام قضائی، اعم از تشکیل جلسه یا هر تحقیقات دیگری، نسبت به پرونده لازم نیست. به عبارت دیگر، رسیدگی نسبت به پرونده پایان یافته و

پرونده مُعد (آماده) صدور رأی است.^۱

۳. بعد از ختم مذاکرات، اقدامات قضائی نسبت به پرونده همچنان ممکن است صورت گیرد؛ اما بعد از ختم دادرسی، نیاز به هیچ اقدام قضائی دیگری نیست.

۴. ممکن است ختم دادرسی و ختم مذاکرات بر هم منطبق باشند و ممکن است بر هم منطبق نباشند. اگر بر هم منطبق نباشند، ختم مذاکرات زودتر از ختم دادرسی است.

۵. اگر پس از آخرین جلسه (ختم مذاکرات)، هیچ اقدام دیگری لازم نباشد و پرونده آماده صدور رأی قاطع باشد، در این حالت ختم مذاکرات بر ختم دادرسی منطبق است و اگر پس از ختم مذاکرات، پرونده همچنان نیازمند اقدامات دیگری، مانند صدور قرار کارشناسی و استعلام از ادارات دولتی باشد، در این حالت ختم مذاکرات بر ختم دادرسی مقدم است.

● استرداد دادخواست و دعوی در مرحله بدوی

۱. استرداد دادخواست بدوی تا جلسه اول: قرار ابطال دادخواست صادر می‌شود. (بند «الف»

ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) در این خصوص توجّه داشته باشید که:

■ منظور، آن است که خواهان قبل از تشکیل جلسه اول یا به‌عنوان اولین اقدام در جلسه اول، دادخواست خود را مسترد کند.

■ فعلاً از عبارت «استرداد دادخواست» استفاده می‌کنیم، نه «استرداد دعوی»؛ چون تا قبل از تشکیل جلسه، قاضی وارد رسیدگی به دعوی نشده است.

■ ممکن است استرداد دادخواست، نسبت به برخی از خواندگان رخ دهد.

■ استرداد دادخواست در سایر مراحل دادرسی، یعنی استرداد دادخواست‌های واخواهی، تجدیدنظر و فرجام، محدود به قبل از جلسه اول دادرسی نیست؛ بلکه تا قبل از ختم دادرسی امکان‌پذیر است و در هر صورت حسب‌مورد، قرار ابطال دادخواست و واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام صادر می‌شود.

۲. استرداد دعوی بدوی تا قبل از ختم مذاکرات: قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. (بند «ب»

ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) در این خصوص توجّه داشته باشید که:

۱. نظریات مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به‌شماره ۷/۸۸۴، مورخ ۱۳۶۶/۰۴/۲۵ و شماره ۷/۱۸۵۳، مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۱ دقیقاً همین احکام و آثار را در خصوص ختم دادرسی بیان داشته است. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۲۶۱.

- قرار ردّ دعوی با قرار ابطال دادخواست که در بند فوق مشاهده شد، از حیث آثار عملی تفاوتی ندارد؛ جز اینکه قانون‌گذار قرار ردّ دعوی را در شمار قرارهای قابل فرجام ذکر نکرده است، که البته باید این سکوت را ناشی از تسامح قانون‌گذار دانست.
- ممکن است استرداد دعوی، نسبت به برخی از خواندگان رخ دهد.

۳. استرداد دعوای بدوی بعد از ختم مذاکرات در صورت رضایت خواننده: قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. (بند «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م)

۴. صرف‌نظر کردن کلی خواهان از دعوای بدوی: قرار سقوط دعوی صادر می‌شود. (بند «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- قرار سقوط دعوی، برخلاف دو قرار ابطال دادخواست و ردّ دعوی و برخلاف سایر قرارها، از اعتبار امر مختوم برخوردار است.
- خواهان در هر مقطعی از دادرسی ممکن است از دعوای خود به کلی صرف‌نظر کند.
- صرف‌نظر کردن کلی خواهان از دعوی، نیازمند رضایت خواننده نیست.
- قرار سقوط دعوی، موجب زوال دعوی به معنای اخص می‌شود؛ یعنی حق طرح دعوی را سلب کرده و طرح مجدد آن دعوی امکان‌پذیر نیست.
- استرداد دادخواست یا دعوی و صرف‌نظر کردن کلی خواهان از دعوی، موجب بازگرداندن هزینه دادرسی - که خواهان پرداخت کرده - نیست.

◀ سؤال: بعد از ختم مذاکرات، خواهان، تقاضای استرداد دعوای خود را به دادگاه تقدیم می‌کند؛ تکلیف چیست؟

○ جواب: دادگاه به این استرداد دعوی توجه نمی‌کند و رسیدگی خود را ادامه می‌دهد؛ زیرا این استرداد دعوی، به دلیل آنکه بعد از ختم مذاکرات به عمل آمده، نیاز به رضایت خواننده دارد و خواهان هنوز رضایت او را جلب نکرده است.

ثانیاً: نمی‌توان این استرداد دعوی را به منزله صرف‌نظر کردن کلی خواهان از دعوی دانست و بر آن مبنا، قرار سقوط دعوی صادر کرد؛ زیرا خواهان صراحتاً اراده خود را مبنی بر صرف‌نظر کردن کلی از دعوی، انشا و اظهار نداشته است؛ بنابراین رسیدگی به دعوی ادامه می‌یابد؛ مگر آنکه خواننده نیز در دادگاه حاضر شده و نسبت به استرداد دعوی، اعلام رضایت کند که در این صورت قرار ردّ دعوی صادر می‌شود.

◀ سؤال: اگر قرار صادره از دادگاه بدوی، در مرحله تجدیدنظر نقض شود و پرونده برای رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی ارسال شود یا آنکه رأی بدوی (اعم از حکم یا قرار)، در فرجام نقض شود و پرونده برای رسیدگی مجدد به همان شعبه بدوی یا شعبه هم‌عرض اعاده شود؛ آیا خواهان بدوی می‌تواند در این مقطع، دعوای بدوی خود را استرداد کند؟

● جواب: بله؛ زیرا اعاده پرونده به دادگاه بدوی، نوعی بازگشایی مجدد دادرسی بدوی است و در نتیجه خواهان بدوی می‌تواند دعوای بدوی خود را در این مقطع مسترد کند.

◀ مبحث ششم / مواعد (مواد ۴۴۲ تا ۴۵۳ ق.آ.د.م)

● **مواعد:** منظور از موعد، مدت زمانی است که برای اقدامی قضائی به اصحاب دعوی یا سایر اشخاص مرتبط با دعوی، مانند کارشناس داده می‌شود. مواعد به قانونی و قضائی تقسیم می‌شوند:

۱. **مواعد قانونی:** در این مواعد، میزان موعد در قانون مشخص شده است؛ یعنی مخاطب، مدت مشخصی از تاریخ ابلاغ اخطاریه، فرصت دارد تا اقدام خاصی را انجام دهد.

۲. **مواعد قضائی:** در این مواعد، میزان موعد بسته به نظر قاضی است. (ماده ۴۴۲ ق.آ.د.م) مواعد قضائی ممکن است به یکی از دو صورت زیر، تعیین شود:

- قاضی مدتی مشخص را از تاریخ ابلاغ اخطاریه، تعیین می‌کند تا اقدامی در آن مهلت مشخص انجام شود. در این فرض، مواعد قضائی، شبیه مواعد قانونی است؛ با این تفاوت که مواعد قانونی در قانون و مواعد قضائی توسط قاضی تعیین می‌شود.
- قاضی تاریخ مشخصی را (مانند پنجم فروردین) به عنوان تاریخ انقضای موعد ذکر می‌کند.

● احکام مواعد

۱. در مواعد قانونی و همچنین در مواعد دسته اول (در آن دسته از مواعد قضائی که ابتدای موعد از روز ابلاغ محاسبه می‌شود)، روز ابلاغ و روز اقدام، جزء موعد محاسبه نمی‌شود. به عبارت دیگر، مواعد در آیین دادرسی مدنی خالص‌اند. (ماده ۴۴۵ ق.آ.د.م)

۲. در مواعد قضائی دسته دوم (مواعدی که روز خاصی به عنوان تاریخ انقضای موعد درج می‌شود)، موعد در همان روز تعیین شده خاتمه می‌یابد؛ (ماده ۴۴۹ ق.آ.د.م) مگر آنکه آن روز، مصادف با

تعطیلی باشد که در این صورت آخرین روز موعد، روز بعد از تعطیلی خواهد بود. (ماده ۴۴۴ ق.آ.د.م.)

۳. تعطیلات نیز جزء موعد محاسبه می‌شود؛ مگر اینکه آخرین روز اقدام، مصادف با تعطیلی باشد یا دستگاه قضائی مربوطه، آماده پاسخ نباشد که در این صورت اولین روز بعد از تعطیلات، روز اقدام محسوب می‌شود. (ماده ۴۴۴ ق.آ.د.م.)

۴. از حیث مواعد، ماه ۳۰ روز و سال ۱۲ ماه (۳۶۰ روز) محاسبه می‌شود؛ بنابراین اگر موعدی یک ماه باشد، آن را ۳۰ روزه فرض می‌کنیم؛ حتی اگر در شش ماه اول سال باشیم که ۳۱ روزه هستند. (ماده ۴۴۳ ق.آ.د.م.)

◀ **سؤال:** رأی غیابی بدوی در تاریخ ۱۳۹۴/۰۱/۰۵ ابلاغ شده است. آخرین مهلت تجدیدنظرخواهی چه تاریخی است؟

○ **جواب:** از آنجا که روز ۱۳۹۴/۰۱/۰۵ روز ابلاغ است، جزء مهلت محاسبه نمی‌شود؛ بنابراین از ۱۳۹۴/۰۱/۰۶ تا ۴۰ روز می‌شماریم (۲۰ روز برای واخواهی و ۲۰ روز برای تجدیدنظر)؛ بنابراین آخرین روز موعد ۴۰ روزه، ۱۳۹۴/۰۲/۱۴ است. یک روز بعد از این موعد (یعنی ۱۳۹۴/۰۲/۱۵) را نیز به عنوان روز اقدام در نظر می‌گیریم؛ بنابراین مهلت ۴۰ روز در عمل به ۴۲ روز افزایش می‌یابد.^۱

◀ **سؤال:** اگر به دلیل فوت محکوم علیه، رأی مجدداً به وراثت او ابلاغ شود و تاریخ ابلاغ به وراثت یکسان نباشد؛ در این صورت مهلت تجدیدنظرخواهی ایشان به چه نحو است؟

○ **جواب:** مهلت تجدیدنظرخواهی هر وارث از تاریخ ابلاغ رأی به آن وارث محاسبه می‌شود و ابلاغ به سایرین ملاک عمل نیست. این قاعده در سایر ابلاغات نیز جاری است.

● **مواعد قانونی نسبت به اشخاص مقیم خارج از کشور**

۱. مواعد قانونی کمتر از دو ماه، نسبت به اشخاص مقیم خارج از کشور، به دو ماه افزایش می‌یابد؛ چه ایشان خواهان دعوی باشند و چه خوانده دعوی. (البته در حال حاضر همه مواعد قانون آیین دادرسی مدنی، از دو ماه کمتر است.) (ماده ۴۴۶ ق.آ.د.م.)

۲. این افزایش ناظر به مواعد قانونی است. مواعد قضائی در هر صورت بسته به نظر قاضی است.

۱. دفتر برخی از محاکم اشتباهاً این مهلت را به ۴۴ روز افزایش می‌دهند؛ در حالی که در فاصله بین واخواهی و تجدیدنظر، ابلاغی صورت نمی‌گیرد که بخواهیم آن را نیز در شمار مهلت وارد کنیم؛ بنابراین تلقی محاکم مزبور، صحیح نیست.

۳. اگر شخصی که مقیم خارج از کشور است، در ایران دارای نماینده (وکیل، قیم یا.....) باشد، با توجه به اینکه اوراق به نماینده او که در ایران مقیم است، ابلاغ می‌شود، بنابراین مواعد قانونی به دو ماه افزایش نمی‌یابد و مانند مواعد نسبت به اشخاص مقیم داخل ایران است.

۴. اگر شخصی که مقیم خارج از کشور است، دارای وکیلی باشد که آن وکیل، مقیم داخل کشور است، در این صورت نسبت به ابلاغ‌هایی که خطاب به وکیل صورت می‌گیرد، مواعد قانونی، به نحو عادی محاسبه می‌شود؛ اما نسبت به ابلاغ‌هایی که خطاب به موکل صورت می‌گیرد، مواعد قانونی به دو ماه افزایش می‌یابد.

۵. عکس قاعده فوق نیز جاری است؛ یعنی اگر موکل مقیم داخل و وکیل او مقیم خارج باشد، نسبت به ابلاغ‌هایی که به وکیل صورت می‌گیرد، مواعد قانونی به دو ماه افزایش می‌یابد؛ اما نسبت به ابلاغ‌هایی که به موکل انجام می‌شود، مواعد قانونی به همان نحوی که بود، محاسبه می‌شود.

۶. اگر برخی از خواندگان مقیم ایران و برخی دیگر مقیم خارج از کشور باشند، از آنجا که مواعد قانونی نسبت به مقیمین خارج از کشور به دو ماه افزایش می‌یابد، مواعد قانونی نسبت به مقیمین داخل نیز به دو ماه افزایش می‌یابد. (ماده ۴۴۷ ق.آ.د.م)

۷. قاعده مقرر در بند فوق، در خصوص خواهان‌ها جاری نیست؛ یعنی اگر برخی از خواهان‌ها مقیم داخل و برخی مقیم خارج باشند، مواعد نسبت به مقیمین داخل افزایش نمی‌یابد.

◀ سؤال: شخصی مقیم خارج از کشور و وکیل او مقیم داخل ایران است. رأی محکومیت او ابلاغ می‌شود. مهلت نامبرده برای تجدیدنظرخواهی چند روز است؟

● جواب: اگر وکیل دارای حق تجدیدنظرخواهی باشد، رأی به وکیل ابلاغ شده و با توجه به اقامت او در ایران، مهلت تجدیدنظرخواهی، بیست روز است؛ اما اگر وکیل دارای حق تجدیدنظرخواهی نباشد، رأی به شخص موکل ابلاغ شده و با توجه به اقامت او در خارج از ایران، مهلت او دو ماه است.

● تجدید موعده

۱. تجدید مواعد قضائی: (ماده ۴۵۰ ق.آ.د.م)

▪ برای یک بار: بدون اینکه نیاز به دلیل و توجیه خاصی داشته باشد، در صورت صلاح دید قاضی مجاز است.

▪ برای بیش از یک بار: در دو صورت ممکن است: ۱. در اعلام موعد سهو و خطایی روی داده باشد؛ ۲. متقاضی، اثبات کند که با مانع قهری مواجه شده است.

۲. **تجدید مواعد قانونی:** باید توجه داشت که در تمام مواردی که مهلت قانونی تجدید می‌شود، مهلت جدید نباید از مهلت قانونی بیشتر باشد؛ یعنی در صورت تمدید موعد، مهلت جدید ممکن است کمتر یا مساوی با مهلت قانونی باشد؛ اما نمی‌تواند بیشتر از آن باشد. در خصوص موجبات تجدید موعد، باید بین مواعد شکایت از رأی (واخواهی، تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی) با سایر مواعد قانونی قائل به تفصیل شویم؛ بدین نحو که:

▪ تجدید مواعد شکایت از آراء فقط در صورت وجود معاذیر چهارگانه قانونی مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م ممکن است.^۱ (ماده ۴۵۱ ق.آ.د.م)

▪ اما تجدید سایر مواعد قانونی، هم در صورت وجود معاذیر قانونی مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م مجاز است و هم در صورتی مجاز است که در اعلام موعد سهو یا خطایی شده باشد. (ماده ۴۵۲ ق.آ.د.م) برای مثال، اگر مهلت اعتراض به نظر کارشناس که هفت روز است، در برهه اخطاریه پنج روز درج شده باشد و در این مهلت، اعتراضی به نظر کارشناس صورت نگیرد، مجدداً مهلت هفت‌روزه‌ای برای اعتراض به نظر کارشناس داده می‌شود.

• مواعد قانونی در قانون آیین دادرسی مدنی

۱. تا جلسه اول:

- ماده ۶۲: اعتراض به بهای خواسته از جانب خوانده؛
- ماده ۱۰۷: استرداد دادخواست توسط خواهان؛
- ماده ۲۱۷: اظهار انکار یا تردید خوانده نسبت به اسناد ارائه‌شده از سوی خواهان؛
- ماده ۲۱۹: ادعای جعل خوانده نسبت به اسناد ارائه‌شده از سوی خواهان.

۲. تا پایان جلسه اول:

- ماده ۸۷: بیان ایرادات از سوی خوانده و در موارد استثنائی از سوی خواهان؛
- ماده ۹۸: افزایش خواسته، تغییر نحوه دعوی، تغییر خواسته، تغییر درخواست توسط خواهان؛
- ماده ۱۳۵: بیان جهات و دلایل جلب ثالث از جانب طرفین؛
- ماده ۱۴۳: اقامه دعوی متقابل از جانب خوانده.

۱. این معاذیر چهارگانه در ص ۳۳۸ همین کتاب بیان شده است.

۳. دو روز:

- ماده ۵۴: مهلت مدیر دفتر برای اطلاع دادن نقایص دادخواست به خواهان؛
- ماده ۵۶: مهلت مدیر دفتر برای صدور قرار ردّ دادخواست، در صورت مشخص نبودن خواهان یا اقامتگاه او؛
- ماده ۶۸: مهلت مأمور ابلاغ برای ابلاغ اوراق به خواننده؛
- ماده ۳۴۵: مهلت مدیر دفتر دادگاه بدوی برای اطلاع دادن نقایص دادخواست تجدیدنظر به خواهان؛
- ماده ۳۴۶: مهلت مدیر دفتر بدوی برای ارسال دادخواست تجدیدنظر و ضامم آن (در صورت تکمیل) برای تجدیدنظر خواننده؛
- ماده ۳۸۳: مهلت مدیر دفتر دادگاه بدوی یا تجدیدنظر برای اطلاع دادن نقایص دادخواست فرجام خواهی به فرجام خواه؛
- ماده ۵۰۷: مهلت مدیر دفتر برای رساندن پرونده اعسار به نظر قاضی دادگاه، بعد از وصول دادخواست اعسار.

۴. سه روز:

- ماده ۱۳۵: مهلت طرفین دعوی برای تقدیم دادخواست جلب ثالث بعد از جلسه اول دادرسی؛
- ماده ۴۳۳: مهلت درخواست کننده اعاده دادرسی طاری برای تقدیم دادخواست، پس از بیان درخواست خود.

۵. پنج روز:

- ماده ۶۴: حداقل فاصله بین ابلاغ اخطار تعیین وقت و تشکیل جلسه دادرسی؛
- ماده ۲۹۷: مهلت پاکنویس شدن رأی دادگاه از تاریخ صدور.

۶. یک هفته:

- ماده ۲۳۴: حداقل مهلت طرف مقابل برای جرح شهود طرف دیگر؛
- ماده ۲۴۲: حداقل فاصله بین ابلاغ احضاریه به شاهد و جلسه دادرسی؛
- ماده ۲۵۹: مهلت شخصی که پرداخت حق الزحمه کارشناس بر عهده اوست، برای پرداخت حق الزحمه؛
- ماده ۲۶۰: مهلت طرفین برای اظهار نظر کتبی نسبت به نظر کارشناس، پس از ابلاغ وصول نظر کارشناس به طرفین؛

- ماده ۲۹۵: مهلت دادگاه برای انشای رأی، پس از اعلام ختم دادرسی.

۷. ده روز:

- ماده ۵۴: مهلت خواهان برای رفع نقص از زمان ابلاغ اخطاریه رفع نقص؛
- ماده ۵۴: مهلت خواهان برای اعتراض به قرار رد دادخواست صادره از سوی مدیر دفتر، پس از ابلاغ قرار مزبور؛
- ماده ۱۱۲: مهلت درخواست کننده تأمین خواسته از زمان صدور قرار تأمین خواسته، برای تقدیم دادخواست دعوای اصلی وقتی که درخواست تأمین، قبل از اقامه دعوی باشد.
- ماده ۱۱۶: مهلت خوانده برای اعتراض به قرار تأمین خواسته از زمان ابلاغ قرار مزبور به او؛
- ماده ۱۷۱: مهلت سرایدار، خادم، کارگر و هر امین دیگر برای رفع تصرف از ملک مورد تصرف، پس از ابلاغ اظهارنامه مالک یا نماینده او؛
- ماده ۲۲۰: مهلت شخص برای ارائه اصل سند به دفتر دادگاه در صورت ادعای جعل طرف مقابل نسبت به آن از تاریخ ابلاغ ادعای جعلیت به او؛
- ماده ۳۴۴: مهلت تجدیدنظرخواه برای اعتراض به قرار رد دادخواست تجدیدنظرخواهی صادره از دادگاه بدوی، اگر دلیل صدور قرار مزبور، مشخص نبودن تجدیدنظرخواه یا اقامتگاه او باشد.
- ماده ۳۴۵: مهلت تجدیدنظرخواه برای رفع نقص از دادخواست تجدیدنظر، از زمان ابلاغ اخطار رفع نقص؛
- ماده ۳۴۶: مهلت تجدیدنظرخوانده برای پاسخ به دادخواست تجدیدنظرخواه از تاریخ ابلاغ به او؛
- ماده ۳۵۰: مهلت خواهان بدوی برای رفع نقص از دادخواست بدوی از زمان ابلاغ رفع نقص به او توسط دادگاه تجدیدنظر (وقتی که دادخواست بدوی، علی رغم نقص، به جریان افتاده و دادگاه تجدیدنظر، متوجه نقص دادخواست بدوی شده باشد).
- ماده ۳۸۳: مهلت فرجام خواه برای رفع نقص از دادخواست فرجامی از زمان ابلاغ اخطار رفع نقص؛
- مواد ۴۵۹ و ۴۶۰: مهلت طرفین موافقت نامه داوری برای انتخاب داور اختصاصی خود یا تراضی نسبت به داور مشترک، بعد از ابلاغ اظهارنامه طرف مقابل به او؛
- ماده ۴۷۱: مهلت هر یک از طرفین برای رد داوری که به موجب قرعه تعیین شده، از زمان

ابلاغ یا اعلام مشخصات داور؛

- ماده ۴۷۴: مهلت دادگاه برای تعیین جانشین دآوری که استعفا داده یا از دادن رأی خودداری کرده یا دو بار متوالی در جلسات حاضر نشده و بین دو داور دیگر نیز در صدور رأی، توافق حاصل نشده است.

۸. بیست روز:

- ماده ۱۲۰: مهلت خوانده برای درخواست جبران خسارات ناشی از صدور قرار تأمین خواسته، پس از ابلاغ رأی قطعی محکومیت خواهان؛
- ماده ۳۰۶: مهلت وخواهی از تاریخ ابلاغ حکم غیابی؛
- ماده ۳۱۸: مهلت درخواست کننده دستور موقت از زمان صدور دستور موقت، برای تقدیم دادخواست دعوای اصلی، اگر درخواست دستور موقت، قبل از اقامه دعوی باشد.
- ماده ۳۳۶: مهلت تجدیدنظرخواهی از تاریخ ابلاغ رأی بدوی؛
- مواد ۳۸۳ و ۳۸۴: مهلت فرجام خواه برای اعتراض به قرار رد دادخواست فرجام صادره از دادگاه بدوی یا تجدیدنظر، پس از ابلاغ قرار مزبور؛
- ماده ۳۸۵: مهلت فرجام خوانده برای پاسخ به دادخواست فرجام از تاریخ ابلاغ به او؛
- ماده ۳۹۷: مهلت فرجام خواهی از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعیت رأی ابلاغی؛
- ماده ۴۱۳: مهلت فرجام خواه اصلی برای پاسخ به دادخواست فرجام تبعی از زمان ابلاغ دادخواست فرجام تبعی به او؛
- ماده ۴۲۳: مهلت معترض ثالث طاری برای تقدیم دادخواست اعتراض ثالث طاری به دادگاه صالح، اگر درجه دادگاه صادر کننده رأی معترض عنه بالاتر از دادگاه رسیدگی کننده به دعوای فعلی باشد؛
- ماده ۴۲۷: مهلت اعاده دادرسی از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعیت رأی؛
- ماده ۴۸۷: مهلت داور برای تصحیح رأی دآوری، در صورت درخواست هر یک از طرفین؛
- ماده ۴۹۰: مهلت هر یک از طرفین برای درخواست ابطال رأی داور از دادگاه.

۹. یک ماه:

- ماده ۳۹: حداکثر مهلت توقیف دادرسی در صورت استعفای وکیل؛
- ماده ۵۵: مهلت خواهان برای تأدیه هزینه نشر آگهی برای ابلاغ به خوانده مجهول المکان، پس از اخطار رفع نقص؛

- ماده ۷۳: حداقل فاصله بین ابلاغ اخطار تعیین وقت تا تشکیل جلسه دادرسی، اگر ابلاغ از طریق نشر آگهی به عمل آمده باشد؛
- ماده ۱۶۴: مهلت محکوم علیه دعوی تصرف عدوانی برای اقامه دعوی مالکیت پس از اجرای حکم رفع تصرف عدوانی؛
- ماده ۳۲۴: مهلت خوانده برای درخواست جبران خسارات ناشی از صدور دستور موقت، پس از ابلاغ رأی نهایی محکومیت خواهان.

۱۰. دو ماه:

- ماده ۱۰۰: مهلت دادگاه برای تجدید جلسه دادرسی، اگر عدم تشکیل دادگاه، منتسب به طرفین نباشد.
- ماده ۴۴۶: کلیه مواعد قانونی برای اشخاص مقیم خارج از کشور.

● مصادیقی از مواعد قضائی در قانون آیین دادرسی مدنی

۱. مهلت کارشناس برای بیان نظر؛ (ماده ۲۵۷ ق.آ.د.م)
۲. مهلت خواهان برای سپردن تأمین دعوی واهی؛ (ماده ۱۰۹ ق.آ.د.م)
۳. مهلت خواهان برای سپردن تأمین دعوی اتباع بیگانه؛ (ماده ۱۴۷ ق.آ.د.م)
۴. مهلت متقاضی دستور موقت برای سپردن تأمین؛ (ماده ۳۱۹ ق.آ.د.م)
۵. مهلت متقاضی تأمین خواسته برای سپردن خسارت احتمالی؛ (ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م)
۶. مهلت به شخصی که باید سوگند یاد کند، برای قبول یا رد سوگند. (ماده ۲۸۷ ق.آ.د.م)

● مصادیقی از فوریت در قانون آیین دادرسی مدنی

۱. مدیر دفتر کل دادگاه پس از وصول دادخواست باید فوراً آن را ثبت کند. (ماده ۴۹ ق.آ.د.م)
۲. اگر دادگاه دارای شعب متعدد باشد، مدیر دفتر کل باید فوراً پس از ثبت دادخواست، آن را جهت ارجاع به یکی از شعب، به نظر رئیس شعبه اول یا معاون او برساند. (ماده ۵۰ ق.آ.د.م)
۳. مدیر دفتر شعبه باید پس از تکمیل پرونده، آن را فوراً در اختیار دادگاه قرار دهد. (ماده ۶۴ ق.آ.د.م)
۴. اگر یکی از طرفین دعوا آدرسش را تغییر دهد باید فوراً محل جدید و مشخصات صحیح را به دفتر دادگاه اطلاع دهد. (ماده ۷۹ ق.آ.د.م)

۵. دادگاه می‌تواند دستور اخراج اشخاصی را که موجب اختلال نظم جلسه شوند صادر کند یا تا ۲۴ ساعت حکم حبس آنان را صادر کند. این حکم فوراً اجرا می‌شود. (ماده ۱۰۱ ق.آ.د.م)
۶. اگر درخواست تأمین شده باشد، مدیر دفتر مکلف است پرونده را فوراً به نظر دادگاه برساند. (ماده ۱۱۵ ق.آ.د.م)
۷. قرار تأمین باید فوری به خوانده ابلاغ و پس از آن اجرا شود. (ماده ۱۱۷ ق.آ.د.م)
۸. محصولاتی که برای تأمین خواسته، توقیف شده است، اگر در معرض تضییع باشد، فوراً ارزیابی می‌شود و بدون رعایت تشریفات با تصمیم و نظارت دادگاه فروخته می‌شود. (تبصره ماده ۱۲۷ ق.آ.د.م)
۹. در امور فوری، دادگاه بدون احضار طرف، اقدام به تأمین دلیل می‌کند. (ماده ۱۵۲ ق.آ.د.م)
۱۰. در صورتی که در ملک مورد حکم تصرف عدوانی زراعت شده باشد، اگر موقع برداشت محصول رسیده باشد متصرف عدوانی باید فوراً محصول را برداشت کند. (ماده ۱۶۵ ق.آ.د.م)
۱۱. اگر در تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت، احتمال وقوع نزاع و تحقق جرمی باشد، ضابطین باید فوراً از وقوع درگیری و وقوع جرم جلوگیری کنند. (تبصره ماده ۱۶۶ ق.آ.د.م)
۱۲. ادارات و مؤسسات دولتی، شهرداری و بانک‌های دولتی باید تصویر سند یا اصل سند درخواستی دادگاه را فوراً به دادگاه ارسال کنند. (ماده ۲۱۲ ق.آ.د.م)
۱۳. اگر نسبت به سندی، ادعای جعل شود و دارنده سند، آن را به دادگاه ارائه کند، مدیر دفتر پس از دریافت سند، آن را به نظر قاضی دادگاه می‌رساند و دادگاه آن را فوراً مهر و موم می‌کند. (ماده ۲۲۰ ق.آ.د.م)
۱۴. مدیر دفتر دادگاه باید فوراً پس از امضای دادنامه، رونوشت آن را به تعداد اصحاب دعوا تهیه و ابلاغ کند. (ماده ۳۰۰ ق.آ.د.م)
۱۵. دستور موقت پس از ابلاغ قابل اجرا است و نظر به فوریت کار، ممکن است قبل از ابلاغ، اجرا شود. (ماده ۳۲۰ ق.آ.د.م)

◀ مبحث هفتم / صدور رأی (مواد ۲۹۵ تا ۳۰۴ و ماده ۳۰۹ ق.آ.د.م)

● اقسام تصمیمات دادگاه: تصمیمات دادگاه بر دو قسم است:

۱. **تصمیمات قضائی:** تصمیماتی که ناظر به رسیدگی و تصمیم‌گیری در خصوص یک پرونده است؛ اعم از اینکه پرونده یک دعوی باشد یا پرونده اجرائی راجع به یک رأی باشد.
۲. **تصمیمات اداری:** تصمیماتی که ناظر به رسیدگی به یک پرونده نیست؛ مانند موافقت با مرخصی کارمندان دفتری.

● اقسام تصمیمات قضائی: تصمیمات قضائی بر دو قسم است:

۱. **رأی:** تصمیم دادگاه راجع به یک پرونده که به شکل حکم یا قرار ظاهر می‌شود.
۲. **تصمیم ساده قضائی:** تصمیماتی از دادگاه که در قالب حکم یا قرار نیست؛ مانند تصمیم برای رسیدگی به صحت و اصالت یک سند، تصمیم برای قبول وکالت یا تصمیم برای تجدید جلسه دادرسی.

● اوصاف تصمیمات قضائی ساده

۱. از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار نیست.
۲. مستقلاً قابل اعتراض و شکایت نیست.
۳. با توجه به آنکه قابل شکایت نیست، به اصحاب دعوی ابلاغ نمی‌شود.

۴. با توجه به عدم نیاز به ابلاغ، نیاز به پاکنویس شدن ندارد.

۵. اگر قاضی، تصمیم خود را غلط بداند، می‌تواند از آن عدول کند. برای مثال، اگر قاضی، استعلامی از یکی از ادارات صادر کند و سپس آن استعلام را در رسیدگی خود مؤثر نداند، می‌تواند از آن عدول کند و بدون آنکه منتظر پاسخ استعلام بماند، رأی صادر کند.^۱

● **رأی:** تصمیم قضائی دادگاه در خصوص یک پرونده که در قالب حکم یا قرار صادر می‌شود. رأی محاکم بر دو دسته است:

۱. **حکم:** رأیی است که دارای دو وصف است: (ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م)

الف) در ماهیت دعوی است؛ یعنی قاضی به موجب صدور آن وارد ماهیت پرونده شده و در خصوص ماهیت پرونده نظر داده است.

ب) قاطع دعوی است؛ یعنی موجب می‌شود که رسیدگی به پرونده، در آن مرحله خاتمه یابد و به عبارت دیگر، قاضی از دادرسی فراغت یابد. محکومیت خوانده به تأدیه وجه، حکم الزام به تنظیم سند رسمی، حکم طلاق، حکم بی‌حقی خواهان و حکم استرداد سند، مثال‌هایی از احکام است. در خصوص حکم، نکات زیر قابل توجه است:

- حکم همیشه از مراجع دادگستری (اعم از عمومی یا استثنائی) صادر می‌شود. برای مثال، محاکم عمومی، دادگاه انقلاب، دیوان عدالت اداری و شوراهای حل اختلاف، اقدام به صدور حکم می‌کنند.
- در دیوان عالی کشور، چون رسیدگی به ماهیت اختلاف صورت نمی‌گیرد و دیوان مزبور، صرفاً رأی صادره را ابرام یا نقض می‌کند، با صدور حکم مواجه نیستیم؛ بلکه برای تصمیمات دیوان عالی کشور، از عبارت کلی «رأی» استفاده می‌کنیم.
- تصمیمات نهایی داور یا هیأت داوران را «رأی» می‌نامیم و از عبارت «حکم داور» استفاده نمی‌کنیم.
- حکم در امور ترافعی صادر می‌شود، نه در امور غیرترافعی یا حسبی. با وجود این، قانون‌گذار

۱. در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۸۸۷۲، مورخ ۱۳۸۱/۱۰/۱۱ آمده است که: «قاضی صادرکننده رأی پس از صدور رأی، حتی اگر رأی صادره غیرقابل تجدیدنظر باشد، فارغ از رسیدگی است و لذا نمی‌تواند از تصمیم خود عدول کند؛ اما در خصوص دستورات و تصمیماتی که حکم یا قرار محسوب نمی‌شود، قاضی صادرکننده می‌تواند پس از آنکه به اشتباه خود پی برده، از دستور یا تصمیم غلط عدول و آن را کأن لم یکن نماید؛ بنابراین تغییر رأی تخلف است؛ ولی عدول از دستور فی نفسه تخلف نیست؛ مگر اینکه دستور قبلی یا بعدی خلاف قانون باشد.»

در خصوص برخی تصمیمات متخذه در امور حسبی نیز از عبارت «حکم» استفاده کرده است؛ مانند حکم رشد یا حکم حجر. این موارد را تسامحاً «احکام حسبی» می‌نامیم.

۲. **قرار:** رأیی است که واجد هیچ یک از دو وصف فوق‌الذکر که در خصوص احکام بیان شد، نباشد، یا آنکه حداقل یکی از دو وصف فوق‌الذکر را نداشته باشد.

● **اوصاف حکم:** احکام دادگستری دارای آثار زیر است:

۱. دارای قدرت اثباتی است.
۲. علی‌الاصول موجب فراغ قاضی از رسیدگی می‌شود (قاعده فراغ دادرسی)؛ جز در برخی استثنائات، مانند حکم ورشکستگی که بعد از صدور حکم، دادگاه صادرکننده حکم، همچنان نسبت به پرونده وظایفی دارد.
۳. احکام محاکم، دارای اعتبار امر مختوم است؛ یعنی بعد از صدور حکم قطعی، رسیدگی مجدد به همان دعوی، بین همان اصحاب دعوی امکان‌پذیر نیست.
۴. اصل نسبی بودن آرای محاکم: احکام محاکم فقط می‌تواند طرفین پرونده را متعهد کند و نمی‌تواند برای اشخاص ثالث، ایجاد تعهد کند.
۵. اصل قابل‌استناد بودن آرای محاکم: گرچه آرای محاکم فقط می‌تواند برای طرفین دعوی، ایجاد تعهد کند و نمی‌تواند برای اشخاص ثالث ایجاد تکلیف کند؛ اما اثری که به‌واسطه یک حکم ایجاد شده، در برابر همگان قابل استناد است؛ یعنی اشخاص ثالث نیز باید نتیجه حاصل از آن را به‌رسمیت بشناسند.
۶. احکام محاکم، علی‌الاصول قابل اعتراض (مانند تجدیدنظرخواهی) است.^۱
۷. احکام محاکم، قابل ابطال نیست؛ یعنی شکایت از آنها فقط محدود به روش‌های مندرج در قانون است و نمی‌توان در هرزمان درخواست ابطال رأی دادگاه یا اعلام بطلان آن را طرح کرد.
۸. احکام محاکم فصل خصومت می‌کنند؛ یعنی قاضی با ورود در ماهیت اختلاف طرفین، مشخص می‌کند که آیا حق با خواهان است یا خیر؛ اما قرارها، در ماهیت تعیین تکلیف نکرده

۱. البته از حیث تئوریک و بر مبنای ظاهر مواد ۵ و ۳۳۰ ق.آ.د.م احکام محاکم علی‌الاصول قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است؛ اما درواقع، خلاف این امر است. بنابر ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م اکثر قریب به اتفاق احکام صادره از محاکم، قابل تجدیدنظرخواهی است.

و فصل خصومت نمی‌کنند.

حتی در قرارهای قاطع، مانند قرار ردّ دعوی، قاضی در ماهیت، دعوای خواهان را نفی یا قبول نمی‌کند؛ بلکه صرفاً دعوای فعلی را مختومه می‌کند و بنابراین فصل خصومت و حلّ اختلاف صورت نمی‌گیرد.

● اقسام حکم از حیث حضور و غیاب خواننده

۱. **حکم غیابی:** حکمی که هر دو مشخصه زیر را، به‌نحو توأمان داشته باشد: (ماده ۳۰۳ ق.آ.د.م)

- وقت رسیدگی، به خواننده ابلاغ واقعی نشده باشد؛ بنابراین اگر وقت رسیدگی به‌نحو واقعی ابلاغ شود، حکم صادره، حضوری است؛ حتی اگر خواننده دفاع نکند. در این خصوص باید توجه داشت که اگر اخطاریه به‌نحو واقعی به خواننده ابلاغ نشده باشد؛ اما آگاهی خواننده از جلسه دادرسی به طریق دیگری احراز شود، همین امر موجب می‌شود که حکم صادره، نسبت به خواننده، حضوری باشد؛ چرا که قواعد ابلاغ موضوعیت ندارد؛ بلکه طریقت دارد و به هر ترتیب که ثابت شود که خواننده از اخطاریه مطلع شده، حکم صادره، حضوری تلقی می‌شود؛ مانند آنکه خواننده، دعوای متقابل طرح کند یا با تقدیم لایحه‌ای، تصویر اوراق پرونده را درخواست کند یا وکیل معرفی کند.^۱
- خواننده در هیچ یک از جلسات دادرسی حاضر نشود، لایحه نفرستد و وکیل هم معرفی نکند؛ بنابراین اگر خواننده به هر طریق در برابر دعوای مطروحه، از خود دفاع کند، حکم صادره، حضوری است؛ حتی اگر وقت دادرسی به‌نحو واقعی ابلاغ نشده باشد. البته حضور خواننده یا نماینده او در جلسه دادرسی، در صورتی حکم را از غیابی بودن خارج می‌کند که دادگاه به خواننده یا نماینده او فرصت دفاع بدهد.

۲. **حکم حضوری:** حکمی که هر یک از اوصاف حکم غیابی را نداشته باشد.

● **دایره صدور احکام غیابی:** در این خصوص توجه داشته باشید که: (ماده ۳۰۳ ق.آ.د.م)

۱. احکام ترافعی ممکن است غیابی باشد. با توجه به آنکه در احکام حسبی، خواننده به‌مفهوم واقعی کلمه وجود ندارد، این احکام، غیابی نیست.

۱. در تأیید این نظریه رک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۲۹۴ و شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۴۶۲.

۲. حکم، نسبت به خوانده به حضوری و غیابی تقسیم می‌شود. احکام، نسبت به خواهان همیشه حضوری است.

۳. قرارها به حضوری و غیابی تقسیم نمی‌شود.

◀ سؤال: اگر وقت جلسهٔ اول دادرسی، به خوانده، ابلاغ قانونی شود، ولی وقت جلسه یا جلسات بعدی به او ابلاغ واقعی شود و او یا وکیلش در هیچ یک از جلسات دادرسی حاضر نشوند و دفاعی نکنند و حکم علیه او صادر شود؛ آیا این حکم، حضوری است یا غیابی؟

● جواب: بعضی از حقوق‌دانان^۱ این حکم را غیابی دانسته‌اند؛ چرا که ملاک ابلاغ واقعی را جلسهٔ اول می‌دانند؛ بنابراین در فرض ابلاغ قانونی وقت جلسهٔ اول دادرسی و عدم حضور و دفاع خوانده یا وکیل او، رأی غیابی است؛ حتی اگر وقت جلسات بعدی، ابلاغ واقعی شده باشد.

● اقسام حکم از حیث اعلام یا ایجاد حق

۱. حکم اعلامی (احراز): حکمی است که قاضی، حالت جدیدی ایجاد نمی‌کند، بلکه صرفاً

حالت سابق را احراز و اعلام می‌کند؛ مانند:

▪ احکامی که مبنی بر تأیید یک موضوع صادر می‌شود؛ مانند حکم تأیید فسخ، تأیید انفساخ، تأیید اقاله و تأیید اصالت سند.

▪ احکامی که مبنی بر اعلام بطلان صادر می‌شود؛ مانند تأیید بطلان قرارداد، بطلان زوجیت، تأیید بطلان سند.

▪ احکامی که مبنی بر اثبات اهلیت و حجر صادر می‌شود؛ مانند حکم رشد، حکم حجر، حکم رفع حجر.

▪ احکامی که مبنی بر اثبات یک واقعهٔ موجود صادر می‌شود؛ مانند اثبات نسب و اثبات مالکیت.

۲. حکم تأسیسی (ایجاد): حکمی است که قاضی به موجب آن حکم، حالت جدیدی

ایجاد می‌کند. اگر حکم، تأسیسی باشد، برخلاف احکام اعلامی، اجرای آن نیاز به صدور اجرائیه دارد؛ مانند:

▪ احکامی که مبنی بر الزام باشد؛ مثل الزام به تنظیم سند،^۲ الزام به تأدیة وجه، الزام به انجام

۱. شمس، عبدالله، همان.

۲. البته بعضی از نویسندگان، برخلاف رویهٔ حاکم، احکام الزام به تنظیم سند، رفع تصرف عدوانی و تخلیهٔ ید را اعلامی دانسته‌اند. (شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۴۴۳)

تعهدات قراردادی.

- احکامی که مبنی بر تأدیة وجه یا تسلیم مالی باشد.
- حکم به جبران خسارت، نسبت به احراز ورود خسارت، اعلامی است؛ اما نسبت به نحوه جبران خسارت، تأسیسی است.

◀ سؤال: حکم ورشکستگی، اعلامی است یا تأسیسی؟

● جواب: در این خصوص توجه داشته باشید که:

۱. این حکم هم جنبه اعلامی دارد (در خصوص احراز و اعلام حالت توقّف تاجر در تأدیة وجه) و هم جنبه تأسیسی دارد (ممنوع کردن تاجر از تصرف در اموالش).
۲. بعضی از حقوق دانان جنبه تأسیسی آن را قوی تر دانسته و آن را تأسیسی دانسته اند.^۱ اما در متن قانون تجارت، مکرراً از عبارت «اعلام ورشکستگی» استفاده شده است؛ (مانند مواد ۴۱۵ و ۵۳۶ ق.ت) بنابراین از نظر قانون، جنبه اعلامی این حکم قوی تر است و این حکم، اعلامی است.

● اقسام قرارها

۱. **قرارهای اعدادی (مقدّماتی):** قرارهایی که فقط در ماهیت دعوی است، ولی قاطع دعوی نیست؛ مانند قرار کارشناسی، قرار معاینه محل، قرار تحقیق محلی، قرار اناطه، قرار اتیان سوگند و قرار استماع شهادت شهود. به این قرارها از آن رو «قرار اعدادی» گوییم که پرونده را معدّ (آماده) صدور رأی می کند.

۲. **قرارهای قاطع:** قرارهایی که فقط قاطع دعوی است، ولی در ماهیت نیست؛ مانند قرار ردّ دعوی، سقوط دعوی، ابطال دادخواست، ردّ دادخواست و عدم استماع دعوی.

۳. **سایر قرارها:** قرارهایی که نه قاطع دعوی است و نه در ماهیت دعوی. این دسته از قرارها، مصادیق متعدّدی دارد که عبارت اند از:

- قرار توقیف دادرسی؛
 - قرار تأخیر یا توقّف اجرای حکم؛ مانند:
- قرار تأخیر اجرای حکم به واسطه اعتراض ثالث به حکم؛ (ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م)

۱. شمس، عبدالله، / بین دادرسی منعی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۴۴۴.

- قرار توقف اجرای حکم به واسطه قبول اعاده دادرسی؛ (ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م)

- قرار تأخیر اجرای حکم به دلیل فرجام خواهی؛ (ماده ۳۸۶ ق.آ.د.م)

- قرار توقف یا منع اجرای رأی داور در صورت درخواست ابطال آن؛ (ماده ۴۹۳ ق.آ.د.م)

- قرار توقیف عملیات اجرائی در صورت اعتراض ثالث به فرایند اجرای یک حکم؛
(ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م)

- قرار تأخیر اجرای حکم، وقتی در خصوص مفاد حکم بین طرفین اختلاف هست و دادگاه اقدام به رفع اختلاف می کند؛ (ماده ۳۰ ق.ا.ا.م)

- قرار توقیف عملیات اجرائی، وقتی نسبت به دستور اجرای یک سند لازم الاجراء اعتراض شده است. (ماده ۴ ق.ا.ب.م.ق.ث.ق.د.ا.ر)

▪ **قرارهای قبولی:** که در دو مورد صادر می شود:

- قبول دادخواست واخواهی خارج از موعد؛ (ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)

- قبول دادخواست اعاده دادرسی. (تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م)

▪ **قرارهای تأمینی:** این قرارها، قرارهایی است که جهت حفظ حقوق احتمالی یکی از طرفین دعوی، صادر می شود تا به دلیل طول مدت دادرسی و اتفاقاتی که در جریان دادرسی می افتد، حقوق اصحاب دعوی ضایع نشود؛ مانند:

- تأمین خواسته؛

- تأمین دلیل؛

- دستور موقت؛

- تأمین دعوای واهی؛

- تأمین دعوای اتباع بیگانه.

▪ **قرارهای شبه قاطع:** قرارهایی که موجب تغییر در مرجع رسیدگی می شود که عبارت اند از:

- عدم صلاحیت؛

- امتناع از رسیدگی.

● **اقسام قرارهای اعدادی:** قرار اعدادی از حیث دلالت آنها بر استحقاق یکی از طرفین به دو قسم تقسیم می شود:

۱. **قرارهای اعدادی ساده:** گاه صدور قرار اعدادی هیچ دلالتی بر پیروزی یکی از طرفین در دعوی ندارد؛ مانند آنکه قاضی صرفاً برای بررسی ورود یا عدم ورود ادعای خواهان مبنی

بر وقوع یا عدم وقوع خسارت، قرار استماع شهادت شهود، اتیان سوگند یا قرار کارشناسی صادر می‌کند.

۲. **قرار اعدادی قرینه (تمهیدی):** گاه صدور قرارهای اعدادی ناظر به توابع دعوی است و صدور آن بیانگر پذیرش اصل دعوای خواهان توسط قاضی است. برای مثال، در دعوای مطالبه اجرت‌المثل، قاضی برای محاسبه اجرت‌المثل، قرار کارشناسی صادر می‌کند. صدور قرار کارشناسی برای محاسبه اجرت‌المثل، قرینه‌ای است بر اینکه قاضی، اصل استحقاق خواهان را برای دریافت اجرت‌المثل پذیرفته و الان فقط در پی کشف میزان آن است.

● اوصاف قرارهای اعدادی

۱. این قرارها به اصحاب دعوی ابلاغ نمی‌شود. البته وقت و موضوع و مکان اجرای قرار، به شخصی که عهده‌دار اجرای آن است یا باید وسایل و هزینه‌های اجرای آن را فراهم کند، ابلاغ می‌شود. (مانند شخصی که سوگند بر عهده اوست یا شخصی که باید شهود خود را در دادگاه حاضر کند یا شخصی که باید وسایل اجرای معاینه محل را فراهم کند یا شخصی که باید حق الزحمه کارشناس را بپردازد).

۲. با توجه به عدم ابلاغ این قرارها، نیازی به پاک‌نویس شدن آنها نیست.

۳. قرارهای اعدادی، مستقلاً قابل اعتراض و شکایت نیست. البته می‌توان ضمن اعتراض به رأی اصلی (برای مثال، تجدیدنظرخواهی)، نسبت به صدور یا عدم صدور آنها نیز اعتراض کرد.

۴. اگر موجبات صدور قرار اعدادی برطرف شود، دادگاه می‌تواند از قرار اعدادی عدول کند. برای مثال، درخواست‌کننده سوگند تا قبل از آنکه مدعی‌علیه، سوگند یاد کند، از درخواست خود رجوع کند یا بعد از صدور قرار تحقیق محلی، ادله‌ای اقامه شود که نیاز به تحقیق محلی را برطرف کند؛ اما در غیر این صورت عدول از قرار اعدادی، به معنای بی‌دقتی قاضی در صدور آن است؛ اما موجب بی‌اعتباری رأی و نقض آن نیست؛ بنابراین قرارهای اعدادی قابل عدول‌اند؛ اما قرارهای قاطع قابل عدول نیست.

۵. قرارهای اعدادی فاقد اعتبار امر مختوم است.

۶. قرارهای اعدادی موجب فراغ قاضی از دادرسی نمی‌شود؛ زیرا با صدور آنها رسیدگی به پرونده خاتمه نمی‌یابد.

● اوصاف قرارهای قاطع

۱. این قرارها به اصحاب دعوی ابلاغ می‌شود.
۲. با توجه به ابلاغ این قرارها، باید پانویس شود.
۳. قرارهای قاطع علی‌الاصول قابل اعتراض و شکایت است.
۴. این قرارها، غیر از قرار سقوط دعوی، فاقد اعتبار امر مختوم است.
۵. این قرارها موجب فراغ دادرسی است؛ زیرا با صدور آنها رسیدگی به پرونده خاتمه می‌یابد.

● موارد صدور قرار رد دادخواست صادره توسط مدیر دفتر

۱. نقص دادخواست بدوی و عدم رفع نقص در مهلت مقرر؛ (ماده ۵۴ ق.آ.د.م)
۲. نقص دادخواست اعاده دادرسی و عدم رفع نقص در مهلت مقرر؛
۳. نقص دادخواست اعتراض ثالث و عدم رفع نقص در مهلت مقرر؛
۴. نقص دادخواست واخواهی و عدم رفع نقص در مهلت مقرر.

● موارد صدور قرار رد دادخواست صادره توسط دادگاه

۱. عدم سپردن تأمین در قرار تأمین دعوای واهی از سوی خواهان و درخواست خوانده برای رد دادخواست؛ (ماده ۱۰۹ ق.آ.د.م)
۲. عدم سپردن تأمین در قرار تأمین دعوای اتباع بیگانه از سوی خواهان و درخواست خوانده برای رد دادخواست؛ (ماده ۱۴۷ ق.آ.د.م)
۳. نقص دادخواست تجدیدنظر و عدم رفع نقص در مهلت مقرر؛ (مواد ۳۴۴ و ۳۴۵ ق.آ.د.م)
۴. نقص دادخواست فرجام و عدم رفع نقص در مهلت مقرر؛ (مواد ۳۸۳ و ۳۸۴ ق.آ.د.م)
۵. اعتراض به رأی (واخواهی، تجدیدنظر، فرجام یا اعاده دادرسی)، خارج از موعد قانونی بدون عذر موجه. (تبصره ۲ ماده ۳۳۹ - ماده ۳۸۳ ق.آ.د.م)

● موارد صدور قرار ابطال دادخواست

۱. استرداد دادخواست بدوی تا جلسه اول دادرسی؛ (بند «الف» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م)

۲. استرداد دادخواست تجدیدنظر تا قبل از ختم دادرسی. (ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م.)
۳. به قیاس با تجدیدنظر می‌توان استرداد دادخواست و خواهی یا فرجام را نیز تا قبل از ختم دادرسی از موجبات صدور قرار ابطال دادخواست دانست.
۴. عدم حضور خواهان در جلسه دادرسی، اگر دادگاه حضور او را برای اخذ توضیح، لازم دانسته باشد و بدون حضور او، تصمیم‌گیری دادگاه ممکن نباشد. (ماده ۹۵ ق.آ.د.م.)
۵. عدم ارائه اصول مستندات در جلسه اول دادرسی از سوی خواهان، وقتی که این اسناد عادی بوده و از جانب خوانده، مورد انکار یا تردید قرار گیرد و ادعای خواهان مستند به ادله دیگری نباشد. (ماده ۹۶ ق.آ.د.م.)
۶. عدم پرداخت هزینه کارشناسی، از سوی خواهان وقتی که دادگاه برای رسیدگی نیاز به کارشناسی داشته باشد. (ماده ۲۵۹ ق.آ.د.م.)
۷. عدم تهیه وسیله اجرای قرارهای تحقیق محلی یا معاینه محل از سوی خواهان وقتی که دادگاه برای رسیدگی، نیاز به قرارهای مزبور داشته باشد. (ماده ۲۵۶ ق.آ.د.م.)

● موارد صدور قرار ردّ دعوی

۱. بندهای ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م؛
۲. عدم طرح دعوای لازم ظرف یک ماه، وقتی که رسیدگی به یک دعوی، منوط به اثبات ادعایی در مرجع دیگری باشد؛ (ماده ۱۹ ق.آ.د.م.)
۳. استرداد دعوای بدوی تا قبل از ختم مذاکرات؛ (بند «ب» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م.)
۴. استرداد دعوای بدوی بعد از ختم مذاکرات، در صورت رضایت خوانده؛ (بند «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م.)
۵. نقص دادخواست بدوی و عدم رفع نقص از سوی خواهان بدوی، ظرف ده روز از ابلاغ اخطار رفع نقص، زمانی که نقص دادخواست بدوی در مرحله تجدیدنظر مشخص می‌شود؛ (ماده ۳۵۰ ق.آ.د.م.)
۶. عدم احراز سمت دادخواست‌دهنده بدوی از سوی دادگاه تجدیدنظر. (ماده ۳۵۰ ق.آ.د.م.)

- موارد صدور قرار عدم استماع دعوی: در مواردی که دعوی به‌دلیلی از دلایل قانونی قابل رسیدگی نباشد و قانون نیز قرار مقتضی را پیش‌بینی نکرده باشد، قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود. این موارد عبارت‌اند از:

۱. دعوای دارای جهت نامشروع، مانند دعوای راجع به قمار و گروبنندی؛ (ماده ۶۵۴ ق.م.)
۲. طرح دعوای تصرف عدوانی، پس از طرح دعوای راجع به اصل مالکیت؛ (ماده ۱۶۳ ق.آ.د.م)
۳. طرح دعوای ممانعت از حق، پس از طرح دعوای راجع به اصل حق انتفاع و ارتفاق؛ (ماده ۱۶۳ ق.آ.د.م)
۴. طرح دعوایی بدون آنکه دعوای دیگر که مقدمه دعوای مطروحه است، طرح و اثبات شده باشد. برای مثال، طرح دعوای استرداد ثمن، در حالی که هنوز دعوای تأیید فسخ قرارداد طرح نشده است.
۵. واخواهی از حکم حضوری؛
۶. تجدیدنظرخواهی از آرای غیرقابل تجدیدنظر و فرجام‌خواهی از آرای غیرقابل فرجام؛
۷. عدم درج نام همه اشخاص متأثر از دعوی، به‌عنوان خواندگان دعوی.
- برای مثال، عدم درج توأمان نام محکوم‌له و محکوم‌علیه، به‌عنوان خواندگان دعوای اعتراض ثالث یا عدم درج توأمان نام موجر و مستأجر، به‌عنوان خواندگان دعوایی که شخص ثالثی برای سلب تصرف مستأجر بر مال مستأجره طرح کرده است.
۸. طرح دعوای بدوی علیه خواننده‌ای که در زمان تقدیم دادخواست فوت کرده است.
۹. طرح دعوی علیه شرکتی که منحل شده و ختم تصفیه آن نیز اعلام شده است. توجه داشته باشید که:
 - تا قبل از ختم تصفیه می‌توان علیه شرکت طرح دعوی کرد؛ زیرا شخصیت حقوقی شرکت همچنان باقی است؛ اما بعد از ختم تصفیه به‌دلیل زوال شخصیت حقوقی شرکت، می‌توان علیه شرکا یا مدیران، از باب مسئولیت‌های تجاری یا مدنی طرح دعوی کرد.
۱۰. طرح دعوی در محاکم دادگستری در حالی که نسبت به آن اختلاف، توافق بر داوری وجود دارد.
۱۱. طرح دعوی برای مطالبه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجراء از دادگستری، قبل از آنکه درباره آنها به ادارات ثبت مراجعه شده باشد و از ادارات ثبت درخواست اجرا شده باشد.^۱

۱. به‌موجب ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه، مصوب ۱۳۹۵، در این خصوص ترتیبات خاصی مقرر شده است که در ج ۲، صص ۱۵۲ و ۱۵۳ همین کتاب بیان شده است.

● قرار سقوط دعوی

۱. این قرار، موجب زائل شدن حق طرح دعوی است. برخی از نویسندگان حق طرح دعوی را اصطلاحاً «دعوی به معنای اخص» نامیده‌اند.
۲. این قرار، در ماهیت دعوی، دلالت بر بی‌حقی خواهان نمی‌کند.
۳. این قرار، تنها قرار است که از اعتبار امر مختوم برخوردار است.

● موارد صدور قرار سقوط دعوی

۱. صرف نظر کردن کلی خواهان از دعوای خود؛ (بند «ج» ماده ۱۰۷ آ.د.م)
۲. اگر حق اقامه دعوی به‌دلیلی از خواهان سلب شود؛ مانند آنکه در دعوای قائم‌به‌شخص (مثل طلاق، تمکین، حضانت یا ملاقات طفل)، خوانده فوت کند که در این صورت دعوی به وراثت منتقل نمی‌شود.
۳. اگر موضوع دعوی از بین برود؛ مانند فوت کودکی که در خصوص حضانت او دعوی بوده است.
۴. اگر در دعوای انحلال یا بطلان شرکت سهامی، قبل از صدور رأی بدوی، موجبات انحلال یا بطلان برطرف شود. (ماده ۲۷۱ ل.ا.ق.ت)

● تفاوت قرار سقوط دعوی و حکم به بی‌حقی خواهان

۱. حکم به بی‌حقی خواهان، بدین معنا است که قاضی وارد ماهیت ادعای خواهان شده و نهایتاً به این نتیجه رسیده که حقی برای خواهان متصور نیست و در نتیجه حکم به بی‌حقی خواهان صادر کرده است.
۲. در صورت حدوث موجبات قرار سقوط دعوی، ورود در ماهیت لازم نیست. به عبارت دیگر، قرار سقوط دعوی، دلالت بر بی‌حقی خواهان نمی‌کند؛ بلکه صرفاً دلالت بر این می‌کند که خواهان، حق طرح دعوی را ندارد.
۳. اگر خواهان در نفس امر، ذی‌حق باشد و به‌دلیلی، مانند صرف نظر کردن کلی از دعوی، قرار سقوط دعوی، صادر و حق طرح دعوی در آن خصوص از وی زائل شود، حق او به‌کلی از بین نمی‌رود، بلکه تبدیل به یک حق غیرقابل مطالبه می‌شود. به عبارت دیگر، تعهد طرف مقابل، به یک تعهد طبیعی تبدیل می‌شود؛ یعنی اگر طرف مقابل بخواهد با میل خود، دین خود را

بپردازد، بعد از پرداخت، قابل استرداد نیست. (ماده ۲۶۶ ق.م.) درحالی که صدور حکم بی حقی خواهان، بدین معنا است که هیچ حقی برای خواهان وجود نداشته است.

● موارد صدور قرار ردّ درخواست

۱. ردّ درخواست ابطال رأی داور، وقتی که این درخواست خارج از مهلت قانونی طرح شده باشد. (ماده ۴۹۲ ق.آ.د.م.)
۲. ردّ درخواست تأمین خواسته، وقتی موجبات صدور قرار تأمین خواسته برقرار نیست.
۳. ردّ درخواست دستور موقت، وقتی موجبات صدور دستور موقت برقرار نیست.

● اوصاف قرار امتناع از رسیدگی

۱. این قرار، یک قرار شبه قاطع است؛ یعنی موجب تغییر در شعبه رسیدگی کننده می شود.
۲. این قرار در مواردی صادر می شود که به دلیلی که ناظر به قاضی یا دادگاه است، این پرونده در شعبه خاصی قابل رسیدگی نباشد.
۳. این قرار به اصحاب دعوی ابلاغ نمی شود؛ بنابراین لازم نیست که پاکنویس (دادنامه) شود.
۴. این قرار، قابل اعتراض نیست.
۵. اگر دعوی مرتبطی در چند شعبه طرح شده باشند، همه باید با تعیین رئیس حوزه قضائی در یکی از شعب تجمع شوند. در این صورت سایر شعب نسبت به دعوی مطروحه، قرار امتناع از رسیدگی صادر می کنند.
۶. اگر دعوی اصلی در شورای حلّ اختلاف طرح شده و در صلاحیت شورا باشد و دعوی طاری طرح شود که از صلاحیت شورا خارج و در صلاحیت محاکم دادگستری باشد، رسیدگی به دعوی اصلی نیز به دادگاه دادگستری واگذار خواهد شد. در این صورت شورا نسبت به دعوی اصلی، قرار امتناع از رسیدگی صادر می کند.

● موارد صدور قرار امتناع از رسیدگی

۱. اگر قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند. (تبصره ماده ۳ ق.آ.د.م.)
۲. اگر موجبات ردّ قاضی موجود باشد. (ماده ۹۲ ق.آ.د.م.)

۳. اگر نسبت به دعوی، ایراد امر مطروحه وارد باشد. (بند ۲ ماده ۸۴ ق.آ.د.م).
۴. اگر با وجود شعب تخصصی از دادگاه عمومی، موضوعی که باید در آن شعب تخصصی رسیدگی شود، به سایر شعب دادگاه عمومی ارجاع شود.
۵. اگر ادله و امارات موجود در پرونده، به نفع یکی از طرفین باشد؛ اما قاضی به صحت ادعای طرف مقابل عالم باشد و این علم قاضی نیز ناشی از ادله موجود در پرونده نباشد؛ برای مثال، قاضی شاهد عینی اختلاف بوده باشد.^۱

● اوصاف قرار عدم صلاحیت

۱. این قرار نیز مانند قرار امتناع از رسیدگی، یک قرار شبه قاطع است؛ یعنی موجب تغییر در شعبه رسیدگی کننده می شود.
۲. این قرار به اصحاب دعوی ابلاغ نمی شود؛ بنابراین لازم نیست که پاکنویس (دادنامه) شود.
۳. این قرار، قابل اعتراض نیست.

● اوصاف قرارهای تأخیر یا توقف اجرای حکم

۱. قرارهای تأخیر یا توقف اجرای حکم، قابل اعتراض و شکایت نیست.
۲. با توجه به اینکه این قرارها قابل شکایت نیست، نیاز به ابلاغ به اصحاب دعوی ندارد.
۳. با توجه به اینکه این قرارها نیاز به ابلاغ ندارد، نیاز به پاکنویس شدن نیز ندارد.

● موارد صدور قرار قبول دادخواست

۱. قرار قبول دادخواست وخواهی، زمانی که این دادخواست خارج از موعد تقدیم شده است. (ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)
۲. قرار قبول دادخواست اعاده دادرسی. (تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م)

● اوصاف قرارهای قبولی

۱. این قرار به اصحاب دعوی ابلاغ نمی شود؛ بنابراین لازم نیست که به صورت دادنامه پاکنویس شود.

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۳، مطلب ش ۲۱۱.

۲. این قرار قابل اعتراض نیست.

۳. این قرار قابل عدول نیست.

● فرایند صدور و ابلاغ رأی

۱. انشای رأی (صدور رأی): قاضی باید پس از ختم دادرسی یا حداکثر ظرف یک هفته از ختم دادرسی، اقدام به انشای رأی و کتابت آن کند. (ماده ۲۹۵ ق.آ.د.م)

۲. رأی دادگاه به محض صدور، به اصحاب دعوی قابل اعلام است؛ هرچند تا قبل از پاکنویس و امضا شدن، قابل ابلاغ نیست. (مواد ۲۹۵ و ۳۰۱ ق.آ.د.م)

۳. قسمت‌های مختلف رأی دادگاه عبارت‌اند از:

- مقدمه: که در آن اصحاب دعوی، موضوع اختلاف و تصویری کلی از دعوای مطروحه، معرفی می‌شود.
- جهات و دلایل موضوعی و حکمی (اسباب وجهه): که در آن قاضی، با بررسی ادله و جهات موضوعی و حکمی طرفین و بیان نقاط قوت و ضعف استدلال‌ات طرفین، درواقع استدلال‌ات رأی خود را ارائه می‌کند.
- منطوق (نتیجه یا رأی به مفهوم اخص): تصمیم نهایی دادگاه در پرونده که ممکن است به شکل حکم الزام به پرداخت وجه، حکم به تأیید فسخ قرارداد، قرار ردّ دعوی، قرار سقوط دعوی یا... باشد.
- مشخصات (نام و نام خانوادگی)، سمت و امضای قاضی صادرکننده رأی.

۴. پاکنویس کردن رأی: رأی باید ظرف پنج روز از تاریخ صدور، پاکنویس شود. رأی پاکنویس شده را «دادنامه» می‌نامند. (ماده ۲۹۷ ق.آ.د.م)

۵. دادنامه باید به امضای قاضی برسد. دادنامه توسط همان قاضی امضا می‌شود که رأی دستنویس توسط او صادر و امضا شده است؛ مگر آنکه در فاصله صدور رأی تا پاکنویس شدن آن (تنظیم دادنامه)، قاضی تغییر یابد. (ماده ۲۹۷ ق.آ.د.م)

۶. ابلاغ دادنامه: مدیر دفتر، فوراً پس از امضای دادنامه، اگر اصحاب دعوی در دادگاه باشند، حضوراً به ایشان ابلاغ می‌کند؛ در غیر این صورت رونوشت (تصویر) دادنامه را برای ایشان ارسال می‌کند. (ماده ۳۰۰ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- قواعد ابلاغ واقعی و قانونی، همان قواعدی است که قبلاً مشاهده شد.^۱
- اگر محکوم علیه مجهول المکان باشد، هزینه ابلاغ دادنامه از طریق نشر آگهی، توسط محکوم له پرداخت می شود.

۷. درست است همین که دادگاه رأی را صادر می کند، رأی مزبور، شفاهاً قابل اعلام به طرفین است؛ حتی اگر رأی، هنوز پاکنویس و امضا نشده باشد؛ اما فعلاً و تا قبل از امضای دادنامه، رونوشت یا کپی رأی، قابل تسلیم به طرفین نیست. (ماده ۳۰۱ ق.آ.د.م) متخلف از این امر به مجازات بند «ب» ماده ۹ قانون رسیدگی به تخلفات اداری یا بالاتر (توبیخ کتبی یا بالاتر)، محکوم می شود.

۸. دادگاه باید ذیل رأی خود، قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر و مرجع تجدیدنظر را درج کند.

◀ سؤال: اگر دعوی، منجر به ختم رسیدگی شود، ولی قاضی قبل از صدور حکم در پرونده مزبور، تغییر یابد یا فوت کند؛ آیا قاضی جدید می تواند با استناد به تحقیقات سابق، رأی صادر کند؟

○ جواب: در این خصوص اختلاف هست:

۱. یک نظر آن است که اگر قاضی جدید نیز پرونده را آماده صدور رأی بداند، اقدام به صدور رأی می کند و اگر تحقیقات و اقدامات را کافی نداند، از ختم دادرسی اعلامی قاضی سابق، عدول می کند و تحقیقات و اقدامات مقتضی را انجام می دهد و سپس رأی صادر می کند.^۲

۲. بعضی از حقوق دانان^۳ معتقدند که در صورت تغییر قاضی بعد از ختم دادرسی، قاضی جدید، چه تحقیقات سابق را کافی بداند و چه کافی نداند، باید طرفین را دعوت کند و پس از استماع اظهارات ایشان، مجدداً ختم دادرسی را اعلام و رأی صادر کند.

◀ سؤال: اگر قاضی قبل از ختم دادرسی و در اثنای رسیدگی، تغییر یابد، آیا قاضی جدید می تواند با لحاظ کردن رسیدگی های قبلی، کار را ادامه دهد یا خیر؟

○ جواب: بله؛ می تواند با لحاظ کردن رسیدگی های قبلی، رسیدگی خود را ادامه دهد. همچنین او حق

۱. ر.ک: صص ۲۴۶ و ۲۵۱ همین کتاب.

۲. در تأیید این نظریه ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۲۶۱.

۳. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۴۲۷.

عدول از تصمیمات قاضی سابق را دارد. برای مثال، ممکن است قاضی قبلی، قرار کارشناسی یا معاینه محل صادر کرده باشد؛ اما قاضی فعلی، این قرار را لازم نداند و از آن عدول کند؛ بنابراین نیاز نیست که جلسات دادرسی که قاضی قبلی برگزار کرده، مجدداً برگزار شود.

◀ **سؤال:** اگر مدیر دفتر بخواهد دادنامه صادره را حضوراً به یکی از طرفین پرونده که در دادگاه حاضر است، ابلاغ کند، آیا شخص مزبور مکلف به پذیرش است یا خیر؟

● **جواب:** بله؛ شخص موظف به قبول اوراق است و در صورت عدم پذیرش، این امتناع او، ابلاغ قانونی تلقی می‌شود. توجه داشته باشید که قانون‌گذار در ماده ۳۰۰ ق.آ.د.م در خصوص ابلاغ دادنامه، در صورت حضور اصحاب دعوی در دادگاه، ابلاغ دادنامه در همان دادگاه را مقرر کرده است؛ بنابراین امتناع او از قبول دادنامه، ابلاغ قانونی تلقی می‌شود؛ برخلاف سایر اوراق قضائی که بنابر تبصره ۱ ماده ۶۸ ق.آ.د.م باید در محل سکونت یا محل کار ابلاغ شود؛ بنابراین در سایر اوراق قضائی، مخاطب می‌تواند از قبول اوراق در دفتر دادگاه امتناع کند.^۱

◀ **سؤال:** اگر بعد از صدور رأی و ارسال آن برای پانویس شدن (تایپ)، رأی مفقود شود، تکلیف چیست؟

● **جواب:** دادگاه باید با توجه به محتویات پرونده، مجدداً اقدام به انشای رأی کند.^۲

● **تبعیت دادنامه از دادخواست:** از ماده ۲ ق.آ.د.م فهمیده می‌شود که دادگاه در رسیدگی محدود به خواسته خواهان است و نمی‌تواند نسبت به موضوعی رأی دهد که جزء خواسته‌های خواهان نباشد (چه خواهان دعوی اصلی یا خواهان هر یک از دعاوی طاری). اما این قاعده استثنائاتی به‌شرح زیر دارد که در این استثنائات دادگاه نسبت به موضوعی رأی می‌دهد که مورد ادعای خواهان نبوده است:

۱. در صورت طرح دعوایی با خواسته «انحلال شرکت تضامنی یا نسبی یا مختلط غیرسهامی» از سوی یکی از شرکا با جمع شرایط زیر دادگاه این اختیار (نه تکلیف) را دارد که به‌جای آنکه حکم انحلال شرکت را صادر کند، این‌گونه حکم صادر کند که آن شریک یا شرکای معین از شرکت اخراج شوند: (تبصره ماده ۱۳۶ و مواد ۱۶۱ و ۱۸۹ ق.ت)

۱. البته برخی حقوق دانان معتقدند که امتناع مخاطب از قبول اوراق در دفتر دادگاه، ابلاغ محسوب نشده و دادگاه همچنان مکلف به ارسال اوراق به آدرس مخاطب است. مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۲۸۲.
۲. نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به‌شماره ۷/۸۳۸۲، مورخ ۱۳۷۲/۱۱/۲۷ نیز همین امر را مقرر داشته است. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۲۷۱.

- اگر دلائل انحلال منحصرأً مربوط به شریک یا شرکای معین باشد
- سایر شرکا تقاضا کرده باشند که به جای حکم بر انحلال شرکت، حکم بر اخراج آن شریک صادر شود.

۲. در دعوای طلاق (به درخواست مرد، زن یا هر دو) دادگاه در رأی طلاق (حسب مورد ممکن است حکم طلاق یا گواهی عدم امکان سازش صادر کند) با توجه به شروط ضمن عقد و مندرجات سند ازدواج، نسبت به اموری مانند جهیزیه، مهریه، نفقه زوجه، اطفال و حمل، اجرت المثل ایام زوجیت، حضانت و نگهداری اطفال، نحوه پرداخت هزینه های حضانت و نگهداری تعیین تکلیف می کند و با توجه به وابستگی عاطفی و مصلحت طفل، ترتیب، زمان و مکان ملاقات وی با پدر و مادر و سایر بستگان را تعیین می کند؛ در حالی که این امور خواسته دعوی نبوده است. (ماده ۲۹ ق.ج.خ)

۳. اگر در دعوایی خواهان یا خوانده سندی ارائه کند و جعلیت آن سند اثبات شود، دادگاه در حکمی که راجع به اصل دعوی صادر می کند درباره آن سند مجعول نیز تعیین تکلیف می کند؛ مانند آنکه حکم بر ابطال آن سند، معدوم کردن آن سند، تغییر کلماتی بر روی آن سند یا محو کردن کلماتی از آن سند صادر می کند؛ در حالی که چنین اموری جزء خواسته های خواهان نبوده است. (ماده ۲۲۱ ق.آ.د.م)

۴. اگر نسبت به زمینی، دعوای خلع ید و قلع و قمع مستحذات مطرح شود، دادگاه با شرایط زیر به جای صدور حکم خلع ید، حکم بر پرداخت قیمت اراضی و کلیه خسارات وارده و اصلاح اسناد مالکیت طرفین دعوی صادر می کند. (لایحه قانونی راجع به رفع تجاوز و جبران خسارات وارده به املاک، مصوب ۱۳۵۸) این شرایط عبارتند از:

- طرف دعوی یا ایادی قبلی او قصد تجاوز نداشته و این تجاوز، در اثر اشتباه غیر عمدی صورت گرفته باشد.
- میزان ضرر مالک در مقایسه با خساراتی که از خلع ید و قلع و قمع بنا و مستحذات ایجاد می شود، نسبتاً جزئی باشد.
- طرف دعوی، یعنی همان شخصی که اشتباهاً به ملک همسایه تعدی کرده است، قیمت اراضی مورد تجاوز را طبق نظر کارشناس منتخب دادگاه تودیع نماید. در این خصوص بالاترین قیمت آن از تاریخ تجاوز تا تاریخ صدور حکم ملاک عمل است.

۵. اگر در خصوص ملکی دو سند معارض صادر شده باشد و نسبت به آن دعوای ابطال سند طرح شود،

دادگاه هر یک از اسناد را که جریان ثبتی آن را صحیح تشخیص دهد، به قوت خود باقی می‌گذارد و حکم بر ابطال سند دیگر صادر خواهد کرد؛ حتی اگر سند دیگر متعلق به خواهان باشد. (تبصره ماده ۵ لایحه قانونی راجع به اشتباهات ثبتی و اسناد مالکیت معارض، مصوب ۱۳۳۳)

۶. در دعاوی ای که یکی از طرفین قراردادی برای مطالبه عوض یا مال یا تعهدی که طرف مقابل بر عهده دارد، طرح دعوی می‌کند و طرف مقابل (خوانده) به حق حبس خود استناد می‌کند، یعنی عدم انجام تعهد موضوع دعوی را به واسطه حق حبس خود می‌داند؛ دادگاه در مقام صدور رأی برای آنکه حق حبس خوانده را ضایع نکند، ضمن صدور حکم بر محکومیت خوانده به انجام تعهد قراردادی، اجرای حکم را منوط به آن می‌کند که خواهان نیز تعهد متقابل را اجرا کند. البته این موضوع رویه برخی محاکم است و در برخی محاکم دیگر رعایت نمی‌شود.

● **تجزیه رأی:** ممکن است موضوع یک دعوی، قابل تجزیه باشد؛ یعنی در اثنای دادرسی، قسمتی از آن مقتضای صدور رأی باشد و قسمتی دیگر، نیاز به رسیدگی داشته باشد؛ مانند آنکه شخصی دعوی خلع ید و مطالبه اجرت‌المثل تقدیم کرده است؛ در خصوص خلع ید، به دلیل اثبات غاصبانه بودن تصرفات خوانده، پرونده آماده صدور رأی است؛ اما نسبت به اجرت‌المثل به دلیل نیاز به کارشناسی، پرونده هنوز آماده صدور رأی نیست. در این صورت با حالات زیر مواجه‌ایم: (مواد ۱۰۴ و ۲۹۸ ق.آ.د.م)

۱. **اگر خواهان تقاضای صدور رأی نسبت به همان قسمتی که آماده صدور رأی است، به عمل آورد:** دادگاه مکلف به صدور رأی در آن خصوص است و نسبت به بقیه پرونده، رسیدگی را ادامه می‌دهد.

۲. **اگر خواهان تقاضای صدور رأی نسبت به همان قسمتی که آماده صدور رأی است، به عمل نیاورد:** دادگاه مخیر است که نسبت به همان قسمتی که مُعَدّ^۱ صدور رأی است، اقدام به صدور رأی کرده و نسبت به بقیه پرونده رسیدگی را ادامه دهد یا آنکه فعلاً رأی صادر نکند و پس از آنکه کل پرونده آماده صدور رأی شد، نسبت به کل آن، اقدام به صدور رأی کند.

● **تصحیح رأی (ماده ۳۰۹ ق.آ.د.م)**

۱. اگر قاضی بعد از صدور رأی، متوجه اشتباهات خود شود، نمی‌تواند رأی صادره را از حیث موضوعی یا حکمی تغییر دهد؛ بلکه فقط اشتباهات شکلی و سهو قلم قابل تصحیح است.

۱. «مُعَدّ»، به معنای «آماده»، اسم مفعول از مصدر اِعداد (به معنای آماده کردن) است. تلفظ آن با کسر عین (مُعِد) اشتباه است؛ چرا که در این صورت به معنای «آماده کننده» است.

۲. منظور از سهو قلم، اشتباهات ناشی از محاسبات، اشتباه در درج اسامی و اعداد و نظائر آنها است.

۳. در امور حسبی نیز، اگر تصمیم حسبی دادگاه دارای اشتباهات شکلی باشد، قابل تصحیح است. (ماده ۳۸ ق.ا.ج)

۴. تصحیح رأی ممکن است به درخواست یکی از طرفین یا رأساً توسط قاضی صورت پذیرد.

۵. مهلت تصحیح تا قبل از تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی است.

۶. اگر پرونده به دادگاه تجدیدنظر استان یا دیوان عالی کشور راه یابد، ایشان اقدام به تصحیح موارد سهو قلم خواهند کرد؛ بنابراین اگر علی‌رغم تجدیدنظرخواهی، دادخواست تجدیدنظر به دلیل نقص شکلی، با قرار ردّ دادخواست مواجه شود و پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال نشود، همان دادگاه بدوی اقدام به تصحیح رأی می‌کند.

۷. تصحیح رأی، نیاز به حضور طرفین ندارد و در وقت اداری انجام می‌شود.

۸. رأی تصحیحی باید مثل رأی اصلی ابلاغ شود.

۹. رأی تصحیحی پس از ابلاغ، نسبت به بخش‌های مورد تصحیح، حسب‌مورد ممکن است قابل واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام باشد؛ بنابراین از تاریخ ابلاغ رأی تصحیحی، مهلت جدید بیست‌روزه‌ای، برای اعتراض به رأی تصحیحی به طرفین داده می‌شود. قسمت‌هایی که تصحیح نشده، در این مهلت قابل اعتراض نیست. همچنین اگر رأی اصلی، غیابی باشد و این رأی، تصحیح شود، رأی تصحیحی هم غیابی و قابل واخواهی است.

◀ سؤال: اگر از دادگاهی، درخواست تصحیح رأی شود و دادگاه، این درخواست را نپذیرد؛

یعنی رأی را متضمن سهو قلم نداند، آیا این تصمیم دادگاه، قابل اعتراض است یا خیر؟

○ جواب: تصمیم دادگاه مبنی بر ردّ درخواست تصحیح رأی، یک تصمیم ساده قضائی است و بنابراین قابل اعتراض و تجدیدنظر نیست.^۱

◀ سؤال: اگر خواهان در اعلام مشخصات خوانده یا درج میزان خواسته یا درج برخی

۱. برخی حقوق‌دانان عقیده دارند که این تصمیم باید در قالب رأی صادر شود و این رأی را نیز با توجه به موضوع دعوی قابل تجدیدنظر دانسته‌اند. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۳۳۵. این نظر قابل انتقاد است؛ چرا که اگر علی‌رغم نصّ قانون، ردّ این درخواست را در قالب رأی بدانیم و نام آن را «قرار ردّ درخواست تصحیح رأی» بدانیم، باز هم قرار ردّ درخواست در ماده ۳۳۲ ق.آ.د.م در شمار قرارهای قابل تجدیدنظر ذکر نشده است.

تاریخ‌ها، اشتباه کرده باشد و بر مبنای همان اسامی یا تاریخ‌ها و اعداد اعلامی خواهان، رأی صادر شود، آیا می‌تواند بعداً در قالب تقاضای تصحیح رأی، از دادگاه بخواهد که نام صحیح خوانده یا تاریخ صحیح را در رأی خود وارد کند؟

○ جواب: خیر؛ تصحیح رأی ناظر به تصحیح سهو قلم دادگاه است، نه سهو قلم خواهان.^۱

● رأی قطعی و رأی نهایی

۱. رأی قطعی، قابل واخواهی و تجدیدنظرخواهی نیست؛ به عبارت دیگر، رأیی است که طرق عادی شکایت از رأی، نسبت به آن منتفی است.

۲. رأی نهایی، قابل واخواهی، تجدیدنظرخواهی و فرجام نیست. (تبصره ماده ۲۲ ق.ت)

● **مقدمات اجرای احکام:** اجرای احکام محاکم دادگستری منوط به چند شرط است:

۱. حکم به محکوم‌علیه، ابلاغ شده باشد؛ اعم از اینکه این ابلاغ، واقعی یا قانونی باشد. (ماده ۲ ق.ا.م)

۲. حکم، قطعی شده باشد؛ یعنی آنکه غیرقابل واخواهی و غیرقابل تجدیدنظر باشد. (ماده ۱ ق.ا.م)

۳. اجرائیه، صادر و به محکوم‌علیه ابلاغ شده باشد؛ اعم از اینکه این ابلاغ واقعی باشد یا قانونی.

(ماده ۴ ق.ا.م)

● **تعریف اجرائیه:** برگه‌ای است که پس از قطعیت حکم، از دادگاه بدوی صادر شده و به محکوم‌علیه اخطار می‌شود؛ مبنی بر اینکه ظرف ده روز، مفاد حکم را اجرا کند. (ماده ۳۴ ق.ا.م) اگر محکوم‌علیه ظرف این ده روز، مفاد حکم را اجرا نکند، اجرای احکام دادگاه، با تشکیل پرونده اجرائی، به درخواست محکوم‌له، اقدام به اجرای حکم خواهد کرد.

● **لزوم قطعیت حکم برای اجرای احکام:** برای اجرای احکام محاکم، باید حکم قطعی شده باشد؛ (ماده ۱ ق.ا.م) اما این اصل دارای چند استثنا است:

۱. در مواردی اجرای حکم به‌نحو فوری و قبل از قطعیت صورت می‌گیرد که عبارت‌اند از:

■ احکام صادره در دعاوی سه‌گانه تصرف؛ یعنی دعاوی رفع تصرف عدوانی، رفع ممانعت از

حق و رفع مزاحمت، قبل از قطعیت اجرا می‌شود. (ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م)

۱. اداره حقوقی قوه قضائیه نیز در نظریه مشورتی شماره ۷/۲۸۵۱، مورخ ۱۳۷۸/۰۴/۲۳ همین نظر را تأیید کرده است. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۳۳۵.

▪ در خصوص احکام ورشکستگی، مفاد آن فوراً و قبل از قطعیت اجرا می‌شود. (ماده ۴۱۷ ق.ت)

۲. در مواردی اجرای حکم، علاوه بر قطعیت، نیازمند نهایی شدن است:

▪ اجرای حکم طلاق منوط به نهایی شدن حکم است. به عبارت دیگر، حکم طلاق در صورتی اجرا می‌شود که واخواهی، تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی نسبت به آن منتفی شده باشد. توجه داشته باشید که اجرای حکم طلاق منوط به نهایی شدن آن است؛ اما اجرای گواهی عدم امکان سازش، مانند اجرای سایر احکام دادگستری، صرفاً منوط به قطعیت آن است و نیاز به نهایی شدن ندارد. (ماده ۳۲ ق.ح.خ)

▪ اگر شخصی که ملک در دفتر املاک به نام او ثبت شده، فوت کند، ملک در صورتی به نام وراثت او ثبت می‌شود که گواهی حصر وراثت دریافت شده و در خصوص سهم‌الارث بین وراثت توافق باشد یا در صورت اختلاف، در آن خصوص حکم نهایی صادر شده باشد. (ماده ۲۲ ق.ت)

● **اعمال و تصمیمات حسبی:** امور حسبی، امور غیرترافعی است. به عبارت دیگر، ماهیت امور حسبی به نحوی است که نیاز به آن ندارد که به طرفیت شخص خاصی طرح شود. اعمال حسبی، اعمالی است که ناظر به امور حسبی است. این اعمال و تصمیمات حسبی، به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. **احکام حسبی:** حکم در امور ترافعی صادر می‌شود، نه در امور حسبی. با وجود این، قانون‌گذار در خصوص برخی تصمیمات متخذ در امور حسبی نیز از عبارت «حکم» استفاده کرده که آنها را تسامحاً «احکام حسبی» می‌نامیم. مصادیق این احکام از این قرار است: حکم عزل وصی، حکم عزل قیم، حکم ضمّ امین، حکم حجر، حکم بقای حجر، حکم موت فرضی، حکم تقسیم ترکه و حکم به رد یا قبول اعتراض به درخواست گواهی حصر وراثت.

۲. **تصمیمات (اعمال) حسبی به مفهوم اخص:** سایر تصمیمات حسبی، در قالب حکم صادر نمی‌شود؛ بلکه در قالب یک تصمیم ساده حسبی یا حتی در قالب قرار صادر می‌شود؛ مانند مهر و موم ترکه، برداشتن مهر و موم ترکه و تحریر ترکه.

● اوصاف احکام حسبی

۱. شیوه صدور و تنظیم و ابلاغ آنها، مانند آرای ترافعی است.

۲. این احکام قابل تجدیدنظر است.

۳. با توجه به قابلیت تجدیدنظر، این احکام باید پاکنویس شده و به اصحاب دعوی ابلاغ شود.

۴. این احکام مشمول قاعده فراغ دادرس است و رسیدگی مجدد به پرونده ممکن نیست.

● اوصاف اعمال حسبی

۱. این تصمیمات، علی‌الاصول قابل تجدیدنظر نیست. اگر دادگاه رأساً یا به هر طریق از خطای خود مطلع شود، می‌تواند تصمیم خود را تغییر دهد.
۲. این تصمیمات از اعتبار امر مختوم برخوردار نبوده و مشمول قاعده فراغ دادرس نیست.
۳. آن دسته از تصمیمات حسبی که قابل تجدیدنظر نیست، به اصحاب دعوی ابلاغ نمی‌شود و بنابراین نیازی به پاک‌نویس شدن ندارد.

◀ مبحث هشتم / خسارات (مواد ۵۱۵ تا ۵۲۲ ق.آ.د.م)

● **مطالبه خسارات:** دو نوع مطالبه خسارت قابل بررسی است:

۱. مطالبه خسارت توسط خواهان از خوانده؛

۲. مطالبه خسارت توسط خوانده از خواهان.

● **اقسام خسارات قابل مطالبه توسط خواهان از خوانده:** خساراتی که خواهان می‌تواند از خوانده مطالبه کند به شرح زیر است: (ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م)

۱. **خسارت عدم انجام تعهد یا خسارت تأخیر انجام تعهد:** در این خصوص توجه داشته باشید که:

- خسارت عدم انجام تعهد، ویژه حالتی است که تعهد در موعد مقرر انجام نشده و در حال حاضر هم، قابل اجرا نباشد. به عبارت دیگر، رابطه تعهد و زمان انجام تعهد به نحو وحدت مطلوب است.
- خسارت تأخیر در انجام تعهد، ویژه حالتی است که تعهد در موعد مقرر انجام نشده؛ اما همچنان قابل اجرا است؛ به عبارت دیگر، رابطه تعهد و زمان انجام تعهد به نحو تعدد مطلوب است.

۲. **خسارات دادرسی:** منظور از خسارات دادرسی خساراتی است که دارای این دو شرط باشد:

اولاً: مربوط به دادرسی باشد؛

ثانیاً: برای اثبات دعوی لازم باشد؛ مانند هزینه دادرسی، حق الوکاله وکیل، حق الزحمه کارشناس و هزینه‌های ایاب وذهاب، مانند ایاب وذهاب شهود و..... .

۳. اجرت‌المثل مال خواهان که خوانده آن را تسلیم نکرده یا با تأخیر تسلیم کرده است.

● **طریقه مطالبه خسارت توسط خواهان از خوانده:** خواهان می‌تواند این خسارات را به یکی از سه طریق زیر مطالبه کند: (ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م)

۱. **همراه با دادخواست دعوای اصلی:** بدین نحو که در ردیف مربوط به خواسته یا در قسمت شرح دادخواست یا آنکه در هر دو قسمت دادخواست، خسارات را مطالبه کند. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- با توجه به اینکه خسارات در شمار متفرعات دعوی است و می‌توان در جریان دادرسی نیز آن را مطالبه کرد، در صورت مطالبه خسارات در دادخواست، صرف درج در قسمت شرح دادخواست نیز کافی است؛ هرچند در قسمت ردیف خواسته از خسارات سخن نگفته باشیم.
- مطالبه خسارات در دادخواست، نیازمند تأدیه هزینه دادرسی بابت خسارات نیست.

۲. **در جریان رسیدگی به دعوی:** بدین نحو که در جریان رسیدگی به دعوای اصلی، خسارات نیز مطالبه شود. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- این مطالبه می‌تواند کتبی یا شفاهی باشد و نیاز به تشریفات خاصی ندارد.
- با توجه به اینکه مطالبه خسارات، افزایش خواسته تلقی نمی‌شود، محدود به جلسه اول دادرسی نیست و می‌تواند تا قبل از ختم دادرسی صورت پذیرد.

۳. **در قالب دادخواست جداگانه:** طریقه سوم مطالبه خسارت، آن است که مطالبه خسارت در قالب دادخواستی جداگانه صورت گیرد؛ بدین نحو که خواهان پس از پیروزی در اصل دعوی و قطعیت رأی صادره، جهت مطالبه خسارات خود علیه خوانده‌ای که شکست خورده، دادخواست دهد. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- در این روش باید تشریفات دعوی مانند دادخواست، رعایت شده و هزینه دادرسی نیز تأدیه شود.
- مطالبه خسارات در صورتی از پرداخت هزینه دادرسی معاف است که مطالبه خسارت به تبع دعوای اصلی صورت گرفته باشد؛ یعنی در دادخواست راجع به اصل دعوی یا در جریان رسیدگی به آن، درخواست خسارت به عمل آمده باشد؛ اما اگر موضوع دعوایی،

صرفاً مطالبه خسارت باشد، یعنی دریافت خسارت، اصل خواسته دعوی را تشکیل دهد، نه متفرعات دعوی را، نیازمند پرداخت هزینه دادرسی است.

● **شرط مطالبه خسارت توسط خواهان از خوانده:** شرط مطالبه خسارت، این است که خسارت از تقصیر خوانده حاصل شده باشد. (ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م) برای مثال، اگر سال تولد شخصی به دلیل عدم اعلام حقیقت توسط پدر و مادرش، به صورت ناصحیح و غیرواقعی ثبت شده باشد و شخص مزبور علیه اداره ثبت احوال، دادخواست اصلاح سال تولد تقدیم کند، از آنجا که تقصیری متوجه خوانده (اداره ثبت احوال) نیست، حتی در صورت صدور حکم بر اصلاح شناسنامه و تغییر سن، نمی‌توان از او مطالبه خسارت کرد.

◀ **سؤال:** شخصی به نحو متقلبانه نسبت به ملکی که متعلق به او نبوده، سند دریافت می‌کند و آن سند را به نام شخص دیگری منتقل می‌کند که از غیرقانونی بودن فرایند صدور سند مطلع نبوده است. مالک واقعی ملک، دادخواست ابطال سند را علیه شخصی که سند در حال حاضر به نام اوست (منتقل‌الیه) طرح می‌کند و خسارات دادرسی را نیز مطالبه می‌کند. آیا دادگاه در حکم ابطال سند، نسبت به تحمیل خسارات بر خوانده نیز حکم می‌دهد؟

○ **جواب:** خیر؛ زیرا منتقل‌الیه (خوانده دعوی ابطال سند) از ساختگی بودن سند که به نام او شده، مطلع نبوده و در نتیجه او مقصر نیست و نمی‌توان از او خسارت دادرسی مطالبه کرد. این خسارت از باب تسبیب بر عهده شخصی است که سند را با سوءنیت و به نحو متقلبانه تحصیل کرده است.

● **خسارات قابل مطالبه توسط خوانده از خواهان:** در این خصوص توجه داشته باشید که: (ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م)

۱. خساراتی که خوانده می‌تواند از خواهان مطالبه کند، منحصر در خسارات دادرسی است؛ مانند هزینه دادرسی و خواهی یا تجدیدنظر، حق الوکاله، حق الزحمه کارشناس و.....

۲. در این خصوص دریافت خسارت عدم انجام تعهد یا تأخیر در انجام تعهد، بی‌معنا است؛ زیرا خوانده ادعایی علیه خواهان ندارد که بتواند بابت آن خسارتی مطالبه کند.

● **طریقه مطالبه خسارت توسط خوانده از خواهان:** سه روش مطالبه خسارت که قبلاً در خصوص خواهان بیان شد، برای مطالبه خسارت توسط خوانده از خواهان نیز جاری است؛ (ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م) یعنی خوانده می‌تواند:

۱. ضمن دادخواست وخواهی یا تجدیدنظر، خسارت دادرسی را مطالبه کند؛ برای مثال، وخواه (خوانده بدوی) در همان دادخواست وخواهی، علاوه بر اعتراض به حکم غیابی، خسارات دادرسی را نیز مطالبه کند.

۲. در جریان رسیدگی به دعوی، مطالبه خسارات کند تا در صورت شکست خواهان در دعوی، قاضی نسبت به خسارات نیز به صورت توأم با اصل دعوی، اقدام به صدور حکم کند. البته دو طریقه اول در خصوص مطالبه خسارات توسط خوانده از خواهان در روئے قضائی متروک است.

۳. بعد از ختم رسیدگی به دعوی و در قالب دادخواست جداگانه، خسارات خود را مطالبه کند.

● **شرط مطالبه خسارت توسط خوانده از خواهان:** قانون گذار شرط مطالبه خسارت خوانده از خواهان را چنین قرار داده که خواهان عمداً و با علم به غیرمحق بودن خود، اقدام به طرح دعوی کند. (ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م)

◀ **سؤال:** خوانده دعوی در جریان رسیدگی دادگاه، صدور حکم نسبت به خسارات ناشی از حق الوکاله را درخواست کرده تا در صورت شکست خواهان، دادگاه در رأی صادره، حکم به جبران خسارات خوانده صادر کند. تکلیف دادگاه چیست؟

● **جواب:** به صراحت ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م که درخواست خسارات چه از جانب خواهان و چه از جانب خوانده را در جریان رسیدگی به اصل دعوی مجاز دانسته، این درخواست، چه به صورت کتبی باشد یا شفاهی، پذیرفته است و بدون آنکه نیاز به تشریفات و هزینه دادرسی داشته باشد، رسیدگی می شود و در صورت شکست خواهان در دعوای اصلی، دادگاه ضمن رأی صادره، او را به پرداخت خسارت دادرسی خوانده (حق الوکاله، هزینه کارشناسی و...) محکوم می کند.

◀ **سؤال:** در صورت صلح و سازش طرفین دعوی، تکلیف خسارات چیست؟

● **جواب:** در این صورت قاضی هیچ تکلیفی در خصوص خسارت ندارد و هیچ گونه رأیی نسبت به خسارات صادر نمی کند. در این حالت خسارات نیز تابع تراضی و توافق طرفین است. (ماده ۵۱۷ ق.آ.د.م)

● **خسارات ناشی از عدم النفع:** بنابر تبصره ۲ ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م خسارت عدم النفع قابل مطالبه نیست. البته در این خصوص باید بین منافع محتمل الحصول و منافع مسلم الحصول قائل به تفصیل شد؛ بدین نحو که:

۱. منظور قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی مدنی از عدم‌التفع، منافع محتمل‌الحصول است. منافع محتمل‌الحصول، منافی است که طبق جریان عادی امور حاصل نمی‌شود؛ مانند اینکه شخصی که صد میلیون تومان پول طلبکار بوده، بیان دارد که اگر بدهکار این صد میلیون را در زمان مقرر به او پرداخت می‌کرد، با آن طلا خریداری می‌کرد و با توجه به اینکه قیمت طلا در این مدت دوبرابر شده، پس او صد میلیون تومان سود را از دست داده و ضرر کرده است. این سود، یک سود محتمل‌الحصول است؛ چرا که معلوم نیست که طلبکار لزوماً طلا می‌خریده؛ بنابراین قابل مطالبه نیست.

۲. اما خسارات ناشی از منافع مسلم‌الحصول (ممکن‌الحصول) قابل مطالبه است. منافع مسلم‌الحصول منافی است که طبق جریان عادی امور حاصل می‌شود. برای مثال، اگر شخصی دیگری را از دسترسی به باغش محروم کند و موجب شود که مالک باغ از منافع باغ در طول مدت آن محروم شود، منافع باغ، منافع ممکن‌الحصول (مسلم‌الحصول) است. این خسارات در ماده ۱۴ ق.آ.د.ک نیز قابل مطالبه دانسته شده است.

● **خسارت تأخیر تأدیه:** خسارت تأخیر در پرداخت پول را «خسارت تأخیر تأدیه» گوئیم. برای دریافت خسارت تأخیر تأدیه، وجود شرایط زیر لازم است: (ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م)

۱. موضوع تعهد، پرداخت پول رایج (ریال ایران) باشد.^۱
۲. طلبکار، طلب خود را از مدیون طلب کرده باشد. این مطالبه، ممکن است به صورت رسمی (اظهارنامه یا دادخواست) یا غیررسمی (پیامک، ایمیل، نامه) یا به صورت شفاهی باشد.
۳. مدیون دارای تمکن مالی باشد و با وجود این، از پرداخت امتناع کند، بنابراین در صورت اعسار یا ورشکستگی مدیون، دریافت خسارت تأخیر تأدیه منتفی است.
۴. شاخص قیمت سالیانه، تغییر فاحش کرده باشد؛ یعنی تورم قابل توجه باشد.

۱. در قانون آیین دادرسی مدنی سابق به‌جای عبارت «وجه رایج» از عبارت «وجه نقد» استفاده شده بود. در آن مقطع رأی وحدت رویه شماره ۹۰، مورخ ۱۳۵۳/۱۰/۰۴ بیان می‌کرد که «تخصیص دادن ماده ۷۱۹ قانون آیین دادرسی به دعوی‌ای که خواسته آن پول رایج ایران است، صحیح نیست و عبارت «وجه نقد» مذکور در این ماده اعم است از پول رایج ایران و پول خارجی و بنابراین مقررات فصل سوم قانون مزبور در باب خسارت تأخیر تأدیه شامل دعوی‌ای که خواسته آن پول خارجی است می‌شود.» اما در حال حاضر، قانون‌گذار از عبارت «وجه نقد» استفاده نکرده و از عبارت «وجه رایج» استفاده کرده است که فقط پول ایرانی را در بر می‌گیرد. از طرف دیگر در حال حاضر خسارت تأخیر تأدیه طبق شاخص‌های رسمی تورم محاسبه می‌شود و با توجه به آنکه شاخص‌های بانک مرکزی در خصوص تورم، ناظر به تورم پول ایرانی و نه ارز خارجی است، این احتمال که از ارز خارجی نیز بتوان طبق شاخص‌های تورم، خسارت تأخیر تأدیه دریافت کرد، به کلی مردود است.

● احکام خسارت تأخیر تأدیه

۱. تفاوتی ندارد که این دین، ناشی از اعمال حقوقی، مانند عقود قرض و بیع و اجاره باشد یا آنکه ناشی از وقایع حقوقی، مانند اتلاف و تسبیب باشد یا آنکه ناشی از حکم قانونی، مانند نفقه باشد.
۲. از اشخاص معسر، خسارت تأخیر تأدیه دریافت نمی‌شود. (ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م) همچنین از اشخاص ورشکسته نیز از تاریخ توقف، خسارت تأخیر تأدیه دریافت نمی‌شود.^۱
۳. اگر طرفین به موجب قرارداد فی‌مابین، وجه التزامی جهت خسارت تأخیر تأدیه تعیین کرده باشند، همان وجه التزام باید به عنوان خسارت تأخیر تأدیه پرداخت شود؛ هر چند بیش از نرخ تورم باشد. برخی این امر را ربوی می‌دانند؛ گرچه به وضوح بین وجه التزام تأخیر تأدیه و ربا تفاوت هست.^۲

● ابتدا و انتهای محاسبه خسارت تأخیر تأدیه

۱. طبق ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ مطالبه تا تاریخ صدور حکم محاسبه و در حکم دادگاه درج می‌شود. به عبارت دیگر، مبدأ خسارت تأخیر تأدیه، سررسید دین نیست؛ بلکه تاریخی است که دین حال شده، مطالبه شود.
۲. اگر طلبکار قبل از طرح دعوی، طلب خود را به نحو دیگری، مانند اظهارنامه و ایمیل و..... مطالبه کرده باشد، از همان تاریخ، خسارت تأخیر تأدیه محاسبه می‌شود؛ در غیر این صورت تاریخ تقدیم دادخواست، تاریخ مطالبه قلمداد می‌شود.
۳. گرچه طبق نص قانون، قاضی باید خسارت تأخیر تأدیه را تا زمان صدور حکم محاسبه و در رأی خود درج کند؛ اما محاکم در یک رویت قضائی قابل تحسین، میزان خسارت تأخیر تأدیه را در رأی خود درج نمی‌کنند؛ بلکه محاسبه میزان آن را تا زمان اجرای حکم، به مرحله اجرا واگذار

۱. به استناد رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵، مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ که بیان می‌دارد: «ظرف شعبه سوم مبنی بر اینکه طلبکاران ورشکسته، اعم از اینکه وثیقه داشته باشند یا نه، حق مطالبه خسارت تأخیر تأدیه ایام بعد از تاریخ توقف را ندارند، صحیح به نظر می‌رسد.»

۲. برای مثال، اگر شخصی مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان به دیگری قرض دهد تا بعد از ۲ ماه مبلغ ۱۱۰ میلیون تومان از او باز پس گیرد، این ربا است؛ چرا که چیزی به قرض افزوده شده است؛ اما اگر شخصی مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان به شخصی قرض دهد تا بعد از ۲ ماه همان مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان را باز پس گیرد، ولی شرط کنند که بعد از فرارسیدن موعد بازپرداخت پول، به ازای هر روز تأخیر، فلان مبلغ به عنوان وجه التزام تأخیر تأدیه (جریمه دیرکرد) باید تأدیه شود، ربا نیست؛ چرا که چیزی بر قرض افزوده نشده است و مبلغ جریمه، بابت دیرکرد در بازپرداخت پول، بعد از تاریخ مقرر برای بازپرداخت است. شورای نگهبان نیز در نظریه شماره ۷۷۴۲، مورخ ۱۳۶۱/۱۲/۱۱ در پاسخ به دبیر کل بانک مرکزی این ترتیب را در خصوص جریمه دیرکرد بانکها قانونی و مشروع دانسته است. با توجه به اینکه بانکها، در این خصوص ویژگی خاصی ندارند، می‌توان این ترتیب را به طور کلی صحیح دانست.

می‌کنند؛ چرا که ممکن است این حکم، سال‌ها بعد از صدور آن، اجرا شود و داین طبیعتاً نسبت به این مدت نیز مستحق دریافت خسارت تأخیر تأدیه است.

● احکام خسارات دادرسی (ماده ۵۱۹ ق.آ.د.م)

۱. کلیه مخارجی که برای اثبات دعوی یا دفاع ضرورت داشته باشد، خسارت دادرسی تلقی شده و قابل مطالبه است؛ هرچند در قانون تصریح نشده باشد؛ مانند هزینه تکثیر اوراق، هزینه ایاب‌وذهاب شهود و حق‌المشاوره و.....

۲. اگر شخصی قبل از طرح دعوای مطالبه وجه اسناد تجاری، اقدام به وخواست عدم تأدیه نسبت به سند تجاری کرده باشد، هزینه وخواست عدم تأدیه نیز در شمار خسارات دادرسی قابل مطالبه است.^۱

۳. اگر یکی از طرفین به ادله‌ای استناد کند که تأثیری در اثبات نداشته باشد، نمی‌تواند هزینه آن را از طرف دیگر مطالبه کند.

۴. میزان خسارات دادرسی همان مبلغی است که در قوانین و مقررات تعیین شده و در صورت عدم تعیین، میزان آن توسط دادگاه تعیین می‌شود.

◀ سؤال: اگر شخصی در دادرسی دارای دو وکیل باشد، حق‌الوکاله چند وکیل را می‌تواند به‌عنوان خسارت دادرسی از طرف دیگر مطالبه کند؟

● جواب: او فقط می‌تواند حق‌الوکاله یک وکیل را دریافت دارد؛ زیرا طبق ماده ۵۱۹ ق.آ.د.م هزینه‌هایی به‌عنوان خسارت دادرسی قابل مطالبه است که برای اثبات یا دفاع ضرورت داشته باشد. داشتن یک وکیل حق هر یک از طرفین است و برای دفاع نیز ضروری است؛ ولی اخذ وکیل دوم، گرچه حق هر یک از طرفین است، اما برای دفاع ضروری نیست.

۱. قضاوت وقت دادگاه‌های حقوقی ۲ تهران نیز به اتفاق آرا هزینه وخواست را قابل مطالبه دانسته‌اند. رک: یوسف نوبخت، اندیشه‌های قضائی، ص ۸۳.

◀ مبحث نهم / کلیات اعتراض به رأی

● اقسام طرق شکایت از رأی

۱. طرق عادی: روش‌هایی که اعمال آنها اصولاً محدود به موضوعات خاص نیست و محدود به

جهات خاصی نیز نیست؛ که عبارت‌اند از:

- واخواهی؛

- تجدیدنظرخواهی.

۲. طرق فوق‌العاده: روش‌هایی که اعمال آنها یا محدود به موضوعات خاص و یا محدود به جهات

خاصی است؛ که عبارت‌اند از:

- فرجام؛

- اعاده دادرسی؛

- اعتراض ثالث.

● اثر تعلیقی

۱. طرق عادی شکایت از رأی، یعنی واخواهی و تجدیدنظر، نسبت به اجرای حکم، اثر تعلیقی دارند.

۲. اثر تعلیقی در طرق فوق‌العاده شکایت از رأی، یعنی اعاده دادرسی، اعتراض ثالث و فرجام، به‌صورت مطلق و نامحدود نیست، بلکه محدود و مقید به شرایطی است.

۳. اثر تعلیقی دارای دو نتیجه است:

- در مدت واخواهی و تجدیدنظر، حکم اجرا نمی‌شود.
- در صورت واخواهی یا تجدیدنظر، حکم تا پایان رسیدگی واخواهی یا تجدیدنظر، یعنی تا تعیین نتیجه واخواهی یا تجدیدنظر، اجرا نمی‌شود.

● **اثر انتقالی:** این اثر بدین معنا است که پرونده با تمام جوانب حکمی و موضوعی، مورد رسیدگی مجدد واقع شود؛ چه این رسیدگی مجدد در همان دادگاه یا در دادگاه دیگری باشد.

● اقسام روش‌های شکایت از رأی از حیث شیوه رسیدگی به رأی مورد اعتراض

۱. **عدولی:** یعنی روشی که در آن، همان دادگاه صادرکننده رأی از رأی خود عدول می‌کند و آن را تغییر می‌دهد؛ مانند واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث.
۲. **اصلاحی (تصحیحی):** یعنی روشی که در آن، دادگاه دیگری، غیر از دادگاه صادرکننده رأی، رأی را تغییر می‌دهد و آن را اصلاح می‌کند؛ مانند تجدیدنظر.

● اسقاط و انتقال حق اعتراض به رأی

۱. حق اعتراض به رأی قابل اسقاط است. (ماده ۳۳۳ - بند ۴ ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م)
۲. حق اعتراض به رأی، به‌نحو قهری قابل انتقال است. (انتقال به وراثت)
۳. حق اعتراض به رأی، به‌نحو ارادی و مستقل از حق اصلی قابل انتقال نیست. البته اگر در جریان دادرسی، موضوع دعوی به شخصی منتقل شود، به‌تبع انتقال موضوع دعوی به آن شخص، حق اعتراض به رأی، مانند تجدیدنظر یا فرجام نیز به آن شخص منتقل می‌شود؛ بنابراین حق اعتراض به رأی، به‌نحو مستقل از حق اصلی قابل انتقال نیست؛ ولی به‌نحو تبعی قابل انتقال است.

◀ مبحث دهم / واخواهی (مواد ۳۰۵ تا ۳۰۸ ق.آ.د.م)

● **واخواهی:** هرگاه علیه خوانده، حکم غیابی صادر شود، او می‌تواند در همان دادگاه صادرکننده حکم، بدان اعتراض کند. این اعتراض محکوم‌علیه غایب به حکم غیابی را «واخواهی» گویند. (ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م)

● **اوصاف واخواهی:** اوصاف واخواهی از قرار زیر است:

۱. واخواهی در شمار روش‌های عدولی شکایت از رأی است؛ یعنی همان شعبه صادرکننده رأی، مجدداً به پرونده رسیدگی می‌کند و ممکن است از رأی خود بازگردد.

۲. رسیدگی به واخواهی در صلاحیت همان شعبه صادرکننده حکم غیابی است؛ چه همان قاضی سابق همچنان مشغول به کار باشد و چه تغییر کرده باشد. (ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م)

۳. واخواهی از طرف خواننده بدوی (واخواه) علیه خواهان بدوی (واخوانده) به عمل می‌آید. با توجه به آنکه احکام نسبت به خواهان همیشه حضوری است، واخواهی از جانب خواهان منتفی است. (ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م)

۴. اگر حکم علیه خواهان و به‌نفع خوانده باشد، غیابی تلقی نشده و قابل واخواهی نیست.

۵. واخواهی فقط نسبت به احکام امکان‌پذیر است، نه قرارها؛ زیرا صدور قرار غیابی، منتفی است.

۶. واخواهی دارای اثر تعلیقی است.

۷. واخواهی دارای اثر انتقالی است؛ یعنی پرونده با تمام جوانب ماهوی و شکلی خود، در یک مرحله دیگر مورد رسیدگی واقع می‌شود.

◀ سؤال: دعوایی سابقاً طرح شده و هنوز در حال رسیدگی است. پس از طرح دعوای اول، همان دعوی مجدداً طرح شده است و در دعوای دوم رأی غیابی علیه خواننده صادر شده است. در حالی که دعوای اول هنوز تحت رسیدگی است، خواننده نسبت به رأی غیابی که در دعوای دوم صادر شده است، واخواهی می‌کند. تکلیف این دو دعوی چیست؟

● جواب: در این حالت هر دو دعوی در دادگاهی که به واخواهی رسیدگی می‌کند، یعنی در دادگاهی که دعوای دوم در آنجا طرح شده رسیدگی می‌شود. گرچه در ایراد امر مطروحه دعوای در شعبه‌ای که دارای سبق ارجاع است، تجمیع می‌شوند (ماده ۸۹ ق.آ.د.م) اما در فرض مندرج در این سؤال، دو دعوی باید لزوماً در شعبه دوم، یعنی شعبه‌ای که به واخواهی رسیدگی می‌کند، تجمیع شوند؛ زیرا این یک قاعده امری است که واخواهی در همان شعبه صادرکننده رأی رسیدگی می‌شود و در شعبه دیگری قابل رسیدگی نیست؛ بنابراین دعوای اول نیز به موجب صدور قرار امتناع از رسیدگی، از شعبه خود به شعبه‌ای که به واخواهی در خصوص دعوای دوم رسیدگی می‌کند، ارسال می‌شود.

● اصحاب واخواهی

۱. واخواه، همان خواننده بدوی و واخوانده، همان خواهان بدوی است. (ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م)
۲. ممکن است فقط برخی از محکوم‌علیه‌ها غیابی واخواهی کنند. در این صورت رأی فقط نسبت به ایشان قابل نقض است و نسبت به سایر محکوم‌علیه‌ها به قوت خود باقی می‌ماند؛ مگر آنکه رأی، قابل تجزیه نباشد که در این صورت نسبت به همگان نقض می‌شود. (ماده ۳۰۸ ق.آ.د.م)
۳. ممکن است حکم نسبت به برخی از محکوم‌علیه‌ها غیابی و نسبت به برخی دیگر حضوری باشد. در این صورت فقط محکوم‌علیه‌ها غیابی حق واخواهی دارند. (ماده ۳۰۴ ق.آ.د.م) اگر حکم، غیرقابل تجزیه باشد و واخواهی محکوم‌علیه‌ها غیابی، وارد باشد، حکم نسبت به محکوم‌علیه‌ها حضوری نیز نقض می‌شود.
۴. ممکن است واخواه فقط نام برخی از خواهان‌های بدوی را به عنوان واخوانده درج کند. در این صورت اگر رأی قابل تجزیه باشد، فقط نسبت به همان واخواندگان مندرج در دادخواست قابل نقض است؛ اما اگر قابل تجزیه نباشد، به دلیل عدم درج نام تمام اشخاص متأثر از دعوی، واخواهی قابل رسیدگی نیست و نسبت به آن، قرار عدم استماع صادر می‌شود.
۵. در واخواهی، ورود ثالث و جلب ثالث راه دارد؛ بنابراین ممکن است اشخاص ثالث نیز به عنوان

ورود ثالث یا جلب ثالث، به اصحاب دعوی بپیوندند. (مادّه ۱۳۶ ق.آ.د.م و وحدت ملاک از آن)

◀ **سؤال:** اگر دعوایی دارای چند محکوم علیه غیابی باشد و فقط برخی از ایشان، نسبت به رأی صادره واخواهی کنند و قاضی، رأی را مستحقّ نقض بداند، تکلیف چیست؟ آیا رأی را فقط نسبت به سهم معترضین نقض می کند یا آن را به کلی نقض می کند؟

● **جواب:** در این حالت با دو فرض مواجه ایم: (مادّه ۳۰۸ ق.آ.د.م)

۱. اگر رأی مزبور یک رأی قابل تجزیه باشد: در این صورت رأی فقط نسبت به سهم اشخاصی که اقدام به واخواهی کرده اند، نقض می شود؛ مانند احکام صادره در دعاوی مالی که علی الاصول قابل تجزیه است.

۲. اگر رأی مزبور یک رأی غیر قابل تجزیه باشد: در این صورت واخواهی نسبت به همگان مؤثر است؛ یعنی در صورت نقض رأی، رأی نسبت به سهم اشخاص که واخواهی نکرده اند، نیز نقض می شود. برای مثال، اگر در خصوص رأی غیابی اثبات نسب که شخصی به نحو غیابی علیه وراثت شخص متوفایی تحصیل کرده، برخی از خواندگان واخواهی کنند، در این صورت به دلیل آنکه موضوع نسب، قابل تجزیه نیست، نقض این رأی به صورت کلی خواهد بود و رأی نسبت به سهم اشخاصی که واخواهی نکرده اند نیز نقض خواهد شد.

این قاعده در خصوص سایر طرق شکایت از رأی، اعم از تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث نیز جاری است.

● **فرایند واخواهی:** فرایند واخواهی به این شکل است که:

۱. خواه باید دادخواست واخواهی را به یکی از این دو مرجع تقدیم کند:

- دفتر شعبه صادرکننده رأی؛

- اگر در زندان یا بازداشت باشد، به دفتر زندان یا دفتر بازداشتگاه تقدیم می کند.

۲. تاریخ تقدیم دادخواست به هر یک از دو مرجع فوق، تاریخ واخواهی تلقی می شود.

۳. دفتر زندان یا بازداشتگاه پس از ثبت دادخواست واخواهی، آن را به دفتر شعبه صادرکننده رأی می فرستد.

۴. در واخواهی هیچ ادعای جدیدی از خواهان پذیرفته نیست؛ زیرا واخواهی فرصت دفاعی خوانده

است؛ بنابراین در واخواهی، دعوای اضافی و افزایش خواسته راه ندارد.

۵. در صورت واخواهی از آرای حضوری، نسبت به واخواهی، قرار عدم استماع دعوی صادر می‌شود.

◀ **سؤال:** آیا واخوانده (خواهان بدوی) می‌تواند در مرحله واخواهی، دعوای بدوی خود را استرداد کند؟

● **جواب:** بله، زیرا واخواهی، نوعی بازگشایی مجدد رسیدگی بدوی است؛ بنابراین خواهان بدوی (واخوانده) می‌تواند در مرحله واخواهی تا قبل از ختم مذاکرات یا در صورت رضایت خوانده، بعد از ختم مذاکرات، دعوای بدوی را مسترد کند. در این صورت حکم بدوی نقض و قرار ردّ دعوای بدوی صادر می‌شود.

● تشکیل جلسه در مرحله واخواهی

۱. عدالت اقتضا می‌کند که در واخواهی لزوماً جلسه دادرسی تشکیل شود تا خوانده (واخواه) بتواند از حقوق جلسه اول برخوردار شود. دادگاه نمی‌تواند بدون تعیین وقت دادرسی، رأی واخواسته را تأیید یا نقض کند. با وجود این، بعضی از اساتید صاحب نظر، معتقدند که در واخواهی تشکیل جلسه لازم نیست.^۱

۲. این جلسه برای واخواه (خوانده بدوی) حکم جلسه اول را دارد؛ یعنی می‌تواند نسبت به بهای خواسته اعتراض کند؛ ایرادات دعوای بدوی را بیان کند و نسبت به اسناد خواهان بدوی (واخوانده) انکار، تردید یا ادعای جعل کند.

● **حقوق واخواه در جلسه اول واخواهی:** بیان شد که در واخواهی، دادگاه مکلف به تشکیل جلسه دادرسی است. این جلسه برای واخواه (خوانده بدوی) حکم جلسه اول را دارد؛ یعنی به‌طور کلی از حقوق جلسه اول مرحله بدوی برخوردار است. برای مثال، واخواه می‌تواند نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و یا نسبت به اصالت اسناد خواهان، انکار، تردید یا ادعای جعل کند و به طرح ایرادات بپردازد؛ جز دو حق که اعمال آنها در واخواهی با مرحله بدوی متفاوت است:

۱. **جلب ثالث:** اگر خوانده بخواهد در مرحله بدوی اقدام به جلب ثالث کند، می‌تواند تا سه

۱. البته برخی حقوق‌دانان چنین نظر داده‌اند که: «چنانچه اعتراضات واخواه در هر حال مؤثر نباشد، دادگاه می‌تواند بی‌آنکه دادخواست ابلاغ شود، با ناوارد اعلام نمودن آنها، نسبت به تأیید حکم واخواسته اقدام نماید». رک: شمس، عبدالله، *بین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۲، مطلب ش ۶۷۴. این نظر، به‌وضوح موجب تضییع حقوق خوانده غایب و خلاف رویه قضائی است.

روز بعد از جلسهٔ اوّل، دادخواست جلب ثالث را تحویل دهد؛ اما اگر خواندهٔ بدوی (واخواه) بخواهد در مرحلهٔ واخواهی اقدام به جلب ثالث کند، باید دادخواست جلب ثالث و دادخواست واخواهی را به صورت توأمان تحویل دهد. (مادّه ۱۳۶ ق.آ.د.م)

۲. دعوای متقابل: گرچه قانون در خصوص امکان طرح دعوای متقابل از جانب خواندهٔ بدوی (واخواه) در مرحلهٔ واخواهی منعی مقرر نکرده است؛ اما بعضی از نویسندگان^۱ معتقدند که واخواه، حقّ طرح دعوای متقابل ندارد. البته نظر ایشان در رویه، مطرود است و در رویهٔ قضائی، دعوای متقابل از واخواه پذیرفته می‌شود؛ چرا که واخواهی، فرصت خواندهٔ غایب برای دفاع است و از همین رو باید تمام ابزار دفاع، من جمله دعوای متقابل را در اختیار داشته باشد.

• توصیف رأی

۱. قانون، دادگاه را مکلف به توصیف رأی خود، از حیث حضوری یا غیابی نکرده است.
۲. برخی حقوق دانان با وحدت ملاک از تبصرهٔ ۳ مادّه ۳۳۹ ق.آ.د.م که دادگاه را مکلف به توصیف رأی خود از حیث قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر کرده، نتیجه گرفته‌اند که دادگاه باید در ذیل رأی خود، حضوری یا غیابی بودن رأی را معین کند.
۳. توصیف دادگاه دربارهٔ حضوری یا غیابی بودن رأی، قطعی نیست؛ بنابراین اگر رأی حضوری، به غلط غیابی معرفی شود، نمی‌توان از آن واخواهی کرد و در صورت واخواهی، باید قرار عدم استماع دعوی صادر شود.
۴. اگر رأی غیابی، به غلط حضوری معرفی شود، باز هم می‌توان از آن واخواهی کرد و اگر دادگاه بدوی با اعتقاد به حضوری بودن رأی، قرار عدم استماع دعوای واخواهی صادر کند، این قرار، قابل تجدیدنظر است.

• **مهلت واخواهی:** مهلت واخواهی بیست روز از تاریخ ابلاغ رأی (اعم از واقعی یا قانونی) برای اشخاص مقیم ایران و دو ماه برای اشخاص مقیم خارج است؛ اما در دو مورد مهلت واخواهی تمدید می‌شود که عبارت‌اند از: (مادّه ۳۰۶ ق.آ.د.م و تبصرهٔ ۱ آن)

۱. در صورت وجود عذرهای چهارگانهٔ مذکور در مادّه ۳۰۶ ق.آ.د.م در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دورهٔ پیشرفته)*، ج ۲، ص ۳۴۸، مطلب ش ۶۸۴.

▪ این عذرهای چهارگانه عبارت‌اند از:

- بیماری مانع حرکت؛

- فوت یکی از والدین، همسر یا اولاد؛ (البته گرچه قانون‌گذار بیان نکرده که فوت ایشان

تا چند روز، عذر موجه محسوب می‌شود؛ ولی به نظر می‌رسد که باید فوت ایشان را

تا هفت روز عذر موجه دانست.)

- حوادث قهری؛

- توقیف یا در حبس بودن. (البته منظور، توقیف یا حبس غیرقانونی مانند آدم‌ربایی

یا توقیف و حبسی است که شخص، قدرت تقدیم دادخواست و اخواهی را به دفتر

زندان یا بازداشتگاه نداشته باشد.)

▪ موارد چهارگانه فوق در صورتی موجب تمدید مهلت و اخواهی است که در پایان مهلت

اخواهی برقرار باشد. به عبارت دیگر، این معاذیر چهارگانه در صورتی موجب تمدید

اخواهی است که آخرین روز اقدام و اخواهی، با یکی از این معاذیر مصادف باشد؛ اما اگر

یکی از این معاذیر چهارگانه، در اثنای مهلت و اخواهی حادث شود و در همان اثنای مهلت

و اخواهی برطرف شود، از موجبات تمدید مهلت نیست.

▪ و اخواه باید در دادخواست و اخواهی، عذر خود را برای قاضی ذکر کند و اثبات کند. دادگاه

قبل از رسیدگی به و اخواهی باید بررسی کند که آیا معاذیر ادعایی وجود دارد یا خیر؛ اگر

قاضی این عذر را صحیح بداند، قرار قبول و اخواهی را صادر می‌کند و اگر چنین عذری وجود

نداشت، قرار ردّ دادخواست و اخواهی صادر می‌کند.

▪ شخصی که دارای عذر موجهی برای و اخواهی خارج از موعد است و انتهای موعد او برای

و اخواهی، با یکی از عذرهای فوق مصادف شود، باید به محض رفع عذر مزبور، دادخواست

و اخواهی را تقدیم کند.

▪ عذرهای چهارگانه فوق صرفاً ویژه و اخواهی نیست و موجب تمدید مهلت تجدیدنظر، فرجام

و اعاده دادرسی نیز می‌شود.

۲. در صورت ابلاغ قانونی دادنامه به خواننده و عدم اطلاع او از مفاد رأی: در این صورت هرزمان

که خواننده از مفاد رأی مطلع شود، می‌تواند و اخواهی کند. در این خصوص باید توجه داشت که:

▪ اگر و اخواه، مدّعی عدم اطلاع از مفاد رأی باشد، ضمن اثبات این ادّعا، می‌تواند به صورت

خارج از موعد، و اخواهی کند. البته رویه قضائی، اصل را بر عدم اطلاع و اخواه از مفاد رأی

صادره می‌گذارد و واخواهی خارج از مهلت را در این فرض می‌پذیرد؛ مگر آنکه علم شخص به مفاد رأی صادره اثبات شود.^۱

▪ اگر قاضی ادعای واخواه مبنی بر عدم اطلاع واخواه از مفاد رأی را صحیح بداند، قرار قبول واخواهی صادر می‌کند.

● احکام واخواهی خارج از موعد

۱. اگر محکوم‌علیه غایب، خارج از مهلت، واخواهی کند و دادگاه، واخواهی خارج از مهلت او را موجه نداند؛ یعنی آن را مشمول دو بند فوق نداند، نسبت به واخواهی، قرار ردّ دادخواست واخواهی صادر می‌کند و بنابراین حکم معترض‌عنه به قوّت خود باقی می‌ماند. البته اگر این واخواهی در زمانی صورت گرفته باشد که هنوز مهلت تجدیدنظر نسبت به اصل دعوی، خاتمه نیافته باشد، باید آن را تجدیدنظرخواهی تلقی کرد و پرونده را به دادگاه تجدیدنظر ارسال کرد. (تبصره ۳ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)

۲. اگر پرونده در شمار پرونده‌های قابل تجدیدنظر باشد، این قرار ردّ دادخواست قابل تجدیدنظر است.

۳. فوت، حجر یا ورشکستگی محکوم‌علیه در مدّت بیست‌روزه واخواهی، موجب ابلاغ مجدد رأی به وراثت، قیم یا مدیر تصفیه و تمدید مهلت واخواهی است. (وحدت ملاک از ماده ۳۳۷ ق.آ.د.م)

۴. زوال سمت شخصی که حقّ واخواهی دارد، مانند عزل قیم یا فوت ولی، در مدّت بیست‌روزه واخواهی، موجب ابلاغ مجدد رأی به شخصی که بعداً دارای سمت شده و تمدید مهلت واخواهی است. (وحدت ملاک از ماده ۳۳۸ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: اگر شخصی به واسطه یکی از معاذیر مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م نتواند دادخواست واخواهی را در مهلت مقرر تقدیم کند؛ اما بتواند در آن مهلت وکیل بگیرد و در نتیجه دادخواست خود را در مهلت تقدیم کند، اما چنین اقدامی نکند و خارج از مهلت، واخواهی کند؛ آیا واخواهی او پذیرفته است؟

○ جواب: بله؛ زیرا شخص، ملزم به اخذ وکیل نیست.

۱. برخی حقوق‌دانان نیز اصل را بر عدم اطلاع واخواه از حکم غیابی دانسته‌اند و واخواه را از اثبات عدم اطلاع از مفاد رأی صادره بی‌نیاز دانسته‌اند. رک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۳۱۴.

● **قرار قبول و اخواهی:** در و اخواهی خارج از موعد، با قرار قبول و اخواهی مواجه ایم؛ یعنی قاضی ابتدا، دادخواست را بررسی می کند؛ اگر به این نتیجه برسد که و اخواه برای و اخواهی دیر هنگام خود، دارای عذر موجه بوده است یا آنکه و اخواهی خارج از موعد و اخواه، به دلیل عدم اطلاع او از مفاد رأی صادره بوده است، قرار قبول و اخواهی را صادر می کند و اجرای حکم غیابی متوقف می شود. (ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م و تبصره ۱ آن) در خصوص این قرار باید توجه داشت که:

۱. تصمیم گیری جهت قبول و اخواهی، نیاز به تشکیل جلسه دادرسی و دعوت از طرفین دعوی ندارد.
۲. این قرار قابل اعتراض و تجدیدنظر نیست.
۳. با توجه به اینکه این قرار قابل اعتراض نیست، نیاز به ابلاغ به طرفین دعوی ندارد.
۴. با توجه به اینکه این قرار نیاز به ابلاغ به طرفین دعوی ندارد، بنابراین پاکت نویس (دادنامه) نمی شود.
۵. قرار قبول و اخواهی به منزله پذیرش دفاعیات و اخواه و نقض رأی معترض عنه نیست؛ بلکه این قرار، صرفاً بدین معنا است که قاضی، اقدام خارج از موعد و اخواه را موجه دانسته و در نتیجه با تشکیل جلسه دادرسی به و اخواهی او رسیدگی خواهد کرد.

● تداخل و اخواهی و تجدیدنظر

۱. در صورت تقدیم دادخواست و اخواهی در مهلت تجدیدنظر، بدون عذر موجه: این دادخواست را تجدیدنظر تلقی می کنیم. (تبصره ۳ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)
۲. تقدیم دادخواست تجدیدنظر در مهلت و اخواهی: این امر به منزله اسقاط حق و اخواهی است و در نتیجه دادخواست او مورد رسیدگی تجدیدنظر قرار می گیرد.
۳. در صورت تعدد محکوم علیه، اگر برخی از محکوم علیه غیابی، و اخواهی و برخی از محکوم علیه حضوری، تجدیدنظر خواهی کنند و این دو، با هم تداخل زمانی داشته باشند: ابتدا در دادگاه بدوی، به و اخواهی رسیدگی می شود و سپس به تجدیدنظر خواهی تجدیدنظر خواهان رسیدگی می شود.

◀ **سؤال:** شخصی با ادعای عذر موجه، در خارج از مهلت قانونی، و اخواهی کرده است. این و اخواهی، خارج از موعد مقرر بوده، اما هنوز موعد تجدیدنظر خواهی تمام نشده است. دادگاه

عذر او را موجه ندانسته و قرار ردّ دادخواست و اخواهی را صادر می‌کند؛ تکلیف چیست؟

● **جواب:** بنابر وحدت ملاک از تبصره ۳ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م در این حالت باید بعد از قطعیت قرار ردّ دادخواست و اخواهی، آن را تجدیدنظرخواهی تلقی کرد.

● شرایط دادخواست و اخواهی

۱. قانون‌گذار در خصوص شرایط دادخواست و اخواهی سکوت کرده است.
۲. در دادخواست و اخواهی باید نام و اقامتگاه و خواه و نماینده او و نام و اقامتگاه و خوانده درج شود.
۳. هزینه دادرسی و اخواهی باید پرداخت شود. هزینه دادرسی و اخواهی ۴/۵ درصد ارزش خواسته‌ای است که مورد اخواهی قرار گرفته است؛ بنابراین خواسته دعوی بدوی ملاک نیست؛ مگر آنکه نسبت به کلّ آن، حکم بر محکومیت صادر شده باشد. (آخرین دستورالعمل رئیس قوه قضائیه درباره هزینه دادرسی)
۴. تعداد نسخ دادخواست و اخواهی و ضامنه آن باید به تعداد خواندگان به علاوه یک نسخه باشد. (وحدت ملاک با ماده ۶۰ ق.آ.د.م)
۵. در صورت نقص دادخواست و اخواهی، به‌نحو مقرر در مرحله بدوی باید اخطار رفع نقص صادر و دادخواست تکمیل شود. در صورت عدم رفع نقص، مدیر دفتر، قرار ردّ دادخواست و اخواهی را صادر می‌کند. این قرار، ظرف ۱۰ روز از الصاق به دیوار دادگاه یا ابلاغ (حسب‌مورد) قابل اعتراض در نزد رئیس همان شعبه است و نظر رئیس شعبه در تأیید یا نقض قرار مزبور، قطعی است. (وحدت ملاک با مواد ۵۴ و ۵۶ ق.آ.د.م)

● ادله و خواه

۱. لازم نیست که خواه در دادخواست و اخواهی خود، ادله‌ای مبنی بر ردّ ادعای خواهان بدوی اقامه کند. و اخواهی، امتداد مرحله بدوی و فرصت دفاع خوانده غایب است؛ بنابراین صرف تکذیب ادعای خواهان بدوی توسط خواه، کافی است. این خواهان بدوی است که باید صحت ادعای خود را ثابت کند.

۲. البته اگر خواهان بدوی، ادله‌ای مبنی بر صحت ادعایش طرح کرده باشد، خواه باید در برابر آن ادله، پاسخ دهد.

۳. صرف تقدیم دادخواست و خواهی در مهلت مقرر، اگر کامل باشد یا در مهلت رفع نقص، کامل شود، برای دادگاه تکلیف رسیدگی به و خواهی را ایجاد می‌کند. اگر دادخواست و خواهی کامل باشد و در مهلت مقرر قانونی تقدیم شده باشد، دادگاه نمی‌تواند بدون تشکیل جلسه دادرسی و رسیدگی قضائی، و خواهی را مردود دانسته و رأی را تأیید کند.

• اثر تعلیقی و خواهی

۱. با توجه به اینکه و خواهی در شمار روش‌های عادی شکایت از رأی است، بنابراین دارای اثر تعلیقی است.

۲. در و خواهی خارج از موعد، صرف تقدیم دادخواست و خواهی اثر تعلیقی ندارد؛ بلکه آنچه اثر تعلیقی دارد، قرار قبول دادخواست و خواهی است.

۳. با صدور قرار قبول و خواهی در و خواهی‌های خارج از موعد، جریان اجرا اگر هنوز به پایان نرسیده باشد، متوقف می‌شود. (ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م و تبصره ۱ آن) البته اعمال اجرائی که تا زمان صدور قرار قبول، اجرا شده باشد، به حالت قبل از اجرا بازمی‌گردد و صرفاً جریان اجرا از این پس متوقف می‌شود.

۴. اگر دادگاه، حکم غیابی را حضوری توصیف کرده باشد و نسبت به آن در مهلت بیست‌روزه، و خواهی شود؛ این و خواهی اثر تعلیقی دارد و اجرا را متوقف می‌کند. (وحدت ملاک از ماده ۳۴۷ ق.آ.د.م)

• اجرای آرای غیابی: در خصوص اجرای آرای غیابی با دو حالت مواجه‌ایم: (تبصره ۲ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)

۱. اگر دادنامه یا اجرائیه به محکوم‌علیه ابلاغ واقعی شده باشد: در این صورت حکم غیابی به صورت عادی، مانند سایر احکام محاکم، اجرا می‌شود و غیابی بودن آن تأثیری در اجرای آن ندارد.

۲. اگر نه دادنامه و نه اجرائیه، هیچ‌یک به محکوم‌علیه ابلاغ واقعی نشده باشد: در این صورت اجرای حکم غیابی، منوط به معرفی ضامن یا اخذ تأمین مناسب از محکوم‌له است. در این خصوص باید توجه داشت که:

▪ میزان تأمین، بسته به نظر قاضی است. البته تأمین باید حداقل به میزان محکوم‌بھی باشد که وصول شده و قرار است که به محکوم‌له پرداخت شود.

- مناسب بودن تأمین و ضامنی که محکوم‌له معرفی کرده، بسته به نظر قاضی است.
- نوع و میزان تأمین و نظر قاضی در خصوص مناسب بودن یا نبودن تأمین و ضامن، قابل شکایت نیست.
- تأمین ممکن است به صورت نقد یا غیرنقد باشد. البته رویه قضائی به سمت نقدبودن تأمین گرایش دارد.
- این ضامن یا تأمین برای آن است که اگر بعداً نسبت به رأی مزبور واخواهی شود و به موجب این واخواهی، رأی نقض شود، بتوان از محل ضامن یا تأمین، خسارتی را که به موجب اجرای حکم به طرف دیگر وارد شده است جبران کرد.
- تأمین یا ضمانت ضامن، محدود به زمان خاصی نیست؛ بنابراین تا زمانی باقی است که یا حکم نقض شود و از محل تأمین یا ضمانت ضامن، خسارات واخواه (محکوم‌علیه غیابی) جبران شود و یا آنکه علی‌رغم اطلاع محکوم‌علیه از مفاد حکم غیابی، او نسبت به حکم واخواهی نکند و در نتیجه امکان واخواهی او منتفی شود یا آنکه نسبت به حکم، واخواهی صورت گیرد و این واخواهی، به نقض رأی غیابی منتهی نشود.
- اگر حکم غیابی به دلیل انقضای مهلت واخواهی و تجدیدنظر، ظاهراً قطعی شده باشد و در نتیجه اجرا شود و سپس بعد از واخواهی یا تجدیدنظرخواهی، فسخ شود، محکوم‌علیه غایب می‌تواند مطالبه خسارت کند. این مطالبه خسارت، نیازمند طرح دعوی است.

◀ سؤال: بیان شد که در احکام غیابی، اجرای رأی منوط است به معرفی ضامن یا اخذ تأمین مناسب. آیا احکام غیرمالی نیز مشمول این مقررّه است یا خیر؟

○ جواب: بله؛ به دلیل عموم و اطلاق این مقررّه، در امور غیرمالی مانند طلاق غیابی نیز، اجرای حکم منوط به معرفی ضامن یا اخذ تأمین است؛ گرچه در امور غیرمالی ذاتی، مانند طلاق، معرفی ضامن یا اخذ تأمین مالی، چندان معقول نیست. برخی نویسندگان^۱ در دعاوی غیرمالی ذاتی، معرفی ضامن یا اخذ تأمین مالی را لازم ندانسته‌اند.

◀ سؤال: برای اجرای حکم غیابی، ضامن معرفی شده است. از حکم، واخواهی می‌شود؛ ولی حکم به قوّت خود باقی می‌ماند. آیا ضمانت ضامن در این مقطع منتفی می‌شود یا آنکه منتفی شدن ضمانت او بعد از انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی و قطعیت رأی خواهد بود؟

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۶۶۴.

● **جواب:** با توجه به اینکه این حکم غیابی، به دلیل عدم اطلاع محکوم علیه غایب، ظاهراً قطعیت یافته و اجرا شده و با توجه به اینکه این حکم ممکن است در مرحله تجدیدنظر، نقض شود، بنابراین تأمین یا ضامنی که برای اجرای حکم غیابی اخذ شده تا تعیین نتیجه تجدیدنظر و تأیید رأی در مرحله تجدیدنظر به قوت خود باقی می ماند.

◀ **سؤال:** برای اجرای آرای غیابی، کدام مرحله از اجرا، ممکن است منوط به معرفی ضامن شود؟

● **جواب:** در این خصوص اختلاف نظر وجود دارد؛ بدین نحو که:

۱. بنابر نظر برخی حقوق دانان، آنچه نیاز به سپردن تأمین دارد، آخرین مرحله اجرا، یعنی تأدیه محکوم به به محکوم له است.^۱

۲. برخی معتقدند که تأمین را باید در زمان تشکیل پرونده اجرائی دریافت کرد. رویه قضائی بیشتر به این سمت متمایل است که تأمین در زمان تشکیل پرونده اجرائی دریافت شود.

● **جبران خسارات ناشی از اجرای حکم غیابی:** اگر حکم غیابی نقض شود، خساراتی که به واسطه اجرای حکم غیابی به خوانده غایب وارد شده است، جبران می شود. جبران این خسارات منوط به جمع شدن همه شرایط زیر است:

۱. حکم غیابی اجرا شده باشد؛

۲. به واسطه اجرای حکم غیابی خسارتی به محکوم علیه غایب وارد شده باشد؛

۳. حکم غیابی به واسطه اعتراض محکوم علیه نقض شود؛

۴. محکوم علیه غایب بعد از نقض رأی و قطعیت رأی جدیداً صدور برای مطالبه خسارات ناشی از اجرای حکم طرح دعوی کند.^۲

۱. همان.

۲. نظر اقوی آن است که مطالبه این خسارات نیازمند تقدیم دادخواست است. در تأیید این نظر رک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۱ - ۶۶۸.

◀ مبحث یازدهم / تجدیدنظرخواهی (مواد ۳۳۰ تا ۳۶۵ ق.آ.د.م)

● **تجدیدنظر:** اعتراض به رأی صادره دادگاه بدوی و درخواست رسیدگی مجدد به تمام یا بخشی از دعوی از دادگاه تجدیدنظر را «تجدیدنظرخواهی»^۱ گویند.

● اوصاف تجدیدنظرخواهی

۱. در حقوق ما از حیث تئوری و با توجه به ظاهر مواد ۵ و ۳۳۰ ق.آ.د.م اصل بر قطعیت آرای محاکم در امور حقوقی است؛ اما قانون‌گذار علی‌رغم تصریح به اصل قطعیت، اکثر آرا را قابل تجدیدنظر دانسته و بنابراین در این خصوص تخصیص اکثر رخ داده است؛ بنابراین از حیث عملی، اصل بر تجدیدنظرپذیری (پژوهش‌پذیری) آرا است.

۲. تجدیدنظر، از روش‌های عادی شکایت از رأی است؛ بنابراین علی‌الاصول محدود به جهات خاص و موضوعات خاص نیست. البته قانون‌گذار بعضی از آرا را غیرقابل تجدیدنظر دانسته که خواهیم دید.

۳. تجدیدنظر در شمار روش‌های اصلاحی شکایت از رأی است؛ یعنی رسیدگی به آن در صلاحیت مرجع دیگری غیر از شعبه صادرکننده رأی است.

۴. تجدیدنظر دارای اثر تعلیقی است؛ یعنی تا قبل از تعیین نتیجه تجدیدنظر، رأی اجرا نمی‌شود.

۵. تجدیدنظر دارای اثر انتقالی است؛ یعنی پرونده با تمام جوانب ماهوی و شکلی خود در یک

۱. در متون قانونی و کتب قدیمی، تجدیدنظر را «استیناف» می‌نامیدند.

مرحله دیگر مورد رسیدگی واقع می‌شود.

● پرونده‌های قابل تجدیدنظر (ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م)

۱. دعاوی مالی که خواسته یا بهای خواسته بیش از سه میلیون ریال باشد؛ صرف‌نظر از آنکه میزان محکوم‌به یا ارزش آن، کمتر از سه میلیون ریال باشد یا بیشتر از آن. در این خصوص باید توجه داشت که:

- ملاک بهای خواسته از حیث تجدیدنظر، بهایی است که خواهان در دادخواست درج کرده؛ مگر آنکه خوانده نسبت به آن اعتراض کند و این اعتراض دارای شرایط مقرر برای اعتراض به بهای خواسته باشد و در نتیجه پذیرفته شود و بنابراین بهای خواسته تغییر یابد.^۱
- اگر در زمان طرح دعوی، تعیین بهای خواسته ممکن نباشد و دعوی، مشمول بند ۱۴ ماده ۳ ق.و.ب.د.د باشد یا آنکه خواهان مبلغی را به‌عنوان علی‌الحساب درج کند، در این صورت ملاک تجدیدنظرخواهی تابع میزان محکوم‌به مندرج در حکم خواهد بود.
- در صورت تغییر یا کاهش یا افزایش خواسته، ملاک تجدیدنظرخواهی، خواسته تغییر یافته یا کاهش یافته یا افزایش یافته است.
- آرای صادره در دعاوی که خواسته یا بهای خواسته تا سه میلیون ریال باشد، قطعی است؛ حتی اگر قاضی یا دادگاه نسبت به آن صلاحیت نداشته باشند.

۲. کلیه دعاوی غیرمالی؛ چه این دعاوی غیرمالی ذاتی باشد یا غیرمالی اعتباری.

۳. اگر در یک دادخواست، خواسته‌های متعدّد درج شده باشد، قابلیت تجدیدنظر نسبت به هر خواسته، به‌صورت جداگانه، با توجه به نوع و بهای آن خواسته، محاسبه می‌شود. ممکن است رأی صادره در خصوص برخی خواسته‌های مندرج در یک دادخواست، قابل تجدیدنظر و در خصوص برخی دیگر قطعی باشد.

۴. اگر دادگاه کیفری به‌تبع رسیدگی به امر کیفری، به دادخواست حقوقی مبنی بر ضرروزیان ناشی از جرم نیز رسیدگی کند و در خصوص اصل مجرمیت و ضرروزیان ناشی از جرم، به‌نحو توأمان رأی دهد، اگر یکی از جنبه‌های مزبور، قابل تجدیدنظر باشد، جنبه دیگر رأی نیز به‌تبع آن، قابل تجدیدنظر است. (ماده ۴۲۹ ق.آ.د.ک)

۱. برخی حقوق دانان ملاک تجدیدنظرخواهی در دعاوی غیرمنقول را قیمت منطقه‌ای ملک دانسته‌اند. رک: مهاجری، علی، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، ج ۳، مطلب ش ۱۴۲۰. این نظر به‌وضوح بر خلاف نص بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت، مصوب ۱۳۷۳ است که قیمت منطقه‌ای را صرفاً از حیث هزینه دادرسی ملاک عمل دانسته است.

● **استثنائات پرونده‌های قابل تجدیدنظر:** در برخی موارد حکم یا قراری که در شمار آرای قابل تجدیدنظر دانسته شده، در یک پرونده، قابلیت تجدیدنظرخواهی خود را از دست می‌دهد. این موارد، در ادامه مشاهده می‌شود. آرای زیر قابل تجدیدنظر نیست؛ مگر در صورت عدم صلاحیت قاضی (وجود جهات ردّ قاضی موضوع ماده ۹۱ ق.آ.د.م) یا عدم صلاحیت دادگاه:

۱. آرای مستند به اقرار (قاطع) در دادگاه. البته منظور یک اقرار صریح است، نه اقرار ضمنی.^۱
(تبصره ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م)

۲. آرای مستند به رأی یک یا چند کارشناس که طرفین دعوی، کتباً رأی ایشان را قاطع دعوی دانسته باشند. (تبصره ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- تفاوتی ندارد که کارشناس یا کارشناسان مزبور، مرضی‌الطرفین باشند یا منتخب دادگاه.
- مهم آن است که طرفین بر قاطع بودن رأی کارشناس بین ایشان توافق کرده باشند.
- این کارشناسان باید کارشناس به معنای اخصّ کلمه، یعنی کارشناس رسمی دادگستری باشند.

- رأی چنین کارشناسی قابل اعتراض نیست.^۲
- در این حالت نیز اگر قاضی، رأی کارشناس را خلاف اوضاع و احوال محقق و معلوم قضیه تشخیص دهد، نباید از آن پیروی کند و برطبق آن اقدام به صدور رأی کند.

۳. آرائی که طرفین، کتباً حق تجدیدنظرخواهی خود را نسبت به آن ساقط کرده باشند. (ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- منظور از اسقاط حقّ تجدیدنظرخواهی، اسقاط این حق قبل از صدور رأی است.^۳
- اسقاط یک‌طرفه حقّ تجدیدنظرخواهی نیز، قبل از صدور رأی امکان‌پذیر است.^۴

۴. آرای صادره در خصوص خسارات ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته. (ماده ۱۲۰ ق.آ.د.م) توجه داشته باشید که در صورت برقراری شرایط استثنائی مذکور در بندهای قبل، اگر رأی از شورای

۱. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۲، مطلب ش ۷۱۸.

۲. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۲، مطلب ش ۷۲۲.

۳. برخی حقوق‌دانان از ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م اسقاط حقّ تجدیدنظر از جانب طرفین بعد از صدور رأی را نتیجه گرفته‌اند. رک: مهاجری، علی، مبسوط در *آیین دادرسی مدنی*، ج ۳، مطلب ش ۱۴۱۵. این تلقی صحیح نیست؛ چرا که در ماده مزبور از اسقاط حقّ تجدیدنظر توسط طرفین سخن گفته شده است؛ درحالی‌که بعد از صدور رأی، اسقاط حق توسط طرفین بی‌معنا است؛ بلکه صرفاً محکوم‌علیه است که ممکن است از حقّ تجدیدنظرخواهی خود صرف‌نظر کند و محکوم‌له حقّ تجدیدنظر ندارد که بخواهد آن را ساقط کند.

۴. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۲، مطلب ش ۷۲۶.

حلّ اختلاف صادر شده باشد، نیز قابل تجدیدنظر نیست؛ زیرا رسیدگی قاضی شورا تابع اصول و قواعد ق.آ.د.م است.

• آرای قابل تجدیدنظر (مواد ۳۳۱ و ۳۳۲ ق.آ.د.م)

۱. احکام صادره در دعاوی غیرمالی و یا دعاوی مالی که خواسته یا بهای خواسته بیش از سه میلیون ریال باشد.

۲. قرارهای قاطع دعوی که عبارت‌اند از: ردّ دعوی، عدم استماع دعوی، سقوط دعوی، ابطال دادخواست، ردّ دادخواست که از دادگاه صادر شده است و قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوی. در این خصوص توجّه داشته باشید که:

- قرار ردّ دادخواست، در صورتی قابل تجدیدنظر است که دادگاه (قاضی)، آن را صادر کرده باشد. قرار ردّ دادخواستی که توسط دفتر دادگاه (مدیر دفتر) صادر شده، قابل تجدیدنظر نیست؛ بلکه ظرف ده روز نزد قاضی همان شعبه، قابل اعتراض است.
- گرچه قانون‌گذار قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوی را قابل تجدیدنظر دانسته، اما چنین قرارى اصلاً وجود ندارد؛ زیرا همان‌طور که قبلاً بیان شد، اگر خوانده، اهلیت نداشته باشد، دادرسی تا معرفی ولی یا قیم متوقف می‌شود و اگر خواهان، اهلیت نداشته باشد، قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. همچنین در صورت زوال اهلیت در جریان دادرسی، صرفاً رسیدگی تا تعیین قیم متوقف می‌شود؛ ولی قرار عدم اهلیت صادر نمی‌شود.^۱

• آرای غیر قابل تجدیدنظر: سایر آرا و تصمیمات، غیر از آنچه در پاراگراف فوق بیان شد، قابل تجدیدنظر نیست؛ بنابراین:

۱. تصمیمات حسبی، قابل تجدیدنظر نیست؛ جز آنچه در قانون صراحتاً قابل تجدیدنظر معرفی شده است؛ مانند رأی مبنی بر حجر، بقای حجر، رفع حجر، ردّ درخواست حجر، ردّ درخواست بقای حجر، ردّ درخواست رفع حجر، حکم عزل وصی، عزل قیم و به‌طریق اولی، حکم عزل ولی قهری و حکم ضمّ امین. (مواد ۴۷ و ۴۸ و ۶۶ ق.ا.ح)

۲. قرارهای اعدادی، قابل تجدیدنظر نیست. البته می‌توان در ضمن تجدیدنظرخواهی از اصل دعوی، نسبت به صدور آنها نیز اعتراض کرد.

۳. سایر قرارها، مانند قرارهای تأمیننی نیز قابل تجدیدنظر نیست. البته قانون گذار، قبول یا رد دستور موقت را در ضمن تجدیدنظرخواهی از رأی اصلی قابل اعتراض دانسته است. (ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م)

● **قابلیت تجدیدنظرخواهی آرای صادره در خصوص متفرعات دعوی (خسارات):** در این خصوص باید قائل به تفصیل شد؛ بدین نحو که:

۱. اگر خسارات در ضمن دادخواست دعوی اصلی یا در جریان رسیدگی به دعوی اصلی مطالبه شده باشد: قابلیت تجدیدنظرخواهی از آنها تابع قابلیت تجدیدنظر از موضوع اصلی دعواست.

۲. اگر خسارات به موجب یک دادخواست جداگانه مطالبه شده باشد: قابلیت تجدیدنظرخواهی از آنها تابع مبلغ خود خسارات است که در دادخواست مطالبه خسارات درج شده است.

● **توصیف رأی:** دادگاه بدوی ملزم است که در رأی خود دو چیز را ذکر کند: (تبصره ۳ ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م)

۱. قطعیت یا قابلیت تجدیدنظر؛^۱

۲. مرجع تجدیدنظر.

● **تأثیر توصیف رأی بر تجدیدنظرخواهی از آن:** توصیف دادگاه بدوی در خصوص قطعیت یا قابلیت تجدیدنظر رأی صادره، قطعی نیست؛ بنابراین:

۱. اگر دادگاه بدوی، رأی صادره را قطعی بداند، ولی یکی از طرفین تجدیدنظرخواهی کند، دادگاه بدوی باید تشریفات ابتدائی تجدیدنظرخواهی، مانند رفع نقص و تبادل لوایح را انجام دهد^۲ و پرونده را به دادگاه تجدیدنظر بفرستد و نمی تواند تجدیدنظرخواهی را رد کند. حتی این تجدیدنظرخواهی دارای اثر تعلیقی است. (ماده ۳۴۷ ق.آ.د.م)

۲. اگر دادگاه تجدیدنظر، رأی را قطعی بداند، نسبت به دعوی تجدیدنظر، قرار عدم استماع دعوی صادر می کند؛ هرچند دادگاه بدوی رأی را قابل تجدیدنظر معرفی کرده باشد؛ بنابراین در صورت تجدیدنظر از آرای صادره در دعاوی ای که خواسته یا بهای خواسته تا سه میلیون ریال است یا در صورت تجدیدنظرخواهی از آرای مستند به اقرار قاطع در دادگاه، دادگاه تجدیدنظر، قرار عدم استماع دعوی تجدیدنظر را صادر می کند.

۱. قانون محاکم را ملزم به ذکر قابلیت واخواهی یا فرجام خواهی در رأی خود نکرده است؛ اما رویه محاکم آن است که در رأی خود قابلیت واخواهی یا فرجام را نیز درج می کنند.

۲. نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۵۰۷۱، مورخ ۱۳۷۳/۰۸/۱۰ نیز دلالت بر آن دارد که در تجدیدنظر نسبت به رأی قطعی نیز باید تشریفات قانونی مانند تبادل لوایح رعایت شود.

۳. توصیف ناصحیح رأی، تخلف انتظامی است.

● جهات تجدیدنظر (ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م)

۱. ادّاعای عدم اعتبار مستندات موضوعی یا حکمی دادگاه؛
۲. ادّاعای فقدان شرایط قانونی شهادت شهود، مانند عدم برخورداری شهود از اوصاف قانونی، کذب شهود، مغایرت ماهوی در شهادت شهود؛
۳. ادّاعای عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی؛ البته وقتی که توجه به این دلیل برای اثبات دعوی، لازم بوده است.
۴. ادّاعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده رأی. منظور از عدم صلاحیت قاضی، آن است که نسبت به قاضی بدوی، جهات ردّ قاضی برقرار بوده است.
۵. ادّاعای مخالف بودن رأی با موازین شرعی یا مقررات قانونی.

● احکام جهات تجدیدنظر

۱. جهات تجدیدنظرخواهی مذکور در ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م تمثیلی است.^۱
۲. لازم نیست که تجدیدنظرخواه در دادخواست تجدیدنظر خود، به جهات تجدیدنظرخواهی اشاره کند.
۳. ذکر جهت تجدیدنظرخواهی در دادخواست تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر را محصور و محدود به جهات مذکور نمی‌کند؛ یعنی اگر درخواست تجدیدنظر به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آمده باشد، در صورت وجود جهات دیگر، مرجع تجدیدنظر به آن جهت هم رسیدگی می‌کند. (تبصره ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: مخالفت رأی با موازین شرعی، در چه صورت موجب نقض آن در مرحله تجدیدنظر است؟

○ جواب: اگر به دلیل سکوت، اجمال، ابهام، نقص یا تعارض قوانین، قاضی ملزم بوده که به منابع معتبر اسلامی یا فتاوای معتبر مراجعه کند؛ اما رأی صادره مخالف شرع باشد، در تجدیدنظر نقض می‌شود.

۱. در تأیید این نظر ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۷۵۶. البته برخی حقوق دانان قائل به حصری بودن این جهات هستند. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۵۱۰. اما این جهات و خصوصاً بند آخر آن (مخالفت رأی با شرع یا قانون) چنان عام است که حصری یا تمثیلی دانستن آنها تأثیر عملی ندارد.

● مهلت تجدیدنظر و تمدید آن

۱. مهلت تجدیدنظر نسبت به مقیمین ایران بیست روز و نسبت به مقیمین خارج از کشور، دو ماه از تاریخ ابلاغ رأی بدوی است. (ماده ۳۳۶ ق.آ.د.م)

۲. اگر رأی غیابی باشد، محکوم علیه غایب ابتدا، بیست روز مهلت و خواهی دارد و بعد از انقضای مدت و خواهی، بیست روز مهلت برای تجدیدنظر خواهد داشت. (ماده ۳۳۶ ق.آ.د.م) اگر به دلیل عدم ابلاغ واقعی رأی، مهلت و خواهی رأی غیابی تمدید شود، این تمدید مهلت، نسبت به تجدیدنظر خواهی نیز مؤثر است. برای مثال، اگر حکم غیابی به نحو واقعی ابلاغ نشده باشد، با توجه به اینکه در هر زمان که محکوم علیه غایب از حکم مطلع شود، می تواند از آن و خواهی کند، به همین ترتیب می تواند در هر زمان که از آن مطلع شد، با اسقاط حق و خواهی خود، اقدام به تجدیدنظر خواهی کند.

۳. در صورت تجدیدنظر خواهی خارج از موعد، دادگاه بدوی، قرار ردّ دادخواست تجدیدنظر را صادر می کند. این قرار ظرف بیست روز قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان است. (تبصره ۲ ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م)

۴. البته اگر دادگاه بدوی این تکلیف را رعایت نکند و دادگاه تجدیدنظر، تجدیدنظر خواهی را خارج از موعد تشخیص دهد، در این صورت دادگاه تجدیدنظر قرار ردّ دادخواست تجدیدنظر را صادر می کند.^۱

۵. در صورت وجود عذرهای چهارگانه مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م مهلت تجدیدنظر خواهی تمدید می شود. (مواد ۳۰۶ و ۴۵۱ ق.آ.د.م) در این خصوص باید توجه داشت که:

■ این عذرهای چهارگانه عبارت اند از:

- بیماری مانع حرکت؛

- فوت یکی از والدین، همسر یا اولاد؛ (البته گرچه قانون گذار بیان نکرده فوت ایشان تا چند روز، عذر موجه محسوب می شود؛ ولی به نظر می رسد که باید فوت ایشان را تا هفت روز عذر موجه دانست.)

- حوادث قهری؛

- توقیف یا در حبس بودن. (البته منظور، توقیف یا حبس غیرقانونی، مانند آدم ربایی

۱. در تأیید این نظر ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۸۱۶.

یا توقیف و حبسی است که شخص، قدرت تقدیم دادخواست تجدیدنظر را به دفتر زندان یا بازداشتگاه نداشته باشد).

■ موارد چهارگانه فوق در صورتی موجب تمدید مهلت تجدیدنظر است که در پایان مهلت تجدیدنظر برقرار باشد. به عبارت دیگر، این معاذیر چهارگانه، در صورتی موجب تمدید تجدیدنظر می‌شوند که آخرین روز اقدام تجدیدنظر با یکی از این معاذیر مصادف باشد؛ اما اگر یکی از این معاذیر چهارگانه، در اثنای مدت تجدیدنظر حادث شود و در همان اثنای مدت برطرف شود، از موجبات تمدید مهلت نیست.

■ تجدیدنظرخواه باید در دادخواست تجدیدنظر، عذر خود را برای قاضی ذکر کند و اثبات کند. دادگاه بدوی باید بررسی کند که آیا عذر ادعایی وجود دارد یا خیر؟ اگر دادگاه بدوی ادعای وجود عذر را موجه دانست، تجدیدنظرخواهی را به جریان می‌اندازد و اقدام به ارسال دادخواست تجدیدنظر برای تبادل لوایح می‌کند و اگر عذر را مردود دانست، قرار ردّ دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند. این قرار ظرف بیست روز قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر است.

۶. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت تجدیدنظر، شخصی که حقّ تجدیدنظرخواهی دارد، قبل از آنکه تجدیدنظرخواهی کند، فوت کند، رأی مجدداً به وراث او ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به وراث داده می‌شود.

۷. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت تجدیدنظر، شخصی که حقّ تجدیدنظرخواهی دارد، قبل از تجدیدنظر، محجور شود؛ یعنی دچار جنون یا سفه شود، رأی مجدداً به قیم او ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به قیم او داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:

■ در صورت سفیه‌شدن، اگر رأی صادره ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به قیم نیست و مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند، زیرا سفیه از تصرف در امور غیرمالی خود ممنوع نیست.

۸. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت تجدیدنظر، شخصی که حقّ تجدیدنظرخواهی دارد، قبل از تجدیدنظر ورشکسته شود، رأی مجدداً به مدیر تصفیه یا اداره تصفیه او ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به مدیر تصفیه یا اداره تصفیه او داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:

■ در صورت ورشکستگی، اگر رأی صادره، ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به مدیر تصفیه نیست و مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا ورشکسته از تصرف در امور غیرمالی خود ممنوع نیست.

۹. اگر سمت شخصی که حق اعتراض به رأی داشته، زائل شود، رأی مجدداً به شخصی که دارای سمت شده یا به خود اصیل، ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به ایشان داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:

- زوال سمت وکیل، نماینده حقوقی ادارات دولتی و تغییر مدیران شخص حقوقی، مشمول این بند نیست.
- زوال سمت وکیل در مقطع بعد از ابلاغ رأی، مشمول قواعدی است که قبلاً بیان شده است.^۱
- اگر زوال سمت نماینده (ولّی یا قیّم) به دلیل رفع حجر از شخص اصیل باشد (مانند آنکه در مهلت بیست‌روزه تجدیدنظر، محکوم‌علیه به سن رشد برسد)، در این صورت اگر ولّی یا قیّم در دوران حجر، تجدیدنظرخواهی نکرده باشند، رأی مجدداً به شخص اصیل ابلاغ می‌شود.

۱۰. اگر بعد از آنکه محکوم‌علیه از رأی تجدیدنظرخواهی کرد، دچار فوت، حجر یا ورشکستگی شود، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به وراثت، قیّم یا مدیر تصفیه نیست؛ بلکه اگر نیاز به رفع نقص باشد یا آنکه دادگاه تجدیدنظر، جلسه دادرسی تشکیل دهد، اختاریه‌های مربوطه به وراثت، قیّم یا مدیر تصفیه ابلاغ می‌شود.

◀ سؤال: اگر در مهلت شکایت از رأی (مانند تجدیدنظرخواهی)، قبل از آنکه محکوم‌علیه اقدام به شکایت از رأی نماید، برای مثال، قبل از آنکه تجدیدنظرخواهی کند، وی غایب مفقودالاثر شود؛ تکلیف چیست؟

● جواب: قانون در این خصوص تعیین تکلیف نکرده است؛ اما به قیاس با آنچه در بالا بیان شد، در این حالت نیز باید رأی مجدداً به امین شخص غایب ابلاغ شود و مهلت بیست‌روزه جدیدی برای شکایت از رأی (مانند تجدیدنظرخواهی) به او داده شود.

◀ سؤال: آیا تجدیدنظرخواهی خارج از موعد به دلیل عدم اطلاع از مفاد رأی صادره، قابل پذیرش است؟

● جواب: در این خصوص باید بین احکام حضوری و غیابی قائل به تفصیل شد؛ بدین نحو که:

۱. اگر حکم صادره، حضوری باشد در این صورت نمی‌توان تجدیدنظرخواهی خارج از موعد را به

ادّعای عدم اطلاع از مفاد رأی پذیرفت. چنین امری در قانون هم پیش‌بینی نشده است.

۲. اگر حکم صادره غیابی باشد با دو حالت مواجه‌ایم:

▪ **حکم غیابی به‌نحو واقعی ابلاغ شده است:** در این صورت ادّعای عدم اطلاع از مفاد رأی

صادر مسموع نیست.

▪ **حکم غیابی به‌نحو قانونی ابلاغ شده است:** در این صورت ادّعای عدم اطلاع از مفاد

رأی صادره مسموع است. (تبصره ۱ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م) با توجه به اینکه در رأی غیابی،

مهلت تجدیدنظر بعد از انقضای مهلت وخواهی آغاز می‌شود و با توجه به اینکه ابلاغ

قانونی رأی غیابی و عدم اطلاع محکوم‌علیه، موجب قبول وخواهی خارج از موعد

اوست؛ بنابراین تجدیدنظرخواهی خارج از موعد از این آرا نیز، اگر ناشی از عدم اطلاع از

مفاد رأی صادره باشد، باید پذیرفته شود.

◀ **سؤال:** شخصی که مقیم خارج از کشور است، دارای وکیلی است که مقیم ایران است.

مهلت تجدیدنظرخواهی از رأی صادره در این دعوی برای این شخص چند روز است؟

● **جواب:** در پاسخ به این سؤال با دو حالت زیر مواجه‌ایم:

۱. اگر وکیل حق تجدیدنظرخواهی داشته باشد: رأی به وکیل ابلاغ می‌شود و ابلاغ به وکیل،

ملاک عمل است و بنابراین موعد تجدیدنظر، بیست روز است.

۲. اگر وکیل حق تجدیدنظرخواهی نداشته باشد: رأی به موکل ابلاغ می‌شود و ابلاغ به موکل،

ملاک عمل است و بنابراین موعد تجدیدنظر، دو ماه است.

◀ **سؤال:** آیا محکوم‌علیه‌ی که از مفاد رأی بدوی مطلع شده، می‌تواند قبل از ابلاغ رسمی

رأی به او، تجدیدنظرخواهی کند؟

● **جواب:** بله؛ مهلت بیست‌روزه بعد از ابلاغ، آخرین مهلت تجدیدنظر است؛ بنابراین تجدیدنظرخواهی

قبل از ابلاغ رسمی رأی نیز بلامانع است.

● **اصحاب دعوای تجدیدنظر**

۱. تجدیدنظرخواهی از شخصی پذیرفته است که در رأی بدوی، کلاً یا جزئاً محکوم شده باشد.

۲. خوانده تجدیدنظرخواهی، شخصی است که در رأی بدوی، کلاً یا جزئاً پیروز شده است.

۳. در صورت تعدّد محکوم‌علیه‌هم، تجدیدنظرخواهی هر یک از ایشان، فقط نسبت به همان شخص مؤثر است و موجب نقض رأی نسبت به سایرین نمی‌شود؛ مگر آنکه رأی، غیرقابل تجزیه باشد که در این صورت نسبت به سایر محکوم‌علیه‌هم نیز نقض می‌شود. (وحدت ملاک از ماده ۳۰۸ ق.آ.د.م)

۴. شخص فقط نسبت به بخشی از رأی می‌تواند تجدیدنظرخواهی کند که محکوم شده است.

۵. در صورت تعدّد محکوم‌لهم، محکوم‌علیه‌ی که تجدیدنظرخواهی کرده، می‌تواند هر یک از ایشان را خوانده تجدیدنظرخواهی قرار دهد. در این صورت رأی نهایتاً نسبت به همان تجدیدنظرخوانده قابل نقض است و نسبت به سایرین نقض نمی‌شود؛ مگر آنکه رأی، غیرقابل تجزیه باشد که در این صورت باید همه محکوم‌لهم طرف دعوای تجدیدنظر قرار گیرند؛ در غیر این صورت دعوی، قابل رسیدگی نیست.

۶. مجلوب ثالث یا وارد ثالثی که در مرحله بدوی، به دعوی ورود کرده، در شمار اصحاب دعوای بدوی است و می‌تواند به رأی صادره علیه خود تجدیدنظرخواهی کند.

۷. در مرحله تجدیدنظر، جلب ثالث و ورود ثالث راه دارد. (مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ ق.آ.د.م) به‌موجب جلب ثالث یا ورود ثالث، ممکن است اشخاص ثالث در شمار اصحاب دعوای تجدیدنظر قرار گیرند.

۸. اگر در دعوای عینی قبل از صدور رأی، موضوع دعوی به شخص دیگری منتقل شود، دعوی از این‌پس باید به‌طرفیت منتقل‌الیه به‌عنوان قائم‌مقام ادامه یابد. در این صورت بعد از صدور رأی، او حق تجدیدنظرخواهی از رأی صادره را دارد.^۱

◀ سؤال: اگر دعوایی دارای چند محکوم‌علیه باشد و فقط برخی از ایشان نسبت به رأی صادره تجدیدنظرخواهی کنند و دادگاه تجدیدنظر، رأی را مستحق نقض بداند؛ تکلیف چیست؟ آیا رأی را فقط نسبت به سهم معترضین نقض می‌کند یا آن را به‌کلی نقض می‌کند؟

○ جواب: در این حالت با دو فرض مواجه‌ایم: (وحدت ملاک از ماده ۳۰۸ ق.آ.د.م)

۱. اگر رأی مزبور یک رأی قابل تجزیه باشد: رأی فقط نسبت به سهم اشخاصی که اقدام به تجدیدنظرخواهی کرده‌اند، نقض می‌شود؛ مانند احکام صادره در دعوای مالی که علی‌الاصول قابل تجزیه است.

۱. در رویه قضائی، این قائم‌مقامی چندان به رسمیت شناخته نمی‌شود. از همین رو، دعوی بین همان اصحاب سابق، ادامه می‌یابد و منتقل‌الیه می‌تواند طبق ترتیبات مقرر در ص ۴۰۴ همین کتاب، به رأی اعتراض ثالث کند.

۲. اگر رأی مزبور یک رأی غیر قابل تجزیه باشد: تجدیدنظر خواهی نسبت به همگان مؤثر است؛ یعنی در صورت نقض رأی، رأی نسبت به سهم اشخاصی که تجدیدنظر خواهی نکرده‌اند، نیز نقض می‌شود. برای مثال، اگر در خصوص رأی اثبات نسب که شخصی علیه وراثت شخص متوفایی تحصیل کرده، برخی خواندگان اقدام به تجدیدنظر خواهی کنند، در این صورت به دلیل آنکه موضوع نسب، قابل تجزیه نیست، نقض این رأی به صورت کلی خواهد بود و رأی نسبت به سهم اشخاصی که تجدیدنظر خواهی نکرده‌اند، نیز نقض خواهد شد.

به عنوان مثال دیگر، حکم بطلان یک معامله به واسطه حجر فروشنده، یک حکم تجزیه ناپذیر است؛ زیرا نمی‌توان فرض کرد که فروشنده نسبت به یک نفر محجور باشد و نسبت به نفر دیگر رشید باشد.

◀ سؤال: اصل بر قابلیت تجزیه آرا است یا عدم قابلیت تجزیه؟

○ جواب: اصل بر تجزیه پذیری آرا است.

● فرایند تجدیدنظر خواهی

۱. دادخواست تجدیدنظر را به هر یک از مراجع زیر می‌توان تقدیم کرد: (ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م)

- دفتر شعبه بدوی صادرکننده رأی؛
- دفتر کل دادگاه تجدیدنظر استان؛
- دفتر زندان یا بازداشتگاه (برای اشخاصی که در زندان یا بازداشت هستند)؛^۱
- دفاتر خدمات قضائی الکترونیک.

۲. اگر دادخواست به دفتر کل دادگاه تجدیدنظر استان یا به دفتر زندان یا بازداشتگاه تقدیم شود، آن مراجع باید دادخواست را ثبت و سپس به دفتر شعبه بدوی صادرکننده رأی ارسال کنند. (تبصره ۱ ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م)

۳. تاریخ تقدیم دادخواست به هر یک از مراجع فوق، تاریخ تجدیدنظر خواهی است. برای مثال، اگر در تاریخ اول تیرماه، دادخواست به دفتر کل دادگاه تجدیدنظر استان تقدیم شود و دادگاه

۱. برخی نویسندگان از نص ماده ۳۴۰ ق.آ.د.م چنین برداشت کرده‌اند که اگر دادخواست تجدیدنظر به ادعای وجود یکی از عذرهای چهارگانه، خارج از مهلت تقدیم شود، لزوماً باید به شعبه بدوی صادرکننده رأی تقدیم شود و تقدیم آن به دادگاه تجدیدنظر یا دفتر زندان امکان پذیر نیست. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی ملنی، ج ۳، مطلب ش ۱۴۷۲. البته این تفسیر تحت‌اللفظی صحیح به نظر نمی‌رسد. اینکه در ماده ۳۴۰ ق.آ.د.م صرفاً از دادگاه بدوی نام برده شده است به منظور بیان این مطلب بوده است که نهایتاً موجه بودن یا نبودن عذر توسط دادگاه بدوی رسیدگی می‌شود.

تجدیدنظر آن را به دادگاه بدوی ارسال دارد و در تاریخ بیستم تیرماه، آن دادخواست به دفتر شعبه بدوی واصل شود، همان تاریخ اول تیرماه، تاریخ تجدیدنظرخواهی است. (ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م)

۴. مدیر دفتر شعبه بدوی باید دادخواست تجدیدنظر را از حیث کامل یا ناقص بودن بررسی کند. (تبصره ۱ ماده ۳۳۹ - ماده ۳۴۵ ق.آ.د.م)

۵. اگر مدیر دفتر شعبه بدوی، دادخواست را ناقص بداند، نسبت به صدور اخطار رفع نقص جهت تکمیل دادخواست، اقدام لازم را به عمل می‌آورد. (ماده ۳۴۵ ق.آ.د.م)

۶. اگر دادخواست کامل باشد یا آنکه کامل شود، مدیر دفتر بدوی یک نسخه از دادخواست تجدیدنظر و ضائم را برای تجدیدنظرخوانده می‌فرستد. او برای ارائه لایحه دفاعیه، ۱۰ روز مهلت دارد. به این عمل، «تبادل لوائح» گوییم. (ماده ۳۴۶ ق.آ.د.م)

۷. بعد از انقضای این ده روز، پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال می‌شود؛ حتی اگر تجدیدنظرخوانده، پاسخی ارائه نکرده باشد. (ماده ۳۴۶ ق.آ.د.م)

◀ **سؤال:** اگر شخصی، دادخواستی مانند دادخواست تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی خود را از طریق پست برای دادگستری ارسال کرده باشد، کدام تاریخ، تاریخ طرح دعوی محسوب می‌شود؟

● **جواب:** اداره پست از مراجع صالح برای تقدیم و تحویل دادخواست نیست و صرفاً ابزار رساندن دادخواست به مرجع صالح است؛ بنابراین تاریخ واصل شدن دادخواست، به دفتر مرجع قضائی مربوطه تاریخ طرح دعوی است، نه تاریخ تحویل دادخواست به پست. این پاسخ در خصوص تمام روش‌های شکایت از رأی و طرح دعوی جاری است.^۱

◀ **سؤال:** اگر تجدیدنظرخوانده در مدت ده‌روزه‌ای که برای پاسخ به تجدیدنظرخواهی دارد، هیچ پاسخی ارائه نکند، آیا این امر به منزله پذیرش ادعاهای تجدیدنظرخواه است؟

● **جواب:** خیر؛ عدم ارائه پاسخ از جانب تجدیدنظرخوانده، هیچ دلالتی بر پذیرش ادعاهای تجدیدنظرخواه توسط او ندارد. در این حالت پرونده بعد از انقضای مدت مزبور، به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال می‌شود.

۱. در دیوان عدالت اداری تریبی برخلاف این، مقرر شده است. در دیوان عدالت اداری، تاریخ تحویل دادخواست به پست نیز، به‌عنوان تاریخ طرح شکایت پذیرفته شده است. برای مطالعه بیشتر ر.ک: ماده ۲۳ ق.ت.آ.د.د.ع.

◀ **سؤال:** اگر تجدیدنظرخوانده ظرف مدت دهروزه تبادل لوائح، لایحه دفاعی خود را به دادگاه بدوی تقدیم نکند، ولی هنوز پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال نشده باشد؛ آیا می‌تواند با مراجعه به دادگاه بدوی، لایحه دفاعیه خود را تقدیم کند؟ اگر پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال شده باشد، چه‌طور؟

● **جواب:** مهلت دهروزه تجدیدنظرخوانده برای پاسخ به تجدیدنظرخواهی، یک موعد الزامی محسوب نمی‌شود، بلکه یک امتیاز است. منظور آن است که بعد از این مدت دهروزه نیز، لایحه دفاعی از تجدیدنظرخوانده، قابل قبول است. فلسفه وضع این مهلت دهروزه، صرفاً آن است که برای تسهیل پاسخ‌گویی تجدیدنظرخوانده، فعلاً پرونده در دادگاه بدوی باقی بماند تا او بتواند پاسخ خود را به همان دادگاه بدوی تقدیم کند و نیاز به مراجعت او به دادگاه تجدیدنظر نباشد؛ بنابراین اگر بعد از انقضای این مهلت دهروزه، پرونده هنوز در دادگاه بدوی باشد، پاسخ او دریافت می‌شود. بعد از انقضای این مهلت دهروزه و ارسال پرونده به دادگاه تجدیدنظر نیز، تجدیدنظرخوانده می‌تواند با مراجعه به آن دادگاه، پاسخ تجدیدنظرخواهی را تقدیم کند. پاسخ به تجدیدنظرخواهی، ناشی از حق دفاع تجدیدنظرخوانده است و انقضای مهلت دهروزه، این حق را زائل نمی‌کند.

◀ **سؤال:** تجدیدنظرخوانده در مرحله بدوی دارای وکیل بوده است. آیا دادخواست تجدیدنظرخواهی باید به وکیل مزبور ابلاغ شود؟

● **جواب:** خیر؛ تا زمانی که وکیل مزبور در مرحله تجدیدنظر، اعلام وکالت نکرده، دارای سمت نیست و بنابراین دادخواست تجدیدنظر باید به شخص اصیل ابلاغ شود.

● **شرایط دادخواست تجدیدنظر:** شرایطی که در دادخواست تجدیدنظر باید رعایت شود از قرار زیر است: (ماده ۳۴۱ ق.آ.د.م)

۱. نام و نام خانوادگی و اقامتگاه تجدیدنظرخواه و وکیل او باید در دادخواست تجدیدنظر قید شود.
۲. نام و نام خانوادگی و اقامتگاه تجدیدنظرخوانده باید در دادخواست تجدیدنظر قید شود.
۳. شماره رأیی که از آن درخواست تجدیدنظر شده، باید در دادخواست تجدیدنظر قید شود.
۴. شماره شعبه و نام دادگاه صادرکننده رأی باید در دادخواست تجدیدنظر قید شود.
۵. تاریخ ابلاغ رأی باید در دادخواست تجدیدنظر قید شود.

۶. ادله و منضمات دادخواست تجدیدنظرخواهی باید در دادخواست تجدیدنظر قید شود.
۷. اگر دادخواست تجدیدنظر توسط نماینده محکوم علیه تقدیم شده، نماینده باید تصویر سندی را که مثبت سمت اوست، به دادخواست منضم کند. (ماده ۳۴۲ ق.آ.د.م)
۸. دادخواست و منضمات آن باید به تعداد تجدیدنظرخواندگان به علاوه یک نسخه باشد. (ماده ۳۴۳ ق.آ.د.م)
۹. هزینه تجدیدنظرخواهی معادل ۴/۵ درصد ارزش خواسته‌ای است که مورد تجدیدنظرخواهی قرار گرفته است. در این خصوص توجه داشته باشید که:
- قانون‌گذار در خصوص نقص تمبر دادرسی در مرحله تجدیدنظر، مقررّه خاصی بیان نکرده که البته باید این را ناشی از تسامح قانون‌گذار دانست.
 - هزینه تجدیدنظرخواهی ۴/۵ درصد ارزش خواسته‌ای است که شخص نسبت به آن محکوم شده و مورد تجدیدنظرخواهی قرار گرفته است؛ بنابراین خواسته دعوی بدوی ملاک نیست؛ مگر آنکه نسبت به کل آن، حکم بر محکومیت یا بی‌حقی صادر شده باشد.
۱۰. سایر شرایطی که قانون‌گذار در مرحله بدوی از آنها سخن گفته، اما در مرحله تجدیدنظر از آنها سخن نگفته، در مرحله تجدیدنظر نیز باید رعایت شود؛ مانند امضای دادخواست، تنظیم دادخواست به زبان فارسی، ارائه ترجمه رسمی اوراق خارجی و.....

• ضمانت اجرای شرایط دادخواست تجدیدنظر

۱. اگر دادخواست تجدیدنظر، فاقد شرایط اساسی (زبان فارسی، تنظیم در قالب برگه‌های مخصوص و امضا) باشد، دادخواست تلقی نشده و اساساً نباید پذیرفته شود.
۲. اگر نقص دادخواست تجدیدنظر، ناشی از عدم درج نام یا اقامتگاه تجدیدنظرخواه باشد؛ یعنی اگر در دادخواست تجدیدنظر، نام یا اقامتگاه تجدیدنظرخواه درج نشده باشد یا معلوم شود که به‌صورت غلط درج شده، به‌نحو زیر عمل می‌شود: (ماده ۳۴۴ ق.آ.د.م)
- مدیر دفتر بدوی این دادخواست را تا پایان مهلت تجدیدنظر، متوقف نگاه می‌دارد.
 - اگر دادخواست تجدیدنظر تا پایان مهلت تجدیدنظر، تکمیل نشود، قرار ردّ دادخواست توسط قاضی شعبه بدوی صادر می‌شود.
 - این قرار به دیوار دادگاه الصاق می‌شود.

- این قرار، ظرف ده روز از تاریخ الصاق در دادگاه تجدیدنظر استان قابل اعتراض است.
- این اعتراض، نیازمند هزینه و تشریفات نیست.
- این اعتراض به دادگاه بدوی تقدیم می‌شود تا با پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال شود.
- رأی تجدیدنظر در این خصوص قطعی است.
- می‌توان به موجب وحدت ملاک، در فرض عدم درج نام کامل یا اقامتگاه وکیل تجدیدنظرخواه نیز به همین ترتیب عمل کرد.

۳. ممکن است نقص دادخواست تجدیدنظر، به دلیل عدم رعایت سایر موارد باشد. در این حالت به‌نحو زیر عمل می‌شود: (ماده ۳۴۵ ق.آ.د.م)

- در این حالت مدیر دفتر خطاب به دادخواست‌دهنده، اخطار رفع نقص صادر کرده و به او مهلت دهم‌روزه‌ای برای رفع نقص می‌دهد.
- در صورت عدم رفع نقص، قاضی شعبه بدوی قرار ردّ دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند.
- این قرار به دادخواست‌دهنده ابلاغ می‌شود و ظرف بیست روز قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان است.
- این اعتراض، هزینه و تشریفات ندارد.
- این اعتراض به دادگاه بدوی تقدیم می‌شود تا با پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال شود.
- رأی تجدیدنظر در این خصوص قطعی است.

◀ سؤال: اگر در دادخواست تجدیدنظر، تجدیدنظرخواه اسم اشخاصی را به‌عنوان تجدیدنظرخوانده بنویسد که در جریان رسیدگی بدوی در قید حیات بوده‌اند، اما در زمان تقدیم دادخواست تجدیدنظر فوت کرده باشند؛ دادگاه باید چه تصمیمی بگیرد؟

○ جواب: در این حالت تجدیدنظرخواهی تا تعیین وراثت تجدیدنظرخوانده متوقف می‌شود.

◀ سؤال: شخص تجدیدنظرخواه در دادخواست تجدیدنظرخواهی خود، آدرس خود یا تجدیدنظرخوانده را ننوشته یا آنکه آدرس اشتباه نوشته است. آیا مدیر دفتر می‌تواند همان آدرس مندرج در مرحله بدوی را ملاک قرار دهد و نقص دادخواست را بدین وسیله برطرف کند؟

○ جواب: خیر؛ آدرس مندرج در پرونده بدوی برای مرحله تجدیدنظر، سابقه ابلاغ محسوب نمی‌شود

و تجدیدنظرخواه، مکلف به ارائه آدرس صحیح خود و تجدیدنظرخوانده است.^۱

◀ **سؤال:** آیا ضمیمه کردن تصویر دادنامه بدوی به دادخواست تجدیدنظر لازم است یا خیر؟

○ **جواب:** خیر؛ به استناد بند ۳ ماده ۳۴۱ ق.آ.د.م ذکر مشخصات دادنامه، یعنی شماره دادنامه کافی است؛ برخلاف مرحله فرجام که باید تصویر دادنامه فرجام خواسته نیز ضمیمه شود. (بند ۱ ماده ۳۸۱ ق.آ.د.م)

◀ **سؤال:** آیا پس از آنکه تجدیدنظرخواه، دادخواست تجدیدنظرخواهی را تقدیم کرده و دادخواست او نیز ناقص نبوده و بنابراین به جریان افتاده، تجدیدنظرخواه می تواند لایحه تکمیلی جهت تجدیدنظر تقدیم کند؟

○ **جواب:** در این خصوص باید به حالات زیر توجه داشت:

۱. اگر هنوز پرونده تجدیدنظر در دادگاه بدوی باشد و دادگاه، دادخواست تجدیدنظرخواهی را به منظور تبادل لوایح برای تجدیدنظرخوانده ارسال نکرده باشد، لایحه تکمیلی از تجدیدنظرخواه پذیرفته است.

۲. اگر هنوز پرونده تجدیدنظر در دادگاه بدوی باشد، ولی دادگاه بدوی دادخواست تجدیدنظر را به منظور تبادل لوایح برای تجدیدنظرخوانده ارسال کرده باشد، لایحه تکمیلی از تجدیدنظرخواه پذیرفته نیست؛ زیرا با این امر، تجدیدنظرخوانده از حق اطلاع از محتویات لایحه تکمیلی و امکان پاسخ به آن محروم می شود.

۳. اگر پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال شده باشد، لایحه تکمیلی از تجدیدنظرخواه پذیرفته نیست؛ زیرا با این امر تجدیدنظرخوانده از حق اطلاع از محتویات لایحه تکمیلی و امکان پاسخ به آن محروم می شود. البته دادگاه تجدیدنظر می تواند در صورت صلاح دید، برای کشف حقیقت و طبق ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م لایحه تکمیلی را بپذیرد که در این صورت لازم است جهت رعایت اصل تناظر و اصل دفاع، مفاد لایحه را به تجدیدنظرخوانده ابلاغ کند و به او مهلت پاسخ دهد.

● **پرداخت هزینه دادرسی تجدیدنظر در صورت تعدد محکوم علیهم**

۱. اگر هر یک از محکوم علیهم، نسبت به بخشی از رأی محکوم شده باشد، در این صورت هر یک

۱. به استناد رأی وحدت رویه شماره ۶۴/۵۶، مورخ ۱۳۶۰/۰۷/۰۷ که بیان می دارد: «قانون گذار سابقه ابلاغ در مرحله بدوی دادرسی را برای ابلاغ دادخواست های پژوهشی و فرجامی کافی ندانسته و مقتضی دانسته است که در هر یک از مراحل دادرسی نشانی اقامتگاه طرف دعوی تعیین شود.»

از ایشان که تجدیدنظرخواهی کند، باید نسبت به همان بخشی از محکوم‌به که مورد اعتراض اوست، هزینه دادرسی بپردازد.

۲. اگر محکوم‌علیه، محکومیت تضامنی یافته باشند، هر یک از ایشان که هزینه دادرسی تجدیدنظر را بپردازد، تکلیف پرداخت هزینه دادرسی از سایرین ساقط است. به عبارت دیگر، در این حالت فقط یک هزینه دادرسی پرداخت می‌شود؛ چه محکوم‌علیه هم‌زمان تجدیدنظرخواهی کرده باشند و چه به‌نحو جداگانه تجدیدنظرخواهی کرده باشد.^۱

• دعاوی طاری در مرحله تجدیدنظر: در مرحله تجدیدنظر:

۱. ورود ثالث و جلب ثالث راه دارد. (مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ ق.آ.د.م)

۲. دعاوی اضافی و دعاوی متقابل راه ندارد.

• **عدم استماع ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر و استثنائات آن:** در مرحله تجدیدنظر، ادعای جدید مسموع نیست؛ اما موارد زیر در مرحله تجدیدنظر، مسموع است:

۱. تبدیل عنوان خواسته، از عین به قیمت یا بالعکس، در مرحله تجدیدنظر امکان‌پذیر است. (بند ۱ ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- خواهان بدوی می‌تواند در ضمن دادخواست تجدیدنظرخواهی (اگر تجدیدنظر خواه باشد) یا در لایحه پاسخ به تجدیدنظر (اگر تجدیدنظر خوانده باشد)، این اقدام را انجام دهد.^۲
- این اقدام تا قبل از ختم دادرسی در مرحله تجدیدنظر، مجاز است.

۲. تبدیل عنوان خواسته، از اجرت‌المسمی به اجرت‌المثل یا بالعکس، در مرحله تجدیدنظر امکان‌پذیر است. (بند ۳ ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- خواهان بدوی می‌تواند ضمن دادخواست تجدیدنظرخواهی (اگر تجدیدنظر خواه باشد) یا در لایحه پاسخ به تجدیدنظر (اگر تجدیدنظر خوانده باشد)، این اقدام را انجام دهد.
- این اقدام تا قبل از ختم دادرسی در مرحله تجدیدنظر مجاز است.

۱. در این خصوص در رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور به شماره ۴۵، مورخ ۱۳۴۵/۰۲/۲۸ آمده است که: «چون به موجب ماده ۶۸۳ قانون آیین دادرسی مدنی (سابق) هزینه دادخواست به نسبت بهای محکوم‌به مورد شکایت وصول می‌گردد، در موردی که دو یا چند تن متضامناً به پرداخت مبلغی محکوم گردند و تمام یا بعضی از آنها ضمن یک دادخواست یا دادخواست‌های متعدّد شکایت نمایند، پرداخت هزینه دادرسی از طرف یکی از آنها موجب سلب تکلیف پرداخت هزینه مزبور از سایرین خواهد بود.»

۲. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۲، مطلب ش ۷۷۸.

۳. مطالبه اقساطی که در جریان رسیدگی بدوی، حال شده‌اند؛ یعنی سررسید آنها در جریان رسیدگی بدوی فرا رسیده است، در مرحله تجدیدنظر امکان‌پذیر است. (بند ۲ ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- خواهان بدوی می‌تواند ضمن دادخواست تجدیدنظرخواهی (اگر تجدیدنظر خواه باشد) یا در لایحه پاسخ به تجدیدنظر (اگر تجدیدنظر خوانده باشد)، این اقدام را انجام دهد.
- این اقدام تا قبل از ختم دادرسی در مرحله تجدیدنظر مجاز است.

۴. مطالبه خساراتی که بعد از صدور رأی بدوی تعلق گرفته، در مرحله تجدیدنظر امکان‌پذیر است؛ مثل هزینه دادرسی تجدیدنظر و هزینه حق‌الوکاله مرحله تجدیدنظر. (بند ۲ ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م)

۵. کاهش خواسته در مرحله تجدیدنظر امکان‌پذیر است. البته افزایش خواسته، تغییر خواسته و تغییر نحوه دعوی، امکان‌پذیر نیست. (ماده ۹۸ ق.آ.د.م)

۶. جلب ثالث و ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر امکان‌پذیر است؛ برخلاف دعوای اضافی و متقابل که در این مرحله، امکان‌پذیر نیست. (مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ ق.آ.د.م)

۷. درخواست دستور موقت و تأمین خواسته در این مرحله، امکان‌پذیر است. البته این دو درخواست، جنبه فرعی داشته و ادعای جدید محسوب نمی‌شوند. (مواد ۱۱۱ و ۳۱۱ ق.آ.د.م)

۸. ادعای جدید، اگر در مقام دفاع باشد، در مرحله تجدیدنظر مسموع است؛ مانند ادعای پرداخت وجه، ادعای تبدیل تعهد، ادعای تهاثر و ادعای ابرا یا.....

۹. استناد به دلیل جدید، یعنی دلیلی که در جریان رسیدگی بدوی ارائه نشده، در مرحله تجدیدنظر امکان‌پذیر است.^۱ البته باید توجه داشت که نمی‌توان صرفاً به استناد یافتن یک دلیل جدید، تجدیدنظرخواهی کرد؛ اما می‌توان در مرحله تجدیدنظر، ادله جدیدی برای اثبات ادعایی که در مرحله بدوی ارائه شده، بیان کرد.

◀ سؤال: یکی از طرفین، در دادرسی بدوی به سندی عادی استناد کرده که مورد انکار یا تردید قرار گرفته و به دلیل عدم ارائه اصل سند در جلسه دادرسی، آن سند از عداد

۱. در تأیید امکان ارائه دلایل جدید در مرحله تجدیدنظر ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۳، مطلب ش ۱۴۸۰.

دلایل او خارج شده است. آیا او می‌تواند مجدداً در مرحله تجدیدنظر به همان سند عادی استناد کند؟

● **جواب:** بله؛^۱ اما از آنجا که این سند، مورد تعرض واقع شده، دادگاه تجدیدنظر باید به اصالت آن رسیدگی کند.

● **محدوده دادگاه تجدیدنظر:** دادگاه تجدیدنظر به موضوعی می‌تواند رسیدگی کند که دارای هر دو شرط زیر باشد: (ماده ۳۴۹ ق.آ.د.م)

۱. توسط دادگاه بدوی مورد رسیدگی و صدور رأی واقع شده باشد.

۲. نسبت به آن اعتراض و درخواست تجدیدنظرخواهی شده باشد.

◀ **سؤال:** شخصی در دادخواست بدوی خود «خلع ید نسبت به یک ملک، قلع و قمع بنا و مطالبه اجرت‌المثل ایام تصرف» را به عنوان خواسته دعوی، بیان کرده است. دادگاه بدوی درباره خلع ید و اجرت‌المثل، اقدام به صدور حکم به نفع خواهان کرده؛ اما در خصوص قلع و قمع بنا سکوت کرده و هیچ‌گونه رأیی در خصوص آن صادر نکرده است. خواهان اقدام به تجدیدنظرخواهی از رأی کرده و تقاضا کرده که دادگاه تجدیدنظر، نسبت به قلع و قمع بنا نیز اقدام به صدور رأی کند. خوانده نیز فقط نسبت به خلع ید، اقدام به تجدیدنظرخواهی کرده و در خصوص قسمت دیگر رأی (اجرت‌المثل) اعتراضی نکرده است. دادگاه تجدیدنظر با مطالعه پرونده متوجه می‌شود که رأی صادره در خصوص خلع ید، صحیح است؛ اما در خصوص اجرت‌المثل صحیح نیست. دادگاه تجدیدنظر نسبت به تجدیدنظرخواهی چه تکلیفی دارد؟

● **جواب:** در این خصوص تکلیف دادگاه تجدیدنظر به تفکیک از قرار زیر است:

۱. **تکلیف دادگاه تجدیدنظر در خصوص تجدیدنظرخواهی خواهان:** این تجدیدنظرخواهی، قابل رسیدگی نیست؛ زیرا دادگاه بدوی به خواسته قلع و قمع رسیدگی نکرده و رسیدگی به موضوعی که در دادگاه بدوی مورد رسیدگی واقع نشده، در دادگاه تجدیدنظر امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین دادگاه تجدیدنظر، پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به خواسته «قلع و قمع»، به دادگاه بدوی اعاده می‌کند و دادگاه بدوی، مکلف به رسیدگی است.

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۷۷۴.

۲. تکلیف دادگاه تجدیدنظر در خصوص تجدیدنظرخواهی خواننده نسبت به خواسته

خلع ید: تجدیدنظرخواهی رد شده و رأی صادره تأیید می‌شود؛ زیرا دادگاه تجدیدنظر آن را صحیح تشخیص داده است. نسبت به قسمت دیگر رأی که ناظر به اجرت‌المثل است، نیز دادگاه با هیچ تکلیفی مواجه نیست و باید آن را به حال خود رها کند؛ زیرا هرچند قضات تجدیدنظر در مطالعه پرونده، متوجه اشتباه در آن قسمت از رأی که راجع به اجرت‌المثل است، شده‌اند؛ اما به دلیل آنکه نسبت به آن اعتراض به عمل نیامده، نمی‌توانند رأساً وارد رسیدگی شده و آن را نقض کنند؛ زیرا رسیدگی در امور مدنی، مستلزم درخواست است و این قسمت از رأی مورد اعتراض واقع نشده است.

◀ **سؤال:** آیا تجدیدنظر خواه می‌تواند به موجب لوایح بعدی یا در جلسه دادرسی در دادگاه تجدیدنظر، محدوده تجدیدنظرخواهی خود را به بخش‌هایی از رأی که در دادخواست تجدیدنظر نسبت به آن بخش‌ها، اعتراض نکرده، افزایش دهد یا آنکه تجدیدنظرخواهی خود را به اشخاصی که علیه ایشان تجدیدنظرخواهی نکرده، گسترش دهد؟

○ **جواب:** خیر؛ محدوده تجدیدنظر محدود به همان دادخواست تجدیدنظرخواهی است.

◀ **سؤال:** آیا تجدیدنظر خواه می‌تواند به موجب لوایح بعدی یا در جلسه دادرسی در دادگاه تجدیدنظر، محدوده تجدیدنظرخواهی خود را کاهش دهد یا آنکه محدوده تجدیدنظر را، نسبت به برخی از اشخاصی که علیه ایشان تجدیدنظرخواهی کرده، کاهش دهد و برخی دیگر از تجدیدنظر خواندگان را از دعوای تجدیدنظر خود خارج کند؟

○ **جواب:** بله؛ این امر نوعی کاهش خواسته و در نتیجه مجاز است. (ماده ۹۸ ق.آ.د.م)

● **اختیارات و تکالیف دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی به ماهیت دعوی**

۱. دادگاه تجدیدنظر، برخلاف دیوان عالی کشور، می‌تواند به ماهیت دعوی رسیدگی کند.

۲. دادگاه تجدیدنظر می‌تواند به ادله طرفین رسیدگی کند و در صورت لزوم به استماع شهادت شهود، تحقیق محلی، معاینه محل یا رسیدگی به اسناد بپردازد و قرار کارشناسی یا اتیان سوگند صادر کند. (مواد ۳۵۴ و ۳۵۶ ق.آ.د.م)

۳. اگر دادگاه بدوی بعضی تحقیقات، مانند استماع شهادت یا معاینه محل یا ارجاع به کارشناس یا..... را صورت داده باشد و انجام آن تحقیقات، به شیوه صحیح و قانونی صورت گرفته باشد، نیاز

به تکرار آن تحقیقات توسط دادگاه تجدیدنظر نیست؛ بلکه دادگاه تجدیدنظر نیز با توجه به نتیجه آن تحقیقات تصمیم‌گیری می‌کند.

● تشکیل جلسه در مرحله تجدیدنظر

۱. با توجه به امکان تبادل لوایح در مرحله تجدیدنظر، تشکیل جلسه در این مرحله لازم نیست.
۲. اگر در مرحله تجدیدنظر، یک دعوای طاری (ورود ثالث یا جلب ثالث) طرح شود و دادگاه تجدیدنظر، تصمیم به پذیرش این دعوای طاری بگیرد، در این صورت باید جلسه دادرسی برگزار شود؛ چرا که تاکنون هیچ جلسه‌ای نسبت به وارد ثالث یا مجلوب ثالث برگزار نشده است.
۳. همان‌طور که بیان می‌شود^۱ در صورت اعتراض به رأی غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر، با توجه به اینکه تاکنون معترض (واخواه) در هیچ جلسه‌ای شرکت نکرده و او از حقوق جلسه اول برخوردار نبوده، دادگاه تجدیدنظر باید لزوماً جلسه دادرسی برگزار کند.

● اجرای قرار تحقیق محلی و معاینه محل در دادگاه تجدیدنظر (ماده ۳۵۴ ق.آ.د.م)

۱. اگر محل اجرای قرار در همان مقر دادگاه تجدیدنظر (شهرستان مرکز استان) باشد: خود رئیس شعبه یا یکی از مستشاران شعبه قرار را اجرا خواهد کرد.
۲. اگر محل اجرای قرار در شهر دیگری از همان استان باشد: در این صورت دادگاه تجدیدنظر، اجرای قرار را از دادگاه بدوی محل درخواست می‌کند.
۳. اگر محل اجرای قرار در استان دیگری باشد: دادگاه تجدیدنظر برای اجرای قرار به دادگاه عمومی محل نیابت می‌دهد.

● شیوه صدور رأی از دادگاه تجدیدنظر (ماده ۳۵۶ ق.آ.د.م)

۱. شیوه تنظیم رأی و پاکت‌نویس کردن آن مانند مرحله بدوی است.
۲. دادنامه صادره از دادگاه تجدیدنظر، باید توسط دفتر دادگاه تجدیدنظر به اصحاب دعوی ابلاغ شود و دفتر دادگاه بدوی در این خصوص تکلیفی ندارد.
۳. در صورت سهو قلم در رأی تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر، موارد سهو قلم را برطرف می‌کند.

۴. تصحیح سهو قلم توسط دادگاه تجدیدنظر، در صورتی مجاز است که از رأی صادره فرجام‌خواهی نشده باشد. در صورت فرجام‌خواهی، موارد سهو قلم توسط دیوان عالی کشور برطرف می‌شود.

● تصمیمات نسبت به دادخواست تجدیدنظر

۱. اگر دادخواست تجدیدنظر، ناقص باشد و در مهلت قانونی که مشاهده کردیم، رفع

نقص صورت نگیرد: همان‌طور که مشاهده شد شعبه بدوی صادرکننده رأی معترض‌عنه، قرار ردّ دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند. (موادّ ۳۴۴ و ۳۴۵ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- این قرار در دادگاه تجدیدنظر استان قابل اعتراض است.
- اعتراض به این قرار تشریفات و هزینه خاصی ندارد. برخلاف مرحله بدوی که در صورت نقص دادخواست، مدیر دفتر قرار ردّ دادخواست را صادر می‌کند؛ در مرحله تجدیدنظر، قاضی دادگاه بدوی صادرکننده رأی معترض‌عنه، قرار ردّ دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند.
- اعتراض به این قرار نیاز به تبادل لوایح ندارد.
- اگر دادگاه تجدیدنظر این قرار را نقض کند، پرونده را برای انجام بقیه تشریفات نسبت به تجدیدنظرخواهی و تبادل لوایح، به دادگاه بدوی اعاده می‌کند؛ تا دادگاه بدوی بعد از انجام بقیه وظایف قانونی و تبادل لوایح، آن را مجدداً به دادگاه تجدیدنظر بفرستد.

۲. اگر دادخواست تجدیدنظر بدون عذر موجه خارج از مهلت قانونی تقدیم شده باشد:

شعبه دادگاه بدوی که از رأی آن تجدیدنظرخواهی شده، قرار ردّ دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند. در این خصوص باید توجه داشت که: (تبصره ۲ ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م)

- این قرار ظرف بیست روز از ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان است. سایر نکات مندرج در بند فوق، در این خصوص نیز جاری است.
- اگر دادگاه بدوی، دادخواست تجدیدنظری را که بدون عذر موجه، خارج از مهلت قانونی تقدیم شده است، به دادگاه تجدیدنظر ارسال کند، خود شعبه دادگاه تجدیدنظر نسبت به آن، قرار ردّ دادخواست صادر می‌کند؛ که این قرار به دلیل صدور از محکمه تجدیدنظر، قطعی است.

۳. اگر دادخواست تجدیدنظر، ناقص به جریان افتاده باشد و به دادگاه تجدیدنظر ارسال

شده باشد: دادگاه تجدیدنظر پرونده را با ذکر موارد نقص به دفتر شعبه صادرکننده رأی بدوی اعاده می‌کند تا آن دفتر نسبت به رفع نقص و انجام وظایف قانونی اقدام کند. همچنین اگر

دادگاه بدوی به وظایفی، مانند ابلاغ تجدیدنظرخواهی به تجدیدنظرخوانده برای تبادل لوایح، عمل نکرده باشد، پرونده برای انجام وظایف قانونی به دفتر شعبه بدوی اعاده می‌شود.

۴. اگر دادگاه تجدیدنظر، دادخواست بدوی را ناقص تشخیص دهد: بدین نحو که دادخواست بدوی از ابتدا ناقص به جریان افتاده یا علی‌رغم اخطار رفع نقص توسط دادگاه بدوی، رفع نقص صورت نگرفته و علی‌رغم این نقص، مورد رسیدگی قرار گرفته باشد؛ ولی دادگاه تجدیدنظر این نقص را در پرونده تشخیص دهد. در این صورت دادگاه تجدیدنظر، خطاب به دادخواست‌دهنده بدوی، اخطار رفع نقص، صادر کرده و ده روز مهلت جهت رفع نقص می‌دهد. در صورت عدم رفع نقص در این مهلت، دادگاه تجدیدنظر، رأی بدوی را (صرف‌نظر از صحت یا عدم صحت ماهوی آن) به دلیل نقص شکلی دادخواست، نقض کرده و قرار ردّ دعوای بدوی را صادر می‌کند. (ماده ۳۵۰ ق.آ.د.م)

۵. اگر دادگاه تجدیدنظر، سِمَتی برای دادخواست‌دهنده بدوی احراراز نکند: در این صورت رأی بدوی را نقض و قرار ردّ دعوای بدوی را صادر می‌کند. (ماده ۳۵۰ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

▪ در این حالت (عدم احراراز سِمَت دادخواست‌دهنده بدوی)، برخلاف حالت قبل (نقص شکلی دادخواست بدوی)، اخطار رفع نقص صادر نمی‌شود.

۶. اگر تجدیدنظرخواه تا قبل از ختم رسیدگی به دادخواست تجدیدنظر، دادخواست تجدیدنظرخواهی خود را مسترد دارد: شعبه دادگاه تجدیدنظر قرار ابطال دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند. (ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م)

۷. اگر دادگاه تجدیدنظر، رأی را غیرقابل تجدیدنظر بداند: قرار عدم استماع دعوای تجدیدنظر را صادر می‌کند و بنابراین رأی بدوی به قوّت خود باقی می‌ماند.

۸. اگر ایراد شکلی به دعوای تجدیدنظر وارد باشد: نسبت به آن قرار ردّ دعوی صادر شده و در نتیجه به تجدیدنظرخواهی از رأی بدوی رسیدگی نشده و آن رأی هرچه باشد، به قوّت خود باقی می‌ماند؛ مانند آنکه:

▪ سِمَت دادخواست‌دهنده تجدیدنظر محرز نباشد؛ (ایراد عدم احراراز سِمَت)
 ▪ شخص نسبت به بخشی از رأی تجدیدنظرخواهی کرده باشد که نسبت به آن محکوم نشده است؛ (ایراد عدم ذی‌نفعی)

■ دادخواست‌دهنده تجدیدنظر، محجور باشد. (ایراد عدم اهلیت)

۹. اگر دادگاه تجدیدنظر، دادگاه صادرکننده رأی بدوی (اعم از حکم یا قرار) را فاقد

صلاحیت ذاتی تشخیص دهد: در هر صورت (چه نسبت به صلاحیت ذاتی، ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد)، رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد. (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

■ اگر مرجعی که دادگاه تجدیدنظر، آن را صالح تشخیص داده، در شمار مراجع غیر دادگستری باشد، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند پرونده را مستقیماً به آنجا بفرستد؛ بلکه باید پرونده را برای تعیین مرجع صالح به دیوان عالی کشور ارسال کند.

■ اگر دادگاه بدوی که به پرونده رسیدگی کرده، در پی حل اختلاف در صلاحیتی که قبلاً حادث شده، توسط دیوان عالی کشور یا دادگاه تجدیدنظر، صالح تشخیص داده شده باشد، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مجدداً رأی صادره را به دلیل عدم صلاحیت نقض کند.

۱۰. اگر دادگاه تجدیدنظر، دادگاه صادرکننده رأی بدوی (اعم از حکم یا قرار) را فاقد

صلاحیت محلی تشخیص دهد: در این صورت با دو نظر مواجه‌ایم:

■ طبق نص قانون و اطلاق ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م دادگاه تجدیدنظر در هر صورت رأی را نقض کرده و پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد.

■ برخی اساتید^۱ با مقایسه موضوع با بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م و بحث فرجام معتقدند که دادگاه تجدیدنظر، در صورتی رأی را نقض کرده و پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد، که در موعد مقرر (تا پایان جلسه اول بدوی)، نسبت به صلاحیت محلی، ایراد شده باشد؛ در غیر این صورت رأی بدین علت نقض نمی‌شود.

■ اگر دادگاه بدوی که به پرونده رسیدگی کرده، در پی حل اختلاف در صلاحیتی که قبلاً حادث شده، توسط دیوان عالی کشور یا دادگاه تجدیدنظر، صالح تشخیص داده شده باشد، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مجدداً رأی صادره را به دلیل عدم صلاحیت نقض کند.

۱۱. اگر رأی صادره، یک قرار باشد و دادگاه تجدیدنظر آن را به هر دلیلی غیر از عدم

صلاحیت، نقض کند: قرار را نقض کرده و پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به همان شعبه صادرکننده قرار اعاده می‌کند. (ماده ۳۵۳ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

■ اگر دلیل نقض قرار، عدم صلاحیت باشد، پرونده طبق ترتیب مقرر در بند ۹ و ۱۰ فوق‌الذکر

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۱، مطلب ش ۷۵۴.

به مرجع صالح ارسال می‌شود. (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م)

■ شعبه بدوی که پرونده برای رسیدگی ماهوی به آنجا ارجاع شده، مکلف به تبعیت از دادگاه تجدیدنظر و ورود در ماهیت است؛ یعنی باید در ماهیت پرونده، حکم صادر کند و نمی‌تواند مجدداً اقدام به صدور قرار کند؛ مگر آنکه علت جدیدی حادث شده باشد که مانع از ورود در ماهیت پرونده شود و صدور قرار را توجیه کند. برای مثال، اگر دادگاه تجدیدنظر قرار صادره در پرونده طلاق را نقض کند و پرونده را به شعبه بدوی اعاده کند، شعبه بدوی مکلف به صدور حکم ماهوی است؛ اما اگر قبل از صدور این حکم، یکی از طرفین فوت کند، به دلیل آنکه طلاق، دعوایی قائم به شخص است، دادگاه بدوی باید قرار سقوط دعوی را صادر کند. به عنوان مثالی دیگر، اگر دادگاه تجدیدنظر قرار رد دعوی بدوی را نقض و پرونده را به دادگاه بدوی اعاده کند و دادگاه بدوی برای رسیدگی به ماهیت، صدور قرار کارشناسی را لازم بداند، ولی خواهان، حق الزحمه کارشناسی را پرداخت نکند، در این حالت علت جدیدی (نپرداختن حق الزحمه کارشناس) حادث شده است؛ که صدور قرار ابطال دادخواست را توجیه می‌کند.

۱۲. اگر رأی صادره، یک حکم باشد و دادگاه تجدیدنظر آن را به هر دلیلی، غیر از عدم صلاحیت نقض کند: خود وارد رسیدگی شده، رأی مقتضی (اعم از حکم یا قرار) را صادر می‌کند. (ماده ۳۵۸ ق.آ.د.م)

۱۳. اگر دادگاه تجدیدنظر، رأی صادره را فقط متضمن موارد سهو قلم بداند و از سایر جهات آن را صحیح بداند: موارد سهو قلم را خود، برطرف کرده و رأی را تأیید می‌کند. (ماده ۳۵۱ ق.آ.د.م)

۱۴. اگر نسبت به دعوای بدوی، یک قرار صادر شده باشد و دادگاه تجدیدنظر، دعوای بدوی را از جهتی دیگر، مستحق صدور آن قرار بداند: یعنی دادگاه تجدیدنظر، دعوای بدوی را از آن جهتی که در رأی بدوی درج شده، مستحق صدور قرار نداند؛ بلکه آن را از جهتی دیگر، مستحق صدور قرار بداند. در این صورت رأی را اصلاح و در نهایت قرار صادره را تأیید می‌کند. البته اگر نیاز به اصلاح نوع قرار باشد، برای مثال، لازم باشد که قرار از سقوط دعوی به ابطال دادخواست تغییر کند، دادگاه تجدیدنظر نسبت به تغییر نوع قرار نیز مبادرت می‌ورزد؛ چرا که برخی از آثار قرارها، با یکدیگر متفاوت است و باید همان قراری که صحیح است، درج شود. (ماده ۳۵۵ ق.آ.د.م)

۱۵. اگر دادگاه بدوی، حکمی صادر کرده باشد که دادگاه تجدیدنظر، مبنای آن حکم را صحیح بداند، اما معتقد باشد که آن رأی، یک قرار است: در این صورت دادگاه تجدیدنظر، صرفاً حکم را تبدیل به قرار کرده و مبنای رأی را تأیید می‌کند؛ اما اگر مبنای رأی صحیح نباشد، حکم را از اساس، نقض کرده و رأی مقتضی را صادر می‌کند.

۱۶. اگر دادگاه تجدیدنظر، نتیجه رأی بدوی (اعم از حکم یا قرار) را صحیح بداند، ولی استدلالات رأی را صحیح نداند: ضمن تصحیح استدلالات رأی، نهایتاً آن را تأیید می‌کند.

◀ سؤال: دادگاه بدوی، دعوایی را غیرمالی تشخیص می‌دهد و در نتیجه با دریافت هزینه دادرسی دعوای غیرمالی، نسبت به آن رسیدگی می‌کند. سپس از رأی صادره در آن دعوی، تجدیدنظرخواهی می‌شود و برای تجدیدنظرخواهی نیز، هزینه دادرسی دعوای غیرمالی دریافت می‌شود. پس از ارسال پرونده به دادگاه تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر، دعوی را مالی می‌داند و در نتیجه هزینه دادرسی مراحل بدوی و تجدیدنظر را ناقص تشخیص می‌دهد. تکلیف چیست؟

● جواب: با توجه به اینکه دادخواست تجدیدنظر، ناقص است، طبق بند ۳ مذکور در پاراگراف فوق، عمل می‌شود؛ یعنی دادگاه تجدیدنظر، پرونده را برای تکمیل هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر و رفع نقص به دفتر دادگاه بدوی اعاده می‌کند. اگر دادخواست تجدیدنظر کامل شود، دادگاه تجدیدنظر وارد رسیدگی به تجدیدنظرخواهی می‌شود. در این مقطع، دادگاه تجدیدنظر به دلیل ناقص بودن دادخواست بدوی، طبق بند ۴ مذکور در پاراگراف فوق عمل می‌کند؛ یعنی خود اقدام به صدور اخطار رفع نقص خطاب به دادخواست‌دهنده بدوی می‌کند و در صورت عدم رفع نقص، دادگاه تجدیدنظر، رأی بدوی را نقض و قرار ردّ دعوای بدوی صادر می‌کند. (ماده ۳۵۰ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: اگر دادگاه تجدیدنظر، رأی صادره را به دلیل عدم صلاحیت، نقض کند و پرونده را به مرجعی که صالح تشخیص می‌دهد، بفرستد، آیا دادگاه مرجعاً الیه مکلف است به تبعیت از دادگاه تجدیدنظر خود را صالح بداند و به پرونده رسیدگی کند یا خیر؟

● جواب: در این خصوص باید قائل به تفصیل شد:

۱. اگر مرجعی که دادگاه تجدیدنظر آن را صالح دانسته، یکی از محاکم عمومی، انقلاب یا خانواده همان استان باشد، نظر دادگاه تجدیدنظر در خصوص صلاحیت برای آن دادگاه، لازم‌الاتباع بوده و مکلف به رسیدگی است. (ماده ۳۰ ق.آ.د.م)

۲. اگر مرجعی که دادگاه تجدیدنظر آن را صالح دانسته، دادگاهی غیر از محاکم انقلاب یا عمومی آن استان باشد، نظر دادگاه تجدیدنظر در خصوص صلاحیت برای آن دادگاه، لازم‌الاتباع نیست.

◀ سؤال: نسبت به قاضی بدوی ایراد ردّ دادرسی وارد است؛ اما او به رسیدگی ادامه می‌دهد و نسبت به دعوی، حکم صادر می‌کند. از حکم صادره در پرونده، تجدیدنظرخواهی می‌شود. دادگاه تجدیدنظر در بدو امر و قبل از ورود در ماهیت، متوجه ایراد ردّ دادرسی به قاضی بدوی می‌شود. تکلیف چیست؟

● جواب: در قانون در این خصوص به صراحت تعیین تکلیف نشده است؛ اما می‌توان موضوع را با ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م قیاس کرد. همان‌طور که در فرض عدم صلاحیت دادگاه بدوی، دادگاه تجدیدنظر رأی را نقض و پرونده را برای رسیدگی مجدد به دادگاه صالح ارسال می‌کند، در فرض ردّ دادرسی بدوی نیز رأی صادره نقض و پرونده برای ارجاع به شعبه هم‌عرض به دادگاه بدوی اعاده می‌شود.

◀ سؤال: اگر تجدیدنظرخواه قبل از ارسال پرونده به دادگاه تجدیدنظر و در مقطع تبادل لوایح، دادخواست تجدیدنظر خود را مسترد کند؛ تکلیف چیست؟

● جواب: دادگاه بدوی نمی‌تواند در این خصوص قراری صادر کند؛ بلکه باید پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال شود تا آن دادگاه بنابر بند ۶ مذکور در پاراگراف فوق، قرار ابطال دادخواست صادر کند.

◀ سؤال: اگر حکمی از دادگاه بدوی صادر شده باشد و دادگاه تجدیدنظر، تحقیقات دادگاه بدوی را ناقص تشخیص دهد؛ مانند آنکه در خصوص موضوع، صدور قرار کارشناسی یا معاینه محل یا استماع شهادت شهود لازم بوده، ولی انجام نشده باشد؛ تکلیف چیست؟

● جواب: دادگاه تجدیدنظر، باید طبق بند ۱۲ مذکور در پاراگراف فوق، تحقیقات را تکمیل کند و سپس رأی مقتضی را صادر کند؛ چرا که دادگاه تجدیدنظر نیز مانند دادگاه بدوی، عهده‌دار انجام رسیدگی ماهوی است و باید به انجام تحقیقات مبادرت ورزد. البته دادگاه تجدیدنظر می‌تواند انجام تحقیقات را طبق قواعدی که در بخش نیابت قضائی مطالعه می‌شود، به دادگاه بدوی واگذار کند.

◀ سؤال: اگر دادخواست تجدیدنظر ناقص باشد و علی‌رغم اخطار رفع نقص، تجدیدنظرخواه در مهلت قانونی رفع نقص نکند؛ ولی با این حال پرونده به دلیل بی‌دقتی دادگاه بدوی به دادگاه تجدیدنظر ارسال شود؛ تکلیف چیست؟

● **جواب:** در این حالت دادگاه تجدیدنظر، طبق بند ۳ مذکور در پاراگراف فوق پرونده را برای صدور قرار ردّ دادخواست تجدیدنظر به دادگاه بدوی اعاده می‌کند. دادگاه بدوی مکلف به تبعیت از دادگاه تجدیدنظر است.

◀ **سؤال:** خواهان در دعوای بدوی محکوم به بی‌حقی شده است. او تجدیدنظرخواهی می‌کند و در مرحله تجدیدنظر با تقدیم لایحه‌ای، دعوای بدوی خود را مسترد می‌کند. در این حالت تکلیف چیست؟

● **جواب:** با توجه به اینکه قانون‌گذار، استرداد دعوای بدوی را بعد از ختم مذاکرات، نیازمند رضایت خواننده دانسته، در این فرض نیز استرداد دعوای بدوی به‌طریق اولی نیازمند رضایت خواننده است. در صورت رضایت خواننده، دادگاه تجدیدنظر، ضمن فسخ رأی بدوی، قرار ردّ دعوای بدوی را صادر می‌کند و در صورت عدم رضایت خواننده، رسیدگی ادامه می‌یابد؛ مگر آنکه خواهان بدوی از دعوای بدوی خود، به‌کلی صرف‌نظر کند که در آن حالت ضمن فسخ رأی بدوی، قرار سقوط دعوای بدوی صادر می‌شود.^۱

● اثر تعلیقی تجدیدنظر

۱. در مهلت تجدیدنظرخواهی و تا قبل از تعیین نتیجه تجدیدنظر، رأی اجرا نمی‌شود.
۲. تجدیدنظرخواهی از رأیی که دادگاه بدوی آن را قطعی اعلام کرده، همچنان دارای اثر تعلیقی است.^۲ (ماده ۳۴۷ ق.آ.د.م)
۳. اگر تجدیدنظرخواهی به ادّعای عذر موجه، خارج از موعد قانونی صورت گیرد، صرف تقدیم دادخواست تجدیدنظر اثر تعلیقی ندارد؛ بلکه قبول عذر موجه توسط دادگاه، دارای اثر تعلیقی است. به‌جریان افتادن دادخواست تجدیدنظر و ابلاغ آن به تجدیدنظرخواننده، بیانگر آن است که دادگاه بدوی عذر تجدیدنظرخواه را موجه دانسته است. همین امر موجب توقف اجرای حکم است.

۱. ممکن است برخی به این سؤال چنین پاسخ دهند که در هر صورت، بدون آنکه نیاز به رضایت خواننده باشد، رأی بدوی فسخ می‌شود و قرار ردّ دعوای بدوی صادر می‌شود؛ اما این پاسخ دارای این تالی فاسد است که خواهان شکست‌خورده برای آنکه حکم محکومیت خود را نقض کند، در مرحله تجدیدنظر، دعوای بدوی را مسترد کند تا نتیجه دعوی به صدور قرار ردّ دعوی منتهی شود و خواهان بتواند خود را از آثار اعتبار امر مختوم برهاند و مجدداً علیه خواننده طرح دعوی کند.

۲. البته اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه مشورتی شماره ۷/۵۰۷۱، مورخ ۱۳۷۳/۰۸/۱۰ نظر دیگری داده است. این اداره بیان کرده است که: «لاگر تجدیدنظرخواهی نسبت به حکم قطعی واصل شود، دادگاه باید بدون توجه به تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه حکم را اجرا نماید». رک: نظریات اداره حقوقی در رابطه با قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، گنج دانش، ۱۳۷۴، ص ۲۰۲. طبق این نظریه این تجدیدنظرخواهی اثر تعلیقی ندارد.

● اثر انتقالی تجدیدنظر

۱. دادگاه تجدیدنظر می‌تواند به تمام جوانب حکمی و موضوعی پرونده رسیدگی کند و بنابراین محدود به جهات مندرج در دادخواست تجدیدنظر نیست.
۲. درست است که دادگاه تجدیدنظر می‌تواند به تمام جوانب پرونده رسیدگی کند؛ اما رسیدگی آن دادگاه محدود به قسمت‌هایی از رأی بدوی است که مورد اعتراض تجدیدنظر خواه قرار گرفته است.
۳. دادگاه تجدیدنظر می‌تواند هرگونه تحقیقات لازمه را صورت دهد یا آنکه به تحقیقاتی که در دادگاه بدوی صورت گرفته، استناد کند.

● موارد صدور حکم غیابی از دادگاه تجدیدنظر

۱. صدور چنین رأیی، با جمع شرایط زیر رخ می‌دهد؛ یعنی وقتی تمام چهار شرط زیر با هم جمع شود، حکم صادره، یک حکم غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر است. (مواد ۳۰۳ و ۳۶۴ ق.آ.د.م) این شرایط عبارت‌اند از:
 - دادخواست بدوی به خوانده، ابلاغ واقعی نشده و او از خود دفاع نکند؛ یعنی در دادگاه حاضر نشده، لایحه ارسال نکرده و وکیل معرفی نکند.
 - حکم بدوی به نفع خوانده و علیه خواهان صادر شده و خواهان تجدیدنظر خواهی کند.
 - تجدیدنظر خواهی به تجدیدنظر خوانده (همان خوانده بدوی) ابلاغ واقعی نشود و او از خود دفاع نکند؛ یعنی لایحه‌ای ارسال نکند و وکیل معرفی نکند و در صورت تشکیل جلسه در دادگاه تجدیدنظر، او در جلسه حاضر نشود.^۱
 - دادگاه تجدیدنظر، رأی بدوی را نقض و خوانده بدوی (تجدیدنظر خوانده) را محکوم کند.
۲. فرض دیگری نیز در خصوص صدور رأی غیابی از دادگاه تجدیدنظر استان وجود دارد و آن حالتی است که در مرحله تجدیدنظر، اقدام به جلب ثالث صورت گیرد؛ اما وقت جلسه دادرسی به مجلوب ثالث، ابلاغ واقعی نشود و نامبرده در جلسات دادرسی حاضر نشده و لایحه ارسال نکرده و وکیل نیز معرفی نکرده باشد. در این حالت نیز با توجه به آنکه مجلوب ثالث، خوانده تلقی می‌شود، رأی صادره نسبت به او غیابی است و در دادگاه تجدیدنظر، قابل اعتراض (واخواهی) است.

۱. ممکن است با توجه به ظاهر ماده ۳۶۴ ق.آ.د.م این تلقی ایجاد شود که برای غیابی بودن رأی تجدیدنظر، نیاز به ابلاغ قانونی اخطاریه نیست و در صورت ابلاغ واقعی اخطاریه بازهم رأی، غیابی تلقی می‌شود؛ ولی با توجه به لزوم جمع مواد ۳۰۳ و ۳۶۲ ق.آ.د.م باید این نظر را کنار گذاشت.

۳. فرض دیگر صدور رأی غیابی در مرحله تجدیدنظر، ممکن است در خصوص ورود ثالث اتفاق افتد. بدین نحو که اگر شخص ثالثی در مرحله تجدیدنظر، به طرفیت طرفین دعوای اصلی یا یکی از آنان اقدام به ورود ثالث کند و وقت جلسه دادرسی که دادگاه تجدیدنظر برای رسیدگی به این ورود ثالث تشکیل داده، به خوانده ورود ثالث (که از اصحاب دعوای اصلی است) ابلاغ واقعی نشود و او در جلسات رسیدگی حاضر نشود و لایحه ارسال نکند و وکیل نیز معرفی نکند، در این صورت حکمی که در خصوص ورود ثالث، صادر می شود، نسبت به خوانده دعوای ورود ثالث، غیابی و در دادگاه تجدیدنظر قابل اعتراض (واخواهی) است. هر چند ممکن است رأی دعوای اصلی نسبت به نامبرده حضوری باشد؛ اما رأی دعوای ورود ثالث، نسبت به او غیابی است.

● اوصاف حکم غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر (ماده ۳۶۴ ق.آ.د.م)

۱. حکم مزبور ظرف بیست روز، قابل اعتراض (واخواهی) در دادگاه تجدیدنظر استان است.
۲. احکامی که در خصوص تمديد مهلت واخواهی بیان شد (در صورت وجود عذر موجه یا عدم ابلاغ واقعی رأی)^۱ نسبت به اعتراض به این حکم نیز جاری است.
۳. نتیجه ای که بعد از این اعتراض از دادگاه تجدیدنظر صادر می شود، مجدداً قابل اعتراض و تجدیدنظر نیست.
۴. برای اجرای حکم غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر استان، مانند احکام غیابی صادره از دادگاه بدوی، نیاز به معرفی ضامن یا اخذ تأمین است؛ مگر آنکه دادنامه صادره از دادگاه تجدیدنظر به محکوم علیه غایب ابلاغ واقعی شده باشد، یا آنکه اجرائیه به او ابلاغ واقعی شده باشد و او در مهلت مقرر اعتراض نکند.
۵. در صورت اعتراض به رأی غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر، با توجه به اینکه تاکنون معترض (واخواه) در هیچ جلسه ای شرکت نکرده و او از حقوق جلسه اول برخوردار نشده، دادگاه تجدیدنظر باید لزوماً جلسه دادرسی برگزار کند. این جلسه، نسبت به خوانده، جلسه اول دادرسی محسوب می شود.
۶. احکام و تشریفات رسیدگی به این اعتراض در دادگاه تجدیدنظر و حقوق و تکالیف طرفین دعوی، مانند همان مواردی است که در خصوص واخواهی بیان شده است.

◀ مبحث دوازدهم / فرجام خواهی (مواد ۳۶۶ تا ۴۱۶ ق.آ.د.م)

● **فرجام:** درخواست از دیوان عالی کشور، برای رسیدگی به رأی صادره و ارزیابی و داوری در خصوص آن را «فرجام» گوئیم.^۱ (ماده ۳۶۶ ق.آ.د.م) به عبارت دیگر، در فرجام، پرونده و دعوای فی مابین طرفین رسیدگی نمی شود؛ بلکه رأی، مورد بررسی واقع می شود که آیا به شکل قانونی رسیدگی و انشا شده است یا خیر؛ دیوان عالی کشور، بعد از رسیدگی به رأی، ممکن است یکی از این دو تصمیم را اتخاذ کند:

۱. اگر رأی را صحیح بدانند، آن را ابرام (تأیید) می کند.
۲. اگر رأی را ناصحیح بدانند، آن را نقض می کند؛ اما در صورت نقض، خود وارد رسیدگی نمی شود؛ بلکه رسیدگی را به مرجع بدوی یا تجدیدنظر واگذار می کند.

● اوصاف فرجام خواهی

۱. فرجام، رسیدگی شکلی به رأی است، نه رسیدگی ماهوی به دعوی. این جمله، برخلاف تصوّر باطل برخی، بدین معنا نیست که دیوان عالی کشور، در مقام رسیدگی به رأی، فقط قوانین شکلی (آیین دادرسی) را مدنظر قرار می دهد و در برابر نقض قوانین ماهوی (مانند قانون مدنی و قانون تجارت)، بی تفاوت است؛ بلکه این جمله بدین معنا است که دیوان، فقط رأی را مورد داوری و ارزیابی قرار می دهد و در صورت نقض آن، وارد رسیدگی به دعوای اصلی نمی شود و رسیدگی مجدد به دعوی را به مرجع بدوی یا تجدیدنظر واگذار می کند؛ بنابراین

۱. در متون قانونی و کتب قدیمی، فرجام را «تمیز» می نامیدند.

دیوان عالی کشور در ارزیابی و داوری رأی فرجام‌خواسته، هم قوانین شکلی و هم قوانین ماهوی را مدنظر قرار می‌دهد.

۲. فرجام، نه روشی عدولی است و نه روشی اصلاحی. عدولی نیست؛ زیرا همان شعبه صادرکننده رأی متوجه اشتباه خود نمی‌شود و اصلاحی نیست؛ زیرا دیوان عالی بعد از نقض رأی، خود رأی مقتضی را صادر نمی‌کند.

۳. فرجام‌خواهی، مرحله‌سومی از دادرسی و رسیدگی به دعوی نیست و در آن، رأی به‌معنای اخص صادر نمی‌شود؛ بلکه دیوان عالی کشور صرفاً رأی فرجام‌خواسته را بازبینی و بازرسی می‌کند.

۴. فرجام از روش‌های فوق‌العاده شکایت از رأی است؛ زیرا محدود به موضوعات خاص است. (مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.آ.د.م)

۵. فرجام‌خواهی دارای اثر انتقالی نیست؛ زیرا دیوان عالی کشور به ماهیت دعوی رسیدگی نمی‌کند؛ بلکه دیوان عالی کشور به صحت یا بطلان رأی رسیدگی می‌کند. به عبارت دیگر، دیوان صرفاً رأی را ابرام یا نقض می‌کند؛ ولی در صورت نقض رأی، خود وارد رسیدگی به ماهیت و اتخاذ تصمیم ماهوی نمی‌شود.

● پرونده‌های قابل فرجام: آرای صادره در پرونده‌های زیر ممکن است مورد فرجام قرار گیرد:

۱. آرای صادره از دادگاه بدوی نسبت به: (ماده ۳۶۷ ق.آ.د.م)

- دعاوی‌ای که خواسته آنها بیش از بیست میلیون ریال باشد؛ صرف‌نظر از آنکه میزان محکوم‌به، کمتر یا بیشتر از بیست میلیون ریال باشد. قانون‌گذار، تسامحاً به اینکه خواسته، بیش از بیست میلیون ریال باشد، اکتفا کرده و از بهای خواسته، سخن نگفته است. البته دقیق‌تر آن است که بگوییم: «دعاوی‌ای که خواسته یا بهای خواسته آنها، بیش از بیست میلیون ریال باشد»؛ زیرا در بسیاری از دعاوی، خواسته دعوی به‌صورت وجه رایج نیست؛ بلکه راجع به سایر اموالی است که باید در آنها بهای خواسته را، ملاک عمل قرار دهیم. بدین‌نحو که اگر در دادخواست، بهای خواسته، بیش از بیست میلیون ریال درج شود، رأی قابل فرجام است و اگر کمتر باشد، قابل فرجام نیست.

البته برخی نویسندگان^۱ چنین عقیده دارند که فرجام‌خواهی نسبت به آرای

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۸۴۷.

صادره از محاکم بدوی، فقط در آن دسته از دعاوی مالی امکان پذیر است که خواسته آن وجه رایج باشد.^۱

▪ دعاوی اصل نکاح (اثبات رابطه زوجیت، بطلان زوجیت یا انفساخ زوجیت) و فسخ نکاح، طلاق (درخواست صدور حکم طلاق، درخواست صدور گواهی عدم امکان سازش)، نسب (اثبات نسب، نفی ولد)، حجر (صدور حکم حجر، صدور حکم رشد و زوال حجر)، وقف، ثلث (ثلث باقی)،^۲ حبس (حق انتفاع) و تولیت.

۲. آرای صادره از دادگاه تجدیدنظر نسبت به: اصل نکاح و فسخ نکاح، طلاق، نسب، حجر، وقف. توجه داشته باشید که آرای صادره از دادگاه تجدیدنظر در موضوعات فوق در هر صورت قابل فرجام است؛ چه دادگاه تجدیدنظر این رأی را در مقام تأیید رأی دادگاه بدوی صادر کرده باشد و چه رأی بدوی را نقض و خود رأی جدیدی صادر کند. (ماده ۳۶۸ ق.آ.د.م)

۳. تصمیمات حسبی: این تصمیمات، قابل فرجام نیست؛ جز آنچه در قانون، صراحتاً قابل فرجام معرفی شده است؛ مانند حکم عزل وصی، عزل قیم، ضمّ امین و به طریق اولی، حکم عزل ولی قهری. (ماده ۴۷ ق.ا.ح)

◀ سؤال: اگر در پرونده‌ای، حکمی در خصوص تولیت از دادگاه بدوی صادر شود و این حکم، عیناً در دادگاه تجدیدنظر تأیید شود، آیا حکم مزبور قابل فرجام است؟

○ جواب: قابل فرجام نیست؛ زیرا در مرحله تجدیدنظر، قطعیت پیدا کرده است. آرای صادره در دعاوی ثلث، حبس و تولیت و دعاوی‌ای که خواسته یا بهای خواسته در آن، بیش از بیست میلیون ریال باشد، در صورت رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر استان، قابل فرجام نیست.

۱. این نظر که فرجام‌خواهی نسبت به آرای صادره از دادگاه‌های بدوی فقط در آن دسته از دعاوی مالی امکان پذیر است که خواسته آن وجه رایج باشد، تفسیری تحت‌اللفظی و غیرمنطقی است و به نتایج نامعقولی منتهی می‌شود؛ چرا که بنابر این نظر، در دعاوی راجع به سایر اموال که بهای خواسته بیش از ۲۰ میلیون ریال باشد، رأی قابل فرجام نیست. این نظریه باعث می‌شود که رأی صادره در دعاوی که خواسته آن ۲۱ میلیون ریال است قابل فرجام باشد؛ اما رأی صادره در دعاوی با خواسته ۲۰ میلیون دلار یا ۱۰۰۰ سکه که ارزشی بسیار بیشتر از ۲۰ میلیون ریال دارد، قابل فرجام نباشد. این تفسیر و نتیجه‌ای غیرمنطقی است که رویه قضائی نیز آن را قبول نکرده است.

جالب اینکه همین نویسنده بزرگوار، عدم درج قرارهای ردّ دعوی و عدم استماع دعوی در شمار قرارهای قابل فرجام را ناشی از تسامح قانون‌گذار دانسته و قائل به قابلیت فرجام‌خواهی از این قرارها است. ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۸۴۵. اگر در آن خصوص با تفسیر موسّع قائل به فرجام‌خواهی باشیم، پس چگونه در این موضع باید این تفسیر تحت‌اللفظی را که به نتایج غیرمعقول منتهی می‌شود بپذیریم؟

۲. منظور از ثلث باقی یا ثلث مؤبد، آن است که موصی، مال غیرمنقولی را از محلّ ثلث ترک کرده برای صرف در امور خیریه معین کند که منافع آن برای همیشه در آن مصرفی که معین شده، صرف شود.

◀ **سؤال:** اگر شخصی نسبت به یک پرونده، تجدیدنظرخواهی کند و نسبت به تجدیدنظرخواهی او، در همان دادگاه بدوی، به دلیل نقص شکلی دادخواست تجدیدنظر، قرار ردّ دادخواست صادر شود؛ آیا او می تواند نسبت به رأی اصلی، فرجام خواهی کند یا خیر؟

● **جواب:** بله؛ درست است که نسبت به پرونده، تجدیدنظرخواهی شده، اما نسبت به پرونده، رسیدگی تجدیدنظر صورت نگرفته و آخرین رأیی که در خصوص اصل دعوی در پرونده وجود دارد، همان رأی بدوی است؛ بنابراین علی رغم ظاهر ماده ۳۶۷ ق.آ.د.م و بنابر تفسیر منطقی که باید از این ماده ارائه کنیم، در این موارد که دادخواست تجدیدنظر مورد رسیدگی واقع نشده و به دادگاه تجدیدنظر راه نیافته، اگر فرصت فرجام خواهی در خصوص اصل پرونده تمام نشده باشد، می توان فرجام خواهی کرد.

◀ **سؤال:** آیا تصمیمی که در رأی طلاق، در خصوص متفرّعات دعوای طلاق، مانند اجرت المثل ایّام زوجیت، مهریه، تنصیف دارایی مرد، نفقه ایّام عدّه و..... اتخاذ می شود نیز قابل فرجام است؟

● **جواب:** بله؛ جز در دعوای اصل نکاح و فسخ نکاح، قابلیت فرجام خواهی از متفرّعات دعوی که در ضمن رأی راجع به اصل دعوی ذکر شده است، تابع قابلیت فرجام خواهی از اصل دعوی است. تصمیم دادگاه در خصوص حضانت، ملاقات طفل، نفقه ایّام گذشته، نفقه ایّام عدّه، اجرت المثل ایّام زوجیت و..... که در حکم طلاق درج می شود، در شمار متفرّعات است و در نتیجه از آنجا که رأی صادره در دعوای طلاق، قابل فرجام است، این موارد نیز قابل فرجام است. دیوان عالی کشور نیز در یک رأی وحدت رویه^۱، آرای صادره در خصوص متفرّعات دعوای قابل فرجام را، قابل فرجام دانسته؛ جز آرای صادره در خصوص اصل نکاح و فسخ نکاح، که در خصوص آنها رأی راجع به متفرّعات دعوی، قابل فرجام نیست.

● **قابلیت فرجام خواهی آرای صادره در خصوص متفرّعات دعوی (خسارات):** در این خصوص باید توجه داشت که قابلیت فرجام خواهی از رأی صادره در خصوص متفرّعات دعوی (خسارات)، در هر صورت تابع قابلیت فرجام خواهی از اصل دعوی است؛ چه خسارات:

۱. در رأی وحدت رویه شماره ۶۶۶، مورخ ۱۳۸۳/۰۳/۱۹ آمده است که: «آنچه از نحوه تدوین بند «الف» ماده ۳۶۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مستفاد می شود این است که رسیدگی فرجامی نسبت به احکام نکاح و فسخ آن صرفاً مربوط به اصل نکاح و فسخ آن می باشد و کلمه «اصل» به سایر موضوعات مذکور در بند ۲ ماده مزبور از جمله طلاق تسری ندارد؛ زیرا اولاً کلمه «طلاق» در جمله به طور مطلق ذکر شده؛ ثانیاً کلمه «طلاق» با علامت () از اصل نکاح و فسخ آن متمایز گردیده است؛ بنابراین و با توجه به اهمیت طلاق از نظر شارع مقدس اسلام، کلیه دعوای مربوط به طلاق قابل رسیدگی فرجامی بوده است.»

۱. در ضمن دادخواست دعوی اصلی یا در جریان رسیدگی به دعوی اصلی مطالبه شده باشند؛

۲. به موجب یک دادخواست جداگانه مطالبه شده باشند.

● آرای قابل فرجام (مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.آ.د.م)

۱. احکام صادره در موضوعاتی که قبلاً بیان شد.

۲. قرارهای ردّ دادخواست که از دادگاه صادر شده است، سقوط دعوی، ابطال دادخواست و قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوی، البته به شرط آنکه در موضوعاتی که قبلاً بیان شد، صادر شده باشد. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- قرار ردّ دادخواست، در صورتی قابل فرجام است که دادگاه (قاضی) آن را صادر کرده باشد.
- قرار ردّ دادخواستی که توسط دفتر دادگاه (مدیر دفتر) صادر شده، قابل فرجام نیست؛ بلکه ظرف ده روز در نزد قاضی همان شعبه، قابل اعتراض است.
- گرچه قانون‌گذار، قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوی را قابل فرجام دانسته، اما چنین قرارى اساساً وجود خارجی ندارد؛ زیرا همان‌طور که قبلاً بیان شد، اگر خوانده اهلیت نداشته باشد، دادرسی تا معرفی ولی یا قیم متوقف می‌شود و اگر خواهان اهلیت نداشته باشد، طبق ماده ۸۹ ق.آ.د.م قرار ردّ دعوی صادر می‌شود. همچنین در صورت زوال اهلیت در جریان دادرسی، صرفاً رسیدگی تا تعیین قیم، متوقف می‌شود؛ ولی قرار عدم اهلیت صادر نمی‌شود.
- قانون‌گذار دو قرار قاطع بسیار مهم را در شمار قرارهای قابل فرجام ذکر نکرده که عبارت‌اند از: قرار ردّ دعوی و قرار عدم استماع دعوی. البته باید این سکوت را ناشی از تسامح قانون‌گذار دانست و آنها را نیز قابل فرجام دانست.^۱

● **استثنائات پرونده‌های قابل فرجام:** در برخی موارد، حکم یا قرارى که در شمار آرای قابل فرجام، دانسته شده، در یک پرونده قابلیت فرجام‌خواهی خود را از دست می‌دهد. این موارد عبارت‌اند از: (ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م)

۱. آرای مستند به اقرار قاطع دعوی در دادگاه؛ در این خصوص توجه داشته باشید که:

- این آرا، نه قابل تجدیدنظر است و نه قابل فرجام.
- منظور یک اقرار صریح است، نه اقرار ضمنی.

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۸۴۵.

۲. آرای مستند به نظر یک یا چند کارشناس که طرفین، کتباً رأی ایشان را قاطع دعوی دانسته باشند؛ در این خصوص توجه داشته باشید که:

- این آراء، نه قابل تجدیدنظر است و نه قابل فرجام.
- تفاوتی ندارد که کارشناس یا کارشناسان مزبور، مرضی الطرفین باشند یا منتخب دادگاه.
- این کارشناسان باید کارشناس رسمی دادگستری باشند.
- در این حالت نیز، اگر قاضی رأی کارشناس را خلاف اوضاع و احوال معلوم قضیه تشخیص دهد، نباید از آن پیروی کند و برطبق آن اقدام به صدور رأی کند.

۳. آرای مستند به سوگند قاطع دعوی (سوگند بتی)؛ در این خصوص توجه داشته باشید که:

- چنین آرائی قابل فرجام نیست؛ اما ممکن است قابل تجدیدنظر باشد.

۴. آرائی که طرفین حق فرجام‌خواهی خود را نسبت به آن ساقط کرده باشند. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- منظور از اسقاط حق فرجام‌خواهی، اسقاط این حق قبل از صدور رأی است.
- اسقاط یک‌طرفه حق فرجام‌خواهی نیز قبل از صدور رأی امکان‌پذیر است.
- قبلاً دیدیم که حق تجدیدنظرخواهی نیز مانند حق فرجام‌خواهی قابل اسقاط است.

• توصیف رأی

۱. قانون، دادگاه را مکلف به توصیف رأی خود، از حیث قابلیت یا عدم قابلیت فرجام نکرده است.

۲. اگر دادگاه، رأی خود را از حیث قابل فرجام بودن یا نبودن، توصیف کند، این توصیف، قطعی نیست؛ بنابراین اگر رأی قابل فرجام، به‌غلط، غیرقابل فرجام معرفی شود، می‌توان از آن فرجام‌خواهی کرد.

۳. اگر رأی غیرقابل فرجام، به‌غلط قابل فرجام معرفی شود، نمی‌توان از آن فرجام‌خواهی کرد و در صورت فرجام‌خواهی، دیوان عالی کشور قرار عدم استماع دعوی صادر می‌کند.

• جهات فرجام‌خواهی

۱. دادگاه صادرکننده رأی، صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به موضوع را نداشته باشد و در مورد عدم رعایت صلاحیت محلی، وقتی که نسبت به آن ایراد شده باشد. (بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- عدم صلاحیت ذاتی، در هر صورت از جهات نقض رأی در فرجام است.
- عدم صلاحیت محلی، در صورتی از جهات فرجام است که نسبت به آن، در موعد مقرر (جلسه اول بدوی) ایراد شده باشد.

۲. رأی صادره، خلاف موازین شرعی و مقررات قانونی باشد. (بند ۲ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- مخالفت رأی با کلیه مقررات، اعم از قوانین، مصوب مجلس و آیین نامه ها و بخشنامه های دولتی و سایر مصوبات دولتی، موجب نقض رأی است.
- مخالفت رأی با موازین شرعی، در صورتی موجب نقض آن در دیوان عالی کشور است که به دلیل سکوت، اجمال، ابهام، نقص یا تعارض قوانین، قاضی ملزم باشد که به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر مراجعه کند؛ اما با وجود این، رأی صادره را مخالف موازین شرعی انشا کرده باشد.
- سؤال آن است که اگر پرونده ای در دیوان عالی کشور باشد، دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به این امر که آیا رأی صادره وفق قانون صادر شده یا خیر؛ قانون چه زمانی را ملاک عمل قرار می دهد؟ در این خصوص باید توجه داشت که دیوان عالی کشور، قانون زمان صدور رأی را ملاک عمل قرار می دهد، نه قانون زمان رسیدگی فرجامی را؛ بنابراین اگر رأی فرجام خواسته، طبق قانون زمان صدور رأی، در یک فرایند صحیح انشا شده باشد، در دیوان عالی کشور تأیید می شود؛ حتی اگر در فاصله صدور رأی تا رسیدگی فرجامی، یک قانون ماهوی یا شکلی جدید تصویب شده باشد که طبیعتاً رسیدگی بدوی یا تجدیدنظر، طبق آن صورت نگرفته باشد.
- در مواردی که بنابر قواعد تعارض قوانین، باید قوانین خارجی یا قواعد دینی اقلیت های دینی، بر موضوع دعوی حاکم باشد، عدم رعایت این قوانین خارجی و قواعد دینی اقلیت ها در رأی صادره، موجب نقض رأی است.

۳. عدم رعایت اصول دادرسی و قواعد آمره و حقوق اصحاب دعوی، اگر به درجه ای از اهمیت باشد، که رأی را از اعتبار قانونی بیندازد. (بند ۳ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- این قواعد باید به درجه ای از اهمیت باشد که عدم رعایت آنها به اساس رأی، خلل وارد کند. به عبارت دیگر، اگر رأی صادره، خلاف اصول بنیادین دادرسی باشد، قابل نقض است. برای

مثال، تشکیل جلسه دادگاه در خارج از وقت اداری، اگر طرفین در جلسه حاضر باشند، نمی‌تواند از موارد نقص رأی در مرحله فرجام باشد؛ زیرا بر فرض آنکه این امر خلاف قواعد آمره باشد، اما به درجه‌ای از اهمیت نیست که رأی را از اعتبار بیندازد.

۴. آرای مغایر با یکدیگر، بدون سبب قانونی در یک موضوع و بین همان اصحاب دعوی صادر شده باشد.^۱ (بند ۴ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م)

■ در این خصوص تفاوتی ندارد که این دو رأی، از یک دادگاه یا از دو یا چند دادگاه صادر شده باشد.

■ در این بند، وحدت اصحاب دو دعوی لازم است. البته اگر یک طرف یا طرفین یک دعوی قائم‌مقام (مانند ورثات یا منتقل‌الیهم) یک طرف یا طرفین دعوای دیگر باشند، باز هم می‌توان به دلیل مغایرت آرا، فرجام‌خواهی کرد.

■ اگر در جریان رسیدگی به پرونده دوم، به اعتبار امر مختومه رأی اول توجه شده باشد، با دو رأی مغایر مواجه نمی‌باشیم. با توجه به عدم توجه دادگاه به اعتبار امر مختوم، مغایرت دو رأی باید به موجب فرجام‌خواهی بر طرف شود.

■ در این صورت رأی مؤخرالصدور نقض می‌شود. رأی اول نیز در صورت مغایرت با قانون نقض می‌شود؛ البته به این شرط که آن هم مورد فرجام‌خواهی واقع شده باشد. در غیر این صورت به اعتبار خود باقی می‌ماند.

۵. تحقیقات انجام‌شده ناقص بوده و یا به دلایل و مدافعات طرفین توجه نشده باشد. (بند ۵ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م)

۶. تعارض بین اسباب موجهه رأی و منطوق رأی. اگر استدلالات رأی و نتیجه رأی با یکدیگر تعارض داشته باشد، رأی مزبور نقض می‌شود؛ مانند آنکه قاضی در استدلالات رأی خود نسبت به بطلان قرارداد منشأ دعوی، استدلال کرده باشد و در پایان، حکم به تأیید فسخ این قرارداد صادر کرده باشد. (ماده ۳۷۳ ق.آ.د.م)

۷. قاضی تفسیر ناصحیحی از قرارداد ارائه کرده باشد. (ماده ۳۷۴ ق.آ.د.م)

۸. عدم صحت مدارک و اسنادی که مبنای رأی قرار گرفته، ثابت شود. (ماده ۳۷۵ ق.آ.د.م)

۱. ممکن است با توجه به ماده ۳۹۹ ق.آ.د.م این توهّم ایجاد شود که صرفاً مغایرت دو حکم موجب فرجام است و مغایرت یک حکم و یک قرار موجب فرجام نیست؛ اما با توجه به بند ۴ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م که از عبارت «آرای مغایر» استفاده کرده است، نتیجه می‌شود که مغایرت یک حکم و یک قرار نیز از موجبات فرجام است.

◀ سؤال: بدون آنکه نیاز به تجدید جلسه دادرسی باشد، قاضی بدوی، اقدام به تجدید جلسه کرده و در نتیجه موجب اطاله دادرسی شده است. با توجه به اینکه قاضی در این خصوص حقوق اصحاب دعوی را رعایت نکرده، آیا این امر از موجبات نقض رأی در مرحله فرجام است یا خیر؟

○ جواب: خیر؛ گرچه این امر، تخلف است و حقوق اصحاب دعوی را مخدوش کرده، اما به درجه‌ای از اهمیت نیست که به اساس تصمیم دادگاه خلل وارد کند. به عبارت دیگر، اطاله دادرسی به صحت یا بطلان استدلال‌ات دادگاه ارتباطی ندارد.

◀ سؤال: قاضی اقدام به ارجاع موضوعات قضائی به کارشناسی کرده است. آیا این امر از موجبات نقض رأی در مرحله فرجام است یا خیر؟

○ جواب: بله؛ بیان نظر در خصوص موضوعات قضائی، وظیفه قاضی است. واگذاری این تکلیف به کارشناس، خلاف قواعد آمره و اصول دادرسی است و به اساس رأی لطمه می‌زند.

● احکام جهات فرجام

۱. جهات فرجام‌خواهی مذکور در ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م تمثیلی است.
۲. لازم نیست که فرجام‌خواه در دادخواست فرجام خود به جهات فرجام‌خواهی اشاره کند.
۳. ذکر جهت فرجام‌خواهی در دادخواست فرجام، دیوان عالی کشور را محصور و محدود به جهات مذکور نمی‌کند و دیوان می‌تواند رأی را از همه جهات بررسی کند. (ماده ۳۷۷ ق.آ.د.م)

● فرایند فرجام‌خواهی

۱. دادخواست فرجام را می‌توان به هر یک از مراجع زیر تقدیم کرد: (ماده ۳۷۹ و وحدت ملاک از ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م)
 - دفتر شعبه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته؛ همان‌طور که مشاهده شد، ممکن است از رأی دادگاه بدوی یا تجدیدنظر فرجام‌خواهی شود؛ بنابراین حسب‌مورد دادخواست فرجام باید به دفتر شعبه بدوی یا تجدیدنظر تقدیم شود.
 - دفتر زندان با بازداشتگاه، برای اشخاصی که در زندان یا بازداشت هستند؛
 - دفاتر خدمات قضائی الکترونیک.

۲. اگر دادخواست به دفتر زندان یا بازداشتگاه تقدیم شود، آن مرجع باید دادخواست را ثبت کرده و سپس به دفتر شعبه بدوی یا تجدیدنظری که رأی مورد اعتراض را صادر کرده، بفرستد.

۳. تاریخ تقدیم دادخواست به هر یک از مراجع فوق، تاریخ فرجام‌خواهی است. برای مثال، اگر در تاریخ اول تیرماه، دادخواست به دفتر زندان تقدیم شود و دفتر زندان آن را به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته بفرستد و در تاریخ بیستم تیرماه، آن دادخواست به دفتر دادگاه مزبور واصل شود، همان تاریخ اول تیرماه، تاریخ فرجام‌خواهی است. (ماده ۳۷۹ ق.آ.د.م)

۴. مدیر دفتر شعبه صادرکننده رأی مورد اعتراض، باید دادخواست فرجام را از حیث کامل یا ناقص بودن بررسی کند. (ماده ۳۸۳ ق.آ.د.م)

۵. اگر مدیر دفتر شعبه صادرکننده رأی مورد اعتراض، دادخواست را ناقص بداند، جهت رفع نقص و تکمیل دادخواست، اقدام می‌کند. (ماده ۳۸۳ ق.آ.د.م)

۶. اگر دادخواست کامل باشد یا آنکه کامل شود، مدیر دفتر شعبه مزبور یک نسخه از دادخواست فرجام و ضمائم را برای فرجام‌خوانده می‌فرستد. او برای ارائه لایحه دفاعیه بیست روز مهلت دارد. به این عمل «تبادل لوایح» گوئیم. (ماده ۳۸۵ ق.آ.د.م) توجه داشته باشید که:

■ مهلت تبادل لوایح در تجدیدنظر ده روز و در فرجام بیست روز است.

۷. بعد از انقضای این بیست روز، پرونده به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود؛ حتی اگر فرجام‌خوانده پاسخی ارائه نکرده باشد. (ماده ۳۸۵ ق.آ.د.م)

۸. اگر رأی صادره، قابل فرجام نباشد، اما نسبت به آن فرجام‌خواهی شود، بازهم باید پرونده فرجام‌خواهی تکمیل و به دیوان عالی کشور ارسال شود.

۹. فرجام‌خواهی از طریق دادستان کل کشور که در ق.آ.د.م پیش‌بینی شده، با توجه به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نسخ ضمنی شده است. (ماده ۱۸ ق.ت.د.ع.ا)

◀ سؤال: اگر فرجام‌خوانده در مدت بیست‌روزه‌ای که برای پاسخ به فرجام‌خواهی دارد، هیچ پاسخی ارائه نکند، آیا این امر به‌منزله پذیرش ادعاهای فرجام‌خواه است؟

○ جواب: خیر؛ عدم ارائه پاسخ از جانب فرجام‌خوانده، هیچ دلالتی بر پذیرش ادعاهای فرجام‌خواه توسط او ندارد. در این حالت پرونده بعد از انقضای مدت مزبور به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود.

● **فرجام‌خواهی از طریق دادستان کل کشور (مواد ۳۸۷ تا ۳۸۹ ق.آ.د.م)**

۱. این شیوه فرجام در قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده تا اگر از رأی قابل فرجام، در مهلت مقرر قانونی فرجام‌خواهی نشده، یا به هر علت در آن موارد، قرار ردّ دادخواست فرجامی صادر و قطعی شده باشد و ذی‌نفع، مدعی خلاف شرع یا قانون بودن آن رأی باشد، از طریق دادستان کل کشور، رسیدگی فرجامی را تقاضا کند.

۲. در حال حاضر، این شیوه به استناد ماده ۱۸ اصلاحی ق.ت.د.ع.ا نسخ ضمنی شده و بنابراین در حال حاضر، فرجام‌خواهی از طریق دادستان کل کشور منتفی است.

● **شرایط دادخواست فرجام: شرایطی که در دادخواست فرجام باید رعایت شود از قرار زیر است:**

۱. نام و نام خانوادگی و اقامتگاه فرجام‌خواه و وکیل او باید در دادخواست فرجام قید شود. (ماده ۳۸۰ ق.آ.د.م)

۲. نام و نام خانوادگی و اقامتگاه فرجام‌خوانده باید در دادخواست فرجام قید شود. (ماده ۳۸۰ ق.آ.د.م)

۳. شماره رأی مورد فرجام باید در دادخواست فرجام قید شود. (ماده ۳۸۰ ق.آ.د.م)

۴. شماره شعبه و نام دادگاه صادرکننده رأی باید در دادخواست فرجام قید شود. (ماده ۳۸۰ ق.آ.د.م)

۵. تاریخ ابلاغ رأی باید در دادخواست فرجام قید شود. (ماده ۳۸۰ ق.آ.د.م)

۶. ادله و منضمات دادخواست فرجام‌خواهی باید در دادخواست فرجام قید شود. (ماده ۳۸۰ ق.آ.د.م)

۷. ضمیمه کردن لایحه به دادخواست فرجام الزامی است؛ برخلاف تجدیدنظرخواهی که قانوناً این الزام وجود ندارد. (ماده ۳۸۱ ق.آ.د.م)

۸. ضمیمه کردن تصویر دادنامه مورد اعتراض به دادخواست فرجام، الزامی است؛ برخلاف تجدیدنظرخواهی که قانوناً چنین الزامی وجود ندارد. البته رویه قضائی در تجدیدنظر نیز ضمیمه کردن تصویر دادنامه را الزامی می‌داند. (ماده ۳۸۱ ق.آ.د.م)

۹. اگر دادخواست فرجام، توسط نماینده محکوم علیه تقدیم شود، نماینده باید تصویر سندی را که مثبت سمت اوست، به دادخواست فرجام، منضم کند. (ماده ۳۸۱ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

■ کافی است که برگ مثبت سمت در مرحله فرجام، در یک نسخه تقدیم شود؛ برخلاف

- سایر اوراق که باید به تعداد فرجام‌خوانندگان به‌علاوه یک نسخه باشد. (ماده ۳۸۲ ق.آ.د.م)
- مدرک مثبت سمت باید در تمام مراحل دادرسی به تعداد خوانندگان به‌علاوه یک نسخه باشد؛ جز در مرحله فرجام که یک نسخه کافی است.
 - در بند ۳ ماده ۳۸۱ ق.آ.د.م از «مدرک مثبت سمت» سخن گفته شده، نه تصویر آن؛ اما این تسامح قانون‌گذار نباید موجب این ظن شود که ضمیمه کردن اصل مدرک مثبت سمت لازم است؛ بلکه تصویر آن نیز کافی است؛ زیرا در غیر این صورت نتایج غیرمعمولی حاصل می‌شود؛ مانند آنکه ولی قهری که قصد فرجام دارد، ملزم خواهد شد اصل شناسنامه‌اش را به دادخواست فرجام ضمیمه کند.

۱۰. دادخواست و منضمات آن باید به تعداد فرجام‌خوانندگان به‌علاوه یک نسخه باشد، به‌استثنای مدرک مثبت سمت که فقط به نسخه اول ضمیمه می‌شود. (ماده ۳۸۲ ق.آ.د.م)

۱۱. هزینه فرجام‌خواهی، معادل ۵/۵ درصد ارزش خواسته‌ای است که مورد فرجام‌خواهی قرار گرفته است. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- هزینه فرجام‌خواهی، ۵/۵ درصد ارزش خواسته‌ای است که شخص نسبت به آن محکوم شده و مورد فرجام‌خواهی قرار گرفته است؛ بنابراین خواسته دعوی بدوی، ملاک نیست؛ مگر آنکه نسبت به کل آن حکم بر محکومیت یا بی‌حقی صادر شده باشد.
- اگر در رأی مورد اعتراض، چند شخص متضامناً محکوم شده باشند، چه ایشان توأماً فرجام‌خواهی کنند و چه جداگانه فرجام‌خواهی کنند، پرداخت یک هزینه دادرسی (الصاق یک فقره تمبر هزینه دادرسی بر روی دادخواست) کافی است.^۱

۱۲. سایر شرایطی که قانون‌گذار در مرحله بدوی از آنها سخن گفته، اما در فرجام از آنها سخن نگفته، در فرجام نیز باید رعایت شود؛ مانند امضای دادخواست، تنظیم دادخواست به‌زبان فارسی، ارائه ترجمه رسمی اوراق خارجی و.....

• ضمانت اجرای شرایط دادخواست فرجام

۱. اگر نقص دادخواست فرجام، ناشی از عدم درج نام یا اقامتگاه فرجام‌خواه باشد، یعنی اگر در

۱. در این خصوص در رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور به‌شماره ۴۵، مورخ ۱۳۴۵/۰۲/۲۸ آمده است که: «چون به‌موجب ماده ۶۸۳ قانون آیین دادرسی مدنی (سابق) هزینه دادخواست به‌نسبت بهای محکوم‌به مورد شکایت وصول می‌گردد، در موردی که دو یا چند تن متضامناً به پرداخت مبلغی محکوم گردند و تمام یا بعضی از آنها ضمن یک دادخواست یا دادخواست‌های متعدد شکایت نمایند، پرداخت هزینه دادرسی از طرف یکی از آنها موجب سلب تکلیف پرداخت هزینه مزبور از سایرین خواهد بود.»

دادخواست فرجام، نام یا اقامتگاه فرجام‌خواه درج نشده باشد یا معلوم شود که به‌صورت غلط درج شده، به‌نحو زیر عمل می‌شود: (ماده ۳۸۴ ق.آ.د.م)

- مدیر دفتر شعبه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته (که ممکن است بدوی یا تجدیدنظر باشد)، این دادخواست را تا پایان مهلت فرجام، متوقف نگاه می‌دارد.
- اگر دادخواست فرجام تا پایان مهلت فرجام تکمیل نشود، قرار ردّ دادخواست فرجام، توسط قاضی شعبه مزبور صادر می‌شود.
- این قرار به دیوار دادگاه الصاق می‌شود.
- این قرار ظرف بیست روز از تاریخ الصاق، قابل اعتراض در دیوان عالی کشور است.
- این اعتراض، نیازمند هزینه و تشریفات نیست.
- اگر این قرار در دیوان عالی کشور نقض شود، دیوان، پرونده را برای انجام وظایف قانونی، مانند تبادل لوایح به دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض اعاده می‌کند. آن دادگاه، مکلف است که دادخواست فرجام را به جریان اندازد و پس از تبادل لوایح به دیوان عالی کشور ارسال کند.
- می‌توان به‌موجب وحدت ملاک، در فرض عدم درج نام کامل یا اقامتگاه وکیل فرجام‌خواه نیز به همین ترتیب عمل کرد.

۲. ممکن است نقض دادخواست فرجام به‌دلیل عدم رعایت سایر موارد باشد. در این حالت به‌نحو زیر عمل می‌شود: (ماده ۳۸۳ ق.آ.د.م)

- در این حالت مدیر دفتر، خطاب به دادخواست‌دهنده، اخطار رفع نقص صادر کرده و به او مهلت دهم‌روزه‌ای برای رفع نقص می‌دهد.
- در صورت عدم رفع نقص، قاضی شعبه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته، قرار ردّ دادخواست فرجام را صادر می‌کند.
- این قرار به دادخواست‌دهنده ابلاغ می‌شود و ظرف بیست روز، قابل اعتراض در دیوان عالی کشور است.
- این اعتراض هزینه و تشریفات ندارد.
- اگر این قرار در دیوان عالی کشور نقض شود، دیوان پرونده را برای انجام وظایف قانونی، مانند تبادل لوایح به دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض اعاده می‌کند. آن دادگاه مکلف است که دادخواست فرجام را به جریان اندازد و پس از تبادل لوایح به دیوان عالی کشور ارسال کند.

◀ سؤال: اگر در دادخواست فرجام، فرجام‌خواه اسم اشخاصی را به‌عنوان فرجام‌خوانده

بنویسد که در جریان رسیدگی، در قید حیات بوده‌اند، اما در زمان تقدیم دادخواست فرجام فوت کرده‌اند؛ دادگاه باید چه تصمیمی بگیرد؟

○ **جواب:** در این حالت فرجام‌خواهی تا تعیین وراثت فرجام‌خوانده متوقف می‌شود.

◀ **سؤال:** آیا ضمیمه کردن تصویر دادنامه مورد اعتراض به دادخواست فرجام لازم است یا خیر؟

○ **جواب:** بله؛ برخلاف تجدیدنظر که الزامی نیست و صرف درج مشخصات دادنامه مورد اعتراض کفایت می‌کند، در فرجام باید علاوه بر درج مشخصات دادنامه مورد فرجام، تصویر آن نیز به دادخواست فرجام ضمیمه شود. (بند ۱ ماده ۳۸۱ ق.آ.د.م)

● مهلت فرجام‌خواهی

۱. مهلت فرجام نسبت به اشخاص مقیم ایران، بیست روز و نسبت به اشخاص مقیم خارج از کشور، دو ماه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعیت رأی ابلاغی است. (مواد ۳۹۷ و ۳۹۸ ق.آ.د.م) برای مثال:
 - نسبت به حکم غیابی صادره از دادگاه بدوی، مهلت فرجام بعد از انقضای مهلت‌های واخواهی و تجدیدنظر آغاز می‌شود.
 - نسبت به حکم غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر، مهلت فرجام بعد از انقضای مهلت بیست‌روزه اعتراض به رأی در دادگاه تجدیدنظر، آغاز می‌شود.
 - نسبت به رأی حضوری بدوی، مهلت فرجام بعد از انقضای مهلت تجدیدنظر آغاز می‌شود.
 - نسبت به حکم حضوری تجدیدنظر، مهلت فرجام از تاریخ ابلاغ رأی آغاز می‌شود، زیرا چنین رأیی از همان تاریخ، قطعی است.

۲. اگر رأی غیابی باشد، محکوم‌علیه غایب، بیست روز مهلت واخواهی دارد و بعد از انقضای مدت واخواهی، بیست روز مهلت برای تجدیدنظر خواهد داشت. بعد از انقضای این دو مهلت، رأی، قطعیت یافته و مهلت فرجام‌خواهی آغاز می‌شود.

۳. اگر فرجام‌خواهی به دلیل مغایرت دو رأی صورت گرفته باشد، ملاک آغاز مهلت فرجام، تاریخ آخرین ابلاغ است؛ چه آخرین ابلاغ، مربوط به رأی اول باشد و چه مربوط به رأی دوم باشد؛ بنابراین ملاک، تاریخ ابلاغ رأی دوم (رأی مؤخرالصدور) نیست؛ زیرا ممکن است رأی دوم، زودتر از رأی اول به فرجام‌خواه ابلاغ شود. (ماده ۳۹۹ ق.آ.د.م)

۴. در صورت فرجام‌خواهی خارج از موعد، دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض، قرار ردّ دادخواست فرجام را صادر می‌کند. این قرار ظرف بیست روز در دیوان عالی کشور قابل اعتراض است. البته اعتراض به این قرار باید به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته تقدیم شود؛ تا توسط آن دادگاه به دیوان عالی کشور ارسال شود.

● تمدید مهلت فرجام

۱. در صورت وجود عذرهای چهارگانه مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م مهلت فرجام‌خواهی تمدید می‌شود. در این خصوص باید توجه داشت که:

■ این عذرهای چهارگانه عبارت‌اند از:

- بیماری مانع حرکت؛

- فوت یکی از والدین، همسر یا اولاد؛ (البته گرچه قانون‌گذار بیان نکرده فوت ایشان تا چند روز، عذر موجه محسوب می‌شود، ولی به نظر می‌رسد که باید فوت ایشان را تا هفت روز، عذر موجه دانست.)

- حوادث قهری؛

- توقیف یا در حبس بودن. (البته منظور توقیف یا حبس غیرقانونی، مانند آدم‌ربایی یا توقیف و حبسی است که شخص قدرت تقدیم دادخواست فرجام را به دفتر زندان یا بازداشتگاه نداشته باشد.)

■ موارد چهارگانه فوق در صورتی موجب تمدید مهلت فرجام است که در پایان مهلت فرجام برقرار باشد. به عبارت دیگر، این معاذیر چهارگانه در صورتی موجب تمدید فرجام است که آخرین روز اقدام فرجام، با یکی از این معاذیر مصادف باشد؛ اما اگر یکی از این معاذیر چهارگانه در اثنای مدت فرجام حادث شود و در همان اثنای مدت، برطرف شود، از موجبات تمدید مهلت نیست.

■ فرجام‌خواه باید در دادخواست فرجام، عذر خود را برای قاضی ذکر کند و اثبات کند. دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض باید بررسی کند که آیا معاذیر ادعایی وجود دارد یا خیر؟ اگر دادگاه مزبور ادعای وجود عذر را مردود دانست، قرار ردّ دادخواست فرجام صادر می‌کند. این قرار ظرف بیست روز، قابل اعتراض در دیوان عالی کشور است.

۲. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت فرجام، شخصی که حقّ فرجام‌خواهی دارد، قبل از فرجام فوت

کند، رأی مجدداً به وراثت او ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به وراثت او داده می‌شود. (ماده ۳۳۷ و ۴۰۰ ق.آ.د.م)

۳. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت فرجام، شخصی که حق فرجام‌خواهی دارد، قبل از فرجام مجبور شود، یعنی دچار جنون یا سفه شود، رأی مجدداً به قیّم او ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به قیّم او داده می‌شود. (مواد ۳۳۷ و ۴۰۰ ق.آ.د.م) البته باید توجه داشت که:

- در صورت سفیه‌شدن، اگر رأی صادره ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به قیّم نیست و مهلت فرجام‌خواهی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا سفیه از تصرف در امور غیرمالی خود ممنوع نیست.

۴. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت فرجام، شخصی که حق فرجام‌خواهی دارد، قبل از آنکه فرجام‌خواهی کند، ورشکسته شود، رأی مجدداً به مدیرتصفیه یا اداره تصفیّه او ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به مدیرتصفیه یا اداره تصفیّه او داده می‌شود. (مواد ۳۳۷ و ۴۰۰ ق.آ.د.م) البته باید توجه داشت که:

- در صورت ورشکستگی، اگر رأی صادره ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به مدیرتصفیه نیست و مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا ورشکسته از تصرف در امور غیرمالی خود ممنوع نیست.

۵. اگر سمت شخصی که حق اعتراض به رأی داشته، زائل شود، رأی مجدداً به شخصی که دارای سمت شده یا به خود اصیل ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به ایشان داده می‌شود. (مواد ۳۳۸ و ۴۰۰ ق.آ.د.م) البته باید توجه داشت که:

- زوال سمت وکیل، نماینده حقوقی ادارات دولتی و تغییر مدیران شخص حقوقی، مشمول این بند نیست.
- زوال سمت وکیل در مقطع بعد از ابلاغ رأی، مشمول قواعدی است که قبلاً بیان شده است.^۱

◀ سؤال: آیا فرجام‌خواهی خارج از موعد به دلیل عدم اطلاع از مفاد رأی صادره، قابل پذیرش است؟

○ جواب: در این خصوص باید بین احکام حضوری و غیابی قائل به تفصیل شد؛ بدین نحو که:

۱. رک: ص ۱۷۷ همین کتاب.

۱. اگر حکم صادره، حضوری باشد، در این صورت نمی‌توان فرجام‌خواهی خارج از موعد را به‌ادعای عدم اطلاع از مفاد رأی پذیرفت. چنین امری در قانون هم پیش‌بینی نشده است.

۲. اگر حکم صادره غیابی باشد، با دو حالت مواجه‌ایم:

- حکم غیابی به‌نحو واقعی، ابلاغ شده است: در این صورت ادعای عدم اطلاع از مفاد رأی صادره، مسموع نیست.

- حکم غیابی به‌نحو قانونی، ابلاغ شده است: در این صورت ادعای عدم اطلاع از مفاد رأی صادره، مسموع است. (تبصره ۱ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م.) با توجه به اینکه در آرای غیابی، مهلت فرجام بعد از انقضای مهلت وخواهی و تجدیدنظر آغاز می‌شود و با توجه به اینکه ابلاغ قانونی رأی غیابی و عدم اطلاع محکوم‌علیه، موجب قبول وخواهی خارج از موعد اوست؛ بنابراین تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی خارج از موعد از این آرا نیز، اگر ناشی از عدم اطلاع از مفاد رأی صادره باشد، باید پذیرفته شود.

• ترتیب رسیدگی در دیوان عالی کشور: رسیدگی در دیوان عالی کشور به ترتیب زیر است:

۱. پس از وصول پرونده به دیوان عالی کشور، رئیس دیوان یا یکی از معاونان وی، پرونده را با رعایت نوبت و ترتیب وصول به یکی از شعب دیوان ارجاع می‌دهد. (ماده ۳۹۰ ق.آ.د.م)

۲. در دیوان عالی کشور، اصل بر عدم حضور اصحاب دعوی و عدم دعوت از اصحاب دعوی است؛ مگر در مواردی که شعبه رسیدگی‌کننده لازم بداند. (ماده ۳۹۳ ق.آ.د.م)

۳. رسیدگی به پرونده‌ها در دیوان عالی کشور به ترتیب وصول پرونده‌ها صورت می‌گیرد. (ماده ۳۹۰ ق.آ.د.م)

۴. در دو صورت شعبه مرجوع‌الیه دیوان، به پرونده‌ای به‌طور خارج از نوبت رسیدگی می‌کند: (ماده ۳۹۰ ق.آ.د.م)

- در صورت دستور قانون؛ مانند آنکه طبق ماده ۲۹ ق.آ.د.م حل اختلاف در صلاحیت بین محاکم، باید خارج از نوبت انجام شود.

- در صورت تشخیص رئیس دیوان عالی کشور.

۵. پس از ارجاع پرونده، نمی‌توان آن را از شعبه مرجوع‌الیه اخذ و به شعبه دیگر ارجاع داد، مگر به تجویز قانون. در سایر دادگاه‌ها نیز این قاعده برقرار است. (ماده ۳۹۱ ق.آ.د.م)

۶. رئیس شعبه، موضوع دادخواست فرجامی را مطالعه و گزارش تهیّه می‌کند یا برای تهیّه گزارش، به یکی از اعضای شعبه ارجاع می‌دهد. (ماده ۳۹۲ ق.آ.د.م)

۷. گزارش باید مستدل و جامع، یعنی حاوی جریان ماهیت دعوی و بررسی کامل در خصوص اعتراضات فرجام‌خواه و جهات قانونی مورد رسیدگی فرجامی باشد. (ماده ۳۹۲ ق.آ.د.م)

۸. اگر از هر یک از قضاتی که در آن پرونده دخالت داشته‌اند، تخلفی از مواد قانونی، یا اعمال غرض و بی‌اطلاعی از مبانی قضائی مشاهده شود، به‌طور مشروح و مستدل، در گزارش ذکر می‌شود. به‌دستور رئیس شعبه، رونوشتی از گزارش مذکور به دادگاه عالی انتظامی قضات ارسال می‌شود. (ماده ۳۹۲ ق.آ.د.م)

۹. اوراق احضاریّه دیوان عالی کشور، به دادگاه بدوی محل اقامت هر یک از طرفین ارسال می‌شود تا به‌محض وصول، ابلاغ شود و رسید آن به دیوان عالی کشور ارسال شود. (ماده ۳۹۴ ق.آ.د.م) البته برای ابلاغ به مخاطب خارج از کشور، ابلاغ توسط مأمورین سیاسی یا کنسولی صورت می‌گیرد و اوراق برای ابلاغ، به دادگاه خارجی ارسال نمی‌شود. (ماده ۷۱ ق.آ.د.م)

۱۰. در موقع رسیدگی، عضو ممیز، گزارش پرونده و مفاد اوراقی را که لازم است قرائت می‌کند و طرفین یا وکلای آنان در صورت حضور، می‌توانند با اجازه رئیس شعبه، مطالب خود را اظهار کنند. (ماده ۳۹۵ ق.آ.د.م)

۱۱. با توجه به تعدّد قاضی در شعب دیوان، نظر اکثریت قضات هر شعبه (اعم از رئیس، معاون و مستشار)، به‌منزله رأی آن شعبه است. (ماده ۳۹۶ ق.آ.د.م)

۱۲. اگر شعبه دیوان عالی کشور در صدور رأی دچار سهو قلم شود، تصحیح موارد سهو قلم با خود شعبه دیوان است.

◀ سؤال: نسبت به یک رأی، هر یک از طرفین جزئاً محکوم‌علیه شده‌اند. یکی از آنها نسبت به رأی، تجدیدنظرخواهی و دیگری، فرجام‌خواهی کرده است. در این صورت ابتدا به کدام یک رسیدگی می‌شود؟

● جواب: با وحدت ملاک از تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م ابتدا به تجدیدنظرخواهی و سپس به فرجام‌خواهی رسیدگی می‌شود.

◀ سؤال: آیا در مرحله فرجام، تشکیل جلسه با دعوت از اصحاب دعوی الزامی است یا خیر؟

● جواب: در مرحله بدوی تشکیل جلسه دادرسی، الزامی است؛ ولی در مرحله تجدیدنظر، تشکیل جلسه دادرسی، الزامی نیست و بسته به صلاح دید قضات تجدیدنظر است. اما در فرجام، اصل بر عدم دعوت از اصحاب دعوی است و اصحاب دعوی دعوت نمی‌شوند، مگر در صورت نیاز به اخذ توضیح. (ماده ۳۹۳ ق.آ.د.م) دلیل این امر، آن است که در فرجام به اصل اختلاف رسیدگی نمی‌شود؛ بلکه فقط شیوه رسیدگی به پرونده در مراحل بدوی و تجدیدنظر مورد بررسی و بازبینی واقع می‌شود.

● اثر تعلیقی فرجام‌خواهی: فرجام‌خواهی برخلاف واخواهی و تجدیدنظر، دارای اثر تعلیقی مطلق و بی‌قید و شرط نیست؛ بلکه اثر تعلیقی فرجام، محدود و مقید به شرایطی به شرح زیر است: (ماده ۳۸۶ ق.آ.د.م)

۱. اثر تعلیقی نسبت به محکوم‌به مالی: در صورت لزوم، به تشخیص دادگاه صادرکننده حکم، قبل از اجرای حکم، از محکوم‌له تأمین مناسب اخذ خواهد شد. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- ممکن است دادگاه اساساً نیازی به گرفتن تأمین تشخیص ندهد و اجرا بدون سپردن تأمین ادامه پیدا کند. دادگاه نمی‌تواند به‌طور مطلق دستور تأخیر اجرا را بدهد؛ بلکه این دستور در فرضی قابل صدور است که دادگاه، تأمینی را تعیین کند و محکوم‌له آن را نسپارد.
- قرار تأخیر اجرا، قابل اعتراض نیست، به طرفین ابلاغ نمی‌شود و نیاز به پاکت‌نویس شدن ندارد.
- تأمین می‌تواند نقد یا غیرنقد باشد. میزان تأمین بسته به نظر قاضی است و نوع تأمین و میزان آن قابل اعتراض نیست.
- تصمیم‌گیری در خصوص تأخیر اجرا، با دادگاه صادرکننده حکم است، نه دیوان عالی.

۲. اثر تعلیقی نسبت به محکوم‌به غیرمالی: اگر به تشخیص دادگاه صادرکننده حکم، محکوم‌علیه تأمین مناسب بدهد اجرای حکم تا صدور رأی فرجامی به تأخیر خواهد افتاد. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- تصمیم‌گیری در خصوص تأخیر اجرا با دادگاه صادرکننده حکم است.
- ممکن است دادگاه صادرکننده حکم، حتی در صورت سپردن تأمین با تأخیر اجرا موافقت نکند.

▪ همان‌طور که قبلاً بیان شد، قرار تأخیر اجرا، قابل اعتراض نیست، به طرفین ابلاغ نمی‌شود و نیاز به پاک‌نویس شدن ندارد.

▪ همان‌طور که قبلاً بیان شد، تأمین می‌تواند نقد یا غیرنقد باشد. میزان تأمین بسته به نظر قاضی است و نوع تأمین و میزان آن قابل اعتراض نیست.

۳. در مهلت فرجام‌خواهی، رأی قابل اجرا است.

۴. فرجام‌خواهی نسبت به برخی از آراء دارای اثر تعلیقی است. به عبارت دیگر، اجرای برخی از آرای محاکم، منوط به نهایی شدن است؛ که عبارت‌اند از:

- اجرای حکم طلاق، منوط به نهایی شدن حکم صادره است. (ماده ۳۲ ق.ح.خ)
- در صورت فوت شخصی که ملک در دفتر املاک به نام او ثبت شده، ملک در صورتی به نام وراثت او ثبت می‌شود که گواهی حصر وراثت دریافت شده و در خصوص سهم‌الارث، بین وراثت توافق باشد یا در صورت اختلاف، در آن خصوص حکم نهایی صادر شود. (ماده ۲۲ ق.ث)

۵. اگر به‌واسطه فرجام‌خواهی از رأیی که اجرا شده، رأی مزبور نقض شود و تغییر یابد، در این صورت اقدامات اجرائی به‌دستور دادگاه اجراکننده حکم به حالت قبل اعاده می‌شوند. (ماده ۳۹ ق.ا.ا.م)

◀ سؤال: اگر رأی از دادگاه بدوی، صادر و در دادگاه تجدیدنظر، تأیید شده باشد و نسبت به آن فرجام‌خواهی شود، دستور تأخیر اجرا توسط کدام دادگاه صادر می‌شود؟

● جواب: تأیید رأی در دادگاه تجدیدنظر به‌منزله آن است که دادگاه تجدیدنظر مجدداً رأی دادگاه بدوی را صادر کرده است؛ بنابراین دستور تأخیر اجرا نیز توسط همان دادگاه تجدیدنظر (به‌عنوان دادگاه صادرکننده حکم)، صادر می‌شود.

● دعاوی طاری در فرجام

۱. در فرجام‌خواهی دعاوی اضافی، متقابل و جلب ثالث راه ندارد.
۲. دعاوی ورود ثالث در دیوان عالی کشور راه ندارد؛ اما اگر دیوان عالی رأی مورد فرجام را نقض و پرونده را برای رسیدگی مجدد به مرجع بدوی یا تجدیدنظر اعاده کند، در آن مرجع، ورود ثالث امکان‌پذیر است.

۳. توجه داشته باشید که در خود دیوان عالی کشور، نه ورود ثالث راه دارد و نه جلب ثالث؛ اما ممکن است که در صورت نقض رأی و اعاده پرونده به دادگاه بدوی یا تجدیدنظر، در آن مرجع،

ورود ثالث صورت گیرد؛ اما در آن مقطع هم جلب ثالث ممکن نیست.

● تصمیمات نسبت به دادخواست فرجام

۱. اگر دادخواست فرجام، ناقص باشد: همان‌طور که مشاهده شد، دادگاهی که از رأی آن فرجام‌خواهی شده (که ممکن است دادگاه بدوی یا تجدیدنظر باشد)، قرار ردّ دادخواست فرجامی را صادر می‌کند. در این خصوص توجه داشته باشید که: (موادّ ۳۸۳ و ۳۸۴ ق.آ.د.م)
 - این قرار، ظرف بیست روز قابل اعتراض در دیوان عالی کشور است.
 - اعتراض به این قرار، تشریفات خاص و هزینه خاصی ندارد.
 - اعتراض به این قرار، نیاز به تبادل لوایح ندارد.
 - برخلاف مرحله بدوی، که در صورت نقص دادخواست، مدیر دفتر، قرار ردّ دادخواست صادر می‌کند؛ در مرحله فرجام، دادگاه، قرار ردّ دادخواست فرجام را صادر می‌کند.
۲. اگر دادخواست فرجام، بدون عذر موجه، خارج از مهلت قانونی تقدیم شده باشد: دادگاهی که از رأی آن فرجام‌خواهی شده (که ممکن است دادگاه بدوی یا تجدیدنظر باشد)، قرار ردّ دادخواست فرجامی را صادر می‌کند. سایر نکات مندرج در بند فوق در این خصوص نیز جاری است. (ماده ۳۸۳ ق.آ.د.م)
۳. اگر دادخواست فرجام، علی‌رغم ناقص بودن به جریان افتاده باشد و به دیوان عالی کشور ارسال شده باشد: دیوان عالی، پرونده را با ذکر موارد نقص، به دفتر دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته اعاده می‌کند تا آن دفتر، نسبت به رفع نقص و انجام وظایف قانونی اقدام کند.
۴. اگر فرجام‌خواه تا قبل از ختم رسیدگی به دادخواست فرجام، دادخواست فرجام‌خواهی خود را مسترد کند: دیوان عالی کشور قرار ابطال دادخواست فرجامی را صادر می‌کند. (وحدت ملاک از ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م)
۵. اگر دیوان عالی کشور، رأی را غیرقابل فرجام بداند: نسبت به فرجام‌خواهی، قرار عدم استماع دعوی صادر می‌کند و رأی فرجام‌خواسته به قوّت خود باقی می‌ماند.
۶. اگر دیوان عالی کشور، رأی مورد اعتراض را که به صورت یک حکم است، از حیث استدلال، صحیح بداند، اما آن را یک قرار تشخیص دهد: رأی را از حکم به قرار تبدیل و نهایتاً تأیید می‌کند.

۷. اگر دیوان عالی کشور، رأی مورد اعتراض را که به صورت یک قرار صادر شده، صحیح بداند، ولی استدلال آن را صحیح نداند: با تصحیح جهات استدلالی آن قرار، آن را نهایتاً تأیید می‌کند. اگر نیاز به تصحیح عنوان قرار باشد، برای مثال، لازم باشد که عنوان قرار، از «بطلان دادخواست» به «ردّ دعوی» تغییر کند، این تغییر عنوان قرار توسط دیوان نیز انجام می‌شود و نهایتاً رأی، تأیید می‌شود.

۸. اگر دیوان عالی کشور، دادگاه صادرکننده رأی (اعم از حکم یا قرار) را فاقد صلاحیت

ذاتی تشخیص دهد: در هر صورت، چه نسبت به صلاحیت ذاتی ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد، رأی را نقض کرده و پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد. (بند ۱ ماده ۳۷۱ - بند «ب» ماده ۴۰۱ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- عدم صلاحیت ذاتی در صورتی موجب نقض رأی است که دادگاه در زمان صدور رأی، فاقد صلاحیت باشد. تغییرات صلاحیت ذاتی بعد از صدور رأی در صحت آن تأثیر ندارد.
- اگر دادگاهی که رأی را صادر کرده، قبلاً بنابر قواعد حلّ اختلاف در صلاحیت، توسط دیوان عالی کشور، صالح برای رسیدگی شناخته شده باشد، دیوان عالی کشور مجدداً رأی آن دادگاه را بر مبنای عدم صلاحیت ذاتی نقض نمی‌کند.
- پس از نقض رأی به دلیل عدم صلاحیت، دیوان آن را به مرجعی که صالح می‌داند می‌فرستد. با توجه به برتری دیوان بر تمام مراجع رسیدگی کننده، مرجع مزبور مکلف به تبعیت از دیوان و رسیدگی به پرونده است.

۹. اگر دیوان عالی کشور، دادگاه صادرکننده رأی (اعم از حکم یا قرار) را فاقد صلاحیت

محلی تشخیص دهد: اگر نسبت به صلاحیت محلی در موعد مقرر (تا پایان جلسه اول بدوی) ایراد شده باشد، دیوان رأی را نقض کرده و پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد. در غیر این صورت (اگر ایراد نشده باشد)، بدین علت رأی را نقض نمی‌کند. (بند ۱ ماده ۳۷۱ - بند «ب» ماده ۴۰۱ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- با توجه به آنکه تغییر قواعد صلاحیت محلی، نسبت به پرونده‌های جاری اثر فوری ندارد، عدم صلاحیت محلی در صورتی موجب نقض رأی است که دادگاه در زمان تقدیم دادخواست بدوی، صلاحیت محلی نداشته باشد. تغییرات بعدی صلاحیت در صحت تصمیم‌گیری دادگاه تأثیر ندارد.
- اگر دادگاهی که رأی را صادر کرده، قبلاً بنابر قواعد حلّ اختلاف در صلاحیت، توسط دیوان

عالی کشور، صالح برای رسیدگی شناخته شده باشد، دیوان عالی کشور مجدداً رأی آن دادگاه را بر مبنای عدم صلاحیت محلی نقض نمی‌کند.

- پس از نقض رأی به دلیل عدم صلاحیت، دیوان آن را به مرجعی که صالح می‌داند می‌فرستد. با توجه به تفوق دیوان بر تمام مراجع رسیدگی کننده، مرجع مزبور مکلف به تبعیت از دیوان و رسیدگی به پرونده است.

۱۰. اگر رأی صادره، یک قرار باشد و دیوان عالی کشور آن را به هر دلیلی غیر از عدم صلاحیت، نقض کند: قرار را نقض کرده و پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به همان شعبه صادرکننده قرار، اعاده می‌کند. (بند «الف» ماده ۴۰۱ - بند «ب» ماده ۴۰۵ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- اگر دلیل نقض قرار، عدم صلاحیت باشد، پرونده وفق ترتیبات مقرر در بندهای ۸ و ۹ فوق‌الذکر، به مرجع صالح ارسال می‌شود.
- اگر قرار از دادگاه بدوی صادر و در دادگاه تجدیدنظر تأیید شده باشد، دیوان عالی پرونده را به همان شعبه بدوی می‌فرستد؛ زیرا به ماهیت پرونده در مرحله بدوی رسیدگی نشده و تا زمانی که در مرحله بدوی رسیدگی ماهوی صورت نگیرد، رسیدگی ماهوی در مرحله تجدیدنظر امکان‌پذیر نیست؛ اما اگر قرار از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد، پرونده به همان شعبه تجدیدنظر ارسال می‌شود.
- دادگاه بدوی یا تجدیدنظری که پرونده به آنجا ارجاع شده، مکلف به تبعیت از دیوان و ورود در ماهیت است و نمی‌تواند با صدور قرار، پرونده را مختومه کند؛ مگر آنکه علت جدیدی حادث شده باشد که مانع از ورود در ماهیت پرونده شود و صدور قرار را توجیه کند. (بند «ب» ماده ۴۰۵ ق.آ.د.م) برای مثال، فرض کنید که قرار صادره در پرونده طلاق، در دیوان عالی نقض شود و پرونده به شعبه بدوی، اعاده شود؛ اما متعاقباً یکی از طرفین فوت کند. با توجه به آنکه طلاق، دعوایی قائم‌به‌شخص است و در صورت فوت یکی از طرفین، قابل رسیدگی نیست، دادگاه باید به علت فوت آن شخص، قرار سقوط دعوی صادر کند.

۱۱. اگر رأی صادره، یک حکم باشد و دیوان، آن را به دلیل نقص تحقیقات، نقض کند: پرونده را به همان دادگاه صادرکننده حکم، برای تکمیل تحقیقات و صدور مجدد رأی ارسال می‌کند. (بند «الف» ماده ۴۰۱ - ماده ۴۰۲ - بند «الف» ماده ۴۰۵ ق.آ.د.م) در این خصوص

توجه داشته باشید که:

- شعبه دیوان عالی کشور باید مواردی را که ناقص می‌داند، به‌طور دقیق بیان کند.
- دادگاه مکلف به تکمیل تحقیقات، وفق نظر دیوان عالی کشور و صدور مجدد رأی است؛ مگر آنکه علت جدیدی حادث شده باشد؛ که رسیدگی به پرونده، منتفی شود. برای مثال، اگر در یک دعوای قائم‌به‌شخص، یکی از طرفین فوت کند، قرار سقوط دعوی صادر می‌شود و تکمیل تحقیقات منتفی می‌شود.
- الزام دادگاه بدوی یا تجدیدنظر به تکمیل تحقیقات، لزوماً به‌معنای غلط‌بودن رأی صادره نیست؛ بلکه به‌معنای ناقص‌بودن تحقیقات است؛ بنابراین ممکن است دادگاه بدوی یا تجدیدنظر پس از تکمیل تحقیقات، مجدداً به همان نتیجه سابق برسد و رأیی مانند رأی سابق صادر کند.
- اگر دادگاه بدوی، حکمی صادر کند و دادگاه تجدیدنظر نیز آن را عیناً تأیید کند، ولی دیوان عالی کشور تحقیقات را ناقص بداند، ضمن نقض رأی، پرونده را به همان شعبه تجدیدنظر ارسال می‌کند؛ زیرا به ماهیت پرونده در مرحله بدوی، رسیدگی ماهوی صورت گرفته و دادگاه تجدیدنظر نیز به‌موجب تأیید حکم بدوی به ماهیت پرونده رسیدگی کرده و بنابراین بازگشت مجدد پرونده به مرحله بدوی، بی‌معنا است.

۱۲. اگر رأی صادره، یک حکم باشد و دیوان عالی کشور آن را به هر دلیلی غیر از

عدم صلاحیت و نقض تحقیقات، نقض کند: پرونده به شعبه هم‌عرض همان شعبه‌ای که رأی را صادر کرده، برای رسیدگی مجدد ارسال می‌شود (بند «ج» ماده ۴۰۱ ق.آ.د.م. و آن شعبه مکلف است به پرونده رسیدگی کند که ممکن است نتیجه این رسیدگی، صدور حکمی منطبق بر حکم نقض‌شده قبلی باشد. (ماده ۴۰۸ ق.آ.د.م.) به این حکم، «حکم اصراری (رأی اصراری)» گوئیم؛ بدین معنا که شعبه دوم بر همان حکم شعبه اول، اصرار ورزیده است.

اگر مجدداً از این حکم، فرجام‌خواهی شود، شعبه‌ای از دیوان که فرجام‌خواهی جدید به آن رجاع شده، ممکن است حکم را تأیید کند یا تأیید نکند.

اگر شعبه دیوان حکم صادره را تأیید نکند، پرونده در هیأت عمومی شعب حقوقی طرح می‌شود. اگر اکثریت اعضای هیأت عمومی شعب حقوقی، رأی صادره را تأیید کنند، رأی به قوت خود باقی می‌ماند و اگر رأی را نقض کنند، پرونده به شعبه هم‌عرض دیگری ارسال

می‌شود که شعبه مزبور مکلف است با لحاظ استدلالات هیأت عمومی شعب حقوقی، به موضوع رسیدگی کرده و رأی مقتضی را صادر کند. (ماده ۴۰۸ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

- دادگاه مرجوع‌الیه فقط نسبت به قسمت‌هایی از رأی که نقض شده، اقدام به رسیدگی مجدد می‌کند.
- اگر دادگاه صادرکننده حکم، شعبه دیگری برای ارسال پرونده به آنجا نداشته باشد، در این صورت پرونده به نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض در یک حوزه قضائی مجاور ارسال می‌شود.
- هیأت عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور با حضور حداقل سه چهارم قضات (رؤساء، مستشاران و معاونین) شعب حقوقی دیوان تشکیل می‌شود و قضات شعب جزائی در آن حضور ندارند.
- اگر یک رأی اصراری در هیأت عمومی شعب حقوقی دیوان تأیید شود، برخلاف رأی وحدت رویه، برای سایر محاکم لازم‌الاتباع نیست.
- شعبه هم‌عرض سوم که پرونده به آنجا ارسال شده، مکلف به تبعیت از استدلال هیأت عمومی شعب حقوقی است؛ یعنی مکلف است از طریق تفسیر و استنتاجی که هیأت مزبور از قانون یا قرارداد به عمل آورده و بر آن مبنا، رأی صادره را نقض کرده، تبعیت کند و رأی ماهوی را صادر کند. توجه داشته باشید که هیأت مزبور اقدام به بیان نظر ماهوی نمی‌کند، که شعبه هم‌عرض سوم مکلف به تبعیت از آن نظر ماهوی باشد.
- رأی شعبه هم‌عرض سوم، قطعی است و مجدداً قابل اعتراض نیست.

۱۳. اگر دیوان عالی کشور، رأی صادره را فقط متضمن موارد سهو قلم بداند و از سایر جهات، آن را صحیح بداند: موارد سهو قلم را، خود برطرف کرده و رأی را ابرام می‌کند. (ماده ۴۰۳ ق.آ.د.م)

۱۴. نقض بلارجاع: در مواردی دیوان عالی کشور رأی صادره را نقض بلارجاع می‌کند؛ یعنی رأی صادره را نقض می‌کند، اما رسیدگی مجدد به پرونده لازم نیست. موارد نقض بلارجاع از قرار زیر است:

- اگر علت نقض، مغایرت آن با حکمی باشد که قبلاً صادر شده است؛ در این صورت حکم مؤخرالصدور نقض شده و رسیدگی دیگری لازم ندارد. (ماده ۳۷۶ ق.آ.د.م)
- اگر بخشی از رأی صادره، خارج از خواسته خواهان باشد یا بیش از خواسته او باشد و سایر

بخش‌های رأی، ایرادی نداشته باشد؛ در این صورت همان قسمت رأی، نقض شده و بقیه قسمت‌های رأی، ابرام می‌شود. رسیدگی دیگری نیز به پرونده لازم نیست.

◀ سؤال: اگر دیوان عالی کشور، رأی صادره را به دلیل عدم صلاحیت، نقض کند و پرونده را به مرجعی که صالح تشخیص می‌دهد، بفرستد، آیا دادگاه مرجع‌الیه مکلف است به تبعیت از دیوان، خود را صالح بداند و به پرونده رسیدگی کند یا خیر؟

○ جواب: بله؛ دادگاه مرجع‌الیه مکلف به تبعیت از نظر دیوان عالی کشور است. (ماده ۳۰ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: اگر بعد از نقض رأی در دیوان، پرونده به شعبه‌ای ارجاع شود و صلاحیت شعبه مرجع‌الیه، بعد از ارسال پرونده به آنجا تغییر یابد؛ تکلیف چیست؟

○ جواب: در این خصوص باید قائل به تفصیل شد:

۱. اگر صلاحیت ذاتی تغییر کند: به دلیل اثر فوری قواعد صلاحیت ذاتی، شعبه مرجع‌الیه باید پرونده را به مرجع صالح ارسال کند.

۲. اگر صلاحیت محلی تغییر کند: به دلیل عدم برخورداری قواعد صلاحیت محلی از اثر فوری و به دلیل آنکه در صلاحیت محلی، تابع قواعد صلاحیت در زمان طرح دعوی هستیم، شعبه مرجع‌الیه باید علی‌رغم عدم صلاحیت محلی اقدام به رسیدگی کند. (ماده ۲۶ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: بعد از نقض رأی در دیوان عالی کشور، پرونده برای ارسال به شعبه هم‌عرض، به دادگاه بدوی اعاده می‌شود؛ اما در دادگاه بدوی فقط یک شعبه دیگر وجود دارد که نسبت به قاضی آن شعبه ایراد ردّ قاضی (ردّ دادرسی) وجود دارد. در این صورت تکلیف چیست؟

○ جواب: در این صورت پرونده باید با صدور قرار امتناع از رسیدگی، به نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض حوزه قضائی مجاور ارسال شود. در قانون الزامی مبنی بر اینکه دادگاه هم‌عرض باید از همان استان باشد، وجود ندارد. (بند «ج» ماده ۴۰۱ ق.آ.د.م)

◀ سؤال: اگر رأی دادگاه بدوی به واسطه فرجام‌خواهی، نقض شود و پرونده برای رسیدگی مجدد به دادگاه بدوی (همان شعبه یا شعبه هم‌عرض) ارجاع شود و شعبه مرجع‌الیه رأی دهد؛ آیا از رأی مزبور می‌توان تجدیدنظرخواهی کرد یا خیر؟

● **جواب:** بله؛ هرچند از رأی قبلی تجدیدنظرخواهی نشده و از آن مستقیماً فرجام‌خواهی شده، اما این امر مانع تجدیدنظرخواهی از رأی دوم (رأیی که پس از نقض رأی اول، صادر شده) نیست.^۱

◀ **سؤال:** آیا پس از نقض رأی در دیوان عالی کشور و ارجاع پرونده به مرجع بدوی یا تجدیدنظر، شعبه مرجوع‌الیه مکلف به تعیین وقت رسیدگی و تشکیل جلسه دادرسی است یا خیر؟

○ **جواب:** خیر؛ شعبه مرجوع‌الیه مکلف به تعیین وقت رسیدگی و تشکیل جلسه دادرسی نیست؛ بلکه می‌تواند با توجه به محتویات پرونده و انجام تحقیقات لازم رأی دهد. (ماده ۴۰۶ ق.آ.د.م)

◀ **سؤال:** اگر از یک حکم حضوری، فرجام‌خواهی شود و این حکم در دیوان عالی کشور نقض شود و رسیدگی به شعبه هم‌عرض یا همان شعبه، واگذار شود و در رسیدگی پس از نقض، خواننده حاضر نباشد؛ آیا نتیجه این دادرسی، قابل واخواهی است یا خیر؟

○ **جواب:** خیر؛ زیرا خواننده، در جریان دادرسی اولیه حضور داشته و در نتیجه حکم صادره، غیابی نیست.

● **فرجام تبعی:** ممکن است یک رأی، جزئاً به ضرر هر یک از طرفین باشد و مورد فرجام‌خواهی یکی از طرفین قرار گیرد. فرجام‌خواننده می‌تواند ضمن جواب خود، نسبت به آن قسمت از رأی که علیه اوست، فرجام‌خواهی تبعی کند. به عبارت دیگر، فرجام‌خواهی فرجام‌خواننده اصلی در برابر فرجام‌خواه اصلی را «فرجام تبعی» نامیم. (ماده ۴۱۳ ق.آ.د.م)

● اوصاف فرجام تبعی

۱. فرجام تبعی از جانب فرجام‌خواننده اصلی در برابر فرجام‌خواه اصلی قابل طرح است؛ بنابراین نمی‌توان علیه کسانی که فرجام‌خواهی نکرده‌اند، فرجام تبعی درخواست کرد. (ماده ۴۱۴ ق.آ.د.م)
۲. فرجام‌خواه اصلی نمی‌تواند در برابر فرجام تبعی فرجام‌خواننده، فرجام تبعی بخواهد. (ماده ۴۱۴ ق.آ.د.م)

۱. دیوان عالی کشور نیز در رأی وحدت رویه شماره ۲۰۲۳، مورخ ۱۳۱۷/۰۹/۲۰ در تأیید این امر، بیان داشته است که: «رسیدگی در هیأت عمومی اختصاص به حکم دادگاه که امر پس از نقض به آن ارجاع شده است نداشته؛ بلکه شامل حکمی که از دادگاه بالاتر بر تأیید آن صادر گشته است نیز خواهد بود؛ بنابراین اگر حکم دادگاه شهرستان در دیوان کشور نقض و رسیدگی به دادگاه شهرستان دیگر ارجاع شد و از آن دادگاه حکمی بر طبق حکم اول که نقض شده است، به موجب همان علل و اسباب صادر گردید و حکم مزبور در دادگاه استان تأیید شد، اگر از حکمی که مبنی بر تأیید حکم دادگاه شهرستان از دادگاه استان صادر شده است استدعای فرجام شود، رسیدگی به آن راجع به هیأت عمومی دیوان کشور است.»

۳. نیاز به دادخواست ندارد و بدون تشریفات به عمل می‌آید. (ماده ۴۱۶ ق.آ.د.م)

۴. نیاز به هزینه دادرسی ندارد. (ماده ۴۱۶ ق.آ.د.م)

۵. فرجام تبعی باید ضمن پاسخ به فرجام اصلی مطرح شود؛ و مهلت آن همان مهلتی است که برای پاسخ به فرجام اصلی مقرر است؛ بنابراین مهلت فرجام تبعی بیست روز از تاریخ ابلاغ دادخواست فرجام‌خواهی اصلی است. (ماده ۴۱۳ ق.آ.د.م)

۶. بقا و زوال فرجام‌خواهی وابسته به بقا و زوال فرجام اصلی است؛ یعنی حق فرجام تبعی، در صورتی برای طرف مقابل ایجاد می‌شود که طرف دیگر فرجام‌خواهی کرده باشد و اگر فرجام‌خواه، فرجام اصلی خود را مسترد کند یا به هر دلیل فرجام اصلی رد شود و مورد رسیدگی در دیوان قرار نگیرد، حق فرجام تبعی نیز ساقط شده و حتی در صورتی که فرجام تبعی به عمل آمده باشد، مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا فرجام تبعی ضمن پاسخ به فرجام اصلی بیان شده است و بدیهی است که وقتی به فرجام اصلی رسیدگی نشود، به پاسخ آن هم رسیدگی نمی‌شود. (ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م)

◀ مبحث سیزدهم / اعتراض ثالث (مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ ق.آ.د.م)

● **اعتراض ثالث:** آرای محاکم اثر نسبی دارند؛ یعنی آثار مستقیم و الزامات مستقیم ناشی از آنها متوجه اصحاب دعوی و قائم مقام آنها می شود؛ ولی نسبت به اشخاص ثالث نیز قابل استنادند و اشخاص ثالث باید وضعیت حقوقی جدیدی را که به واسطه آن رأی ایجاد شده است، به رسمیت بشناسند. از همین رو اشخاص ثالث می توانند به آرای محاکم معترض شوند. اعتراض شخص به رأی صادره در یک دعوی، وقتی که آن شخص، در شمار اصحاب دعوی قبلی نبوده و قائم مقام اصحاب دعوی قبلی نیز نباشد، «اعتراض ثالث» نام دارد (ماده ۴۱۷ ق.آ.د.م) که اوصاف آن به شرح زیر است:

۱. یکی از طرق فوق العاده شکایت از آرای محاکم است.
۲. آرای قابل اعتراض ثالث از حیث موضوع، محدودیتی ندارد. به عبارت دیگر، کلیه موضوعات قابل اعتراض ثالث است. (ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م)
۳. اعتراض ثالث از حیث جهت محدودیتی ندارد؛ یعنی اعتراض ثالث به هر جهتی می تواند طرح شود. فقط مهم آن است که رأی صادره، خلاف حقوق شخص ثالث باشد. (ماده ۴۱۷ ق.آ.د.م)

● **معترض ثالث:** شخصی که به رأیی اعتراض ثالث می کند، نباید در شمار اصحاب دعوی قبلی باشد؛ بنابراین:

۱. اگر نماینده شخصی در جریان دادرسی حاضر باشد، آن شخص نمی تواند بعداً به رأی صادره، اعتراض ثالث کند. برای مثال، شخص محجور نمی تواند بعد از زوال حجر، نسبت به رأیی که

علیه او و با حضور ولی یا قیم او، صادر شده، اعتراض ثالث کند. مدیر جدید شرکت هم نمی تواند نسبت به رأیی که علیه شرکت و با حضور مدیر قبلی شرکت، صادر شده، اعتراض ثالث کند.

۲. وارد ثالث نمی تواند اعتراض ثالث کند؛ زیرا پس از ورود ثالث، در شمار اصحاب دعوی است و می تواند از سایر طرق اعتراض به رأی، مانند تجدیدنظر و فرجام استفاده کند.

۳. مجلوب ثالث نمی تواند اعتراض ثالث کند؛ زیرا پس از جلب ثالث، در شمار اصحاب دعوی است و می تواند از سایر طرق اعتراض به رأی، مانند تجدیدنظر و فرجام استفاده کند.

۴. شخصی که در دعوی، نماینده یکی از اصحاب دعوی بوده، مثل ولی، قیم و وکیل، می تواند بالاصاله اعتراض ثالث کند؛ یعنی اگر مواجه با این امر شد که حقی از ایشان تضییع شده، می تواند اعتراض ثالث کند؛ زیرا ایشان جزء اصحاب دعوای قبلی نبوده و صرفاً سمت نمایندگی داشته اند. برای مثال، اگر پدری به ولایت از فرزند صغیر خود اقامه دعوی کند، می تواند وقتی که حق خود او به موجب رأی صادره، تضییع شده باشد، نسبت به رأی صادره، اصالتاً (نه به ولایت از فرزندش) اعتراض ثالث کند.

۵. بدیهی است که مانند سایر دعاوی، در اعتراض ثالث نیز خواهان (معتراض ثالث)، باید ذی نفع باشد.

◀ **سؤال:** آیا تاجر ورشکسته می تواند نسبت به رأیی که اداره تصفیه یا مدیر تصفیه او در جریان آن بوده، اعتراض ثالث کند؟

○ **جواب:** خیر؛ زیرا اداره تصفیه یا مدیر تصفیه، قائم مقام تاجر ورشکسته اند. البته برخی قائل هستند که با استفاده از وحدت ملاک ماده ۴۲۰ ق.ت. که در صورت صلاح دید دادگاه، ورود شخص ورشکسته را در دعاوی که با حضور مدیر تصفیه در جریان است، به عنوان ورود ثالث پذیرفته است، می توان اعتراض ثالث ورشکسته را نیز، اگر دادگاه مصلحت بداند، پذیرفت.^۱

◀ **سؤال:** آیا وارث یکی از اصحاب دعوی می تواند نسبت به رأیی که علیه مورث او صادر شده، اعتراض ثالث کند؟

○ **جواب:** خیر؛ وارث یکی از اصحاب دعوی نمی تواند اعتراض ثالث کند؛ زیرا قائم مقام یکی از طرفین دعوی است؛ مگر آنکه خود، مستقلاً (مستقل از مورث)، ادعای حقی داشته باشد. برای مثال، فرض کنید در دعوای بین احمدی و حسینی، رأیی صادر شده است. اگر احمدی فوت کند، وارث احمدی

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۱۰۲۶.

نمی‌تواند به رأی صادره در آن دعوی اعتراض ثالث کند؛ مگر آنکه یک یا چند نفر از وراث احمدی، نه مرحوم احمدی را مالک زمین بشناسند و نه حسینی را؛ بلکه خود را مالک زمین بدانند.

◀ سؤال: اگر نسبت به دادخواست جلب ثالث یا ورود ثالث، قرار قاطعی، مانند قرار ردّ دادخواست، ابطال دادخواست یا ردّ دعوی صادر شود و در نتیجه به ماهیت این دعوی، رسیدگی نشود؛ آیا آن شخص ثالث (اعمّ از وارد ثالث یا مجلوب ثالث) می‌تواند به نتیجه دعوی اصلی، اعتراض ثالث کند؟

○ جواب: بله؛ زیرا آن شخص ثالث، به معنای واقعی کلمه، وارد دعوی نشده و به دعوی ورود ثالث یا جلب ثالث، از حیث ماهوی رسیدگی نشده و به عبارت دیگر، پیوندی بین آن شخص ثالث و ماهیت دعوی اصلی برقرار نشده است.

◀ سؤال: آقای احمدی، علیه آقایان کاظمی و باقری دادخواست داده و به موجب این دعوی، آقای کاظمی محکوم شده، اما دعوی نسبت به آقای باقری با صدور قرار ردّ دعوی مواجه شده است. آیا آقای باقری می‌تواند به حکم صادره علیه آقای کاظمی اعتراض ثالث کند؟

○ جواب: بله؛ زیرا آقای باقری نسبت به حکم صادره علیه آقای کاظمی، بیگانه می‌باشد. درست است که آقای باقری به نحو ظاهری در شمار اصحاب دعوی می‌باشد، ولی نسبت به حکم صادره علیه آقای کاظمی بیگانه است و در نتیجه می‌تواند نسبت به آن حکم، به عنوان شخص ثالث اعتراض کند. نظر مخالف، یعنی عدم امکان اعتراض ثالث، نتایج خطرناکی را در پی دارد و موجب تضییع حقوق مردم و سوءاستفاده متقلبان از قانون و دادگستری می‌شود؛ بدین نحو که شخصی با درج نام اشخاص نامرتبط با دعوی، به عنوان خواندگان دعوی خود، موجبات صدور قرار ردّ دعوی علیه ایشان را فراهم می‌کند تا بتواند امکان اعتراض ثالث به حکمی که علیه یکی دیگر از خواندگان صادر شده را از ایشان سلب کند؛ بنابراین باید در این خصوص اعتراض ثالث سایر خواندگانی را که حکم، توجّهی به ایشان ندارد، ممکن دانست.

◀ سؤال: اگر در دعوایی، شخصی به عنوان متولّی مال موقوفه شرکت کند و رأیی در خصوص مال موقوفه صادر شود، آیا اداره اوقاف می‌تواند نسبت به این رأی، اعتراض ثالث کند؟

○ جواب: خیر؛ زیرا متولّی به عنوان نماینده مال موقوفه، در دادرسی حضور داشته و نماینده دیگر مال موقوفه که همان اداره اوقاف باشد، نمی‌تواند به عنوان شخص ثالث، اعتراض کند؛ مگر آنکه اداره اوقاف،

تولیت شخص مزبور را به رسمیت نشناسد و تولیت او باطل باشد؛ که در این صورت اعتراض ثالث از جانب اداره مزبور امکان پذیر است.

◀ سؤال: بین دو شخص، در خصوص مالی، دعوایی مطرح بوده است. یکی از طرفین، آن مال را مورد نقل و انتقال قرار می دهد. آیا شخص منتقل الیه می تواند نسبت به حکمی که بین متداعیین صادر خواهد شد یا قبلاً صادر شده، اعتراض ثالث کند؟

● جواب: در این خصوص باید بین حالات زیر قائل به تفکیک شد:

۱. اگر قبل از صدور حکم قطعی در دعوی، ملک مزبور مورد انتقال واقع شود: با حالات زیر مواجه ایم:

- چون دعوی، یک دعوای عینی است، از این پس باید منتقل الیه به عنوان قائم مقام طرف دعوی (حسب مورد، خواهان یا خوانده)، به دادرسی دعوت شود و دعوی، نسبت به او ادامه یابد. در این صورت از این پس منتقل الیه، طرف دعوی است و در نتیجه نمی تواند به نتیجه دعوی، اعتراض ثالث کند؛ بلکه می تواند تجدیدنظرخواهی کند.
- اگر دعوی به طرفیت او ادامه نیابد، بلکه او اقدام به ورود ثالث کند یا آنکه نسبت به او جلب ثالث صورت گیرد، از آنجا که با ورود یا جلب ثالث، او در شمار اصحاب دعوی داخل شده، نمی تواند به نتیجه دعوی، اعتراض ثالث کند؛ بلکه می تواند تجدیدنظرخواهی کند.
- اگر هیچ یک از این دو حالت رخ ندهد، او می تواند به رأی صادره، اعتراض ثالث کند.^۱

۲. اگر بعد از صدور حکم قطعی در آن دعوی، ملک مزبور مورد انتقال واقع شود: شخص منتقل الیه نمی تواند اعتراض ثالث کند، چرا که ملک، با وجود رأی قطعی که در خصوص آن صادر شده، به او منتقل شده و او قائم مقام مالک سابق است.

● آرای قابل اعتراض ثالث (ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م)

۱. آرای حقوقی محاکم عمومی، انقلاب و تجدیدنظر قابل اعتراض ثالث است.

۲. آرای دیوان عدالت اداری قابل اعتراض ثالث است. (ماده ۵۷ ق.ت.آ.د.ع.ا)

۳. آرای داوری قابل اعتراض ثالث است.

۱. در رویه قضائی، این قائم مقامی چندان به رسمیت شناخته نمی شود؛ از همین رو، دعوی بین همان اصحاب سابق، ادامه می یابد و منتقل الیه می تواند طبق ترتیب مقرر در این بند، نسبت به رأی صادره اعتراض ثالث کند.

۴. تمام احکام و تمام قرارها قابل اعتراض ثالث است؛ چه این قرارها، قرار قاطع دعوی باشد یا قرارهای غیر قاطع، مانند قرارهای اعدادی^۱ یا دستور موقت و تأخیر اجرا باشد.^۲

۵. درست است که تمام آرا قابل اعتراض ثالث است، اما باید توجه داشت که اعتراض ثالث در صورتی امکان پذیر است که تمام رأی صادره یا بخشی از آن خلاف حقوق معترض ثالث باشد.

۶. گزارش اصلاحی رأی نیست و صرفاً صورت برداری از عقد صلحی است که بین طرفین اختلاف، رخ داده است؛ بنابراین قابل اعتراض ثالث نیست؛ اما اگر شخص ثالث، گزارش اصلاحی را خلاف حقوق خود بداند، می تواند بر مبنای فضولی بودن، دعوای ابطال (به عبارت دقیق تر: درخواست تأیید بطلان) آن را درخواست کند.

۷. برخی نویسندگان،^۳ آرای غیر قطعی را نیز قابل اعتراض ثالث دانسته اند که البته این با نص صریح ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م در تعارض است.^۴

۸. سایر تصمیمات محاکم، غیر از آرا، قابل اعتراض ثالث نیست. برای مثال، تصمیم دادگاه مبنی بر تأخیر وقت رسیدگی، تجدید جلسه دادرسی، استعلام اسناد و مدارک از ادارات دولتی، بررسی صحت و اصالت سند و... قابل اعتراض ثالث نیست.

۹. اعتراض ثالث مختص امور ترافعی نیست. تصمیمات دادگاهها در امور حسبی نیز قابل اعتراض ثالث است. (ماده ۴۴ ق.ا.ج)

۱۰. احکام کیفری قابل اعتراض ثالث نیست. در قانون آیین دادرسی کیفری احکام کیفری قابل اعتراض دانسته نشده است.^۵

۱. به عقیده برخی نویسندگان، اعتراض ثالث نسبت به قرارهای اعدادی، گرچه علی الاصول می تواند مطرح شود؛ اما چون به حقوق شخص ثالث خللی وارد نمی آورد، منتفی است. ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۴۹۲. این عقیده ای کاملاً درست است. البته ایشان در قسمت دیگری از کتاب خود، قرارهای اعدادی را هم قابل اعتراض ثالث دانسته اند. ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۱۰۱۶.

۲. بعضی از حقوق دانان فقط آرای قاطع (اعم از قرارهای قاطع دعوی و احکام) را قابل اعتراض ثالث دانسته اند و قرارهای اعدادی و غیر قاطع مانند قرار کارشناسی و قرار تأمین خواسته را قابل اعتراض ثالث ندانسته اند. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۴، مطلب ش ۱۷۹۷ و ۱۷۹۸.

۳. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۱۰۱۴.

۴. برخی دیگر از نویسندگان صرفاً آرای قطعی را قابل اعتراض ثالث دانسته اند. ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۴، مطلب ش ۱۸۰۴.

۵. البته بعضی از حقوق دانان بیان کرده اند که: «اگر حکم کیفری جنبه مالی داشته و حقوق ثالث در آن متضرر باشد، از آنجا که حکم در آن قسمت ذاتاً جنبه مدنی و مالی دارد باید حق اعتراض ثالث در این خصوص به رسمیت شناخته شود». ر.ک: مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۴، مطلب ش ۱۸۴۳. این نظر کاملاً منطقی و صحیح است و باید رویه قضائی به سمت آن متمایل شود.

◀ **سؤال:** آیا قرار ردّ دادخواستی که توسط مدیر دفتر صادر می‌شود، قابل اعتراض ثالث است؟

● **جواب:** خیر؛ زیرا ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م آرای صادره از دادگاه را قابل اعتراض ثالث دانسته؛ درحالی که چنین قراری، از دفتر دادگاه صادر شده است.

● اعتراض ثالث به آرای دیوان عالی کشور

۱. از آنجایی که در دیوان عالی کشور، رسیدگی ماهیتی صورت نمی‌گیرد و با توجه به اینکه در دیوان عالی کشور، رأی به معنای اخص صادر نمی‌شود و صرفاً به تأیید یا نقض رأی صادره اکتفا می‌شود؛ بنابراین رأی دیوان عالی کشور که صرفاً دال بر تأیید یا نقض رأی فرجام‌خواسته است، قابل اعتراض ثالث نیست؛ اما اگر رأیی در دیوان عالی کشور تأیید شود، همچنان قابل اعتراض ثالث است.

۲. بعضی از حقوق‌دانان^۱ عقیده دارند که اگر رأی، در دیوان عالی کشور ابرام شده باشد، باید درخواست اعتراض ثالث نسبت به آن رأی، به دیوان عالی کشور تقدیم شود و سپس دیوان عالی، این درخواست را جهت رسیدگی به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع دهد. ایشان این ترتیب را از آن رو لازم دانسته‌اند که مرجع تالی، رأی مرجع عالی را نقض نکند و با ارجاع دادخواست اعتراض ثالث توسط مرجع عالی به مرجع تالی، درواقع خود مرجع عالی مجوز فسخ رأی خود را به مرجع تالی بدهد؛ اما در قانون چنین امری، مقرر نشده و این ترتیب، خلاف قانون است.^۲

◀ **سؤال:** اگر پرونده‌ای در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و نسبت به رأی صادره در آن پرونده که در دیوان عالی تحت رسیدگی است، اعتراض ثالث صورت گیرد، طریقه اعتراض ثالث به چه‌نحو است؟

● **جواب:** دادخواست اعتراض ثالث باید به دیوان عالی کشور تقدیم شود و در این صورت اگر اعتراض ثالث توسط دیوان، موجه تشخیص داده شود، پرونده به دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه ارسال می‌شود و رسیدگی در دیوان تا روشن شدن نتیجه، متوقف می‌شود.

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی منی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۱۰۲۱ و ۱۰۳۵ و همچنین همان کتاب، مطلب ش ۹۴۶.
۲. از طرف دیگر، دیوان عالی کشور رسیدگی ماهیتی نکرده و در ماهیت دعوی، نظری نداده که برای جلوگیری از نقض رأی دیوان توسط مرجع تالی، لازم باشد که این ترتیب صوری را به اشخاص تحمیل کنیم؛ بنابراین طبق قانون، کافی است که دادخواست اعتراض ثالث، مستقیماً به همان دادگاه صادرکننده حکم قطعی، تقدیم شود.

● مهلت اعتراض ثالث

۱. اعتراض ثالث مقید به مهلت خاصی نیست و در هر زمان امکان پذیر است؛ چه شخص ثالث نسبت به حکم آگاه باشد یا نباشد.

۲. البته مهلت اعتراض ثالث نسبت به آرای دیوان عدالت اداری، محدود به دو ماه از تاریخی است که شخص ثالث از مفاد رأی صادره، مطلع می‌شود. (ماده ۵۷ ق.ت.آ.د.ع.ا)

● اقسام اعتراض ثالث

۱. **اعتراض ثالث اصلی:** شخص ثالث، رأیی را که در دعوای قبل صادر شده، خلاف حقوق خود بداند. در این صورت می‌تواند به آن اعتراض ثالث کند. در این خصوص باید توجه داشت که: (ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م)

- این اعتراض به موجب دادخواست به عمل می‌آید.
- باید به دادگاه صادر کننده رأی قطعی تقدیم شود.
- به طرفیت هم محکوم‌له و هم محکوم‌علیه رأی معترض‌عنه طرح می‌شود. اگر رأی، دارای چند جزء باشد و شخص ثالث به یک جزء آن معترض باشد، باید نام محکوم‌له و محکوم‌علیه همان قسمت از رأی را بنویسد و درج نام محکوم‌له و محکوم‌علیه سایر قسمت‌های رأی لازم نیست.

۲. **اعتراض ثالث طاری:** دعوایی بین دو نفر در جریان بوده است. رأی به نفع یکی از ایشان صادر شده است. شخص مذکور به استناد رأی صادره، دعوایی علیه شخص دیگری مطرح می‌کند. آن شخص ثالث می‌تواند در دعوای مطروحه، نسبت به آن رأی صادره در دعوای قبل که در حال حاضر، به عنوان دلیل علیه او مورد استناد قرار می‌گیرد، اعتراض ثالث کند. در این خصوص باید توجه داشت که: (مواد ۴۲۱ و ۴۲۳ ق.آ.د.م)

- اعتراض ثالث طاری، به موجب درخواست است و بدون تأدیه هزینه و دادخواست به عمل می‌آید.
- اعتراض ثالث طاری، محدودیت زمانی ندارد و ممکن است تا قبل از ختم رسیدگی به دعوای فعلی صورت گیرد.
- این اعتراض در دادگاه رسیدگی کننده به دعوای فعلی طرح می‌شود.
- رسیدگی به این اعتراض، بدین نحو صورت می‌گیرد که اگر دادگاه رسیدگی کننده به دعوای

فعلی، از دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه پایین‌تر نباشد (بالا‌تر یا مساوی باشد)، خود همین دادگاه، به اعتراض ثالث هم رسیدگی می‌کند؛ البته به شرط آنکه صلاحیت ذاتی رسیدگی به این دعوی را داشته باشد.

■ اگر دادگاه فعلی، از دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه پایین‌تر باشد، در این صورت به معترض ثالث بیست روز مهلت داده می‌شود تا دادخواست اعتراض ثالث خود را به دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض ثالث تقدیم کند و اگر دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای فعلی، نتیجه آن اعتراض ثالث را در رسیدگی خود مؤثر بداند، فعلاً تا تعیین نتیجه اعتراض ثالث، رسیدگی خود را متوقف می‌کند. توجه داشته باشید که در این حالت اعتراض ثالث طاری، نیازمند دادخواست و رعایت تشریفات و پرداخت هزینه دادرسی است.

■ ترتیب مقرر در بند فوق، در حالتی که دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای فعلی، برای رسیدگی به رأی مورد اعتراض ثالث، صلاحیت ذاتی نداشته باشد نیز، جاری است؛ یعنی به معترض ثالث بیست روز مهلت داده می‌شود تا دادخواست اعتراض ثالث خود را به دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض ثالث تقدیم کند و اگر دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای فعلی، نتیجه آن اعتراض ثالث را در رسیدگی خود مؤثر بداند، فعلاً تا تعیین نتیجه اعتراض ثالث، رسیدگی خود را متوقف می‌کند.

◀ سؤال: آقای صالحی، علیه آقایان کاظمی و باقری دادخواست داده و به موجب این دعوی، آقای کاظمی محکوم شده و دعوی نسبت به آقای باقری، با صدور قرار ردّ دعوی مواجه شده است. اگر شخص ثالثی بخواهد به حکمی که مبنی بر محکومیت آقای کاظمی صادر شده، اعتراض ثالث کند، باید این اعتراض را به طرفیت چه اشخاصی طرح کند؟

● جواب: این اعتراض باید علیه آقایان صالحی (محکوم‌له) و کاظمی (محکوم‌علیه) طرح شود و نیاز به درج نام آقای باقری نیست؛ زیرا معترض ثالث، به قرار ردّ دعوی که نسبت به آقای باقری صادر شده، معترض نیست و بنابراین درج نام او ضرورتی ندارد.

◀ سؤال: اگر شخصی در دادخواست اعتراض ثالث، فقط نام و مشخصات محکوم‌له یا محکوم‌علیه رأی مورد اعتراض را نوشته باشد، تکلیف چیست؟

● جواب: دادگاه قرار عدم استماع دعوی صادر می‌کند. به استناد ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م دادخواست اعتراض ثالث باید به طرفیت هم محکوم‌له و هم محکوم‌علیه طرح شود. عدم ذکر نام یکی از ایشان،

نقص شکلی تلقی نمی‌شود که مدیر دفتر بتواند اخطار رفع نقص صادر کند؛ بلکه در این حالت دعوی وفق قانون طرح نشده و در نتیجه دادگاه باید قرار عدم استماع دعوی صادر کند.

◀ **سؤال:** اگر رأیی از دادگاه بدوی، صادر و در دادگاه تجدیدنظر، تأیید شود، رسیدگی به اعتراض ثالث در صلاحیت کدام دادگاه است؟

● **جواب:** رسیدگی به این اعتراض ثالث با دادگاه تجدیدنظر است؛ زیرا رأی در آنجا قطعیت یافته است.

◀ **سؤال:** رأیی از دادگاه بدوی صادر شده است. نسبت به بخشی از رأی مزبور تجدیدنظرخواهی شده است و دادگاه تجدیدنظر در خصوص قسمت تجدیدنظرخواسته، نظر خود را اعلام داشته است (ممکن است رأی بدوی را تأیید کرده باشد یا آن را نقض کرده و رأی مقتضی صادر کرده باشد) و این نظر قطعی است. اگر شخص بخواهد نسبت به این رأی اعتراض ثالث کند، رسیدگی به این اعتراض ثالث در صلاحیت کدام دادگاه است؟

● **جواب:** اگر اعتراض ثالث به آن قسمت از رأی باشد که نسبت به آن تجدیدنظرخواهی نشده و در دادگاه بدوی قطعیت یافته، رسیدگی به اعتراض ثالث در صلاحیت همان دادگاه بدوی است و اگر اعتراض ثالث به آن قسمت از رأی باشد که نسبت به آن تجدیدنظرخواهی شده و در نتیجه در دادگاه تجدیدنظر استان قطعیت یافته، رسیدگی به اعتراض ثالث با دادگاه تجدیدنظر استان است.

● **شرایط دادخواست اعتراض ثالث:** در دادخواست اعتراض ثالث باید مفاد و شرایط زیر رعایت شود. این شرایط هم در دادخواست اعتراض ثالث اصلی و هم در دادخواست اعتراض ثالث طاری باید رعایت شود:

۱. نام و نام خانوادگی و محل اقامت معترض ثالث و نماینده او؛
۲. نام و نام خانوادگی و محل اقامت خوانده اعتراض ثالث؛
۳. مشخصات (شماره) رأی مورد اعتراض؛
۴. مشخصات دادگاه صادرکننده رأی (شماره شعبه و نام حوزه قضائی)؛
۵. سایر مشخصات دادخواست، مانند هزینه دادرسی و تعداد کافی نسخ دادخواست، در خصوص اعتراض ثالث هم باید رعایت شود. هزینه دادرسی اعتراض ثالث، ۵/۵ درصد ارزش خواسته‌ای است که نسبت به آن اعتراض شده است.

● **ضمانت اجرای شرایط دادخواست اعتراض ثالث:** اگر در دادخواست اعتراض ثالث، شرایط فوق رعایت نشده باشد، با دو حالت مواجه‌ایم: (وحدت ملاک از مواد ۵۴ و ۵۶ ق.آ.د.م)

۱. اگر نام، نام خانوادگی و اقامتگاه معترض ثالث یا نماینده او درج نشده باشد: قرار ردّ دادخواست، توسط مدیر دفتر همان شعبه بدوی یا تجدیدنظر که اعتراض ثالث به آنجا تقدیم شده، صادر می‌شود. در خصوص قابلیت اعتراض به این قرار همان اختلاف‌نظری که قبلاً در خصوص قابلیت اعتراض به قرار ردّ دادخواست مرحله بدوی بیان شده جاری است.^۱

۲. اگر سایر شرایط اعتراض ثالث رعایت نشده باشد، به‌نحو زیر عمل می‌شود:

- مدیر دفتر دادگاه بدوی یا تجدیدنظر که اعتراض ثالث به آنجا تقدیم شده، خطاب به معترض ثالث، اخطار رفع نقص صادر و به او ده روز مهلت برای رفع نقص می‌دهد.
- در صورت انقضای این مهلت ده‌روزه و عدم رفع نقص، مدیر دفتر، قرار ردّ دادخواست اعتراض ثالث را صادر کرده و به معترض ثالث ابلاغ می‌کند.
- این قرار ظرف ده روز از ابلاغ، در نزد قاضی یا قضات همان شعبه، قابل اعتراض است. نظر قاضی شعبه، قطعی است.

◀ **سؤال:** اگر نسبت به حکمی که در دادگاه تجدیدنظر صادر شده، در همان دادگاه تجدیدنظر، اعتراض ثالث طرح شود و معترض ثالث، نسبت به هزینه دادرسی اعتراض ثالث، ادّعی اعسار کرده باشد؛ رسیدگی به این ادّعی اعسار با کدام دادگاه است؟

● **جواب:** رسیدگی به این ادّعی اعسار طبق ماده ۲۴ ق.آ.د.م با همان شعبه دادگاه بدوی است که ابتدائاً به پرونده رسیدگی کرده و در صورت انحلال آن شعبه، رسیدگی با دادگاهی است که صلاحیت برای رسیدگی بدوی به پرونده داشته است.

● **اثر تعلیقی اعتراض ثالث (ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م)**

۱. اعتراض ثالث دارای اثر تعلیقی نیست؛ مگر آنکه همه شرایط زیر جمع باشد:

- معترض ثالث درخواست کند؛
- جبران ضرروزیان ناشی از اجرای رأی ممکن نباشد؛
- معترض ثالث، تأمین مناسب بسپارد. نوع (نقد یا غیرنقد بودن) و میزان این تأمین، بسته به نظر قاضی است.

۱. ر.ک: ص ۲۱۸ همین کتاب.

۲. در صورت جمع شرایط فوق، قاضی رسیدگی کننده به اعتراض ثالث، قرار تأخیر اجرای حکم را صادر می کند.

۳. این قرار برای مدت معین صادر شده و قابل تمدید است. قاضی می تواند برای تمدید آن، بر تأمینی که تعیین کرده، بیفزاید و تمدید قرار تأخیر را منوط به سپردن تأمین جدید کند.

۴. این قرار، قابل اعتراض نیست. همچنین نوع و میزان تأمین نیز قابل اعتراض نیست.

۵. اگر حکمی اجرا شده باشد و بعد از اجرا، نسبت به آن اعتراض ثالث شود، این اعتراض ثالث، مراتب اجرای حکم را به حالت قبل بازمی گرداند؛ اما اگر حکم مزبور به موجب اعتراض ثالث نقض شود، و رأیی که در نتیجه اعتراض ثالث صادر شده، نهایی شود، مراتب اجرای حکم سابق (که اکنون نقض شده) به دستور دادگاه به حالت قبل از اجرا، بازمی گردد. (ماده ۳۹ ق.ا.م.)

۶. اگر اعتراض ثالث به موجب رأی قطعی رد شود، شخص محکوم له که از توقف اجرای حکم متضرر شده، می تواند با طرح دعوی، خسارات وارده به خود را مطالبه کند.

● اثر انتقالی اعتراض ثالث

۱. اثر انتقالی، یعنی آنکه دعوی با تمام جوانب حکمی و موضوعی خود، مورد رسیدگی مجدد قرار گیرد. اثر انتقالی اعتراض ثالث، به همان قسمت و جهتی محدود و مقید است که شخص ثالث، آن جهت را خلاف حقوق خود دانسته است؛ بنابراین سایر قسمت ها و جهات رأی، مورد بازبینی واقع نمی شود.

۲. اگر اعتراض ثالث، به آن قسمت از رأی که بدان اعتراض شده، وارد نباشد، اما قسمت دیگری از رأی که مورد اعتراض ثالث واقع نشده، ایراد داشته باشد؛ دادگاه آن قسمت را نقض نمی کند.

۳. اگر رأیی که مورد اعتراض ثالث قرار گرفته، به ضرر شخص ثالث نباشد، نقض نمی شود و به قوت خود باقی می ماند؛ هر چند دارای ایرادات دیگری باشد.

۴. دادگاه در نقض رأی، فقط به بررسی قسمتی از رأی که مورد اعتراض واقع شده، اکتفا می کند و به سایر قسمت هایی که مورد اعتراض ثالث واقع نشده، رسیدگی نمی کند؛ مگر آنکه رأی، قابل تفکیک نباشد.

● رسیدگی و صدور رأی در اعتراض ثالث

۱. رسیدگی به اعتراض ثالث، مانند رسیدگی در دادگاه بدوی است؛ چه این اعتراض ثالث در دادگاه

بدوی، رسیدگی شود و چه در دادگاه تجدیدنظر.

۲. بنابر آنچه در بند فوق بیان شد، در رسیدگی به اعتراض ثالث، تشکیل جلسه دادرسی و دعوت از طرفین، الزامی است. نمی‌توان بدون تشکیل جلسه، حکم مورد درخواست اعتراض ثالث را تأیید یا نقض کرد.

۳. دادگاه می‌تواند در اعتراض ثالث به ادله مورد نیاز، رسیدگی کند؛ برای مثال، قرار کارشناسی صادر کند یا به استماع شهادت شهود بپردازد.

۴. اگر اعتراض ثالث، وارد باشد، دادگاه حکم را نقض و حکم مقتضی صادر می‌کند.

۵. رأیی که پس از اعتراض ثالث صادر می‌شود، ممکن است دارای سهو قلم باشد. سهو قلم به همان ترتیبی که سابقاً بیان شد، توسط همان دادگاه صادرکننده رأی تصحیح می‌شود.^۱

● **دعاوی طاری در اعتراض ثالث:** در اعتراض ثالث، هیچ دعاوی طاری، مانند جلب ثالث و ورود ثالث راه ندارد.

● اعتراض به نتیجه اعتراض ثالث

۱. رأیی که پس از اعتراض ثالث صادر می‌شود، اگر از دادگاه بدوی صادر شده باشد، می‌تواند قابل تجدیدنظر باشد و اگر از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد، قابل تجدیدنظر نیست.

۲. رأیی که پس از اعتراض ثالث صادر می‌شود، می‌تواند قابل فرجام، اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث مجدد باشد.

۳. در خصوص پاسخ این سؤال که در صورت غایب بودن خواننده اعتراض ثالث، آیا او می‌تواند نسبت به حکمی که به واسطه اعتراض ثالث صادر شده، واخواهی کند، برخی نویسندگان،^۲ به طور مطلق پاسخ منفی داده و واخواهی نسبت به احکام حاصل از اعتراض ثالث را نپذیرفته‌اند.^۳

۱. ر.ک: صص ۳۱۹ و ۳۲۰ همین کتاب.

۲. شمس، عبدالله، *بین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۲، مطلب ش ۱۰۴۵.

۳. این نظر نتایج ناعادلانه‌ای را به بار می‌آورد. از همین رو در این خصوص باید قائل به تفکیک شد؛ لذا اگر وقت رسیدگی به خواننده دعاوی اصلی، ابلاغ واقعی نشود و او در جریان دادرسی دعاوی اصلی حاضر نباشد و سپس درخواست اعتراض ثالث نیز به او ابلاغ واقعی نشده و او در جریان اعتراض ثالث قرار نگیرد، در این صورت باید نتیجه اعتراض ثالث را توسط او قابل واخواهی دانست؛ ولی اگر هر یک از شرایط فوق برقرار نباشد، مانند آنکه خواننده در جریان دادرسی اصلی قرار گرفته باشد، در این صورت نمی‌توان حکم صادره را نسبت به او غیابی دانست. (وحدت ملاک از ماده ۳۶۴ قانون آ.د.م.)

◀ مبحث چهاردهم / اعاده دادرسی (مواد ۴۲۶ تا ۴۴۱ ق.آ.د.م)

- **اعاده دادرسی:** رسیدگی مجدد به پرونده توسط همان دادگاه صادرکننده حکم قطعی، به دلیل وجود جهات خاص مذکور در قانون را «اعاده دادرسی» گوئیم. به عبارت دیگر، جهاتی وجود دارد که در صورت برقراری آن جهات، دادگاه می تواند به درخواست یکی از طرفین دعوی، مجدداً به پرونده رسیدگی کند.

● اوصاف اعاده دادرسی

۱. جزء روش های فوق العاده شکایت از رأی است؛ زیرا محدود به جهات خاص است.
۲. اعاده دادرسی از حیث موضوع، محدودیت ندارد؛ بنابراین نسبت به هر پرونده ای با هر موضوعی ممکن است رخ دهد.
۳. رسیدگی به آن، در صلاحیت دادگاه صادرکننده حکم قطعی است.
۴. بنابر بند فوق، اعاده دادرسی جزء روش های عدولی شکایت از رأی است.

● آرای قابل اعاده دادرسی

۱. فقط نسبت به احکام قطعی، امکان پذیر است؛ بنابراین در خصوص قرارها، اعاده دادرسی راه ندارد. (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م)
۲. در خصوص احکام نیز تا قبل از قطعیت، یعنی تا قبل از منتفی شدن طرق عادی شکایت از رأی (واخواهی و تجدیدنظر) یا ساقط کردن حق واخواهی و تجدیدنظر، اعاده دادرسی ممکن نیست.
۳. احکام دیوان عدالت اداری نیز قابل اعاده دادرسی است. (ماده ۹۸ ق.ت.آ.د.د.ع.ا)

۴. نسبت به رأی داور، در قواعد داوری داخلی اعاده دادرسی پیش‌بینی نشده، اما در خصوص رأی داور در قانون داوری تجاری بین‌المللی، اعاده دادرسی به رسمیت شناخته شده است. (بند ۱ ماده ۳۳ ق.د.ت.ب)

● اعاده دادرسی نسبت به رأی دیوان عالی کشور

۱. از آنجایی که در دیوان عالی کشور، رسیدگی ماهیتی صورت نمی‌گیرد و با توجه به اینکه در دیوان عالی کشور، رأی به معنای اخص صادر نمی‌شود و صرفاً به تأیید یا نقض رأی صادره اکتفا می‌شود؛ بنابراین رأی دیوان عالی کشور که صرفاً دال بر تأیید یا نقض رأی فرجام‌خواسته است، قابل اعاده دادرسی نیست.

۲. دیوان عالی کشور حکم صادر نمی‌کند که قابل اعاده دادرسی باشد؛ اما اگر حکمی در دیوان عالی کشور، تأیید شده باشد، همچنان می‌توان نسبت به آن حکم، تقاضای اعاده دادرسی کرد.

۳. اگر پرونده‌ای در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و نسبت به این پرونده، تقاضای اعاده دادرسی شود، این تقاضا باید به دیوان عالی کشور تقدیم شود و دیوان عالی آن را به دادگاه صادرکننده حکم می‌فرستد. اگر دادگاه صادرکننده حکم، این تقاضا را بپذیرد؛ یعنی نسبت به آن قرار قبول اعاده دادرسی صادر کند، فعلاً رسیدگی در دیوان عالی کشور متوقف می‌شود. (تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م)

۴. برخی نویسندگان،^۱ عقیده دارند اگر حکمی در دیوان عالی کشور ابرام شده باشد، باید درخواست اعاده دادرسی نسبت به آن حکم به دیوان عالی کشور تقدیم شود تا دیوان عالی، این درخواست را جهت رسیدگی به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع دهد.^۲ این نظر، فاقد مبنای قانونی است. به عبارت دیگر، در قانون، چنین ترتیبی مقرر نشده است.

● جهات اعاده دادرسی (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م)

۱. موضوع حکم، مورد ادعای خواهان نبوده باشد؛ مانند آنکه خواسته خواهان، صدور حکم

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی منی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۹۴۶.

۲. ایشان این ترتیب را از آن‌رو لازم دانسته‌اند که مرجع تالی، رأی مرجع عالی را نقض نکند. به عبارت دیگر، با ارجاع دادخواست اعاده دادرسی توسط مرجع عالی به مرجع تالی، درواقع خود مرجع عالی، مجوز فسخ رأی خود را به مرجع تالی بدهد؛ اما این ترتیب خلاف قانون و زحمتی بی‌دلیل است؛ چرا که دیوان عالی کشور، رسیدگی ماهیتی نکرده و در ماهیت دعوی نظری نداده که برای جلوگیری از نقض رأی دیوان، بخواهیم این ترتیب صوری را به اشخاص تحمیل کنیم؛ بنابراین کافی است که دادخواست اعاده دادرسی، مستقیماً به همان دادگاه صادرکننده حکم قطعی تقدیم شود.

نسبت به تخلیه ملکی باشد، ولی دادگاه علاوه بر تخلیه، حکم به پرداخت اجور معوقه نیز صادر کند.

۲. حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد. برای مثال، شخصی بابت هشتاد میلیون تومان، دادخواست بدهد؛ اما قاضی طرف مقابل را به صد میلیون تومان محکوم کند. یا آنکه شخصی ده میلیون تومان از وجه یک فقره چک سی میلیون تومانی را مطالبه کند؛ اما دادگاه نسبت به کل سی میلیون رأی صادر کند.

۳. وجود تضاد در مفاد یک حکم که ناشی از استناد به اصول یا مواد متضاد باشد؛ مانند آنکه دادگاه در رأی صادره، نسبت به بطلان قرارداد استدلال کرده باشد، ولی در نهایت حکم به تأیید فسخ آن قرارداد صادر کند. با توجه به اینکه قرارداد باطل، گان لم یکن است و قابل فسخ نیست، مفاد چنین حکمی، دارای تضاد است.

۴. حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوی و اصحاب آن، که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده، متضاد باشد، بدون آنکه سبب قانونی، موجب این مغایرت باشد. در این خصوص توجه داشته باشید که:

- برای اعاده دادرسی به استناد این جهت، چهار وحدت شرط است:
 - وحدت موضوع دو دعوی؛
 - وحدت سبب دو دعوی؛
 - وحدت اصحاب دو دعوی؛
 - وحدت دادگاه صادرکننده رأی دو دعوی.
- این تعارض در صورتی از موجبات اعاده دادرسی است که هر دو حکم، قطعی شده باشد.
- مغایرت بین دو حکم، از جهات اعاده دادرسی است، نه مغایرت بین یک حکم و یک قرار. مغایرت یک حکم و یک قرار، از موجبات اعاده دادرسی نیست؛ اما از جهات فرجام‌خواهی است.
- این جهت در صورتی موجب اعاده دادرسی است که هر دو حکم متعارض از یک دادگاه صادر شده باشد. البته منظور از یک دادگاه، صرفاً یک شعبه نیست؛ بلکه ممکن است دو حکم، از یک شعبه یا از دو شعبه هم‌عرض (ذاتاً هم‌صلاحیت) از یک حوزه قضائی صادر شده باشد.

۵. طرف مقابل درخواست‌کننده اعاده دادرسی، حيله و تقلبى به کار برده که در حکم دادگاه مؤثر بوده است. در این خصوص باید توجه داشت که:

- حيله و تقلب باید به موجب یک رأى نهایی، اثبات شود.
- حيله و تقلب نماینده طرف مقابل نیز از موجبات اعاده دادرسی است. حيله و تقلب شخص ثالث از موجبات اعاده دادرسی نیست؛ مگر آنکه شخص ثالث با هماهنگی و تبانی طرف مقابل حيله و تقلب به کار برده باشد.
- حيله و تقلب در صورتی موجب اعاده دادرسی است که در رأى دادگاه، مؤثر باشد؛ اعم از آنکه تنها دلیل باشد یا بخشی از ادله.
- برخی از مصادیق حيله و تقلب عبارت‌اند از: حاضر کردن شخصی غیر از خوانده در جلسه دادرسی و اخذ اقرار از او، تبانی با وکیل طرف مقابل، عدم درج برخی از خواسته‌ها و محتویات دادخواست اصلی در نسخه دوم دادخواست که به خوانده ابلاغ شده است، معرفی محلی غیر از محلی که قرار تحقیق محلی یا معینه محل باید در آنجا انجام شود، معرفی شهود کذب به دادگاه و استماع شهادت ایشان.
- سوگند کذب از مصادیق حيله و تقلب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا همراه با مانور متقلبانه‌ای نیست. مضافاً اینکه طبق ماده ۱۳۳۱ ق.م در دعوی، اظهاری خلاف آن پذیرفته نیست. با وجود این، بعضی از نویسندگان، سوگند کذب را نوعی حيله و تقلب و از موجبات اعاده دادرسی دانسته‌اند.^۱

۶. حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم، جعلی بودن آنها ثابت شده باشد. در این خصوص باید توجه داشت که:

- جعلیت اسناد باید به موجب رأى نهایی حقوقی مبنی بر بی‌اعتباری سند یا رأى قطعی کیفری مبنی بر جرم جعل، اثبات شود.
- اگر جاعل فوت کرده باشد، طرح شکایت کیفری برای اثبات جرم جعل، منتفی است و می‌توان برای اثبات جعل، به‌طرفیت وراثت او دعوی حقوقی طرح کرد و سپس به‌استناد رأى نهایی حقوقی مبنی بر جعلیت و بطلان سند، تقاضای اعاده دادرسی کرد.

۷. پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست‌کننده اعاده

۱. البته برخی حقوق دانان سوگند کذب را از مصادیق حيله و تقلب و در نتیجه موجب اعاده دادرسی دانسته‌اند. ر.ک: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۹۶۰.

دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یادشده در جریان دادرسی، مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است. تفاوتی ندارد که این سند، یک سند کاغذی باشد یا یک سند دیجیتالی (داده‌پیام) باشد. (ماده ۶ ق.ت.ا) در این خصوص باید توجه داشت که مکتوم‌بودن سند، بر دو قسم است:

▪ **مکتوم‌بودن مادی سند:** گاه پس از صدور رأی، سند جدیدی یافت می‌شود که در جریان دادرسی مکتوم بوده است.

▪ **مکتوم‌بودن حکمی سند:** گاه بحث بر سر یک سند مادی نیست؛ بلکه در جریان دادرسی، حقیقتی وجود داشته که هیچ سندی در خصوص آن موجود نبوده و این حقیقت، بعدها تبدیل به یک سند شده است. گرچه این مورد، در نص ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م که جهات اعاده دادرسی را بیان کرده، پیش‌بینی نشده، اما برخی با وحدت ملاک از بند ۷ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م این مورد را نیز به‌منزله مکتوم‌بودن سند دانسته و آن را از موجبات اعاده دادرسی دانسته‌اند؛ مانند آنکه در خصوص قراردادی، حکمی مبنی بر محکومیت خریدار به پرداخت ثمن صادر شود و پس از مدتی، حکم دیگری صادر شود که دلالت بر بطلان آن قرارداد از روز ابتدا دارد. این حکم دوم، در حکم یک سند و مدرک است که در جریان رسیدگی به پرونده اول، در حکم مکتوم بوده و بعداً ظاهر شده است؛ بنابراین می‌توان به‌استناد آن در خصوص حکمی که سابقاً مبنی بر الزام به پرداخت ثمن صادر شده، درخواست اعاده دادرسی کرد؛ چرا که در صورت بطلان یک قرارداد، مبنای قانونی برای پرداخت ثمن وجود ندارد.

به‌عنوان مثالی دیگر در این خصوص، فرضی را در نظر بگیرید که رأی دادگاه، به‌استناد یک استعلام دولتی صادر می‌شود و سپس آن اداره دولتی، در استعلام بعدی بیان می‌کند که پاسخ قبلی‌اش صحیح نبوده است. می‌توان به‌استناد پاسخ جدید به استعلام، تقاضای اعاده دادرسی کرد و این نیز، نوعی مکتوم‌بودن حکمی سند است.

۸. اثبات اصالت یک سند به‌موجب حکم قطعی کیفری، وقتی که در جریان رسیدگی به دعوای حقوقی، آن سند در شمار ادله بوده و به‌دلیلی مانند انکار یا تردید، از اعداد دلایل شخص خارج شده است. (ماده ۲۲۷ ق.آ.د.م) در این خصوص توجه داشته باشید که:

▪ اگر در جریان دادرسی حقوقی، نسبت به اصالت سندی، تعرض (انکار، تردید یا ادعای جعل) شده باشد و به هر دلیل (مانند عدم ارائه سند در مهلت مقرر یا ناتوانی شخص ارائه‌کننده در

اثبات اصالت سند)، آن سند از عداد دلایل ارائه کننده خارج شود؛ ولی بعداً به موجب حکم قطعی کیفری، اصالت سند ثابت شود، در این صورت می توان به استناد حکم قطعی کیفری، نسبت به حکمی که قبلاً در دعوای حقوقی صادر شده، تقاضای اعاده دادرسی کرد.

■ این بند در صورتی از موجبات اعاده دادرسی است که اثبات اصالت سند مزبور، در حکم مورد اعاده دادرسی مؤثر باشد.

◀ سؤال: اگر سندی که در جریان دادرسی موجود ولی مکتوم بوده است، به طور مجرمانه به دست شخصی برسد، آیا می تواند به استناد آن تقاضای اعاده دادرسی نماید؟ برای مثال، اگر شخصی سندی به نفع خود داشته باشد که این سند در اختیار طرف مقابل است و بعد از صدور حکم، محکوم علیه این سند را از طرف مقابل سرقت کند، آیا می تواند به استناد آن تقاضای اعاده دادرسی کند؟

● جواب: در قانون صرف پیداشدن یا به دست آمدن سند مکتوم از موجبات اعاده دادرسی دانسته شده است و استثنائی در این خصوص مشاهده نمی شود. درست است که شخص محکوم علیه در صورت ارتکاب جرم و تحصیل سند با روش های مجرمانه به دلیل اقدام مجرمانه ای که انجام داده است، مجازات می شود، اما نمی توان چشم را بر حقیقتی که به واسطه آن سند کشف شده است، بست. ارتکاب اعمال مجرمانه برای تحصیل آن سند، مورد مجازات قرار می گیرد؛ اما حقایقی که به واسطه آن سند، به دست آمده است، می تواند از موجبات اعاده دادرسی نسبت به حکم صادره در دعوای حقوقی باشد.

◀ سؤال: آیا اثبات کذب شهادت شهود از موجبات اعاده دادرسی است یا خیر؟

● جواب: اگر شاهد یا شهود با طرفی که به نفع او شهادت داده اند، تبانی کرده باشند که علی الاصول نیز چنین است، در این صورت موضوع مشمول بند ۵ ماده ۴۲۶ (حیله و تقلب طرف مقابل) است و بنابراین از موجبات اعاده دادرسی است.

◀ سؤال: حکمی، مستند دعوایی دیگر قرار گرفته، یعنی به استناد یک حکم، در یک دعوای دیگر، رسیدگی صورت گرفته و حکم دیگری صادر شده است. سپس حکم اول بر اثر اعاده دادرسی نقض شده است. آیا می توان نقض حکم اول را که به عنوان مستند دعوای دیگری استفاده شده، به عنوان جهت اعاده دادرسی نسبت به دعوای دوم قرار داد؟ به عبارت دیگر، آیا می توان به دلیل نقض حکم اول، نسبت به حکم صادره در دعوای دوم تقاضای اعاده

دادرسی کرد؟

● **جواب:** در این خصوص اختلاف هست. با توجه به اینکه این مورد جزء جهات اعاده دادرسی در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. درج نشده است، برخی حقوق دانان^۱ اعتقاد دارند که در این صورت نمی توان بدین جهت، نسبت به حکم دوم درخواست اعاده دادرسی کرد و فقط شخص زیان دیده می تواند از طرف مقابل، مطالبه خسارت کند.^۲

● احکام جهات اعاده دادرسی

۱. جهات اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. حصری است؛ زیرا اعاده دادرسی در شمار روش های فوق العاده شکایت از رأی است؛ بنابراین در این خصوص نمی توانیم جهتی به جهات مندرج در قانون بیفزاییم. مضافاً اینکه بعد از ختم رسیدگی و صدور رأی، رسیدگی مجدد دادگاه به پرونده، امری خلاف قاعده است و بنابراین نمی توان مصادیق آن را با قیاس گسترش داد.

۲. باید جهت یا جهات اعاده دادرسی در درخواست اعاده دادرسی قید شود. (بند ۴ ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م.)

۳. دادگاه نمی تواند غیر از جهت مذکور در درخواست اعاده دادرسی، به سایر جهات رسیدگی کند. (ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م.)

● **مغایرت احکام در پرونده های یکسان:** اگر در خصوص دو پرونده با موضوع واحد، سبب واحد و اصحاب واحد، دو حکم متضاد صادر شود، دو حالت وجود دارد:

۱. اگر هر دو حکم، از یک دادگاه صادر شده باشد (منظور از یک دادگاه، یک شعبه یا دو شعبه از یک حوزه قضائی است): در این حالت، هم حق اعاده دادرسی ایجاد می شود و هم حق فرجام خواهی. البته ایجاد حق فرجام خواهی منوط به آن است که موضوع پرونده در شمار موضوعات قابل فرجام باشد؛ زیرا همان طور که مشاهده شد فرجام خواهی از حیث موضوع، دارای محدودیت است. (بند ۴ ماده ۳۷۱ و بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م.)

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۱۰۰۸.

۲. به این نظر انتقاداتی وارد است. یک انتقاد عمده آن است که در بسیاری از موارد، خصوصاً در دعاوی غیرمالی مانند طلاق، حکم به جبران خسارت نمی تواند راه گشا باشد. برای مثال، اگر حکم دوم که به استناد حکم اول، اخذ شده، حکم طلاق باشد، چگونه می توان جبران خسارت مالی را مقرر نمود؟ اگر بند ۷ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. را به نحو موسع و آن گونه که در این کتاب بیان شد، تفسیر کنیم، این امر را نیز می توان از جهات اعاده دادرسی دانست.

۲. اگر دو حکم، از دو دادگاه مختلف صادر شده باشد: فقط فرجام‌خواهی امکان‌پذیر است. البته همان‌طور که بیان شد، ایجاد حق فرجام‌خواهی منوط به آن است که موضوع پرونده، در شمار موضوعات قابل فرجام باشد.^۱ (بند ۴ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م)

● **تفاوت فرجام با اعاده دادرسی به دلیل مغایرت دو رأی در دعاوی یکسان:** اگر به دلیل مغایرت دو رأی، اقدام به فرجام یا اعاده دادرسی نماییم، با تفاوت‌های زیر مواجه‌ایم:

۱. **در صورت فرجام‌خواهی:** رأی مؤخرالصدور نقض بلارجاع می‌شود. دیوان عالی کشور رأی اول را نیز بررسی می‌کند. اگر رأی اول موافق قانون باشد تأیید شده و در غیر این صورت آن هم نقض می‌شود. البته نقض رأی اول، منوط بدان است که نسبت به آن هم فرجام‌خواهی شده باشد. (ماده ۳۷۶ ق.آ.د.م)

۲. **در صورت اعاده دادرسی:** در این حالت صرفاً رأی مؤخرالصدور نقض می‌شود و رأی اول به قوت خود باقی می‌ماند. (ماده ۴۳۹ ق.آ.د.م)

● **شرایط دادخواست اعاده دادرسی:** در دادخواست اعاده دادرسی، باید مفاد و شرایط زیر رعایت شود. این شرایط، هم در دادخواست اعاده دادرسی اصلی و هم در دادخواست اعاده دادرسی طاری باید رعایت شود: (ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م)

۱. نام و نام خانوادگی و محل اقامت متقاضی اعاده دادرسی و نماینده او؛

۲. نام و نام خانوادگی و محل اقامت خوانده اعاده دادرسی؛

۳. مشخصات (شماره) حکمی که مورد درخواست اعاده دادرسی است؛

۴. مشخصات دادگاه صادرکننده حکم (شماره شعبه و نام حوزه قضائی)؛

۵. جهت یا جهاتی که موجب درخواست اعاده دادرسی شده است؛

۶. سایر مشخصات دادخواست، مانند هزینه دادرسی و تعداد کافی نسخ دادخواست، در خصوص اعاده دادرسی هم باید رعایت شود. هزینه اعاده دادرسی ۵/۵ درصد ارزش خواسته‌ای است که نسبت به آن درخواست اعاده دادرسی شده است.

۱. برای فرضی که دو حکم متعارض، از دو دادگاه مختلف صادر شده و در نتیجه قابل اعاده دادرسی نیست و موضوع پرونده نیز در شمار پرونده‌های قابل فرجام نیست، هیچ راه چاره‌ای در قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی نشده است. درخواست از رئیس قوه قضائیه برای اعمال ماده ۱۸ ق.ت.د.ع.ا (اعاده دادرسی ویژه)، اگر پذیرفته شود، تنها راه برای چنین مواردی است.

● **ضمانت اجرای شرایط دادخواست اعاده دادرسی:** اگر در دادخواست اعاده دادرسی، شرایط فوق رعایت نشده باشد، با دو حالت مواجه‌ایم:

۱. اگر نام، نام خانوادگی و اقامتگاه متقاضی اعاده دادرسی یا نماینده او درج نشده بود: قرار ردّ دادخواست توسط مدیر دفتر همان شعبه بدوی یا تجدیدنظر که درخواست اعاده دادرسی به آنجا تقدیم شده، صادر می‌شود. در خصوص قابلیت اعتراض به این قرار، همان اختلاف‌نظری که قبلاً در خصوص قابلیت اعتراض به قرار ردّ دادخواست مرحله بدوی بیان شد^۱ جاری است.
۲. اگر سایر شرایط در دادخواست اعاده دادرسی رعایت نشده باشد، به‌نحو زیر عمل می‌شود:
 - مدیر دفتر دادگاه بدوی یا تجدیدنظر که درخواست اعاده دادرسی به آنجا تقدیم شده، خطاب به متقاضی اعاده دادرسی، اخطار رفع نقص صادر کرده و به او ده روز مهلت برای رفع نقص می‌دهد.
 - در صورت انقضای این مهلت ده‌روزه و عدم رفع نقص، مدیر دفتر، قرار ردّ دادخواست صادر و به متقاضی اعاده دادرسی ابلاغ می‌کند.
 - این قرار ظرف ده روز از ابلاغ، در نزد قاضی یا قضات همان شعبه، قابل اعتراض است. نظر قاضی شعبه، قطعی است.

◀ **سؤال:** اگر نسبت به حکمی که در دادگاه تجدیدنظر صادر شده، در همان دادگاه تجدیدنظر، دادخواست اعاده دادرسی طرح شود و متقاضی اعاده دادرسی، نسبت به هزینه دادرسی اعاده دادرسی، ادّعی اعسار کرده باشد؛ رسیدگی به این ادّعی اعسار با کدام دادگاه است؟

● **جواب:** رسیدگی به این ادّعی اعسار طبق ماده ۲۴ ق.آ.د.م با همان شعبه دادگاه بدوی است که ابتدائاً به پرونده رسیدگی کرده و در صورت انحلال آن شعبه، رسیدگی با دادگاهی است که صلاحیت برای رسیدگی بدوی به پرونده داشته است.

● **قرار قبول اعاده دادرسی:** دادگاه قبل از رسیدگی به اعاده دادرسی، باید در خصوص قبول یا ردّ اعاده دادرسی تصمیم‌گیری کند. (تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م) قبول اعاده دادرسی بدین معنا است که دادگاه، دادخواست اعاده دادرسی مزبور را دربردارنده برخی از جهات اعاده دادرسی می‌داند. در

۱. ر.ک: ص ۲۱۸ همین کتاب.

این خصوص باید توجه داشت که:

۱. وجه مشخصه مهم اعاده دادرسی که در سایر طرق شکایت از رأی وجود ندارد، این است که صرف درخواست اعاده دادرسی و ادعای وجود جهات اعاده دادرسی، دادگاه را مکلف به رسیدگی به اعاده دادرسی نمی‌کند؛ بلکه دادگاه در صورتی مکلف به رسیدگی به اعاده دادرسی است که متقاضی اعاده دادرسی در دادخواست اعاده دادرسی، دلایلی برای تحقق جهات اعاده دادرسی اقامه کرده باشد.

۲. قرار قبول اعاده دادرسی، به منزله پذیرش دفاعیات متقاضی اعاده دادرسی و نقض رأی معترض عنه نیست؛ بلکه به معنای آن است که متقاضی اعاده دادرسی، تقاضای خود را به بعضی جهات اعاده دادرسی (مذکور در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م) استوار کرده و در نتیجه تقاضای او قابل رسیدگی است. به عبارت دیگر، این قرار بدین معنا است که به موجب تشکیل جلسه دادرسی، صحت یا سقم ادعای او رسیدگی خواهد شد. این قرار به معنای آن نیست که ادعاهای متقاضی اعاده دادرسی قبول و حکم صادره نقض شده؛ بلکه این قرار صرفاً موجب تشکیل جلسه برای رسیدگی به اعاده دادرسی و صحت یا سقم ادعاهای متقاضی اعاده دادرسی خواهد بود.

۳. تصمیم‌گیری جهت قبول اعاده دادرسی نیاز به تشکیل جلسه دادرسی و دعوت از طرفین ندارد.

۴. این قرار قابل اعتراض و تجدیدنظر نیست.

۵. با توجه به اینکه این قرار قابل اعتراض نیست، نیاز به ابلاغ به طرفین دعوی ندارد.

۶. با توجه به اینکه این قرار نیاز به ابلاغ به طرفین دعوی ندارد، بنابراین پاکنویس (دادنامه) نمی‌شود.

۷. اگر دادگاه، درخواست اعاده دادرسی را واجد هیچ یک از جهات قانونی اعاده دادرسی نداند، به ماهیت اعاده دادرسی رسیدگی نمی‌کند و قرار رد اعاده دادرسی را صادر می‌کند. اگر این قرار از دادگاه بدوی صادر شده باشد، حسب‌مورد با توجه به موضوع دعوی، ممکن است قابل تجدیدنظر باشد.

● مهلت اعاده دادرسی

۱. مهلت اعاده دادرسی مانند سایر طرق اعتراض به آرای حقوقی، بیست روز (نسبت به مقیمین داخل) یا دو ماه (نسبت به مقیمین خارج از کشور) است. (ماده ۴۲۷ ق.آ.د.م)

۲. اگر وکیل دارای حق درخواست اعاده دادرسی نباشد، باید روز ابلاغ رأی به موکل را، معیار آغاز مهلت اعاده دادرسی دانست، نه روز ابلاغ رأی به وکیل را.

۳. در صورت اعاده دادرسی خارج از مهلت، دادگاهی که این تقاضا به آنجا تقدیم شده و صلاحیت رسیدگی به آن را دارد، قرار ردّ درخواست اعاده دادرسی را صادر می‌کند.

۴. اگر این قرار از دادگاه بدوی صادر شده باشد، از آنجا که جزء قرارهای قابل تجدیدنظر است، ظرف بیست روز قابل تجدیدنظر است.

● **آغاز مهلت اعاده دادرسی:** سؤال آن است که مهلت بیست‌روزه یا دوماهه اعاده دادرسی از چه تاریخی آغاز می‌شود. آغاز مهلت اعاده دادرسی، بستگی بدان دارد که اعاده دادرسی مستند به چه جهتی است. در این خصوص با حالات زیر مواجه‌ایم:

۱. اگر اعاده دادرسی به‌استناد یکی از جهات زیر صورت گرفته باشد، مهلت اعاده دادرسی از تاریخ ابلاغ حکم قطعی یا قطعیت حکم ابلاغی آغاز می‌شود: (ماده ۴۲۷ ق.آ.د.م)

- موضوع حکم، مورد ادعای خواهان نبوده باشد؛
- حکم به‌میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد.
- وجود تضاد در مفاد یک حکم، که ناشی از استناد به اصول یا مواد متضاد باشد.

۲. اگر اعاده دادرسی به‌استناد جهت زیر صورت گرفته باشد، مهلت اعاده دادرسی از تاریخ آخرین ابلاغ آغاز می‌شود: (ماده ۴۲۸ ق.آ.د.م)

- حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوی و اصحاب آن، که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده، متضاد باشد؛ بدون آنکه سبب قانونی موجب این مغایرت باشد.

۳. اگر اعاده دادرسی به‌استناد یکی از جهات زیر صورت گرفته باشد، مهلت اعاده دادرسی از تاریخ ابلاغ رأی نهایی مبنی بر حيله یا رأی نهایی مبنی بر جعلیت سند آغاز می‌شود: (ماده ۴۲۹ ق.آ.د.م)

- طرف مقابل درخواست‌کننده اعاده دادرسی، حيله و تقلبی به کار برده که در حکم دادگاه مؤثر بوده است.

- حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم، جعلی بودن آنها ثابت شده باشد.

۴. اگر اعاده دادرسی به‌استناد جهت زیر صورت گرفته باشد، مهلت اعاده دادرسی از تاریخ وصول سند یافته‌شده یا اطلاع از وجود آن، آغاز می‌شود: (ماده ۴۳۰ ق.آ.د.م)

▪ پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست‌کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یادشده در جریان دادرسی، مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است.

به نظر می‌رسد که در این حالت باید در خصوص تاریخ وصول یا اطلاع از وجود سند مکتوم، اصل را بر صحت اظهار متقاضی اعاده دادرسی دانست و اعاده دادرسی او را پذیرفت؛ مگر آنکه طرف مقابل اثبات کند که متقاضی اعاده دادرسی، در تاریخی زودتر، از وجود سند مطلع بوده است.

◀ سؤال: در بند ۴ فوق بیان شد که اگر جهت اعاده دادرسی، به دست آمدن اسناد و مدارک جدید باشد، آغاز مهلت اعاده دادرسی، از تاریخ وصول آن اسناد و مدارک یا از تاریخ اطلاع از وجود آنها است. سؤال آن است که کدام تاریخ، ملاک عمل است؟ تاریخ وصول آن اسناد و مدارک یا تاریخ اطلاع از وجود آنها، هرچند آن اسناد و مدارک هنوز به متقاضی اعاده دادرسی، واصل نشده باشد؟

● جواب: به صرف اطلاع از وجود یک سند، نمی‌توان تقاضای اعاده دادرسی کرد؛ چرا که برای اعاده دادرسی لازم است که تصویر سند، به عنوان یک دلیل جدید، به دادگاه ارائه شود و در صورت نیاز، اصل سند به دادگاه ارائه شود تا اصالت آن بررسی شود؛ بنابراین باید آغاز مهلت اعاده دادرسی را اصولاً از تاریخ وصول آن سند دانست. البته اگر سند مزبور در ادارات دولتی، شهرداری یا بانک‌های دولتی باشد و شخص بخواهد به استناد آن سند، تقاضای اعاده دادرسی کند، با توجه به اینکه اصل سند در اختیار او نیست و صرفاً می‌خواهد به استناد ماده ۲۱۲ ق.آ.د.م بدان استناد کند، باید آغاز مهلت اعاده دادرسی را از تاریخ اطلاع از وجود آن سند بدانیم، نه از تاریخ وصول آن سند؛ چرا که اساساً در این حالت سند به او واصل نمی‌شود؛ که قرار باشد تاریخ وصول سند را ملاک عمل قرار دهیم.

● تمدید مهلت اعاده دادرسی

۱. در صورت وجود عذرهای چهارگانه مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م مهلت تقاضای اعاده دادرسی تمدید می‌شود. در این خصوص باید توجه داشت که:

▪ این عذرهای چهارگانه عبارت‌اند از:

- بیماری مانع حرکت؛

- فوت یکی از والدین، همسر یا اولاد؛ (البته گرچه قانون‌گذار بیان نکرده فوت ایشان تا

چند روز، عذر موجه محسوب می‌شود؛ ولی به نظر می‌رسد که باید فوت ایشان را تا هفت روز عذر موجه دانست.)

- حوادث قهری؛

- توقیف یا در حبس بودن. (البته منظور توقیف یا حبس غیرقانونی، مانند آدم‌ربایی یا توقیف و حبسی است که شخص قدرت تقدیم درخواست اعاده دادرسی را به دفتر زندان یا بازداشتگاه نداشته باشد.)

■ موارد چهارگانه فوق، در صورتی موجب تمدید مهلت تقاضای اعاده دادرسی است که در پایان مهلت تقاضای اعاده دادرسی برقرار باشد. به عبارت دیگر، این معاذیر چهارگانه در صورتی موجب تمدید مهلت تقاضای اعاده دادرسی است که آخرین روز مهلت اعاده دادرسی با یکی از این معاذیر مصادف باشد؛ اما اگر یکی از این معاذیر چهارگانه در اثنای مدت تقاضای اعاده دادرسی حادث شود و در همان اثنای مدت برطرف شود، از موجبات تمدید مهلت نیست.

■ متقاضی اعاده دادرسی باید در دادخواست اعاده دادرسی، عذر خود را برای قاضی ذکر کند و اثبات کند. دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض، باید بررسی کند که آیا معاذیر ادعایی وجود دارد یا خیر؟ اگر دادگاه مزبور ادعای وجود عذر را مردود دانست، قرار ردّ دادخواست اعاده دادرسی را صادر می‌کند. اگر این قرار از دادگاه بدوی صادر شده باشد، از آنجا که جزء قرارهای قابل تجدیدنظر است، ظرف بیست روز قابل تجدیدنظر است.

۲. اگر بعد از ابلاغ حکم و در مهلت تقاضای اعاده دادرسی، شخصی که حق تقاضای اعاده دادرسی دارد، قبل از تقاضای اعاده دادرسی، فوت کند، حکم مجدداً به وراثت او ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به وراثت داده می‌شود. (مواد ۳۳۷ و ۴۳۱ ق.آ.د.م)

۳. اگر بعد از ابلاغ حکم و در مهلت تقاضای اعاده دادرسی، شخصی که حق تقاضای اعاده دادرسی دارد، قبل از تقاضای اعاده دادرسی، محجور شود، یعنی دچار جنون یا سفه شود، حکم مجدداً به قیم او ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به قیم او داده می‌شود. (مواد ۳۳۷ و ۴۳۱ ق.آ.د.م) البته باید توجه داشت که:

■ در صورت سفیه شدن، اگر حکم صادره ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد حکم به قیم نیست و مهلت تقاضای اعاده دادرسی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا سفیه از تصرف در امور غیرمالی خود ممنوع نیست.

۴. اگر بعد از ابلاغ حکم و در مهلت تقاضای اعاده دادرسی، شخصی که حق تقاضای اعاده دادرسی دارد، قبل از تقاضای اعاده دادرسی، ورشکسته شود، حکم مجدداً به اداره تصفیه یا مدیر تصفیه او ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به مدیر تصفیه یا اداره تصفیه او داده می‌شود. (مواد ۳۳۷ و ۴۳۱ ق.آ.د.م) البته باید توجه داشت که:

▪ در صورت ورشکستگی، اگر حکم صادره، ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد حکم به مدیر تصفیه نیست و مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا ورشکسته از تصرف در امور غیرمالی خود ممنوع نیست.

۵. اگر سمت شخصی که حق اعتراض به حکم داشته، زائل شود، حکم مجدداً به شخصی که دارای سمت شده یا به خود اصیل، ابلاغ و مهلت بیست‌روزه جدیدی به ایشان داده می‌شود. (مواد ۳۳۸ و ۴۳۱ ق.آ.د.م) البته باید توجه داشت که:

▪ زوال سمت وکیل یا نماینده حقوقی ادارات دولتی و تغییر مدیران شخص حقوقی، مشمول این بند نیست.

▪ زوال سمت وکیل در مقطع بعد از ابلاغ حکم، مشمول قواعدی است که قبلاً بیان شده است.

◀ سؤال: یک حکم قطعی صادر شده است. شخص محکوم‌علیه بیست روز مهلت دارد که نسبت به آن تقاضای اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی کند. اگر او بخواهد هم تقاضای اعاده دادرسی و هم تقاضای فرجام کند، تکلیف چیست؟

● جواب: مهلت اعاده دادرسی و فرجام، بیست روز از تاریخ ابلاغ رأی قطعی است؛ بنابراین اگر او بخواهد از هر دو حق خود استفاده کند، با توجه به آنکه مهلت اعمال این دو حق محدود است، باید هم دادخواست فرجام و هم دادخواست اعاده دادرسی را در مهلت مقرر تقدیم کند. در این صورت رسیدگی به فرجام‌خواهی او تا زمان ختم رسیدگی به اعاده دادرسی متوقف می‌ماند؛ یعنی ابتدا به اعاده دادرسی او رسیدگی می‌شود و سپس فرجام‌خواهی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

◀ سؤال: در صورت وجود یکی از جهات اعاده دادرسی نسبت به حکم، آیا می‌توان علی‌رغم آنکه هنوز مهلت تجدیدنظرخواهی پایان نیافته، نسبت به آن تقاضای اعاده دادرسی کرد؟

● جواب: بله؛ این امر به منزله اسقاط حق تجدیدنظرخواهی و موجب قطعیت رأی صادره است؛

بنابراین صرفاً به اعاده دادرسی، رسیدگی می‌شود.^۱

● اصحاب دعوی در اعاده دادرسی

۱. اعاده دادرسی از جانب محکوم‌علیه به طرفیت محکوم‌له حکم صورت می‌گیرد.
۲. اعاده دادرسی ممکن است توسط قائم‌مقام محکوم‌علیه (مانند وراث) درخواست شود.
۳. اعاده دادرسی ممکن است به طرفیت قائم‌مقام محکوم‌له (مانند وراث) درخواست شود؛ یعنی در صورت فوت محکوم‌له، به طرفیت وراث وی، اعاده دادرسی صورت می‌گیرد.
۴. در صورت تعدد محکوم‌علیهم، هر یک از آنها می‌تواند تقاضای اعاده دادرسی کند و این تقاضا فقط در خصوص همان شخص مؤثر است و موجب نقض حکم، نسبت به سایرین نمی‌شود؛ مگر آنکه حکم، قابل تفکیک نباشد که در این صورت نسبت به همگان نقض می‌شود.
۵. در صورت تعدد محکوم‌لهم، اگر حکم قابل تفکیک باشد، می‌توان به طرفیت هر یک از ایشان، درخواست اعاده دادرسی کرد و اگر حکم قابل تفکیک نباشد، باید نام تمام ایشان به عنوان خواندگان اعاده دادرسی درج شود. در غیر این صورت اعاده دادرسی قابل رسیدگی نیست و در صورت درج نام برخی از ایشان و عدم درج نام برخی دیگر، قرار عدم استماع دعوای اعاده دادرسی صادر می‌شود.
۶. در اعاده دادرسی، جلب ثالث و ورود ثالث امکان‌پذیر نیست. (ماده ۴۴۱ ق.آ.د.م)

● اقسام اعاده دادرسی: اعاده دادرسی بر دو قسم است: (ماده ۴۳۲ ق.آ.د.م)

۱. اصلی: حکمی فی‌مابین دو نفر صادر شده و یکی از ایشان به دلیل برقراری یکی از جهات اعاده دادرسی، نسبت به آن تقاضای اعاده دادرسی می‌کند. فرایند اعاده دادرسی اصلی به شرح زیر است: (ماده ۴۳۳ ق.آ.د.م)
 - در دادگاه صادرکننده حکم قطعی به عمل می‌آید؛
 - نیازمند تقدیم دادخواست است.
۲. طاری (غیر اصلی): دعوایی بین دو نفر در جریان بوده که در نتیجه آن، حکم به نفع یکی از ایشان صادر می‌شود. شخص مزبور به استناد حکم صادره، دعوای مجددی علیه طرف دیگر

۱. رتبه قضائی نیز به این نظریه متمایل است. ر.ک: یوسف نوبخت، اندیشه‌های قضائی، ص ۷۹.

مطرح می‌کند. طرف دیگر می‌تواند نسبت به حکم سابق که در دعوای فعلی به‌عنوان یک دلیل علیه او مورد استفاده واقع شده، تقاضای اعاده دادرسی طاری کند. فرایند اعاده دادرسی طاری به‌شرح زیر است: (مواد ۴۳۳ و ۴۳۴ ق.آ.د.م)

- به‌موجب درخواست به عمل می‌آید؛
- این درخواست باید به همان دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای فعلی تقدیم شود؛
- متعاقباً باید ظرف سه روز، دادخواست اعاده دادرسی به همین دادگاه تقدیم شود؛
- این دادگاه، دادخواست اعاده دادرسی را به دادگاه صادرکننده حکم می‌فرستد و اگر نتیجه اعاده دادرسی را در رسیدگی خود مؤثر بداند تا تعیین نتیجه قطعی اعاده دادرسی، رسیدگی خود را متوقف می‌کند.

◀ سؤال: حکمی از دادگاه بدوی صادر و در دادگاه تجدیدنظر عیناً تأیید شده است. رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی از این حکم در صلاحیت کدام مرجع است؟

○ جواب: به دلیل آنکه حکم در دادگاه تجدیدنظر قطعیت یافته، رسیدگی به اعاده دادرسی با همان دادگاه تجدیدنظر است.

◀ سؤال: حکمی از دادگاه بدوی صادر شده است. نسبت به بخشی از حکم مزبور تجدیدنظرخواهی شده و دادگاه تجدیدنظر در خصوص قسمت تجدیدنظرخواسته، نظر خود را اعلام کرده است (ممکن است حکم بدوی را تأیید کرده باشد یا آن را نقض کرده و حکم مقتضی صادر کرده باشد) و این نظر قطعی است. اگر یکی از طرفین بخواهد نسبت به این حکم، تقاضای اعاده دادرسی کند، رسیدگی به این درخواست، در صلاحیت کدام دادگاه است؟

○ جواب: اگر تقاضای اعاده دادرسی، نسبت به آن قسمت از حکم باشد که از آن تجدیدنظرخواهی نشده و در دادگاه بدوی قطعیت یافته، رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی، در صلاحیت همان دادگاه بدوی است و اگر تقاضای اعاده دادرسی، نسبت به آن قسمت از حکم باشد که نسبت آن تجدیدنظرخواهی شده و در نتیجه در دادگاه تجدیدنظر استان قطعیت یافته، رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی، با دادگاه تجدیدنظر استان است.

◀ سؤال: نسبت به حکمی که از دادگاه بدوی صادر شده، تجدیدنظرخواهی شده است.

دادگاه تجدیدنظر به دلیلی نسبت به تجدیدنظر خواهی، قراری مانند قرار عدم استماع دعوی صادر کرده و اساساً وارد رسیدگی به تجدیدنظر نشده است. در این صورت درخواست اعاده دادرسی نسبت به چنین حکمی باید در کدام دادگاه رسیدگی شود؟

● **جواب:** با توجه به آنکه نسبت به تجدیدنظر، قرار عدم استماع دعوی صادر شده است، پرونده اساساً در دادگاه تجدیدنظر مورد رسیدگی واقع نشده و بنابراین دادگاه صادرکننده حکم، همان دادگاه بدوی است و رسیدگی به اعاده دادرسی در همان دادگاه بدوی باید صورت گیرد.

اگر دادگاه تجدیدنظر به تجدیدنظر خواهی رسیدگی کرده و حکم صادره از دادگاه بدوی را تأیید کرده بود، دادگاه تجدیدنظر، دادگاه صادرکننده چنین حکمی بود و اعاده دادرسی در دادگاه تجدیدنظر رسیدگی می‌شد؛ اما در فرض مذکور در سؤال، دادگاه تجدیدنظر اصلاً به ماهیت دعوی رسیدگی نکرده است.

◀ **سؤال:** آیا همان قاضی صادرکننده حکم، می‌تواند به درخواست اعاده دادرسی از آن حکم نیز رسیدگی کند؟ آیا به دلیل اظهار نظر قبلی قاضی در خصوص دعوی، این امر از موجبات ردّ قاضی نیست؟

● **جواب:** این امر از موجبات ردّ قاضی نیست و با توجه به اینکه درخواست اعاده دادرسی، در همان شعبه صادرکننده حکم، رسیدگی می‌شود، علی‌الاصول درخواست‌های اعاده دادرسی، توسط همان قاضی صادرکننده حکم رسیدگی می‌شود؛ مگر آنکه در اثنای صدور حکم تا اعاده دادرسی، قاضی شعبه، تغییر کرده باشد.

● **اثر تعلیقی اعاده دادرسی:** اثر تعلیقی اعاده دادرسی به‌نحو زیر است: (ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م)

۱. صرف درخواست اعاده دادرسی، اثر تعلیقی ندارد؛ بلکه آنچه ممکن است اثر تعلیقی داشته باشد، قرار قبول اعاده دادرسی است.

۲. اگر حکم، غیرمالی باشد، بعد از صدور قرار قبول اعاده دادرسی، اجرای آن خودبه‌خود متوقف می‌شود.

۳. اگر حکم، مالی باشد، بعد از صدور قرار قبول اعاده دادرسی، به‌نحو زیر عمل می‌شود:

▪ اگر امکان اخذ تأمین و جبران خسارات احتمالی باشد، به تشخیص دادگاه از محکوم‌له تأمین مناسب اخذ شده و اجرای حکم ادامه می‌یابد.

▪ اگر امکان اخذ تأمین و جبران خسارت نباشد، یا آنکه محکوم‌له نتواند تأمین مقرر را بپردازد، اجرا متوقف می‌شود.

۴. میزان تأمین مقرر در بند فوق و امکان غیر نقد بودن آن، بسته به نظر قاضی است.

۵. اگر حکمی اجرا شده باشد و سپس اعاده دادرسی صورت گیرد، صرف اعاده دادرسی اجرای حکم را به حالت قبل باز نمی‌گرداند؛ اما اگر حکم مزبور به موجب اعاده دادرسی نقض شود، و رأیی که در نتیجه اعاده دادرسی صادر شده، نهایی شود، مراتب اجرای حکم سابق (که اکنون نقض شده) به دستور دادگاه به حالت قبل از اجرا، باز می‌گردد. (ماده ۳۹ ق.ا.م.)

اثر انتقالی اعاده دادرسی

۱. اثر انتقالی اعاده دادرسی، محدود به همان جهت مورد اعاده دادرسی است.

۲. با توجه به اینکه اعاده دادرسی، دارای اثر انتقالی مطلق و نامحدود نیست و قرار است که صرفاً به جهت مورد ادعای متقاضی اعاده دادرسی رسیدگی شود، در اعاده دادرسی، دعاوی طاری، یعنی دعاوی اضافی، متقابل، جلب ثالث و ورود ثالث راه ندارد. (ماده ۴۴۱ ق.آ.د.م.)

۳. در اعاده دادرسی باید جهتی که موجب اعاده دادرسی شده، در دادخواست تصریح شود و قاضی به سایر جهات نمی‌تواند رسیدگی کند؛ زیرا اثر انتقالی اعاده دادرسی محدود به تقاضای متقاضی است. (ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م.)

رسیدگی و صدور رأی در اعاده دادرسی

۱. در صورت قبول اعاده دادرسی، تشکیل جلسه دادرسی و دعوت از طرفین الزامی است. نمی‌توان بدون تشکیل جلسه، حکم مورد درخواست اعاده دادرسی را تأیید یا نقض کرد.

۲. دادگاه می‌تواند در اعاده دادرسی، به ادله مورد نیاز رسیدگی کند. برای مثال، قرار کارشناسی صادر کند یا به استماع شهادت شهود بپردازد.

۳. اگر اعاده دادرسی وارد باشد، دادگاه حکم را نقض و حکم مقتضی را صادر می‌کند.

۴. رأیی که پس از رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی، صادر می‌شود، ممکن است دارای سهو قلم باشد. موارد سهو قلم به همان ترتیبی که سابقاً بیان شد،^۱ توسط همان دادگاه صادرکننده رأی تصحیح می‌شود.

۱. ر.ک: صص ۳۱۹ و ۳۲۰ همین کتاب.

اعتراض به نتیجه اعاده دادرسی

۱. رأیی که پس از رسیدگی به اعاده دادرسی صادر می‌شود، اگر از دادگاه بدوی صادر شده باشد، می‌تواند قابل تجدیدنظر باشد؛ ولی اگر از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد، قابل تجدیدنظر نیست.

۲. رأیی که پس از اعاده دادرسی صادر می‌شود، می‌تواند قابل فرجام یا اعتراض ثالث باشد.

۳. نسبت به یک حکم می‌توان بیش از یک بار، تقاضای اعاده دادرسی کرد؛ اما از یک جهت، فقط برای یک بار می‌توان تقاضای اعاده دادرسی کرد؛ یعنی اگر به جهتی نسبت به حکمی تقاضای اعاده دادرسی شود، می‌توان به استناد جهات دیگر نسبت به آن تقاضای اعاده دادرسی کرد؛ اما نمی‌توان مجدداً به استناد همان جهت سابق، تقاضای اعاده دادرسی کرد. (ماده ۴۴۰ ق.آ.د.م)

۴. در خصوص پاسخ این سؤال که در صورت غایب بودن خوانده اعاده دادرسی، آیا او می‌تواند نسبت به حکمی که به واسطه اعاده دادرسی صادر شده، واخواهی کند، برخی نویسندگان^۱ به طور مطلق پاسخ منفی داده و واخواهی نسبت به احکام حاصل از اعاده دادرسی را نپذیرفته‌اند.^۲

اعاده دادرسی خاص: در ماده ۱۸ ق.ت.د.ع.ا، اصلاحی ۱۳۸۵ قانون‌گذار یک روش خاص برای

اعاده دادرسی و رسیدگی مجدد پیش‌بینی کرده است. این اعاده دادرسی، بعدها با برخی تغییرات، در ماده ۴۷۷ قانون آ.د.ک، مصوب ۱۳۹۲ وارد شد و در این قانون احکام جدیدی برای آن مقرر شد. احکام این اعاده دادرسی به شرح زیر است:

۱. این روش اعاده دادرسی یک روش خاص است و احکام آن با اعاده دادرسی مصطلح (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م) یکسان نیست.

۲. اعمال آن منوط به آن است که رئیس قوه قضائیه، رأی را خلاف احکام بین شرع بداند. در این صورت دستور رسیدگی مجدد (اعاده دادرسی) نسبت به پرونده را صادر می‌کند.

۳. اگر رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح یا رؤسای کل دادگستری استان‌ها، رأی قطعی، اعم از حقوقی یا کیفری را، خلاف شرع بین

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، مطلب ش ۱۰۰۵.

۲. این نظر نتایج ناعادلانه‌ای را به بار می‌آورد. از همین رو در این خصوص باید قائل به تفکیک شد؛ لذا اگر وقت رسیدگی به خوانده دعوی اصلی ابلاغ واقعی نشود و او در جریان دادرسی دعوی اصلی حاضر نباشد و سپس درخواست اعاده دادرسی نیز به او ابلاغ واقعی نشده و او در جریان اعاده دادرسی قرار نگیرد، در این صورت باید نتیجه اعاده دادرسی را توسط او قابل واخواهی دانست؛ ولی اگر هر یک از شرایط فوق برقرار نباشد، مانند آنکه خوانده در جریان دادرسی اصلی قرار گرفته باشد، در این صورت نمی‌توان حکم صادره را نسبت به او غیابی دانست. (وحدت ملاک از ماده ۳۶۴ قانون آ.د.م)

تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات، از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی کنند. این اقدام نسبت به هر پرونده فقط برای یک بار قابل اعمال است؛ مگر اینکه مخالفت رأی با شرع به جهت دیگری باشد.

۴. این روش، برخلاف اعاده دادرسی مصطلح در آیین دادرسی مدنی، هم نسبت به احکام و هم نسبت به قرارها قابل اعمال است.

۵. این روش، فقط نسبت به آرای قطعی ممکن است.

۶. این روش، نسبت به آرای قطعی مراجع قضائی (اعم از حقوقی و کیفری و بدوی و تجدیدنظر)، آرای سازمان قضائی نیروهای مسلح (محاکم نظامی)، دادسراها و شوراهای حل اختلاف، آرای شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و سایر آرای دیوان عالی کشور و دستورهای موقت دادگاه‌ها، قابل اعمال است.

۷. بعد از تجویز رئیس قوه قضائیه، رسیدگی مجدد به پرونده در صلاحیت شعبه یا شعب خاصی از دیوان عالی کشور است. رأی شعب مزبور، قابل اعتراض نیست.

۸. اگر در حقوق عامه و دعاوی راجع به دولت، امور خیریه و اوقاف عامه و امور محجورین و غایب مفقودالاثر بی‌سرپرست حکم قطعی صادر شود و دادستان کل کشور حکم مذکور را خلاف شرع بین یا قانون تشخیص دهد، به‌طور مستدل مراتب را جهت اعمال ماده ۴۷۷ ق.آ.د.م به‌نحو فوق، به رئیس قوه قضائیه اعلام می‌کند.

. منابع

برخی از منابع اصلی که در نگارش این کتاب از آنها استفاده شد:

- شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۱، تهران، انتشارات دراک، چاپ سی و نهم، ۱۳۹۸.
- شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۲، تهران، انتشارات دراک، چاپ چهل و دوم، ۱۳۹۸.
- شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۳، تهران، انتشارات دراک، چاپ سی و یکم، ۱۳۹۷.
- شمس، عبدالله، *اجرای احکام مدنی*، ج ۱، تهران، انتشارات دراک، چاپ دوم، ۱۳۹۷.
- شمس، عبدالله، *اجرای احکام مدنی*، ج ۲، تهران، انتشارات دراک، چاپ دوم، ۱۳۹۷.
- شیروی، عبدالحسین، *داوری تجاری بین‌المللی*، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۹۱.
- کاتوزیان، ناصر، *اثبات و دلیل اثبات*، ج ۱، تهران، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- کاتوزیان، ناصر، *اثبات و دلیل اثبات*، ج ۲، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- کاتوزیان، ناصر، *قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی*، تهران، نشر میزان، چاپ نهم، ۱۳۸۳.
- کریمی، عباس، *آیین دادرسی مدنی*، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- کریمی، عباس، *دله اثبات دعوا*، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- مهاجری، علی، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، ج ۱، تهران، انتشارات فکرسازان، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- مهاجری، علی، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، ج ۲، تهران، انتشارات فکرسازان، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- مهاجری، علی، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، ج ۳، تهران، انتشارات فکرسازان، چاپ چهارم، ۱۳۹۲.
- مهاجری، علی، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، ج ۴، تهران، انتشارات فکرسازان، چاپ چهارم، ۱۳۹۲.

یادداشت

Blank lined area for notes.

----- یادداشت -----



مجموعه کتاب‌های آموزشی انتشارات مکتوب آخر یک هدف را دنبال می‌کند و آن بسط و توسعه دانش حقوقی از طریق تبیین قوانین و مقررات فعلی و تفسیر و تبیین متونی است که در حال حاضر بنیان ادبیات حقوقی کشور را تشکیل می‌دهند. در مجموعه کتاب‌های آموزشی انتشارات مکتوب آخر سعی شده است از مباحثی که در راستای آموزش قوانین فعلی نباشد، اجتناب شود. برای مثال، از پرداختن به قوانین منسوخ و نیز قوانین سایر کشورها پرهیز شده است، مگر آنکه در راستای فهم قوانین فعلی حاکم بر کشور باشد.

کتاب حاضر که در دو مجلد تألیف شده است، مسائل آیین دادرسی مدنی را به‌صورت جامع و در قالب دسته‌بندی‌های منطقی، همراه با توضیحات مفیدی و مثال‌های متعدد ارائه می‌کند تا در فهم و تثبیت مطالب علمی و تعمیق دانش حقوقی مؤثر باشد. در جلد اول، آیین دادرسی مدنی ۱ و ۲ ارائه شده است و در جلد دوم، آیین دادرسی مدنی ۳، ادله اثبات دعوی، اجرای احکام مدنی و آشنایی با مراجع رسیدگی‌کننده مورد بررسی قرار گرفته است.

پیش از این، کتاب دیگری از همین نویسنده به‌نام «مختصر آیین دادرسی مدنی» در ۱۳ نوبت به چاپ رسیده و بیش از ۳۹۰۰۰ نسخه به جامعه حقوقی ایران تقدیم شد و اکنون با ارائه کتاب فعلی، چاپ اثر قبلی خاتمه می‌یابد. امید است کتاب حاضر نیز بتواند اثر ماندگاری در بسط و تعمیق دانش حقوقی جامعه ما داشته باشد.

برای تهیه محصولات و فیلم‌های آموزشی انتشارات مکتوب آخر، با شماره
۰۲۱-۶۶۴۰۳۰۴۵ تماس بگیرید یا به سایت www.maktoobpub.ir مراجعه نمایید.

ISBN 9786226600460



9 786226 600460



برای دریافت الحاقات بعدی و فایل اضافات
این کتاب در ویرایش‌های بعدی، عدد ۹
را به شماره ۱۰۰۰۵۵۸۸۶ ارسال نمایید.